# زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

## مشخصات کتاب

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
مولف: عمادزاده حسین، ۱۳۶۹ - ۱۲۸۵  
ناشر: شرکت سهامی طبع  
سال نشر: 1339 ش، 1379 ق  
محل نشر: تهران  
تعداد صفحه: 446 ص

## تحیت

و ان الباقر بن علی رکنی  
محمد و هو رکن الامین  
یا اباجعفر یا محمد بن علی ایهاالباقر یابن رسول الله (ص) انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عندالله اشفع لنا عندالله  
محمد بن علی باقر العلوم شه دین  
که داغ بندگیش از ازل به جبهه کشید  
اللهم صل علی محمد بن علی باقر العلم و امام الهدی و قائد اهل التقوی و المنتخب من عبادک اللهم و کما جعلته علما لعبادک و منارا لبلادک و مستودعا لحکمتک و مترجما لوحیک و امرت بطاعته و حذرت عن معصیته فصل علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من ذریة انبیائک و اصفیائک و رسلک و اولیائک یا رب العالمین  
[صفحه چهارم]

## صلوات

اللهم صل علی محمد بن علی باقر علم الاولین و الاخرین و امام الهدی و قائد اهل التقی و المنتخب من عبادک اللهم و کما جعلته علما لعبادک و منارا لبلادک و مستودعا لحکمتک و مترجما لوحیک و امرت بطاعته و حذرت عن معصیته و صلی علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من ذریة انبیائک و اصفیائک و رسلک و امنائک یا رب العالمین  
اللهم انی اسئلک بحق ولیک محمد بن علی الباقر و اتوسل الیک به ان ترزقنی علما کثیرا نافعا و فهما کاملا و یقینا صادقا یطمئن به قلبی و یوصلنی الی درجات المقربین فی معرفة امور الدین  
آمین یا رب العالمین  
[صفحه پنجم]

## مقدمه

### نظری به تاریخ صد سال اول اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم  
اشعه‌ی تابان دین مبین اسلام در افق مکه از غار حرا در کوه نور تابیدن گرفت و محیط تاریک سرزمین ریگستانی حجاز و عربستان را چنان روشن ساخت که از پرتو انوار درخشان علم و دین - و فصیلت و کمال مکتب تربیتی خود عرصه کشورهای مجاور را نیز در سیطره حکومت سیاسی و علمی خود درآورد.  
خردمندان جامعه‌های بشری در پیشگاه دانش و بینش اسلام سر تعظیم فرود آوردند و علماء و روحانیون ملل و نحل تسلیم صفا و روحانیت اسلام گردیدند.  
سرعت پیشرفت مسلمین شگفت‌آمیزترین مسائل علم الاجتماع شد که توجه فلاسفه و حکما را جلب کرد و علمای روح الاجتماع در آن سر انگشت حیرت به دندان گزیدن گرفتند که چگونه یک ملت وحشی دور از تمدن تمدن‌های ملل راقی را به سرعت باد و برق زیر قدرت نفوذ خود درآوردند و دو کشور پهناور خراجگیر آن عصر روم و ایران در قبال عرب تسلیم شده و تمدن چند هزار ساله خود را تفویض نمودند - عرب هم آن ملل کهن‌سال را به کمال علم و فضیلت رسانید که گفته‌اند:  
گرچه ز جور خلفا سوختیم  
ز آل علی معرفت آموختیم‌

### اوضاع و احوال علمی و دینی در قرن اول

چنانچه دیدیم پس از ظهور اسلام در سال 611 میلادی قیاصره روم و اکاسره ساسانیان رو به ضعف نهادند و اسلام با آئین درخشان خود سطح اندیشه و افکار بشر را روشن ساخت - و مردم را به ترک بت‌پرستی و آئین انسانیت دعوت نمود و در مکتب رقاء و ارتقاء اسلام مردم را  
[صفحه ششم]  
به انسانیت سوق داد - از سال 622 یعنی از اول هجرت تا سال 132 دوره اموی پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلافاتی رخ داد که بیشتر بر سر خلافت بود ولیکن این اختلافات سیاسی ناچیز بوده و از میان رفت و مسلمین به سابقه چند عامل که اهم آن وحدت کلمه و تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام بود به نیروی قدرت تعالیم عالیه قرآن و وجود فرماندهان با انضباط و با ایمان که به سختی عادت داشتند به سرعت جنبش کردند و فتوحات شایانی نمودند و با همسایگان آمیختند و در نتیجه علوم و فنون و آداب آنها را هم گرفتند و یک ادب مشترکی از عرب و عجم به وجود آوردند که به نام مکتب اسلام شرق و غرب را گرفت!!  
ایرانیان با شکستهای پی در پی مانند جنگهای قادسیه سال 14 هجری و جلولاء سال 16 و نهاوند سال 21 منقرض شدند و مسلمانان با ادب و آداب بسیار متنوعی روبرو شدند یک محیط دینی و علمی بوجود آوردند و حکومتی بر اساس انصاف و عدالت نفوذ یافت چون بنی‌امیه ظهور کردند آن نصفت و عدالت حکومت دینی مبدل به یک سلطنت مستبده گردید و نزاع و نفاق و اختلاف بین مسلمین عرب با اقوام و ملل تابعه خاصه ایرانیان آغاز شد و چندان ادامه یافت تا سبب قیام ابومسلم خراسانی و یک حرکت فکری علیه حکومت اموی گردید و محیط تاریک خشک بی‌علم و فضیلت سیاست اموی در سال 132 پایان یافت - و دوره جدیدی پدید آمد - که در شرح زندگانی امام صادق علیه‌السلام تا امام رضا علیه‌السلام نقل کرده‌ایم.

### زندگانی علمی دوره بنی‌امیه

علوم و معارف اسلام تا شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام بر اصل تعلیمات مستقیم قرآن و پیغمبر اسلام و زبان وحی بود به طوری که در تاریخ مفصل اسلام نوشتیم هیچ کس جرئت انحراف نداشت حتی خلیفه چنانچه عمر با همه خشونتی که داشت در مقابل مردم گفت اگر من منحرف شوم چه خواهید کرد؟  
مسلمانان با کمال شهامت گفتند با این شمشیر تو را هدایت و به راه راست بر می‌گردانیم - بنابراین حکومت حکومت دینی و طبق قرآن و حدیث بود و جز غصب خلافت و امامت لغزشها کمتر می‌شد و دیدیم تا عثمان منحرف گردید او را با شمشیر به راه راست فرستادند.  
زندگانی علمی و دینی یک وحدتی داشت مخصوصا زمان امیرالمؤمنین که همه جا بحث علمی و فقهی بود حتی در میدان‌های جنگ و به این طریق و در سفر و حضر همه جا بحث روی علوم و فنون بود تا به شهادت امام المتقین خاتمه یافت ورق برگشت و اوضاع به یک  
[صفحه هفتم]  
صورت دیگری درآمد حکومت دینی مبدل به حکومت عربی آن هم آمیخته به تعصب جاهلیت و تمایلات خانوادگی و تشخص گردید و معاویه خلافت دینی را به سلطنت شبیه اکاسره ایران و قیاصره روم تشکیل داد و علوم و فنون را تحقیر کرد و حتی نوشت از آموزش و پرورش مردم جلوگیری کنید در مساجد و مدارس هم اخبار و حدیث را طبق دستور دربار خلافت نقل کنید تا مردم در جهالت بمانند و بشود بر آنها حکومت کرد - با شرحی که از دوره اموی در کتاب سیدالشهداء علیه‌السلام داده‌ایم ثابت شده که معاویه علوم و فنون اسلامی را که در رأس آن سه قسمت تفسیر - حدیث - ادبیات بود آنها را به قدری تضعیف نمود که تفسیر به میل بنی‌امیه گفته می‌شد و حدیث در سایه جاعلین حدیث نشر و توسعه یافت فقط ادبیات خشک دوره جاهلیت در مدح و توصیف باقی مانده و جز آن چیزی نداشت.

### اما تفاوت ادبیات

تنها تشخیصی که از ادبیات دوره جاهلیت با دوره بنی‌امیه می‌توان داد از این راه است که ادب و آداب عربی قالب معانی اسلامی گردید و به جای نقل داستانهای ملی و قومی و توصیف حیوانات عربستان و دوره جاهلیت داستانهای تاریخی و اسلامی و سیاسی و فتوحات مسلمین ظروف معانی و فضایل گردید.  
به قدری بنی‌امیه بالاخص آل‌مروان دور از علم و فضل و کمال و انسانیت بودند که همان مقدار حدیث و طبی هم که داشتند از عربستان به خاورمیانه و اروپا و از سوریه به مصر و افریقا نقل شد و محیط اموی سخت خشک و بی‌روح بود و جز مفاسد اجتماعی و سیاست ظلم و تضعیف و تعدی نسبت به مردم و خوشگذرانی و لهو و لعب و اجرای شهوات و تمایلات نفسانی چیزی نداشت.  
خطابه و سخنوری هم که از مختصات عرب بود آن هم یک صورت مبتذل خشک جامدی پیدا کرد زیرا به تصنع تمایل دربار خلافت باید متحلی گردد فقط نشر کتابت برای تکثیر نسخ قرآن توسعه یافت و علوم و فنونی جز نقل قسمتی از آیات قرآن و حدیث که منطبق با سیاست بنی‌امیه بود نشری نداشت و تألیف و تصنیف در صورت ظاهر در همین مواد و بیشتر ادبیات بود که لفظا و معنا سبکی خاص یافت چنانچه دواوین شعرای دوره بنی‌امیه حاکی سبک مخصوص ادبیات حکومت عربی امویست و در اطراف مدح و هجو و مفاخره و مباهات و سیاست و تاریخ دور می‌زده و غیر از این از علوم و ادب واقعی اسلامی چیزی ندارد - ولی در همین هشتاد سال که مسلمین در پیشرفت و فتوحات بودند و پیروان علی بن ابیطالب علیه‌السلام  
[صفحه هشتم]  
در خفا به کار تألیف و تصنیف کتب علمی از تفسیر و حدیث و ریاضیات و طبیعیات و فلکیات و غیره فعالیت می‌کردند که بعد در عصر بنی‌عباس آشکار شد و فهرست کتب شاهد صادق گفتار است.

### صد ساله دوم اسلامی از مکتب باقری تا مکتب رضوی

فرهنگ و معارف اسلام از نظر دین و علوم و فنون از تاریخ هجرت تا نیمه قرن اول عصر روشن و حکومت دینی بود که قرآن و حدیث روزافزون بر بشر عرضه می‌شد و پیشرفت داشت نیمه قرن دوم که حکومت اموی روی کار آمد پرده‌هائی از ظلم و ستمکاری و سیاست حفظ جهالت و نادانی و حکومت مستبد عربی بر چهره اسلام کشیده شد و نه تنها علوم و فنون نشر نیافت آیات قرآن و حدیث هم راه انحراف و جعل پیش گرفت و جاعلین اموی برای حفظ مقام خود مطالب را به نحو مطلوب خویشتن و به مقتضای حکومت جابرانه نشر می‌دادند و مردم را در جهالت نگاه می‌داشتند.  
از سنن اجتماعی در پایه‌گذاری علوم و فرهنگ و ادبیات و لغت و فنون و حرف این است که چنان شالوده کار ریخته شود که با مرور زمان نتیجه بخشد و لذا می‌بینیم در علم الاجتماع ملل زنده عالم برای تحکیم مبانی فرهنگی خود شالوده‌های مقتضی بدست خردمندان آن قوم می‌ریختند و گاهی یک قرن یا بیشتر طول می‌کشید که لغت و فرهنگی و ادبی از میان یک قوم به اقوام و قبایل دیگر تعمیم پیدا کند.  
این سنت در اسلام هم بود با این تفاوت که گفته‌ایم دین و علم مسجد و مدرسه کتاب و معلم قرآن و امام ناطق در اسلام از هم جدا و تفکیک پذیر نبودند و با هم دوش به دوش پیش می‌رفتند و چون مردم جهان در آن عصر از جهت نیاز معنوی بسیار فقیر و بینوا و مستمند بودند علم و دین با هم مورد استقبال قرار گرفت و دولت موقتی اموی نتوانست به کلی از آن جلوگیری کند - در صورت ظاهر فرهنگ و معارف تجلی نداشت ولی خردمندان اسلام و علمای مآل اندیش و خرده‌بین که در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تربیت شده بودند این شالوده علمی و فرهنگی را حفظ کردند و در خفا خانه به خانه اگرچه به قیمت جان آنها هم تمام می‌شد نقل و انتقال دادند تا زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که از پراکندگی و آشفتگی بیرون آمد و یک مکتب مبوب، منظم، مطلوب و کلاسیکی شد و از سال 95 هجری تا سال 115 در مدت بیست سال یک فرهنگی شایسته و مرتب تعلیم و تدوین گردید که به اتفاق تمام مورخین فریقین  
[صفحه نهم]  
افقه اولین و آخرین اسلام شش نفر شاگردان امام محمد باقر علیه‌السلام بوده‌اند و اساس آن چنان محکم ریخته شد و شالوده آن به قدری متین و قوی بوده که در ظرف صد سال از همین زمان تا سال 204 که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به این مکتب خاتمه داد دیگر دانشگاه اسلامی از هر گونه نقص و عیبی از جهت تجزیه و تحلیل علوم و فنون در اصول و فروع احکام سید المرسلین و علومی که متفرع بر آن بود ابهام و اجمالی باقی نگذاشت.  
این اساس علمی و دانشکده فنی اسلامی بود که میدان بدست مسلمین داد تا با قدرت و شهامت بی‌نظیری تمام مکتبهای علمی و تربیتی جهان بشری را در تحت سیطره خود درآورده و محو و متروک گذارده همین اساس فرهنگی و علمی بود که توانست در قرن سوم بر تمام فرهنگ و علوم دنیا دست اندازد و همه را تحت‌الشعاع نیروی علم و ادراک خود سازد.  
نهضتی که در قرن سوم و چهارم شد و توسعه علوم و فرهنگ و ادبیات و فقه و اصول و سایر رشته‌های علمی همه در سایه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام قوت گرفت.  
برای خردمندان متتبع و محققین خرده‌بین و حکماء و فقهای اولین و آخرین اسلام این حقیقت غیرقابل انکار است که بنیان فرهنگ کلاسیکی علمی و فنی اسلامی از چشمه‌سار باب مدینه علم تراوش کرده و پس از فترت شصت ساله به افاضات علمی امام محمدباقر (ع) احیاء گردید و مکتب تربیتی و دانشکده فنی و آموزشگاه علمی هر چه بخواهید از این اسامی بر آن بگذارید از آغاز قرن دوم شروع شد و با یک سبکی خاص و متین قوت و شدت گرفت توسعه یافت منتشر گردید و هزاران هزار مردانی بزرگ از علماء و فقها و حکماء و ادباء دانشمندان تربیت شدند که سرمایه علمی قرون بعد و مایه افتخار و مباهات ملی مسلمین گردیدند و همه آنها ریشه علم و فضیلت را از امام پنجم فرا گرفتند و متعاقب آن فرزندش امام جعفر صادق همان حوزه و دستگاه علمی را بزرگ نموده به شرحی که در کتاب خودش داده‌ایم دوازده هزار عالم دانشمند در یک عصر بوجود آمدند که نه تنها هر یک از آنها برای یک کشوری مایه افتخار بودند بلکه امروز هم ملت اسلام بوجود هر یک از آنها افتخار می‌کنند و چهار هزار نفر در مسجد کوفه همه از قول جعفر بن محمد الصادق نقل حدیث می‌کردند و چهارصد نفر از آنها اجازه تصنیف کتب داشتند و به اصطلاح امروز «تز تخصصی» نوشتند که به کتب اربعمائه شهرت یافت و بدون شک پایه و مایه همه این علوم را امام محمدباقر (ع) شکافت و تعلیم فرمود و نشر داد و زمینه را صاف کرده دست فرزندش و اخلاف و نسل آینده  
[صفحه دهم]  
سپرد تا تمدن علمی اسلام به شرحی که در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشتیم پایه‌گذاری گردید.

### زندگانی علمی دوره بنی‌عباس

زندگانی علمی دوره بنی‌عباس را در کتاب زندگانی حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق (ع) مفصل نگاشته‌ایم و اینک به اختصار برای تشحیذ افکار خوانندگان و بدست آوردن تأثیر محیط علمی و ادبی عصر اموی شمه‌ای از حیات معنوی زمان بنی‌عباس را نقل می‌کنیم.  
دوره بنی‌عباس درخشان‌ترین اعصار علمی اسلامی است که قدرت دانش و بینش و فرهنگ و معارف به منتها درجه اعتلا و ارتقا رسید - و صدها کتاب از السنه خارجی به عربی ترجمه شد و حکومت اسلامی در حقیقت حکومت علمی گردید آن تعصب جاهلیت و آن حکومت عربی خشک از بین رفت بالاخص که ایرانیان در روی کار آوردن بنی‌عباس سهمی به سزا داشتند و دربار خلافت عباسی متشکل از دانشمندان ایرانی بود و لذا حکومت خلفای بنی‌عباس یک حکومت عقلانی و علمی آمیخته به دین و ادب بود - و کاخ تمدن اسلام بر اساس آهنین علم و هنر و صنعت استوار گردید روحانیت و مدنیت اسلام از خلافت بنی‌عباس مایه گرفت و بنیان معنوی آن از مکتب امام جعفر صادق (ع) تحکیم یافت و با مقایسه این دو عصر می‌توان به تاریکی محیط علمی عصر اموی و افق درخشان عهد بنی‌عباس پی برد و به حقایق امور تدریجی رسید در قرن دوم جنبش جهانگیری از یک طرف و نهضت علمی از طرف دیگر به اطراف عالم پر و بال گشود و همای علم و دانش در فراز نیم‌کره مسکونی سایه افکند.

### فترت بین دو حکومت اموی و عباسی

با توجه به مطالب گذشته دیدیم که برای امام محمدباقر (ع) از نظر سیاست عصر که قیام ابومسلم خراسانی و علویان طبرستان - و تشکیل دولت مستقل در اندلس - و سرکشی فرماندهانی بزرگ از عرب و عجم و اشتغال خلفای مروانی به عیش و نوش و شهوات و بدمستی‌های وقاحت آمیزی در زندگانی آنها دیده شد یک انقلاب فکری به وجود آورد که هر دسته از احزاب سیاسی در مقام روی کار آوردن طرفداران خود بوده‌اند و برای این کار فعالیت می‌کردند یک دسته طرفداران آل علی در طبرستان مشغول اقدامات نبودند و یک دسته از ایرانیان پیروان امیرالمؤمنین برای روی کار آوردن اولاد او در خراسان و حجاز فعالیت می‌کردند و زمینه را صاف کردند به امام زین‌العابدین پیشنهاد کردند قبول نفرمود به امام محمدباقر پیشنهاد  
[صفحه یازدهم]  
کردند رد کرد فرمود مقدور نیست در خاندان ما باشد هنوز مأیوس نبودند باز فعالیت در اطراف کار زید و یحیی کردند که آنها هم کشته شدند و چون سیل افکار به مخالفت امویان جریان یافت در مقام برآمدند که اگر آل علی قبول نکردند سر از اطاعت خلفا و فرماندهان بپیچیند تا آنکه عموزادگان آل علی به فکر افتادند و ابومسلم خراسانی برای آنها فعالیت شایانی نمود و دعوت خود را که در اطراف علویان بود به جانب عباسیان برگردانید

### ابومسلم و بنی‌عباس

ابومسلم اصفهانی که در کوفه تربیت شد و به خراسان رفت به طرفداری علویان به تبلیغ پرداخت و چون آنها حاضر نشدند ابراهیم امام او را به خود جلب نمود که مردم را به سوی بنی‌عباس دعوت کند.  
در این ضمن که آل مروان ابراهیم امام را در کوفه زندانی کردند ابومسلم بحران محل زندانی شدن ابراهیم شتافت و از خلیفه به صورت یک بازرگان به عنوان اینکه امانتی نزد ابراهیم دارم می‌ترسم هلاک شود و امانت من از بین برود درخواست ملاقات او را کرد خلیفه هم موافقت نمود و ابومسلم ابراهیم امام را در حران دید و پرسید امانت مرا به چه کسی سپردی که از او بگیرم او هم مطلب را درک کرد گفت نزد من است و پس از من از پسر حارثیه بگیر  
فرزند حارثیه سفاح بود که به ابوالعباس معروف گردید و ابومسلم به کوفه نزد او رفت و با او بیعت کرد که به نام او دعوت کند برگشت به خراسان و به سوی بنی‌عباس دعوت نمود و سخت فعالیت کرد تا زمام خلافت را از مروان حمار آخرین اموی گرفت به دست بنی‌عباس داد اما منصور نمک نشناسی کرد - او را به ناجوانمردی کشت سیاهپوشان خراسان و سپاهیان نصر سیار والی امویین و علویان طبرستان و مردم مازندران و دسته‌های مختلف دیگر علیه آل مروان قیام کردند تا دولت بنی‌امیه ساقط شد و این فعالیت‌های سیاسی درست بیست سال طول کشید و در همین مدت امام محمدباقر علیه‌السلام مشغول گستردن بساط دانش و بینش گردید.

### علوم و فنون در قرن دوم اسلامی

در تاریخ ادوار علوم اسلامی اکثر مورخین منشاء توسعه علوم اسلامی را از قرن سوم نوشته‌اند و به کلی از اهمیت قرن دوم چشم پوشیده یا توجه نداشته یا وارد به اخبار علمی و خاندان عترت و طهارت که معدن علم و مخزن دانش اخذ وحی بودند، آنها از مدینة العلم پیغمبر سیراب شده‌اند و همه علوم و فنون الهامی آسمانی را دریافت نموده، نبوده‌اند.  
و چون ما در این اوراق شرح حال حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام که پنجمین رکن  
[صفحه دوازدهم]  
امامت و عصمت به شمار می‌رود شرح می‌دهیم ناگزیر توجه خوانندگان محترم را به این نکته لطیف تاریخی که منشأ صدور علم و فضیلت است جلب نموده و اهمیت اوایل قرن دوم را و عظمت آن عصر را از نظر علم و دانش و تأسیسات معارفی و فرهنگی به نظر خوانندگان می‌رسانیم.  
قرن دوم اسلام از لحاظ تاریخ از سال 101 خلافت یزید بن عبدالملک امویست که به یزید ثانی معروف است و تا 132 که به مروان حمار دولت اموی سقوط کرد و ثلث قرن دوم از جهت سیاست به این حساب گذاشته می‌شود و دو ثلث دیگر از 133 تا 198 عصر ظهور مأمون در خلافت بنی‌عباس عظمت یافته است تا 228 به اوج ترقی و کمال رسید  
اما از نظر امامت که مشحون بر علم و فضیلت و آموزش و پرورش دینی است از زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که در حقیقت 43 سال داشته‌اند شروع می‌شود و آغاز مکتب امام پنجم که مقدمه مکتب جعفری است از آخر نیمه دوم قرن دوم شروع گردید تولدش 57 هجری سه سال با جدش سیدالشهداء و 35 سال با پدرش بیست سال هم امامت داشته و تا سال 117 ادامه داشت و اساس نشر معارف دین در این سنوات استوار و پایه‌های آهنینی برای تنویر افکار عمومی و تشحیذ اندیشه و ارشاد و هدایت عقول ریخته شد  
آغاز قرن دوم اسلامی که سنوات پنجم و ششم تأسیس دانشگاه باقرالعلوم است بهترین شالوده معارف اسلام در برنامه جالب توجهی که از توحید و متفرعات و نبوت و متفرعات آن و امامت که حساسترین مسائل روز در ضعف و سقوط بنی‌امیه بزرگترین دشمن این مقام بوده و قسمت جالب‌تر تفسیر قرآن در اخلاقیات و اوامر و نواهی الهی و مخصوصا تتمیم مکارم اخلاقی است که ارکان دانشگاه امام محمدباقر علیه‌السلام را تشکیل می‌دهد و باید برای هر یک با مقدمه کوتاهی شمه‌ای نقل کنیم تا توجه اذهان و افکار جلب و مفتاح سخن را بدست آنها داده خود در تفحص و تجسس و تتبع و تحقیق آن کوشش نمایند.  
تأسیس این مکتب که احیای مکتب علوی است مواجه با مشکلاتی بود در عین حال که فرصتی مغتنم شمرده شد موانعی هم در کار بوده مانند قحطی حجاز و شامات و غصب اموال آل محمد و کثرت افراد خاندان و اهل بیت علویان و توسعه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام و تجاوزات آل مروان و قتل و غارت مکرر شهر مدینه و عوامل دیگر که از سرعت عمل به نحو مطلوب جلوگیری می‌کرد - معذلک امام پنجم در بیست سال آخر عمر دائما در تلاش حفظ اجتماع مردم مدینه جسما و روحا و نشو و ارتقای افکار مسلمین علما و تربیتا بود تا آنکه  
[صفحه سیزدهم]  
علوم را به همان نحو که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود شکافت و یک حرکت فکری به وجود آورد و زمینه را صاف کرده بدست فرزند دلبندش امام جعفر صادق علیه‌السلام سپرد

### برنامه مکتب باقرالعلوم

با توجه به فرصت بیست ساله انقلاب فکری و بحران سیاسی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام یک سازمان فرهنگی عمیق و دامنه‌داری داد شخصا استاد و آموزنده خود بود و دانشمندانی چند که تعداد آنها شاید به هزار نفر می‌رسید تربیت کرد که برخی از آن میان شاخص و برازنده گردیدند و این برنامه را تا پایان عمر آن سرور عزیز ادامه دادند و از علمای اولین و آخرین در فن علوم اسلامی گردیدند به شرحی که داده شده  
امام مواد برنامه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام عبارت از این رشته‌ها بود که هر یک متفرعات بسیاری داشت و همه آنها از قرآن سرچشمه می‌گرفت و به رشد عقلی خاتمه می‌یافت

### قصص انبیاء

اخبار درباره آدم - ادریس - نوح - هود و صالح - ابراهیم - لوط ذوالقرنین - یوسف - ایوب - حضرت موسی و هارون - خضر و یوشع - حزقیل - الیاس و لقمان و اشموئیل - داود - اصحاب سبت - سلیمان - یحی بن زکریا - حضرت عیسی بن مریم - ارمیا و دانیال - عزیر - اصحاب کهف - اصحاب اخدود - خالد بن سنان

### احتجاجات با علمای معاصرین

#### اشاره

تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام از فواید علم و عالم و معلم و تعلم و لزوم طلب علم - فضل طالب علم و اهمیت دانش‌آموز و دانش‌جو و آداب تحصیل و تعلیم و تعلم  
در بیان حدیث و آداب آن و محدثین و کیفیت حدیث و مشکلات آن  
تفسیر آیات قرآن مجید در رسالت - ولایت - امامت - و مناقب آن  
روایات نقل خطب و تعلیمات عالیه امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام احادیث نبوی - احتجاجات - علوم و فنون مختلفه مرویه از مولای متقیان و صدها مواد تربیتی که بدین صورت نقل فرمود  
قسمتی از بیانات امام محمدباقر درباره فضایل و مناقب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه کبری و فاطمه زهرا (س) و علی مرتضی و اخبار از قائم آل محمد است که ما در کتب همه ائمه اخبار امام محمدباقر (ع) را نقل کرده‌ایم.  
[صفحه چهاردهم]  
در اخلاقیات در علوم و فنون و ادعیه و اذکار و حکایات و امثال سایره و غیره.  
در مواعظ و نصایح و پند و اندرز و سیر تاریخ.  
در جلالت قدر حضرت خدیجه و فاطمه و خاندان نبوت.  
درباره محشر و قیامت - و اخبار متعاقب آن.  
که ما آن را به چهار قسمت کرده اجمالا جریان تاریخی آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

#### توحید در صد ساله اول اسلام

افی الله شک فاطر السموات و الارض  
به شرحی که در کتب مربوطه داده‌ایم آفتاب اسلام از افق حجاز طالع گردید و مکه سرزمین بت‌پرستی را با 23 سال رنج و زحمت به یک مدینه فاضله توحید و خداشناسی تبدیل نمود و اخلاق عمومی مردم بدوی خونخوار و جاهل و گمراه را به یک سلسله صفات ممدوحه مواسات و مساوات و اخوت و برادری و پاک طینتی و اندیشه نیکو برگردانید به طوری که توانستند در ظرف کمتر از سه ربع قرن دنیا را در سیطره حکومت خود درآورند - و اسلام را دین سهل و سمحه و دین عقل و منطق و برهان و استدلال و رشد عقلی شناختند - اما درس توحید به آن سادگی که اسلام داد و نکات دقیق و غوامض مسائل مختلف فیه بین یهود و نصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت سهل و ساده بیان فرموده بود به یک تحول علمی مبدل گردید و تحت‌الشعاع سیاست خلافت قرار گرفت.  
تا پس از رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در سال 11 هجری سقیفه بنی‌ساعده پدید آمد و گفته شد پیغمبر خدا خلیفه معین نکرده با توطئه و نقشه‌ی قبلی مسیر خلافت را تغییر دادند و در کشمکش تغییر خلافت با آن همه خطب مهیج و مفصلی که حضرت امیرالمؤمنین و پیشوای موحدین در مجامع عمومی در هر حال بود ایراد می‌فرمود باز هم توحید به حال اجمال باقی مانده و موجب ظهور مفوضه و جبریه و اشاعره و خوارج و غیره گردید و در جنگهای جمل و صفین و نهروان و چهار سال ادامه درس ارکان اصول توحید با شهادت مولای متقیان و باب مدینه علم این درس تعطیل گردید.  
در دوران امام حسن مجتبی علیه‌السلام و عصر سیدالشهداء روحی فداه با آنکه در این بیست  
[صفحه پانزدهم]  
سال به طور خصوصی در پنهان و خفی برخی از علاقمندان حضورشان می‌آمدند و درس توحید و اصول عقاید می‌گرفتند ولی در حقیقت در دوران معاویه مکتب معارف اهل بیت به کلی بسته و تعطیل گردید.  
شهادت سیدالشهداء ارواحنا فداه حس توجه مردم را به تعطیل معارف دین بیدار کرد و سیادت و اعلمیت را در این خاندان به ثبوت رسانید ولی هنوز امویین قوت و قدرتی داشتند و تا این ورق برگردد مدتی طول می‌کشید و لذا دوره چهل ساله امام زین‌العابدین علیه‌السلام عصر سکوت و خمود و خاموشی بود که حضرت سجاد علیه‌السلام هم به صورت ادعیه و اذکار حقایق دین و تاریخ و معارف اسلامی را بیان فرموده و صحیفه در پنهانی دست بدست می‌رفت و کسی از آن خبر نداشت و انقلابات خونخواهی واقعه هائله کربلا تا ده سال ادامه داشت و بیش از چهارصد هزار نفر در این مدت در جزیرةالعرب بر اثر قیام سیدالشهداء کشته شدند و هر دسته و قبیله به خونخواهی قیام می‌کردند و حال بر این منوال بود تا قرن اول به پایان رسید تا خاندان آل‌مروان در اثر تظاهر به فسق و فجور و افراط در شهوات و بدمستی‌ها و ارتکاب جنحه و جنایات بی‌حد و حصر محکوم به تلاشی و سقوط گردیدند و ضعف روزافزونی آنها را احاطه کرد در این خلال که ضعف آنها از یک طرف - قیام مردم خراسان به دنباله سیادت و مظلومیت آل علی علیه‌السلام از طرف دیگر و زیر بار نرفتن سادات علوی در طبرستان و هم‌آهنگی با مردم آن سامان از یک طرف - فعالیت و اندیشه احراز مقام و منصب اولاد عباس هم از یک جانب آشوبی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم به وجود آورد و مصادف با همین ضعف و انحطاط مسلمین در اندلس پیش رفتند و آنجا هم متعاقب ایران علم استقلال افراشته شد و حکومت مستقلی البته اموی صفت به پا داشتند و تزلزل افکار و تشتت آراء یک زمینه مساعدی به دست امام محمدباقر علیه‌السلام داد و مردانی با حدت ذهن و شدت ذکاء پیدا شدند که اطراف این امام را گرفته بساط دانش و بینش را به سهولت و آسانی گستردند و تحت عنوان تفسیر قرآن درس توحید شروع شد توحید صفات - توحید ذات - توحید افعال - توحید عبادات به شرحی که در متن کتاب گفته شده تدریس و تعلیم گردید و روزافزون شاگردان این مکتب استفاده می‌کردند و بر تعداد آنها و عشق و علاقه و نشر و تعمیم آن افزوده می‌گردید - غوامض و مبهمات و مشکلات را می‌پرسیدند بر آنها سهل و آسان می‌شد.  
زمینه نشر علم و حس کاوش و دانش‌جوئی و معارف پروری بیدار و تقویت شد - دیگر  
[صفحه شانزدهم]  
کسی مزاحم و معارض محصلین علوم و فنون نمی‌شدند وقت آن را نداشتند که به این کارها رسیدگی نمایند آنها هم به توسعه این مکتب پرداخته و با آزادی کامل از اطراف و اکناف مخصوصا برای کسب معضلات توحید به دربار امام علیه‌السلام می‌شتافتند و لذا در تفسیر بسیاری از آیات قرآن بیانات امام محمدباقر علیه‌السلام را می‌بینیم.

#### نبوت خاصه و عامه

ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین  
در مسیر تاریخ انبیاء دیدیم که بحث نبوت با ظهور خاتم‌النبیین از نو آغاز شد یک دسته از علماء یهود و نصارای نجران و کهنه و صائبین و مجوس برای کسب اطلاع و تحقیق در صحت و سقم نبوت و پیغمبری حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم با وقوف به کتب آسمانی سابق به مدینه و مکه می‌آمدند و تحقیقاتی می‌کردند و یا مباهله می‌نمودند احتجاجاتی مفصل شروع می‌شد و با بررسی کامل اکثریت قریب به اتفاق این طبقه مسلمان شده بر می‌گشتند یا اگر به سبب اوضاع و احوال محیط هم نمی‌توانستند فی الحال اسلام قبول نمایند بر می‌گشتند به سوی خاندان و قوم و عشیره خود و قبول اسلام می‌کردند یا بودند تا وقتی که مسلمین شروع به فتوحات کرده آنها هم اسلام را از روی کمال میل می‌پذیرفتند زیرا برهان و استدلال آن‌ها قطعی شده بود اما چون بشر در هر حال هر یک فردی دورانی دارد که باید از آغاز و انجام سیر کمالی کند تا به مطلوب برسد کسانی که دور بودند باید از نزدیک به تحقیق و استعلام و اجتهاد و استنباط اصول عقاید خود که اصل مهم آن نبوت است و سایر ارکان آن نبوت به ثبوت رسیده است از روی حجت و دلیل بشناسند و به همان دلایل که نقل شد جنگهای دامنه‌دار رده زمان ابوبکر و دنبال آن فتوحات عمر و عثمان و جنگهای جمل و صفین و نهروان و پس از آن جنگهای انتقامی و خونخواهی قتل سیدالشهداء دیگر فرصت نداد به ائمه ما که این مکتب را رسما بگشایند و استدلال نمایند و دیگران هم نیروی علمی و اطلاع کافی از مدینه علم نبوت و سیر وحی نداشتند تا بتوانند عقول و افکار زکیه و کیسه را قانع نمایند و لذا نبوت خاصه هم مانند توحید صفات و جلال و جمال در حال اجمال ماند تا امام محمدباقر (ع) به حجت باقرالعلوم به گشودن این مکتب نموده و به شرحی که داده شد استدلالا مقام نبوت  
[صفحه هفدهم]  
عامه را با قصص قرآن در ضمن تفسیر حال آدم تا حضرت عیسی به نحو طریقیت موضوع اثبات فرموده و پس از آن نبوت خاصه جدش را مبرهن داشت و آیات و احادیث صادره در باب نبوت را تفسیر و تبیین فرموده ابهام این معضله را برطرف کرد و متعاقب آن مکتب جعفری تا به مکتب رضوی رسید بحث نبوت خاصه دیگر به هیچ عنوان مخالف یا شاک و مترددی نداشت به شرحی که در کتاب امام جعفر صادق (ع) و کتاب امام رضا مفصل بیان شد در حضور مأمون بزرگان علمای فرق و ادیان دیگر تسلیم ادله و براهین آن حضرت گردیدند و بدین طریق باید اعتراف کرد که آغاز این مکتب استدلالی از امام باقر (ع) شروع گردیده و به امام رضا (ع) پایان یافته است.  
مفهوم حقیقی نبوت عامه و خاصه را امام پنجم به طرق مختلف اثبات فرموده و مردم را به این موهبت آسمانی آشنا کرد - شرحی از احوال انبیاء و رسل برای قضاوت نهائی منظور نبوت و رسالت بیان فرموده است.

#### خلافت و امامت در اسلام

انی جاعلک للناس اماما  
اساس اختلاف و این همه محرومیت‌ها و جنگ و جدال‌های اسلامی روی بحث امامت بوجود آمده است که چون ما در کتب دیگر مانند کتاب امیرالمؤمنین و غیره بحث لغوی و اصطلاحی و ثبوت مقام آسمانی امامت را نقل کرده‌ایم اینجا لزومی ندارد تکرار شود بلکه فقط سیر تاریخی آن را می‌خواهیم تذکر دهیم.  
می‌خواهیم فقط سیر تاریخی امامت و خلافت را تذکر دهیم و بگوئیم قریب شصت سال خونریزی و نزاع و سکوت و تعطیل برای قهر و غلبه جاه‌طلبان بوده و ائمه ما فقط به جرم آنکه آنها مردان برگزیده آسمانی و منصوب و منصوص ربانی در جانشینی پیغمبر خاتم النبیین (ص) بودند همه کشته و شهید و مسموم و متواری و تبعید و زندانی و بالاخره غائب و پنهان از چشم مردم گردیدند و با این همه زجری که کشیدند باز هم مناقب و مآثر آنها دنیائی را پر کرده چنانچه از خلیل بن احمد عروضی پرسیدند علی بن ابیطالب را وصف کن گفت چه بگویم از کسی که دوستانش از ترس و دشمنانش از حقد و حسد فضایل او را کتمان کردند معذالک.  
[صفحه هیجدهم]  
کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست  
که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم  
شناختن شخص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین که وحدت نوری با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کار بس مشکلی است او نسخه منحصر به فرد و به قول مسیحی معاصر صوت العدالة الانسانیه بود و به قول دیگر گوهر وجودش را عرب نشناخت و عجم او را درک نموده و تعظیم و تقدیس کرد و در نشر اخبارش بذل همت نمود.  
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در ظهور و پیشرفت اسلام سایه صفت دنبال پیغمبر خدا بود و از 84 غزوه و جنگ زمان پیغمبر در 83 جنگ شمشیر از دست علی نیفتاد و سهمی به سزا در نشر اسلام و بالاخص در علوم و فنون دین دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علم و علی در آن مدینه فاضله است که هر کس بخواهد وارد و خارج شود جز آنکه سر تعظیم در پیشگاه علی (ع) خم کند چاره ندارد و ابن‌ابی‌الحدید به همین جهات توجه داشته که می‌نویسد ما هر خوبی را در عالم انسانیت که بخواهیم ریشه آن را پیدا کنیم دنباله آن را گرفته به عقب بر می‌گردیم هر چه دست می‌زنیم و پیش می‌رویم می‌بینیم همه خوبی‌ها و فضایل و مکارم اخلاقی اصل و مبناء و مخزنش در وجود علی بن ابیطالب بوده است - با این حال یک دسته گفتند خلافت و امامت با آنکه در شخصیت علی محقق است ولی مفضول را بر فاضل به سبب سیاست مقدم داشتند.  
بحث امامت از ارکان عقیده اسلامی است که جاه‌طلبان آن را از اصول عقاید اولیه جدا کردند و به نام اصول مذهب نامیدند و چون نمی‌توانستند منطق این مقصد را اثبات کنند یکی دیگر از ارکان اصول عقاید را به نام عدل آن را هم همدوش نموده از صفت اصول عقاید خارج کردند تا به جائی که به تجسم توحید و خدای خر سوار و وحدت موجودات و وحدت وجود قائل شدند در حالی که در عقاید علمای امامیه عدل از اصول عقاید و عین ذات پروردگار و امامت غیرقابل انفکاک از نبوت است آن هم در یک شخصیتی چون علی بن ابیطالب که دوست و دشمن ناچار در پیشگاهش خاضع و خاشع هستند و آنگاه با تفکیک این دو اصل توحید و نبوت را هم به معنی حقیقی خود مخدوش نشان دادند زیرا توحید بدون عدل و نبوت بدون امامت ناقص است.  
خدای غیر عادل ما قبول نداریم و پیغمبری که جانشین و وصی و خلیفه، وزیر و امام برای اجرای احکام و تشریح مبانی شریعت خود معین نکند آن را هم قبول نداریم.  
[صفحه نوزدهم]  
ما به آن خدای واحد احد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد معتقدیم.  
و به آن پیغمبری که خاتم الانبیاء بوده و علی بن ابیطالب را وصی و وزیر والی و خلیفه و امام و جانشین و وارث علم و تقوی و فضیلت خود معین فرموده منصوب و منصوص بوده است.  
این حقیقت تاریخی که در کتب مربوطه مفصل اثبات شده بیان و توضیح و تشریح آن مواجه با همان مشکلاتی شد که توحید و نبوت به نحو اخص برای تشریح مواجه با آن بوده بلکه بسیار سخت‌تر و مشکل‌تر زیرا خدا و رسول تا آن حد دشمن نداشتند که امیرالمؤمنین و مقام امامت و ولایت مطلقه دشمن داشت.  
این مقام آسمانی منصوب و منصوص بوده - ولی چون اسلام سلطه کامل یافت و یک حکومت پابرجائی شد جمعی جاه‌طلب بنابر نقشه قبلی با واقعه روشن‌تر از آفتاب غدیرخم به مخالفت برخاستند که نگذارند جانشین پیغمبر از خاندان و اقوام خود او باشد تا بتوانند بر گردن مردم سوار شوند و به منصب و مقامی برسند و لذا طبق نقشه سقیفه بنی‌ساعده را بوجود آوردند اولی را به خلافت برداشتند و او هم به شکرانه فعالیت‌های نیل به مقصود دوم را به جانشینی و به صورت ولایتعهدی معین کرد در حالی که بهانه اصل - موضوع عدم جانشین و انتخاب ملی بود.  
دوران خلافت هم چنان ادامه یافت تا 25 سال امیرالمؤمنین خانه‌نشین شد و بر سر این کار زن و یک فرزند در جنین او از دست رفت.  
پس از آن که عثمان کشته شد رقیب دیگری که بیست سال مقدمات سلطنت خود را حاضر کرده بود و خراج و مالیات شامات را به اضافه مصر و نواحی و سواحل دریا می‌گرفت و به دربار خلافت نمی‌داد سر بر کشید و چون نیروی علمی و وسیله قابل قبولی مانند خویشاوندی نزدیک هم نداشت به توطئه و تحریک قشونی آراست و جنگ جمل را برپا کرد در حالی که مردم به صورت اجماع به معنی واقعی اطراف خانه امیرالمؤمنین را گرفتند و او را مجبور به قبول خلافت کردند و معاویه راضی نشد و جنگ جمل و صفین و بالاخره نهروان را بوجود آورد تا به قتل و شهادت امیرالمؤمنین خاتمه یافت.  
معاویه برای استقرار سلطنت خود که به سبک قیاصره روم به سابقه حکومت آنها در دمشق تشکیل داده بود دید با مقامی که امیرالمؤمنین از جهت علم و تقوی و شجاعت و فضیلت و عبادت و عدالت اجتماعی دارد نمی‌تواند مبارزه کند و ممکن است به زودی خلافت  
[صفحه بیستم]  
از خاندان بنی‌امیه بیرون رود برای تحکیم مبانی خلافت خود علمائی دنیادار را برانگیخت که با دربار او طرح مؤانست ریختند و با زر و زور به اطراف رفته جعل احادیث کردند و مناقبی برای عثمان و معاویه نقل کردند و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را کتمان نمودند و سیاستی که معاویه در ظرف بیست سال اعمال کرد هنوز کسی نتوانسته آن را به اجرا بگذارد مگر دولت انگلستان که مکتب سیاسی اموی را به اجرا گذاشته است به شرحی که در کتاب سیدالشهداء درباره ظهور بنی‌امیه و آثار آنها در تاریخ نوشتیم بیست سال تبلیغات سوء معاویه به شدت علیه علویان ادامه یافت به نحوی که وقتی خبر دادند علی را در مسجد کشتند مردم شام می‌گفتند علی در مسجد چکار داشت تا این حد علی را دگرگون جلوه داده بود در این مدت که مبانی حکومت بنی‌امیه پایدار شد و سیدالشهداء علیه‌السلام برای اثبات خلافت آن قیام کرد و شهید گردید شصت سال دیگر که دوران بنی‌امیه بود درست هزار ماه این شجره خبیثه عقاید و افکار را منقلب نموده مفهوم امامت و ولایت آسمانی الهی و دلایل نصب و نص بر وصایت و امامت از بین رفت. حضرت امام زین‌العابدین با منطق روز خود تا آنجا که می‌شد به مردم می‌فهمانید ولی اوضاع و احوال محیط تاریک عصر اموی مانع اشاعه این عقیده مستدل گردید تا کم‌کم ضعف بر دولت اموی و آل‌مروان مستولی گردید و کم‌کم افکاری پدید آمد که سبب سقوط بنی‌امیه شد و لذا از سال 80 تا سال 120 تقریبا قریب چهل سال می‌شد که مستقیم و غیرمستقیم مکتب باقری (ع) شروع به نشر معارف و فرهنگ اسلام نمود و ما از مواد و برنامه دانشگاه امام محمدباقر استنباط می‌کنیم که حقیقت مفهوم امامت و ولایت را به صورت تفسیر آیات نازله درباره امیرالمؤمنین نقل و بیان فرموده و احکام و اخلاقیات و حتی توحید و نبوت را با تمام متفرعات اصولی آن از زبان امیرالمؤمنین جدش نقل کرده است به طوری که در حقیقت باید اعتراف کرد امام محمدباقر (ع) بلندگوی امیرالمؤمنین در احکام و معالم و معارف دین بوده و برای احیای شریعت اسلام امامت را به معنی واقعی بلکه به معنای مختلفه حقیقی خود معنی کرد و از احادیث و خطب و تفاسیر و کلمات و رسائل جدش امیرالمؤمنین به نحو مستوفی بیان و تعریف و توصیف و تعلیم فرموده و در این کار وظیفه الحق بقدری شایسته مکتب باقری شروع و پایان یافت که به اعتراف تمام مورخین شاگردان او افقه و اعلم و آخرین مسلمین بوده‌اند.  
[صفحه بیست و یکم]

#### اخلاق یا تتمیم مکارم اخلاقی

انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق  
حدیث نبوی  
چهارمین قسمت عمده مواد تعلیم و تربیت امام محمدباقر (ع) قسمت‌های اخلاقی است که بیشتر آن از خواص مکتب اسلام است.  
تردیدی نیست که غرض غائی و علت غائی ارسال رسل و انزال کتب تهذیب اخلاق عمومی مردم است باید سطح فکر و دانش و علوم و بینش مردم را از ظلمات و تاریکی جهل و ضلالت به نیروی نور علم و فضیلت بالا برد و روشن نموده تا مردم خود را بشناسند و وظیفه خود را در راه تکامل خود انجام دهند این نیاز مخصوصا در پایان دوران اموی بیش از هر عصری مورد توجه بوده.  
اگرچه همه وقت و همه جا انسان محتاج به تذکر است تا زشتیهای خود را برطرف گرداند و به نیکوئیها بیاراید و به همین نظر آفریننده جهان در شرایع خود مخصوصا اسلام ارکان دین داروی امر به معروف و نهی از منکر قرار داد تا به یک سبک روشن و مستقیم و کوتاه به شاهد مقصود که تتمیم مکارم اخلاقی است برسد ولی دوران آل ابوسفیان و آل‌زیاد و آل‌مروان به قدری فساد اخلاق بوجود آورد که محیط تاریک گردید و به کلی مردم از راه روشن اسلام منحرف گردیدند - و از اوج رقاء و ارتقاء اخلاقی به حضیض مذلت سقوط و نزول کردند  
اساس قبول اسلام در نظر خردمندان همین علت غائی است که تهذیب نفوس و تتمیم مکارم اخلاقی است و یکی از حساسترین عوامل موفقیت و پیشرفت دین همین اخلاق و صفات و خصال مسلمین بوده که با این سلاح نفسانی توانستند بر ملل و نحل مختلف و اقوام و قبایل متنوع نفوذ یابند و به سرعت شگفت‌آمیزی مردم جهان را بدین اسلام دعوت نمایند و این قولی است که جملگی برآنند.

### خلاصه مطلب

زندگانی امام محمدباقر (ع) به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمتی که در زمان پدر در حدود چهل سال بنابر اختلاف روایات می‌زیسته و از اوان خردسالی با بقایای اصحاب باقی مانده پیغمبر که از جنگ معاویه نجات یافته بودند و پس از شهادت سیدالشهداء اطراف امام زین‌العابدین را داشتند معاشر بوده و  
[صفحه بیست و دوم]  
در تجزیه و تحلیل تفاسیر قرآن می‌گذرانید و در مدینه شاهد و ناظر جنایات آل‌مروان بود که چندین بار مانند مسلم حادثه (مسرف) بن ارطاة و غیره آن شهر را غارت و قتل عام کردند و هستی مردم را فدای شهوات و تمایلات قرار دادند حضرت امام محمدباقر (ع) این حوادث را از نزدیک می‌دید و هم را مولود جهل و ضلالت می‌دانست و لذا در مقام برآمد با اولین فرصت این ورق را برگرداند و بساط علم و دانش را بگسترد تا افکار مخالفین امویین قوت گرفت و این فترت قریب بیست سال طول کشید که زمینه انقلاب صاف شد و دولت اموی سقوط کرد و زمام بدست بنی‌عباس سپرده شد و این تغییر سیر بدست کسانی بود که معنا طرفدار اهل بیت و علویین بودند - حضرت ابوجعفر امام محمدباقر در تمام مدت عمر که قریب شصت سال می‌شد با اصحاب و تابعین به بحث و فحص علمی اشتغال داشت مخصوصا امام در این بیست سال مدت امامت خود از مقتضیات محیط کاملا استفاده کرده و زندگانی اجتماعی خود را صرف تعلیم و تعلم و آموزش و پرورش کرد و همان طور که شکافنده علم بود مانند تخم که شکافته می‌شد و ساقه و برگ و میوه می‌داد علم را هم می‌شکافت و پرتوی از آن می‌افروخت و همان طور که شکافنده علم بود به نام ناشر علم شهرت داشت که علم را پراکنده می‌کرد و به همه جا می‌رسانید و همه کس را به قدر مرتبه لیاقت و استعداد برخوردار می‌کرد و همچنین واسع علم بود که توسعه می‌داد و بسط می‌داد و بساط آن را می‌گسترد و تا آخرین نفس در این آموزش و پرورش سعی مبذول می‌فرمود - آنگاه باقیمانده وقت خود را در فراغت در امر کشاورزی و تهیه آذوقه و مواد غذائی در مزارع خود صرف فرموده است.  
سطور آینده این اوراق نماینده زندگانی امام پنجم است که از نظر خوانندگان می‌گذرد - و امید است مورد قبول آستان مقدسش قرار گیرد آمین یا رب العالمین  
ماه رمضان 1379  
اسفند 1338  
[صفحه بیست و سوم]

## اهداء کتاب

این کتاب را به ساحت مقدس حضرت ابوجعفر امام محمدباقر (ع) که ابوالمعارف و پیشوای فرهنگ و دانش اسلام است تقدیم می‌نمایم.  
یا ابوجعفر یا محمد بن علی ایها الباقر یابن رسول الله سلام الله علیک و علی جدک و ابیک و اولادک الطیبین الطاهرین  
تو می‌دانی در چه محیط پر آشوبی و با چه شرایط سختی از زندگی این سطور و اوراق را جمع و تدوین نموده‌ام و برای اهداء آن جز تو که مشعلدار آسمانی و مؤسس علوم و فنون اسلام می‌باشی کسی را شایسته‌تر ندیدم لذا به نام مبارک تو اهداء می‌کنم و امید است مورد عنایت و الطاف سامیه واقع گردد و آن ذخیره روز واپسین باشد - تمنی دارد به لطف رحمت قبول فرمائی که الا ان الهدایا بمقدار یهدیها  
خدمتگزار معارف دین  
حسین عمادزاده  
[صفحه الف]

## مقدمه مؤلف بر چاپ سوم

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم  
قال (ص)  
انا اهل بیت الرحمه و شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و مخزن العلم و موضع سرالله و نحن الحرم الاکبر و نحن عهدالله و قال (ص) علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا علی.  
ص 170 کشکول سید حیدر آملی  
بیش از 24 سال از چاپ اول این کتاب می‌گذرد و مکرر از اطراف مطالبه می‌کردند و توفیق تجدید طبع آن دست نمی‌داد تا به حمداله تعالی به همت علاقمندان چند جلد اخیر دوره 14 معصوم که تجدید چاپ آن به تأخیر افتاده بود و از دور و نزدیک برای تکمیل این دوره کتاب 14 معصوم مراجعه می‌نمودند شروع به چاپ گردید که از لحاظ علاقمندان می‌گذرد و این کتابخانه کوچک برای هر؟ مسلمان لازم است.

### عترت معلم بشر است

قال (ص) انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و من تمسک بها نجی  
موضوعی که در این مقدمه باید تجدید عهد شود ارج و ارزش و اهمیت عترت در تکامل نظام تربیتی انسان است و به همین دلیل رسول اکرم (ص) فرمود دو ثقل ارزنده مهم که هرگز از هم جدا شدنی نیست در اختیار شما می‌گذارم که آن قرآن و عترت است قرآن یعنی همه علوم مورد نیاز بشر و عترت یعنی آموزنده همه علوم قرآنی که عملا ترجمان مفاهیم گران و مکارم اخلاق است می‌باشند.  
[صفحه ب]

### علم امام

و مطلب دیگری که در این کتاب ارتباط و اختصاص دارد موضوع علم امام است که ما در کتاب مستقلی درباره تنزیه امام و رساله مستقلی در موضوع علم امام و منابع علم امام بحث کرده‌ایم و چون گسترش علوم اهل بیت از امام محمدباقر علیه‌السلام شروع شده لازم دیدیم که اجمالا از علم امام و منابع علوم امامت سخنی به میان آوریم.  
در جلد دوم سر تفوق شیعه در موضوع علم و اینکه آیا علم غیبت که مخصوص به ذات اقدس حق تعالی و در آخر سوره لقمان بیان فرموده آیا به بندگان خود هم از این علم افاضه می‌فرماید.  
ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیب و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض نموت ان الله علیم خبیر.  
یا نه و در صورت افاضه و اشراق به چه صورت و به چه وسیله و به چه مقدار از علوم غیبی را به بندگان تربیت شده خود افاضه اشراق می‌فرماید ...   
در کتاب مبانی علوم ائمه علیه‌السلام هم در این زمینه بحث مستوفی نمودیم و معلوم شد ذات اقدس حق تعالی جل شانه برای آنکه بندگان مستعد و لایق و تربیت شده را که تصریح فرموده الا من ارتضی از آنها در عبودیت و اطاعت راضی باشد از آن علوم غیبی به آنها عنایت و افاضه فرموده و اگر چنین نبود کی می‌دانست که خدا علوم غیبی دارد که اعلام فرمود (لا یعلم الغیب الا هو) و ان علوم در تکوینیات است نه در تشریعیات برای معرفی و شناخت امام و محبت خود در میان بشر از آن علوم به آنان افاضه و اشراق فرمود تا بدان علوم از دیگران ممتاز باشند و معجزه هم همین است که دیگران عاجز از آوردن به مثل آن و دانستن آن علوم باشند.

### اما علم در اسلام

بدون تردید علم نوریست الهی بدل هر کس مستعد و لایق و قابل باشد افاضه و اشراق می‌گردد - که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و همه علوم دنیائی با عالم خود زیر خاک پنهان می‌شوند و مربوط به دنیاست مگر علمی که نور باشد و افاضه اشراقی نمود و یقول نهج بهائی.  
این همه علم بنای آخور است  
واندیگر علم بنای آخر است  
[صفحه ج]  
علم علمی است که حاصل آن در آخرت بکار آید نه در دنیا نور علم از جانب پروردگار تعالی جل شانه نخست بر قلب پاک پیغمبر خدا خاتم النبیین (ص) تابید و او خود نور اول و صادر اول بود و تمام مراحل امکانی را طی کرد تا بدین عالم ملک رسید و آن علوم را هر چه داشت و از زبان وحی گرفته بود به علی بن ابیطالب علیه‌السلام داد  
علم همه عالم به علی داد پیمبر (ص)  
چون ابر بهاری که دهد آب به گلزار  
و فرمود انا مدینه العلم و علی بابها  
درست این سخن گفت پیغمبر است  
که من شهر علمم علی ام در است  
در دوران 23 سال رسالت خاتم النبیین صلوات علیه و آله و اجمعین در 13 سال اول که دوران محرومیت و تحریم اقتصادی تبعید، تنگی و سختی مضیقه زندگی اجتماعی بوده رسول خدا (ص) توانست جز اصل اصیل توحید را به مردم بفهماند.  
در 10 سال مدینه هم 84 جنگ پیش آمد که هر دو ماه یک جنگ بود و یا نداشتن بودجه و نیروی ثابت و تجهیزات لازم تا آنجا که می‌شد در لباس حدیث رسول اکرم (ص) مفاهیم قرآن را به مردم ابلاغ می‌فرمود و همه را دعوت به تمسک ثقلین نمود که از قرآن و عترت جدا نشوند و هر چه بخواهند از علم و عترت و شوکت پیغمبر مال و منال و قدرت در سایه این دو ثقل است.  
امیرالمؤمنین علی (ع) که باب مدینه علم بود و دانش و بینش از اطرافش مانند سیل باران فرو می‌ریخت او را هم با جنگ‌های جمل و صفین و نهروان مشغول نمودند که نتواند دریای بی‌کران علوم نبوت و ولایت، امامت را به مردم آن چنان که شایسته بود برساند - تا او را در محراب شهادت شهید نمودند.  
امام حسن مجتبی علیه‌السلام هم دستخوش تمایلات جاه‌طلبی معاویه قرار گرفت. با جنگ و صلح برای حفظ جامعه مسلمین ناچار به صلح شد که جدش رسول خدا (ص) به او توصیه فرموده بود و کنار نشست - و در فرصتهائی که دست می‌داد از اصول و فروع دین برای مردم تدریس می‌کرد.  
امام حسین علیه‌السلام هم که مواجه با قدرت مستی یزید شد و به جنگ کربلا پایان یافت ولی با خون شهداء تضمین گسترش علمی و اخلاقی اسلامی را فرمود به طوری که امام صادق برابر قبر جدش عرض کرد (اشهد انک قد اقمت الصلوه و آتیت الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر.)  
امام سجاد علیه‌السلام هم چون در محصوریت قرار داشت علوم اسلام و حوادث تاریخی را در لباس دعا و قالب راز و نیاز به نام صحیفه سجادیه در اختیار مردم گذاشت تا نوبت رسید به امام محمدباقر علیه‌السلام و در شرح حال هر یک مستقلا مجلداتی نوشته شده است.  
[صفحه د]

### آغاز گسترش علوم از امام محمد باقر العلوم امام عصر

طوفان انقلاب اسلامی در ضعف دولت بنی‌امیه و طلوع دولتهای دیگری که می‌خواستند روی کار آیند تموجی در جامعه اسلامی بوجود آورد و امام محمد باقر العلوم علیه‌السلام از این طوفان انقلاب و تمایلات سیاسی که یک طرف آن بنی‌عباس و باقیمانده‌های اموی و سردار نامی ایران ابومسلم خراسانی اصفهانی بود استفاده فرمود و هزار جوان لایق و مستعد و علاقمند به دین و فضیلت و کمال را تدریجا به دور خود جلب نمود و پایه مدرسه و مسند علوم اسلامی را محکم و استوار ریخت که به همین مبانی سرمایه مکتب جعفری شد بنابراین نخستین کسی که توانست در جامعه با علل و اسباب ظاهری علم و دانش را گسترش دهد و بدون معارض مردم را با مکتب اسلام و آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) و سنت علوی (ع) و علل صلح و جنگ امام حسن و امام حسین آشنا سازد و متون اسلامی را از حلال و حرام و قوانین حقوقی فردی و اجتماعی و رابطه دین با دنیا از راه علم و اخلاق و ارتباط دنیا با آخرت را از بعد ایمان و عمل تثبیت و اثبات نماید امام باقرالعلوم (ع) بود که دانش و بینش را تجزیه و تحلیل نمود به مردم مسلمان آن عصر و نسل آینده مسلمین آموخت اینک شما و شرح زندگانی امام پنجم باقرالعلوم علیه‌السلام.  
تهران داودیه عمادزاده تلفن 224518  
[صفحه 1]

## زندگانی حضرت ابی‌جعفر امام محمد بن علی الباقر علیه السلام

### مولد و میلاد

بسمه تعالی شأنه  
تولد حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در مدینه در سوم صفر سال 57 هجری رخ داد. آفتاب وجودش در زمان جدش سیدالشهداء حسین بن علی علیه‌السلام پرتوافکن گردید و سه سال با امام حسین علیه‌السلام بود [1].  
در کشف الغمه می‌نویسد: تولدش در مدینه سال 57 هجری و وفاتش در سال 114 در سن 57 سالگی بوده است [2].  
در مصباح روز جمعه ماه رجب در مناقب و روضه روز سه‌شنبه در خبر جابر جعفی می‌فرماید صبح روز جمعه در مدینه غره ماه رجب متولد گردید و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن بزرگوار خواندند و نام او را محمد و کنیه‌اش را ابوجعفر و لقبش را باقر نهادند [3].  
سال تولد از 59 - 58 - 57 خارج نیست اکثر محققین همان جمعه غره رجب سال 57 را اصح اخبار دانسته‌اند.  
در اعیان الشیعه تولد امام باقر علیه‌السلام را غره رجب یا سوم صفر سال 57 و قیل 56 نوشته ابن‌صباغ مالکی می‌نویسد ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین در مدینه سوم صفر سال 57 هجری متولد شد و در وقتی که جدش حسین شهید شد سه ساله بود  
[صفحه 2]  
پدرش زین‌العابدین و مادرش دختر حسن بن علی بن ابیطالب بود و او هاشمی و علوی است کنیه‌اش ابوجعفر و لقبش باقر - شاکر - هادی است که مشهورترین آن باقر است و بدین جهت او را باقر گفتند که علم را از هم شکافت مانند چشمه‌ای که از سنگ شکافته و منفجر گردد از سینه او علم منفجر و منتشر شد [4].  
ما در این کتاب وارد یک سبک نوینی در ترجمه و شرح حال امام باقر علیه‌السلام شده‌ایم که در کتب سابق به این نحوه تنظیم نگردیده و آن بیان روش مخصوص این امام است در آموزش و پرورش و جامعیت علومی که امام پنجم تعلیم فرموده و مبانی مکتب بسیط و وسیع جعفری را تشکیل می‌دهد که ما آموزش آن حضرت را به ترتیب نقل می‌کنیم تا از علوم و فنون اسلام که در مکتب جعفری بسط داشته به تفصیل سخن گوئیم و ما معتقدیم که آشنائی با مکتب جعفری بدون توجه به تعلیمات باقری نتیجه کاملی نخواهد داد و بدین جهت از اینجا فصول علمی یا برنامه تعلیمی امام محمدباقر (ع) به ترتیب نقل خواهد شد.  
یا جابر انک ستبقی حتی تلقی ولدی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام المعروف فی التوریة بالباقر فاذا لقیته فاقرأ منی السلام [5].  
فرمود ای جابر تو آنقدر زنده خواهی ماند تا آنکه یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و او در تورات به باقر نامیده شده چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان ...   
امام پنجم حضرت ابوجعفر امام محمد بن علی باقر است که چشمه‌های علم را منفجر فرموده و به قدر امکان از تمام علوم و فنون به مردم آموخت و یک انقلاب آموزشی و حرکت فکری و نهضت علمی برپا ساخت که در عالم نظیر نداشته با ورق زدن صفحات آینده این کتاب یک سلسله تعلیم و تربیتی بی‌نظیری که از این امام به مقتضای آرامش اجتماع عصر به مسلمین تعلیم گردیده خواهید دید.

### اسامی و کنی و القاب

شافعی می‌نویسد محمد بن علی ابوجعفر باقر العلوم و باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه و متفوق دره و واضعه و منمق  
[صفحه 3]  
دره و راصعه صفا قلبه و زکا عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلافه و عمرت بطاعة الله اوقاته و رسخت فی مقام التقوی قدمه و ظهرت علیه سمات الازدلاف و طهارة الاجتباء فاالمناقب تسبق الیه و الصفات تشرف به  
نامش محمد و کنیه‌اش ابوجعفر که سه لقب داشته باقر العلم - الشاکر - الهادی که مشهورترین القابش باقر است و از این جهت او را باقر گفته‌اند که بقر به معنی شکافنده است چون امام محمد بن علی علوم را از هم شکافت او را باقرالعلوم گفتند [6].  
نام محمد بهترین اسماء آسمانی است و وجه تسمیه آن برای کثرت حمد بر خالق متعال است و لذا برای این اسم فضیلت بسیار قائل هستند از آن جمله این است که در روایت ابن‌عباس است اذا کان یوم القیمه نادی منادا لا لیقم کل من اسمه محمد فلیدخل الجنه لکرامة سمیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار در فضیلت اسم محمد و دستور به اینکه اسامی فرزندان خود را محمد بگذارید برای کرامت محمد بسیار است و این دومین اسم محمد است از خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و سلم  
درباره کنیه او می‌نویسد کنیه را باید قبل از تولد طفل معین کرد و در هفت سالگی به گوش او و دیگران آشنا ساخت و حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به کنیه انحصاری ابوجعفر در تمام کتب اخبار مشهور است.  
و چنانچه در اخبار اهل بیت عترت و طهارت دیده‌ایم آنها کنیه و لقب فرزندان خود را قبل از تولد معین می‌کردند و این حاکی از علم و فضیلت نفسانی آنها بود در حالی که مردم عموما لقب را پس از احراز مقام و کنیه را پس از یافتن اولاد وضع می‌کردند مثلا چون کسی فرزند قاسم پیدا می‌کرد او را ابوالقاسم می‌گفتند و چون در علم کامل می‌شد او را علامه یا باقرالعلوم می‌نامیدند ولی به علم امامت که از سرچشمه علم نبوت اقتباس شده آنها قبلا کنیه و القاب می‌گذاشتند.

### القاب

ابن‌شهرآشوب می‌نویسد لقب امام پنجم باقر بوده برای آنکه علم را شکافت و این لقب را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله جابر بن عبدالله انصاری با او اعلام نمود - شاکرلله - هادی - امین هم گفته‌اند و او شبیه‌ترین ائمه به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.  
[صفحه 4]  
در فصول المهمه می‌نویسد بقره العلم ای تفجره و توسعه و آن لقب محمد بن علی بن حسین علیه‌السلام است.  
در صحاح می‌نویسد: تبقر التوسع فی العلم - و آن لقب امام محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام است.  
در قاموس می‌نویسد الباقر محمد بن علی بن الحسین لتبحره فی العلم  
در لسان العرب می‌نویسد لقب به لانه بقر العلم و عرف اصله و استنبط فرعه و توسع فیه و التبقر التوسع چون محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام علم را شکافت اصل آن را معرفی کرد فروع آن را استنباط نمود و توسعه داد و تبقر به معنی توسع و وسعت دادن است.  
ابن‌حجر در صواعق می‌نویسد سمی بذلک من بقر الارض ای شقها و آثار مجناتها و مکامنها فلذلک هو اظهر من مجناته کنوز المعارف و حقایق الاحکام و الحکم و اللطایف ما لا یخفی الاعلی منطمس البصیره او فاسد الطویه و السریره و من ثم قیل فیه هو باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه الخ  
ابن‌حجر از مخالفین است اما درباره امام محمدباقر علیه‌السلام چنین می‌نویسد او را باقر از این جهت گفتند که همچنان که زمین را می‌شکافند تا کنوز و خزائن و معادن و منابع و جواهر قیمتی آن کشف گردد و ظاهر شود او زمین علم را شکافت و لطایف و دقایق و معارف و حقایق احکام را با حکم و لطائف آن ظاهر ساخت که بر کسی جز روشن ضمیران آشکار نبود و به این حقایق کوردلان بدطینت و بد سریرت واقف نخواهند شد و لذا او را باقر علم و جامع علم و ناشر علم و بلند گرداننده علم گفتند.  
ابن‌جوزی می‌نویسد انما سمی الباقر من کثرة سجوده بقر السجود جبهته ای فتحها و وسعها و قیل لغزارة علمه امام پنجم را بدینجهت باقر گفتند که از بس سجده کرد پیشانیش پینه کرد و شکافته شد و برای آنکه علم او وسیع بود و علم و دانش را شکافت باقرالعلم گفتند.  
شیخ صدوق ره از جابر جعفی روایت می‌کند که چون او علم و دانش را شکافت او را باقرالعلم گفتند بقر العلم بقرا ای شقه شقا و اظهره اظهارا  
جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:  
[صفحه 5]  
سمعت رسول الله یقول (ص) انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فاذا لقیته فاقرئه منی السلام  
جابر می‌گوید این سخن در نظرم بود تا آنکه در کوچه‌های مدینه طفلی را دیدم به آن شمائل پیش رفتم پرسیدم نام تو چیست گفت محمد بن علی بن الحسین گفتم جدت رسول الله سلام به تو رسانید و پیشانی او را بوسیدم  
... فقال شمائل رسول الله و الذی نفس جابر بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی محمد بن علی بن الحسین فاقبل الیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله یقرئک السلام ... آنگاه برگشت به خانه و به پدرش گفت رفتم خدمت حضرت سجاد فرمود آری این همان است که باقرالعلوم خواهد بود.  
خطیب بغدادی روایت می‌کند که جابر بن عبدالله انصاری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که سلام او را به تو برسانم قال جابر الانصاری للباقر - رسول الله امرنی ان اقرئک السلام  
شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد که ابوجعفر محمد بن علی فرمود دخلت علی جابر بن عبدالله الانصاری فسلمت علیه فرد علی السلام ثم قال لی من انت و ذلک بعد ما کف بصره فقلت محمد بن علی بن الحسین فقال یا بنی ادن منی فدنوت منه فقبل یدی ثم اهوی الی رجلی یقبلهما فتنحیت عنه ثم قال لی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرئک السلام فقلت و علی رسول الله السلام و رحمة الله و برکاته  
در روایت شیخ است که جابر چشمش خوب نمی‌دید که درب خانه علی بن الحسین سجاد رسید کودکی را دید آمد درب در گفت نزدیکتر بیا تو را ببینم آنگاه پرسید نامت چیست گفت محمد پرسید پسر کیستی گفت علی بن الحسین او را بغل نمود بوسید و بر پای او افتاد و سلام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به او رسانید و لقب او را اعلام کرد که پیغمبر تو را چنین لقب داده است باقرالعلوم

### صورت و سیرت امام محمدباقر

ابن‌شهرآشوب می‌نویسد کان ربع القامه رقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال احمر علی جسده ضامر الکشح حسن الصورت مطرق الراس - اسمر معتدل  
امام محمدباقر علیه‌السلام متوسطالقامه چهارشانه سفیدرو - سیاه‌مو بود خالی بر صورتش از  
[صفحه 6]  
خاندان هاشمی علامت سیادت باقی مانده و خال سرخی بر بدنش بود.  
صدای گرم و جاذب داشت سر و گردن بلند و بزرگ و گندم‌گون داشت قیافه هاشمی و صورت پسندیده جذاب و بشره گیرنده و صدای فریبنده داشت که هر کس به دیدن او فریفته می‌گردید.  
«کان اصدق الناس لهجة و احسنهم بهجة و ابذلهم مهجة اقل اهل بیته مالا و اعظمهم مؤنة و کان یتصدق کل جمعة بدینار و کان یقول الصدقة یوم الجمعه تضاعف لفضل یوم الجمعه علی غیره من الایام و کان اذا احزنه امر جمع النساء و الصبیان ثم دعا فآمنوا و کان کثیر - الذکر کان یمشی و انه لیذکر الله و یاکل الطعام و انه لیذکر الله»  
او راستگوترین مردم در لهجه و بهترین آنها در قیافه و با گذشت‌ترین آنها در ارشاد و هدایت بود او از جهت مال دنیا کمتر از همه فامیل داشت و بیشتر از همه بذل و بخشش می‌کرد هر روز جمعه صدقه می‌داد در هر مشکلی زن و فرزند را جمع می‌کرد دعا می‌نمود آنها را با آمین گفتن تعلیم می‌داد و بسیار در ذکر خدا بود.  
ابن‌صباغ در صورت و سیرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد:  
اسمر اللون و معتدل القامة بود - شاعرش کمیت و سید حمیری دربانش جابر جعفی نقش خاتمش رب لا تذرنی فردا بود  
غلام او نقل می‌کند که با ابی‌جعفر محمد بن علی الباقر وارد مسجدالحرام شدیم تا چشمش به کعبه افتاد به گریه افتاد گفتم پدر و مادرم فدایت مردم به تو می‌نگرند که چگونه عمل می‌کنی تا فرا گیرند شما گریان شدی فقال ویلک یا افلح و لم لا ارفع صوتی بالبکاء لعل الله تعالی ینظر الی برحمة منه فافوز بها فرمود وای بر تو چگونه صدای من به گریه بلند نشود شاید خدای تعالی نظر رحمتی فرماید که بدان فائز و رستگار توان شد آنگاه طواف کرد آمد مقام ابراهیم نماز گزارد و چون فارغ شد به سجده رفت و آنقدر اشک ریخت که محل سجده‌اش تر شد [7].  
امام پنجم در صورت و سیرت چون جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در عبادت شاگرد مکتب زین‌العابدین و وارث سجاد است در رفتار و گفتار مانند جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود را ملاک عمل برای تعلیم و تربیت قرار داد خود قبل از هر درس که بیاموزد عمل می‌کرد  
[صفحه 7]  
تا ترجمان عملی گفتار خود باشد. صدقه بسیار می‌داد با حزم و حلم و فتوت و جوانمردی بود از لغزشهای زیردستان صفح و گذشت می‌نمود - برای کودکان خانه مانند یک معلم آنها را به دانش و بینش درس فضیلت و اخلاق می‌داد - در ساحت حق چنان خاضع و خاشع می‌شد که مو بر بدنش راست می‌گردید و بی‌اختیار گریه می‌کرد و از خوف خدا غش می‌نمود آداب اجتماعی را کاملا با ادب فردی به هم آمیخته عملا به مردم مسلمان می‌آموخت در فضایل نفسانی و اخلاق و آداب و ادبیات و رسوم و شئون ملی چنانچه در صفحات بعد روشن خواهد شد می‌بینیم که امام پنجم مانند جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسخه منحصر به فرد و دارای صفات اضداد بود و همه را به موقع و مقتضای زمان و مکان به اجرا و عمل می‌گذاشت تا مسلمین را به فضیلت بیاراید.  
شیخ مفید می‌نویسد:  
«کان علیه‌السلام ربع القامه دقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال احمر فی جسده ضامر الکشح حسن الصوت مطرق الرأس»  
میانه بالا - باریک بشره - مجعدمو - گندم‌گون - خال هاشمی بر گونه و خالی سرخ رنگ بر بدن داشت میان باریک خوش‌آهنگ بزرگ‌سر بود و قامتی و تناسبی جاذب و جالب داشت.  
قال رسول الله فی حدیث جابر بن عبدالله الانصاری المروی فی کتب الفریقین ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا  
بنابراین باید شمائلی را که برای پیغمبر خاتم النبیین در کتاب پیشوای اسلام نوشتیم برای امام محمدباقر علیه‌السلام وصف کنیم زیرا نامش نام پیغمبر و صورتش چون صورت پیغمبر بود و علمش چون علم او می‌شکافته است سینه پهناور علم را و تجزیه و تحلیل می‌کرده و اشکال و ابهام و اجمال را به تشریح و توصیف خود حل و هضم می‌فرموده است همان صلابت و مهابت که پیغمبر داشت همان قیافه جذاب و گیرنده که هر بیننده را می‌فریفت امام محمدباقر علیه‌السلام داشت هر کجا می‌نشست جمعی بی‌اختیار به دور او جمع می‌شدند و عرض ادب و ارادت و علاقه می‌کردند.  
آن حضرت در سیرت دارای سیرت جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود اکثر اوقات از خوف خدا گریان می‌شد و غش می‌کرد و صدای خود را به گریه بلند می‌نمود و جای سجده او مانند  
[صفحه 8]  
سینه شتر پینه کرده بود و هر وقت خندان می‌شد می‌گفت الهی لا تمقتنی خداوندا ما را دشمن یکدیگر مگردان و مجسمه‌اش درس تواضع بود او منبع علم و کانون فضیلت و معدن کرم بود دارای مزارع و املاکی بود غلامانی داشت که پس از درس علم و فضیلت به این امور اشتغال می‌ورزید و هر چه بدست می‌آورد انفاق در راه خدا می‌فرمود - به طوری که او را در زمان خودش اسخی‌الناس گفتند  
علماء همه در محضرش چون قطرات باران در سیل آسمانی بودند او چون چشمه‌ای منفجر می‌شد و آب حیات علم و دانش بیرون می‌ریخت چنانچه گفته  
یا عروة الدین المبین و بحر علم العارفینا  
یا قبلة للانبیاء و کعبة للطائفینا  
من اهل بیت لم یزالوا فی البریة محسنینا  
التائبین العابدین الصائمین القائمینا  
العالمین الحافظین الراکعین الساجدینا  
یا من اذا نام الوری باتوا قیاما ساهرینا

### پدر و مادر امام محمدباقر

مورخین و محدثین اتفاق دارند که مادر امام محمدباقر علیه‌السلام فاطمه بنت حسن بن علی المجتبی سبط اکبر می‌باشد و کنیه او ام عبدالله بود و ام‌الحسن هم گفته‌اند و این امام اولین نقطه التقاء بین سبطین است که سادات حسنی و حسینی و فاطمی و علوی همه باید به امام محمدباقر علیه‌السلام برسند و لذا سادات طباطبائی به کسانی اطلاق می‌شود که به این امام سند اتصال شجره خود را برسند.  
ابوالصباح نقل می‌کند که پس از فاطمه زهرا (س) زنی مانند فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام به آن نبالت شأن و جلالت قدر و شباهت در سیرت و صورت نیامده است.  
شافعی می‌نویسد: مادر امام محمدباقر مکنات به ام‌الحسن و ام عبدالله بود که نامش فاطمه بنت حسن بن علی است.  
در اصول کافی شرحی در مقام جلالت این بانوی مجلله می‌نویسد از آن جمله از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که فرمود مادر من پای دیوار شکسته نشسته بود دیوار مشرف بر خراب شدن بود و صدائی به گوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لا و حق المصطفی ما اذن الله لک فی السقوط یعنی به حق حضرت مصطفی خداوند اذن نداده تو را بر سر ما خراب شوی آرام باش دیوار همان قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار  
[صفحه 9]  
گذشت آن وقت دیوار فرود آمد پدرم که شنید صد اشرفی تصدق داد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره فاطمه بنت حسن علیه‌السلام می‌فرماید  
کانت صدیقة و لم تدرک فی آل الحسن امرأة مثلها فرمود فاطمه دختر امام حسن مجتبی یک صدیقه و راستگوئی بود که در خاندان آل حسن نظیر نداشته است و از این روایات استفاده می‌شود که این بانوی مجلله دارای مقامات علمی بود و تصرف در عالم کون به اجازه حق داشته و از آینده خود و اینکه حامل مقام امامت بود خبر داشته است باید هم چنین باشد که بانوان خاندان عصمت و طهارت تربیت شده مهد علم و امامت بود و این مرتبه را تا حدی به ارث برده‌اند آنها صدفهای حامل به لؤلؤ درخشان بود که پرتوافکن دانش و بینش شده‌اند و بهترین شاهد صادق این است که این شخصیت بزرگ نقطه التقاء و مرکز اتصال دو صف از خاندان رسالت بوده‌اند که از امام حسن مجتبی علیه‌السلام و امام حسین سیدالشهداء در سلسله حسب و نسب به هم می‌پیوندند و سادات طباطبائی از مفاخر عالم در میراث فضیلت اخلاقی و سیادت می‌باشند.

### هاشمی طباطبائی

«اول من اجتمعت له من ولادة الحسن و الحسین فهو هاشمی من هاشمیین و علوی من علویین و فاطمی من فاطمیین الا جعفر محمد بن علی الباقر»  
هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی - طباطبائی  
صفات جمال و جلال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یگانه دختر باقی‌مانده‌اش تجلی نمود و او میراث فضایل و مناقب و سجایا و کمالات پدر گردید.  
امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام آن مرد آسمانی و آن فکر بلندی که عقل و درک بشر به آن نمی‌رسد دارای مزایا و سجایای نفسانی ملکوتی بود که نسخه منحصر به فرد و یکه‌تاز عرصه فضیلت و کمال و علم و حلم و شجاعت و تقوی بود او هم آثار معنوی خود را به وراثت بین دو فرزند دلبندش حسن و حسین تقسیم کرد که حلم حسنی و شجاعت حسینی در دنیای بشریت برای کسی مکتوم و پنهان نیست  
این همه علم و فضیلت و شرف و سماحت و جلالت و مقام از این زن و شوهر که یگانه خاندان عصمت و طهارت بودند به وراثت غریزی و تربیت دینی به فرزندان منصوب به امامت و منصوص به ولایت منتقل گردید امام حسن مجتبی علیه‌السلام دختری آورد به نام فاطمه و امام حسین (ع) نیز دختری آورد به نام فاطمه این دو دختر را پسر عموها به دستور جدشان گرفتند زیرا آئینه  
[صفحه 10]  
سر تا پا نمای نجابت و عفت و عصمت و جلالت و نبالت شأن بودند آنها نماینده سر تا پای فضیلت و کمال جده‌شان فاطمه زهرا و وارث سجایای ملکوتی پدرانشان سبطین بودند.  
دختر امام حسین علیه‌السلام را پسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام گرفت و دختر امام حسن مجتبی را پسر امام حسین سیدالشهداء علیه‌السلام گرفت اما چون امامت و ولایت در صلب سیدالشهداء قرار داشت تمرکز این همه سجایا و ملکات در خاندان علی بن الحسین علیه‌السلام و فاطمه دختر امام حسن مجتبی انعکاس همان غرایز و سجایای خانه فاطمه زهرا را تجلی داده و در علم و تقوی و عبادت و فضیلت و جلالت و نبالت شأن این زن و شوهر خاندان عصمت و طهارت گردید و صفات بارزه عالیه اخلاقی و علمی خاندان نبوت و ولایت را آشکارا نمودند و نشان دادند که در مجد و علو و همت و رفعت مقام و فضیلت و مکارم اخلاقی دیگر نظیر و شبیهی نخواهند داشت  
امام محمدباقر در شرف قبیله‌ای و شرف شخصی و خانوادگی و در سماحت و ریاست و شرف و منصب و علو همت و فخر و حسب و طهارت و عصمت و عفت منحصر به فرد بود زیرا او از جهت پدر و مادر در مجد و شرف بود و نقطه التقاء امامت و ولایت سبطین و خاندان عصمت و طهارت حسنین و مرکز انتساب سادات حسنی و حسینی گردید - و تنها مصب التقاء سادات می‌شود که تمام سلسله هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی به نام طباطبائی به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌رسند که پدرش سید الساجدین پسر امام حسین و مادرش ام عبدالله فاطمه بنت امام حسن مجتبی است و خود سر حلقه مرکز التقاء دو نسب می‌باشد - و بدین جهت می‌توان فخر و مباهات نمود به چنین حسب و نسبی - سادات علوی و فاطمی یا سادات حسنی و حسینی و موسوی و رضوی همه از نسل این زن و شوهر می‌باشند و چون نسل پیغمبر در اولاد فاطمه زهرا (س) قرار گرفت نه اولاد علی علیه‌السلام و لذا پسران فاطمه زهرا هر دو امام بودند و اگر محسن هم سقط نشده بود و او را نکشته بودند حتما او هم امام بود و اولاد اول سید بودند در حالی که از اولاد علی علیه‌السلام از غیر صدیقه طاهره مانند محمد حنفیه - فرزند ام‌البنین و غیره هیچ یک امام نشدند و فرزندان آنها سید نیستند و سیادت مخصوص ذریه فاطمه زهرا است که از نسل حسن و حسین علیه‌السلام باشند و به همین جهت مفهوم کوثر که کثرت اولاد و ذراری پیغمبر باشد از فاطمه است حقیقت کوثر.  
در خارج مفهوم شگفت آمیزی نشان داد مثلا سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی ترک دستور داد در قلمرو سیاسی حکومت خود سادات را بشمارند قریب بیست میلیون سید در  
[صفحه 11]  
منطقه حکومت خلیفه عثمانی بودند و در عصر سید جمال اسدآبادی حزب علویین در قاهره به یک صد و بیست و پنج هزار نفر رسید و در عصر ما از سادات ایران و عراق احصائیه اجمالی به عمل آمد قریب سه میلیون سید از اولاد فاطمه زهرا می‌باشند و اینها همه در نقطه التقاء خاندان امام محمدباقر و فاطمه دختر امام حسن علیه‌السلام می‌باشد و این خاندان با فضیلت و کمال دارای فضایل نفسانی هستند که مخصوص به خودشان می‌باشد و ما در کتاب فاطمه زهرا (ع) شمه‌ای در این موضوع بحث نمودیم - و امروز سادات طباطبائی باید به این حسب و نسب افتخار نمایند که از دو جانب به دو امام می‌رسند که هر دو از بطن سیدة النساء العالمین (س) می‌باشند.

### لباس امام محمدباقر

اسلام دین عقل و استدلال و رقاء و اعتلاء است و لذا مانند سایر مذاهب و ملل پیرامون جزئیاتی که سد نیل به مدارج عالیه است از نظر موضوعیت بحث نکرده بلکه تعلیمات اسلامی کلیة در آداب و رسوم و شئون اجتماع از نظر طریقت بود و لذا درباره لباس غرض شارع اسلام لباس نظیف و پاک از مال خاص و خالص بوده حرام و غصب و نجس و پلید را اکیدا منع فرمود اما در اینکه از چه پارچه و به چه صورت و شکل دوخته شود در این موضوع بحثی نکرده و مورد توجه قرار نداده است. و موضوع ضرب‌المثل معروف من تشبه بقوم فهو منه که معلوم نیست از سخنان کیست شباهت عملی به کفر و شرک و بت‌پرستی و مسیحیت و یهودیت و صهیونیت و غیره است در شباهت لباس ابدا توجهی بلکه نظری نداشته زیرا او می‌خواست نفوس بشر را که در تمام اشکال و صور و همه قبایل و عشایر و آداب و عادات هستند اصلاح کند و روحیه آنها را مهذب نماید و به کمال مطلوب خود سوق دهد - و لباس عاریه‌ای است که ربطی به عقاید و افکار ندارد و به همین نیروی معنوی بود که تمام قبایل مختلف ایران را از رومی و ترک و تاتار و مغول و چینی و الوار و اتراک و ترکمن و عرب و فارسی حضری بدوی و در افریقا سیاهان بومیان و حتی مردم سواحل و جزایر اندونزی و هند و ژاپن و چین و غیره و حتی مردم مختلف ممالک اروپا و حتی امریکا را به صورت مسلمان در یک وحدت فکری آورد و تمام همت و جدیت مسلمین در وحدت فکری بود نه وحدت رنگ و لباس و آداب و عادات جواهر از اعراض بسی فرق و بسیار امتیاز داد و اسلام در پرورش جواهر ذات و گوهر نفس که بقاء و دوام و حیات معنوی دارد بذل سعی نموده هیچ وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مردم و در دعوت خویشتن نفرموده چنین و چنان لباس بپوشید بلکه قرآن می‌فرماید یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک فطهر لباس خواه لباس  
[صفحه 12]  
ظاهر یا لباس معنی باید پاک و پاکیزه و طیب و طاهر باشد از مال غصب و حق دیگران نباشد و امام المتقین فرمود لباس خود را که اعراب بلند می‌پوشیدند روی زمین مکشید و یا مانند کردان امروز و اعراب بدوی آستینها آنقدر بلند بود که تا بازو می‌بستند فرمود قصر لباسک لاتقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا در پرهیز باقی بماند و پاکیزه باشد اما در اینکه چه رنگ و از چه نوع و از چه صورت در این موضوع ابدا بحثی پیش نیامده و لذا تشبه و شباهت باید در عمل باشد نه در لباس اخبار دیگری از همین امام علیه‌السلام خواهیم دید که فرمود لباس هر کس لباس عصر و معمول روز است و البته اختلاف صور و اشکال برای تفاهم قبایل و عشایر و اقوام است فقط و لباسی که مورد توجه اسلام است لباس تقوی می‌باشد که فرمود و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم  
شیخ کلینی در کافی به سند خود از زراره نقل می‌کند که حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام همیشه برای نماز با فرزندان و کسان خود به طرف مسجد می‌رفت و لباس فاخر می‌پوشید یک جبه خز طلائی رنگ و یک روپوش خز سبز رنگ می‌پوشید عطر استعمال می‌کرد با کمال وقار و سکینه به طرف مسجد می‌رفت برخی به آن حضرت ایراد کردند که جدت امیرالمؤمنین لباس خشن وصله‌دار می‌پوشید شما لباس خز قیمتی در بر می‌کنید؟! فرمود مقتضی آن عصر که عمر زمامدار بود آن بود و این عصر که خلفای اموی هستند این است آنگاه لباس زیر خود را نشان داد پیراهن خشنی از روی ورع و تقوی در زیر پوشیده بود و لباس خزی روی آن می‌پوشید تا مردمی که چشمشان در عقلشان قرار دارد به نظر احترام بنگرند و آنها که به دیده بصیرت امام را می‌شناسند به آن لباس بینند - نه چون زاهدان مدلس که در زیر لباس حریر می‌پوشیدند و برای فریب مردم در رو لباس کرباس به تن می‌کردند و زهد خشک می‌فروختند  
امام محمدباقر خواست به مردم بفهماند که زهد و تقوی و خضوع و خشوع باید برای خدا باشد و به روشی که پیغمبر خدا دستور فرمود عمل کنند نه مانند مرتاضین هند ریاضات شاقه غیر شرعی یا چون صوفیان و زاهدان تظاهر و خودفروشی کنند و چنان بنمایند که چنان نباشند، ولی مردان خدا اگر در ظاهر صورت از سیلی سرخ می‌داشتند در باطن برای خدا به کرنش می‌افتادند و آنچنان که در دل بودند در ظاهر می‌نمودند  
[صفحه 13]

## ادله امامت حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام

### اشاره

ادله امامت را عقلا و نقلا در دو جلد از کتب گذشته نقل کرده‌ایم [8] اینک برای تشحیذ افکار نیز یکی دو حدیث به نظر خوانندگان می‌رسانیم. شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرزند خود محمد را از بین سایر فرزندان به امامت و قیام به امر ولایت پس از خود نصب و وصیت فرمود  
درباره امامت آن حضرت و اینکه نام محمد بن علی باقر العلوم در ساق عرش به خط نور نوشته شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از میلادش خبر داده احادیث متواتر در دست است.  
شاهد زنده این است که امام سجاد علیه‌السلام موقع رحلت ودایع نبوت و سلاح ولایت را که از دلایل امامت است به فرزندش محمد بن علی باقرالعلوم تحویل فرمود  
کلینی در کافی روایت می‌کند که چون حضرت سجاد مریض شد و مشرف به موت بود یک صندوقچه و سبدی را بیرون آورد و محمد را صدا کرد به او سپرد و این عمل چهار روز به رحلت او مانده بود و چون امام زین‌العابدین علیه‌السلام درگذشت برادران آمدند برای تقسیم ارث فرمود حق مرا داده است و آن در این صندوق است که شما را نصیبی از آن نیست و آن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است [9].  
صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ادله امامت بود مانند تابوت بنی‌اسرائیل است که دلیل نبوت پیغمبران بنی‌اسرائیل یا اوصیاء آنها بود و هر خانه‌ای که تابوت بنی‌اسرائیل بود آن خانواده را اهل بیت نبوت بنی‌اسرائیل می‌شناختند به شرحی که در کتاب تاریخ انبیاء نوشته‌ام و صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان حال را داشت و روایتی داریم که می‌فرماید حیثما دار التابوت اتوالنبوه و حیثما دار السلاح فینا فتم الامر که این سلاح نبوت دست امام زمان قائم آل محمد و مهدی علیه‌السلام امت اسلام می‌باشد.  
در حدیث لوح هم که دیدیم پیغمبر در شب معراج اسامی اوصیاء خود را در ساق عرش دید و جبرئیل گفت اینها ائمه معصومین و اوصیاء 12 گانه تو هستند که یک خبر آن را نقل می‌کنیم.  
شیخ مفید و کلینی هر دو روایت کرده‌اند به اسناد خود از حضرت صادق (ع) که فرمود  
«قال ان الله انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال یا محمد هذه وصیتک الی النجیة  
[صفحه 14]  
من اهلک قال و ما النجیه یا جبرئیل فقال علی بن ابیطالب و ولده و کان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه النبی (ص) الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهاده فلا شهادة لهم الا معک و اشر نفسک الله عزوجل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی ابنه محمد بن علی ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و افتهم و لا تخافن الا الله عزوجل لا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الی ابنه جعفر ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق آباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عز و جل و انت فی حرز و امان ابدا ففعل ثم دفعه الی ابنه موسی و کذلک یدفعه موسی الذی بعده ثم کذلک الی قیام المهدی علیه‌السلام» [10].  
در این حدیث نص امامت و لزوم نصب آن از طرف پیغمبر تصریح شده و اینکه خود پیغمبر (ص) چگونه ولی و امام و خلیفه و وصی خود را معین فرموده و این ودیعه و آثار امامت به سنت نبوت دست بدست گردیده چنانچه در کتاب تاریخ انبیاء تشریح نمودیم اسرار و ودایع نبوت از پیغمبر اول که آدم ابوالبشر بوده دست به دست از آنها به وصی بعدی نقل شده و هر کجا پیغمبری مبعوث شده وصی پیغمبر قبلی ودایع امامت و نبوت را به او تسلیم کرده و دست به دست از آدم تا خاتم الاوصیاء نقل شده و اکنون همه آن ودایع دست امام زمان است - و در این حدیث امام ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام تصریح و تشریح به امامت و صفات خاصه خود گردیده و به او دستور داده شده به فرزندش جعفر و او به موسی تا آخر تسلیم نموده بسپارد تا به دست امام زمان رسیده و در این حقیقت همه مسلمین امامیه معترفند.

### امام محمدباقر علیه السلام و امامت

گفته شد به دلایل عقلی و نقلی وجود امام واجب و محور عالم کون و فساد است نمی‌تواند زمین خالی از حجت باشد زیرا اولا خداوند عالم در سوره بقره آیه 18 تصریح فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفه اول فردی که از افراد بشر آفرید آن را خلیفه و جانشین خود گردانید و پس از او بندگان را آفرید و به اطاعت و پیروی خلیفه خود راهنمائی فرمود و انسان را در مراحل تکامل جسمانی و عقلانی قرار داد که مدتی در تحت رهبری عقل و زمانی بلا انقطاع زیر نظر  
[صفحه 15]  
امام و حجت به کمال مطلوب خود برسد - نصب این امام و خلیفه با خداوند است زیرا اگر با خلق باشد اولا معرفت به حال افراد ندارد ثانیا انتخاب بشر روی سطح فکر و معرفت خود اوست و هر روز بر نقص فکر و علم خود پی می‌برد و اگر بدست او انتخاب شود باید هر روز امام و خلیفه عوض گردد در حالی که امام باید عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد و نقشه عالم وجود زیر نظر او باشد از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات آگاه گردد تا بتواند مهام امور تشریعی بشر را بدست گرفته رتق و فتق شئون معنوی او را بنماید - و چون آراء خلایق متفاوت و مختلف و در شدت و ضعف است و هر روز حادثات غیر متناهی دارد نمی‌تواند امام و خلیفه معین کند مگر آن که بگویند امام و خلیفه به معنی عرفی است که هر پیشوا و پیشنماز و قائد و زعیم را امام گویند و جانشین او را خلیفه نامند اما از دست این امام و خلیفه کاری پرداخته نیست امام و خلیفه در نظر شیعه امامیه کسی است که دست یلی الحقی داشته از منبع علوم غیبی سرچشمه گرفته و به جنبه یلی الخلقی به مردم تعلیم کند و بشر را از حضیض ذلت جهالت و ضلالت به شاهراه هدایت و ارشاد برساند و این کار هر کس نیست جز برگزیدگان الهی و تربیت شدگان مکتب ربوبی که به احوال تمام مخلوق از عالی و دانی واقف افکار و ضمایر مردم را می‌داند به اسرار و رموز آگاه است و اقتضاء زمان و مکان و ابراز قدرت را برای حفظ دین و مصالح عمومی بشر می‌شناسد - تا سطح افکار و اندیشه آدمیان را به کمال سعادت خود برساند - که سنت الله لا یتبدل و لا یتحول این سنت ربوبی است که تغییر و تبدیل نخواهد کرد - از آفرینش آدم تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت و از آن تاریخ تا روز قیامت زمین خالی از حجت نخواهد ماند - و لن تجد لسنت الله تبدیلا و در این سنت تبدیلی رخ نمی‌دهد و همچنین اوصیاء انبیاء که در این سنت بوده‌اند و در کتاب تاریخ انبیاء نوشته‌ایم از آدم تا نوح و از نوح تا ابراهیم و از آن پس تا زمان موسی و عیسی علیه‌السلام تا برسد به خاتم النبیین عدد اوصیاء دوازده نفر بوده‌اند که در کتاب اثبات الوصیه اسامی اوصیاء انبیاء از آدم تا خاتم و از وصی پیغمبر آخرالزمان تا عصر ما و تا روز قیامت یک به یک تشریح و توضیح داده شده است - و مخصوصا نسبت به اوصیاء خاتم النبیین (ع) تصریح شده که کلهم من قریش و کلهم من العترة الهاشمیه و الحدیقة المصطفویة و الدوحة الاحمدیه و العصمة الفاطمیه که اسامی آنها در کتب فریقین به نام و نشانی و کنیه و القاب تعیین و ضبط شده است.  
[صفحه 16]  
یکی از دلایل عقلیه که به نظر نگارنده رسیده و بسیار جالب توجه است این است که هر بشری دارای حواس ظاهری و باطنی است احساس و ادراک می‌کند می‌بیند و می‌شنود و می‌بوید - می‌گوید - لمس می‌کند و درک می‌کند و غیره. این حواس برای همین معانی است اما چون در مقدار احساس میزان و حد و حصر و مرزی تعیین نشده باید عقلی باشد تا مقدار خوردن و بوئیدن و لمس کردن و گفتن و شنیدن را به آدمی بفهماند و حسن و قبح را که کار و وظیفه عقل است تشخیص دهد اگر عقل نباشد آدمی در حس تشنگی نمی‌داند چقدر آب بیاشامد در حس گرسنگی نمی‌داند چقدر بخورد در حس لمس نمی‌داند چه میزان ملامسه کند در سخن گفتن و سکوت و حرکت و سکون و جذب و دفع و ضبط و حفظ و فکر و تفکر حواس میزانی ندارد فقط آلت حس است عقل باید رهبری کند که تا چه حد لازم است و بیش از آن حد مضر است - و لذا گفته‌اند عقل در بدن انسان به منزله پیغمبر و امام و خلیفه است در خارج که حدود و ثغور و حسن و قبح و کسر و نقصان و ادب و آداب و شئون فردی و اجتماعی و ملی را عقل معین می‌کند عقل است که میزان حب و بغض و علل و اسباب دوستی و دشمنی را تشخیص می‌دهد که اکنون نمی‌خواهیم در وصف عقل و خواص آن و ارزش جوهر عقل سخن به میان آوریم زیرا در کتاب مکتب اسلام مفصل در اطراف این گوهر گرانبها که تنها ارزش آدمی بدان است بحث کرده‌ایم اینجا فقط می‌خواهیم بگوئیم عقل در بدن پیغمبر باطنی است و انبیاء و اوصیاء در عالم به منزله عقل در بدن هستند که مصالح اجتماعی و فردی را معین می‌کنند و به آدمی می‌آموزند تا رشد عقلی نموده به کمال انسانیت برسد عالم صغیر با عالم کبیر ارتباط و تشابه کاملی دارد که هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر وجود دارد.  
اتزعم انک جرم صغیر  
و فیک انطوی العالم الاکبر  
همان‌طور که عالم صغیر مشتمل بر عاقله‌ای است که خیر و شر او را معین می‌کند عالم کبیر هم مشتمل بر عاقله‌ای است که از آن تعبیر به امام و پیغمبر و حجت شده ولایت مطلقه الهیه در وجود خلیفة الله باقی است که خیر و شر اجتماع را معین می‌فرماید و بشر را به مصالح عالیه خود که ضامن سعادت باشد ارشاد و هدایت و ارائه طریق و ایصال به مطلوب می‌کند.  
و باید گفته شود همانطور که آدمی در قبول فرامین عقل مختار خلق شده و عقل خیر و شر و ثواب و عقاب را نشان می‌دهد خواه قبول کند به سعادت برسد یا رد کند به شقاوت بماند پیغمبران هم خیر و شر اجتماع را از نظر قبول دین و مصالح نوعی و فردی می‌گویند و مردم را  
[صفحه 17]  
دعوت به حق و حقیقت می‌کنند - و راه کمال انسانیت و یا سقوط و ذلت و بهیمیت را نشان می‌دهد تا که قبول افتد و چه در نظر آید.  
از طرفی خالق عالمیان دستور مؤکدی به وسیله تمام انبیاء صادر فرموده که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا هر چه پیغمبران به شما بشر تعلیم می‌کنند و راهنمائی می‌نمایند موجبات سعادت و کمال و عزت و فوز و فلاح است بگوید و استقبال کنید و به اجرا گذارید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند بپرهیزید و از آن احتراز کنید تا سعادتمند شوید بنابراین بیان امام معصوم علیه‌السلام حجت خدا بر خلق و خلیفة الله و وصی پیغمبر و مجری شریعت و احکام آسمانی می‌باشد که بشر را به همین سعادت رهبری می‌کند - و مانند عقل در بدن هیچ وقت اجبار و قهر و اصرار نمی‌کنند بلکه دلایل و براهین عقلانی و علل و اسباب خیر و شر را در مقابل چشم شما می‌گذارند و نمونه‌های بارز تاریخی آن را از افراد بشر و از اقوام و ملل گذشته به شما نشان می‌دهد تا قبول کنید به سعادت برسید و چنانچه تمرد و انحراف ورزیده به شقاوت سقوط کنید.  
به عبارت دیگر ائمه و اوصیاء انبیاء اطبای روحانی هستند که نبض مزاج بشری را در دست گرفته درخور احتیاج امزجه آنها طبابت و معالجه می‌کنند و چون طباع و امزجه هر عصر و هر زمان و مکان با هم مختلف و متفاوت است باید حجت همیشه در زمین باشد که بشر دردهای درونی و بیرونی نفسانی خود را بر او عرضه کند و استعلاج نماید و البته طبیب حاذق آسمانی که از علوم غیبی سرچشمه گرفته باشد و امزجه را بشناسد هرگز خلاف و اشتباه نمی‌کند غیر از اطبای مادی نابخرد و غیرحاذق بی‌تجربه است که هر دم بخواهند به امزاج مردم تجارب خود را تکمیل کنند تا تجمل خود را فراهم سازند.  
وجوده لطف و عنایته لطف اخر وجود امام لطف الهی است و توجه او به آموزش و پرورش لطف بالای لطف است که موجب ایصال به مطلوب می‌گردد اطاعت از امام یا تمرد و انحراف و فرار در خود امام اثری ندارد آنها بی‌نیاز از این عالم و خلق هستند فقط به منظور هدایت و ارشاد در این نشئه آمده‌اند کامل و مکمل بوده و آمده‌اند و اجر و مزد آنها به نص صریح قرآن اجر و مزد اخرویست.  
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای پیغمبر من از شماها اجری سئوال نمی‌کنیم بلکه اجر من دوستی خاندان من است.  
[صفحه 18]  
فان تولیتم فما سئلتکم من اجر ان اجری الا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین  
74 سوره یونس  
اگر از دوستی ما روی بگردانید اجری از شما مطالبه نمی‌کنم زیرا اجر من با خداوند است که ما مسلمانیم.  
و یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقو ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون  
34 سوره هود  
ای قوم من از شماها اجری و مزدی نمی‌خواهم اجر و مزد من با خداوند است.  
یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا یعقلون  
56 سوره هود  
ای قوم من از شماها اجر و مزدی مسئلت ندارم زیرا اجر و مزد من با آن کسی است که مرا خلق کرده و تربیت نموده و به این وظیفه امر فرموده است مگر شما تعقل و تفکر نمی‌کنید تا این حقایق را دریابید.  
و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین  
110 شعرا و 180 و آیه 127 شعراء  
در یک سوره سه جا می‌فرماید از قول حضرت هود و سایر پیغمبران که من مطالبه اجر و مزد رسالت نمی‌کنم اجر من با خدای من است.  
قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شی‌ء شهید  
47 سوره فاطر  
ای پیغمبر به مردم دنیا بگو اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم اجر و مزد من با خداوند است که شاهد دعوت و ارشاد و هدایت من است و چندین آیه دیگر که همه حاکی است از ارشاد و هدایتی که اجر و مزد آن آسمانی است و اجر و مزد امام و پیغمبر اطاعت و هدایت خلق است و بدین جهت در سلسله آفرینش اول پیغمبر و امام را آفرید و بعد خلق را که اخبار متعددی متواتر داریم که نور پیغمبر و علی علیه‌السلام دوازده هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین خلق شده و این تعداد کثرت زمان را می‌رساند برای تفهیم و تفهم ما می‌باشد چه او عقل کل و اشرف رسل بوده و د یگران طفیل وجود او هستند به علاوه که امامت ریاست عامه معنوی است که نباید دست دو نفر باشد بلکه در هر عصر و زمانی باید خلیفه و امام که سر حلقه ولایت مطلقه است یک نفر باشد و همه از او اطاعت کنند و لذا امام حسین علیه‌السلام در زمان برادرش اطاعت  
[صفحه 19]  
از امامت او می‌کرد و سایر ائمه نیز چنین بودند - ظهور و خفاء امام منافاتی با ولایت مطلقه او ندارد و لذا امام را تشبیه به آفتاب و نیر اعظم کرده‌اند که زیر ابر باشد یا نباشد همان پرتو روشن کننده جهان را دارد.  
این مفتاح عقلانی برای وجوب وجود امام است که عقلا باید باشد و فقدان او سبب وقفه چرخ عالم وجود است زیرا امام محور عالم است و وجود ائمه ابدیت دارد آنها مانند کابینه و دولتهای سلاطین بشری نیست که هر چند صباحی قابل ترمیم و تعویض و تکمیل و غیره باشد بلکه انتخاب اعضاء دولت کابینه سلطنت الهیه چنان شده که از بدو آفرینش تا پایان آن بدون تغییر و تبدیل چهارده معصوم پاک خاندان دولت ابدی و ازلی الهی می‌باشند که به صورت مرگ و حیات چرخ عالم وجود را می‌گردانند و آثار آنها در مرگ و حیات یکسان و شمع وجودشان در هر حال پرتو افکن است.

### ادله امامت

بدون تردید با اسناد و مدارکی که در دست است ائمه معصومین امامیه یکی پس از دیگری منصوبا و منصوصا سر حلقه ولایت را در دست گرفته و به نام و کنیه و القاب در ساق عرش الهی مشهود همه ملائکه بودند و پیغمبر (ص) خود دید و بر او عرضه شد که این‌ها اوصیاء پیغمبر خاتم هستند اول آنها علی بن ابیطالب خلیفه و وصی بلافصل پیغمبر و یازده نفر اولاد او به طریقی که در کتب مربوطه نوشته‌ایم تا مهدی آل محمد (ص) امام و پیشوای مسلمین می‌باشند و هر کجا هم اختلاف رخ داده با احتجاج و مباهله و استدلال عقلی و نقلی روشن گردیده حق با کیست.  
پس از علی بن ابیطالب علیه‌السلام حسن بن علی سبط اکبر مجتبی و پس از او حسین سید الشهداء بود درباره محمد حنفیه در کتب معتبر هیچ ادعائی از او دیده نشد و نسبتی که به کیسانیه دادند افترای صرف است زیرا اساسا کیسانیه طبقه و طایفه‌ای نیستند و افرادی در تاریخ ندارد بلکه محل تجمع مختار برای انتقام و قصاص بوده است و محمد حنفیه هم نه در حیات خود و نه پس از ممات دعوی نکرده و تربیت شده مهد ولایت امیرالمؤمنین بوده نصوص متواتره را دیده و شنیده و شکی نداشته که پس از برادرش علی بن الحسین زین العابدین امام و پیشوای منصوب آسمانی است و لذا دیدیم که وقتی در حضور حجرالاسود احتجاج کردند حجر به صدائی که به خوبی شنیدند و تصدیق کردند شهادت به امامت سید الساجدین علیه‌السلام داد و پس از امام سجاد هم حضرت زید ابدا دعوی امامت نکرد فقط برای احقاق حق علویین  
[صفحه 20]  
خروج کرد آن هم به تحریک مردم کوفه بود یحیی و زید هیچ کدام دعوی امامت نکردند ولی روی بزرگواری آنها طایفه بزرگی در گوشه‌ای از کره زمین به امامت و سلطنت دامنه‌داری رسیدند که ائمه زیدیه یمن از آن طایفه‌اند و در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» مفصل شرح داده شده و در تاریخ مفصل اسلام نیز ذکر شده است.  
و به نص وصایت و آثار امامت و حفظ ودایع نبوت شکی نبوده که پس از امام علی بن الحسین علیه‌السلام امام محمدباقر که در علم و فضیلت سرآمد تمام مردم عصر بود امام پنجم مسلمین است چنانچه شافعی در حق آن بزرگوار گفته است.  
کسی به پایه و رتبه محمد بن علی نبود و پدرش علی بن الحسین او را وصی خود نمود و پس از خود خلیفه مسلمین گردانید او و پدرش امام مفترض الطاعه و معصوم از خطا و ذنوب بوده و چون خلافت به رأی و اختیار نمی‌باشد بلکه به نص ربانی و ابلاغ رسالت نبوت است و فعل و قول معصوم حجت است و باید وصی پیغمبر و هر امام گماشته آسمانی باشد به او معجزات و خرق عادت می‌آموزند تا خود را به مردم معرفی کنند لذا امام محمدباقر علیه‌السلام دارای معجزاتی بود که ابراز فرمود تا مردم او را به امامت بشناسند مفاخر و مناقب و کمالات و فضایل و علم و قدرت و احاطه به همه علوم انبیاء و مرسلین و پاسخ مسائل علمی او نمونه بارز انتصاب آسمانی آن حضرت است و اکنون حدیثی چند درباره ادله امامت حضرت باقرالعلوم نقل می‌کنیم:

### حدیث ابوهریره در امامت

ابوهریره روایت می‌کند قال الحسین (ع) دخل علی رسول الله (ص) فاخذه و قبله و قال انت الامام ابن الامام ابوالائمة التسعة قال ابن‌مسعود من هم یا رسول الله (ص) قال (ص) یخرج من صلب ابنی هذا ولد مبارک سمی جده علیه سیماء العباد و نور الزهاد و یخرج من صلبه سمیی و اشبه الناس بی یبقر العلم بقرا ینطق بالحق و یخرج من صلبه کلمة الحق و لسان الصدق جعفر الراد علیه کالراد علی و یخرج من صلبه مولود طاهر سمر ربعة سمی موسی و یخرج من صلب موسی علی ابنه یدعا الرضا موضع العلم و معدن الحلم و یخرج من صلبه محمد المحمود المطهر اطهر الناس خلقا و احسنهم خلقا و یخرج من صلب محمد علی ابنه طاهر الجثه صادق اللهجه و یخرج من صلب علی الحسن ابنه المیمون ابو حجة الله و یخرج من صلبه قائم اهل البیت یملاها قسطا  
[صفحه 21]  
و عدلا کما ملئت ظلما و جورا له عمر نوح و غیبة موسی و حلم داود و بهاء عیسی ثم تلا علیه‌السلام ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم  
(سوره آل‌عمران آیه 38)  
فقال له علی علیه‌السلام من هؤلاء قال اسماء الاوصیاء من بعدک و العترة الطاهره و الذریة المبارکه و الذی نفس محمد بیده لو ان امرا عبدالله الف عام ثم الف عام بین الرکن و المقام ثم اتانی جاحدا لولایتهم لاکبه الله فی النار کائنا من کان  
پیغمبر (ص) به رسم مألوف در مسجد خود در مدینه می‌نشست و اصحاب اطراف او را می‌گرفتند این روایت را ابوهریره نقل می‌کند که نشسته بودیم حسین بر رسول خدا (ص) وارد شد پیغمبر خدا او را گرفت بوسید فرمود ای پسرم حسین تو پیشوای اهل عالم پسر پیشوای اهل عالم و پدر 9 نفر از پیشوایان اهل عالم هستی - و فرزندان 9 گانه تو همه پیشوایان اهل عالم می‌باشند ابن‌مسعود گفت یا رسول الله نام آن پیشوایان که از اولاد این حسین علیه‌السلام می‌باشند بیان فرما پیغمبر (ص) فرمود از صلب این فرزندم حسین فرزندی نیکو سیرت بیرون می‌آید که بسیار بابرکت است اسم او اسم جدش و سیما و صورتش سیما و صورت عباد و زاهدان است نور از صورت او متلالاء هر کس او را بیند می‌فهمد از دنیا گذشته و به آخرت پیوسته است و از صلب او فرزندی آید که نامش نام من است و در شمایل و خلقت شبیه من باشد او علم را می‌شکافد چنانکه زارع زمین را بشکافد و زبان او ندای حق و سخن او بیان حق است و از صلب او جعفر متولد شود که او فرزندی پاک طینت اسمر اللون با ملاحت و خوش خلق است هر کس او را رد کند سخن مرا رد کرده و از صلب جعفر فرزندی خواهد آمد زیبا و نیکو روی و پاکیزه موی هم‌اسم موسی بن عمران و از صلب او فرزندی متولد گردد که اسم او علی و رضا خوانده می‌شود او مقر علم الهی و معدن حلم و صبر است و از صلب او محمد خارج می‌شود که پاکیزه سرشت و خوش‌خلق است در صورت و سیرت از همه خلق زمین بهتر است و از صلب او پسری به نام علی متولد می‌گردد پاکیزه خلقت و صادق اللهجه و از صلب او پسری متولد می‌شود به نام حسن صاحب فضیلت و میمنت او پدر کسی است که حجت خدا بر خلق می‌باشد و از صلب او قائم ما آل محمد و اهل بیت متولد گردد که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم عمر او مانند عمر نوح طولانی است و غیبت او چون غیبت موسی و حلم او چون حلم داود و بهاء روشنی او چون نور جمال  
[صفحه 22]  
عیسی باشد و خداوند درباره او فرموده ذریة بعضها من بعض امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که حاضر بود گفت یا رسول الله ایشان کیانند فرمود اوصیاء من می‌باشند پس از تو و آنها عترت طاهره‌اند و ذریه بابرکت من می‌باشند  
«قسم به آن خدائی که جان محمد به دست قدرت اوست اگر کسی هزارها سال خدا را عبادت کند و دوستی و ولایت این دوازده نفر اوصیاء مرا در دل نداشته باشد یقینا سرازیر جهنم خواهد شد»  
با این حدیث امامت امام محمدباقر علیه‌السلام به نام و نشانی و خصوصیات ثابت می‌شود و عبادت هیچ کس بدون محبت و ولایت او و این خاندان قبول و مقبول نیست

### حدیث دیگر در ادله امامت امام محمدباقر علیه السلام

مجاهد از ابن‌عباس روایت می‌کند  
«قال قدم یهودی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقال له نعثل فقال یا محمد انی اسئلک عن اشیاء تلجلج فی صدری منه حین فان اجبتنی عنها اسلمت علی یدک قال صلی الله علیه و آله و سلم سل یا باعمره فقال یا محمد صف لی ربک فقال صلی الله علیه و آله و سلم ان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه و کیف یوصف الخالق الذی یعجز الحواس ان یدرکه و الاوهام ان تمثله و الخطرات ان تحده و الابصار الاحاطة به جل عما یصفه الواصفون نأی فی قربه و قرب فی نأیه کیف الکیف فلا یقال له کیف و این الاین فلا یقال این هو منقطع الکیفوفیه و الاینونیه فهو الاحد الصمد کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد»  
«قال صدقت یا محمد اخبرنی عن قولک انه واحد لا شریک له و لا شبیه له الیس الله واحد و الانسان واحدا فوحدانیته اشبهت وحدانیة الانسان»  
«فقال صلی الله علیه و آله و سلم واحد واحدی المعنی و الانسان واحد ثنوی المعنی - جسم و عرض و بدن و روح و انما التشبه فی المعانی لا غیر»  
«قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن وصیک من هو فما من نبی الاوله وصی و ان نبینا موسی بن عمران اوصی الی یوشع بن نون فقال نعم ان وصیی و الخلیفة من بعدی علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بعده سبطای الحسن و الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین علیه‌السلام ائمة ابرار قال یا محمد فسمهم لی قال نعم اذ امضی الحسین علیه‌السلام فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فابنه جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد  
[صفحه 23]  
فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فبعده ابنه الحجة ابن الحسن فهذا اثنی عشر اماما علی عدد نقباء بنی‌اسرائیل قال فاین مکانهم فی الجنه قال معی فی درجتی فی الجنه قال اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک و لقد وجدت هذا فی الکتب المقدمة و فیما عهد الینا موسی بن عمران علیه‌السلام انه اذا کان آخر الزمان یخرج نبی یقال له احمد خاتم الانبیاء لا نبی بعده یخرج من صلبه ائمة ابرار عدد الاسباط فقال یا باعمارة العرف الاسباط قال نعم یا رسول الله انهم کانوا اثنی عشر قال فان فیهم لاوی بن ارخیا قال اعرفه یا رسول الله و هذا لذی غاب عن بنی‌اسرائیل سنین ثم عاد فاظهر شریعته بعد اندراسها و قال مع قرسطیا حتی قتله»  
«و قال صلی الله علیه و آله و سلم کان فی امتی ما کان من بنی‌اسرائیل حذ و النعل بالنعل و القذة بالقذه و ان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لا یری و یاتی علی امتی زمن لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه فحینئذ یاذن الله له بالخروج فیظهر الاسلام و یجدد الدین ثم قال علیه‌السلام طوبی لمن احبهم و طوبی لمن تمسک بهم و الویل لمن ابغضهم فانتقض و قام بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انشد شعر»  
صلی العلی ذوالعلی علیک یا خیر البشر  
انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر  
بک اهتدینا رشدنا و فیک نرجوا ما امر  
و معشر سمیتهم ائمة اثنی عشر  
حبا هم رب العلی ثم صفا هم من کدر  
قد فاز من والاهم و خاب من عفی الاثر  
اخرهم یسقی الظماء و هو الامام المنتظر  
عترتک الاخیار لی و التابعون ما امر  
من کان عنکم (عنهم) معرضا فسوف تصلاه سقر  
ترجمه  
ابن‌عباس می‌گوید یک مرد یهودی آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به اسم نعثل گفت ای محمد سئوال دارم از مطالبی که در مغز من خلجان دارد و مدتی است مرا ناراحت کرده اگر پاسخ سئوالات مرا بدهی به تو ایمان می‌آورم  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بپرس؟  
رسول خدا آن یهودی را احترام نمود به کنیه خطاب کرد فرمود یا باعماره سئوال کن نعثل گفت یا محمد خدا را برای من وصف کن؟!  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را نمی‌توان وصف کرد مگر به اوصافی که خودش به آن وصف فرموده است زیرا آنچه که تو تصور کنی و در وهم و خیال خود آوری خداوند از آن برتر و بالاتر  
[صفحه 24]  
و منزه‌تر و مهذب‌تر است و از واردات قلبی و محسوسات حواس بیرون است چشمها او را نمی‌بیند او بلندمرتبه است آنچه وصف کرده‌اند ناقص و نارسا است و خداوند از آن دور است او از درک بشری خارج و به هر مخلوقی نزدیک او خالق زمان و مکان است نمی‌توان در زمانی یا مکان او را نمود و نشان داد ساحت جلال و کبریائی او منزه از چند و چون است و آنچه که تو به خاطر آوری تعلق به مصنوع و ممکن دارد خالق و واجب از آن بیرون است پس او یگانه‌ای است که نظیر و شبیه و ضد و ند ندارد.  
نعثل گفت - ای محمد راست گفتی اما یگانه است یعنی چه یگانه بودن شبیه است به یگانه بودن انسان و سایر مخلوقات - که آنها را هم واحد می‌گوئیم خدا را هم واحد می‌گوئیم؟!  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعماره وحدانیت و احدیت خداوند تعالی واحد و احد حقیقی است که ذات مقدس او در نهایت بساطت و صرف وحدت است ولی انسان را که واحد گوئی واحد حقیقی نیست بلکه واحد ترکیبی است زیرا انسان روح و جسم دارد مرکب است از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و غیره پس وحدت او وحدت ترکیبی است اما در ذات مقدس حق صفات عین ذات اوست و هیچ ترکیب و جزئی ندارد.  
نعثل - راست گفتی درست است اکنون مرا خبر ده از وصی خود زیرا هر پیغمبری وصی دارد پیغمبر ما موسی بن عمران وصی خود یوشع بن نون را معین کرد وصی تو کیست؟  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری من اوصیائی دارم و جانشین من پس از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو فرزندزاده من حسن و حسین پس از حسین نه نفر از صلب حسین پیشوایان دین و ائمه معصومین اوصیاء من می‌باشند.  
نعثل - نام هر یک را بیان کن؟!  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - پس از حسین علی و پس از او محمد و بعد از او جعفر و پس از جعفر موسی که هم‌نام موسی بن عمران است و بعد از او علی که رضا گویند و بعد از او محمد و پس از او حسن و سپس حجة ابن الحسن است که آنها دوازده سبط می‌باشند مطابق عدد اسباط بنی‌اسرائیل.  
نعثل - یا محمد جای آنها در آخرت کجا است؟  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - در بهشت با من خواهند بود.  
نعثل - اکنون شهادت می‌دهم که تو رسول خدا و فرستاده به حق هستی و شهادت می‌دهم که این بزرگواران که یاد نمودی اوصیای به حق تو می‌باشند و من نام آنها را در کتب آسمانی  
[صفحه 25]  
دیده بودم و موسی بن عمران ما را به این وقایع خبر داده است که آخرالزمان پیغمبری خواهد آمد و او دوازده سبط و وصی دارد و هر یک از عقب دیگری به عدد اسباط است  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعماره آیا اسباط را می‌شناسی  
نعثل - بلی آنها دوازده نفر سبط بودند و از آن جمله لاوی بن ارخیا بود که غایب گردید و مدتی از بنی‌اسرائیل پنهان بود تا چند سال بعد عودت کرد و شریعت موسی را پس از آنکه کهنه شده بود ظاهر ساخت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - یا باعماره هر چه در بنی‌اسرائیل واقع شده در امت من هم واقع می‌شود طابق النعل فی النعل و همانطور که لاوی بن ارخیا غایب گردید و بعد ظاهر شد و تجدید شریعت موسی را نمود دوازدهمین وصی من هم مخفی خواهد شد و پس از مدتی مدید ظاهر خواهد شد و شریعت مرا پس از اندراس تجدید خواهد نمود و اضافه فرمود که خوشا به حال کسانی که دوست دارند اوصیاء مرا و چنگ به دامن آنها زنند و وای بر آنها که دشمنی کنند و خصومت ورزند.  
نعثل برخاست ایستاد و چند شعر در منقبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سرود که مضمونش تقریبا چنین است:  
درود خداوند بر پیغمبرش که بلندمرتبه و صاحب علو عظمت است تحیت خدا بر تو ای پیغمبر که از همه برتر و بالاتری ای که تو بهترین خلق خدا می‌باشی توئی پیغمبر برگزیده حق توئی که بنی‌هاشم به تو مفاخره و مباهات می‌کنند ما به تو هدایت شده‌ایم و راه حق را تو به ما آموختی ما به تو امیدواریم و آنچه امر فرموده و آنها که نام آنها را بردی و عدد آنها که دوازده نفر است برگزیده خدا می‌باشند و خداوند به آنها هدایت می‌فرماید و به وجود کدورات عالم طبع را می‌زداید هر کس به آنها توسل جوید رستگار و هر که ناامید گردد بدبخت خواهد شد آخرین آنها کسی است که تشنگان وادی جهالت را از علم و فضیلت سیراب می‌کند و امامی است منتظر که او را می‌کشند تا بقیه عترت تو ظاهر شوند و خیرخواهان و نیکان آنها هستند که از اوصیاء تو پیروی و تبعیت کنند هر کس اطاعت کند به بهشت می‌رود هر که منحرف گردد به جهنم قرار می‌گیرد

### دلیل دیگر بر امامت

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یلقی الله عزوجل و هو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتوال اخی علیا و من سره ان یلقی الله و هو عنه  
[صفحه 26]  
راض فلیتوال ابنه الحسن و من احب ان یلقی الله و لا خوف علیه فلیتوال ابنه الحسین علیه‌السلام و من احب ان یلقی الله تعالی و قد محص عنه ذنوبه فلیتوال علی بن الحسین السجاد و من احب ان یلقی الله و هو قریر العین فلیتوال محمد بن علی الباقر و من احب ان یلقی الله تعالی و کتابه بیمینه فلیتوال جعفر بن محمد الصادق و من احب ان یلقی الله تعالی طاهرا مطهرا فلیتوال موسی بن جعفر الکاظم و من احب ان یلقی الله تعالی ضاحکا مستبشرا فلیتوال علی بن موسی الرضا و من احب ان یلقی الله و قد رفعت درجاته و بدلت سیئاته حسنات فلیتوال محمد بن علی الجواد و من احب ان یلقی الله و یحاسبه حسابا یسیرا فلیتوال علی بن محمد الهادی و من احب ان یلقی الله و هو من الفائزین فلیتوال الحسن العسکری و من احب ان یلقی الله و قد کمل ایمانه و حسن اسلامه فلیتوال الحجة صاحب الزمان المنتظر صلوات الله علیه فهؤلاء مصابیح الدجی و ائمة الهدی و اعلام التقی من احبهم و تولاهم کنت ضامنا له علی الله الجنه»  
ترجمه  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند هر که دوست دارد ملاقات کند خدا را و روی مرحمت و لطف خود را از وی باز نگرداند - دوست بدارد و موالات کند با برادرم علی بن ابیطالب علیه‌السلام  
هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و خدا از او راضی باشد دوست بدارد فرزند او حسن علیه‌السلام را  
هر که بخواهد ملاقات کند خدا را و به هیچ وجه خوف و ترس نداشته باشد فرزند دیگر او حسین علیه‌السلام را دوست بدارد  
هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و گناهان او ریخته شود و محو شده باشد دوست بدارد فرزند او علی را که بزرگ سجده کنندگان است  
هر که دوست بدارد خدا را ملاقات کند و چشمش شاد باشد فرزند او محمد بن علی را دوست بدارد که شکافنده علوم و دانش است  
هر که دوست دارد که خدا را ملاقات کند و نامه عملش را بدست راستش دهند «که نشانه رستگاری اوست» دوست بدارد جعفر بن محمد را  
هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند پاک و پاکیزه دوست بدارد موسی بن جعفر را  
هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند و خندان و شادان باشد دوست بدارد علی بن موسی را  
[صفحه 27]  
هر که دوست می‌دارد که خدا را ملاقات کند و درجات او بلند باشد و سیئات او مبدل به حسنات شود فرزند او محمد را دوست بدارد.  
هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند و حساب او به آسانی بگذرد دوست بدارد علی بن محمد هادی را  
هر که بخواهد خدا را ملاقات و از رستگاران باشد دوست بدارد حسن عسکری را  
هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و دین او کامل و نیکو باشد موالات و دوستی کند با حجة بن الحسن صاحب الزمان که مردم در انتظار او خواهند بود  
اینها چراغهای افروخته الهی و شمعهای فروزان آسمانی هستند آنها پیشوایان دین و پرهیزکاران کتب ربوبی هستند هر کس با آنها موالات کند و دوستی نماید و تسلیم امر آنها گردد من ضامن می‌شوم خداوند آنها را بهشت ببرد  
هر کس معتقد به امامت این دوازده امام گردد دوازده مژده به آنها داده می‌شود و هر که دوازده مژده به او داده شود پادشاه دنیا و آخرت است

### اثبات امامت حضرت امام محمدباقر علیه السلام از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت ابوالقاسم حسنی که مزار مقدسش در ری مطاف میلیونها مردم مسلمان است روایت درباره نص امامت ائمه معصومین که نام حضرت زین‌العابدین در آن تصریح شده نقل می‌فرماید که ما از نظر اهمیت موضوع ترجمه اجمالی آن را نقل می‌کنیم  
حضرت عبدالعظیم از جمله سادات حسنی است و دارای مقامی ارجمند است که زیارت او را با زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام برابر دانسته‌اند چنانچه امام علیه‌السلام فرمود من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلا - این سید عالم جلیل‌القدر می‌فرماید وارد بر حضرت علی بن محمد نقی الهادی شدم پس از سلام و احوال‌پرسی فرمود مرحبا به تو ای عبدالعظیم خوش آمدی گفتم قربانت تو امام و ولی ما هستی و من میل دارم عقاید خود را برای تو بگویم تا بدانم درست است یا خیر فرمود - بگو من گفتم معتقدم که خدای عالم یگانه است که شبیه و نظیری نداشته و از دو حد بیرون است حد تعطیل و حد تشبیه اوست قدیر سمیع و علیم بصیر مرید و مدرک است و صفاتش عین ذاتش می‌باشد و گرنه لازم آید که صفات کمال او در مرتبه علت و مؤثر وجود او باشد و ترکیب لازم می‌شود یا به قول حکماء لتاخر المعلول عن درجة العلت و خداوند از حد تعطیل که نقص و احتیاج باشد بیرون است و از حد تشبیه که نظیر و شبیه و مثل و مانندی  
[صفحه 28]  
داشته باشد خارج است جسم و جوهر و عرض و هیولی و صورت ابعاد ندارد بلکه فوق الفوق و فوق ما کل یدرکه العقول و الافهام است یعنی هر چه شما فکر کنید خداوند از آن منزه است - و نیز شهادت می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده او نبوت همه انبیاء ختم شده به وجود او و پس از او پیغمبری نخواهد آمد و خلیفه و جانشین بلافصل منصوب و منصوص آسمانی او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین زین‌العابدین و پس از او محمد بن علی باقر العلوم و پس از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم و بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی بعد از ایشان ای آقای من شما هستید  
امام هادی فرمود پس از من فرزندم حسن بن علی و پس از او شخصی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد  
عرض کردم معتقدم هر که آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن دارد خدا را دشمن داشته است  
حضرت عبدالعظیم پس از بیان عقیده امامت از حشر و نشر و دوزخ و قیامت معاد و سزا و جزا اظهار نمود و از اصول و فروع دین بیان فرمود که گویا در کتاب منتقم حقیقی آنجا نقل نموده‌ایم  
روایت دیگر  
عبدالله بن ابی اوفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فتح خیبر نقل می‌کند که در بیان امامت و خلافت ولایت فرمود هر پیغمبری دوازده وصی داشته و اوصیاء من نیز دوازده نفر هستند که اول آنها علی و آخر آنها قائم آل محمد و مهدی است می‌باشد که در پس پرده غیبت قرار می‌گیرد تا وقتی که به اذن پروردگار ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد کند - و اسامی همه ائمه را یکی پس از دیگری نقل فرموده است به شرحی که در سابق در همین کتاب و سایر کتب درباره امامت نقل نمودیم امامت حضرت سجاد را مفصل و مشبع به نام و نشانی زین‌العابدین سجاد تصریح و تأکید فرموده است که در جلد مستقلی نوشتیم و به نام ابوجعفر امام محمد باقر العلوم تصریح و تخصیص یافته است که احادیث مفصلی نقل شده است

### نص وصیت بر امامت امام محمدباقر علیه السلام

من دلایل الحمیری عن ابی‌بصیر قال قال ابوجعفر علیه‌السلام کان فیما اوصی ابی الی اذا انامت فلا یلی غسلی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام علامه مجلسی می‌نویسد زهری می‌گوید وارد شدم بر علی بن الحسین  
[صفحه 29]  
در مرضی که از آن درگذشت طبقی پیش روی او بود در آن نان و هندوانه بود به من فرمود بخور عرض کردم یابن رسول الله من خورده‌ام فرمود هندوانه میوه‌ای است که قطره‌ای از آب بهشت که شفا در آن است در آن ریخته شده پس از غذا عطر آوردند استعمال فرمود به من هم فرمود از این عطر استعمال کن این عطر بنفشه است گفتم بنفشه بر سایر عطریات چه مرتبت دارد فرمود این عطر نسبت به سایر عطریات مانند اسلام نسبت به سایر ادیان است  
در این موقع محمد فرزندش آمد که مدتها در گوش او چیزی می‌گفت و بشنیدم که می‌گفت علیکم بحسن الخلق پرسیدم یابن رسول الله پس از شما کی خلیفه و جانشین شما می‌باشد فرمود این فرزندم محمد وصی و وارث و معدن علم و شکافنده دانش است در این موقع او را به بازار فرستاد من پرسیدم یابن رسول الله آیا اولادی بزرگتر از او هم داری که امامت را به او واگذاری فرمود اولاد بزرگتر از او ندارم و امامت هم به کوچکی و بزرگی نیست زیرا امامت عهدیست آسمانی که خداوند به هر کس بخواهد می‌بخشد پرسیدم اسم آنها را از کجا می‌شناسید فرمود صحیفه‌ای در نزد ما هست که الواح 12 گانه دارد دوازده صفحه دارد در هر صفحه مصدر به نام یکی از ائمه است که نام او و پدر و مادر و خصوصیات و علائم و نشانه‌های هر یک در آن ثبت است آنگاه فرمود از صلب محمد پسرم هفت نفر از اوصیاء خواهند آمد که آخر آنها مهدی است و قائم خاتم آل محمد می‌باشد [11].  
انه وصیی و وارثی و عیبة علمی معدن العلم و باقر العلم  
علامه مجلسی در بحار روایت می‌کند که زهری گفت خدمت امام علی بن الحسین علیه‌السلام بودم که پس از مذاکرات بسیار هندوانه خوردیم و عطر بنفشه آوردند فرمود استعمال کن که بهترین عطرهاست آنگاه از وصی او پرسیدم فرمود این پسر من که نزدیک من نشسته وصی و وارث و خزانه‌دار علم و شکافنده علم است پس از من پرسیدم اولاد بزرگتری نداری که به او وصیت کنی فرمود امامت و این مقام آسمانی به بزرگی و کوچکی نیست بلکه یک منصب آسمانی است که هر که را خواست در مکتب ربوبی خود پرورش می‌دهد.  
زهری می‌گوید پرسیدم شماها که اکثر چند اولاد پسر دارید از کجا می‌دانید که کدام یک منصوب آسمانی هستند فرمود نزد ما صحیفه‌ای هست که روی آن نگاه می‌کنیم اسامی ائمه معصومین در آن ضبط است و آن صحیفه از لوح صورت برداشته شده که از پیغمبر  
[صفحه 30]  
به ما رسیده است و اسامی اثنی عشر دوازده امام در آن ثبت است و فرمود از صلب این محمد هفتمین آنها مهدی است که غایب می‌گردد [12].

### رقیب امامت

امام محمدباقر علیه‌السلام به شرحی که در ادله امامت آن حضرت گفتیم امام پنجم منصوب و منصوص از جانب پروردگار بود و بین فریقین در عصمت و امامت او سخنی نیست فقط درباره امامت او رقیبی بود که آن هم زید بن علی بن الحسین است و ما در کتاب سیدالساجدین علیه‌السلام گفتیم زید دعوی امامت نداشت بلکه معتقد بود که باید در قبال غاصبین حقوق قیام و خروج کند تا حق میراثی خویش را از غاصبین بگیرد و سبب اهمیت زید پس از او شهرت گرفت و آن هم به سبب شهادت زید بود که این سید عالی مقام روحانی را با وضعی فجیع کشتند و همان مظلومیت سبب شد که طرفداران او مقامی برای او قائل شدند و طوایف بزرگی به پیروی او برخاستند در حالی که ما از سطور زندگانی حضرت زید و یحیی کلماتی جز خروج مبنی بر دعوی امامت از ایشان ندیده‌ایم اما پیروان او معتقدند که امامت منحصر در اولاد فاطمه نیست در حالی که امامیه به ادله قاطعه بر این عقیده‌اند که ائمه از قریش و از نسل فاطمه زهرا و اولاد سیدالشهداء علیه‌السلام به نام و نشانی مخصوص که در کتب انساب ضبط است می‌باشند و حتی سایر اولاد امیرالمؤمنین از غیر فاطمه زهرا (س) امام نشدند  
زیدیه می‌گویند  
کل فاطمی عالم شجاع سخی زاهد خرج بالامامه یکون اماما واجب الطاعه سواء کان من اولاد الحسن الزکی المجتبی او من اولاد الحسین سیدالشهدا (ع)  
علت انحراف این عقیده را که نسبت به شخص زید می‌دهند می‌گویند زید بن علی شاگرد واصل بن عطا بود و نزد او تحصیل کرده و چون واصل خود مذهبی داشت که پس از جنگ نهروان عقیده پیدا کرد که علی بن ابیطالب علیه‌السلام در جنگهای جمل و صفین بر یقین از صواب نبود یعنی اشتباه کرد با معاویه به جنگ پرداخت واحدالفریقین بر خطا بودند لا علی الیقین واصل می‌خواهد بگوید این جنگها مبتنی بر حب و ریاست بوده و حتما یکی از آنها خطا کرده‌اند اما چون از معاویه الهام در این عقیده به زر و زور گرفته بود نمی‌توانست او را به خطا نسبت دهد اما از علی به سبب اینکه او امام و اعلم و ازهد از تمام بشر بود نمی‌توانست نسبت خطا به او بدهد فقط القاء شبهه کرد که این جنگها بر اساس اصول عقیده نبود و یکی از دو طرف  
[صفحه 31]  
اشتباه و خطا کرده‌اند بدون آنکه بگوید کدام یک بودند.  
واصل یک عقیده دیگر هم داشت و آن این بود که می‌گفت می‌توان مفضول را بر فاضل مقدم داشت و مفضول می‌تواند بر فاضل امامت کند  
ابن‌ابی‌الحدید معتزلی هم که از همین تیره در عقیده است اول کتاب خود و همچنین امام فخر رازی و حتی غزالی می‌نویسد الحمدلله الذی تقدم المفضول علی الفاضل که مرادش ابوبکر و عمر و عثمان نسبت به علی بن ابیطالب علیه‌السلام بوده است اقرار به افضلیت علی دارند معذلک به حکم سیاست محیط هم مفضول را بر فاضل جواز تقدم می‌دهند و گویند  
و کان علی افضل الصحابه الا ان الخلافه فوضت الی ابی‌بکر لمصلحة رأوها و قاعدة دینیه راعوها من تسکین نائرة الفتنه و تطیب قلوب عامة الخلق فان عهد الحروب التی جرت فی ایام النبوه کان قریبا و سیف امیرالمؤمنین عن دماء المشرکین من قریش لم یجف و الضغاین فی صدور القوم من طلب الثار کما هی فما کانت القلوب یمیل کل المیل و تنقاد کل الانقیاد و کان المصلحة ان یکون القیام بهذا الشأن عرفوه باللین و التودد و التقدم بالسن و السبق فی الاسلام و القرب من رسول الله (ص)  
می‌گویند علی بن ابیطالب افضل از همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود ولی خلافت را به ابوبکر تفویض کرد و علت آن مصلحت اجتماعی بود تا آتش فتنه بخوابد و لهیب بدبینی فرونشیند و دلهای مردم راغب ابوبکر بود نه به نصب علی علیه‌السلام چه علی در جنگهای اسلام که زمان پیغمبر رخ داده بود آن قدر بینی گردنکشان کفار قریش و عرب را به خاک مالید که هنوز خون از شمشیر او می‌چکید و کینه‌های سینه آنها هنوز باقی بود و از این جهت مردم میل به علی بن ابیطالب نداشتند و مصلحت در این بود که او خلافت را به ابوبکر واگذارد تا به نرمی و لینت و سکوت سلوک کند و ابوبکر هم که از جهت سن بزرگتر بود [13].  
این سخن صورت ظاهری دارد و باطنی چون مقدمات یک قضیه از صغری و کبری ناقص و غلط بوده به عقیده منطقیین نتیجه درست دست نمی‌دهد و این حقیقت به ثبوت رسیده که مقدمه غلط نتیجه درست نمی‌دهد  
اول با اقرار به افضلیت عقلا جایز نیست مفضول تقدم بر فاضل جوید زیرا فساد از مفضول است جاهل است که موجد فتنه و فساد می‌گردد به علاوه مگر فتنه را سقیفه بنی‌ساعده  
[صفحه 32]  
بوجود نیاورد از آن گذشته منصوب انتخابی و اجتماعی و انتصابی بین مسلمین نبود این یک منصب آسمانی مبتنی بر قرآن و آفرینش و تصرف در عالم کون و فساد و در دست داشتن سرحلقه ولایت مطلقه الهیه است که خدای عالم به هر کس نمی‌دهد و به دست هر کس نمی‌سپارد.  
به علاوه پیغمبر به عقیده فریقین خواست پس از آن همه آیات و احادیث و خطابه مفصل و ابلاغ ولایت علی در کراع غدیرخم در روی کاغذ و صحیفه وصایت ولایت او را بنویسد نگذاشتند و به نام «دعی الرجل لیهجر» آتش فتنه را روشن کردند و با مقراض حب جاه اختلاف را بوجود آوردند در حالی که پیغمبر خاتم النبیین که به وصف ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از آن در قرآن مجید تعبیر شده بیش از چندین صد حدیث در خلافت و وصایت و وزارت علی بن ابیطالب علیه‌السلام با صدها اماره و اشاره و تلویح و تصریح و تأکید بیان فرموده است باری آنها می‌گویند چون بنابر عصبیت قومی که در اسلام از بین رفت ولی در دل منافقین هنوز حب جاه و نژاد و خون و عشیره و قبیله باقی بود بر حسب عادت قدیم قریش از علی خونهائی طلبکارند که حاضر نبودند او امام و پیشوای آنها باشد و به این دلایل سخیف می‌خواهند بگویند زید ابن علی بن الحسین امام بود و او به تلقین استادش واصل بن عطا شیخین را غاصب حق علی نمی‌دانست و از او تبری نمی‌جست و اهل کوفه هم بدینجهت او را مدد و کمک نکردند تا کشته شد  
این طبقه زیدیه می‌گویند زید بن علی با برادرش محمد بن علی الباقر احتجاج نموده و گفت امامت به خروج و شمشیر است نه به علم حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فوری پاسخ داد بنابراین قول پدر تو علی بن الحسین امام نبوده زیرا خروج نکرده - و اگر خروج شرط امامت باشد بسیاری از ائمه ما از این مقام خارج می‌شوند - یا للعجب  
به شرحی که در جلد سابق زین‌العابدین علیه‌السلام دادیم - چون زید کشته شد فرزندش یحیی به خراسان رفت و خروج کرد و حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق خبر از خروج و شهادت آنها دادند و با آنها اجتماع در عدم خروج نمودند و همانطور که گفته بودند آنها کشته شدند پس از یحیی امر مفوض به محمد و ابراهیم شد که محمد به مدینه و ابراهیم به بصره رفت و آنها هم هر دو کشته شدند و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود صلاح به خروج نیست تا زمان قائم آل محمد که او خروج خواهد کرد و انتقام خون آنها را خواهد کشید  
اما نگارنده گوید ما معتقدیم که نه محمد حنفیه دعوی امامت داشته و نه زید و یحیی دعوی امامت نمودند کسانی که جاه‌طلب بودند این بزرگواران را وسیله دعوی خود برای  
[صفحه 33]  
احراز مقام و منصب قرار داده و آن هم پس از شهادت آنها بود از متون اخبار و احادیث مورد استفاده استنباط می‌شود که آنها خود دعوی امامت نداشته‌اند اما معتقد بودند که با آشفتگی احوال آل زیاد و آل‌مروان و ضعف و فساد و فتنه دربار امویان باید سررشته حکومت را از دست آنها بگیرند و مسند خلافت را احراز کنند و این معنی غیر از مفهوم امامت و پیشوای معنوی است که خود آنها می‌دانستند معصوم نیستند و عصمت منحصر به این چهارده نفر بوده و می‌باشد.  
با این مقدمه نگارنده را عقیده این است که اکثر فرق اسلامی روی هوی و هوس و مشتهیات برای احراز جاه و منصب و مقام بوجود آمده و آن هم پس از شخصیت کسی بوده که خود را به جانشینی او معرفی می‌کردند چنانچه ابوبکر و عمر مکرر پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جعل حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث و عدم تعیین خلافت و ایجاد سقیفه که منا امیر و منکم امیر و صدها احادیث جعلی دیگر بر گردن ملت سوار شدند که روح مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن بیزار است و اگر امروز می‌شد از حضرت زید استعلام کنیم یقینا می‌فرمود مقام امامت منحصر به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام است و سر حلقه ولایت مطلقه الهیه و صندوق آثار انبیاء و میراث خاتم النبیین نزد او به ودیعت سپرده شده است و او محور عالم نفوس خلایق می‌باشد

## برادران امام محمدباقر علیه السلام

در شرح زندگانی امام سجاد علیه‌السلام گفتیم که 15 نفر اولاد داشت که یکی از آنها 1- عبدالله بن علی بن الحسین است که امام محمدباقر و عبدالله از دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است - او مردی فقیه عالم و فاضل ارجمند و راوی موثق و معتبر بود که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست آن جناب بوده است - و از او اخبار کثیره روایت شده است - و از آن جمله روایتی است که عمارة بن غزیه نقل کرده که عبدالله بن علی بن الحسین گفت قال رسول الله (ص) ان البخیل کل البخیل الذی اذا ذکرت عنده لم یصل علی صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود بخیل که بخلش به کمال رسیده باشد کسی است که هر وقت نام مرا نزد او برند صلوات بر من نفرستد - و نیز عبدالله سمعان از عبدالله بن علی بن الحسین روایت می‌کند که از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرد که فرمود یقطع السارق الیمنی فی اول سرقته فان سرق ثانیه قطع رجله الیسری فان سرق ثالثه خلده السجن امیرالمؤمنین دزد را در بار اول دست راستش را می‌برید در بار دوم پای چپش را و در بار سوم او را زندانی می‌کرد  
2- عمر بن علی بن الحسین کان فاضلا جلیلا و ولی صدقات النبی و صدقات  
[صفحه 34]  
امیرالمؤمنین و کان ورعا سخیا و از او روایت کرده‌اند که گفت المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا لنا حق بقرابتنا من نبینا علیه و آله السلام و حق جعله الله لنا فمن ترکه ترک عظیما انزلونا بالمنزل الذی انزلنا الله به و لا تقولوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا الله فبذنوبنا و ان فبرحمنا برحمته و فضله فرمود هر کس در دوستی ما افراط کند مانند کسی است که در دشمنی ما افراط کرده باشد خداوند برای ما به سبب قرابت و خویشاوندی پیغمبرش حقی قائل شده که هر که ترک آن حق را بنماید یک امر بزرگی را ترک کرده و منکر آیات منزله آسمانی شده فرمود در حق ما نگوئید آنچه را که در ما نیست خداوند ما را به گناه خودمان عذاب می‌کند و اگر بیامرزد و ترحم فرماید به لطف و بزرگواری خود می‌آمرزد  
3- زید بن علی بن الحسین: یکی دیگر از برادران امام محمدباقر زید بن علی بن الحسین است که پس از امام محمدباقر افضل و اعبد و اتقی از دیگران بود او مردی فقیه شجاع سخی عابد بافضیلت بود که با شمشیر امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و او بود که به خونخواهی جدش حسین علیه‌السلام قیام کرد و شهید شد چنانچه در جلد امام سجاد علیه‌السلام گفتیم  
4- حسین بن علی بن الحسین السجاد: یکی دیگر از اخوان امام محمدباقر حسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام که او هم مردی فاضل متقی پرهیزکار بود و از او احادیث بسیار روایت شده که از عمه‌اش و پدرش اخباری روایت کرده که از آن جمله است احمد بن عیسی گفت حسین بن علی بن الحسین را دیدم که هر کس را دعا می‌کرد دعایش مستجاب می‌شد - حرب الطحان گفت در مدینه هیچ کس را از حسین بن علی اشد خوفا ندیدم و از آن جناب روایت کرده‌اند که گفت ابراهیم هشام مخزومی والی مدینه شد و روزهای جمعه منبر می‌رفت به جدم امیرالمؤمنین دشنام می‌داد و شماتت می‌کرد روزی یکی از او پرسید از خدا نمی‌ترسی چنین سخنان نسبت به شخصی که دوست و دشمن در فضیلت او اعتراف کرده‌اند می‌گوئی گفت چرا یک روز همچنان که بالای منبر بود تیری بر او خورد و مرد و هیچ کس نفهمید این تیر از کجا بوده است [14].

## احتجاج امام محمدباقر علیه السلام با زید

در کتاب صراط المستقیم شیخ زین‌الدین می‌نویسد یک مخاصمه و احتجاجی بین زید بن حسن و محمد بن علی الباقر در میراث النبی رخ داد بدین شرح زید مطالبه میراث پیغمبر را کرد حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ای زید می‌خواهی حجت و دلیلی از خودت بر تو بنمایم که یقین کنی  
[صفحه 35]  
وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من هستم نه تو و حقی در این وراثت که حفظ آثار نبوت و ودایع امامت است در تو نیست - گفت آری فرمود میل داری کاردی که در زیر لباس داری شهادت بر اثبات حق من دهد گفت آری که به اشاره امام محمدباقر کارد زیر جامه او به زمین افتاد و به قدرت حق به صدا درآمد و گفت  
یا زید انت ظالم و محمد احق بالامر منک و لئن لم تکف لالین قتلک فغشی زید  
گفت ای زید تو ظلم می‌کنی محمد سزاوارتر است به امر امامت و اگر دست از او برنداری مرتکب قتل تو می‌شوم زید به شنیدن این سخن غش کرد حضرت محمد بن علی او را به هوش آورد و سنگی در زیر پای هر دو بود که آن هم به سخن آمد و همان کلمه که آن کارد گفت تکرار نمود - و نیز درختی را پیش خواند که آنهم آمد اعتراف و اقرار به همان سخن کرد زید رفت نزد عبدالملک بن مروان گفت از نزد ساحری آمده‌ام تو باید او را دفع کنی عبدالملک به امیر مدینه نوشت آن حضرت را دستگیر و مقید به شام بفرست عامل مدینه نوشت آنکه را که تو می‌گوئی بهترین خلق خدا روی زمین است و مثل و مانند ندارد - در عبادت و بندگی و زهد و تقوی و علم و فضیلت بی‌نظیر است هر وقت در محراب عبادت مشغول می‌شود چرنده و پرنده اطراف او جمع می‌شوند و با او به یک آهنگ تسبیح و تهلیل می‌گویند و قرائت قرآن او شبیه به مزمار داود است صلاح نیست تو متعرض چنین شخصی بشوی که همه خلق به او سر تعظیم و تجلیل فرود می‌آورند عبدالملک از این گزارش شاد شد و نصیحت را به جان و دل پذیرفت

## معجزات امام محمدباقر علیه السلام

درباره معجزه و علت اینکه باید پیغمبران و ائمه (ع) معجزه داشته باشند در کتاب تاریخ انبیاء و پیشوای اسلام و سایر کتب شرح حال ائمه که تاکنون طبع و نشر یافته با جمال و تفصیل بحث کرده‌ایم امتیاز و تشخیص امام از غیر امام به همین معجزه است که دیگران عاجز از آوردن مثل آن باشند و این معجزات با سحر و جادو و علوم اعداد و جفر و رمل و اسطرلاب و قواعد علمی دیگر و ریاضیات و غیره بسی فرق و بسیار امتیاز دارد زیرا این اعجاز تصرف در امور و موالید و عناصر است که به اذن خداوند انجام می‌شود و آنها یک رشته علوم طبیعی و ریاضی است که در صور اشیاء تصرف علمی می‌شود یا در دیده بیننده تصور در نشان دادن مرائی و مناظر منظوره می‌گردد اما اعجاز انبیاء بحث تصرف در جواهر و اعراض و محو و اثبات باذن الله است که در ماهیت و وجود آنها، در بود و نبود آنها تصرف می‌کنند و بعد دیگر موجود و معدوم نخواهند بود  
[صفحه 36]  
مثلا عصای موسی که هزارها متر مکعب احجام سحره و کهنه را خورد و بلع کرد و دیگر اثر از تمام آن حجم سحر ساحرین باقی نماند و عصای موسی هم به صورت اولیه برگشت ولی در سحر ساحرین فقط خلع و لبس می‌شود صورت‌ها عوض می‌گردد در ماهیت وجود موجودات اثری ندارد یا اعجاز آنها از تصرف در امور طبیعی عالم است که خرق شمس شود یا شق‌القمر گردد یا از شکم سنگ شتر مخصوص به رنگ و هیکل مخصوص بیرون آورند یا زنده را مرده نمایند یا مرده را زنده کنند تمام این معجزات باذن الله برای ثبوت مقام خلافت و ولایت و وصایت پیغمبر خاتم النبیین و نشان دادن تربیت ربوبی آنهاست که از منبع شدید القوی می‌گیرند و بدون امر حق قدمی بر نمی‌دارند [15].  
یک قسمت اعجاز ائمه معصومین هم روی مبانی علمی آنهاست که خداوند تعالی پنج علم مخصوص خود را که در قرآن در اواخر سوره لقمان تشریح فرموده به ائمه طاهرین که برگزیدگان و تربیت یافتگان خودش در مکتب ربوبی می‌باشند عنایت فرموده است - چنانچه در سوره لقمان آیات 32 فرماید  
ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر  
علم قیامت - علم نزول باران - علم جنین شناسی - علم غیب برای آینده - علم مردن و مرگ مخصوص خدای تعالی است  
حارث بن عمرو محاربی از اهل بادیه بود آمد حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید قیامت کی خواهد بود من تخمی در زمین کشته‌ام باران کی خواهد آمد که سبز شود زن من حامله است چه خواهد زائید دختر است یا پسر عمل خود را می‌دانم فردا چه خواهم کرد - محل تولد خود را می‌دانم مرگم کجا خواهد بود - جبرئیل نازل شد این آیه را آورد - که این علوم مخصوص ما است اما از باب حکمت و مصلحت آن را به برگزیدگان خود آموختیم و خدا می‌داند قیامت کی خواهد شد - باران به اذن او می‌بارد چنانچه در آیه دیگر سوره واقعه هم بر سبیل استعلام استیجابی می‌فرماید أانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا شما باران را از ابرهای بارنده فرو میریزید یا ما باران را بر سطح زمین فرو می‌ریزیم.  
و علم ارحام آیا دختر است یا پسر جز خداوند کسی نمی‌داند و امروز که قرن بیستم  
[صفحه 37]  
و قرن اتم است و این اندازه طب و جنین شناسی وسعت یافته و با اشعه مافوق بنفش از اعماق سنگ و کوه و آب و دریا و خاک و معادن استفاده می‌کنند می‌بینند و می‌شناسند معذلک هنوز نتوانسته‌اند بفهمند که در جنین پسر است یا دختر و کلیه دکترها اعتراف به عجز خود در این زمینه نموده‌اند ولی امام باذن الله می‌داند و به هر کس صلاح و مصلحت باشد می‌فرماید  
یکی دیگر - کسی نمی‌داند فردا چه خواهد شد لا یعلم الغیب الا هو  
که داند بجز ذات پروردگار  
که فردا چه بازی کند روزگار  
و کسانی که در علوم ریاضی و ریاضت از غیب خبر می‌دهند هم فقط آنهائی هستند که از گذشته می‌توانند خبر دهند از آینده کمتر کسی می‌تواند خبر دهد جز آنکه مؤید من عندالله باشد و ائمه معصومین ما که لوح محو و اثبات و صحیفه فاطمیه که نماینده و رونوشتی از لوح محفوظ است در زیر نظر آنهاست آن هم باذن الله هر خبری که مصلحت طرف یا مقتضی حال ایجاب کند از آینده می‌گویند  
اما محل وفات و ساعات مردن هم در نظر آنها از همین لوح محو و اثبات معین می‌شود که دیگری نمی‌داند و واقف نیست فقط خداوند است که علیم و خبیر است و این مزیت را به ائمه خود اهداء و اعطا فرموده است  
معجزه اول - عباد بن کثیر بصری گفت خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام رفتم گفتم حق مؤمن بر خدا چیست؟  
فقال من حق المؤمن علی الله ان لو قال لتلک النخله اقبلی لاقبلت فنطرت و الله الی النخله التی کانت هناک قد تحرکت مقبلة فاشار الیها قری فلم اعنک  
حضرت رنگش دگرگون شد فرمود حق مؤمن بر خدا این است که اگر مؤمن به این درخت خرما گفت بیا نخل حرکت کند نزد او بیاید راوی قسم می‌خورد به خدا سوگند که یک لحظه نگاهی به درخت خرما کرده فرمود بیا که درخت بسوی او حرکت کرد آنگاه اشاره فرمود قرار بگیر ایستاد و این معجزه از امام محمدباقر علیه‌السلام برای اصحابش نمودار گردید.  
نگارنده گوید که سه موضوع از این اعجاز و این خبر بدست می‌آید یکی آنکه امام هم مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام گرفتن وحی انصرافی از عالم ماده به عالم دیگر پیدا می‌کرد و همین انصراف سبب تغییر رنگ طبیعی او می‌شد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام نزول  
[صفحه 38]  
وحی سنگین می‌شد و بدنش مرتعش و رنگش دگرگون می‌گردید امام محمدباقر هم هنگام نمودن یک اعجازی به حالت عالم غیبی متوجه می‌شد و بدین جهت رنگش تغییر می‌کرد  
موضوع دیگر سئوال سئوال اختباری و امتحانی بود که راوی می‌خواسته امام زمان خود را بشناسد که حضرت او را بدین حقیقت واقف ساخته است  
موضوع دیگر حرکت درخت بین خاک و آب و گل با آن قدرت نباتی است که یک بلکه چند نفر قادر نیستند یک درخت نخل را از جا برکنند چه جای آنکه حرکت دهند و امام بدون درنگ آن را احضار فرمود اجابت کرده در حضورش ایستاد این خرق طبیعت برای اعجاز آن حضرت بود که دیگران از آوردن نظیر آن عاجز هستند.  
موضوع دیگر کلمه‌ی مؤمن را بدین جهت وصف فرمود که علامت ایمان کامل و مؤمن حقیقی این است که وقتی عبادت و اطاعت خدا را کرد خداوند هم تمام عناصر و موالید را در اختیار او بگذارد تا در آنها تصرف فرماید و این مصداق کامل و تمام فقط در ائمه معصومین ظهور و بروز داشته مؤمنین دیگری که واجد شرایط فوق باشند به این کمال و فضیلت نمی‌شناسیم مگر شاگردان مکتب آنها که تعبیر به شیعه امامیه می‌شوند و گفته خلقوا من فاضل طینتنا  
2- معجزه‌ای است که ابی‌صباح کنانی نقل می‌کند گفت یک روز رفتم درب خانه امام محمدباقر علیه‌السلام درب را کوبیدم یک کنیزکی آمد در را گشود گفتم برو به آقا بگو کنانی آمده شرفیاب شود بی‌درنگ از داخل حجره فرمود وارد شو شرفیاب شدم عرض کردم فقط برای عرض سلام و زیارت شما آمده‌ام فرمود راست می‌گوئی اگر غیر از این بود چشم ما تو را نمی‌دید از پشت دیوار همانطور که تو ما را نمی‌دیدی آن وقت فرقی بین ما و شما نبود اکنون برگرد نزد اهل و عیالت  
و بدیهی است که امام که تربیت شده قلب ربوبی است می‌بیند از عقب و جهات دیگر همانطور که از پیش رو می‌بیند زمان و مکان و حجر و مدر برای او حاجب دیدن نیست و لذا امام زمان ما اکنون به حال ما واقف و ما را می‌بیند و به حال ما و اعمال ما واقف است در زیارتش می‌خوانی اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی امام کسی است که همه جا را ببیند همه صداها را بشنود همه اعمال را مشاهده کند و پاسخ همه را بدهد و به حال همه رسیدگی نماید  
3- حبابه والبیه می‌گوید وارد بر امام محمدباقر علیه‌السلام شدم فرمود چه شده نزد ما آمده‌ای گفت برای آنکه موی سرم سفید شده دلم گرفته امام علیه‌السلام دست بر فرق او گذاشت در اثر دست امام  
[صفحه 39]  
موی سرش سیاه شد و به حال زنان جوان برگشت  
4- ابی‌بصیر می‌گوید در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودم نشسته بودیم در سبب رحلت علی بن الحسین سخن می‌فرمود که در آن حال منصور و داود بن سلیمان وارد شدند داود نشست و آنها ایستاده بوده امام فرمود چرا دوانیقی نیامد بنشینید او جفا کرد اما بدان که صباحی چند نخواهد گذشت که او بر مردم سلطنت خواهد یافت و نفوذ حکم او شرق و غرب را فرا می‌گیرد و خزائن بسیار در اختیار او در می‌آید که احدی قبلا بدست نیاورده است داود بلند شد دوانیقی را صدا کرد این خبر را به او داد دوانیقی آمد حضور امام ایستاد گفت آیا این خبر که داود گفت صحیح است فرمود حتما واقع خواهد شد پرسید ما اولاد عباس قبل از شماها اولاد علی به سلطنت خواهیم رسید فرمود آری مدت بنی‌امیه سپری شده ولی مدت شما طولانی خواهد بود و فرزندان شما با کشور مانند گوی که کودکان با آن بازی کنند بازی خواهند کرد - دوانیقی که به سلطنت رسید عظمت امام محمدباقر در نظر او بسیار شد  
ما در تاریخ اسلام نوشتیم ذخیره اموال و بیت‌المال مسلمین در زمان منصور به اندازه‌ای بود که هیچ یک از خلفا به آن مقدار مال و ثروت نداشتند - و این اعجاز علمی امام محمدباقر علیه‌السلام بود  
5- ابی‌بصیر گفت یک روز خدمت امام محمدباقر گفتم مگر شما ذریه رسول خدا نیستید؟ فرمود چرا گفتم مگر رسول خدا وارث انبیاء نبود؟ فرمود چرا ما وارث تمام علوم انبیاء هستیم پرسیدم مگر شما وارث تمام علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستید؟ فرمود چرا پرسیدم آیا شما می‌توانید مرده را زنده کنید؟ و کور و کر و ابرص را شفا دهید و خبر دهید از مردم که در خانه‌های خود چه می‌خورند و چه می‌کنند فرمود آری همه را خداوند در قدرت و اختیار ما گذاشته است آن گاه فرمود ای ابی‌بصیر نزدیک بیا نزدیک آن حضرت رفتم دست به صورت من کشید و من از اثر دست آن حضرت تمام موجودات که در دشت و کوه و صحرا و دریا بودند می‌دیدم و هیچ چیز برای من مانع دیدن نبود آنگاه دست دیگر بر سر من کشید به حال اول برگشتم که پشت دیوار را نمی‌دیدم ابوبصیر می‌گوید امام محمدباقر فرمود اگر بخواهی خداوند اجر اعمال تو را بدین دیدن در دنیا بدهد ممکن است هر کجا را بخواهی ببینی و اگر بخواهی ثواب اعمال تو بهشت باشد بهتر است که میدان دید تو محدود باشد عرض کردم بهشت را بهتر دوست دارم  
[صفحه 40]  
6- جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که من با قریب پنجاه نفر خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودیم جمعی از پیشه‌وران و تمر و خرما فروشان وارد شدند سلام کردند نشستند گفتند مغیرة بن عمران با ما بود و اکنون در کوفه است او گمان می‌کرد که شما یک ملکی دارید که سنگ محک و امتحانی دارد او کافر را از مؤمن و دشمن را از دوست تمیز و تشخیص می‌دهد - فرمود پیشه تو چیست؟ گفت گندم فروشم فرمود دروغ گفتی گفت جو فروشم فرمود این طور هم نیست بلکه تو گوسفند فروش هستی گفت کی به شما خبر داد فرمود فرشته الهی به من خبر داد و آن همان ملکی است که دوستان ما را از دشمنان ما معرفی می‌نماید آنگاه فرمود تو به مرگ فجأه خواهی مرد جابر می‌گوید چون به کوفه برگشتم سراغ او را گرفتم گفتند مرده از زنش تحقیق کردم گفت سه روز است فجأه کرده است.  
معجزه هفتم: عاصم بن ابی‌حمزه روایت می‌کند که در خدمت امام باقر علیه‌السلام سوار بودیم می‌رفتیم چند نفر ملتزم رکاب بودند که دو نفر مردی را دیدیم فرمود اینها دزدند آنها را بگیرید غلام امام آن دو نفر را گرفت فرمود در این کوه بروید غلامی را آنجا برده‌اند رفتند آن غلام را دیدند که رفیق آنها بود سپس فرمود رفیقی دیگر هم دارند او را هم به نشانی که داده بودند گرفتند به مدینه برگشتند فرمود خود شما بگوئید چه دزدیدید آنها ابا کردند فرمود دو هزار دینار دزدیدند که هزار دینار نزد این یک هزار دینار نزد آن یک می‌باشد و آن سومی لباس‌ها را دزدید آنگاه اسم و حسب و نسب هر یک را فرمود و خبر داد که بیست سال دیگر زنده است چون این اخبار غیب و این اعجاز را دیدند توبه کردند و اموالش را به صاحبش رد نمودند و ایمان آوردند و شهادت دادند به کلمه توحید و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راوی می‌گوید درست بیست سال بعد زنده بودند و مردند  
8- حسین بن راشد روایت می‌کند که زید بن علی قصد خروج داشت آمد نزد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود لا تفعل یا زید فانی اخاف ان تکون المقتول المصلوب بظهر الکوفه اما علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل ثم قال لی یا حسین ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات فالظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسین انا اهل بیت لا نخرج من الدنیا حتی نقرا لکل ذی فضل بفضله  
[صفحه 41]  
فرمود ای زید این کار را مکن من می‌بینم که تو خروج می‌کنی و در پشت کوفه تو را می‌کشند و مصلوب می‌نمایند مگر نمی‌دانی که تا قبل از خروج سفیانی هر کس از نسل فاطمه خروج کند کشته خواهد شد آنگاه به حسین بن راشد فرمود ذریه فاطمه بر آتش حرام شدند و خداوند به ما که ذریه او هستیم کتاب و صحیفه عنایت فرمود که به حقایق واقفیم از ذریه فاطمه دسته‌ای به نفس خود ظلم می‌کنند و جمعی مقتصد هستند و برخی سابقه نیکوئی دارند - اما ظالم به نفس آن کس است که امام زمان خود را نشناسد و مقتصد عارف به حق امام است و سابق به خیرات امام است سپس اضافه فرمود که ای حسین ما اهل بیت عترت از دنیا نمی‌رویم مگر آنکه هر با فضیلتی به فضل ما اقرار نماید.  
8- جمعی اجازه گرفتند وارد خانه امام محمد باقر شدند و آنجا به زبانی سخنانی می‌گفتند و گریه می‌کردند چنان حال آنها مبکی بود که ما همه گریان شدیم پرسیدم از امام علیه‌السلام اینها چه ملتی و قومی هستند و چه می‌گویند فرمود آنها سریانی هستند و درد دل خود را می‌گویند و امام علیه‌السلام به کار آنها رسیدگی فرمود  
9- ابوبصیر گفت با امام علیه‌السلام کنار شط فرات رفتم امام (ع) فرمود هر حیوانی را از ماهی و غیر ماهی که نر و ماده آن کدام است اقوام و خاندان هر یک را بیان فرمود  
10- معجزه دیگر مربوط به زن گرفتن برای فرزندش می‌باشد که عیسی بن عبدالرحمن از پدرش نقل می‌کند ابن‌عکاشة بن محصن اسدی بر ابی‌جعفر وارد شد و ابوعبدالله جعفر بن محمد نزد او نشسته بود انگوری پیش روی امام بود که دانه دانه می‌خوردند پدر و پسر با متانت و وقار دانه دانه می‌چیدند می‌خوردند گفتیم دانه دانه آدمی سیر نمی‌شود بهتر است سه تا چهار تا بخورید فرمود مستحب است دانه دانه خورد آنگاه پرسیدم چرا برای فرزندت جعفر زن نمی‌گیری فرمود این کیسه مهر شده مهریه زنی است که برای او خواهند آورد در این اثنا نحاس بربری که کارش برده‌فروشی بود وارد شد فرمود نحاس این کیسه سربسته را بگیر و جاریه‌ای که به این نشانی خواهد بود برای من بخر و نشانی آن این است که همان مبلغی که راضی می‌شود در این کیسه سربسته است  
نحاس بربری گفت رفتم کنار شط که کشتی‌های برده‌فروشی کناره می‌گرفت چندین کنیز آوردند یکی را گفت هفتاد دینار گفتم بهتر از آن می‌خواهم رفت کنیز بهتری آورد گفت هشتاد دینار گفتم به این دینارهای این کیسه می‌خرم اما نمی‌دانم چه مبلغی در آن است گفت  
[صفحه 42]  
به آنچه نمی‌دانی نمی‌فروشم به این انگشتر که در دست داری می‌دهم شیخی که آنجا ایستاده بود سر و موی سفیدی داشت گفت انگشتر را بیرون کن وزن نما قیمت کند به همان قیمت پول کنیز را بده قبول کرد چون انگشتر را بیرون آوردیم وزن کردیم عینا قیمت آن بدون کسر و نقصان مطابق با پول کیسه سربسته بود یعنی هفتاد دینار پول را داده کنیز را گرفتم خدمت امام محمدباقر بردم هنوز جعفر بن محمد نزد او ایستاده بود چون جریان را گزارش دادم امام محمدباقر علیه‌السلام شکر خدا نموده فرمود اسمت چیست آن کنیزک گفت حمیده فرمود حمیدة فی الدنیا و محمودة فی الاخره فرمود بگو بدانم تو باکره هستی یا ثیبه گفت باکره هستم فرمود چگونه از دست این مردم دیو سیرت مصون ماندی گفت هر وقت نحاس بربری می‌آمد پهلوی من می‌نشست مردی سفید رو و سیمین مو می‌آمد سیلی بر گوش او می‌زد به طوری که او بر می‌خاست و می‌رفت و مکرر این واقعه رخ داد و آن شیخ آمد و مرا حفظ کرد آنگاه امام محمدباقر علیه‌السلام آن کنیزک را به فرزند خود جعفر بخشید فرمود آن را بگیر و برو خداوند از او فرزندی به تو عنایت فرماید که بهترین اهل زمین باشد و نام او موسی خواهد بود  
و چنانچه تاریخ هم مؤید این اعجاز است دیدیم که امام هفتم موسی بن جعفر از این حمیده به دنیا آمد  
11- معجزه دیگری که راوندی نقل کرده است این است که ابی‌بصیر از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که حضرت باقرالعلوم یک روز در مسجد نشسته بود اصحاب اطراف او را گرفته بودند به تعلیم و تربیت مشغول بود ناگاه سر بلند کرد فرمود ای مردم مدینه چگونه خواهید بود زمانی که مردی با چهار هزار شمشیرزن به سوی شما رو آورد و متعرض عرض و ناموس و مال و اموال و جان شما گردد - مردم گفتند چنین نشده فرمود حتما چنین خواهد شد بترسید و پرهیز کنید اما مردم مدینه به این سخن آسمانی که علم غیب بود وقعی ننهادند مگر عده کمی که به تبعیت بنی‌هاشم از شهر بیرون رفتند چه آنها می‌دانستند سخن امام حتمی‌الوقوع است و هرگز خلف ندارد - زمان امام جعفر صادق علیه‌السلام بود که نافع بن زرق نماینده بنی‌عباس به مدینه وارد شد و جنگی کرد بسیاری را کشت و زنان آنها را مورد تعرض قرار داد و اموال آنها را به غارت برد و قضیه واقعه حره را برای مدینه تجدید کرد آن وقت مردم متوجه شدند که امام محمدباقر درست سخن گفته و همه اذعان و اعتراف  
[صفحه 43]  
کردند که او تربیت شده مهد نبوت و دامان عصمت و آغوش ولایت است و آنچه که می‌گوید حق است [16].

## مناقب امام محمدباقر علیه السلام

مناقب حضرت ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام بی‌حد و حصر است جابر جعفی روایت می‌کند که محمد بن علی یک روز به من فرمود یا جابر انی لمشتغل القلب پرسیدم اشتغال قلب شما چیست؟  
فرمود یا جابر انه من دخل قلبه دین الله الخالص اشغله عما سواه هر کس قلبش با خلوص نیت به خدا مشغول باشد از غیر او می‌گسلد  
قال (ع) یا جابر ما الدنیا و ما عسی ان تکون هل هی الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرئة احبتها فرمود دنیا جز سوار شدن به مرکبی یا عوض کردن لباس یا گرفتن زنی نیست و ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا بالبقا مؤمنین ایمان دارند که دنیا بقائی ندارد و مطمئن هستند که به طرف آخرت پیش می‌روند و آنجا که فانی است باید قربان باقی کرد و برای بقای آخرت ذکر خدا لازم است.  
مردان خدا دل به زینت دنیا نمی‌بندند بلکه به فوز و فلاح آخرت توجه می‌کنند برای اهل تقوی دنیا زودگذر است و آسان می‌توان از آن گذشت و آخرت در پیش است که برای آن زاد و توشه تهیه می‌بینند [17].  
عبدالله بن عطا می‌گوید به خدا سوگند علما را هیچ کجا خاضع‌تر از محضر امام محمدباقر علیه‌السلام ندیدم چنان در محضر او خضوع و خشوع داشتند که چون شاگرد در پیشگاه استاد با کمال ادب و احترام می‌نشستند علم و دانش می‌آموختند  
سفری به مکه رفت چون چشمش به مسجدالحرام افتاد سر به زیر انداخته سخت گریان شد غلامش گفت یابن رسول الله مردم به تو نگرانند که چگونه عمل می‌کنی چرا گریان شدی؟ فرمود وای بر تو چگونه گریان نشوم که خداوند من بنده را می‌بیند با همه شرمندگی به این فوز و فلاح مرا موفق داشته از خجلت و انفعال گریان شدم آنگاه طواف و نماز کرد و در قنوت مکرر می‌گفت الهی لا تمقتنی خداوندا ما را به هم دشمن مگردان  
حافظ ابونعیم می‌نویسد هو الامام الحاضر الذاکر الخاشع الصابر ابوجعفر  
[صفحه 44]  
محمد بن علی الباقر و کان من سلالة النبوه و جمع حسب الدین و الابوه تکلم فی العوارض و الخطرات و سفح الدموع و العبرات و نهی عن المراء و الخصومات و قیل ان التصوف التعزز بالحضرة و التمیز للخطرة  
یا راکبا یقطع جوز الفلا  
علی امون جسرة ضامر  
و ابلغ رسول الله خیر الوری  
عنی فی الماضی و فی الغابر  
سلام عبد خالص حبه  
باطنه فی الصدق کالظاهر  
و حج علی ارض البقیع الذی  
ترابه یجلوقذی الناظر  
و بلغا عنی سکانه  
تحیة کالمثل السایر  
هم الاولی شاد و ابناء العلی  
بالاسمر الزابل و الباتر  
و اشرقت فی المجد احسابهم  
اشراق نور القمر الباهر  
فحبهم وقف علی مؤمن  
و بغضهم حتم علی کافر  
کم لی یدع فیهم شایع  
و هذه تختص بالباقر  
امام حق فاق فی فضله  
العالم من باد و من حاضر  
اخلاقه العز ریاض فما  
الروض عذاة الصیب الباصر  
و جاء من بعد بنوه علی  
آثاره الوارد کالصادر [18].

## نظم در مناقب

ابن‌شهرآشوب روایت می‌کند که محمد بن مسلمه سی هزار 30000 حدیث از امام محمدباقر روایت کرده است  
شیخ مفید در ارشاد از جابر جعفی روایت می‌کند حدثنی ابوجعفر سبعین الف حدیث لم احدث بها احدا ابدا جابر می‌گوید هفتاد هزار 70000 حدیث برای من نقل فرمود که احدی از آن احادیث نگفته بود آنگاه خود شیخ می‌فرماید  
لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهماالسلام من علم الدین و الاثار و السنه و علم القرآن و السیرة و فنون الاداب من محمد بن علی  
احدی از اولاد امام حسن و امام حسین در علم دین و آثار شریعت و سنت پیغمبر و علم قرآن و سیره نبوت و فنون آداب اسلام مثل محمد بن علی باقر العلوم نبوده و نیست  
اگر در عالم بشریت عظمت و ارزش بشر به علم و فضیلت است باشد خاندان آل محمد (ص)  
[صفحه 45]  
در این قسمت بر تمام افراد بشر تقدم و تفوق داشته‌اند زیرا آنها سرحلقه دانش و بینش و واسطه وحی و الهام آسمانی بوده‌اند آنها از جنبه یلی الحقی می‌گرفتند و با جنبه یلی الخلقی می‌آموختند و چه فضیلت و منقبتی بالاتر از این است و در میان ائمه معصومین امام محمدباقر علیه‌السلام بیش از هر کس علم و دانش آموخته که بیش از صد هزار تا سیصد هزار حدیث در فنون مختلفه علمی از امام پنجم نقل کرده‌اند که جالب توجه است

## فضیلت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

### اشاره

امام محمدباقر علیه‌السلام افضل و اورع و اعلم و ازهد و اعبد و اسخی اهل زمان بود در کرم وجود و بخشش و علم و تقوی و فضیلت و کمال علما و عملا در حلم و سخاوت نظیر نداشته و به همین صفات هم باشد او احق به امامت و پیشوائی خلق بوده است زیرا عقلا قبیح و زشت است که مفضول بر فاضل ترجیح داده شود امام باید از تمام مردم عصر اعلم و ازهد و اعقل و اشرف باشد و سی شرط است که در کتاب امام رضا (ع) نوشتیم شرط امامت است و تمام سی شرط در این امام هم جمع بود  
اکابر علماء زمان زانوی اطاعت و خضوع و خشیت در پیشگاهش خم می‌کردند مشاهیر مصنفین جهان در ساحت مقدس آن معلم بزرگ و مربی بی‌نظیر زمین ادب می‌بوسیدند  
ابواسحق سبیعی که اعلم علمای عصر بود در حق امام پنجم گفته لم ار مثله قط نظیری ندارد ابی‌زرعه یکی دیگر از کبار علماست گوید انه لمن اکبر العلماء و ابن‌حجر در صواعق گوید وارث زین العابدین من اولاده عبادة و علما و زهادة ابوجعفر محمد الباقر همه علما متفقند که حضرت امام محمد باقر العلوم در علم و عظمت و جلالت نظیر نداشته قرطبی گفته:  
یا باقر العلم لاهل التقی  
و خیر من لبی علی الاجبل  
مالک بن اعین جهنی گفته  
اذا طلب الناس علم القرآن  
کانت قریش علیه عیالا  
و ان قیل این بنت النبی  
نالت یداه قروعا طوالا  
نجوم تهلل للمدلجین  
جبال تورث علما جبالا

### امام محمدباقر علیه السلام و عبادت

عبادت و اطاعت و بندگی یک نسبت مستقیمی با معرفت و شناسائی و علم و دانش دارد هر کس نسبت به دیگری معرفتش بیشتر و علم و اطاعتش وسیعتر باشد نسبت به او دوست‌تر و خاضع‌تر و خاشع‌تر و علاقمندتر است ارتباطی که بین بشر بوجود می‌آید روی اصل معرفت و  
[صفحه 46]  
شناسائی آنهاست عواطف متبادل بشری به همین نسبت مستقیم بالا و پائین می‌رود دو نفر که در بدایت یکدیگر را نمی‌شناسند به هم اعتنا و وقعی نمی‌گذارند ولی چون به هم آشنا و معرفی شدند از صفات و خصال یکدیگر آگاه گردیدند به جهت آن چه که در اوست و دوست دارند دوست می‌شوند چنانچه دشمنی هم به همین سبب است.  
من و شما شمر یا حر بن یزید ریاحی را ندیده‌ایم و اول هم نمی‌شناختیم بعد که آشنا به صفات و هویت آنها شدیم اولی را به جهت رذائل اخلاقی که ما از آن بدمان می‌آمد ابراز تنفر کردیم و او را به سبب قساوت و بی‌رحمی لعنت نمودیم و دومی را به جهت صفت فکر و تملک نفس و برازندگی فهم و اراده که ممیز حق و باطل شد و این صفات را ما دوست داریم و در او به حد کمال بروز داشته او را دوست داریم و در مقابل قبرش می‌رویم عرض سلام و ارادت نموده خضوع و خشوع و اظهار ادب می‌نمائیم.  
این دایره را بزرگ کنید بشر در اولین مرحله حس و ادراک خدا را نمی‌شناسد همین قدر می‌داند که او به اختیار خود نیامده و به میل خود نخواهد رفت بلکه در حیطه قدرت دیگری است تا کم‌کم پدر و مادر و آموزگار نام خدا را بر زبان او جاری می‌کنند و مظاهر خلقت و قدرت حق را برای او بیان می‌کنند و نشان می‌دهند تا آنجا که جز خدا کسی را نمی‌شناسد چون در رشد عقلی رسید و حرکت فکری پیدا کرد و توانست مطالب را تجزیه و تحلیل کند خودش بیشتر به خدا نزدیک می‌شود و به او علاقمند می‌گردد و هر قدر بهتر و بیشتر خدا را بشناسد بهتر عبادت او می‌کند و از صمیم قلب اطاعت حق می‌نماید.  
پس عبادت و اطاعت یک نسبت مستقیم با علم و دانش دارد اکنون که بخواهیم میزان عبادت ائمه طاهرین را از جهت خلوص ارادت و حضور قلب و کمال ایمان بدست آوریم باید به مرتبه علم‌الیقین آنها مراجعه کنیم ببینیم که چون سطح علم و دانش امام عموما برتر و بالاتر از سطح فکر و دانش بشر است یقینا عبادت و اطاعت آنها نیز متناسب علم و اطلاع و معرفت آنها بوده است و چون ما در مراتب علم ائمه معصومین اثبات کردیم که آنها از سر چشمه علوم غیبی سیراب شده و به تمام مراتب علمی از دین و دنیا واقف هستند عبادت و اطاعت آنها هم به همان نسبت بود که خاضع و خاشع بودند و لذا درباره عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که عقل کل و اشرف رسل بود دیدیم با چه حالی در ظرف 15 سال در غار حرا با علف کوهستان اکتفا نموده بندگی و عبادت می‌کرد و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با آن قدرت علمی آن گونه عبادت  
[صفحه 47]  
کرد که پیکان از پای او کشیدند و توجهی نکرد - همچنین فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و بارزتر از آنها سیدالساجدین و زین‌العابدین بود که 35 سال شبها به نماز و روزها به روزه مشغول بود - و امام محمدباقر علیه‌السلام نیز وارث همان علوم بود و در عبادت همان گونه قیام و اقدام می‌کرد که اجدادش به عبادت برمی‌خاستند.  
دیدیم که امام محمدباقر علیه‌السلام چون چشمش به کعبه می‌افتاد رنگش تغییر می‌کرد و اشکش جاری می‌شد و در کمال خضوع و خشوع سر به عبادت و اطاعت فرود می‌آورد.  
روایت کرده‌اند که در نیمه‌های شب به نماز و تضرع و زاری می‌پرداخت می‌گفت ربنا امرتنی فلم اأتمر و نهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقر لا اعتذر و در تعلیمات خود می‌فرمود ما من عبادة افضل من عفة بطن او فرج و ما من شی‌ء احب الی الله من ان یسأل و لا یدفع القضاء الا الدعا فان اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبة البغی  
فرمود عبادتی افضل از حفظ شکم و فرج نیست و هیچ چیز آن قدر نزد خداوند محبوب نیست که سائلی از او چیزی بخواهد که دعا و مسئلت بهترین نمونه عبادت و اطاعت و بندگی است  
او همیشه در ساحت کبریائی حق با خضوع و خشیت عرض بندگی و خلوص نیت ابراز می‌کرد و همیشه به نماز و دعا و روزه می‌گذرانید.

### عبادت

در عبادت و بندگی و ذکر خدا و توجه به حق وارث پدرش سیدالساجدین زین‌العابدین علیه‌السلام بود چنانچه حضرت صادق علیه‌السلام به روایت کلینی می‌فرماید پدرم کثیرالذکر بود و هر وقت من با او حرکت می‌کردم در حال ذکر بود غذا می‌خورد ذکر خدا می‌نمود و در ذکر حدیث همیشه در آغاز و انجام ذکر خدا می‌نمود و بیشتر ذکر او لا اله الا الله بود و بسیار می‌شد که ما اهل بیت را جمع می‌کرد و می‌فرمود ذکر خدا بگوئید از طلوع فجر تا صبح آفتاب که می‌زد ذکر خدا می‌گفتیم و قرائت قرآن می‌کردیم و هر کدام که از کودکان قادر بر خواندن قرآن نبودند می‌فرمود ذکر خدا بگوئید [19].  
در هر حال بود علم و دانش به مردم می‌آموخت و آنها را به خدا و ذکر حق و تقویت توحید و تشدید مبانی عقیده به یگانگی خداوند را تأیید می‌فرمود.  
[صفحه 48]  
و چنانچه در تعلیمات این امام که مبانی دین اسلام است خواهیم دید اوقات را تقسیم فرموده و عبادات را حصر در نماز و روزه ندانسته بلکه ذکر و تحکیم مبانی توحید و خدمت به خلق را از راه آموزش و پرورش عبادات دانسته و خود در تمام ساعات شبانه روز با تعلیمات ادعیه و اذکار و آثار و تفسیر و اخبار و احادیث و علوم و فنون مختلفه فلکی آسمانی و زمینی که امروز به نام طبیعیات و ریاضیات و نجوم و هیئت تعبیر شده مشروحا و مصرحا تعلیم فرموده است و این‌ها همه عبادت است چنانچه یکی از مراجع و اساتید بزرگوارم رحمة الله علیه می‌فرمود تحصیل علم در جوانی برای هر محصل عبادت است یعنی پس از فرایض هیچ عبادتی بالاتر از کسب علم نیست.

### نکته

این جا نکته‌ای به نظر رسید که باید نگفته نگذریم و آن این است که عبادت صرف نماز و روزه نیست بلکه اطاعت امر است که حداقل واجب و فریضه با حضور قلب ادا شود و بقیه در راه سعادت و نیکبختی جامعه صرف شود که افراد اجتماع هم به همین روش فضیلت تربیت شوند - مثلا اگر مردی عالم و دانشمند محققی فقیه و مشعلدار هدایت صرف وقت نماید تا از راه علم و دانش چراغی پیش پای راه مردم برافروزد و در پیشگاه خداوند بیشتر ارج و ارزش دارد تا که با توانائی این قدرت علمی به کار عبادت خود بپردازد و لذا این همه اخبار در فضیلت نشر علم و تعلیم و تعلم وارد شده و دو رکعت نماز مرد عالم و عارف بهتر از یکسال تا شصت سال عبادت جاهل شناخته شده است و سعدی همین حقیقت را به نظم آورده که  
عبادت به جز خدمت خلق نیست  
به تسبیح و سجاده و دلق نیست  
از شیخ مفید و شیخ طوسی نقل می‌کنند که در حریم مقدس علوی در نجف اشرف بوده به تألیف و تصنیف کتب خود اشتغال داشت و هفته یکبار بیشتر حرم مشرف نمی‌شد از او پرسیدند چرا هر شب حرم مشرف نمی‌شوی فرمود می‌دانم ثواب این کار یعنی تألیف و تصنیف کتب احادیث و اخبار و تفسیر آیات و غیره ثوابش بیشتر و اهمیتش بالاتر از زیارت است و لذا از همین منزل که نشسته‌ام عرض سلام می‌کنم و بقیه وقت را صرف تعلیمات ائمه می‌کنم - البته شکی نیست که هدایت و تنویر افکار عمومی مسلمین مهمتر از نماز و روزه مستحبی است باید مرد حکیم فقیه دانشمند واجبات را بپردازد و بقیه وقت را صرف خدمت به عالم بشریت از راه نشر علم و فضیلت نماید.  
[صفحه 49]  
درباره امام علیه‌السلام چون آنها عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه می‌باشند بهتر مقتضیات را تشخیص می‌دهند امام سجاد علیه‌السلام که مواجه با آن حوادث انقلابی بود مقتضی وقت را چنان دانست که خود طریق عبادت و بندگی را به مردم تعلیم کند زیرا سیل شهوات و تبلیغات سوء بنی‌امیه مردم را از این فضیلت دور ساخته بود و لذا امام سجاد علیه‌السلام خود مدت امامت را به عبادت پرداخت و در خلال عبادت همان تعلیمات عالیه را که شامل تمام دوره علم و حکمت و فقه و فلسفه است به نام صحیفه سجادیه بیان فرمود امام محمدباقر علیه‌السلام به مقتضای عصر خود که انقلاب سیاست و تحول تغییر سلطنت بود از موقع استفاده کرده مردمی را که اذهان و افکارشان در عصر پدرش مهیای توجه به علم و فضیلت گردیده بود به یک روش پرورش مهذب علمی و یک حرکت فکری واداشت و از آغاز تا انجام اصول دین به مردم تعلیم فرمود انقلاب تحول سیاست هم کمک کرد که مردم دانش‌پژوه و معارف‌پرور به مدینه می‌آمدند یا در شام امام محمدباقر را دیده بودند و خاندان سیدالشهداء را به علم و فضیلت رسما شناختند در مقام برآمدند که از این جوان هاشمی مشهور به علم و دانش استفاده کنند و لذا علاوه بر اصول و فروع فقه اسلام شروع به درس علوم و معارف بشری گردید و در مطالب علمی و فلسفی و طبی و تشریح و ریاضی و طبیعی و غیره می‌آمدند مسائلی می‌پرسیدند و امام محمدباقر علیه‌السلام آنها را سیراب علم و دانش می‌فرمود به اوطان و بلدان خود بر می‌گشتند نقل علم و فضیلت می‌کردند آنگاه دسته دسته دانشمندان به مدینه برای کسب علم و اطلاعی مسافرت می‌کردند - قریب بیست سال مقتضی موجود مانع مفقود بود نهضت علمی مردم مسلمان شروع شد و کلیه طبقات منورالفکر کشورهای اسلام که بارزترین پایتخت‌ها در آن عصر مکه - مدینه - کوفه - بود برای کسب فیض از حضور امام محمدباقر علیه‌السلام به مدینه جمع می‌شدند تا از خرمن فضایل علمی امام پنجم استفاده نمایند - و ما در این کتاب مباحثی را که این امام مورد بحث قرار داده‌اند و از زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام از سال چهلم هجری تا آن عصر که قریب سه ربع قرن می‌شود مسکوت مانده بود و اگر هم یکی دو نفر یا چند نفر از آن مسائل علمی می‌پرسیدند به اجمال و ایما و اشاره پاسخ داده می‌شد در عصر حضرت باقرالعلوم کاملا مسائل علمی از هم تفکیک و تجزیه شد علوم و معارف اسلامی طبقه‌بندی گردید آغاز و انجام هر علم کاملا مرتب و منظم و تدریس آن روی مبانی علمی تشریح می‌گردید و ورود و خروج از هر موضوع علمی کاملا  
[صفحه 50]  
سحرآمیز و عالمانه بود که حتی امروز هم چشمها را خیره می‌سازد و عقلها مات و مبهوت می‌گردد مثلا در تشریح بدن و آلات تناسلی و تولد و تکون جنین تا برسد به بداء که آخرین سیر کمالی معنوی بشری است درس داده که عقلها حیران است و از آغاز تا انجام مطلبی را به زبان علمی ساده تشریح فرموده که هر کس می‌تواند بر قدرت علمی آن حضرت واقف گردد و امروز هم که سیزده قرن از آن عصر می‌گذرد با همه آن قدرتی که طب و تشریح پیدا کرده بیش از آنچه امام محمدباقر علیه‌السلام فرموده نتوانسته‌اند بفهمند - چنانچه به جای خود نقل خواهیم کرد و همچنین درباره ریاضیات و فلکیات و زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی و روان‌شناسی و غیره مکتبی گشوده است که تا دودمان قیامت کهنه و مندرس نخواهد شد زیرا برتر و بالاتر از سطح علمی و فکری بشر است.  
قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابد فرمود مردن یک عالم فقیه در نزد شیطان بهتر از مردن هفتاد عابد است زیرا عابد تنها گلیم خود را از آب بیرون می‌آورد و عالم جامعه بلکه جوامعی را از هلاکت و جهالت و ضلالت نجات می‌بخشد  
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود  
تا برگزیدی از آن این طریق را  
گفت آن گلیم خویش برون می‌کشد ز آب  
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را  
و ما در فصول آینده در کلمات امام علیه‌السلام خواهیم دید چقدر در تحصیل علم و عظمت عالم و مقام متعلم تأیید و تأکید و توصیه فرموده است.

### جود و سخاوت امام محمدباقر علیه السلام

از صفات فاضله و پسندیده بشر جود و سخاوت است و مفهوم کلی آن در شرع اسلام این است که هر کس هر چه دارد با برادران ایمانی خود در طبق اخلاص بگذارد و با هم به مواسات و مساوات صرف کند و حتی برخی از موارد لازم است که ایثار کند یعنی دیگری را بر خود مقدم دارد و مخصوصا پیشوایان ما عملا چنین نشان دادند که قرآن فرموده است ینفقون مما تحبون از هر چه بهتر و بیشتر دوست می‌داشتند انفاق می‌کردند و برای مثال از غذای روزانه اول که سر سفره می‌نشستند با حمد و شکر خدا از بهترین غذاها ظرفی را برای فقرا به رضای خدا می‌کشیدند جدا می‌گذاشتند و بعد به صرف غذا می‌پرداختند و اکثر آنها با نوکر و کلفت و پیشخدمت و کارگر و خدمتگزار و رعایای خود در سر یک سفره می‌نشستند و با هم غذا می‌خوردند تا تکبر و نخوت خودستائی را از بین بردارند این ایثار از جهت غذا بود تا  
[صفحه 51]  
برسد به جان عزیز خود و فرزندان که در راه خدا از سر آن می‌گذشتند شاید دیگران هدایت شوند.  
این فضیلت در اسلام بالاترین صفات شناخته شده و لذا تمام پیغمبران با مهمان غذا می‌خوردند و از مال خود اندوخته‌ای نداشتند.  
صفت جود و بخشش یک صفت ممتازی است که اگر کسی داشته باشد صرف نظر از اینکه اجر و ثواب دنیوی و اخروی می‌برد و سبب نجات او در آخرت می‌گردد در اجتماع بشری هم روپوش برای تمام رذایل اخلاقی اوست چنانچه مشاهده شده کسانی که دارای رذایل اخلاقی و صفات ذمیمه بوده‌اند ولی جود و سخاوت و بخشش داشته‌اند کلیه بدیهای آنها پوشیده و مکتوم مانده و صفات کرم و بخشش آنها ضرب‌المثل گشته است و بعکس کسانی که واجد صفات فاضله هم بوده‌اند ولی ممسک و کنسک و دارای قبضیت و بخل و لئامت بوده‌اند همه صفات فاضله و خوب و ممدوحه آنها هم مکتوم و پوشیده مانده است و ائمه معصومین ما چنان آموخته‌اند که مال مال دنیاست باید هر کس هر چه دارد از راه حلال در این دنیا صرف دوستان کند.  
برگ عیشی به گور خویش فرست  
کس نیارد ز پس تو پیش فرست‌

### جود و بخشش امام پنجم علیه السلام

در جود و بخشش مردی جواد و کریم بود عامه و خاصه در نظرش از جهت بخشش و اکرام و انعام مساوی بودند سلیمان بن دمدم می‌گوید هر وقت جایزه می‌داد و انعام می‌فرمود کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و هیچ وقت از صله دادن و انعام و اکرام ملول و خسته و دلتنگ نبود.  
هر وقت به سائل چیزی می‌داد می‌فرمود خداوند به تو و این وجه برای تو برکت عنایت فرماید کمتر شد که سائلی از در خانه او محروم برگردد و مأیوس شود اکثر از پشت در به سائل چیزی می‌داد می‌گفت خذ هذا و نمی‌گذاشت بفهمد یا او را بشناسد.  
از آثار امام محمدباقر علیه‌السلام مستفاد می‌گردد که آن حضرت هیچ وقت چیزی برای خود ذخیره نگاه نمی‌داشته و هر چه می‌رسیده بین بنی‌هاشم و بنی‌فاطمه و علویین تقسیم می‌فرمود و اگر کسر داشتند قرض می‌کرده تا خداوند برساند و قرض خود را ادا نمایند و از طرفین فقراء مدینه مخصوصا علویین که دارای صدقاتی بودند دست تنگ نشوند از این گذشته اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام که جمعیت انبوهی بودند همه آنها از جهت معیشت کمک‌هائی از امام  
[صفحه 52]  
می‌گرفتند تا بتوانند در قبال یک طبقه مردم متمول و ثروتمندی که حاشیه نشین بنی‌مروان بودند اظهار بی‌نیازی کنند و به نشر اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بپردازند و لذا از مجموع اخبار چنین معلوم می‌شود که امام محمدباقر علیه‌السلام از نظر اداره امور معیشت خویشان نسبت به درآمد خود بسیار در زحمت بوده‌اند و آنچه می‌آمد با دیگران با هم صرف می‌فرمود.

### جود و سخاوت

امام محمدباقر می‌نویسند با آنکه عیالبار و کثیرالنفقه بود خاندان قریش و بنی‌هاشم و بنوطالب و علویین و عموزادگان و غیره که از حق آسمانی خود در حکومت جابرانه خلفا محروم شده بودند و حقوق آنها ادا نمی‌شد به اضافه که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را غصب می‌کردند نمی‌دادند اداره امور معیشت همه هاشمیین و علویین با حضرت باقرالعلوم بود معذلک با این حال در جود و سخاوت هر چه داشت بین اقوام خود تقسیم و توزیع می‌کرد و هر کس شرفیاب می‌شد که عرض حاجتی کند او را به هر مقدار موجودی بود راضی و مقضی المرام نموده به وطن می‌فرستاد.  
به روایت شیخ مفید و غیره مردی آمد شکایت از وضع زندگی خود کرد حضرت فرمود برادران ایمانی به تو کمک نکرده‌اند گفت عرض حاجت به آنها نکردم فرمود بد برادرانی بودند که از حال تو غافل مانده‌اند و از عسرت تو بی‌خبرند باید برادر ایمانی از حال فقر و غنای برادر آگاه باشد  
در حال غنی او را رعایت کند و در حال فقر حمایت و دستگیری نماید - آنگاه فرمود موجودی هر چه هست بیاورید یک کیسه که هفتصد درهم داشت به او داد فرمود آن را صرف مخارج اولیه کن و باز نزد ما بیا بلکه بتوانیم به تو احسانی درخور حاجت تو بکنیم.  
عبدالله زبیر نقل می‌کند که محمد بن علی نفقات و صلات و لباسها حمل می‌کرد شبانه درب خانه مردم و اقوام و عشیره خود می‌برد و ابونعیم نخعی نقل می‌کند مکرر شد که به ما جایزه پانصد درهم و ششصد درهم عطا فرموده است و تا هزار درهم به هر نیکوکاری صله و جایزه می‌داد شافعی و جنابذی و حافظ عبدالعزیز و بسیاری دیگر نقل می‌کنند که هر کس وارد منزل امام محمدباقر علیه‌السلام می‌شد خارج نمی‌گردید تا او را اطعام کند و لباس نو و پاکیزه بپوشاند و به او درهم و دینار ببخشد سلمی گفت یابن رسول الله شما که با این همه عیالمندی این همه صله و جایزه و اکرام و انعام و اطعام می‌فرمائی سخت می‌گذرد فرمود ای  
[صفحه 53]  
سلمی بهترین کار دنیا این است که انسان مال دنیا را هر چه دارد بین برادران و دوستان خود هدیه کند امام محمدباقر به سبب کثرت اولاد هاشمیین و کسانی که در مدینه بودند و باید معیشت آنها را سید قوم اداره کند منتظر بودند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به آنها کمک نماید خاصه که پدرش سیدالساجدین امر اعاشه صد خانواده را در مدینه اداره می‌کرد بدون آنکه کسی بداند این قوت و غذا از کجا می‌آید و حتی یکی از آنها که از اقوام امام بود گستاخی کرد که چرا امام زین‌العابدین به او چیزی از صدقات نمی‌دهد و امام علیه‌السلام او را پاسخی ملایم داد و شبانه مقداری خوراک برای او با وجهی نقد فرستاد به طوری که نفهمید از کجا بود - امام محمدباقر علیه‌السلام بدین معنی عیالبار بود که برای بیش از صد خانواده را اداره کند و در عین حال صدقات و موقوفات اختصاصی پدران و جدش را غصب کرده بودند و چون خبر امر تنگدستی امام پنجم به عمرو بن عبدالعزیز رسید فدک را به آن حضرت واگذاشت تا در محل خودش صرف نماید خاصه که زمان امام محمدباقر علیه‌السلام یک قحطی عظیمی شد که مردم زیادی از دنیا رفتند و از گرسنگی به ستوه آمده از عمر بن عبدالعزیز خواستند که مال خدا را به جایش صرف کند و همین تقاضای عمومی باعث شد که فدک را به امام پنجم برگردانید

### صلات و اطعام

غلام امام محمدباقر علیه‌السلام می‌گوید بهترین خوراک‌ها را به من می‌داد و بهترین لباس‌ها را به من می‌پوشانید و دراهم بسیار به من عطا می‌کرد می‌گفتم یابن رسول الله کافی است می‌فرمود یا سلمی ما حسنة الدنیا الا صلة الاخوان و المعارف او می‌گفت هر وقت جایزه می‌داد کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و گاهی هزار درهم جایزه می‌داد و می‌فرمود از خجالت اخوان ملول نشوید.  
اسود بن کثیر گفت شکایت کردم خدمت امام محمدباقر از جفای دوستان فرمود  
فقال بئس الاخ اخ یرعاک غنیا و یقطعک فقیرا آنگاه امر کرد غلامش هفتصد درهم به من داد فرمود آن را خرج کن تا تمام شد باز نزد ما بیا آنگاه فرمود اعرف الموده فی قلب اخیک بماله فی قلبک دوستی برادران را از قلب خود جستجو کن آیا چه اندازه حاضری در راه دوستی آنها صرف مال کنی همان نمونه دوستی است که از او در تو وجود دارد  
قال (ع) ما من شی‌ء الا و له جزاء الا دمعه فان الله یکفر بها بجور الخطایا [20].  
فرمود هیچ چیزی نیست که جزا نداشته باشد مگر اشک چشم گریان که آن خود وسیله  
[صفحه 54]  
بخشش خطایا است امام پنجم برای آنکه مردم را به این صفت ممدوحه تشویق و ترغیب فرماید از اخبار و احادیث اجدادش بسیار نقل فرمود که جود و بخشش سبب تکریم و ترفیع قدر و منزلت صاحبش می‌گردد و او را در نظر مردم و خلق و خالق بزرگ می‌دارد و خداوند هم که رضای خود را در رضای خلق قرار داده از او راضی می‌گردد - این گذشت و بخشش تنها نسبت به انسان و خویشان و دوستان نیست مرد بخشنده و کریم‌الطبع نسبت به هر حیوانی که روزی‌خور او باشد و هر درخت و مرغ و ماهی و حیوانات اهلی و وحشی که اسیر او باشند مورد کرم و انفاق و محبت او قرار می‌گیرند و بزرگ قوم باید در فکر جوانان بی‌زن و دختران بی‌شوهر و زنان بیوه و شوهرمرده و ایتام و مساکین و بینوایان و فقرا باشد باید امر معیشت آنها را اداره کند و به همین دلیل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود من باید مثل حقیرترین افراد کشور اسلام زندگی کنم تا او دلخوش باشد که امیرش چون اوست و خداوند هم امیر را به غضب نگیرد که امیر قومی به انواع ملبوس و مطعوم و مسکن و مرکوب مرفه باشد ولی رعیت فاقد همه چیز باشد

### فدک فاطمه زهرا علیها السلام

در کتاب پیشوای اسلام درباره چگونگی اهداء فدک و در کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) درباره وضع فدک فصلی نوشتیم که مدلول آن این است که آن باغها تقدیمی یهود خیبر بود به شخص پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به حکم آیه مبارکه و آت ذالقربی حقه فدک را به دخترش فاطمه زهرا که از نور خودش مشتق بود بخشید و نامه‌ای مبنی بر واگذاری فدک ملک طلق خود را به فاطمه نوشت و این فدک را توطئه‌چیان سقیفه بنی‌ساعده برای آنکه دست علی و اولاد او را از فکر برگردانیدن خلافت کوتاه کنند فدک را غصب کردند و بر سر آن غوغائی شد تا آنکه چند بار رد کردند و باز غصب نمودند اولین باری که رد آن را گرفت فاطمه زهرا (س) شخصا برای حفظ احکام شریعت پافشاری کرد که «این اولا ملک شخص من است اگر قبول ندارید ملک شخص پدرم است و من یگانه وارث او هستم و اگر باز قبول نداری سند رسمی خط خود پیغمبر را می‌آورم که ملک ملک اوست و به من بخشیده است» و آن روزی که پس از ایراد خطبه غراء و لرزاننده در مسجد و رفتن درب خانه مهاجر و انصار برای اثبات حق و اجرای احکام شریعت رفت سند را برداشت به خانه ابوبکر رفت و آن سند خط پیغمبر و مهر و امضای رسول خدا بود که ابوبکر ناچار آن را تأیید کرد و فدک را برگردانید زیرا فاطمه زهرا به او فرمود ای  
[صفحه 55]  
ابوبکر اگر من دختر پیغمبر از پدرم رسول خدا ارث نبرم تو چرا از پدرت ابوقحافه ارث می‌بری و این نکته لطیفه‌ای داشت و آن این بود که ابوبکر را به نام شیخ و بزرگ قوم که از همه کهنسال‌تر بود انتخاب کردند و به خلافت برگزیدند فاطمه زهرا (س) خواست بفرماید پدرت از تو بزرگتر است اگر خلافت به سن بود باید او خلیفه شود و ابوقحافه هم همین پاسخ را در جواب نامه فرزندش ابوبکر نوشت که اگر خلافت به سن است من پدر تو هستم و بر تو تقدم دارم و ابوبکر مجاب شد و نامه پیغمبر را تأیید کرد فدک را برگردانید اما عمر در راه آن نامه را از دست فاطمه زهرا (س) گرفت و چنانچه خودش گفته و مفاخره کرده با سیلی که بر گوش دختر پیغمبر زده نامه را به عنف گرفته و دید سند مالکیت معتبر غیرقابل انکاری است آن را پاره کرد و دختر رسول الله در حق او نفرین فرمود که خدا به جرم این عمل شکمت را پاره کند و دعای آن حضرت مستجاب شد و شکم عمر را پاره کردند

### عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر علیه السلام برگردانید

عمر بن عبدالعزیز چنانچه در تاریخ مفصل اسلام نگاشتم از خلفای عادل بود اگر چه از خاندان اموی بود ولی روحا از آن قماش نبود هماره می‌کوشید که حق را به جای خود صرف کند و به ذی‌حق برساند یک روز دستور داد ندا کنند هر که بر او در معیشت سخت می‌گذرد یا در گرفتاری و محن دنیا و مشکلات اجتماعی است در خانه عبدالعزیز حاضر شود که بار عام است.  
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین باقر العلوم بر او وارد شد دید خلیفه گریان است  
فقال انما الدنیا سوق من الاسواق یبتاع فیها الناس ما ینفعهم و ما یضرهم و کم قوم ابتاعوا ما ضرهم فلم یصبحوا حتی الموت فخرجوا من الدنیا ملومین لمالم یأخذوا ما ینفعهم و صاروا الی من لا یعذرهم فنحن و الله حقیقون ان تنظر الی تلک الاعمال التی فتخوف علیهم منها فکف عنها و اتق الله و اجعل لنفسک اثنتین انظر الی ما تحب ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فارقه وراک و لا ترغبن فی سلعه بارت علی من کان قبلک فترجوا ان عنک و افتح الابواب و سهل الحجاب و انصف المظلوم و رد الظالم ثلاثه من کن فیه استکمل الایمان بالله من اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و من اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له [21].  
[صفحه 56]  
فرمود دنیا بازاری است که هر کس متاعی می‌خرد و گمان می‌کند که اکثر آنها نه نفع دارد نه ضرر ولی کمتر قومی هستند که مال بی‌ضرر بخرند آنها غفلت دارند به خواب خرگوشی رفته‌اند تا روزی که مرگ گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند آن وقت دیگر فرصتی نیست از دنیا می‌روند در حال خسران و زیان و ملامت‌زدگی زیرا از این معاملات نفعی نبرده‌اند و در دیوان محاسبات عذری ندارند فرمود ای مردم به خدا سوگند با چشم حقیقت بدین اعمال می‌نگریم و بر این مردم بیمناک هستیم که غافل شدند بپرهیزید از خدا بترسید - برای خود دو چیز را در نظر بگیرید و فراموش نکنید  
اول آنکه ببینید چه می‌خواهید؟ چه دوست می‌دارید که با شما باشد و چون بر خدا وارد شدید آن دوست شما در کنار شما قرار گرفته باشد  
دوم ببینید از چه بدتان می‌آید و کراهت دارید و چون پیشگاه خالق متعال رسید میل دارید آن منفور شما در مقابل شما باشد می‌خواهید آنچه مکروه دارید پشت سر بگذارید و ناپیدا گردد.  
برای حصول این محصول بکوشید راغب کار خیر و اعمال نیکو باشید تا امیدواری به شما دهد و جواز فتح و فیروزی شما گردد - کار خیر - اعمال نیکو - عمل صالح ابواب رحمت و نعمت را می‌گشاید و کارها را سهل و آسان می‌کند پرده‌های جهل را می‌درد - با مظلومان هم انصاف و دادگری نمائید ستمکاران را از سر مظلومان برانید و دور کنید - بدانید که سه چیز است اگر آنها را بدست آرید به کمال لایق خود می‌رسید  
اول ایمان به خدا و جلب رضای حق که اگر او راضی شد رضای او در باطل نیست و چون غضب کند غضبش از حق و حقیقت خارج نیست و سپس تسلیم به تقدیر که آنچه مقدر فرموده با هیچ نیروی بیش از آن نمی‌توان گرفت و آن صلاح و مصلحت بنده است [22].  
چون سخن امام محمدباقر به اینجا رسید - عمر بن عبدالعزیز خادم را صدا زد و گفت قلم و دوات و کاغذ بیاورید نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا مارد عمر بن عبدالعزیز ظلامة محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بفدک و ما قیمته فدک و غیر فدک  
[صفحه 57]  
بازاء الخلافه الالهیة المجعوله لذریة النبی (ص) من الله سبحانه  
این است نامه رد فدک از طرف عمر بن عبدالعزیز به محمد بن علی باقر العلوم و آنچه قیمت فدک و درآمد آن بود و آن را خداوند به ازاء خلافت در ذریه پیغمبر خود قرار داده است  
غزالی در سرالعالمین می‌نویسد اگر عمر بن عبدالعزیز راست می‌گفت چرا خلافت را به اهلش وانگذاشت  
به نظر ما اگر هم وا می گذاشت امام محمدباقر علیه‌السلام قبول نمی‌کرد زیرا می‌دانست در خاندان او سلطنت ظاهری مقدر نیست و وظیفه آنها ارشاد و هدایت بود  
سید حیدر آملی درباره گفتار و کردار عمر بن عبدالعزیز می‌نویسد چون این خلیفه حس کرد که مردم از اعمال و رفتار آنها نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم متنفر شده‌اند و دیگر کاسه صبرشان لبریز گشته و افراط در سب علی علیه‌السلام و تبلیغات سوء علیه خاندان او کرده‌اند خواست برای تحکیم مبانی حکومت خود جلب قلوب نماید و لذا دستور داد سب کردن را منع و موقوف سازند و فدک را به امید جلب تمایل علویان برگردانید وگرنه جبلت و فطرت از همان شجره تلخ خبیثه است [23].  
درختی که تلخ است وی را سرشت  
گرش بر نشانی به باغ بهشت  
ور از جوی خلدش به هنگام آب  
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب  
سرانجام گوهر بکار آورد  
همان میوه تلخ بار آورد  
جاحظ گوید: عمر بن عبدالعزیز دید که کار شریعت و سنت پیغمبر اسلام و تربیت و جنگ و پیشرفت دین به وسیله علی بن ابیطالب تمام شده و بنی‌امیه برای جلب منافع خود علی را سب می‌کنند و کم‌کم با این رفتار ممکن است مردم را از دین برگردانند لذا منع این سب را سبب محو ملیت خود دانست [24].  
از اینکه آیا عمر بن عبدالعزیز از روی سیاست و کشورداری سب کردن را منع نمود و فدک را رد کرد و یا از روی ایمان خالص انجام داد بین مورخین و علماء بحث زیاد شده ولی حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام این ابهام را از میان می‌برد و مطلب را روشن می‌سازد که می‌فرماید:  
قال علیه‌السلام لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمه فدخل علیه اخوه و قال له ان بنی‌امیه لا ترضی منک بان تفضل بنی‌فاطمه علیهم فقال افضلهم  
[صفحه 58]  
حتی لا ابالی الا اسمع لانی سمعت ان رسول الله (ص) یقول فاطمة شجنة منی یسرنی و یسوءنی ماساءها فانا اتبع سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءتة [25].  
فرمود چون عمر بن عبدالعزیز متصدی امر خلافت شد عطایای زیادی برای ما فرستاد برادرش نزد او رفت گفت بنی‌امیه از تو دلتنگ هستند زیرا تو بنی‌فاطمه را بر آنها برتری داده‌ای عمر گفت من باز هم آنها را برتری می‌دهم و از خویشان خود بیمی ندارم زیرا از پیغمبر خدا روایت کرده‌اند که فرمود فاطمه پاره جگر من است و هر کس او را مسرور کند یا غمگین نماید مرا مسرور و غمگین کرده و من میل دارم پیغمبر را از خود راضی کرده باشم و پرهیز می‌کنم از اینکه سبب تکدر خاطر او شوم.  
همین عقیده سبب شد که سب کردن را منع کند و فدک را برگرداند و به آل علی احسان نماید و رحم و عدالت و انصاف مرعی دارد - گویند او می‌خواست خلافت را به علی بن الحسین (ع) یا امام محمدباقر علیه‌السلام برگرداند.  
عمر می‌گفت اگر عبدالملک کنار رود و مردم بر امام زین‌العابدین اتفاق و بیعت کنند باید خلافت را به او واگذاشت - حسین بن ابی‌العلاء گفت مگر نشنیدی حدیث نبوی را که فرمود من مات و لا یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه میتة الکفر قال لا میتة ضلال خواست کفر و شرک را از خود دور کند و راه ضلال را نشان دهد که قابل عفو باشد.  
آنچه مسلم است مروانیان همه مانند امویان اهل تدلیس و غل و غش و حیله و غدر و مکر بوده‌اند چنانچه مکرر می‌گفتند پیغمبر نصی بر خلافت علی نگذاشت و اجماعی هم بر او نشد در حالی که نصوص متواتر درباره امامت بود که در محل خود نقل کردیم و اگر اجماعی در خارج مفهومی یافته باشد درباره علی علیه‌السلام بوده فقط اجماع دیگری بر خلافت رخ نداده است [26].  
باری در ولایت امام زین‌العابدین و فضیلت و علم و دانش فرزندش امام محمدباقر هیچ سخنی نیست دوست و دشمن اعتراف به بزرگواری آنها کرده‌اند - و عمر بن عبدالعزیز از شاخه‌های امویان است که یک کنیزی از اصحاب به دادن دو باغ خرید و به پسر عثمان که عاشق او بود بخشید [27] و این بهترین معرف حسن سابقه اوست.  
[صفحه 59]

### کثرت صدقات امام محمدباقر علیه السلام

در کتب سابق که شرح حال پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را نوشتیم گفتیم که صدقات پیغمبر و علی و فاطمه (س) همه دست امام حسن مجتبی و بعد دست سیدالشهداء بود - اما در این حال که خلفا هر یک مقداری از آن را غصب کردند تا بنی‌امیه همه را بردند و حقوق آسمانی علویین و اهل بیت را نمی‌دادند و این صدقات چنانچه در کتاب امیرالمؤمنین نوشتیم یک قسمت آن نخلستانها بود که شخصا علی بن ابیطالب قنوات و چاههای آن را حفر فرموده و درخت غرس کرده نخلها نشاند و در آخر عمرش فرمود روزی که من با فاطمه (س) عقد ازدواج کردم دوشک ما از لیفه خرما پر شده بود و اکنون صدقات علی بن ابیطالب معیشت قریش را اداره می‌کند و آن را حساب کردند در هر سال هفتاد تا هشتاد هزار دینار درآمد این نخلستانها بوده در حالی که خودش در مدت خلافت با 17 من آرد جو قناعت کرد.  
این صدقات دست بنی‌امیه بود تا عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر برگردانید بعد باز از او و اولادش گرفتند و در مدتی که قدرت مالی داشت هر چه بود بین اقوام و علویین تقسیم می‌فرمود.  
شیخ صدوق در ثواب الاعمال به سند خود از ابی‌عبدالله علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود «پدرم از میان ائمه از جهت قدرت مالی بسیار ضعیف البنیه بود و از جهت اهل و عیال و عشیره و اقرباء نفقه خود بسیار عیالبار بود معذلک هر روز به هر یک نفر یک دینار می‌داد و روز جمعه دو برابر می‌کرد و این برای فضیلت جمعه بر سایر ایام بوده است» [28].

### امام محمدباقر علیه السلام و حلم و بردباری

حلم از فضایل اخلاقی و امهات صفات محموده است که در ائمه معصومین به شدت ظهور و بروز داشته اما چون حلم با غیرت گاهی در مرحله مواجهه و اصطکاک قرار می‌گیرند در بشر عادی که از سر حد خود گذشت تعبیر به بی‌غیرتی می‌شود چنانچه در هتک ناموس مثلا حلم داشته باشد در حالی که حلم و بردباری برای حفظ عصمت و طهارت و غیرت و حمیت است نه برای سلب آن باید در مواقع مقتضی بردباری نمود تا شئون اجتماع در سایه عفت و امنیت مصون بماند.  
امام علیه‌السلام که عالم به ما کان است می‌داند موارد حلم کجاست تشخیص امام بهتر و سریعتر از سایر مردم است و لذا درباره دین فداکاری و تحمل و بردباری می‌کند تا آنجا که  
[صفحه 60]  
نسبت به دین هتک احترام نشود و در حالی که اگر نسبت به مصالح و منافع خود تکاهل و تجاهل نماید این فداکاری است که منافع خود را فدای مصالح دین کند اما نسبت به دین به موقع در هر حال باشد سخن حق را می‌گوید و برای حفظ حق قیام می‌کند.  
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در موقعی که لازم بود دین را حفظ کند تا آنجا تحمل کرد که ریسمان به گردنش اندازند ولی در برابر دین شمشیر او تا چهل سال در غلاف نرفت و هر روز بینی گردن‌کشان را به خاک می‌مالید - امام حسن مجتبی برای حفظ مصالح عمومی مسلمین و دین خلافت و حکومت عامه را از دست داد تا دین مصون بماند و سیدالشهداء علیه‌السلام به همان جهت قیام کرد و شمشیر کشید و اگر زمان و مقتضیات عصر امام حسن را به امام حسین (ع) می‌دادند او صلح می‌کرد و حضرت مجتبی شمشیر می‌کشید پس حلم و غیرت هر دو در بنی‌هاشم مخصوصا ائمه معصومین به قوت باقی بود که به مقتضای زمان و مکان به منصه ظهور و بروز می‌رسید حضرت امام زین‌العابدین به اقتضاء زمان تحمل و بردباری شگفت‌آوری نمود زیرا ناملایمات عصر او بیش از همه ائمه بود و مصائب و متاعبی که او با آن مواجه گردید برای هیچ یک از ائمه نبود و حلم و صبر او بارزترین صفات اخلاقی بود.  
حضرت امام محمدباقر نیز از سه سالگی شاهد همان مشهودات پدر بود و صبر و حوصله می‌کرد و بردباری و تحمل می‌نمود و از فرصت زمان و مکان برای ابراز قدرت علمی خود استفاده کرد و تحمل هر گونه مصائب و نا ملایمی دشوار را در این راه بر خود تحمل فرمود - به طوری که ابن‌شهرآشوب نقل می‌کند یکی از اهل کتاب که به دشمنی و خصومت با امام محمدباقر علیه‌السلام برخاسته بوده‌اند حضورش گفت انت بقر قال لا انا باقر قال انت ابن الطباخة قال ذاک حرفتها - قال انت ابن‌السوداء الزنجیه البذیه قال ان کنت صدقت غفر الله لها و ان کنت کذبت غفر الله لک - فاسلم  
آن مرد یهودی گفت تو بقر هستی خواست اهانت و جسارت کند با کمال آرامش فرمود نه من باقر و شکافنده علم هستم گفت پسر طباخه هستی فرمود آن حرفه است اگر هم باشم عیبی ندارد کسب و هنر ننگ و عار نیست گفت تو پسر سیاه زنگباری هستی فرمود ای مرد اگر اینها که تو گفتی در حق من باشد خدا مرا رحمت کند و اگر دروغ و تهمت و دشنام می‌دهی خدا تو را بیامرزد - این مرد بداندیش سخت دگرگون شد اسلام آورد و تسلیم گردید و این اسلامیت دشمن در اثر حلم و بردباری و شکیبائی امام محمدباقر علیه‌السلام بود تا  
[صفحه 61]  
مردی هدایت شود به عکس حلم و بردباری معاویه است که گروهی را از دین بدر می‌برد و ابواب افتضاح و بی‌آبروئی را با حلم خود به سوی خود و خاندانش می‌گشود چنانچه در کتاب امام حسن مجتبی علیه‌السلام نوشتیم.

### هیبت امام محمدباقر علیه السلام

غریزه فطری و هیئت و هیکل ظاهری افراد سطوت و هیبتی ایجاد می‌کند امام محمدباقر علیه‌السلام بدنی ثمین و فربه و قامتی با وقار و با سکینت داشت که هر بیننده را مرعوب و مجذوب می‌ساخت او دارای هیبتی و صلابتی بود.  
ابن‌شهرآشوب در مناقب از ابی‌حمزه ثمالی نقل می‌کند که یک سالی ابوجعفر محمد بن علی (ع) به حج رفت و هشام بن عبدالملک هم به حج رفته بود دید مردم بر اطراف آن حضرت جمع شده و فریفته هیبت و صلابت او بودند و از این جهت مردم او را زهرة العلم لقب دادند و عرض کردند یابن رسول الله ما بسیار مجالس ابن‌عباس را دیده بودیم این استفاده که از مجلس شما می‌کنیم از او نکردیم و اکنون بنشین برای ما صحبت کن که چه شیرین بیانی فرمود ای تربیت شده‌های شامیان من در خانه نبوت و مهد ولایت تربیت شده‌ام من در مکتب ربوبی نشو و نما یافته‌ام که قرآن در باب آن فرمود بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه آنگاه در مسجدالحرام نشست و مردم را به معارف اسلام آشنا فرمود. چنانچه در محل خود بیان شده است هیبت و وقار و تحقیق و تتبع و علم‌شکافی و تجزیه و تحلیل علمی با بیان بسیار جذاب و شیرین پس از امیرالمؤمنین مخصوص امام محمدباقر علیه‌السلام بود که از او به فرزندش امام صادق به ارث رسید به قدری جالب و جاذب سخن می‌گفت و با ادب و وقار و متین مباحث علوم و مسائل احکام را از هم تجزیه و تحلیل می‌کرد که هر کس یک بار از مجلس او بهره‌مند می‌شد دیگر دست نمی‌کشید - و روزافزون راویان و شاگردان او زیاد شدند تا به مقام مکتب باقری رسید.

### درس برادری

آبی در کتاب نثرالدرر روایت می‌کند که امام محمدباقر (ع) یک روز به اصحابش فرمود آیا هیچ کدام شماها شده که دست در جیب برادرتان کنید و به قدر احتیاج بردارید و بعد به جای او بگذارید.  
قال (ع) یوما لاصحابه ایدخل احدکم یده فی کم صاحبه فیأخذ حاجته من  
[صفحه 62]  
الدتانیر قالوا لا قال فلستم اذا باخوان گفتند نه چنین نشده فرمود پس هنوز شما با هم برادر نیستید.  
برادر ایمانی کسی است که به درد دل یکدیگر برسند و آن قدر با هم وحدت و اتحاد داشته باشند که اگر نیازی پیدا شد و تهی‌دست بود دست در جیب برادرش کرده به قدر احتیاج بردارد و بعد به جای او بگذارد و آن برادر هم نپرسد چه کردی و چه مبلغ برداشتی و کی به جای آن می‌گذاری.  
نگارنده اضافه می‌کند که امروز اکثر جیب‌برها بر می‌دارند ولی گذاشتن بجای آن با خداست درسی که امام محمدباقر علیه‌السلام از فضیلت نفسانی در مواسات و مساوات و ایثار و حقوق برادری داد تاکنون کسی نداده است - این مکتب فضیلت در دنیای بشریت و در میان ملل و ادیان آسمانی هم نظیر نداشته و ندارد زیرا آنها خودشان علم را با عمل و تقوی را با فضیلت به هم آمیخته ترجمان درس دینی بودند مردم هم که می‌دیدند پیشوایان دینی آنها چنین سرگرم علم و عمل و دانش و بینش هستند به معنی حقیقی تشیع قدم جای قدم آنها می‌گذاشتند و در نتیجه به عالی‌ترین مقام انسانیت رسیدند ولی امروز که ما مسلمانان از اسلام جز نامی نداریم و این فضائلی که امام علیه‌السلام به ما آموخته‌اند به هیچ یک عمل نکردیم و لذا در سیر انحطاط می‌رویم بزرگترین برنامه در تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام چنانچه در جلد پیشوای اسلام نوشتیم همین عقد اخوت و درس برادری و برابری و مساوات و مواسات است که حرف به حرف و کلمه به کلمه عمل می‌شد و امروز دو صد بلکه دو هزار گفتار چون یک کردار نیست امیدواریم خداوند ما را در مکتب این امام از آموزش و پرورش او بهره‌مند سازد شرح مفصل علل و عوامل ترقی و تکامل و اسباب تنزل و انحطاط مسلمین را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشته‌ایم که اکنون نمی‌خواهم در آن مرحله وارد گردیم.  
[صفحه 63]

### مدیحه

بسم الله الرحمن الرحیم  
اثر طبع حضرت آیت الله آقای علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان  
حسن مطلع ز ثنای تو مفاخر دارد  
و از لب و لعل تو بس گوهر فاخر دارد  
طبع سرشار به ساحل ز بحارت نرسد  
بحر علم تو کجا اول و آخر دارد  
گر به قاموس محیط تو برد ره غواص  
زان مسالک چه شرایع ز جواهر دارد  
هر که ز انوار بحار تو وسایل یابد  
فیض وافی ید کافی به سرایر دارد  
صبح علم ازلی با لب تو حق بشکافت  
علم جز از تو نه گنجینه نه باقر دارد  
کیست چون مام تو آن فاضله ام عبدالله  
یا چو باب تو و پورت به شعایر دارد  
ذات حق گرچه مجرد بود از هر مظهر  
در دل پاک تو هر لحظه مظاهر دارد  
ید بیضای تو هر عالم غیبی خواهد  
طرفة العین سر جیب تو حاضر دارد  
نه فلک نقطه ز خطی است به سطح کف تو  
عرش را حق به سر انگشت تو دائر دارد  
هر که بیعت نکند با تو ز صدق ایمان  
هیچ شک نیست که او فطرف کافر دارد  
هم ز عریانی محشر به خدا باکی نیست  
هر که از ذیل عنایات تو ساتر دارد  
ای محمد تو ز احمد چو علی و از حسنین  
ذات فرد تو بهر جمع مآثر دارد  
الحق از روی تو در روز پریشانی دل  
از خطرها همه جمعیت خاطر دارد  
ای به یک موی دل‌آویز تو جمع است امور  
هم بدان دوست تو خاطر عاطر دارد  
نتوان مسند فضل تو به آحاد رساند  
که مسلسل همه دوری متواتر دارد  
جان فدای سر سرشار بشر پرور تو  
که در آن نیروی خلاق مشاعر دارد  
عضو عضو تن پاکت همه عقل فعال  
بند بندش به فلک پنجه‌ی قاهر دارد  
پرورد هیکل تو روح روان آدم  
که ز اسماء و ز انوار ذخایر دارد  
چون پیمبر به تو تخصیص سلام خود داد  
لب تو جای دو صد بوسه‌ی جابر دارد  
نام نامی تو در لوح زبرجد چون دید  
در منظوم ولایت ز تو دائر دارد  
حرمت جابر و سلمان و اباذر خدمش  
خضر و اسکندر و الیاس مجاور دارد  
خاک کوی تو که نیروی پر جبریل است  
جز خدایش نسزد گفت که زائر دارد  
[صفحه 64]  
چون محمد به مزارت رود از عرش برین  
عرش با کعبه بدان قبر مفاخر دارد  
هر که با آب ولای تو دل و رویش شست  
روز محشر نه هراسی ز کبایر دارد  
چار گنجینه‌ی توحید بقیع اندر دل  
از حسن و از علی و صادق و باقر دارد  
صد فغان هشتم شوال هزار و سیصد  
چهل و چار زهر دشمن فاجر دارد  
چه کشیدند در ایام حیات آل رسول  
هان همان ناله گل و سنگ مقابر دارد  
فی بیوت اذن الله بان ترفع فرض  
بر همه شیوه‌ی تعظیم شعایر دارد  
گر صفا و شتر و مروه شعایر باشد  
عترت از چه نه شعایر نه مشاعر دارد  
العجب ریگ حجاز است شعار دین لیک  
روضه آل نبی‌هادم و کاسر دارد  
بدن آل نبی را شرف سنگی نیست  
کعبه سنگ و شرف از عترت طاهر دارد  
بین کلیسای نصاری بدل گوی طلا  
از خر عیسی مریم سم حافر دارد  
گر کتاب الله و عترت نه جدایند زهم  
تا لب حوض چه عذری متجاسر دارد  
فیل بر کعبه چو راند ابرهة بن صباح  
سنگ ابابیل چو باران متقاطر دارد  
تو جمل راندی و خیل از چه بر ارکان حرم  
کزستم غلغله هر عامر و غامر دارد  
دشمن آتش به مدینه زد و در کرب و بلا  
آب بستند که حیران دل حائر دارد  
تاختند اسب بر آن تن به لبش چوب زدند  
بر شتر خصم سپس سوق حرائر دارد  
حیف از آن بوسه‌گه خاتم و هفتاد و دو تن  
که ابوالفضل و حبیب بن مظاهر دارد  
خشک بین دو شط و سینه هزار و نهصد  
زخم پنجاه فزون ازنی و باتر دارد  
ای مه مکی و شمس مدنی شاه حجاز  
که فزون علم اوائل چو اواخر دارد  
وای سلیمان تهامی سویت این مور ضعیف  
با همین ران ملخ هان روی قاصر دارد  
پیر هشتاد و دو کم خادم این درگاه است  
چشم بر آن ز نواهی و اوامر دارد  
نام فضل‌الله درگاه تو صالح گفتش  
تا ز درگاه تواش حافظ و ناصر دارد  
از ولای تو گرفت الهام این فال نکوی  
تا مبادا به زیان طالع خاسر دارد  
حق بدست تو نهاد ای شه هر سود و زیان  
چون به پای تو گدایت دل فاتر دارد  
دشمنت ناقه صالح نتواند پی کرد  
گرچه در عصر ثمودی است که عاقر دارد  
تو مرا عفو بفرما و بهر دشمن گوی  
بر سر این مادح ما سایه‌ی باقر دارد  
[صفحه 65]

## لقب باقر العلوم علیه السلام

یا جابر لعلک تبقی حتی تلقی رجلا من ولدی یقال له محمد بن علی بن الحسین یهب الله له النور و الحکمة فاقرأ منی السلام  
ای جابر شاید خداوند تو را باقی بدارد تا یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد فرزند علی بن الحسین است و آن کسی است که خداوند نور علم و حکمت را به او بخشیده و باقر شکافنده علوم است سلام مرا به او برسان  
انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا  
در روایت دیگر این است شاید تو مردی را از اولاد من درک کنی که نامش نام من و صورت و سیرتش چون صورت و سیرت من است او علم را می‌شکافد شکافتنی.  
احمد بن عیسی روایت می‌کند که جابر بن عبدالله انصاری عمامه سیاه بر سر بسته در مسجد پیغمبر می‌نشست و می‌گفت یا باقر یا باقر گفتند ای جابر باقر کیست ما باقری را نمی‌شناسیم گفت به خدا سوگند بیهوده سخن نمی‌گویم پیغمبر به من وعده فرمود کسی خواهد آمد از اولاد او به نام و شمایل او که علم و دانش را از هم تجزیه و تحلیل می‌کند و از هم می‌شکافد تا یک روز محمد بن علی بن الحسین را در مسجد پیغمبر دیدم گفتم جدت رسول خدا وارث علوم انبیاء بود فرمود آری میراث علوم تمام انبیاء نزد جدم بود و او به کلیه علوم اولین و آخرین واقف بود گفتم شما هم وارث پیغمبر هستید همه علوم را می‌دانید فرمود ما هم به عنایت ربانی و به اذن حق به تمام علوم واقفیم - ابوبصیر که چشمش کم‌دید و مکفوف البصر بود گفت شرفیاب شدم عرض کردم اگر به تمام علوم انبیاء واردی دست به چشم من بگذار دست به چشمم گذاشت و دیدگان من بینا شد.  
فرمود ای ابوبصیر ما خازن علم الهی هستیم و والی امر حق می‌باشیم خداوند اسلام را به ما گشوده و به ما ختم می‌فرماید - فرمود به آن خدائی که نبات را از دانه شکافته و آدمی را آفریده علم و دانش را هم به ما عنایت فرموده و جز به ما آن علم را به کسی نداده است و چون سخن ما دشوار است مردم آن را آسان فهم نمی‌کنند و به زودی درک نمی‌نمایند فرمود به خدا سوگند ما خازنان خدائیم در آسمان و زمین نه گنجور زر و سیم بلکه خازنان علم و دانش.  
[صفحه 66]  
شیخ مفید می‌نویسد محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام در علم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب از تمام مردم عصر برتر و بالاتر بود  
روایت می‌کنند که اعلم و اتقی مردم محمد بن علی باقر العلوم بود که از اصحاب و تابعین و اجداد و بنی‌هاشم روایت نموده و در علوم و اخبار و حدیث و تفسیر نظیر و شبیهی نداشته است و لذا مالک بن اعین جهنی در قصیده خود که در مدح امام محمدباقر علیه‌السلام انشاد نموده می‌گوید:  
اذا طلب الناس القرآن  
کان القریش علیه عیالا  
و ان قام ابن بنت النبی  
تلقت یداه فروعا طوالا  
نجوم تهلک للمدلجین  
جبال تورث علما وجالا  
و قرطبی در مدح آن حضرت گفته:  
یا باقر العلم لاهل التقی  
و خیر من لبی علی الاجیل  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مجدد قرن اول هجری است یعنی صد سال از طلوع اسلام گذشت که دولت مستبده ظالمانه اموی مردم مسلمان را در مدت هشتاد سال حکومت ستمکارانه از راه حق و حقیقت منحرف ساخته بودند و مردم به کلی از دین و فضیلت بی‌خبر گردیده سنن دینی و ادب و آداب و علوم مذهبی و طریق تکامل و سعی در راه کسب علم و دانش به کلی محو و متروک گردیده مردم در اشتباه و خطا و لغزش مانده کسی هم نبوده که مسلمین را به روش تکامل رهبری نماید و لذا در مدت تغییر خلافت یک فرصت خوبی بدست امام محمدباقر علیه‌السلام آمد که در حقیقت تمام علوم و معارف اسلام که از اوایل قرن دوم با یک حرکت فکری و نهضت علمی جنبشی ایجاد فرمود که هنوز ادامه دارد.  
برنامه فرهنگی حضرت باقرالعلوم و تعلیم سبک فرا گرفتن علم و دانش و روش مدارج کمالی دانش و بینش بدون هیچ شکی از این امام باقی مانده و آغاز معارف اسلام در حقیقت پس از تحولات خونین حکومت بنی‌امیه آغاز گردید و علوم اسلامی از تفسیر - لغت - ادبیات حدیث - اصول - فقه - فقه اهل بیت - معانی - بیان - عروض - قافیه - شعر و ادب - نجوم - هیئت - اعداد - حساب و هندسه - علوم طبیعی از جماد و جواهرشناسی - گیاه‌شناسی - حیوان‌شناسی - از همه مهمتر علم‌النفس و معرفت الروح و روانشناسی و تکامل نفس ناطقه به وسیله اجرای احکام شرعیه و وقوف کامل به فقه امامیه همه از آثار و برکات حضرت امام محمدباقر (ع) بود.  
[صفحه 67]  
اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امام را به باقرالعلوم و شکافنده علم و دانش لقب عنایت فرمود بدین جهت است که چون بنی‌امیه مدت هشتاد سال مردم را در جهالت و انحراف نگاه داشتند امام محمدباقر علیه‌السلام پرتوی درخشان از علم و نور در آسمان بشریت پرتوافکن فرمود که هنوز جهان به نور علم و دانش او منور است.  
افتتاح مکتب علم و دانش و تعلیم و یاد دادن سبک فرا گرفتن علم و آغاز و طی مراحل ادوار مختلف علم و آماده و مهیا ساختن استعدادها و ترتیب دادن مدارج و مراتب علوم از نظر هضم و تحلیل عقلی و تشویق و ترغیب افکار و اندیشه‌های مستعد و لایق و به اصطلاح امروز درس کلاسیک و طبقه‌بندی نمودن علوم در قالب احادیث و اخبار و تفسیر و تأویل از علوم نقلی و ساده و لغت و نحو و صرف و بیان و معانی شروع فرمود تا به علوم فلکی و عقلی و بیان نکات حساس و دقایق و لطایف معانی رقیقه را تعلیم فرمود  
و عجیب‌تر این است که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام را در مکتب عبدالله صباح بردند که جابر بن عبدالله انصاری و ابوخالد کابلی و جابر جعفی و چند نفر دیگر از صحابه حاضر بودند عبدالله صباح به محمد بن علی که در سن پنج سالگی بود گفت بگو الف پاسخ داد الف گفت بگو ب این امام فرمود تا معنی الف را نگوئی ب را نمی‌گویم عبدالله صباح گفت بیش از این نمی‌دانم آنگاه این امام در سن پنج سالگی بابی از علوم حروف و اعداد گشود و یک نوع ابجدی تعلیم فرمود که همه برای اثبات توحید و ولایت مطلقه و نبوت و امامت و تطبیق با خاندان عصمت و طهارت در 14 معصوم بود بیان فرمود که در میان 14 چهارده نوع ابجدی که در دست است این نوع ابجد و یا نوع تقسیم حروف وجود ندارد و در این باب رساله‌ی نوشته شده که در آلمان چاپ شده است و از قدرت و نیروی علم امامی از این کتاب می‌توان استفاده نمود که تا چه پایه در علوم حروف و اعداد و ارقام و علوم غریبه و طلسمات و غیره تعلیمات عالیه‌ای داده است [29].  
[صفحه 68]

## برنامه و مواد تعلیم و تربیت مکتب امام محمدباقر علیه السلام

ما در این کتاب بر این مقصد هستیم که مواد تدریس در مکتب باقری را منظم کنیم تا آنجا که اطلاع داریم مانند فیلمی از نظر خوانندگان بگذرانیم و بعد از آن علوم اسلامی را در مکتب جعفری توصیف و تشریح نمائیم و شاید اطلاعاتی که در کمتر از کتب سیره ائمه اطهار معمول بوده به نظر خوانندگان برسانیم.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در آغاز افتتاح مکتب خویشتن شاگردان و اصحاب و روات را به فوائد علم و تعظیم عالم و احترام معلم و قدر و منزلت متعلم و محصل و دانش‌آموز آگاه فرمود و احادیثی در این مواد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از قرآن و اخبار گذشته تعلیم فرموده تا مردم عصر را شیفته علم و دانش کرد و توجه اذهان و قلوب و افکار را جلب فرمود و همه مهیای فرا گرفتن و فریفته مکتب سمع و بصری امام پنجم شدند.  
توجه به مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام در دو قسمت مهم خلاصه می‌شود که بسیار جالب توجه است.  
قسمت اول تشحیذ افکار و اندیشه و پرورش استعداد و سلیقه افراد است به سوی دانش و بینش که بیدار نمودن حس دانش‌جوئی و معارف پروری مردم پس از هزار ماه حکومت بنی‌امیه خود یک قدرت و نیروی فوق‌العاده بالاتر و برتر از سطح افق افکار و اندیشه مردم لازم داشت که به واسطه این امام معمول و مجری گردید  
قسمت دوم برنامه تعلیم و تربیت است که دو اصل مهم اساسی پرورش نفوس می‌باشد هم تعلیم داد و هم تربیت فرمود. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام اول اصحابی را که بیش از صد نفر می‌شدند از روی مبانی علمی و اخلاقی به خود جلب کرد و آنها را فریفته مکارم اخلاق خود نمود چون همه مانند پروانه اطراف شمع وجود امام پنجم به طواف مداوم می‌پرداختند.  
حضرت امام باقر علیه‌السلام اول وجوب علم و دانش را به آنها تذکر داد و از روی مبانی آیات قرآن ارزش و اهمیت و عظمت علم و اجر و ثواب معلم و آموزگار و دانش‌آموز و دانشجو را تعلیم داد تا چون خوب به این حقیقت رسیدند آن وقت باب علوم حدیث و فقه را گشود و در ضمن بیان احکام و مسائل فقهی علوم توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد را که اصول دین اسلام بود با فروع آن برای مردم تشریح کرده و فنون دیگر علمی را هم در خلال این تعلیمات آموخت  
[صفحه 69]

## توحید

الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر - کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون  
آیه 2 سوره 13 رعد  
آن خداوندی است که آسمانها را بدون ستون برافراشت و با کمال قدرت عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص و مدار معین به گردش آیند و او عالم را به نظام محکمی و آیات و قدرت را با دلائلی مفصل منظم ساخت تا شما آنها را ببینید و به قدرت پروردگار اعتراف کنید و به ملاقات او برسید  
حضرت امام محمدباقر (ع) آیات توحید را از وجود خدا و یگانگی او و قدرت حق بر آفرینش آسمانها و زمین و موالید و عناصر و مواد و صفات ذات و صفات افعال و اعمال او از قدرت - قیامت - خدادوستی - توکل به خدا - ترس از حق - فرشتگان - جبرئیل - میکائیل - شیاطین - ابلیس - سحر و جادو - خلقت و آفرینش - سپس از قرآن و تعلیمات و علوم قرآن از تاریخ - شرح حال حضرت محمد (ص) تبلیغات دینی - بنی‌اسرائیل - تورات - نصاری - ماوراء الطبیعه - دین - عقاید - عبادات شریعت - نظام اجتماعی - علوم و فنون - تجارت تهذیب اخلاق - نجاح و رستگاری به عبارات مختلف و بیانات شیوا و جذاب مطالب علمی را تعریف و تصریح و تشریح فرمود و مفاهیم و مصادیق آیات و احادیث را درباره علوم و فنون همه را نقل و بیان فرمود که برای همیشه مکتب پرورش خاص او باقی و برقرار است - بدون تردید روش آموزش امام باقر علیه‌السلام در اسلام پس از امیرالمؤمنین بی‌نظیر بود و پرورش او ممتاز و مهذب می‌باشد و اکنون از علوم و تعلیمات آن حضرت به اجمال از علم الهی و اخبار خلقت آدم ابوالبشر تا خاتم‌الانبیاء سوابق دعوت پیغمبران را به هدایت و ارشاد و قصص ملل گذشته و نتیجه اطاعت آنها یا تمرد و انحراف اقوام و ملتها را بیان فرموده است و از حکمت عملی که اخلاق و تهذیب نفوس است تعلیماتی داده که از نظر یک محقق بسیار قابل توجه است و اکنون شمه‌ای از آن را نقل می‌کنیم

## علم الهی

و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم  
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت  
ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا  
در اصول کافی ابی‌بصیر از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود ان لله عزوجل  
[صفحه 70]  
علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله علیهم‌السلام فنحن نعلمه فرمود برای خداوند تعالی دو علم است یک علم مخصوص به ذات مقدس اوست که جز او هیچ کس نمی‌داند و یک علم که به فرشتگان و فرستادگان خود آموخته است و آنها خود واقف می‌باشند و گاهی بر حسب اقتضای زمان پیغمبر یک یا چند مصداق آن را برای بشر آشکار نموده‌اند.  
در این حدیث امام می‌فرماید قسمت دوم علم الهی را ما می‌دانیم در این علم بر تمامت ملائکه و پیغمبران سلف سبقت و برتری دارند.  
امام محمدباقر (ع) در روایت دیگری که مفصل خواهیم نگاشت درباره بداء همین سخن را به صورت دیگری فرمود که خداوند عالم دو علم دارد علمی که در لوح محفوظ است و مخصوص اوست و علمی که در لوح محو و اثبات است و آن را در نظر پیغمبران و ائمه معصومین که منتخب او هستند گذاشته است و در اینجا می‌فرماید ما می‌دانیم آن علمی را که خداوند تعالی به ملائکه و رسل خود آموخته است و این جمله تأیید همان مفاد زیارت جامعه را می‌کند انتم معدن الحکمه و خزان العلم و نیز در تحت عنوان و لولا یمحو الله ما یشاء فرمود مشیت ما مشیت الهی است و مشیت او مشیت ماست یعنی هر چه حضرت حق اراده فرماید به ما الهام و وحی شده و در صحیفه جده‌ام فاطمه زهرا (س) دستور و وظیفه ما را معین فرموده تا بدان عمل کنیم که به اعمال حق در عالم کون و فساد هستیم و ما هم عمل نمی‌کنیم جز آنچه او مشیت و اراده فرماید.  
علم الهی عین ذات حق است که در صفات ثبوتیه اثبات شده اولین صفات ثابته حق علم است.  
عالم و قادر وحی است و مرید و مدرک  
هم سمیع است و بصیر و متکلم صادق  
در حکمت الهی این صفات استدلال و مبرهن شده است [30].  
علم عام را به نام علم الکتاب و هو العلیم القدیر - علام الغیوب عالم الغیب و الشهاده و لا یعلم الغیب الا هو و هو علیم بذات الصدور - و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها  
[صفحه 71]  
الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا هو یعلمها و لا حبة فی السموات و الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین  
که هیچ ذره‌ای از ذرات عالم از نظر او مخفی نیست به همه چیز واقف و دانا و عالم و تواناست - علم غیب را جز او کسی نمی‌داند آنچه در دریاها و خشکی‌ها است او می‌داند - هیچ برگی از درخت نمی‌افتد و هیچ دانه در زمین نمی‌روید و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین یا لوح محفوظ که ترشحات علم الهی است می‌باشد اما علم خاص را که از نظر خلق و آفرینش بیان فرموده این است.  
ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر  
براستی که علم ساعت و قیامت و علم نزول باران و علم جنین‌شناسی و علم کسب و حرفه و اینکه فردا چه بازی کند روزگار و اینکه چه کس در کدام نقطه دنیا خواهد مرد از علوم اختصاصی الهی است و او خدائی است که به همه چیز آگاه است.  
خداوند عالم این علم و دانش خود را از روی مصلحت حسن انتظام شریعت پیغمبران و اوصیاء و اولیای خود که ائمه معصومین می‌باشند افاضه اشراقیه فرموده که آنها به موهبت الهی بر تمام اسرار و رموز عالم واقف هستند و نقشه عالم وجود زیرنظر آنها می‌باشد و آنچه که ائمه معصومین و مخصوصا حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام تعلیم مسلمین فرموده و مکتب باقری بر پایه آن استوار گردیده روی مبانی همین علم و دانش موهبتی و اشراقی افاضی الهی است وگرنه بشر قادر به سلطه بر همه این علوم نیست.

## علم و دانش

### اشاره

علم در اصطلاح کشف مطلوب است و هر چه بر انسان کشف شود علم است [31].  
در تعریف علم حکماء گفته‌اند چون دو قوای متضاد در بدن است عقل و نفس (جهل) و هر چه را که عقل و نفس هر دو بدان راضی باشند آن علم است و در اینکه علم از کدام مقوله است و چگونه در نفس حاصل می‌شود و از چه کیفیاتی است و آیا علم به همین صور حروف و تعلیم و تعلم دست می‌دهد یا نوری است آسمانی و مطالب عقلی فلسفی باید به کتب سیر فلسفه نویسنده مراجعه کرد و فضیلت علم از عقل و نقل بسیار است.  
[صفحه 72]  
و ما از ادله نقلی از قرآن استشهاد می‌کنیم - که همین شهادت در توراة و انجیل و زبور نیز وارد شده است.  
1- قرآن می‌فرماید انما یخشی الله من عباده العلماء - جز عالمان و دانایان و خردمندان از خدا نترسند و دلیل بیم، آن است که چون کسی عالم باشد و این دستگاه عظیم عالم را مصنوع یک صانعی داند که به جزئیات و کلیات اشیاء عالم و قادر بر عقوبت عاصیان و ثواب مطیعان باشد او از صانع حکیم و موجد این چرخ با عظمت عالم کون بترسد و از دستور و فرمان او سر نپیچد.  
قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب  
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله هرگز دانا با نادان مساوی نخواهد بود و این لطیفه را جز خردمندان نیابند.  
و در آیات دیگر علم را با جهل، بینا را با کور و طیب را با خبیث و نور را با ظلمت و زنده را با مرده تشبیه فرموده.  
قل هل یستوی الاعمی و البصیر - قل لا یستوی الخبیث و الطیب - و ما یستوی الاعمی و البصیر و لاالظلمات و لاالنور و لاالظل و لاالحرور و ما یستوی الاحیاء و لاالاموات و لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنه  
3- دلیل سوم و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة  
تعلیم و تربیت ربانی از آغاز آفرینش آدمی شروع شد و به او از کلیه نام‌ها و نشانی‌ها و دانستنیها آموخت و چون به ملائکه امر کرد گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک آیا می‌خواهی کسی را بیافرینی که فساد انگیزد و خون هم بریزد در حالی که ما تسبیح و تقدیس تو می‌گوئیم خطاب شد انی اعلم ما لا تعلمون که سر دانش و بینش را بر فضیلت علم به خود و راز مکتوم خویش نسبت داد و اگر چیزی شریفتر از دانش و بینش بود خود را بدان فضیلت معرفی می‌کرد.  
4- از قول حضرت سلیمان می‌فرماید یا ایها الناس علمنا منطق الطیر که پیغمبر برگزیده به منطق طیور مفاخرت بر دیگران می‌کرد.  
5- و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا که حکمت به معنی موعظه - فهم - علم - نبوت - بیان و قرآن آمده و از این علم خیر کثیر مراد است که به هر کس علم و حکمت داد  
[صفحه 73]  
خیر کثیر عنایت فرموده است و علم بهتر از تمام دنیاست زیرا علم را خیر کثیر و تمام دنیا را (قل متاع الدنیا قلیل) ناچیز شمرده است.  
6- اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - که به تفسیر اکثر مفسرین اولی الامر عالمان و دانایان هستند زیرا پادشاهان با آن قدرت و سطوت که بوی خون از شمشیرشان می‌آید در محضر عالمان زانو به زمین می‌زنند.  
7- یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوالعلم درجات که بلند نمودن مقام و مرتبه اختصاص به عالم و دانا دارد و در قرآن چهار طایفه را درجه می‌دهد.  
اول مؤمن که انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم تا آنجا که می‌فرماید لهم درجات عند ربهم  
دوم مجاهدین و فداکاران را که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه  
سوم صلحا و نیکوکاران را «و من یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات»  
چهارم علما را والذین اوتوالعلم درجات  
که خداوند اهل بدر را بر مؤمنین دیگر به درجاتی برتری داد و مجاهدین را بر قاعدین روحانی و صالحان را بدین گروه و دانشمندان را بر همه اصناف و طبقات به مراتب ترجیح داد پس دانشمند و عالم برگزیده‌ترین مرد دنیا باشند [32].  
8- قل رب زدنی علما که به پیغمبرانش امر می‌فرماید طلب زیادتی علم کنند چنانچه موسی را پس از نه معجزه امر فرمود بدنبال خضر برود و علم بیاموزد «و لقد آتینا موسی تسع آیات».  
9- و علمک مالم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما که علم را فضل و منتی بزرگ دانسته.  
10- شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط که به نقل غزالی نفس خویش را به علم و دانش شاهد گرفته در حالی که کسی نیست و نبوده که از علما بخواهد و معلوم شود علم تا چه پایه رفیع است که خود گواه علم و دانش است  
در توراة و سفر دوم انجیل و زبور و سایر کتب آسمانی همه جا همین عظمت و اهمیت برای علم منظور شده است  
[صفحه 74]  
مولوی درباره حضرت یوسف گوید:  
حکمت حسنش سوی زندان کشید  
حکمت علمش سوی کیوان کشید  
شه غلام او شد در علم و هنر  
ملک علم از ملک حسن آسوده‌تر

### اخبار بر فضیلت علم

اول - تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنه که فکر و تفکر یک ساعت در آلاء و نعماء و ادله توحید و استدلال از آفاق و انفس در وحدانیت و براهین عقلی از عبادت شصت سال بهتر است.  
تفکر عمل دل و جان است و عبادت عمل جوارح و ارکان و جان از تن فاضلتر است از این جهت عمل آن از عمل این بهتر - به اضافه که با فکر می‌توان به دلایل عقلی توحید یافت و نبوت ثابت کرد و ولایت را درک نمود آیا عبادت به اتفاق علماء بی‌علم و معرفت و کمک فکر حاصلی ندارد و سبب نجات نمی‌شود.  
دوم - یا علی لان یهدی الله بک رجلا خیر لک مما تطلع علیه الشمس [33].  
ای علی و الله اگر خدای به واسطه تو یک مرد را هدایت کند برای تو بهتر است از هر چه آفتاب بر وی طلوع کند یعنی از زمین و هر چه در آن است  
سوم - العلماء ورثة الانبیاء بالاترین مراتب انسانیت نبوت است و هیچ شرفی برتر از آن نیست که شخصی وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و آن علماء هستند که می‌توانند میراث پیغمبران برند [34].  
چهارم - یستغفر للعالم ما فی السموات و الارض علماء که در خدمت مردم به تعلیم و تعلم اشتغال دارند و علم خدمت عمومی است عموم آنچه در آسمان و زمین است به شکرانه علم طلب مغفرت می‌کنند.  
پنجم - اقرب الناس من درجه النبوه اهل العلم و الجهاد اما اهل العلم فدلوا الناس علی ما جاءت به الرسل و اما اهل الجهاد فجاهدوا باسیافهم علی ما جاءت به الرسل  
نزدیکترین مردم به مقام نبوت اهل علم و جهاد هستند اهل علم برای آنکه مردم  
[صفحه 75]  
را به آنچه انبیاء آورده‌اند رهبری می‌کنند و اهل جهاد برای آنکه در راه نشان دادن آیات و احکام انبیاء شمشیر می‌زنند.  
ششم - لموت قبیلة ایسر من موت عالم موت یک قبیله بهتر از مرگ یک عالم است  
هفتم وحی به ابراهیم شد یا ابراهیم انی علیم احب کل علیم من دانایم و دانایان را دوست دارم  
هشتم- قوله علیه‌السلام اذا اتی علی یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی الله فلا بورک لی فی طلوع الشمس ذلک الیوم روزی که بر معلومات من افزون نگردد آن روز برای من مبارک و میمون نیست  
نهم قوله علیه‌السلام فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب برتری دانا بر عابد مانند اشعه تابناک ماه 14 است بر سایر کواکب  
دهم- قوله علیه‌السلام یشفع یوم القیمه ثلتة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء و این بالاترین مقام است که علماء صف دوم انبیاء را تشکیل داد و شفاعت می‌کنند - از اخبار و کلمات قصار و آثار ائمه اطهار (ع) در فضل علم آن قدر وارد است که محتاج کتابی است  
قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا کمیل العلم خیر لک من المال - العلم یحرسک و انت تحرس المال و العلم حاکم و المال محکوم علیه - و المال تنقصه النفقة و العلم یزکو علی الانفاق العالم افضل من الصائم القائم المجاهد - اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها الا خلف منه  
ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا علم حافظ توست ولی تو باید حافظ مال باشی علم حاکم است مال محکوم علم به بخشش زیاد می‌شود مال به انفاق کم می‌گردد - علم مال را تزکیه می‌کند عالم افضل از صائم و روزه‌دار قائم و مجاهد است چون عالم بمیرد رخنه‌ای در اسلام پیدا می‌شود که به هیچ چیز مسدود نمی‌گردد  
و نیز منظوما فرماید  
ما الفضل الا لاهل العلم انهم  
علی الهدی لمن استهدی ادلاء  
و وزن کل امری ما کان یحسنه  
و الجاهلون لاهل العلم اعداء  
ففزبه لا تکونن جاهلا ابدا  
الناس موتی و اهل العلم احیاء  
فضیلتی جز برای اهل علم نیست زیرا آنها راه را می‌دانند و هدایت و ارشاد می‌کنند  
[صفحه 76]  
وزن و ارزش هر کس به نیکوئی اوست و جاهل دشمن داناست بکوشید نادان نباشید که نادان مرده و اما دانا زنده و جاویدان است  
رو هنر جمع کن از تفرقه مال و منال  
مرتضی را چه تفاوت که عمر برد فدک  
علم دادند به ادریس و به قارون زر و سیم  
شد یکی فوق سما و دیگری تحت سمک  
ابن‌یمین  
جامی در فضیلت علم گوید  
تاج سر جمله هنرهاست علم  
قفل گشای همه درهاست علم  
در طلب علم کمر چست کن  
دست زاشغال دگر سست کن  
با تو پس از علم چگویم سخن  
علم چو آید به تو گوید چه کن  
علم کثیر آمد و عمرت قصیر  
آنچه ضروریست به آن شغل گیر  
هر چه ضروریست چو حاصل کنی  
به که عمارت گری دل کنی‌

### دلیل عقلی برتری علم‌

1- فضیلت هر چیز در کمال آن است مانند فضیلت چشم در بینائی گوش در شنوائی دست در کمال قوت که اگر فاقد این کمال باشد فضیلت ندارد.  
چون انسان مرکب از روح و جسد است چنانچه سنائی گفته:  
آدمی زاده طرفه معجونی است  
از رفیعی رفیع و از دونیست  
یا  
آدمی زاده طرفه معجونی است  
کز فرشته سرشته وز حیوان  
گر کند میل این شود کم از این  
ور کند میل آن شود به از آن  
کمال جسد به آن است که دارای روح باشد و کمال روح به علم و حکمت است و رمز این سخن را از این آیه می‌توان یافت  
و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا پس کمال آدمی به علم و حکمت است  
2- انسان بر جماد و نبات و حیوان به علم و ادراک کلیات برتری دارد و این برتری از علم است  
3- ادراک عقلی شریفتر از ادراک حسی است پس هر کس قوت عاقله‌اش کامل‌تر باشد فاضلتر است و عقل به علم زینت می‌گیرد یا علم به عقل زیور می‌یابد که هر یک بدون دیگری ارزش ندارد.  
[صفحه 77]  
یا آنکه گوئیم علم ادراک عقلی است و لذا علم موجب افضلیت است  
4- علم فضیلت است و فضل زیادی از چیزی است و چون انسان از حیوان زیادتی دارد که علم است پس علم فضیلت است  
العلم زین و تشریف لصاحبه  
فاطلب هدیت فنون العلم و الادبا  
العلم کنز و ذخر لا نفاذ له  
نعم القرین اذا ما صاحب صحبا  
یا جامع العلم نعم الذخر تجمعه  
لا تعدلن به دواولا ذهبا  
ابوالاسود

### فواید علم

اول حسن کنجکاوی بشر را تسکین می‌دهد و گم شده روح او را پیدا می‌کند  
دوم احتیاجات مادی و معنوی او را رفع می‌کند  
سوم یک لذت معنوی و روحانی در نفس ایجاد می‌کند که بالاترین لذائذ است و به هر قیمتی قابل خرید و فروش و تبدیل نیست و آن علمی که ارزش دارد لذت معنوی و روحانی است

### فضیلت علم

قال (ع) فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی رجل من اصحابی فرمود فضل عالم بر عابد چون فضل من بر پست‌ترین مردم از اصحاب من است  
قال (ع) علماء امتی افضل علی انبیاء بنی‌اسرائیل «او کانبیاء بنی‌اسرائیل» علماء امت من افضل از انبیاء بنی‌اسرائیل هستند یا پهلو به پهلوی آنها می‌زنند الحق چنین است زیرا خدمات علمی علمای اسلام عمیق‌تر و وسیع‌تر و دامنه‌دارتر از آثار وعظ و نصیحت پیغمبران بنی‌اسرائیل است  
قال (ص) اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها الا خلف منه چون عالم بمیرد در اسلام رخنه‌ای پدیدار می‌گردد که جز یک جانشینی چون او پیدا شود آن رخنه پر نگردد  
قال ابن‌عباس للعلماء درجات فوق درجات المؤمنین برای علماء درجاتی است بالاتر از درجات مؤمنین  
قال علی بن الحسین علیه‌السلام لو یعلم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج فرمود اگر مردم قدر علم را بدانند در طلب آن خونها می‌ریزند تا از هم سبقت گیرند.  
[صفحه 78]

### علم دین واجب عینی است

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم»  
طلب علم بر هر مسلمان واجب است  
قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم من المهد الی اللحد بدست آورید علم را از گهواره تا گور  
قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم و لو فی الصین بدست آورید اگرچه در چین باشد  
قال الله تعالی فلولا نفر من کل فرقة طائفه لیتفقهوا فی الذین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون  
اگر در فرقه طایفه‌ای از اهل علم نبودند که مردم را ارشاد و هدایت کنند همه از هم می گریختند و به هلاکت می‌رسیدند.  
برترین علوم و راقی‌ترین دانش‌ها علم دین است که می‌تواند ظاهر آدمی را به ادب و تهذیب نفس تربیت کند و از راه ریاضات نفسانی به حقیقت عالم رهبری نماید.  
چنانچه مکرر نوشته شده وقوف به اسرار آفرینش بسته به سیر معارف دین است از راه اخلاق و فضیلت و درک معارف حقه از راه سیر و سلوک نفسانی و این هر دو راه به وسیله دین که مبتنی بر عقیده و عمل است انجام‌پذیر می‌باشد و لذا کلیه علمای اسلام طلب علم را واجب دانسته و بر هر مسلمان به نص حدیث نبوی کسب علم واجب عینی است و در این یکی هیچ مستثنی نیست  
و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ذکر قرآن است و اهل ذکر علما هستند  
در حدیث نبوی می‌فرماید من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی صور المتعلمین فو الذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب عالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة ستین سنة و بنی له بکل قدم بیتا فی الجنه و یمشی علی الارض و الارض تستغفر له و یصبح مغفورا له و شهدت الملائکة لهم بانهم عتقاء الله من النار  
هر کس بخواهد به صورت آزادشدگان از آتش جهنم بنگرد به صورت دانش طلبان و متعلمین نگاه کند به حق خدائی که نفس من بدست اوست هر متعلمی به خانه عالمی رود خدای تعالی او را به هر قدمی ثواب عبادت شصت سال عنایت می‌کند و به هر قدمی خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند و به هر قدمی که روی زمین بردارد زمین برای او طلب آمرزش کند  
[صفحه 79]  
و صبح می‌کند در حالی که ملائکه شهادت می‌دهند به اینکه او آزاد شده از آتش جهنم است  
یقین است که این همه اجر و ثواب با شرایط علم و خلوص نیت عالم و متعلم برای نیل به معارف الهیه است.

### طلب علم

یا مبتغی العلم لا یشغلک اهل و مال عن نفسک (ابی‌ذر غفاری)  
طلب علم بر هر فرد مسلمان واجب است و در مکتب اسلام چنین آموخته‌اند که طالب علم و محصل و دانش‌آموز نباید هیچ چیز را مانع تحصیل خود قرار دهد بلکه کسب کمال بر هر چیزی مقدم است  
و علامه مجلسی از ابوبصیر روایت می‌کند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره تحصیل علم فرمود  
کان فی خطبة ابی‌ذر رحمه الله یا مبتغی العلم لا یشغلک اهل و مال عن نفسک انت یوم تفارقهم کضیف بث فیهم ثم غدوت عنهم الی غیرهم الدنیا و الاخرة کمنزل تحولت منه الی غیره و ما بین الموت و البعث الا کنومة نمیتها ثم استیقظت منها یا مبتغی العلم ان قلبا لیس فیه شی‌ء من العلم کالبیت الخراب لا عامر له  
فرمود ابی‌ذر غفاری رحمة الله علیه در ضمن خطبه‌ای این حقیقت را بیان کرده می‌گوید  
ای جوینده علم ای محصل و دانشجو ای خواهان دانش خوب متوجه باش که در راه تحصیل علم و کسب دانش هیچ چیز تو را باز ندارد - مراقبت کن که مال و دوست و زن و فرزند تو را مشغول نسازد که از کسب علم و دانش محروم گردی بدان از روزی که از مال و عیال جدا گردی خواهی دید که تو به منزله مهمان یک شبه نزد آنها بوده و صبحگاهان خداحافظی کرده و به سوی آخرت و منزل آن سرای رفته باشی - فاصله بین مردن و انگیزش یافتن جز خوابی نیست که آدمی بخوابد و بیدار شود.  
ای طالب علم و ای محصل دانش و بینش بدان که خانه دل از علم آبادان است و دلی که نور دانش و بینش در آن نتابد ویرانه‌ای بیش نیست و از آن نام و نشانی نخواهد ماند  
این پند گرانبها برای محصلین بسیار پرارزش است وقت تحصیل علم را نباید صرف هیچ کاری کرد استادم رحمة الله علیه می‌گفت طلبه و دانش‌آموز جز واجبات اولیه نباید کاری دیگر پیشه کند حتی دعا خواندن و زیارت رفتن کار محصل نیست طلاب علوم باید تمام اوقات خود را صرف تحصیل علم نماید تا قوای آنها تکمیل شده آنگاه به سایر شئون زندگی  
[صفحه 80]  
با پیروی علم پردازد - تحصیل علم و کسب کمال در مکتب اسلام خود عبادتی است که با هیچ عبادت دیگر برابری ندارد - فرمودند اگر مردم اهمیت و ارزش علم را بدانند برای کسب آن از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند - و لذا برای مثال فرمود اگر علم در چین باشد که دورترین مسافرتهای آن عصر بود بروید بدست آورید

### فضیلت طالب علم و ارزش دانشجو

در ارزش علم و ارج و قدر و قیمت طالب علم و دانشجو اخبار بسیاری در دست است محصل علم خاطر پاک و بی‌آلایش خود را مقابل دریچه نور علم و فضیلت قرار می‌دهد تا بر او پرتو افکند و پیش پای خود را در زندگی روشن بیند - و لذا در فضیلت طلب علم همه جهانیان به نظر تقدیر و احترام نگریسته است.  
علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت فرموده که فرمود اغدوا عالما خیرا و تعلم خیرا صبح کنید در حالتی که عالم نیکوکاری باشید و چون یک معلم و طالب علم کسب کمال کنید که محصل نیکوکار باشید و باید روزگار شما بر این منوال باشد یعنی یا محصل نیکوکار یا عالم نیکوکار باشید.  
ابوعبیده از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود قال ان دواب الارض لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر از روئیدن نبات و جنبیدن حیوان حتی ماهیان دریا همه حیوانات بر طالبان علم درود و تحیت می‌فرستند که طالبان علم در نظر همه موجودات محترم و ارجمند هستند  
این درس علم و فضیلت ارج و ارزش محصل را برای همیشه ثابت نموده و از تعلیمات عالیه او احترام عمومی طبقه محصل در همه دنیا محفوظ ماند و اکنون در همه جهان متمدن و غیر متمدن طالبین علم و محصلین و دانش‌آموزان قدر و منزلتی یافته و مورد احترام عموم طبقات ملتها می‌باشند  
چون مردم آن عصر مخصوصا عصر اموی حکومت عربی داشتند که تعصب دینی آنها شدید بود امام علیه‌السلام مردم را از روی همین تعصب دینی به طلب علم و احترام طالب علم تحریض و ترغیب و تشویق فرمود - و آیات و احادیث و اخباری برای تشدید مبانی علم دوستی و دانش پروری بیان و تعلیم فرمود که اثری عمیق در دل و مغز مردم مسلمان نمود.  
و همین تشویق و ترغیب بود که حس بسط معارف و فرهنگ را زنده و جاوید نمود  
[صفحه 81]  
و به فاصله کمی از افتتاح مکتب باقری و بسط مکتب جعفری دامنه علم و فرهنگ توسعه یافت و نهضتی دامنه‌دار بوجود آورد

### آداب تعلم

در تمام شئون اجتماع یک سلسله آداب و مراسمی هست که باید رعایت گردد تا به کمال مطلوب برسد و لذا در مکتب اسلام وظایفی و آدابی برای محصلین علم و طالبین دانش و بینش مقرر داشته‌اند  
در بحارالانوار علامه مجلسی از امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که به اصحاب خود فرمود اذا جلست الی عالم فکن علی ان تسمع احرص منک علی ان تقول و تعلم حسن الاستماع کما تعلم حسن القول و لا تقطع علی احد حدیثه  
فرمود چون در پیشگاه عالمی جلوس نمودی افکار و اندیشه خود را متوجه استاد خود کن و سخن او را بشنو و از علوم او بهره کامل برگیر - می‌فرماید در شنیدن حریص باش نه در گفتن همانطور که می‌خواهی خوش‌بیانی را بیاموزی حسن استماع را بیاموز و هیچ وقت در میان گفتار معلم سخن او را قطع مکن و این خود علمی است که باید آموخت اگر در مقابل عالم تواضع کنی و رشته سخن او را به خاطر بسپاری خود عالمی متقی خواهی گردید  
جابر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که قال (ع) ما من عبد یغدو فی طلب العلم و یروح الاخاض الرحمة خوضا فرمود هیچ بنده‌ای نیست که در طلب علم صبحگاه تا شامگاه بذل سعی کند مگر آنکه در رحمت الهی غرق نشود  
و بدیهی است برای کسانی که پیوسته در طلب علم و کسب کمال برای کمال نفس وقت صرف می‌کنند بهترین اجر آنها این است که از غوغای طاقت فرسای زندگی مصونیت دارند و از انواع رحمت و نعمت حق که در سایه علم دست می‌دهد بهره‌مند شوند.  
همین جابر از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود قال رسول الله (ص) العالم و المتعلم شریکان فی الاجر للعالم اجران و للمتعلم اجر و لا خیر فی سوی ذلک  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عالم و متعلم دانش‌جو و استاد در اجر شریکند برای عالم دو اجر است یکی به پاس تعلیم گرفتن و یکی تعلیم دادن و برای متعلم و دانش‌آموز یک اجر است و دیگران را در این اجر و مقام و مرتبت بهره‌ای نیست  
محمد بن مسلم از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود ان الذی تعلم العلم منکم له مثل اجر الذی یعلمه و له الفضل علیه تعلموا العلم و علموه اخوانکم کما علمکم العلماء  
[صفحه 82]  
می‌فرماید از شما اصحاب من هر کس به تعلم علم پردازد او اجر و مزد کسی را دارد که علم می‌آموزد یعنی دو اجر لکن اجر معلم بر متعلم افزون‌تر است و بدین وسیله اصحاب را بر فرا گرفتن علم و دانش تشویق و ترغیب فرمود و گفت ای یاران من علم را از حاملان علم و علماء و دانشمندان مسلم در علم فرا گیرید و چون فرا گرفتید به شکرانه آن به دیگران بیاموزید همانطور که دانایان و علما به شما آموختند منظور این درس این بود که اولا علم را از عالم حقیقی بیاموزید نه از مدعی علم و عالم‌نما ثانیا به شکرانه این نعمت به دیگران تعلیم کنید و منتشر نمائید و بسط دهید تا قومی فاضل و دانشمند باشید ثالثا علم را بدون تحریف و تغییر همانقسم که از استاد گرفتید به شاگرد یاد بدهید در آن تحریفی و تغییر ندهید چه بسا معنی و هدف اصلی در تغییر و تحریف از بین می‌رود و این خود خیانتی است جاهلانه و شاید کاف کما برای تعلیل باشد.  
به علت آنکه مبادا نقص و فتوری در آن رخ دهد هر چه فرا گرفتید عینا نقل کنید و اگر نظریه‌ای دارید از خود پس از بیان استاد اظهار نمائید  
آداب طلب علم و دوست یابی و معارف پروری در جهان بشریت از این مکتب رو به کمال نهاد به نحوی که به سرعت باد و برق شرق و غرب عالم را گرفت و چندین دانشگاه بزرگ در مراکز علمی کشورهای آسیا و اروپا و افریقا تشکیل یافت و کتابخانه‌های بزرگ به وجود آمد و همین حس ادب علمی بود که محصلین را محترم داشت و احترامات آنها را نسبت به معلمین و ادب عمومی را نسبت به اجتماع معمول و محفوظ داشتند.

### علم حیات است - دانائی توانائی است

توانا بود هر که دانا بود  
ز دانش دل پیر برنا بود  
به نقل علامه مجلسی از فضیل از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه کریمه و من احیاها فکانما احیی الناس جمیعا فرمود: این آیه دو صورت دارد یک تأویل ظاهری و یک تفسیر بزرگ و باطنی تفسیر ظاهرش این است که هر کس نفسی را نجات دهد از غرق شدن از سوختن از پرتگاه هلاکت مانند کسی است که یک جمعی را نجات داده و احیاء کرده باشد و تفسیر بزرگش این است.  
هر کس یک نفر را به هدایت و ارشاد علم و توحید از گمراهی نجات بخشد به او حیات  
[صفحه 83]  
جاودانی بخشیده است زیرا احیای حقیقی نفوس بشری به راه مستقیم آوردن و هدایت و ارشاد به علم و دانش و بینش است آنگاه در پاسخ فضیل فرمود:  
من علم باب هدی کان له اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم و من علم باب ضلال کان وزر من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم  
یعنی هر کس بابی از علم و هدایت به سوی مردم باز کند و کلمه‌ای از دانش به برادران خود تعلیم نماید در اجر و مزد او که با علم عمل می‌کند شرکت خواهد داشت در حالی که از اجر و مزد آن عالم عامل هم نخواهد کاست و هر کس از ضلالت و گمراهی و شهوت و اغفال و اغوا چیزی به کسی یاد دهد در وزر و وبال او شریک خواهد شد و آن عالم عامل فاسق به وزر و نکبتی مبتلا می‌گردد و بدون آنکه از وزر او کم شود راهنما و رهبر و دلیل و هادیش نیز از وزر نصیبی خواهد برد.  
محمد بن مسلم از ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرد که در ذیل همان آیه فرمود لم یقتلها او انجاها من غرق او حرق او اعظم من ذلک کله یخرجها من ضلالة الی هدی  
کسی که مردی را از غرق شدن یا سوختن یا بلایای دیگر نجات دهد او را از ضلالت نجات بخشیده ولی احیای حقیقی زنده داشتن نفس او به علم و دانش است که یک فرد را از ضلالت به هدایت درآورد  
ابوبصیر که یکی دیگر از شاگردان آن حضرت است می‌گوید فرمود لا تخاصموا الناس فان الناس لو استطاعوا ان یحبونا لاحبونا چون شیعیان با مخالفین آنها که امویین بودند مخاصمه می‌کردند فرمود با مردم به دشمنی قیام نکنید چه آنها اگر استطاعت داشته باشند یعنی عالم باشند یا علم‌دوست باشند قهرا ما را دوست خواهند داشت. علامه مجلسی و سپهر و دیگران در این بیان امام تأویلاتی کرده‌اند  
اما نظر نگارنده این است که چون بحث روی مبانی اهمیت علم بود و امام این سخن را فرمود منظورش این است که مناظره و مناقشه و احتجاج برای دوستی نکنید بلکه برای تعلیم علم کنید که اگر مردم راغب علم باشند اگر حس علم‌دوستی و دانش‌پژوهی آنها بیدار شود ناچارند ما را دوست بدارند زیرا علوم اسلامی و فنون جهانی نزد ما می‌باشد.  
و لذا در حدیث دیگر چنین مضمونی دارد که می‌فرماید «اگر در شرق و غرب بگردید علمی پیدا نخواهید کرد مگر آنکه از خاندان ائمه اطهار سرچشمه گرفته  
[صفحه 84]  
باشد» و ابن‌ابی‌الحدید هم همین حقیقت را اعتراف کرده که اگر ما هر علم و هر فضیلتی را کاوش کنیم تا مبداء آن را بدست آوریم خواهیم دید که نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بوده و امام محمدباقر علیه‌السلام هم غیر از این سخنی ندارد نهایت چون غوغای زندگی فرصت نداد که امام متقیان علوم خود را ظاهر سازد تا فرصت بدست امام محمدباقر علیه‌السلام رسید شروع به نشر علوم و معارف دین فرمود و شاهد این حدیث حدیث دیگر است که علامه مجلسی نقل می‌کند ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود  
«قال علیه‌السلام اما انه لیس عند احد من الناس حق و لا صواب الا شی‌ء اخذوه منا اهل البیت و لا احد من الناس یقضی بحق و عدل و صواب الا مفتاح ذلک القضاء و بابه و اوله و سببه علی بن ابیطالب علیه‌السلام فاذا اشتبهت علیهم الامور کان الخطاء من قبلهم اذا اخطأوا و الصواب من قبل علی بن ابیطالب صلوات الله علیه»  
فرمود آنچه حق و صواب سخن است این است که هر کس علمی و دانش آموخته از ما اهل بیت است و احدی از مردم نیست که قضاوت و حکومت به عدل و داد کند مگر آنکه مفتاح و کلید عدالت را از کلمات و تعلیمات علی بن ابیطالب علیه‌السلام اقتباس کرده باشد و هر کس به اشتباه افتد و خطا و لغزش نماید خطا از خودشان و صواب از امیرالمؤمنین باشد.  
زیرا حق با علی و علی با حق بود [35].  
امام محمدباقر علیه‌السلام به شاگرد دیگرش زراره فرمود این که جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود سلونی عما شئتم و لا تسئلوتی عمن شی‌ء الا انبؤکم به فرمود بپرسید از من چه می‌خواهید و هر چه پرسید جواب درست و کافی و شافی به شما می‌دهم آنگاه زراره از منبع علم و دانش پرسید امام پنجم علیه‌السلام فرمود  
فقال (ع) انه لیس احد عنده علم شی‌ء الا خرج من عند امیرالمؤمنین فلیذهب الناس حیث شائوا فوالله لیأتین الامر الی هیهنا و اشار بیده الی صدره  
فرمود هیچ کس به هیچ دانش نرسیده مگر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام آموخته و هر کس هر کجا برای طلب علم برود بالاخره باید به این خانواده برگردد زیرا علم را خدا به او داده و از او به ما رسیده و این «با دست اشاره کرد» سینه من است که وارث دریای علم نامتناهی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد.  
[صفحه 85]  
شکی نیست با توجه به اوضاع و احوال عصر طلوع اسلام و محیط عربستان و ولایت کلیه مطلقه الهیه و نزول وحی به این خاندان غیر از این هم نباید باشد علوم و فنون اسلامی به شهادت کتب موجوده در تمام رشته‌ها کلیدش دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام است چنانچه فنون مختلفه علمی از قضاوتها و سئوالات مردم عصر از آن حضرت معلوم می‌شود و هر مقدار را که پرسیدند به اولاد خود آموخته تا آنها به مردم جهان تعلیم نمایند - و لذا امام پنجم فرمود هر کس هر کجای دنیای طالب علمی باشد که خیر دنیا و آخرت را بخواهد ناچار است به مکتب علوی مراجعه کند و هر کجا رفت آخرالامر به این خاندان سر تعظیم فرود خواهد آورد  
و باز مؤید این معنی روایت دیگر از همین امام به یکی دیگر از شاگردانش به نام محمد بن مسلم می‌فرماید «انه لیس عند احد من حق و لا صواب و لیس احد من الناس یقضی بقضاء و یصیب فیه الحق الا مفتاحه علی فاذا تشعبت بهم الامور کان خطائه من قبلهم و الصواب من قبل علی بن ابیطالب»  
هر کس جویای حق و صوابی باشد ناگزیر است قضاوت کند به قضاوتی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود تا درست و صائب باشد و اگر خطائی و لغزشی نمود خطا را او کرده و درست و راست و صحیح از مبداء علم علی بن ابیطالب است  
باز به محمد بن مسلم فرمود اگر کسی علمی و دانشی بخواهد ناچار است از علی بن ابیطالب اخذ کند و یا از ما که وارث علوم او هستیم اقتباس نماید اگر به حق و صواب حکم کرد رستگار است و اگر اشتباه کرد خطا از او و ثواب از ماست - چه علم نوریست آسمانی که بر قلوب ائمه دین تابیده است  
به همین جهت فرمود العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء یعنی هر کس طالب علم باشد و به در خانه اهل علم و باب مدینه علم برود نور علم به دلش پرتو می‌افکند و این من در این حدیث من فاعلی است که طالب علم باید بخواهد و برای طلب آن قیام کند و کاوش نماید خداوند هم به دلالت قرآن و حدیث او را راهنمائی فرماید

### لزوم اطاعت اهل بیت علیهم السلام

و با توجه به همین جهات فرمود انا اهل بیت من علم الله علمنا و من حکمه اخذنا و من قول الصادق سمعنا فان تتبعونا تهتدوا  
یعنی ما مردان آن خانواده هستیم که از علوم جلیله خاصه الهی عالم هستیم و از حکمتهای بی‌پایان خدا فرا گرفته‌ایم و از قول پیغمبر صادق شنیده‌ایم پس اگر  
[صفحه 86]  
گفتار ما را بشنوید و اطاعت کنید هدایت می‌شوید و تردیدی در اطاعت ما و هدایت خود نداشته باشید.

### علم صحیح

ابومریم روایت می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود شرقا و غربا لن تجدا علما صحیحا الا شیئا یخرج من عندنا اهل البیت  
یعنی در تمام اقطار عالم از شرق و غرب علمی صحیح‌تر و با مدرک‌تر و با مأخذتر و معتبرتر و کاملتر که شامل العنوان و کافل الارکان باشد نخواهید یافت مگر از چشمه‌سار علوم ما اهل بیت باشد و علوم ما اهل بیت به اقتضای زمان با حفظ مراتب معاش و معاد جهانیان تراوش کرده است.

### علم غذای روح است

درباه علم و ارزش و ارج آن فرموده علم چون گوهر است اگرچه از دهن سگ و آلوده هم باشد بگیرید و استقبال کنید و بعد آن را به ادب و آداب شریعت بشوئید و از آن بهره‌مند گردید.  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود کلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل هر چه از آموزش و پرورش از خاندان رسالت و امامت بیرون نیامده باشد باطل است و مراد از آن علومی که از معادن و مخازن اهل بیت اطهار ظاهر و صادر شده است می‌باشد چه علم غذای روح است و غذا را باید برای مریض طبیب تجویز کند و طبیب حاذق روحانی غیر از آل محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم کسی نیست - و باز زید شحام از آن امام نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه فرمود باید انسان به طعام خود بنگرد که چیست و از کجاست و مراد از طعام علم و دانش است که نفوس آدمی طالب آن است.  
قال (ع) علمه الذی یاخذه ممن یأخذه فرمود طعام انسان علم اوست که فرا می‌گیرد از آن که فرا می‌گیرد و اگر استاد او با تقوی و دانش باشد غذای مناسب پاک و پاکیزه به او می‌دهد و اگر بی‌تقوی و ناپاک باشد بلای جان او می‌گردد علامه مجلسی از این امام روایت کرده که فرمود: علوم آب حیات است که خدای تعالی از آسمان نازل می‌گرداند - و آن آب حیات و سبب عمارت و آبادی دلهاست که ارواح بشری زنده و جاودان می‌گردد.  
زراره از امام علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت ابی‌جعفر فرمود - قال المسیح (ع) معشر الحواریین لم یضرکم من متن القطران اذا اصابکم سراجه خذوا العلم ممن عنده و لا تنظروا الی عمله یعنی حضرت مسیح علیه‌السلام فرمود ای حواریین اگر علم و دانش  
[صفحه 87]  
فرا گیرید عفونت قطران شما را به زیان نمی‌افکند تا بتوانید علم و دانش فرا گیرید اگرچه در منافق باشد و او بد عمل باشد شما علمش را فرا گیرید و به کار بندید تا رستگار گردید.

### علم از دیده شعراء

در عالم آفرینش هیچ گوهری ارزنده‌تر از علم و دانش نیست و هر ملتی که علم و دانش عمیق‌تر و بسیطتری داشته باشد و دانشمندان و علماء بیشتری بوجود آورد آن ملت راقی و بزرگوار و سید اقوام و ملل می‌باشد - شعراء که در صف دوم انبیاء قرار گرفته‌اند از نظر خطابه و استحسان علم و دانش را مورد بحث قرار داده‌اند و جمع و اقتصاء آن محال است لذا به چند بیت آن اکتفا می‌کنیم:  
امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود  
دانشمند زنده است اگر چه بمیرد  
و نادان مرده گرچه زنده باشد  
لا فضل الا لاهل العلم انهم  
علی الهدی لمن استهدی ادلاء  
و قیمة المرء ما قد کان یحسنه  
و الجاهلون لاهل العلم اعداء  
نقم بعلم و لا نبغی له بدلا  
فالناس موتی و اهل العلم احیاء  
لیس الجمال باثواب تزینها  
ان الجمال جمال العلم و الادب  
همره عقل و یار جان علم است  
در دو گیتی حصار جان علم است  
میروی با دل تو همراه است  
می‌نشینی ز جانت آگاه است  
علم با عمل سودمند است  
دعوی مکن که برترم از دیگران به علم  
چون کبر کردی از همه نادان فروتری  
از من بگوی عالم تفسیر گوی را  
گر در عمل نکوشی نادان مفسری  
بار درخت علم ندانم بجز عمل  
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری  
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب  
ورنه ددی به صورت انسان مصوری  
از صد یکی به جای نیاورده شرط علم  
وزحب جاه در طلب علم دیگری  
مردان به سعی و رنج به جائی رسیده‌اند  
تو بی‌هنر کجا رسی از نفس پروری  
عمری که می‌رود به همه حال جهد کن  
تا در رضای ایزد بیچون بسر بری  
(سعدی)  
[صفحه 88]  
علم  
قال (ع) اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تکونوا من اهله  
نمائید دانش طلب تا بدان  
شما را شناسند خلق جهان  
به دانش هر آن کس که موصوف شد  
بر خلق با قدر معروف شد  
نمائید از صدق هر آن عمل  
که باشید از اهل آن بی‌خلل  
صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه  
بشکست عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عالم و جاهل چه فرق بود  
تا اختیار کردی از آن این فریق را  
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج  
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را  
شرافت  
قال (ع) اکتسبوالعلم یکسبکم الجاه  
گرت هست بر سر تمنای جاه  
نما دانش خویش را تکیه‌گاه  
بزرگی است آری به فضل و هنر  
خوش آن کس به دانش شود مفتخر  
به علم آنچه خواهی تو اندر بود  
به هر خیر و هر نیک رهبر بود  
به علم است اندر جهان برتری  
به دانش توان یافتن سروری  
چو تو را دانشی پدید آید  
پیش تو سر فرو برند احرار  
ادب آموز هر چه خواهی باش  
که ادب از نسب به است ای یار  
دانش طلب و بزرگی آموز  
تا به نگرند روزت از روز  
نه محقق بود نه دانشمند  
چهارپائی بر او کتابی چند  
آن تهی مغز را چه علم و خبر  
که بر او هیزم است یا دفتر  
شرف به ادبست نه به نسب  
فاضلی در نهایت معنی  
داشت با خواجه زاده‌ی دعوی  
گفت این علم بهتر است و ادب  
گفت آن اصل بهتر است و نسب  
ماجراشان بدان کشید از قهر  
که مسافر شوند هر دو ز شهر  
تا از آن راهشان چه پیش آید  
که نکوتر به شهر خویش آید؟  
عالم پر خرد پس از یک ماه  
به یکی مملکت رسید از راه  
رفت و در شهر علم خویش نمود  
کس به علمش در آن دیار نبود  
[صفحه 89]  
تا بدان غایتش برآمد نام  
کامدش میر و پادشه بسلام  
بود روزی میان شهر سوار  
در رکابش پیاده اهل دیار  
دید مرد اصیل را عریان  
از غریبی و بی‌کسی گریان  
فاضلش خواند و جامه داد و درم  
گفتش از روی مردمی و کرم  
فضل باید برای آوازه  
اصل ناید برون ز دروازه  
فخر مردم به دانش اولی‌تر  
که بود مفتخر به اصل و به زر  
(کلمات علیه مکتبی)  
علم قال (ع) اسئل تعلم بپرس تا بدانی  
نما مسئلت تا بدانی همی  
که زود شد قوی دانش آدمی  
گرت دانش و معرفت آرزوست  
ز دانا تو را مسئلت دأب و خوست  
بپرس از بزرگان که ذل سئوال  
کشد مر تو را سوی اوج کمال  
همره عقل و یار جان علم است  
در دو گیتی حصار جان علم است  
می‌روی با دل تو همراه است  
می‌نشینی ز جانت آگاه است  
کس نهانش به خاک نتواند  
تند بادش هلاک نتواند  
نه به میل زمان خراب شود  
نه به میل زمین در آب شود  
راز چرخ فلک بدان دوری  
همه از علم یافت مشهوری  
این همه کار و حرفت و پیشه  
نه هم از دانش است و اندیشه  
علم کشتی کند بر آب روان  
وانکه کشتی کند به علم توان  
چو تو با علم آشنا گشتی  
بگذری ز آب نیز بی‌کشتی  
دل چو گردد به علم بیننده  
راه جوید به آفریننده  
از جام جم اوحدی  
علم بی‌عمل  
قال (ع) اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان  
بود پست در رتبه علمی گران  
اثر نیست ظاهر به جز در زبان  
ورش شد به ارکان دانا ظهور  
رفیع است و زان دل بود پر ز نور  
[صفحه 90]  
کسی را به گیتی توانائی است  
که کردار بر وفق دانائی است  
درختی که او را نباشد ثمر  
تو خواهش حجر خوان خواهش شجر  
به گفتار کردار باشد ضرور  
زحق عالم بی‌عمل هست دور  
عمل نیکو  
عمر به خشنودی دلها گذار  
تا ز تو خشنود شود کردگار  
گرم شو از قهر و ز کین سرد باش  
چو مه و خورشید جوانمرد باش  
دردشناسی کن و درماندهی  
تات رسانند به فرماندهی  
هر که به نیکی عمل آغاز کرد  
نیکی او روی بدو باز کرد  
نظامی

### علم و تشبیه آن

خداوند در قرآن حکماء و عرفا را به 25 چیز تشبیه فرموده  
1- آب 2- خاک 3- طلا 4- نقره 5- جواهر 6- یاقوت 7- در 8- مشک 9- عنبر 10- کافور 11- زنجبیل 12- شقایق 13- فلک 14- براق 15- معراج 16- جبل 17- آتش 18- باد 19- اس 20- ترمس 21- شمس 22- قمر 23- نجوم 24- بحر 25- بهشت.  
1- تشبیه به آب برای آن است که آب منشاء هر چیز است و زندگانی هر چیز به آب است زندگانی هر چیز هم به معرفت است.  
2- خاک برای آن است که هر نباتی از آن بیرون می‌آید و منشاء زندگی موجودات می‌گردد.  
4 -3- طلا - نقره برای آنکه از آن سکه می‌زنند و موجب ارتباط و احتیاج افراد است.  
5- جواهر برای آن است که علم چون جواهر در دل نیکبختان جا می‌گیرد.  
6- یاقوت مانند آتش بی‌حرارتی است عارف نیز روشنی‌بخش بی‌آزار است.  
7 - 8- در و مشک برای آن است که همه از بوی خوش آن بهره‌مند می‌گردند.  
9- عنبر دماغ را نشاط می‌آمیزد و عقل را می‌پرورد.  
10- کافور برای آن است که دل مؤمنین و عارفین را از معصیت سرد می‌کند.  
11 - 12- زنجبیل و شقایق زینت‌بخش زمین هستند چنانچه عارف زینت‌بخش اجتماع است.  
[صفحه 91]  
13- کشتی در دریاها سیر می‌کند معرفت نیز مانند نور دین - توحید اخلاص یقین توکل و رضا و تسلیم ذکر - شکر - عبادات و غیره سیر می‌کند.  
14- براق وسیله رسانیدن طالب به مطلوب است معرفت نیز هر طالب را به مطلوب می‌رساند.  
15- معراج برای آن است که در هوا پرواز می‌کند.  
16- کوه برای آن است که میخ کره زمین و اسباب ثقل و نگاهداری آن است.  
17- آتش برای آن است که می‌سوزاند هر چیز را معرفت نیز می‌سوزاند هر چه مخالف با حق باشد.  
18- باد برای آن که می‌وزد به نفوس و در هوا انتقال می‌دهد.  
19- اس برگ سبز است که زمستان و تابستان ندارد و همیشه بهار است علم نیز چنین است.  
20- ترمس که همیشه در روی زمین است عارف نیز همیشه در سجود و رکوع است.  
21 - 22 - 23- آفتاب و ماه برای آن است که هادی مسافرین می‌باشد و اوقات را می‌نماید. معرفت نیز وقت را معین می‌کند و جهات را می‌نماید.  
24- دریا برای آن است که هیچ وقت نجس نمی‌شود هر چیز را در خود فرو می‌برد و تحلیل می‌کند و پاک می‌نماید.  
25- بهشت که همیشه باقی و برقرار است عارف و عالم نیز همیشه زنده و برقرار است [36].

### علم دین

علم و فضلی که به چهل سال دلم جمع آورد  
ترسم آن نرگس فتانه به یک جا ببرد (حافظ)  
در اوراق جداگانه‌ای راجع به علم و دین که یک حقیقتی هستند غیرقابل انفکاک مفصل بحث کرده‌ایم و این جا فقط درباره علم دین می‌نویسیم.  
اصل علم حصول و ادراک حقایق است و با کشف وجود اشیاء برای نفس تا آنجا که تکامل نفس حاصل شود و دین منهاج و شریعه‌ای است آسمانی که در مکتب ربوبی برای تربیت و تکامل نفس بشری به ودیعه سپرده شده و با سرمشق گرفتن از این راه طرق دیگر بشری که زائیده و پدیده افکار کوتاه است تمیز داده می‌شود. دین چنانچه به شرایط مقتضی آن عمل  
[صفحه 92]  
گردد ضامن سعادت و موفقیت گرویدگان و مؤمنین به دین خواهد بود.  
در قرآن هم این حقیقت را که دین ضامن سعادت است تصریح فرموده آنجا که می‌فرماید.  
«استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»  
دین راهنمای زندگی است و زندگی مفهوم احساسات و ادراکات نفسانی در اجتماعات بشری است.  
برای سعادت زندگی سه چیز اثر عمیق دارد - فکر - اخلاق - عمل - یا به عبارات دیگر که ایرانیان قدیم می‌گفتند کردار نیک - پندار نیک - گفتار نیک  
بنابراین متدین کسی را گویند که بر این منهج و راه سیر کند و ایمان آورد و اعتقاد به مبداء و معاد داشته باشد و عمل نیک انجام دهد.  
علم دین منشعب به سه قسمت می‌شود - و در هر سه قسمت ضامن سعادت و کفیل خوشبختی و آسایش خاطر آدمیان می‌باشد.  
اول - عقاید که به اصول دین یا اصول عقاید و علم کلام نامیده می‌شود و در آن از فکر صحیح و توحید ذات - صفات - افعال و عبادات سخن می‌گویند و این اصل مانند طب برای معالجه فکر و اعتدال مزاج فکر انسان عامل مؤثری برای سعادت و نیکبختی است.  
دوم - علم فقه است که از احکام شرایع و حقوق و معاملات و عبادات و مناسبات اجتماعی مانند نکاح - مکاسب و امر به معروف و نهی از منکر و روزه و حج و غیره سخن می‌راند [37].  
سوم علم اخلاق است که طب روحانی است برای اعتدال مزاج نفسانی و تقویت ملکات صدق - صفا - راستی - آزادی و غیره است تا آنجا که مزاج نفس معتدل گردد و مزاج اجتماع با تدبیر سیاست مدنی به وسیله عقیده - فضیلت عمل به تکامل حقیقی خود برسد.

### مراجع علم دین (منابع علم دین)

#### اشاره

برای هر علم مدارکی است که استناد علمای آن فن با آن منابع و مدارک و مراجع است و آن مواد اولیه علم است که سازمان آن را تشکیل می‌دهد. در علم نحو - استعمال فصحای عرب است - در طب تجربه عملی است - در علم  
[صفحه 93]  
طبیعی تجزیه و تحلیل و ترکیب مواد است در علم دین نیز چهار منبع اصول و فروع علم دین را تشکیل می‌دهد که هر یک از آن فاقد باشد رکنی از این فاقد است و این چهار عبارت است از:  
1- کتاب 2- سنت 3- عقل 4- اجماع  
بازگشت سوم و چهارم هم به کتاب و سنت است و لذا منابع اسلام از کتاب و سنت بدست می‌آید:

#### کتاب یا وحی

مراد از کتاب قرآن مجید است که به وسیله وحی از عالم غیب الغیوب بر قلب حضرت خاتم النبیین وارد شده و اعلامیه‌ای است از خالق برای مخلوق و آن امر حجت قطعی و منبع اصلی برای نیل به کمال حقیقت است و در اثبات وحی و طریق نزول آن و شناختن مهبط وحی و منزل آن که شخصیت رسالت است باید به کتاب زندگانی پیشوای اسلام مراجعه فرمایند (سیر تاریخی قرآن).

#### سنت

سنت عمل پیغمبر اسلام است بنابر آنچه قرآن تصریح فرموده است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا  
عمل و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت قطعی عمل مکتب ربوبی پروردگار است که ضامن سعادت حیات می‌باشد.  
و قال (ص) «ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فاترکوه»

#### عقل

خرد و عقل حجتی است مخفی که در فطرت انسان به ودیعت باز سپرده شده و در اثر آن بس که عرفا گفته‌اند هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی؟.  
عقل مرشد و راهنما و هادی انسان در راه سعادت است و با عقل می‌توان حقایق امور را دریافت و مجاز را از حقیقت جدا ساخت و قرآن نیز این درس را برای مزایای عقلی داده آنجا که می‌فرماید. «فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»  
و قال موسی بن جعفر (ع) «ان لله حجتین حجة ظاهره و هی الانبیاء و حجة باطنه و هی العقول»  
با عقل است که می‌توان فطریات - طبیعیات - بدیهیات اولیه - تواتر - تجارب - وجدانیات و ضمایر و غیره را دریافت [38] و درباره عقل جداگانه در این کتاب صحبت می‌کنم  
[صفحه 94]

#### اجماع

اجماع یعنی اتفاق مسلمین بر امر شرعی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا هر عصر باشد که در حدیث می‌فرماید  
قال (ص) «لا تجتمع امتی علی خطاء»  
چنانچه می‌بینیم همه امت بر نماز - روزه و حج و غیره اتفاق و اجماع دارند.  
پس ارکان منابع دین راه توفیق و سعادت را به آدمی می‌آموزد.  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب تربیتی خود فرمود هر کس فتوی بدهد به غیر علم از روی رای خود لعنت خدا و ملائکه بر اوست من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة السموات و الارض.  
و در حدیث دیگر می‌فرماید من فسر القرآن برأیه کبت وجهه علی النار کسی که قرآن را تفسیر به رای خود کند از رو بر آتش جهنم خواهد افتاد که مراد این است خودرأی و خودنظری در مکتب دین نیست.  
باید قرآن به تفسیر اهل بیت روایت شود که «ادری بما فی البیت» و فتوی و رأی به نظر و فکر شخصی که اکثر قاصر است مردود و حرام است بلکه باید روی موازین علمی و با دانش و بینش و اطلاع و استنباط و اجتهاد و تحقیق رای و فتوی داد.

### علم مفید

علم گر بر دل زند یاری شود  
علم گر بر تن زند ماری شود  
تیغ دادن بر کف زنگی مست  
به که افتد علم ناکس را بدست  
علم کز تو ترا نه بستاند  
جهل از آن علم به بود بسیار  
علم با کار سودمند بود  
علم بیکار پای‌بند بود  
حلم باید نخست پس علمت  
برخور از علم خوانده با حلمت  
علم بی‌حلم خاک کوی بود  
علم با حلم خال روی بود  
علم سوی در اله برد  
نه سوی مال و نفس و جاه برد  
جاهل از علم جاه جوید و سود  
مرد آجل به عاجل آرد رود  
علم کز بهر راغ و باغ بود  
همچو مردد را چراغ بود  
علم گر بهر جسمت آموزی  
حاصلش رنج دان و بدروزی  
زانکه جان آفرین چو جان نبود  
علم خوان همچو علم دان نبود [39].  
[صفحه 95]  
نز پی کار داشت علم ابلیس  
داشت بهر تکبر و تلبیس  
قدر دین تو دیر به داند  
که دهد عشوه دینت بستاند  
تو ز ابلیس کمتری ای خر  
زانکه تو دین فروش و او دین خر  
آن کسی از خدای برنخورد  
که حدیث و حدث یکی شمرد  
علم در مزبله فرو ناید  
که قدم با حدث نکو ناید

### فرق بین علم و عقل فرق بین علم و عرفان فرق بین درایت و حکمت

باید دانست که علم ادراک چیزی است بر حسب حقیقت آن چیز و این ادراک دو قسم است یا به حصول صور معلومات در نفس است مثلا درخت را بیند و در نفس تصور کند که سبب ایجاد میوه است و علم به خصوصیات یک درخت از ریشه و ساقه و شاخ و برگ و میوه و طرز تغذیه و تحولات و تطورات مزاج نباتی و آفات آن و تأثیر چوب و میوه آن پیدا کند.  
قسم دوم حکم نفس بر چیزی بوجود آن چیز است خواه در نفی یا اثبات مانند حکم به اینکه طیاره چه وقت در حرکت است و چه موقع در سکون و آدمی چه موقع در طی مراحل کمال است و چه وقت در سراشیبی انحطاط است قسم اول را در دین شریعت گویند که علم و ادراک اشیاء را می‌نماید و به آدمی درسی از خوب و بد و خواص افکار و اعمال و کردار می‌دهد و حکماء همان را عقل گویند و لذا در شرع هم احکامش منطبق با عقل است.  
قسم دوم را علم خوانند که اقسام آن را بیان کردیم پس فرق عقل و علم این شد که ادراک اگر روی قواعدی است علم است و اگر حکم روی قواعد است عقل است و قیاس عقل و علم بر سه وجه است:  
اول عقل بدون علم که عقل غریزی است مانند ادراک و عقول اطفال.  
دوم علم بدون عقل و آن دانش است که اکثر دیوانگان کسب کرده‌اند ارزشی ندارد.  
سوم- عقل و علم که با هم وحدتی پیدا کنند و آن را عقل مستفاد گویند و گاهی از آن علم به معرفت تعبیر کرده‌اند که درک با حکم عقلی توأم شده معرفت کامل به چیزی با تمام خصوصیات آن حاصل شده است.  
به عبارت دیگر علم درک بسیط است و عقل علم قویست و یا عقل موضوع علم بسیط است  
[صفحه 96]  
و عقل را بدین جهت عقل گفته‌اند که مانع صاحبش می‌شود از مبادرت در کاری که خلاف نظام امور است و علم گفته‌اند برای آنکه علامت شی‌ء است.  
اما فرق بین علم بسیط و معرفت این است که معرفت درک آثار وجودی می‌کند ولی درک ذات وجود نمی‌کند و علم درک ذات وجود می‌کند از این جهت درباره حق تعالی که غیر قابل درک است می‌گویند فلانی معرفتش به خدا بیشتر است اما نمی‌گویند علمش به خدا بیشتر است زیرا آثار وجود حق را می‌شناسد نه ذات مقدس او را بر خلاف علم به درخت - بسیار می‌شود که علم به ذات درخت داریم و معرفت به آثار و خواص آن نداریم اما فرق درایت و حکمت این است که درایت درک معرفت است و حکمت درک حقیقت است چنانچه در عرف گویند فلانی را دیدم یعنی فهم بوجود او پیدا کردم اما نه آنکه آثار وجودی او را شناخته باشد در حالی که تعریف حکمت علم به حقیقت وجود است [40].

### فضیلت تعلیم و تعلم

آموزگاران مکتب اسلام کسب دانش و بینش را بر هر کار برتری و فضیلت داده‌اند و چون علم افضل هر چیز است طلب آن نیز افضل هر کار است زیرا تکامل دین و دنیا و آخرت به علم است و نظام دین نظام دنیا و نظام آخرت است که فان الدنیا مزرعة الاخرة  
نظامی می‌گوید  
اگر خواهی سعادت دانش آموز  
شوی تا بر مراد خویش فیروز  
هوای عیش و نوش از سر بدر کن  
به سن کودکی کسب هنر کن  
گر آموزی هنر اندر جوانی  
کجا در وقت پیری کور مانی  
نیابد هیچ کس عمر دوباره  
به دانش کوش کزوی نیست چاره  
چو کسب علم کردی در عمل کوش  
که علم بی‌عمل زهری است بی‌نوش  
به خوش پوشی و خوشخواری مکن روی  
به تحصیل کمال نفس کن روی  
طالب علم باید وقتی فارغ ننشیند تا کسب کمال کند و از تکرار و مطالعه بسیار خسته و فرسوده نشود که علم در تکرار مطالعه و سخن است.  
[صفحه 97]  
و من طلب العلی سهر اللیالی  
بقذر الکد تکتسب المعالی  
و خواجه حافظ گوید:  
هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ  
از یمن دعای شب و ورد سحری بود  
و باید خود را حاضر کرد و مهیای کسب فیض نموده کسالت و تعلل از درک و تتبع محرومیت می‌آورد.  
لو کان نورالعلم یدرک بالمنی  
ما کان فی البریة جاهل  
اجهد و لا تکسل و لا تک غافلا  
فندامة الدنیا لمن یتکاسل  
و قال علیه‌السلام من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنه  
کسی را که راهی پیش گیرد برای طلب علم خداوند راه بهشت را به او رهبری می‌کند  
و قال علیه‌السلام ان الملائکة تضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما یصنع  
فرشتگان حق بالهای خود را زیر پای طالب علم می‌گسترند و بدان مباهات می‌کنند.  
در حدیث دیگر می‌فرماید کسی که بابی از ابواب علم را بگشاید بهتر است از آنکه صد رکعت نماز بگزارد.  
- یک باب علم بهتر از همه دنیاست - علم خزائنی دارد که مفتاح و کلید آن سئوال است از اهل ذکر (قرآن).  
- هر کس در حین تحصیل علم بمیرد خداوند او را زنده می‌گرداند و بین انبیاء درجه‌ای به او می‌دهد.  
در فضیلت تعلیم آیات بیشتری هست و این کار از وظایف انبیاء بوده چنانچه در تعریف وظایف پیغمبران می‌فرماید - مبعوث کردیم از خود شما کسی را که علم و حکمت و تربیت و تزکیت بیاموزد.  
قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه  
از پیغمبران تعهد و پیمان گرفته شد که چون کتاب آسمانی به آنها داده شود برای مردم بیان کنند و کتمان ننمایند و یعلمهم الکتاب و الحکمه  
و در حدیث نبوی می‌فرماید من تعلم بابا من العلم لیعلم الناس اعطی ثواب سبعین نبیا صدیقا هر کس بابی از علم بر خود می‌گشاید به منظور آن که به مردم بیاموزد خداوند ثواب هفتاد پیغمبر صدیق به او عطا می‌فرماید و این بزرگترین فضیلت برای آموزگاران  
[صفحه 98]  
و معلمین اسلامی است  
فزون‌تر بود پاس آموزگار  
ز پاس پدر نکته‌ای گوشدار  
پدر ز آسمانت زمین آورد  
معلم سوی آسمانت برد (صفوت)  
در حدیثی می‌فرماید لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله الحکمة فهو یقضی بها و یعلمها الناس و رجل اتاه الله ما لا فهو ینفق منه سرا و جهرا  
دو مرد قابل حسد بردن هستند اول آن کس که علم و حکمت بیاموزد به مردم و دیگر آنکه مال خود را در خفا و آشکارا انفاق کند صدها حدیث و خبر در فضیلت تعلیم و تعلم در کتب اخبار است که درجات متعلم و معلم را در اسلام نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که هیچ ملتی در اسلام و هیچ دینی از ادیان بشریت به اندازه اسلام و مسلمین به علم و دانش عظمت و اهمیت نمی‌داده‌اند  
مسلمان علم را از دین جدا نمی‌داند و علم را قدیم و جدید نمی‌شمارد علم کهنه و نو ندارد همه علم است و همه برای رشد بشریت است و رشد بشر برای رشد عقلی اوست و لذا علم از دین و دنیا از آخرت به حد خود و شرایط معلوم غیرقابل انفکاک است.  
در اینکه باید چگونه علمی را انتخاب کرد تا به دین و دنیا سودی بیشتر رساند و چه معلمی برگزید تا از خرمن فضایل آن بهره‌مند گردید و چه علومی باید همه طبقات مردم بدانند و چه رشته‌هائی را فقط متخصصین فن بیاموزند و از چه رشته علومی همه باید احترام کنند و از عمل چه علومی باید احتراز نمایند این‌ها مطالبی است که باید با وضع و محادات محیط و جامعه و آب و خاک و زمان و مکان تطبیق داد و اقدام کرد در هر حال علم دین از علوم واجب عینی است و عمل به علوم موسیقی و طرب و آلات و غیره از محرمات مکتب اسلام است زیرا سد راه تکامل و ترقی انسانیت می‌گردد.  
حکمای اسلام برای اثبات اینکه علم از دین جدا نیست و نمی‌تواند انفکاک یابد در فضیلت تعلیم و تعلم کلیه علوم بشری را تقسیم کرده و شاخه‌ای از علم دین دانسته‌اند زیرا دین از راه دنیا باید به کمال برسد و اینها وسایل می‌خواهد و وسایل زندگی علم لازم دارد و آن علم به سبب مقدمه افضلیت موضوع دین افضل می‌باشد و رشته‌ای از علوم بشری برای تکامل خواهد شد بدین ترتیب.  
می‌گویند آنچه که بشر بدان احتیاج دارد و زندگی بشریت را تأمین می‌کند از سه قسم خارج نیست:  
قسم اول اصولی است که نظام عالم بدون آن منظم نمی‌گردد و این اصول چهار است  
[صفحه 99]  
1- زراعت برای غذا و مطعم یعنی تولید مواد غذائی  
2- حیاکت برای ملبس تولید و توسعه مواد لباس و پوشش  
3- بنا و ساختمان برای مسکن که عمران و آبادانی جهان است  
4- سیاست برای تألیف قلوب و نظم اجتماع و تعاون در اسباب معاش  
و این هر چهار اصول زندگی است که باید برای آن از فعالیت باز نایستاد و کلیه ترقیات بشری از این چهار نوع خارج نیست و حایز همین اهمیت است.  
فلاسفه اسلام می‌نویسند تحدید علم ممکن است ولی تعریف آن مشکل است و این دشواری نه برای آن است که جنس و عرض عام مشتبه می‌شود و فصل با خاصه و نه از جهت اینکه اخلال به ذاتی کرده می‌شود و نه برای تعریف حقیقی و تعریف رسمی و جهات دیگر بلکه برای این است که علم از ذاتیات و مجردات است و خواص آن از حد خارج است و لذا تعریف آن مشکل است زیرا علم صفت نفس است و در ذات واجب عین ذات است و در انسان چون نفس را نمی‌توان محدود کرد و تعریف نمود لذا دشوار است [41].  
و علم در تقسیم به نسبت موصوف منقسم می‌گردد و لذا علم را به معنی صنعت برده و از جهت فن طبابت و فلاحت و غیره تقسیم کرده‌اند و ریشه هر علوم حکمت است که به طور کلی به مدد حکمت تقسیم می‌گردد - حکمت علمی و حکمت عملی اولی مقدمه دومی است و دومی منظور ما در این کتاب است که نفس بدین جهت به کمال مطلوب خود برسد [42].

### ابداع نتیجه علم است

در اصول کافی از سدیر صیرفی مأثور است که گفت از حمران بن اعین شنیدم که از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه شریفه بدیع السموات و الارض فرمود ان الله عزوجل ابتدع الاشیاء کلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله فابتدع السموات و الارضین و لم یکن قبلهن سموات و لا ارضون اما تسمع لقوله تعالی و کان عرشه علی الماء  
فرمود خداوند عالم آسمان‌ها و زمین را به علم خود ابداع فرمود و آفرید بدون آنکه طرح و نقشه و شبیه و نظیر قبلی داشته باشد آن وقت که به قدرت و علم خود آسمان‌ها و زمین‌ها را خلق کرد قبل از او آسمانها و زمینهائی نبود که از روی آن چنین ابداعی را بنماید بلکه  
[صفحه 100]  
بر مشیت و اراده و علم خود ابداع نموده و ابداع نتیجه علم است که بدون هیچ سابقه از کتم عدم به عرصه وجود آورد و فرمود مگر نشنیدی که در قرآن فرمود و عرش او بر آب بوده یعنی آن وقت آسمان و زمین نبوده و خالق عالمیان از روی علم و دانش خویش ابداع و ایجاد فرموده است. امام علیه‌السلام در پاسخ حمران که از آیه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فرمود خداوند عالم به علم غیب است یعنی هیچ موجودی و هیچ ذره‌ای از علم حق مکتوم و پنهان نیست.  
فرمود علم او علم غیب است و بر هیچ کس ظاهر نمی‌سازد مگر کسانی که از او راضی باشد و فرستادگان او که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رأس فرستادگان اوست - و از علم خویشتن پیغمبرانش را آموخته است و باز از همین امام درباره علم الهی در ذیل آیه ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ماذا تکسب غدا و یعلم ما فی الارحام  
فرمود از علوم مخصوص خود به ما خاندان رسالت تعلیم فرموده است و آن پنج علمی که جز خدا نمی‌داند استثنائا به آل محمد آموخته است - آنگاه فرمود لولا انا نزداد لانفذنا یعنی اگر علمی به علم نیفزاید علم ما فانی و کم نمی‌شود و دائما از افاضات اشراقیه الهیه مستفیض می‌گردیم.

### قبض و بسط علم

مردی از اهل فارس از امام علیه‌السلام راجع به علم و قبض و بسط آن پرسید قال ابوجعفر (ع) یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم و قال سر الله عزوجل اسره الی جبرئیل (ع) و اسره جبرئیل الی محمد (ص) و اسره محمد الی من شاءالله فرمود علم از ما منبسط می‌شود و از خاندان ما نشر می‌یابد - و از ما مقبوض می‌گردد - خداوند عالم علم خود که سر اوست به طور پوشیده و اجمال به جبرئیل سپرد و جبرئیل علیه‌السلام به حضرت رسول خدا به ودیعت سپرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن کس که خدای معین فرماید باز نمود - و علوم و اسرار حق در نزد امام است و امام علیه‌السلام بر حسب مقتضیات زمان و مکان و شرایط و اقتضای روز و استعداد مردم هر مقدار که لازم بود از علوم و اسرار الهی ابراز و اظهار می‌کردند و به همین جهت ریاست مطلقه روحانی زیر سایه اعلمیت و افقهیت مطلقه مشروطه و مربوطه است و تا عالم مطلق نباشد رئیس مطلق انتخاب نمی‌گردد و تا به اعلی درجه کمال و اقصی مراتب تکمیل نائل نباشند پیشوای مطلق و امام برحق نخواهند بود.  
بنابراین علم از طرف اهل بیت بسط می‌یابد و از آنها قبض و اخذ می‌شود - آنها حامل  
[صفحه 101]  
علم الهی بوده‌اند آنها مخزن علم الله بوده و مفسر و مبین قرآن می‌باشند - آنها قرآن گویا و کتاب ناطق هستند.  
آنها خزان علم - معادن حکمت - و حمله شریعت بودند - علم آنها علم الهی و دانش آنها آسمانی است آنها از مرکز نور علم قبض و اخذ نموده و به عالم خلق بسط داده‌اند باید علم را از منبع اصلی برداشت تا کسر و اضافه و نقصان و فزونی نداشته باشد باید از سرچشمه افاضات اشراقیه الهیه کسب علم و دانش کرد و آن هم جز در راه تهذیب نفس این افاضه اشراقیه دست نمی‌دهد و لذا فرمودند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء علم حقیقی نوری است که خداوند به دل هر کس بخواهد افاضه می‌کند و به نظر نگارنده من در این عبارت من فاعلی است یعنی طالب علم باید برای اخذ علم قیام کند و خود را مهیای فرا گرفتن علم نماید تا خداوند هم به آنها علم و دانش افاضه فرماید.

### ثواب علم عالم و متعلم

جابر از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود  
قال رسول الله (ص) ان معلم الخیر یستغفر له دواب الارض و حیتان البحر و کل ذی روح فی الهواء و جمیع اهل السماء و الارض و ان العالم و المتعلم فی الاجر سواء یأتیان یوم القیمه کفر سی دهان یزدحمان  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن کس که آموزگار خیر و نیکوئی باشد تمامت جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و پرندگان هوا و جمله ساکنین زمین و آسمان برای او طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند.  
فرمود آموزنده و آموخته در اجر و مزد مساوی هستند و در روز قیامت و برداشتن پرچم فضیلت و سعادت و اجر و ثواب با هم همعنان هستند که مانند دو دوست در مسابقه در حرکتند تا کدام یک بیشتر به خدمت ادامه دهند - معلم بالنسبه به نادانان عالم است و او با هر کس که از او عالم شود و کسب فضیلت کند در اجر شرکت دارند  
«ابوحمزه ثمالی» روایت می‌کند که از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام مروی است فرمود «عالم ینتفع بعلمه افضل من عبادة سبعین الف عابد» دانشمندی که از علمش بهره‌مند گردند و سود برند از عبادت هفتاد هزار عابد افضل است و نکته این حقیقت این است که عابد در عبادت خودش به تنهائی سود می‌برد ولی عالم به متعلم و سایر مردم فیض می‌بخشد و فایده می‌رساند و مردم را از ظلمتکده جهل و کوری نجات می‌دهد و آنها را به مقام ارتقا و اعتلا بالا می‌برد بدون  
[صفحه 102]  
تردید علم با حیوة و قدرت نسبت مستقیم دارد عالم زنده و قادر و تواناست دانشمند نخواهد مرد - امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود الناس موتی و اهل العلم احیاء مردم مرده هستند و علماء زنده و جاویدان می‌باشند - مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست دانشمندان علت مبقیه یک اجتماع می‌باشند علما آبرو و اسباب ارج و ارزش اجتماعند یک عالم را با صد هزار جاهل برابر نمی‌توان دانست - مردن یک عالم در ارکان اجتماع رخنه‌ای ایجاد می‌کند که به هیچ چیز نمی‌توان جبران کرد اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شی‌ء - وقتی از امیرالمؤمنین تعریف علم و اهمیت دانش را پرسیدند تا 15 نفر پشت سر هم آمدند پرسیدند به هر یک یک نوع جواب داد فرمود اگر تا روز قیامت از علی علیه‌السلام درباره اهمیت و ارزش علم سئوال کنید به هر یک جواب مستدل و مفصلی می‌دهم که با پاسخ دیگران ربطی نداشته باشد.

### عالم جاهل نمی‌شود

علم برای امام دو نوع است علم حضوری و علم حصولی یا به عبارت دیگر علم موهبتی - علم مکتسب که خداوند عالم نقشه عالم وجود را به برگزیدگان خود تعلیم فرموده است و زیر نظر آنها گذاشته تا به هر چیز و همه جا از زمان و مکان واقف گردند و این معنی که آیا امام دارای علم حصولی است یعنی به تحصیل دانش فرا می‌گیرد یا به موهبت الهی اختلاف است آنچه مسلم است علم امام حصولی است ولی از فرشتگان و معلم شدید القوی می‌آموزند - به همین جهت امام محمدباقر علیه‌السلام در روایت ابوحمزه ثمالی فرموده لا و الله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما بشی‌ء جاهلا بشی‌ء ثم قال الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعته عبد یحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال لا یحجب ذلک عنه  
فرمود سوگند به خدا که هرگز عالم جاهل نمی‌شود یعنی عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی می‌فرماید اگر عالم کامل باشد که از سرچشمه وحی علم و دانش فرا گرفته باشد، به همه چیز عالم است نمی‌توان گفت که چیزی می‌داند و چیزی نمی‌داند و عالم به همه چیز آگاه است و از هیچ چیز نزد او پنهان نیست و اضافه فرمود که خداوند تعالی اجل و اعز و اکرم از آن است که طاعت بنده را که علم آسمان و زمین او از وی پوشیده و محجوب باشد فرض و واجب گرداند و این علم برای بنده مطیع خدا محجوب نیست اگر امامی در زمانی به مقتضای مصلحت نظام نوع از علم خود کتمان کرده و یا اظهار نموده در هر دو حال عین علم است که اقتضا و مصلحت را پیوست علم نموده و او خود علم است به مقدرات و مقتضیات و مافوق زمان و  
[صفحه 103]  
مکان است به اضافه که بیان اظهار علم به سابقه علم به حال شنونده است که تا چه حد استطاعت قبول چه مقدار علم را دارد و درخور گنجایش چه مقدار دانش است که این هم خود علمی است پس عالم در هر مرحله باشد جاهل نمی‌شود مگر آنکه به مرض نسیان یا امراض مغزی مبتلا گردد و این هم برای مردم عادی است امام که عالم به گذشته و آینده است هیچ وقت جهل بر آنچه می‌داند پیدا نمی‌کند - و به اصطلاح احساسات مغفوله ندارد همیشه مستحضر است و هر وقت هر چه بخواهد بر آن دست دارد - عالم همه کارش علم و مصلحت نوعی است و جاهل بر ضرر خود و اجتماع عمل می‌کند.

### اهمیت هدایت و ارشاد بشر

رهانیدن یک گمراه نادان از ضلالت بزرگترین خدمتی است که به بشر می‌توان کرد و تنویر افکار و هدایت و ارشاد بنی‌نوع مقدس‌ترین وظیفه است.  
و پیغمبران و ائمه اطهار همیشه بشر را به همین نظر به مهام امور علم و دانش ارائه طریق می‌کردند و سر حلقه دانش و بینش را به دست او می‌سپردند و سرچشمه علم و فضیلت را راهنمائی می‌کردند تا خودشان با حرکت فکری به کمال خود برسند.  
علامه مجلسی در بحارالانوار از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که یکی از اصحاب از امام علیه‌السلام پرسید آیا رهانیدن اسیری مؤمن از دوستان خود را از چنگ یک ناصبی که گمراه کننده امت بهتر است یا رهانیدن اسیری را از چنگ کفار مردم روم.  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود «اخبرنی انت عمن رأی رجلا من خیار المؤمنین یغرق و عصفورة تغرق لا یقدر علی تخلیصهما بایهما اشتغل فاته الاخر ایهما افضل ان یخلصه»  
تو اول بگو بدانم اگر مردی از نیکان در گرداب غرق شده باشد و گنجشکی هم در حالت غرق باشد و بخواهد هر دو را نجات دهد اما در یک لحظه نتواند هر دو را نجات دهد آیا کدام یک را باید زودتر نجات داد آیا نجات آن مرد افضل است یا نجات کنجشک؟ آنگاه خود امام فرمود «قال علیه‌السلام فبعد ما سئلت فی الفضل اکثر من بعد ما بین هذین ان ذلک یوفر علیه دینه و مبین ربه و ینقذه من نیرانها و هذا المظلوم الی جنانها بصیر» فرمود بعد و دوری و فاصله این دو که پرسیدی از دره عمیق مابین این دو یعنی فضیلت نجات دادن اسیری مؤمن را از چنگ ناصبی بدنفسی که می‌خواهد اغوا کند و به ضلالت بیندازد و آخرتش را تباه سازد با آنکه به دست کفار مردم اسیر گردد - نجات اولی نجات از دین و آبرو و حفظ آخرت و  
[صفحه 104]  
رستگاری است و نجات دومی نجات از مال و جان تنهاست چه ناصبی دشمن مال و جان و دین و فضیلت است - کافر دشمن فقط جان و مال است فرمود نجات کسی که روحش اسیر نابخردی و ضلالت است افضل است از کسی که جسمش اسیر دشمن است یا مالش مورد طمع است اگرچه هر دو فانی‌اند فنای روح باعظمت‌تر از فنای جسم است - هدایت و ارشاد یک نفر موجب زنده داشتن یک اجتماع است زیرا یک فرد وقتی روحا زنده و جاودان گردید خاندان و قوم و قبیله او زنده و جاودان خواهند ماند و معنی احیای نفس که زنده داشتن ناس است همین است.  
قال (ع) من علم باب الهدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزادهم شیئا  
فرمود هر کس راه دانش و هدایت را به مردم بیاموزد پاداش وی به اندازه ثوابی است که خداوند به تمام اشخاصی که بدان عمل می‌کنند می‌دهد و از ثواب آنها هم کاسته نمی‌شود.  
و هر کس وسیله گمراهی مردم گردد و راه ضلالت و انحطاط اخلاقی به خلق نشان دهد کیفرش به اندازه عذاب مردمی است که بدان روش عمل می‌کنند و از عقوبت آن بدکاران هم چیزی کاسته نمی‌شود.  
قال (ع) لا یکون العبد عالما حتی لا یکون حامدا لمن فوقه و لا محقرا لمن دونه  
بنده‌ای دانشمند نمی‌شود مگر آنکه سپاسگزار استاد خود گردد و او را بزرگ شمرد و زیر دست را هم کوچک و دون نگیرد [43].  
شکی نیست که شکر داشتن علم. افاضه و افاده علمی است که باید عالم به دیگران بیاموزد عالم وقتی دیگری را ارشاد کرد شکر نعمت نمود چه برافروختن یک چراغ فروزان از علم و دانش پیش پای کسی زنده و جاودان داشتن آن کس و آن راه است هر کس از این راه به کمال مطلوب برسد خداوند به شکرانه آن ثوابی بر مرشد و مهدی می‌دهد ارشاد و هدایت خلق و تنویر افکار عمومی مردم بالاترین خدمت است در کلیه فنون و صرف و خدمات اجتماعی بشر هیچ خدمتی به درجه ارشاد و هدایت اهمیت ندارد - زیرا این خدمت زنده داشتن نفوس بشری و تربیت آنها به راه راست است وای اگر که این رهبری به ظلمات جهالت و قید ضلالت باشد آن وقت ضامن تمام معاصی مرتکب مهتدی است باید مهدی و مرشد از خدا بخواهد  
[صفحه 105]  
که خلق را به کمال فضیلت آسمانی هدایت نماید و به راهی که پیغمبران بر آن مبعوث شده‌اند رهبری کند.

### احادیث ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زبان وحی است

در اینکه علم و دانش ائمه دین از مخزن علم و دانش پیغمبر سرچشمه گرفته تردیدی نیست و حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام این حقیقت را در الفاظ و عبارات مختلفه بیان فرموده است - چنانچه «فضیل» از آن امام روایت می‌کند «قال لانا حدثنا برأینا ضللنا کما ضل من کان قبلنا ولکنا حدثنا ببینة من ربنا بینها لنبیه فبینه لنا» فرمود ای فضیل ما اگر برای خود سخن گوئیم و به میل خود نقل حدیث کنیم گمراه می‌مانیم چنانچه پیشینیان گمراه ماندند ولی بدان که ما از روی بینه و روشنائی از روی دلیل و برهان از روی استدلال و منطق آنچه را که پروردگار عالم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود تعلیم فرموده و رسول خدا به ما آموخته است به شما تعلیم می‌کنیم و می‌آموزیم و بر آن افزونی و نقصانی نمی‌نمائیم.  
و همین حقیقت را به جابر هم می‌فرماید یا جابر «والله لو کنا تحدث الناس او حدثناهم برأینا لکنا من الهالکین ولکنا نحدثهم بآثار عندنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتوارثها کابر عن کابر نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم»  
ای جابر به خدا سوگند ما سخن تازه‌ای غیر از بیان وحی نمی‌آوریم و به رأی و میل خود حدیثی نمی‌گوئیم که اگر چنین کنیم از تباه‌شدگان خواهیم بود لکن ما مردمان به آن آثاری که از رسول خدا (ص) به امانت نزد ما سپرده شده و دست به دست به ما رسیده آن را نقل می‌کنیم و این گوهرهای نفیس را در ظروف سینه ما که مخزن قلوب و محفظه علوم و دانش است نگاه می‌داریم همان طور که مردم زر و سیم را نگاه می‌دارند و ذخیره خویش می‌دارند ما هم این علوم را ذخیره سعادت پیروان خود قرار داده به آنها تعلیم می‌کنیم تا به کمال و سعادت خود برسند.  
و باز هم در تأکید این حقیقت به فضیل می‌فرماید «انا علی بینة من ربنا بینها لنبیه صلی الله علیه و آله فبینها نبیه لنا فلولا ذلک کنا کهؤلاء الناس» یعنی ما بیان می‌کنیم آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب ربوبی دریافته و به ما آموخته است و اگر این تربیت ممتاز نبود ما هم مانند سایر مردم بودیم برتری و امتیاز ما از سایر خلق به این تربیت مکتب ربوبی است کتاب الله کله و الحق کله یعنی امیرالمؤمنین بیمناک از مردم بود که اگر علوم و حقایق را  
[صفحه 106]  
به آنها تعلیم فرماید نتوانند نگاه دارند ظرفیت احادیث متشابه را ندارند تا آنچه را لازم است به موقع خود اجرا نمایند و آنچه را برای مواقعی خاص است نگاه دارند تا به موقع و چون این ظرفیت و تحمل علمی برای عموم مردم نیست لذا امیرالمؤمنین قسمتی از آن را که برای مواقع مخصوصی بود به اولادش تعلیم فرمود و آنها را امر به اجرا در موارد خاص خود کرده و آنها هم که به علم گذشته و آینده و استعدادها و لیاقت‌های خلق واقف بودند به موقع عمل می‌کردند.  
و لذا آن حضرت در وصایای خود فرموده - «و ان اشبه الامر علیکم فقفوا عنده وردوه الینا حتی نشرح لکم من ذلک ما شرح لنا» یعنی هر وقت از حدیثی و خبری برای شما شبهه‌ای ایجاد شد و تمیز حق و باطل آن مشکل گردید و صحت و سقم آن سخت ضعیف بود توقف کنید و به ما اهل بیت عترت و طهارت مراجعه کنید تا برای شما آن را توصیف و تشریح نمائیم - به ترتیبی که از پیغمبر خدا به ما رسیده است.  
و باز در تأیید این حقیقت برای ابوسعید زهری بیان می‌فرماید که الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه و ترکک حدیثا لم تزده خیر من روایتک حدیثا لم تحصیه یعنی توقف در مقام شبهه از بی‌فکر سخن گفتن بهتر است چه اقتحام و بی‌اندیشه تاختن و بی‌گدار به آب زدن سبب هلاکت می‌گردد حدیثی را نقل نکنید بهتر است که بدون تأمل و بی‌خبر از حقیقت آن نقل نمائید - و به عبارت دیگر حدیثی که روایتش از روی درایت نباشد ترکش بهتر از نقلش می‌باشد و باز مؤید این گفتار به جابر فرمود انا لو کنا نحدثکم برأینا و هو انا لکنا من الهالکین یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم یعنی ای جابر اگر ما احادیث را به میل خود نقل و تعلیم کنیم از هالکین خواهیم بود و آنچه ما نقل می‌کنیم احادیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده و آنها را در خزینه سینه‌های خود حفظ کردیم و امروز به شما می‌آموزیم همان طور که شما طلا و نقره را در خزینه‌های خود حفظ می‌کنید بنابراین احادیث ما از زر و سیم بااهمیت‌تر و مفیدتر است.

### پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علم خود را به علی علیه السلام سپرد

در اخبار فریقین از همه مسلمین به تواتر نقل شده که در تحت عنوان انا مدینة العلم و علی بابها گفته‌اند پیغمبر مدینه علم است و علی باب آن است.  
علامه مجلسی در بحار از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود  
[صفحه 107]  
«ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا علیا فی المرض الذی توفی فیه فقال یا علی ادن منی حتی اسر الیک ما اسرالله الی و ائتمنک علی ما ائتمنی الله علیه ففعل ذلک رسول الله بعلی علیه‌السلام و فعله علی بالحسن و فعله حسن بالحسین و فعله الحسین بابی و فعله ابی بی‌صلوات الله علیهم اجمعین»  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض رحلت خود علی بن ابیطالب را صدا کرد فرمود یا علی نزدیک بیا می‌خواهم سری از اسرار الهی را به تو به ودیعت بسپارم و این اسراری است که خداوند به من به ودیعت سپرده و خوب حفظ کردم و اکنون به دست تو می‌سپارم خوب آن را حفظ کن آنچه خدا مرا بر آن امین فرموده آن را به تو می‌سپارم و امین بر آن می‌نمایم - و اسرار امامت و نبوت و علم را که ودیعه آسمانی بود به او سپرد و جدم علی علیه‌السلام به حسن سپرد او به حسین و او به پدرم علی بن الحسین و او به من سپرده است و اکنون آن ودیعه نزد من است.  
ابوبصیر نیز روایتی در این باب نقل کرده می‌گوید امام محمدباقر علیه‌السلام فرموده.  
«اسرالله سره الی جبرئیل علیه‌السلام و اسره جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسره محمد الی علی و اسره علی صلوات الله و سلامه علیه الی من شاء واحدا بعد واحد»  
فرمود این سری بود از حق که جبرئیل به جدم رسول الله سپرد و او به وصیش علی بن ابیطالب و او به دست اولاد منصوب و منصوصش یکی پس از دیگری نقل و انتقال داده‌اند.  
ابوبکر خضرمی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود علم رسول الله (ص) علیا الف حرف کل یفتح الف حرف فرمود پیغمبر به علی بن ابیطالب هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف دیگر مکشوف نمود - و مقصود از هر حرفی علمی است و از بابی دانشی و علمی استفاده فرمود و هزار باب علم مراد کثرت علوم است که پیغمبر (ص) به علی تعلیم فرموده.  
ابوالجارود از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود  
قال ان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لما حضره الذی حضره قال لابنه الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر رسول الله (ص) الی و ائتمنک علی ما ائتمنی علیه ففعل چون امیرالمؤمنین به مرض شهادت در بستر خوابید پسرش حسن علیه‌السلام را احضار کرد فرمود بیا تا آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با من به ودیعت سپرده و در پنهانی اسرار امامت را واگذاشته من هم به تو بسپارم و همچنان که من بر آن امین بودم تو نیز بر آن امین باش - آنگاه اسرار  
[صفحه 108]  
امامت را به او سپرد و علومی که مخصوص این خاندان است و از سرچشمه علوم غیبی سیراب شده بود به او سپرد در وصایای حضرت شاه ولایت و فرزندان او سبطین و وصیت‌های آنها به ائمه منصوب و منصوص خود اسرار علمی و ودایع امامت و علوم غیبی را به حکم حق به ودیعت سپرده‌اند و خداوند به قدرت بالغه خود علم هر پیغمبر را به وصیش اضافه می‌فرماید و از هر امام به امام حی که زمین خالی از وجود آن حجت نخواهد بود عنایت می‌فرماید و به شهادت تاریخ اوصیاء پیغمبران دست به دست علوم مکنونه خود را به دیگری سپرده و به حق پیوسته‌اند چنانچه مسعودی در کتاب اثبات الوصیه این حقیقت تاریخی را ثابت و نقل کرده است.

### وجوب طلب علم و اخذ آن از امام علیه السلام

اسلام طلب دانش را واجب و فریضه عینی شمرده هر بشری باید کسب علم کند و دیگران را هم دانش بیاموزد و این فریضه بر هر فرد لازم است کفایت از دیگری نمی‌کند و لذا فرمود طلب العلم فریضة علی کل مسلم کسب دانش بر هر مسلمان واجب است آنگاه ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود و من اضل ممن اتبع هواء بغیر هدی من الله فرمود کیست گمراه‌تر از آن کسی که متابعت هوای نفس خویش را نماید بدون آن که از جانب خداوندش هدایت و هادی باشد - باز فرمود مقصود آن کسی است که به رای و اندیشه باطل خود دین و آئینی اختیار نماید و از ائمه هدی سلام الله علیهم فرانگیرد  
جابر جعفی می‌گوید از امام محمدباقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود ان لنا اوعیه نملوها علما و حکما و لیست لها باهل فما نملوها الا لینتقل الی شیعتنا فانظروا الی ما فی الاوعیه فخذوها ثم صفوها من الکدرة تأخذونها بیضاء نقیه صانیه و ایاکم و الاوعیه فانها وعاء سوء  
فرمود ظروف علمی ما پر از علم و حکمت است و آکنده از دانش و بینش است و ما از آن ظروف علم و حکمت به کسی نمی‌دهیم مگر آنکه صلاحیت علمی داشته باشد یعنی از شیعیان و دوستان ما بوده و به آنها منتقل بنمائیم فرمود ای اصحاب من بدانید که ظروف نکوهیده گاهی شما را فریب می‌دهند مبادا فریب این قلوب کدر و تیره را خورده خود را در پرتگاه ضلالت و گمراهی افکنید و اضافه فرمود انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال یعنی علم و دانش را فرا گیرید اگرچه حاملش باصفا نباشد و به هوای نفس علم نیاموزد زیرا علم و دانش در حد ذات خود ارزش و ارج و اهمیت دارد نهایت اینکه توجه داشته باشید در خلال علم کلمات گمراه کننده به شما نیاموزند و تلقین نکنند.  
[صفحه 109]

### منبع علم اهل ذکر هستند

از ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل قرآن مجید استنباط شده که قرآن به نام ذکر نامیده شده است و چندین مورد به کلمه ذکر مراد قرآن بوده یکی این آیه است که فاسئلو اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون هر چه را نمی‌دانید و در آن شک یا جهل دارید از اهل ذکر بپرسید و اهل ذکر در تفسیر به وجود ائمه تعبیر شده آنها اهل ذکر هستند زیرا قرآن و ذکر حق در خاندان آنها نازل شده و حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ذکر من هستم و اهل ذکر ائمه و اهل بیت من هستند قال رسول الله (ص) الذکر انا و الائمه علیهم السلام اهل الذکر و اضافه فرمود در این آیه و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون فرمود نحن قومه و نحن المسئولون که مراد به قوم او و مسئول ما هستیم که ذکر اعم از اینکه قرآن باشد یا شخص پیغمبر باشد اهل او و مائیم که منبع علوم و وارث آن هستیم و هر کس بخواهد علمی فرا گیرد که صحیح و درست باشد باید از ائمه دین که اهل بیت سید المرسلین هستند برسند تا به حقیقت علم برسد  
ابوبکر حضرمی گفت در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودم که برادر کمیت شاعر وارد شد عرض کرد فدایت شوم هفتاد مسئله حاضر کرده که از محضر شما استفاده کنم و اکنون همه آنها فراموش شده جز یک مسئله و آن این آیه است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعملون مراد از اهل ذکر کیست؟! فرمود اهل ذکر ما هستیم  
و محمد بن مسلم از این امام روایت کرده که فرموده ان من عندنا یزعمون ان قول الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعملون انهم الیهود و النصاری برخی گمان می‌کنند که مراد یهود و نصاری هستند و اگر این توهم غلط باشد باید شما مسلمین به دین آنها وارد شوید چه آنها شما را به دین خودشان دعوت می‌کنند آنگاه دست بر سینه مبارک خود نهاد فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسئولون ما اهل ذکر و ما مسئولیم بدیهی است علل و اسباب نزول وحی را می‌دانند و مسئولیت راهنمائی و رهبری خلق به عهده آنهاست و تا علمی آسمانی نداشته باشند مسئولیت قبول نمی‌کنند و دعوی علم و اعلان اعلمیت نخواهند کرد. جابر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب» فرمود برتری دانا بر نادان به علم و عقل است و خردمندان علماء ما هستیم نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوالالباب فرمود ما هستیم آنانکه به همه چیز دانا هستند و اولوالالباب خردمندان شیعیان ما می‌باشند  
[صفحه 110]  
برید بن معاویه از حضرت امام محمدباقر روایت کرده که در تفسیر آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» فرمود راسخین در علم ما هستیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده  
افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئا تأویله و اوصیائه من بعده یعلمونه کله و الذین لا یعلمون تأویله اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابه الله بقول یقولون امنا به کل من عند ربنا فرموده پیغمبر خدا از راسخین افضل‌تر از همه خلق است و به تمام آنچه نازل شده داناتر است و خداوند عالم بر او چیزی را مکتوم نفرموده و از علل و اسباب نزول وحی او را خبر داده و اوصیای او به تمامی آیات و علل و نزول وحی وارث او هستند و بر تأویل و تفسیر دانا هستند و اگر از آنها سئوال شود راسخ در علم کیست می‌گویند ایمان آوردیم به تمام آنچه از جانب حق نازل شده و به آیات قرآن از خاص و عام و محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ آگاهیم  
آری ائمه اطهار راسخین در علم هستند و به تأویلات و معانی قرآن دانا می‌باشند - ابوبصیر از حضرت ابی‌جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» فرمود مراد کسانی هستند که علم را از سرچشمه علوم غیبی و از منبع شدیدالقوی اخذ کرده و افاضه اشراقیه الهیه است در سینه آنها آنگاه به سینه خود اشاره کرده فرمود مراد سینه‌های ما می‌باشد.  
ابوبصیر از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که این آیات مبارکات را پس از این بیان تلاوت فرمود بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی آیات باهره الهی در سینه کسانی است که خداوند به آنها نور علم و دانش افاضه فرموده و خانه دلشان را به نور علم روشن ساخته است سپس فرمود اما و الله یا بامحمد ما قال بین دفتی المصحف سوگند به خدای تعالی ای ابومحمد «کنیه دیگر ابوبصیر است» تمام قرآن مجید در گنجینه صدور و سینه ایشان است یعنی تمام معانی قرآن در دل ما می‌باشد.  
ابوبصیر می‌گوید عرض کردم یابن رسول الله ایشان کیانند؟ قال من عسی ان یکونو غیرنا یعنی مگر غیر از ما کسی خواهد بود که به این فضیلت علمی تربیت شده باشد.  
محمد بن مسلم شاگرد دیگر امام محمدباقر علیه‌السلام از استادش روایت می‌کند که فرمود «نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برمانتین من الجنة فلقیه علی علیه‌السلام فقال ما هاتان الرمانتان اللتان فی یدک فقال اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب و اما هذه فالعلم ثم فلقها رسول الله  
[صفحه 111]  
بنصفین فاعطاه نصفها و اخذ رسول الله نصفها ثم قال انت شریکی فیه و انا شریکک فیه قال فلم یعلم و الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرفا مما علمه الله عزوجل الا و قد علمه علیا ثم انتهی العلم الینا ثم وضع یده علی صدره»  
یعنی جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و دو انار در دست داشت که از بهشت آورده بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حاضر بوده او را ملاقات کرد پرسید این دو انار چیست و برای کیست که در دست گرفته جبرئیل گفت اما این یک نبوت که تو در آن شریک نیستی ولی این دیگر را تو شریک آن می‌باشی آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انار را گرفته نصف کرد و نصف آن را خود و نصف دیگر را به علی داد سپس فرمود یا علی این علم است که تو شریک آن هستی و من شریک تو می‌باشم یعنی علم بین من و تو مشترک است  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام اضافه فرمود که سوگند به خدا علمی نیست که پیغمبر بداند و حرف به حرف به علی بن ابیطالب تعلیم نکرده باشد و علی علیه‌السلام تمام علوم پیغمبر را می‌دانست تا علم به نهایت رسید و به حکم وراثت تمام علوم علوی به ما رسیده است و آنگاه دست بر سینه خود نهاد فرمود در این مخزن محفوظ است

### بیان صحف مطهره

درباره‌ی آموزش احادیث اهل بیت عترت و اینکه آن اخبار شمع فروزان هدایت راه سعادت است فصول بسیار در دست است که از امام محمدباقر علیه‌السلام آنچه به نظر رسیده می‌آوریم.  
برید عجلی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند - که در ذیل آیه وافی هدایة «فی صحف مطهره فیها کتب قیمة» از آن حضرت پرسیدند فرمود «قال هو حدیثنا فی صحف مطهرة من الکذب» فرمود مقصود از صحف مطهره احادیث ما می‌باشد.. که در صحفی است که از آلایش کذب و خبث و دروغ پاک و مطهر است.  
و باز هم ابواسماعیل جعفی از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود «ان الله برء محمدا صلی الله من ثلث ان یتقول علی الله او ینطق عن هواه او یتکلف» یعنی خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از سه چیز مبرا داشته (اول) کذب بر خدا (دوم) کار به تصنع «و تکلف گذاشتن» (سوم) به هوای نفس سخن گفتن - امام علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید پیغمبر (ص) منزه است از اینکه سخن به گزاف بگوید «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» آنچه گفته از منبع وحی سرچشمه گرفته و روی فن سخن‌پردازی یا تکلف  
[صفحه 112]  
مشکل تراشی سخن نگفته بلکه برای هدایت و ارشاد بشر آنچه به او وحی می‌شده فرموده است - چنانچه در قرآن فرموده «و لو تقول علینا بعض الاقاویل» یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاره‌ای از گفتار دروغ و افترا را بر ما بندد - و افترا را تقول فرموده و آن قولی است که تکلف در آن باشد - در حالی که او به منطق وحی سخن رانده و فرمود «ما انا من المتکلفین» یعنی من کسی نیستم که مکلف باشم - و سخنی گویم که درخور آن نباشم-..  
آنچه مسلم است و از چهارده قرن پیش ثابت گردیده این است که ائمه ما یکی پس از دیگری مبین بیان پیغمبر خاتم النبیین (ص) بوده‌اند و آن حضرت هم شارح وحی بود از خود هیچ سخنی نیاورده و ائمه‌ی معصومین علیهم صلوات الله اجمعین یک حرف بر معانی رقیقه نازله آسمانی از راه وحی نیفزوده‌اند و کسر نکرده‌اند تا با بهترین وجهی مأموریت خود را انجام داده‌اند.

### صحیفه مختومه

در اصول کافی از حمران مروی است که گفت از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام پرسیدم که آنچه مردم نقل می‌کنند این است که صحیفه مختومه‌ی حاوی علوم پیغمبر و علی علیه‌السلام به ام‌سلمه دادند آیا صحیح است؟ فرمود «فقال ان رسول الله (ص) لما قبض ورث علی علیه‌السلام علمه و سلاحه و ما هناک ثم صار الی الحسن ثم صار الی الحسین فلما خشینا ان یغشی استودعها ام‌سلمه ثم قبضها بعد ذلک علی ابن الحسین علیه‌السلام».  
فرمود پیغمبر خدا (ص) که از دنیا رحلت کرد تمام علم و دانش او و کلیه آثار نبوت و سلاح ولایت مطلقه به علی علیه‌السلام سپرده شد و از آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه‌السلام و از او به سیدالشهداء رسید ولی چون سیدالشهداء به کوفه و عراق حرکت کرد برای آنکه مبادا به دست دشمن افتد آن را به ام‌سلمه به ودیعت سپرد و چون علی بن الحسین از آن معرکه به سبب ابتلای مرض نجات یافت و به مدینه برگشت ودایع پدر را از ام‌سلمه گرفت و پس از او اکنون دست من است.

### سلاح نبوت

از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود سلاح نبوت در میان ما همچون تابوت بنی‌اسرائیل بود «قال علیه‌السلام انما مثل السلاح فینا کمثل التابوت فی بنی‌اسرائیل اینما دارالتابوت دارالملک و اینما دارالسلاح فینا دارالعلم» - یعنی مثل سلاح در میان ما مثل تابوت در بنی‌اسرائیل است که هر کجا  
[صفحه 113]  
تابوت می‌گشت ملک و سلطنت دوران را داشت و تا آن مدت که سلاح در میان ما می‌گردد علم در میان ما گردش دارد و این سلاح گنجینه علم است و همان صحیفه مختومه یا صحیفه فاطمیه و علویه می‌باشد که علوم اولین و آخرین در آن ثبت است.

### سبب افشاء یا کتمان علم

ائمه معصومین (ع) علم و دانش خود را به مقتضای نیاز مزاج اجتماع اظهار یا کتمان می‌کردند و این افشاء یا کتمان در اثر کیفیت ظرفیت مردم عصر بود و در سابق هم گفتیم که گاهی می‌شود یک سئوال را که چند نفر از اصحاب ائمه می‌پرسیدند به هر یک بر حسب مقدار ظرفیت و استعداد و رشد عقلی او پاسخ می‌دادند نه در مقدار و حقیقت خود موضوع و لذا «عبدالله احد بن مختار از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود «لو کان لالسنتکم او کیة لحدثت کل امرء بماله و علیه» وکاء بند سر مشک را گویند و وعا ظرف چیزی را نامند اوکیه و اوعیه جمع آن است یعنی اگر برای زبانهای شما بندی باشد که بتوانید حفظ اسرار کنید و مفتاح اوعیه و ظروف قلوب که زبان است به اختیار خود بگیرید و از آن سود و زیان خود را تشخیص دهید به شما تمام علوم و مصالح و مفاسد امور را می‌آموزم و همه نیک و بد شما را می‌گویم که من عالم به آن هستم ولی شما ظرفیت حفظ آن را ندارید - و لذا کتمان می‌کنم.

### آمیختن علم به حلم

علم و دانش باید به حلم و شکیبائی مقرون باشد - تا نتیجه مطلوبه دهد حسن صالح از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود «ما شیب شی‌ء بشی‌ء احسن من حلم بعلم» فرمود هیچ چیز بهتر از علمی نیست که به حلم و بردباری مقرون و آمیخته باشد چه عالم اگر حلیم و شکیبا نباشد سبب انزجار دلهای مردم می‌گردد مردم از افاده‌اش رنجور و منفور می‌گردند و علم نزد او معطل و مکتوم می‌ماند.  
سبب آنکه امام باقر علیه‌السلام علم را از میان همه فضایل اخلاقی به حلم فقط آمیخته این است که بیان علمی باید مقرون و مبتنی بر اقتضاء محیط و قبول استعداد شنونده باشد و چون این قدرت و نیروی معنوی به حلم و بردباری و شکیبائی آمیخته نگردد بسا اوقات از ازمنه و امکنه که این علم در غیر موقع و مورد افاضه گردد و نتیجه سوء دهد که گفته‌اند:  
تیغ دادن در کف زنگی مست  
به که افتد علم را نادان به دست  
به اضافه که علم باید به مراتب استعداد شنونده و نیروی قبول قابلیت او در سطح قدرت  
[صفحه 114]  
لایق خود باشد و لذا عالم و دانشمند باید دارای فضیلت حکم و شکیبائی بود تا تندخوئی یا تندگوئی نداشته باشد و علم را به طالب علم مستعد و لایق بیاموزد چه تندخوئی از دانشمندان شایسته نیست چنانکه به حضرت موسی خطاب شد  
تندخوئی از تو نبود معقول  
کلم الناس علی قدر عقول‌

### قوام دین

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:  
قال امیرالمؤمنین (ع) قوام الدین باربعة  
1- بعالم ناطق مستعمل له  
2- و بغنی لا یبخل بفضله علی اهل دین الله  
3- و بفقیر لا یبیع اخرته بدنیاه  
4- و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم  
فرمود استواری دین بر وجود چهار طبقه است  
اول عالمی که ناطق و گوینده باشد و قبل از آنکه به دیگران بگوید خود عمل کند و ترجمان عملی گفتار خود باشد  
دوم متمکن و ثروتمندی که بخل نورزد و از مال خود به مردم متدین ببخشد و در راه تعظیم شعائر اسلام از بذل مال امساک ننماید  
سوم فقیری که در فقر خود شکیبائی کند و آخرتش را به دنیا نفروشد - و دین را برای لقمه‌ای یا مقامی از دست ندهد  
چهارم جاهلی که در طلب علم و دانش تکبر نورزد و با تواضع در پیشگاه دانشمندان زانوی ادب بر زمین زند

### علت تلاشی اجتماع

آنگاه فرمود اگر این طبقات انجام وظیفه نکنند فساد عالم را فرا گیرد و در بدبختی غوطه خورند «فاذا کتم العالم علمه - و بخل الغنی بماله و باع الفقیر آخرته بدنیاه و استکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا الی ورائها القهقری فلا تغرنکم کثرة المساجد و اجساد قوم مختلفه قیل یا امیرالمؤمنین کیف العیش فی ذلک الزمان فقال خالطوهم بالبرانیة یعنی فی الظاهر و خالفوهم فی الباطن للمرء ما اکتسب و هو مع من احب و انتظروا مع ذلک الفرج من الله عزوجل».  
[صفحه 115]  
فرمود وقتی عالم دانش خود را کتمان کرد - و غنی مال خود را احتکار نمود و فقیر آخرتش را به دنیا فروخت و نابخرد نادان از طلب علم خودداری کرد دنیا به قهقری و عصر جاهلیت بر می‌گردد.  
فرمود ای مردم کثرت مساجد و اجساد قوم شما را فریب ندهد پرسیدند یا امیرالمؤمنین زندگی را در چنین زمان چگونه باید گذرانید فرمود با چنین مردمی باید در ظاهر مخالطت کرد و در باطن مخالفت ورزید چه برای آدمی همان خواهد ماند که بدست آورده فرمود منتظر باشید تا خداوند فرجی برساند.

### مذمت علماء سوء و دانشمندان بداندیش

بدون تردید علم باید با صفای دل آمیخته باشد و عالم باید خویشتن‌دار و نوع‌دوست بوده تا در علم خود کتمان نکند و بداندیش نباشد چه عالم اگر بد شد ضررش از جاهل به مراتب بیشتر است که فرموده‌اند «العالم بلاعمل کالشجر بلاثمر» دانشمندی که علم را به کار نبندد چون درختی است که بی‌میوه باشد و باز گفته‌اند «و معه الف خطر» با این عالم مخاطراتی است زیرا چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا و عالم بداندیش و با سوءنیت خطرناکترین اعضاء اجتماع است که باید از آنها پرهیز نمود و آنها دزدان خانگی هستند که خیانتشان خطرناک‌تر از سارقین خارجی است.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به محمد بن مروان که از اصحابش بود فرمود «من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث کما بلغه» هر کس حدیثی شنیده باشد که گویند خداوند عالم برای فلان عمل فلان ثواب را عنایت فرماید - و برای درک ثواب به آن عمل بپردازد همان مقدار ثواب که در نظر دارد به او داده خواهد شد اگرچه آن حدیث آن طور که تصور کرده نباشد - آنگاه در دم عالم بداندیش می‌فرماید ایاکم و الجهال من المتعبدین و الفجار من العلماء فانهم فتنة کل مفتون یعنی بپرهیزید و بر حذر باشید از متعبدان نادان و دانایان فاجر که آنها فتنه و آزمایش هستند فرمود عالم بداندیش و دانای فاجر بیشتر مورد توجه جهال و عوام‌الناس است زیرا از نظر عمل وجه مشترکی دارند و اگر عالم فاجر شد و فاسق گردید فتنه بزرگی است که خطر تلاشی اجتماع می‌رود چه اثر جهل و نابخردی و نادانی در سینه‌ی پیروان او  
[صفحه 116]  
جایگیر می‌شود به گمان آنکه اثر علم و دانش و عقل و خرد است و سرانجام به خطری که سقوط و اضمحلال دنبال دارد خواهد کشید.  
عالم همانطور که می‌تواند خدمتی بسزا کند و مشعلی برافروزد اگر هم بر خلاف سلیقه یا به سوء قصد و اعمال غرض قیامی کرد و فتنه‌ای برانگیخت سخت خطرناک است  
چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا  
بدون شک خطر یک عالم فاسق و منحرف و بداندیش و مزدور و مغرض از یک اجتماع جاهل بیشتر است و لذا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده که دو طایفه برای تلاشی ملت اسلام تأثیری بسزا دارد یکی علم جاهل و دیگر عالم فاسق که خطری مهلک دارد.

### زمین خالی از عالم و دانشمند نمی‌شود

ان الله لم یدع الارض بغیر عالم و لولا ذلک لم یعرف الحق من الباطل  
امام محمدباقر (ع)  
بر حسب اخبار آسمانی و سنن ربوبی سیره بر این جاری بود که خدای عالم اول رهبر و راهنما و عالم و دانشمندی را در روی زمین بیافریند و پس از او جمعیت را خلق کند چنانچه در اخبار نبوت عامه و شرح حال (آدم صفی الله علیه‌السلام) خواندیم که خداوند اول او را آفرید و پس از تعلیم تمام شئون زندگی این نشئه عالم طبع و آموختن کلیه وسایل زندگی او را به رسالت فرستاد و این سنت همچنان باقی است که زمین خالی از حجت نخواهد ماند و بدون دانشمند و عالم و فقیهی که بتواند خلق را به خدا هدایت و ارشاد کند نمی‌گذارد بدین جهت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود خداوند زمین را بدون عالم نمی‌گذارد چه اگر غیر از این باشد حق از باطل شناخته نمی‌گردد و بدیهی است منظور از عالم در این خبر همان امام است که زمین از امام و حجت خالی نخواهد ماند - و آنها راسخین در علم و مخزن علوم الهی هستند - امام از علم جدا نیست و زمین از امام خالی نیست و اگر امام نباشد فساد همه زمین را می‌گیرد و امر معاش و معاد مختل می‌گردد باید یک عالم متبحر مقتدر توانائی باشد که در تحولات و انقلابات بتواند با نیروی علم خود خط سیر جامعه را به صلاح برده و به کمال لایق خود برساند.  
ضریس کناسی از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود عجب دارم از کسانی که به دوستی ما می‌گذرانند و اطاعت ما را چون اطاعت پیغمبر واجب می‌دانند اما به سبب ضعف  
[صفحه 117]  
نفس خود در احتجاجات با دشمن حق ما را می‌کاهند یعنی تسلیم دشمن می‌گردند.  
این روش نامناسب سبب نکوهش می‌گردد و مؤمن باید در عقیده خویش پابرجا باشد و بداند که از علم ما چیزی پنهان نیست ما به همه گفتار و کردار شماها آگاهیم و از سرایر و ضمایر شما مطلعیم خداوند از علم خود به ما عنایت فرمود - که چیزی بر ما مکتوم نخواهد بود.  
عالم مطلقا از نظر دین به امام که راسخ در علم دین و قرآن می‌باشد تعبیر شده و امام حجت خدا بر خلق است و زمین خالی از حجت نیست پس هیچ‌گاه زمین خالی از عالم (حجت) نخواهد ماند و سبب بیان این حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» همین است که اگر کسی امام زمان خود را که عالم عصر او می‌باشد نشناسد به جهالت و نادانی عصر جاهلیت باقی مانده است.

### تقسیم علم از نظر دین

از تعلیمات اسلامی چنین مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان مطلق علم و دانش دو قسم است یکی علم بدنها که به جمع آورده  
و دیگر علم ادیان که از آن به جمع ذکر فرموده و نکته‌ی لطیف در اینجاست که اجمالا بیان می‌شود و مفصل آن را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان بیان کرده‌ام - مراد از علم ابدان کلیه علوم بشری است که باید نشو و نمای بدن را با بهداشت آن حفظ کنند و مواد غذائی و آرامش و آسایش و بدل ما یتحلل که فنون مقدمه این علم است بداند - که به طور خلاصه به طبیعیات - ریاضیات - تقسیم می‌شود و طبیب بدون هیئت و نجوم حساب و هندسه و اعداد و ارقام نبات‌شناسی - جمادشناسی - معدن‌شناسی و حیوان‌شناسی نمی‌تواند طبابت و معالجه کند  
دوم علم دین است که نشوء و ارتقای روحانی و تهذیب نفسانی است و علت غائی بعثت انبیاء و مخصوصا پیغمبر خاتم النبیین (ص) می‌باشد و مجموع علم در شریعت اسلام به فقه تعبیر شده و فقه اسلامی عامل ارتقاء دین و دنیای بشر است.

### تعظیم امام محمدباقر علیه السلام از فقه و فقها

گفته شد که علم دین فقه اسلام است و فقه ادای فرایض است برای تکامل نفس و تهذیب آن و نیل به مراتب کمال لایق خود و لذا فقه وجهه همت علماء اسلام قرار گرفته تا جائی که در اواخر جز فقه و اصول  
[صفحه 118]  
آن علمی مورد بحث نبوده نقل از کتاب اصول کافی ابوالصباح کنانی از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایتی می‌کند که فرمود در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کسی عرض کرد آیا هر کس به وحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و اقرار نماید مؤمن است؟!  
قال (ع) فاین فرایض الله  
واجبات کجا می‌رود  
یعنی به صرف شهادت و اقرار ایمان حاصل نمی‌شود بلکه مؤمن به کسی می‌توان گفت که واجبات را عمل کند و مراقب مستحبات باشد و از نواهی پرهیز نماید فرمود  
«کان علی علیه‌السلام یقول لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم و لا صلوة و لا حلال و لا حرام» اگر ایمان به همان اقرار کافی بود احکام فرایض مانند نماز و روزه نازل نمی‌شد و حکم حلال و حرام را بیان نمی‌کردند آنگاه امام پنجم فرمود اگر عنوان ایمان برای مؤمن کافی بود پس چرا حد بر اشخاص جاری می‌کردند و دست دزد را می‌بریدند در حالی که هیچ کس به قدر مؤمن در پیشگاه حق محترم و مأجور نیست.  
«ما خلق الله عزوجل خلقا اکرم علی الله عزوجل من مؤمن لان الملائکة خدام المؤمنین و ان جوار الله للمؤمنین و ان الجنة للمؤمنین و ان حورالعین للمؤمنین.  
فرمود ملائکه خدام مؤمنین هستند آنها در جوار حضرت حق منزل دارند بهشت جاویدان مخصوص مؤمنین است حورالعین خدمه آنها می‌باشند و اضافه فرمود هر کس منکر فرایض گردد کافر است.  
این فرائض که به فروع دین تعبیر شده و برای اجرای احکام شریعت است از طهارت تا دیات قریب شصت باب است که متضمن سعادت بشر در تمام شئون زندگی اجتماعی می‌گردد و عقد و ایقاع و مکاسب و متاجر و احکام و حدود و دیات و قوانین انفرادی و اجتماعی و آنچه بشر در تمام ادوار زندگی بدان نیازمند است همه را روشن و آشکار بیان فرموده است.

### فقه و فقاهت

تفقهوا فی الحلال و الحرام  
حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام در بدایت شروع تعلیمات عالیه خویش اصحاب خود را به کسب فقه و تفقه و تفهم در آن تشویق فرمود و درباره وجوب تفقه بیاناتی کرد  
فقه به کسر اول به معنی دانستن است و فقیه به معنی دانشمند است که گفته شده فلان  
[صفحه 119]  
لا یفقه و لا ینقه و افقهته یعنی اعلمته و فقیه به معنی چیزفهم و باید استعداد و لیاقت وحدت ذهن را در فهمیدن مطالب علمی بکار برد تا ورزیده شد  
فقه در اصطلاح به معنی علم شریعت است و هر کس به آن دانا باشد او را فقیه گویند پس فقیه یعنی دانشمند و چیزفهم  
حضرت امام محمدباقر می‌فرماید تفقهوا فی الحلال و الحرام و الا فانتم اعراب یعنی در حلال و حرام تفقه کنید و با دقت مطلب را بفهمید وگرنه شما هم مانند اعراب جاهلیت خواهید بود که قرآن درباره آنها فرموده الاعراب اشد کفرا و نفاقا اینجا مراد از عرب صفت جاهلیت آنهاست حضرت باقر علیه‌السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که چنین فرمود  
قال (ع) الا اخبرکم بالفقیه حقا می‌خواهید شما را از فقیه دانشمند به حق خود خبردار کنم گفتند آری «قال لم تقنط الناس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم الا لا خیر فی قرائة لیس فیه تدبر الا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفقه»  
فرمود فقیه به حق آن کسی است که مردم را از رحمت حق مأیوس نکند و از عذاب الهی هم غافل نسازد و در ارتکاب معاصی رخصت و اجازه ندهد و از قرائت قرآن به سبب رغبت نداشتن یا به عذر اشتغال به کار دیگری بازنماند و متروک نگذارد فرمود هیچ چیز بهتر از آن علمی نیست که در آن تفقه و تفهم نمایند هیچ چیز و کاری در آن علم و دانش راه ندارد که فهم و فراست در آن به کار نرود هیچ چیزی در قرائت قرآنی نیست که در معانی و مطالبش تدبر نباشد - هیچ چیزی در عبادت نیست که در آن حضور قلب و علم و معرفت نباشد

### اول کسی که اصول فقه را تأسیس نمود

درباره اینکه اول کسی که در اسلام به تألیف کتب پرداخت اختلافی بین مورخین بوده و بعد با تألیف کتاب تأسیس الشیعه علامه سید حسن صدر و فنون الشیعه ثابت گردید که سر تقدم و تفوق و ابتکار به دست فرقه امامیه بوده و ایرانیان در این خدمت بزرگ سهمی به سزا داشته‌اند و همه از سرچشمه مقام ولایت سیراب شده چنانچه اول کسی که اساس اصول فقه را گذاشت تا بتوان اخبار صحیح و مورد اعتماد را از سقیم و مردود تمیز داد حضرت امام محمدباقر (ع) می‌باشد.  
تأسیس و تدریس این فن از امام پنجم است که طریق شناختن حدیث و تمیز آن و عرضه‌ی آن بر قرآن و تشخیص صحیح از سقیم آن و درایت حال روایت آن و تحقیق درباره ناقلین  
[صفحه 120]  
حدیث که در عصر جدش و پدرش زیاد به جعل پرداختند و علل و اسباب نقل حدیث و تطابق و تحقیق در اصول کشف صحت و سقم آن همه را تدریس فرموده و دنباله آن را امام جعفر صادق (ع) که بانی مذهب جعفری است گرفته در تحقیق حال روایت تعلیماتی فرمود که در کتاب مستقل نقل شده - و تعلیمات او باعث حرکت فکری مؤلفین گردید و مصنفین بزرگی پیدا شدند که روایات مسند و متصل الاسناد وسائل فقهیه فردیه را به صورت صحیحی تدوین و تنظیم کردند که جامعترین آنها کتاب اصول آل رسول است از علامه محقق سید میرزا محمد هاشم بن زین‌العابدین خونساری اصفهانی و اصول الاصلیه علامه سید عبدالله شبر که بهترین کتاب در اصول فقه است و کتاب الفصول المهمه فی اصول الائمه صاحب کتاب وسایل الشیعه که همه از شیعه امامیه بوده و تقدم بر دیگران داشته‌اند.  
تاریخ اسلام به خوبی نشان می‌دهد که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سقیفه بنی‌ساعده موجب اختلاف و اختلال و انحراف مسلمین گردید و کار به کشمکش کشید در نتیجه قیام جاه‌طلبان مخصوصا بنی‌امیه فقه اسلام از نظر تعلیمات و بسط فرهنگی در وقفه ماند و جنگهای امویان و تعصب جاهلیت حکومت غربی نه تنها فرصت نداد که احکام اسلام یعنی حقیقت فقه دین بر مردم عرضه شود بلکه برای تحکیم مبانی قدرت و سلطنت احادیثی جعل کردند تا مردم را زیر یوق استعمار نگاه دارند و پرده‌ای از جهالت بر چهره زیبای دین کشیدند در نتیجه از زمان شهادت امام متقیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام تا سقوط بنی‌امیه در مدت هشتاد سال که هزار ماه می‌شود اوضاع نامناسب و آشفتگی وضع محیط اجازه نمی‌داد که مکتب دین رسما مردم را دعوت به فقه اهل‌بیت نماید تا فرصتی به دست امام محمدباقر علیه‌السلام آمد در انقلاب سیاسی تغییر خلافت بهترین فرصتی بود که مکتب باقری تأسیس و تشکیل گردد و حقیقت فقه امامی با اصول فقه که تشخیص و تمیز احادیث صحیح از سقیم است تعلیم شد تا علاوه بر نهضت علمی در همه علوم و فنون فقه امامیه به صورت مطلوب و مطبوعی تجلی کرد و چنانچه از این اوراق بدست خواهد آمد اصول فقه مبنی بر تعلیمات عالیه امام محمدباقر در مکتب مخصوص تأسیس گردید و مؤسس امامیه را باید این امام شناخت

### طلب علم حدیث

حضرت امام محمدباقر پس از مقدماتی که برای تشحیذ افکار اصحاب خود بیان فرموده آنها را به طلب حدیث هدایت و رهبری فرموده و تشویق و ترغیب کرد که بروید احادیث را فرا گیرید و گفتار  
[صفحه 121]  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدست آورید ولی دقت کنید از دست اول یا دست کسانی که از آلودگی و اغراض پیراسته هستند فرا گیرید و سرعت و سبقت در بدست آوردن اخبار آل محمد بنمائید قبل از آنکه دیگران بر شما سبقت گیرند فرمود  
«سارعوا فی طلب العلم فو الذی نفسی بیده لحدیث واحد فی حلال و حرام تأخذه عن صادق خیر من الدنیا و ما حملت من ذهب و فضه و ذلک ان الله یقول ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ان کان علی لیأمر بقرائة المصحف»  
فرمود در طلب علم حدیث بشتابید و مسابقه بگذارید و سبقت گیرید به خدای بزرگ سوگند به خدائی که جان من به دست قدرت اوست که حدیث و علم حلال و حرام و مبین قرآن که از یک مرد صادقی اتخاذ کنید و از محدث متقی و راستگوئی دریافت دارید ارزش آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا هست از طلا و نقره بهتر است زیرا دنیا و تمام مافیهای آن از نظر دین و شریعت ارزش دارد وگرنه پشیزی نمی‌ارزد مگر نشنیدی قرآن امر می‌فرماید ای مردم آنچه پیغمبران من به شما تعلیم می‌کنند بگیرید و حفظ کنید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند پرهیز کنید و کناره گیرید و علی بن ابیطالب به همین جهات شما را به قرائت قرآن امر کرده است و استشهاد امام پنجم علیه‌السلام به این آیه از قرآن و تذکر به اینکه باید قرآن را خواند و توجه نمود چنین مستفاد می‌گردد که گرفتن اوامر قرآن و نواهی آن موجب تعلیم و تعلم و عمل است چه با توجه به روایات سابق علم برای عمل و عمل متوقف بر علم است و هر دو بر تقوی و نیت خالص و «ان» در و ان کان ان مخففه از مثقله است که برای تأکید و تشدید کلام آمده تا مردم را تشویق و تأکید بر توجه به قرآن و گرفتن اوامر و نواهی آن کنند.  
و نیز در اصول کافی جابر از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود «قال لی یا جابر «و الله لحدیث تصیبه من صادق فی حلال و حرام خیر لک مما طلعت علیه الشمس حتی تغرب»  
فرمود ای جابر به خدای سوگند یک حدیث که در حلال و حرام رسیده باشد اگر از مردی راستگو و راوی صادق‌القول اخذ کنی برای تو بهتر است از هر چه که آفتاب بر آن طلوع می‌نماید تا بر آن غروب می‌کند یعنی حدیث که تو را بر حلال و حرام آگاه سازد و از طرف خاندان اهل بیت پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشد بهتر است از تمام جهان از لحاظ نیکوئی و خیر و ثواب  
[صفحه 122]

### اهمیت حدیث

یا فضیل ان حدیثنا یحیی القلوب  
امام محمدباقر (ع)  
یکی از هدفهای ثابت امام محمدباقر علیه‌السلام این بود که مردم را به اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث اهل بیت عترت و طهارت علیهم‌السلام هدایت و ارشاد فرماید و جلب توجه آنها را به این احادیث که همه از تراوشات قرآن مجید است رهبری کند و لذا قبل از بیان مطالب افکار و اندیشه اصحاب و شاگردان خود را به اهمیت علم و اجر و ثواب تعلیم و تعلم و عظمت احادیث آل محمد (ص) جلب فرمود آنگاه فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده می‌دارد یعنی مردم که گم‌شده‌ای دارند گم‌شده آنها در تعلیمات ما می‌باشد چون می‌یابند و پیدا کنند زنده و شادان و شاداب و جاودان می‌گردند چه احادیث ما از قرآن و لسان وحی سرچشمه گرفته و آن با فطرت آدمیان ارتباط معنوی دارد - احادیث ما احکام دین و دنیای بشریت است که شریعت فطری است و موجب کسب سعادت و چراغ هدایت و آئینه صفابخش قلوب آدمیان است - اخبار ما منبع فیض و سرچشمه‌ی خیرات و سعادات و بشر هم جز این مطلوبی ندارد که زندگانی ابدی و سرمدی در سایه احادیث نبوی است که دست ما می‌باشد - و از آلودگی‌ها مصون و محفوظ است.  
بدیهی است اهل بیت بهتر و نیکوتر از اسرار داخل بیت واقف هستند که «اهل البیت ادری بما فی البیت» و بیگانه و جاه‌طلب و دنیاخواه آنچه که شنیده به خواهشهای نفسانی خود آلوده است و به لوث کدورات شهوات خویشتن رنگ داده و پرداخته اما آنچه اهل بیت تعلیم می‌کنند چون یک وظیفه آسمانی دارند و در این تحمل رنج و مشقت جز مودت و محبت اصحاب و شاگردان چیزی نخواسته‌اند و نظری به دنیا و جاه و مقام آن نداشته‌اند علم را بدون هیچ آلایشی و بدون هیچ کسر و نقصان یا اضافه و زیاده از آنچه از پیغمبر (ص) شنیده‌اند و به آنها سپرده شده که به مردم یاد دهند تعلیم نموده و آموخته‌اند بنابراین احادیث آنها منبع علم و حیات و سرچشمه آب زندگی است که از هر آلودگی پاک و منزه است آنها ملجاء و پناه مردم در علم و فضیلت بودند که در زیارت آن حضرت است «من اتاکم نجا و من لم یأتکم هلک» هر کس به سوی شما آید نجات یابد و هر که از شما برگردد هلاک گردد زیرا سعادت در سایه احادیث آنهاست که سرچشمه علم و فضیلت است و ساحل آن دریای  
[صفحه 123]  
علم کشتی نجات است و هر کس برگردد و منحرف شود و متمرد باشد هلاک می‌گردد و نابود می‌شود و وجود آنها منشاء خیر و برکت و علم و فضیلت بوده.

### درباره تحقیق حدیث

بابوعبیدة الحذا که یکی از اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام است فرمود اما والله ان احب اصحابی الی اورعهم وافقههم و اکتمهم لحدیثنا و ان اسوأهم عندی حالا و امقتهم الی الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یعقله و لم یقبله قلبه اشمأز منه و جحده و کفر بمن دان به و هو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند فیکون بذلک خارجا من ولایتنا  
یعنی به خدا سوگند بهترین و محبوبترین اصحاب نزد من کسانی هستند که در حدیث ما تقوی و ورعی بیشتر داشته و افقه و داناتر در احکام شریعت بوده و در حفظ و کتمان آن بهتر از همه بکوشند - و بدترین شاگردان من آنها هستند که چون بشنوند حدیثی از ما نقل شده تعقل و تدبر و تفکری نکنند و اگر به قلبش درست نیاید مشمئز گردد و منکر شود و به آن کسی که اعتماد داشته و پیروی می‌کرده کافر شود و تکذیب کند و سلوک خود را قطع نماید در حالی که فکر نکرده و تعقل ننموده شاید این حدیث از مقامی صادر شده که منبع علم و دانش است و باید شرایط تطبیق آن را با سلیقه و عقل خود پیدا کند جحد و انکار موجب خسران و زیان عقاید و افکار او می‌گردد - و شاید از ربقه ولایت و دوستی ما خارج شود و این بزرگترین خسارت و زیانی است که می‌بیند - بنابراین باید در هر حدیث و خبری تعقل و تحقیق نمود تا حقیقت آن را بدست آورد.

### منع تکذیب حدیث

انسان خردمند سالک راه حقیقت که در جستجوی حق باشد باید هر سخن را و هر حدیث را بشنود قبل از تعمق و تفکر و تدبر در صحت و سقم آن تکذیب نکند اگرچه گوینده آن را به بدی بشناسد یا راوی آن را به خوبی معرفی کرده باشد متن سخن و حدیث را باید شنید و لذا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال  
به سخن بنگرید که چگونه است نه به گوینده آن چه ممکن است جواهری گرانبها را از دهان حیوانی بدست آورد - و یا از مردی معتدل سخنی ناباب شنید بنابراین نباید هر سخن را تکذیب کرد یا بدون تأمل تأیید نمود.  
[صفحه 124]  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام این درس را به اصحاب خود داده که ابوبصیر روایت می‌کند که فرمود «لا تکذبوا بحدیث اتاکم احد فانکم لا تدرون لعله من الحق فتکذبوا الله فوق عرشه» یعنی چون حدیثی برای شما نقل کردند فوری تکذیب نکنید بدون علم و اطلاع و تحقیق تکذیب جایز نیست چه ممکن است آن حدیث به واسطه حق بر گوش شما فرود آمده و ندای حق باشد و این تکذیب مثل این است که گوینده را تکذیب کنید و گوینده خدای عالم در فوق عرش است که به عظمت و کبریای او تکذیب شده؟ و این حدیث چنان می‌نماید که جمعی احادیث را تکذیب می‌کردند و امام یک دستور کلی صادر فرمود که سخن از هر کس و هر چه و هر کجا باشد و هر زمان نباید تکذیب شود مگر پس از آنکه خلافش ظاهر گردد.  
به یکی دیگر از اصحاب دیگرش فرمود:  
«لا تکذبوا بحدیث اتاکم به مرجی‌ء و لا قدری و لا خارجی نسبته الینا فانکم لا تدرون لعله شی‌ء من الحق فتکذبون الله عزوجل فوق عرشه» یعنی هرگز حدیثی که می‌شنوید تکذیب نکنید و به دروغ نسبت ندهید اگرچه راوی آن از مرجئه یا قدری یا کسی که از دین اسلام خارج باشد چه شما نمی‌دانید شاید سخنی به حق شنیده و نقل کرده و صواب باشد و شما خدا را در عرش به تکذیب آن تکذیب کرده‌اید.  
در روایت جابر می‌فرماید «ما احدأ کذب علی الله و لا علی رسوله ممن کذبنا اهل البیت او کذب علینا لانما نتحدث عن رسول الله و عن الله فاذا کذبنا فقد کذب الله و رسوله»  
فرمود هیچ کس دروغ‌گوتر از آن نیست که ما را تکذیب کند چه ما همان سخنان خدا و پیغمبر را نقل می‌کنیم و جز نقل سخنان پیغمبر چیزی نمی‌گوئیم.

### ابوعلی سینا گوید

کلما قرع سمعک من الغرائب فذره فی بقعة الامکان مالم یزدک عنه قائم البرهان  
شیخ‌الرئیس به همین مبانی دینی توجه داشت که از چنگ محمود غزنوی جهانگیر متعصب سنی گریخت و در برهان علمی خود می‌گفت هر چه را که گوش شما شنید و نتوانست تحلیل کند تکذیب هم ننماید بلکه در حین امکان حقیقت بگذارد و ساکت باشد تا روزی که برهان آن ثابت گردد و با تحقیق علمی و استدلال برهان منطقی مدلل شود - و خود بوعلی هم در بیان فلسفی خود این روش را مورد توجه قرار داد و هر کجا مطلب مشکل می‌شد  
[صفحه 125]  
ساکت می‌ماند تا بعدا مستدل گردد.

### سند حدیث

در آن روزها که چاپ و طبع و نشر نبود هر خبری که نقل می‌کردند از هر کس می‌شنیدند به صراحت می‌گفتند این خبر را از فلان کس نقل می‌کنم و نام کسانی که ناقل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند به سند و سلسله سند گویند و خبر را بعین نامند نتیجه‌ی این اسناد این است که اگر ناقل سندی کاذب و دروغ‌گو و جعال و بی‌قید یا متقی و راستگو و صحیح‌القول بوده باشد مکشوف و معلوم می‌گردد و روی این کاوش احادیث مسلم و موثق نامند - و امام محمدباقر علیه‌السلام این درس را برای اصحاب خود آموخت تا اخبار صحیح را بدست آورند.  
عمرو بن شمر از جابر نقل کرده که گفت از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام تقاضا کردم «حدیثی را برای من با سند تعلیم فرماید آنگاه فرمود حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل علیه‌السلام عن الله عزوجل و کلما احدثک بهذا الاسناد»  
فرمود پدرم از جدم از رسول خدا از جبرئیل از پروردگار جل و علا چنین روایت فرمود آنگاه فرمود یا جابر لحدیث واحد تأخذه عن صادق خیر لک من الدنیا و ما فیها ای جابر یک حدیث که از صادق نیکوکار بشنوی بهتر است از دنیا و آنچه در آن است!!!  
حضرت امام محمدباقر - به ابوبصیر فرمود مژده و بشارت ده به آن بندگان که سخنان را بشنوند و بهترین آن را برای عمل برگزینند و این آیه را تلاوت فرمود فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

### آداب حدیث

و در آداب حدیث فرموده هم المسلمون لال محمد صلی الله علیه و آله اذا سمعوا الحدیث ادوه کما سمعوه لا یزیدون و لا ینقصون  
فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که در خدمت آل محمد (ص) سر تسلیم پیش دارند و چون حدیثی شنیدند آن را گرفته و خوب بشنوند و بدون کم و زیاد ادا نمایند و به دیگری بیاموزند.  
و باز فرمود احادیث ما را برای دوستان و خاندان و زن و فرزند خود نقل کنید و آنها را از اخبار و احادیث ما مطلع سازید - و این آیه را تلاوت فرمود قال نعم ان الله یقول یا ایها الذین آمنوا قو انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجاره می‌فرماید نگاهدارید نفوس و اهل و عیال خود را از آن آتش که هیزم آن بدن مردمان است  
[صفحه 126]  
و باز فرمود و أمر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها یعنی احادیث ما را به اهل و خاندان خود بیاموزید.

### درس صحت عمل

از دروسی که امام محمدباقر علیه‌السلام به اصحابش داد و مقدمه تشحیذ افکار برای بیانات علمی قرار داد این بود که مردم را به صحت عمل و ثواب اعمال نیکو و صحیح و دقت در انجام عمل صالح و درست تشویق فرموده و به قدری در این قسمت تأکید و توصیه فرمود که عمل را هر قدر هم کم باشد درست انجام دهید کار را تمام و محکم کنید تمام جوانب و اطراف را بنگرید عمل صالح و درست و محکم از خود یادگار بگذارید.  
در اصول کافی از زرارة که از اصحاب امام ابی‌جعفر محمد بن علی علیه‌السلام بوده روایت کرده که فرمود ما من شی‌ء احب الی الله عزوجل من عمل یداوم علیه و ان قل هیچ عملی نزد پروردگار محبوب‌تر از عملی که مداوم و دامنه‌دار باشد نیست اگرچه آن کم باشد - منظور عمل نیکوئی است که اثرش باقی باشد و باز فرموده «احب الاعمال الی الله عزوجل ما داوم علیه العبد و ان قل» محبوبترین اعمال در پیشگاه حق تعالی این است که در عمل صحیح مداومت شود اگرچه کم باشد.  
امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید خود را به عمل نیکو و درست عادت دهید که دو نکته باید رعایت شود یکی نیکوئی عمل اگرچه کوچک و کم باشد و دیگر درستی عمل که هر عملی باشد اگرچه حقیر و کوتاه و ناچیز باشد درست انجام گیرد و دیگر آنکه این جهات در ثواب عمل در پیشگاه حق تأثیری بسزا دارد و اجر و پاداش آن با خداوند است که ثواب عمل متناسب با خلوص نیت و جهات صحت و نیکوئی دائر و درستی آن است.  
و باز هم امام پنجم از پدرش تا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسد روایت فرموده که «لا قول الا بعمل و لا قول و لا عمل الا بنیة و لا قول و لا عمل و نیة الا باصابة السنة» فرمود گفتاری صحیح نیست جز آنکه به عمل درآید و گفتار و کرداری صحیح نیست مگر آنکه در سایه نیت باشد و گفتار و کردار و اندیشه صحیح نیست مگر آنکه در سایه اصابت با سنت درخور اعتنا و اعتماد نیست صحیح باشد و منظور آن است که هر گفتاری باید عمل داشته باشد و هر عملی باید منطبق با گفتار باشد و هر گفتار و کرداری باید از قصد و خلوص نیت سرچشمه گیرد و در هر سه حال باید منطبق با سنت پیغمبر باشد تا مستوجب اجر و ثواب اخروی گردد -  
[صفحه 127]  
و لذا فردوسی گفته:  
بزرگی سراسر به گفتار نیست  
دو صد گفته چو نیم کردار نیست  
و بر فرض هم باشد و منطبق با سنت پیغمبر نگردد تا نیت خالص برای ادای سنت اسلامی نداشته باشد مستوجب آن اجر و ثوابی که پیغمبر و ائمه دین فرموده‌اند نمی‌گردد و این نکته دقیقی است که باید با توجه به آیه کریمه «و لاتزر وازرة وزر اخری» و با حدیث شریف «الناس مجزیون باعمالهم ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا» نمود.  
بدون تردید هر عملی اجر و پاداشی دارد اما عملی که برای احیای سنت پیغمبر با خلوص نیت و قصد خالص باشد آن ثواب بیشتری دارد و درست مانند ثواب اعمال ریاضات شاقه بت‌پرستان است که اجر و ثواب عمل خود را خواهند گرفت ولی ریاضات شرعیه مسلمین اجر و پاداش مضاعف و چندین برابر در دنیا و آخرت دارد.

## پاسخ مختلف در یک مسئله واحد

گاهی می‌شد که از ائمه اطهار یک موضوع را چند نفر می‌پرسیدند امام علیه‌السلام به هر یک پاسخی می‌داد که قانع شده می‌رفت ولی پاسخ بعضی مخالف پاسخ دیگری بود - این اختلاف جواب در پاسخ مسئله واحد نمونه بارز علم و قدرت امام است و همچنین نشانه حکمت و مصلحت اجتماع است که نبض آن دست امام می‌باشد.  
در کتاب اصول کافی از زرارة بن اعین نقل می‌کند که در خدمت ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام بودم مسئله‌ای سئوال کردم به من پاسخی کافی داد مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید به او هم جوابی داد که غیر از جواب من بود در همان روز مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید پاسخ او را به نحوی دیگر فرمود که غیر از پاسخ ما دو نفر بود چون آن دو بیرون رفتند عرض کردم یابن رسول الله دو تن از مردم عراق از شیعیان شما آمدند این مسئله را پرسیدند شما به هر یک پاسخی دادید که غیر از پاسخ سابق بود.  
فقال (ع) یا زراره ان هذا خیر لنا و لکم و ابقی لنا و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس علینا و لکان اقل لبقائنا و بقائکم.  
فرمود ای زراره همانا این نهج برای ما و شما بهتر و پاینده‌تر است زیرا اگر همه شما شیعیان بر یک امر متفق شدید شما را می‌شناسند و برای کثرت شما ما را هم آزار می‌دهند لذا بقای شما و ما به این است که در برخی از مسائل عقاید مختلف ابراز کنید این اختلاف برای  
[صفحه 128]  
رفع استبداد و استحکام دشمنان و عقاید سخیف آنهاست و این اختلاف به مصلحت حفظ اجتماع شماست که برای ما هم بهتر است.  
این بیان امام اگرچه روی مصالح جامعه است در عین حال مبنی بر علوم و حکم و مصالح و قدرت علمی امام است که می‌تواند یک مسئله را چندین پاسخ دهد چنانچه مردی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سئوال کرد به هر یک تا 15 نفر را یک پاسخی داد که شبیه به پاسخ دیگری نبود و چون کمیل از سبب اختلاف پرسید فرمود اگر تا روز قیامت سئوال کنند به هر یک پاسخی جداگانه می‌دهم که شبیه به پاسخ اولی نباشد.  
زراره می‌گوید پس از رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام خدمت ابوعبدالله الصادق علیه‌السلام رسیدم از همان مسئله پرسیدم همان پاسخی که از پدرش شنیده بودم شنیدم فرمود این روش برای مصونیت ما و شما بهتر است.

## چند درس فقهی از امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد به اسناد خود نقل می‌کند که انبوه مردم جمع شده بودند که جوانی از بنی‌هاشم آمد که مانند او دیده نشده بود نامش محمد بن علی مردم شروع کردند از او سئوالاتی کردند من جمله در مسح سئوال کردند حضرت فرمود قرآن دستور مسح را داده.  
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین  
کلینی روایت می‌کند که مردی با زنی آمدند نزد قاضی شکایت نمودند مرد گفت این زن جاریه را 9 ماه به این بنده فروختند و اکنون عیبی دارد - با من حیله کردند و ناراضی هستم.  
قاضی گفت اگر عیبی دارد بگو - گفت عیب او در شکمش می‌باشد - در این موقع حضرت ابی‌جعفر محمد بن علی به او برخورد گفتند این زن در رکبه خود مو ندارد آیا این عیب قابل فسخ معامله است حضرت فرمود این عیب را نمی‌شناسم باید به اهل خبره مراجعه کنید اما از پدرم از جدم رسول الله (ص) شنیدم که فرمود:  
قال حق کل ما کان فی اصل الخلقه فزاد او نقص فهو عیب [44].  
پیغمبر (ص) فرمود عیب این است که در اصل خلقت کسر و نقصانی باشد اگر کم  
[صفحه 129]  
و زیادی در اصل آفرینش نداشته باشد بی‌عیب است - برگشت نزد قاضی او گفت در این عیب است.

## اختلاف حدیث در مسح پای

آنگاه امام باقر (ع) در پاسخ جابر راجع به مسح به نقل مجمع‌البحرین چنین می‌فرماید که مسح خفین نسخ شده و جمعی نفهمیده‌اند مراد از مسح خفین چیست گمان کرده‌اند روی پا هر چه باشد اعم از جوراب و کفش و غیره روی آن می‌توان مسح کرد.  
در مجمع‌البحرین می‌نویسد بدعا من الرسل - یعنی ما کنت اول من ارسل من الرسل قد کان قبلی رسل کثیرة  
می‌گوید خف آن چیزی است که بر پای می‌کنند و جمعش خفاف بر وزن کتاب است و از این جهت حدیث سبق الکتاب الخفین صادر شده و مراد از آن مسح که در قرآن نقل شده مسح پای است نه خف پس مسح بر خفین بعد از آن حادث شده پاره‌ای از شارحین گفته‌اند که از اطلاقات مردم حرمین و از تتبع آنهاست که از خف کفش و موزه و کفش عربی یا جوراب و غیره را استنباط کرده‌اند که پشت دو پای را می‌پوشاند خواه چون چکمه ساق‌دار باشد یا کفش عربی بی‌ساق و معلوم نیست از کجا مسح ساقین را فهمیده‌اند.  
جابر می‌گوید ابوالورد از امام پرسید که ابوظبیان حدیثی برای من نقل کرده که علی (ع) از نخست آب بریخت و آنگاه خفین مبارک را مسح فرمود فقال (ع) کذب ابوظبیان اما بلغک قول علی علیه‌السلام فیکم سبق الکتاب الخفین یعنی ابوظبیان دروغ گفته مگر تو قول علی (ع) را نشنیده‌ای که فرمود قرآن بر مسح خفین سبقت دارد آنگاه از امام (ع) پرسید آیا اجازه می‌فرمائی در مسح بر خفین مانند مردم سنی مسح کنیم فرمود لا الا من عدو تتقیه او ثلج تخاف علی رجلیک یعنی جایز نیست مگر هنگامی که از دشمن بیم داشته باشی و باید تقیه کنی یا از برف و گزند سرما بر پای خود بیمناک باشی می‌توانی بر روی پاپوش خود هر چه باشد مسح کنی.  
و در طریقه وضو غسل صورت و دستها از بالا تا سر انگشتان و مسح سر و پاها تا کعبین که صریح آیه قرآن است و برادران سنی ما به منظور مخالفت در وضو و غسل از پائین آب می‌ریزند به بالا و به جای مسح سر و پاها را می‌شویند و دست بسته چون ابوحنیفه ایرانی بود برای مخالفت با امامیه و ترضیه خاطر خلفا مخدومین خود مانند ایرانی که در ادب دست به سینه می‌گذاشتند  
[صفحه 130]  
آنها هم در نماز دست بسته نماز می‌خوانند با اختلافات دیگری که در محل خود بحث شده است.

## تطبیق و عرضه حدیث با کتاب و سنت

در تحولی که پس از رحلت پیغمبر (ص) رخ داد و سقیفه بنی‌ساعده را برای احراز مقام و منصب به وجود آوردند ناگزیر اخبار و احادیث جعلی به منظور حفظ مقام خویش و کتمان مقام ذی حقان جعل کردند و لذا ائمه دین و امامان معصومین توجه مردم را جلب کردند به این حقیقت که احادیث مسموعه را هر کس می‌شنود اول باید با قرآن و سنت تطبیق کند چنانچه انطباق داشت عمل کند که درست است و هر گاه معارضه داشت معلوم می‌شود که از احادیث موضوعه و مجعوله است و به همین منطق اصول فقه را ترتیب دادند که فقها طبق آن اصول به صحت و سقم احادیث واقف گردند.  
حضرت امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین (ع) اول امامی است که فرصت برای بیان این حقایق پیدا کرد و مردم را به اصول علم و حدیث رهبری فرمود و چنانچه در اصول کافی و بحارالانوار مجلسی نقل شده - سدیر که اصحاب آن حضرت است نقل می‌کند از حضرت ابی‌جعفر (ع) که فرمود لا تصدق علینا الا بما یوافق کتاب الله و سنة نبیه فرمود در احادیث و اخباری که از ما می‌شنوید تا مطابق کتاب و سنت پیغمبر (ص) نباشند ما را تصدیق نکنید.  
امام (ع) نخواست دیگران را به مبارزه منفی رد کند بلکه با مبارزه مثبت فرمود گفتار باید منطبق با سنت و قرآن باشد و شما هم ای اصحاب من گفتار مرا تصدیق نکنید مگر پس از عرضه و انطباق با قرآن مجید و سنت پیغمبر (ص) تا چنانچه از همان سنخ تعلیمات بود فرا گیرید وگرنه رد کنید و این کنایه از این بود که اخبار مجعوله بنی‌امیه و آل زیاد و آل مروان شما را به اشتباه نیندازد هر سخنی و حدیثی از کسی شنیدید اول آن را با قرآن و سنت عرضه و تطبیق نمائید در صورت صحت به کار بندید و عمل کنید - زیرا احکام شریعت پیغمبر اسلام و سنن رسول الله همه در قرآن است و نظام عالم و صلاح امر معاش و معاد بشر باید از قرآن اتخاذ گردد بنابراین هر کجا دستوری مخالف آن رخ داد نظام اجتماع را به هم می‌زند.  
امام محمدباقر (ع) به یکی دیگر از اصحابش فرمود کل من تعدی السنه رد الی السنه  
[صفحه 131]  
هر کس از قواعد سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعدی کند و از مرز تعلیمات آسمانی او تجاوز نماید باید به سنت برگردانید یعنی اگر خلاف معمول و قانون سنت باز نماید باید باز به سنت برگردانید و از سنت متابعت نمود که عمل و گفتار و کردار و رفتار رسول خدا حجت برای خلق است و باز فرمود من جهل السنة رد الی السنه به شاگرد دیگرش فرمود هر کس در تقریر احکام از قانون سنت جاهل بماند و نداند چگونه است یا جاهلانه حکم کند و فتوی دهد باید به قواعد سنت برگردد و با آن تطبیق نماید تا چنانچه در ردیف اوامر و نواهی و احکام قرآن است درست و صحیح شناخته به کار بندد.

## سبب اختلاف احادیث

به طور کلی اختلاف احادیث از دو جهت بوده یکی از جهت جعل احادیث برای استفاده شخصی بوده که منافع شخصی را بر مصالح عمومی ترجیح می‌دادند و آن کار خلفای غاصب بود  
دیگر جهل یا کم‌اطلاعی و عدم احاطه بر تمام جهات حدیث بوده که گاهی زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم تغییر قبیله را نشنیده بودند و بعد شنیدند یا حکمی را که شنیدند که بعد نسخ شد و کامل‌تر از آن وضع گردید اولی را شنیده دومی را ندیده است اختلاف حدیث پیدا شده و البته بدین جهت بود که فرمودند علم را از خاندان علم و علماء راسخون فرابگیرید تا اختلاف رفع شود و بدین منظور یکی از اصحاب حضرت امام محمدباقر (ع) می‌پرسد یابن رسول الله چگونه در مسح نمودن اختلاف حدیث پدید آمد - امام علیه‌السلام چنین بیان فرمود  
«فقال علیه‌السلام کان الرجل منهم یسمع من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحدیث فیغیب عن الناسخ و لا یعرفه فاذا انکر ما خالف فی یدیه کبر علیه ترکه و قد کان ینزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعمل به زماما ثم یؤمر بغیره فیأمر به اصحابه و امته حتی قال اناس یا رسول الله انک تأمرنا بشئی حتی اذا اعتدناه و جرینا علیه امرتنا بغیره فسکت النبی عنهم فانزل علیه قل ما کنت بدعا من الرسل ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین»  
فرمود گاهی می‌شد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک مردی حدیثی را می‌شنید ولی در موقع بیان پاسخ آن خبر حضور نداشت و ناسخ آن را نمی‌شنید و نمی‌دانست و اگر برای او می‌گفتند انکار می‌کرد زیرا خودش از پیغمبر آن حکم را شنیده بود و لذا مدت زمانی عمل می‌کرد و برای دیگران هم می‌گفت و شاید فکر نمی‌کرد امکان نسخ آن باشد تا آنکه اختلاف حدیث و احکام متعارف گردید - از طرفی به حکم وحی به سبب تشحیذ افکار مردم مسلمان از احکام سابق آسمانی  
[صفحه 132]  
به مقتضای ملل و امم زمان و مکان گذشته آن حکم نسخ می‌شد و حکمی محکم‌تر و جامعتر و کاملتر نازل می‌شد و مردم بر آن عمل می‌کردند و قهرا آنها که از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور بودند به این اختلاف برخورد می‌نمودند بدین جهت جمعی از مردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند عرض کردند یا رسول الله شما ما را امر می‌کنی به چیزی و حکمی و حدیثی تا ما بر آن عادت کردیم و مأنوس شدیم حکمی بر خلاف آن می‌فرمائی رسول خدا ساکت ماند تا آیه شریفه نازل شد که می‌فرماید بگو به مسلمانان و اصحاب و یاران خود برسان و به آنها که بحث در ناسخ و منسوخ قرآن می‌کنند بگو این بحث بر شما جایز نیست زیرا شما از شرایط زمان و مکان و علل و اسرار آن بی‌خبرید و آنچه به من وحی شده به شما تعلیم می‌کنم و من جز بیم دهنده‌ای بیش نیستم که احکام الهی را به شما ابلاغ کنم یعنی تکلیف من تبلیغ وحی است.  
در این حدیث چند نکته گنجانیده شده یکی اثبات وحی و تثبیت نبوت که مکلف به تبلیغ وحی بوده و دیگر آنکه ناسخ و منسوخ قرآن در علم الهی نهفته است جز او کسی نمی‌داند و آنچه ما فکر می‌کنیم استحساناتی بیش نیست که البته نتیجه‌اش تکامل نفس است و تطابق قانون کامل الهی با سیر تکاملی نفوس بشری است که در قرآن آخرین کتاب آسمانی بیان شده است

## اخبار و احادیث صعب و مستصعب

حضرت امام محمدباقر به چند نفر از اصحابش تعلیماتی فرمود که حاصل آن این است  
یقطینی از اهل مداین - جابر - ابوحمزه ثمالی و غیره روایت کرده‌اند قال رسول الله (ص) ان حدیث آل محمد (ص) صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبدا متحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد خلافت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من ال محمد و انما الهالک ان یحدث بشئی منه لا یحتمله فیقول و الله ما کان هذا ثلثا و الانکار هو الکفر  
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حدیث آل محمد سخت دشوار است که دارای معانی و وجوه کثیره است مراتب و مقامات و مشارب و مشایب عالیه دارد و به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که قلبش به ایمان امتحان شده باشد.  
بنابراین آنچه از احادیث و اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنوید اگر بر قلب شما نرم و منقاد و ملایم طبع شما گردید قبول کنید و اگر برای شما سبب تنفر و اشمئزاز گردید آن را به خدا و رسول باز گذارید یعنی رد نکنید انکار ننمائید شاید بعدا علم و دانش پرده از آن روی بگشاید  
[صفحه 133]  
فرمود ای اصحاب من می‌دانید چه کس هلاک می‌گردد آن کس که حدیثی را به نام آل محمد بشنود و انکار کند یا سخت پافشاری نماید که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست یا سوگند بخورد که این حدیث باطل و ضعیف - بی‌ارزش است.  
چه ممکن است فهم من و شما درک حقایق تمام گفتار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکند ولی زمانی خواهد آمد که این حقایق روشن گردد - در مجمع البحرین و صحاح و بحارالانوار و سایر کتب حدیث، اقوالی در معنی حدیث صعب و مستصعب نقل می‌کنند و برخی می‌گویند مراد امر امامت و ولایت است که منظور تبعیت و قبول امر امامت است که در فتن و حوادث بس بسیار دشوار است در کتب اخبار بیش از سی حدیث مشابه آن از این امام (ع) به اصحاب تعلیم شده که روایت کرده‌اند.

## تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره احکام متعارضه

انما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا  
در اسلام به همان دلایل که سابق گفتیم اختلاف اخبار پدید آمد و گاهی دو خبر و دو حدیث متعارض دیده می‌شود که در صدر اسلام وجود داشته و امام علیه‌السلام تکلیف این احادیث را روشن فرمود  
زرارة و ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و پس از او از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود انما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا بر ماست که اصول احکام را به شما بیاموزیم و تلقین کنیم و بر شماست که از آن از روی علم و بصیرت و ذکاء و درایت و فراست فروع آن را خود ترتیب دهید تا مشکلات آنها حل گردد و آن فروع را بر اصول متفرع گردانید آنگاه زراره عرض می‌کند فدای تو گردم گاهی دو خبر یا دو حدیث که با یکدیگر متعارض هستند به ما می‌رسد به کدام یک اعتماد کنیم - و به اجرا گذاریم  
فقال (ع) یا زرارة خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر فرمود ای زراره هر وقت با احادیث متعارض برخوردید و دو حدیثی شنیدید که با هم تعارض داشته باشند به آن خبر و حدیثی اعتماد کن که در میان یاران و اصحاب تو معمول است و شهرتی دارد و هر کدام شاذ و نادر است فروگذار و نادیده انگار  
زراره می‌گوید ای سید و سرور من اگر این دو حدیث هر دو مشهور و ماثور و مروی  
[صفحه 134]  
باشد چه کنم؟  
فقال (ع) خذ بقول اعدلهما عندک و اوثقهما فی نفسک یعنی هر یک را که نزد خود اعدل و اوثق بشناسی همان را بگیر و عمل کن.  
زراره باز پرسید راویان هر دو عدل و موثق و مرضی هستند فرمود: انظر ما وافق منهما مذهب العامه فاترکه و خذ بما خالفهم یعنی هر کدام با مذهب عامه سنی توافق دارد آن را متروک دار و آنکه مخالف عامه است عمل کن.  
زراره برای آنکه خوب مطلب حلاجی شود و تمام توهمات مورد توجه قرار گیرد باز هم از امام علیه‌السلام پرسید این دو خبر متعارض عدل و مرضی و مأثور یا هر دو موافق مذهب عامه یا هر دو مخالف می‌نماید تکلیف من چیست؟!  
فقال اذن فخذ بما فیه الحائط لدینک و اترک ما خالف الاحتیاط فرمود در این حال هر یک را برای حفظ ارکان دین اقرب به احتیاط شناختی بگیر و عمل کن و آن دیگر را که مخالفت دارد ترک نما زراره باز عرض می‌کند اگر هر دو با هم موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشد چه باید کرد.  
فقال اذن فتخیر احدهما فتاخذ به و تدع الاخر فرمود ای زراره خودت در این موارد به نیروی استنباط و اجتهاد خود یکی را برگزین که به ظن قوی اصح احادیث باشد  
در روایتی که یکی دیگر از اصحاب همین سئوال را کرد فرمود اذن فارجه حتی تلقی امامک فتسئله یعنی خود را به امام خود برسان و از او حقیقت او را پرسش کن و علامه مجلسی می‌گوید این خبر دلالت می‌کند که موافقت با احتیاط از جمله مرجحات خبرین متعارضین است

## اشتباه اخبار

در اخبار گاهی دو خبر مشابه هم می‌باشد و به هم مشتبه می‌گردد در این صورت امر بر خواننده مشکل می‌شود. بدیهی است این مشکلات مانند مشکلات درسی است که معلم و آموزگار باید برای شاگردانش حل کند و طریق تمیز و تشخیص آن را معلوم سازد در مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام این سبک مشکلات فراوان بوده که البته متناسب با آن عصر می‌باشد زیرا پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوره خلفا اولیه تا شهادت امیرالمؤمنین هر چه مشکلی علمی پیش می‌آمد ابوبکر و عمر و عثمان ناگزیر بودند با حضور حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام مشکلات را حل و هضم کنند ولی چون دوره معاویه رسید عصر جعل اخبار شد و به حضرت امام حسن و سیدالشهداء فرصتی برای بیان  
[صفحه 135]  
حقایق علمی نمی‌داد و طالبین علم و حدیث را از اطراف آنها به عناوینی دور می‌ساختند این مشکلات به حال ابهام باقی مانده و حضرت سجاد هم چنانچه گفتیم مقداری از اصول عقاید را با اخلاقیات در قالب ادعیه و اذکار بیان فرموده اما چون مقتضیات زمان و مکان اجازه داد امام محمدباقر علیه‌السلام با یک روش که راقی‌ترین سبک تعلیم و تربیت باید شناخت مشکلات را برای مردم حل فرموده چنانچه معمر بن یحیی بن سام از آن حضرت روایت می‌کند که پرسیدم یابن رسول الله آنچه مردم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کنند از چیزهائی است یا احکام و اخباری است که درباره فرج آنها می‌باشد و جز او و اولادش نمی‌دانند و فقط به اولاد خود تعلیم فرموده چرا این طور بوده که تعلیم علم برای یک دسته حلال و برای دیگری باید حرام باشد؟! و آنچه استفاده می‌شود باید گفت شاید حکمی بوده که برای خودشان و اولادشان نازل شده و بعد منسوخ گردیده یا هر دو محکم باشد آیا حقیقت چگونه است؟!  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود قد بین لهم اذ نهی لنفسه عنها و ولده یعنی همان وقت که خودش و اولادش را از آن حکم نهی فرموده علم آن بر خودشان آشکارا بوده است پرسیدم چطور می‌شود اگر آن را هم برای مردمان دیگر بیان می‌فرمود.  
امام پنجم فرمود خشی ان لا یطاع و لو ان امیرالمؤمنین (ع) ثبت قدماه اقام

## استدلال امام محمدباقر علیه السلام در کتمان علم

علم و دانش برای آموختن و تعلیم نمودن است و شکرانه دانستن یاد دادن به دیگران است ولی این علم مقدماتی و حد لزوم دانستن و نوشتن و خواندن است اما از مرحله بدوی و ابتدائی که گذشت به حد متوسطه یا انتهای علم که می‌رسد باید استاد و معلم ظرفیت و استعداد و لیاقت شاگرد را در نظر بگیرد اگر درخور حفظ و نقل علم و حل و هضم آن هست بیاموزد و گرنه به حداقل قناعت کند و دلیل بر این سخن سنن اجتماعی است که خردمندان اساتید علمی و فنی اگر شاگردی را لایق ندانند به او تعلیم نمی‌کنند.  
در اصول کافی از یحیی حلبی از پدرش روایت می‌کند که گفت در حضور امام محمدباقر علیه‌السلام بودم مردی شرفیاب شد عرض کرد یابن رسول الله حسن بصری گفته رسول خدا (ص) فرموده است من کتم علما جاء یوم القیمة ملجما بلجام من النار یعنی هر کس علمی و دانشی را مکتوم و پوشیده دارد روز قیامت با لگامی از آتش وارد صحرای محشر می‌گردد.  
حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود کذب ویحة فاین قول الله و قال رجل من آل فرعون  
[صفحه 136]  
یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله یعنی حسن بصری دروغ می‌گوید چه این سخن با کلام الله مجید تناقض دارد زیرا خدای تعالی می‌فرماید.  
- گفت مردی از آل فرعون که ایمان خویش را پوشیده می‌داشت آیا بکشید مردی را که می‌گفت پروردگار من خداوند معبود است و کتمان علم به مقتضای مصالح زمان و مکان است.  
آنگاه فرمود فقال (ع) لیذهبوا حیث شاءوا اما و الله لا یجدون العلم الا هیهنا  
فرمود به خدا سوگند هر کجا بروند جز این نقطه علم را نخواهند یافت زیرا خداوند علم را به آل محمد عطا فرموده است و دانش و بینش نزد آنهاست و هر وقت مصلحت بدانند و ظرفیت طرف را بشناسند به او می‌آموزند و هر کجا صلاح نباشد کتمان می‌کنند کتمان علم موجب عذاب نیست بلکه تعلیم به غیر از مورد موجب خسران است.  
تیغ دادن در کف زنگی مست  
به که افتد علم را نادان به دست  
ابوبصیر روایت می‌کند که مردی آمد حضور ابی‌جعفر علیه‌السلام گفت حملنی حمل الباذل یعنی مرا علمی و حلمی از بار گران بیاموز فرمود اذا لا تتفسح یعنی اگر بیاموزم طاقت حمل آن را نداری بلکه موجب هلاکت تو می‌گردد.  
حمران از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب یعنی آنان که کتمان می‌کنند و آنچه فرستادیم از ارشاد و هدایت مکتوم می‌دارند پس از آنکه بر مردم روشن داشتیم در کتاب قرآن مجید آنگاه فرمود یعنی بذلک نحن و الله المستعان فرمود قسم به خدای که مراد از این جمله ما هستیم و خداوند مستعان است.  
زید شحام روایت می‌کند که از حضرت ابی‌عبدالله از کیفیت عذاب قبر سئوال کردند فرمود مردی نزد سلمان فارسی رفت گفت برای من حدیثی نقل کن سلمان سکوت کرد آن مرد بار دیگر در طلب حدیث برآمد سلمان باز خاموش ماند آن مرد برگشت و این آیه را می‌خواند ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه فی الکتاب سلمان او را صدا کرد فرمود ما برای حفظ احادیث خودمان شخص امینی می‌خواهیم تا برای او اخباری نقل کنیم و تو آماده ملاقات نکیر و منکر باش که در قبر از پیغمبر و  
[صفحه 137]  
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم سئوال می‌کنند اگر تردیدی کنی با گرزی گران بر سر تو خواهند زد که خاکستر شوی  
راوی می‌گوید من پرسیدم پس از آن چه می‌شود فرمود زنده می‌شود و باز معذب خواهد شد پرسیدم نکیر و منکر چیست فرمود قال هما قعیدا القبر آنها مصاحب مجالس تو هستند در قبر-؟؟

## دستور کتمان اخبار از بنی‌امیه

جابر به نقل اصول کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که برای کسب علم شرفیاب حضورش شدم کتابی به من داد و این عبارت را گفت.  
قال (ع) ان انت حدثت به حتی تهلک بنی‌امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و ان انت کتمت منه شیئا بعد هلاک بنی‌امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی  
فرمود ای جابر آنچه به تو نمودم از اسرار الهی است که دشمن بسیار دارد مخصوصا بنی‌امیه اگر تو در قبل از سقوط و تلاشی و هلاکت بنی‌امیه افشاء کنی و برای کسی خبر دهی لعنت من و پدران من بر تو باد و اگر پس از تلاشی و سقوط بنی‌امیه افشا نکنی و کتمان کنی باز هم لعنت من و پدرانم بر تو باد زیرا اکنون که بنی‌امیه در قدرت و نیروی ستمکاری باقی باشند اگر بگوئی تو را می‌کشند و آزار تو خواهند کرد یا ما را بر اثر آن آزار می‌دهند و اگر پس از هلاکت آنها نگفتی حقایق اخبار و علمی از بین می‌رود پس لازم است تو آن را حفظ کنی و بعدا برای مردم نقل کنی.  
سپس کتاب دیگری به من داد فرمود و هاک هذا فان حدثت بشی‌ء منه ابدا فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و این کتاب نیز ضمیمه آن باشد اما اگر از آن برای کسی نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد.  
این روایت چند نکته مهم به ما نشان می‌دهد که هر یک از معجزات خالده آنها بوده اول آنکه جابر را لایق سپردن چنین ودایعی معنوی می‌دانست که به او صحیفه و کتابی عنایت فرمود دیگر آنکه خبر از تلاشی بنی‌امیه و او که به زودی در زمان حیات جابر آنها ساقط خواهند شد به علاوه که فرمود پس از سقوط آنها این اخبار را حتما نقل کن و به مردم برسان این جابر جعفی است که جوان و لایق و مؤمن و معتقد بود و این همان کسی است که در روایات مختلف گفته نود هزار حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کنم در حدیث دیگری  
[صفحه 138]  
گفته هفتاد هزار حدیث به من آموخت و در خبر دیگر است که گفت سی هزار حدیث به من تعلیم فرمود که به هیچ کس نیاموخت و به هیچ کس یاد ندادم و باز نخواهم گفت و این جابر کتابی در حدیث نوشت که یکی از اربعمائه چهارصد مؤلف نامی قرن دوم است.

## فتوای بی‌جا و ذم قیاس

در فقه اسلام از روی ادله سنن (کتاب - سنت - عقل - اجماع) فقیه باید احکام مسائل شرعی را استنباط نماید و بر حسب آن فتوا دهد و چون فقه اسلام را به آراء سخیفه اهل رأی و قیاس مخلوط کردند و راه انحراف پیمودند مکتب تشیع این روش را غلط و مخالف با مبانی شریعت اسلام و صحت و حقیقت امر می‌دانست اولا قیاس را مذمت کرد و فرمود «اول من قاس ابلیس» اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود که خود را در عنصر وجود به قیاس برتر از آدم دانست و اطاعت امر در سجده حق و اطاعت آدم نکرده رانده در گاه احدیت شد.  
و در اصول فقه این موضوع مفصل در چند باب بحث شده که قیاس خلاف عقل است زیرا شرایط زمان و مکان و حدود مفاهیم با مصادیق آن بسی فرق بسیار و امتیاز دارد.  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است «من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره فی التباس و من دان الله بالرای لم یزل دهره فی ارتماس» فرمود هر کس در احکام شرع قیاس را پیشه سازد به رنج و بلیت التباس گرفتار شود و هر کس خدای تعالی را با رایت رأی نکوهیده خود ستایش کند عمر خویش به ضلالت افکنده و به وسوسه ابلیس گرفتار شده و باز فرمود.  
من افتی الناس برأیه فقد دان الله بما لا یعلم و من دان الله بما لا یعلم فقد ضاد الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم هر کس به رأی نااستوار خویش برای مردم فتوی دهد و به آنچه نمی‌داند و عالم بدان نیست رأی دهد یا عبادت کند و در احکام و اوامر و حلال و حرام خدای به نادانی و جهل در حکم اظهارنظر کند و فتوی دهد به مخالفت برخاسته است و سبب منع این گونه فتوی این است که بسیار شده مرد نادانی حلال را حرام تجلی داده و حرام را حلال نموده است و این از بی‌خردی است.

## ارزش هر کس در حدیث به اندازه ارزش گفتار اوست

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر فردی ارزش او به اندازه ارزش سخنان اوست هر قدر سخن محکم و متقن داشته باشد به همان اندازه متانت دارد در این باره.  
[صفحه 139]  
یزید رزاز از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پدرم به من چنین وصیت کرد:  
«یا بنی اعرف منازل الشیعه علی قدر روایتهم و معرفتهم فان المعرفة هی الدرایة للروایة و بالدرایات للروایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان انی نظرت فی کتاب لعلی علیه‌السلام فوجدت فی الکتاب ان قیمة کل امرء و قدره معرفته ان الله تعالی یحاسب علی قدر ما اتیهم من العقول فی دار الدنیا».  
یعنی ای پسر من مقام و مرتبه‌ی شیعیان و دوستان ما را از اندازه روایات آنها بشناس چه اصل معرفت درایت و روایت است و در علم و دانستن روایات است که مؤمن به اقصی درجات ایمان می‌رسد من در کتابی که از علی علیه‌السلام خواندم دیدم مرقوم فرمود قیمت و بهای هر مردی و قدر منزلت نسبت مستقیم با معرفت او نسبت به خدا دارد و خدای تعالی هم مردم را به اندازه عقولی که در دنیا به آنها می‌بخشد محاسبه می‌خواهد - و بدین ترتیب باید گفت هر کس در گرو مقدار عقل خویش است و بر مقدار عقل او جز او سزا می‌دهند و به اندازه خرد کیفر و پاداش معین می‌فرمایند.

## فتاوی جاهلانه

سنت دین و شریعت بر این جاری بود که فقهای شریعت پس از ائمه دین و معصومین (ع) از روی ادله اربعه «عقل و اجماع - کتاب و سنت» احکام را استخراج نموده و در مشکلات مردم فتوی دهند - سیره علمای متقی و عالمان پرهیزکار چنین بوده اما چون مسیر حقیقت از جای خود انحراف داده شد و برای اشغال مناصب و مقامات جعل اخبار شروع گردید گروهی بی‌خرد و فرومایه بی‌دانش از روی جهالت مجذوب یا مرعوب مقامات شده فتوی به غیر حق می‌دادند - این فتاوی جاهلانه در اسلام منع شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحریم فرموده که جاهل بخواهد به میل خود یا برای ترضیه خاطر دیگری فتوی دهد.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود  
قال (ع) من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکه الرحمه و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه  
یعنی هر کس فتوای جاهلانه دهد و مردم را بدون علم و هدایت آسمانی بدون آنکه از گفتار پیغمبر خدا یا امام کلمه‌ی نقل کند فتوی دهد و حکمی که نمی‌داند برای کسی بگوید  
[صفحه 140]  
خداوند و ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می‌کند و گناه تمام کسانی که به فتوای جاهلانه او گمراه شده‌اند به گردن اوست.  
ابورجا از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود ما علمتم فقولوا و مالم تعلموا فقولوا الله اعلم یعنی آنچه می‌دانید بگوئید و فتوی دهید و آنچه از شما در فقه و احکام آن محمد نمی‌دانید بگوئید خدا می‌داند.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود «قال للعلم اذا سئل عن شی‌ء و هو لا یعلمه ان یقول الله اعلم و لیس لغیر العالم ان یقول ذلک» فرمود برای عالم سزاوار است که چون مسئله‌ای از احکام شرع از او بپرسند و بدان مسئله واقف نباشد بگوید خدا می‌داند اما عالم موظف است علم خود را ظاهر سازد و بدان چه می‌داند فتوی دهد لو ان العباد اذا جهلوا وقفوا لم یجحدوا و لم یکفروا یعنی اگر بندگان خدای هر وقت در امری بی‌خبر باشند توقف نمایند به رأی و سلیقه و نظر خود فتوی ندهند هرگز انکار نمی‌کنند و کافر نمی‌شوند.  
فرمود پیغمبر (ص) اکرم هر چه لازمه امر معاد و معاش بشر بوده دستور فرموده و ما آن تعلیمات عالیه را برای مردم شرح می‌دهیم و می‌آموزیم.  
امام پنجم می‌گوید پدرم فرمود ان الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الاخرة المتمسک بسنة النبی فقیه کسی است که به دنیای فانی میل نکند و برای آخرت باقی رغبت نماید به سنت پیغمبر خاتم النبیین تمسک داشته باشد - دنیا را که همه هواست پشت سر اندازد و آخرت را که همه سزاست هدف قرار دهد و برای رسیدن به آن سرای به سنت پیغمبر عمل کند.  
ابان بن تغلب از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام از معنی فقیه پرسید حضرت همین مفاد را به او تعلیم فرموده.  
حماد بن عثمان از استادش امام باقر علیه‌السلام می‌پرسید تفقه در غیر علم دین چطور است مثلا تفقه در شعر امام علیه‌السلام فرمود و الشعراء یتبعهم الغاوون - شعرا غیر دینی یعنی کسانی که به نظم خود شمعی در مقابل پای مردم روشن نکنند و تابع احساسات شهوی گردند گمراهند  
شعرا در عصر جاهلیت جز وصافی برای مناظر مرئیه خود از حیوانات و نباتات و جمادات بیش نبودند و بیشتر وصف مناظر شهوی را می‌کردند قرآن آنها را گمراه معرفی کرد ولی بعد از آنکه شعرا موضوع شعر خود را عوض کرده آیات و احادیث و اخبار اسلامی را  
[صفحه 141]  
در قالب الفاظ ریختند ائمه آنها را جایز شمردند و حتی در وصف شاعری که با شعرش شمع روشن پیش پای مردم از آثار دین برافروزد وعده داده‌اند که لکل بیت بیت فی الجنة یعنی هر بیت شعر یک خانه بهشتی جایزه دارد - این شعرا از اوهام و خرافات و خیال‌بافی و منفی‌بافی و شهوات خارجند تفقه در شعر شهوی منع شده و تفقه در شعر دینی تقدیر گردیده است.

## فتوی در تقیه

در کتاب مکتب اسلام که دائرةالمعارف اخلاق است راجع به تقیه مفصل بحث کردیم و اینک مدلول پاسخ سئوالی که ابوعبیده از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام راجع به فتوی دادن در تقیه نموده نقل می‌کنیم.  
قال (ع) یا زیاد ما تقول لو افتینا رجلا فمن یتولا لشی‌ء من التقیه  
چه می‌گوئی درباره کسی که از روی تقیه فتوی دهد - عرض می‌کند شما بهتر می‌دانید راهنمائی کنید.  
قال (ع) ان اخذ به فهو خیر له و اعظم اجرا فرمود اگر به تقیه باشد اجرش بیشتر است به یکی دیگر از اصحابش فرمود ان اخذ به اوجر و ان ترکه و الله اثم یعنی اگر به تقیه گفت اجری دارد و اگر فرو گذارد گناه‌کار است و منظور این است چون اکثر مردان سنی سخت متعصب بودند و شیعه را می‌کشتند دستور فرمود در مواقع خطر تقیه کنید و اعراض نمائید به زراره دستور می‌فرماید که از بنی‌اسرائیل سخن بگو عرض کرد در حدیث شیعه مشکلتر است زیرا تقیه باید کرد فرمود آری راست است باید تقیه کرد.  
و روایاتی از این امام علیه‌السلام درباره تقیه نقل شده که در کتب مربوطه مضبوط است.  
[صفحه 142]

## نظم در منقبت

ای دل امشب شدی ز غم آزاد  
خیز از جا پی «مبارک باد»  
شب میلاد «حضرت باقر»  
تهنیت گو «به حضرت سجاد»  
خواهی ای ساقی اگر گردم ز الطاف تو ممنون  
خیز و پر کن جام ما از باده وحدت هم اکنون  
کن عطا بر ما از آنهائی که در تنزیل گوید  
«لن تنالوالبر حتی تنفقوا مما تحبون»  
پشت پا بر عالم هستی زنم چون پور ادهم  
خدمت موسی بن عمران می‌کنم مانند هارون  
تا به دست آرم سر زلف سیاه لیلی خود  
بی خود از خود گردم و آواره باشم همچو مجنون  
از برای خال رویش کرده‌ام قطع علایق  
وز برای روی ماهش سیر کردم دشت و هامون  
صرفه با پروانه می‌باشد که گردد گرد شمعش  
وانکه چون خفاش بگریزد شود البته مغبون  
حضرت باقر (ع) امام پنجم و دوم محمد  
آنکه علم اولین و آخرین را بود کانون  
غره ماه رجب خورشید او گردید طالع  
در چنین روزی منور شد جهان زان در مکنون  
باقر (ع) علم نبی معصوم هفتم آنکه باشد  
قوت قلب علی پور حسین آن شاه دلخون  
[صفحه 143]  
مادر او (فاطمه) دخت حسن فرزند زهرا (س)  
به‌به از این مادر و صد آفرین بر همچو خاتون  
خسروا بر ما نظر فرما ز احسان آنکه باشد  
ریزه‌خوار خوان احسان تو جمشید و فریدون  
آنکه یک جو بهره‌ور گردد ز کنز رحمت تو  
اعتنا کی می‌کند بر سیم و زر یا گنج قارون  
پیش اقیانوس فضل و دانشت گردیده باطل  
فلسفه ز اقلیدس و حکمت ز لقمان و فلاطون  
پرتوی باشد ز انوارت شفای ابن‌سینا  
بوعلی در مکتب فضل تو تدوین کرده قانون  
مثنوی برگی بود از بوستان حکمت تو  
مولوی بی‌رخصتت بر عرض دانش نیست مأذون  
خوشه‌چین خرمن فضل تو دانایان عالم  
عالمان را تا ابد فرموده ای بر خویش مدیون  
کنز رحمت کان حکمت گنج بینش کاخ دانش  
آنچه من گویم از آن بالاتری ز اندازه بیرون  
اف بر این دنیا که هجرش وصل و وصلش هجر و ناگه  
لشکر غم بر بساط شادی ما زد شبیخون  
منقلب شد عالم از فقدان آن بحر فضیلت  
شد شهید از زهر بیداد هشام دون ملعون  
(پیروی) بر دامن باقر زده دست توسل  
خوشه‌چین خرمن او شد در این روز همایون [45].  
[صفحه 144]

## قرآن

### قرآن یکی است و از جانب خدای یکتا نازل شده

حکماء اسلام مخصوصا اشراقیین قاعده‌ای دارند - که گویند الواحد لا یصدر منه الا الواحد یعنی از خدای واحد جز یک واحد صادر نمی‌گردد اگرچه مشائیین درباره این قاعده سخنانی دارند - ولی در هر حال از اصول مسلم حکمت و عرفان است و مفاد مطلب این است که خدای واحد یک واحد جامع جمیع مراتب وجود خلق کرده که همه چیز در آن منطوی و مشحون است - این واحد کلی تکوینی عالم است که تمام نشئات عالم کون و فساد در آن واحد است و در عالم تشریعی قرآن واحدی است که جامع جمیع علوم اولین و آخرین به منظور هدایت و ارشاد بشر است و این حقیقت را ما از سخنان حضرت امام محمدباقر مؤسس اصول تربیتی و تربیتی علوم اسلامی هم استفاده می‌کنیم.  
زراره چنانچه در اصول کافی است از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود ان القرآن واحد نزل من واحد ولکن الاختلاف یجیی‌ء من قبل الرواة قرآن یک واحد مجتمع جمیع علوم و احتیاجات بشری است که از جانب خدای یگانه و یکتا نازل شده و شامل تمام نیازهای آدمیان است و اختلاف فقط به اختلاف روات است و گرنه در اصل آن هیچ گونه تحریفی رخ نداده است و کسی قادر نیست از آن کسر و یا اضافه نماید.

### بخشهای قرآن

نزل القرآن اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرایض و احکام  
امام محمدباقر علیه‌السلام در تعلیمات تربیتی و کلاسی خود که قرآن را برای اصحابش تعریف و وصف کرده فرمود قرآن چهار قسم است که شامل تمام شئون زندگانی اجتماعی آدمی است.  
اول- یک بخش قرآن که یک چهارم آن را تشکیل می‌دهد در حق ما اهل بیت است که مبین و مفسر عالم به قرآن و راسخ در علوم اسما هستیم و بدون تفسیر و تأویل و تبیین ما فهم قرآن مشکل است.  
دوم- یک چهارم قرآن درباره دشمنان ما می‌باشد که آنها از نظر خصومت و تیره‌بختی خود و تیره ساختن محیط برای محرومیت مردم از قرآن تعریف و وصف شده و نتیجه نهائی کار آنها برای عبرت آیندگان ذکر شده است.  
سوم- یک چهارم دیگر قرآن شامل فرایض و احکام و اصول عقاید و فروع دین است که فقه  
[صفحه 145]  
و احکام آن باشد می‌باشد - که درباره آن کتب فراوان به نام احکام دین - احکام قرآن - احکام اسلام نگاشته‌اند.  
چهارم یک چهارم دیگر امثال و حکایات و قصص گذشتگان است که از نظر نتیجه نهائی دعوت آسمانی پیغمبران و اقبال و ادبار ملل و اقوام و عشیره گذشتگان و نتیجه کار آنها می‌باشد که قرآن برای عبرت اخلاف اسلاف بیان فرموده است و در پایان این خبر می‌فرماید ما کرائم قرآن هستیم.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به یکی دیگر از شاگردانش می‌فرماید: قرآن در سه قسمت نازل شده و البته این هر دو یکی است که می‌فرماید القرآن نزل اثلاثا ثلث فینا و فی احبائنا و ثلث فی اعدائنا و عدو من کان قبلنا و ثلث سنة و مثل  
فرمود قرآن بر سه قسم نازل شده یک قسمت آن در حق ما و در حق دوستان و یک ثلث درباره دشمنان ما و دشمنان آنان که پیش از ما اولیاء خدا بوده‌اند و یک ثلثش حاوی سنت و مثل است.  
در هر حال قرآن شامل تمام نیازهای بشری است و کاملترین مثل اعلای هدایت و ارشاد است و البته این که امام به یکی از اصحابش می‌فرماید قرآن بر چهار قسم یا سه قسم نازل شده منظور این نیست که بر سه یا چهار قسمت متساوی یا ترتیب قسمت قسمت باشد بلکه به طور کلی اگر قرآن را درباره مطالب تقسیم کنیم به این سه یا چهار طبقه مطالب یا بیشتر و کمتر تقسیم می‌شود که امام علیه‌السلام می‌خواهد فکر مسلمین را درباره مطالب متنوع و تقسیم موضوعی و تفکیک طبقه‌بندی جلب فرماید که همه بدانند و روی مبانی منظور نزول قرآن تدبر و تفکر و تعقل نمایند و از علوم و فنون ادبی و تربیتی آن بهره‌مند گردند.

### آیات قرآن به هم مبتنی و مربوط است

از تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام درباره تفهیم و تفهم از قرآن این است که فرمود قرآن اولش به آخرش مربوط و آخرش بر اولش مبتنی است و آیات آن آیات دیگر را روشن و آشکار و تفسیر و بیان می‌فرماید و اگر آیه‌ای درباره شخصی و قومی که سبب نزول آن شده باشد و آن فرد یا قوم بمیرند آن آیه نخواهد مرد زیرا یک حکم و دستور عمومی است که برای همیشه از آن می‌توان استفاده کرد - فرمود و لو ان الایه اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم ماتت الایه لما بقی من القرآن شی‌ء ولکن القرآن یجری اوله علی  
[صفحه 146]  
اخره ما دامت السموات و الارض و لکل قوم آیة یتلونها هم منها من خیر او شر  
یعنی اگر بنا شود آیه‌ای که در حق قومی نازل شده آن قوم بمیرد آن آیه هم بمیرد یعنی از استفاده بیفتد بنابراین از قرآن چیزی باقی نخواهد ماند زیرا با مردان هر قوم باید قسمتی از قرآن از کار بیفتد و بی‌فایده بماند در حالی که قرآن اولش به آخرش ارتباط دارد و برگشت می‌نماید و مادامی که آسمان‌ها و زمین برقرار است هر قومی از آن آیات می‌توانند بهره‌مند گردند و از تعلیم خیر و شر آن دستور آسمانی استفاده کنند.  
و شکی نیست که علمای بزرگ و محقق درباره شأن نزول آیات تردید دارند و گویند حکم آسمانی تحقیر و تعظیم نمی‌شود تفریق و جمع آن برای مصالح و منافع عموم مخلوق است.

### قرآن دارای همه علوم و راهنما به همه چیز است

عمر بن قیس از حضرت امام محمدباقر (ع) نقل می‌کند که فرمود ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامه الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لکل شی‌ء حدا و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا.  
فرمود خدای عالم از هیچ چیزی که مورد احتیاج و نیاز بشر باشد فروگذار نفرموده و هر چه را بشر بدان حاجت داشته در قرآن مجید دلالت فرموده و برای هر چیزی حدی قرار داده و بر آن دلیلی مقرر گردانیده که دلالت بر آن کند و هر کس که از آن حد تجاوز نماید برای او هم حدی مقرر فرموده است.

### ثواب تلاوت قرآن

با آنکه از تعلیمات حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق (ع) که اولی مؤسس مکتب امامیه و دومی ناشر مکتب جعفری است درباره ثواب اعمال کتابها به همین نام نوشته شده معذلک درباره ترغیب مردم به تلاوت قرآن از اخباری را که امام پنجم (ع) تعلیم می‌فرماید نقل می‌کنیم.  
در اصول کافی از عبدالله بن سلمان از حضرت ابی‌جعفر (ع) روایت نموده که قال (ع) من قرء القرآن قائما فی صلوته کتب الله له بکل حرف مأة حسنه و من قرء فی صلوته جالسا کتب الله له بکل حرف خمسین حسنه و من قرء فی غیر صلوته کتب الله له بکل عشر حسنات  
[صفحه 147]  
فرمود کسی که قرآن را در نماز ایستاده تلاوت نماید خداوند به هر حرفی صد حسنه به او عنایت می‌فرماید و در حال نشسته اگر تلاوت کنند به هر حرفی پنجاه حسنه و در غیر نماز به هر حرفی ده حسنه خداوند به تالیان قرآن اعطا می‌فرماید.  
ابوحمزه ثمالی درباره همین حقیقت از آن امام روایت می‌کند که فرموده من ختم القرآن بمکه من جمعة الی جمعة او اقل من ذلک او اکثر و ختمه فی یوم الجمعه کتب له من الاجر و الحسنه من اول جمعه کانت فی الدنیا الی آخر جمعه تکون فیها و ان ختمه فی سایر الامام فکذلک فرمود هر کس قرآن را در مکه از روز جمعه تا جمعه دیگر ختم کند یا کمتر از یک هفته ختم کند خداوند برای او اجر از جمعه اول عمرش تا آخرین جمعه عمرش اجر و حسنه اعطا می‌فرماید و هر روز باشد در همان روزها بهره‌مند می‌گردد و سعد بن ظریف نیز از امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که فرمود:  
من قرء عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین و من قرء خمسین آیة کتب من الذاکرین و من قرء مأة آیه کتب من القانتین و من قرء مأتی آیه کتب من الخاشعین و من قراء ثلثمائه آیه کتب من الفائزین و من قرء خمسائة آیه کتب من المجتهدین و من قرء الف آیه کتب له قنطار بز القنطار خمس عشر الف مثقال من ذهب و المثقال اربعة و عشرون قیراطا اصغرها مثل جبل احد و اکبرها ما بین السماء و الارض  
یعنی هر کس در شب ده آیه قرآن تلاوت کند در زمره غافلین نوشته نمی‌شود هر کس پنجاه آیه بخواند در صف ذاکرین محسوب می‌گردد هر کس صد آیه تلاوت کند از جمله قانتین است هر کس دویست آیه بخواند از جمله خاشعین است هر کس سیصد آیه تلاوت کند در زمره فایزین است هر کس پانصد آیه بخواند در زمره مجتهدین است هر کس هزار آیه تلاوت کند اجر و ثواب یک قنطار بز که هر قنطار پانزده هزار مثقال طلا و یک مثقال آن بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قیراط آن مانند کوه احد و بزرگترش مثل مابین آسمان و زمین است خواهد برد.  
در این حدیث عظیم لطایفی هست که بسیار جالب توجه است از آن جمله اینکه هر مسلمان در هر شبانه روز کمتر از ده آیه قرآن تلاوت کند یا تلاوت نکند از غافلین محسوب می‌گردد و غافل محروم از همه مزایای زندگانی و تکامل نفسانی است و پنجاه آیه قرآن آدمی را بر بسیاری از علوم و فنون آگاه می‌سازد و از ذاکرین و متذکرین محسوب می‌شود  
[صفحه 148]  
و هر کس صد آیه بخواند قهرا به قنوت و خشوع و خضوع در برابر عظمت قرآن خواهد افتاد و سیصد آیه قرآن آدمی را به فوز و فلاح می‌رساند - و پانصد آیه قرآن که آدمی را مجتهد می‌نماید چون در پانصد آیه تمام احکام اسلام بیان شده هر کس بخواند از کلیه فقه اسلام مطلع و مجتهد می‌گردد و هزار آیه که اجر ثوابش 15 قنطار است برای آن است که این آیات آدمی را بر طبیعت و ماوراء الطبیعه واقف می‌گرداند و از عناصر و معادن و مواد و موالید مطلع می‌گردد و علم و دانش او بر میدان عالم آفرینش که در منظومه شمسی قرار دارد ارزش آن بیش از طلاهای دنیاست.  
«بز - طلا و نقره‌ای بی‌سکه یا شمش طلا را گویند یا گوهر و جواهری است که هنوز ناسفته باشد یا فلزی که هنوز آب نشده باشد - و قنطار در حدیث پنجاه هزار مثقال طلاست».

### طبقه‌بندی قراء

امام محمدباقر (ع) به یکی از شاگردانش فرمود قراء قرآن سه طبقه‌اند:  
1- یک طبقه آنها که قرآن را برای قرب سلاطین و تقرب به آنها فرا گرفته‌اند تا به عنوان تقرب به شاه به حقوق مردم دست تطاول دراز کنند.  
2- کسانی که قرآن می‌خوانند و حروفش را از جهت تجوید حفظ می‌کنند و مفاد و معنایش را فراموش می‌نمایند.  
3- کسانی که قرآن را می‌خوانند که کنوز و معادن و رموز و معانیش را داروی دردهای درونی خود قرار دهند و به هدایت و ارشاد قرآن به وسیله نماز و روزه و اطاعت و اجرای احکام اسلام به مقام لایق خود برسند خداوند این طبقه را به سبب همین عبادات و ریاضات به مقام شامخ خود می‌رساند و بلاها را از آنها دفع می‌فرماید.

### تکلم قرآن و تجسم اعمال

یکی از مسائل مورد توجه حکماء این است که انسان دارای اراده‌ای است خلاقه و خلاقیت نفس در این نشئه بر حسب مراتب نیروی ایمان و قوت قلب و مقتضیات زمان و مکان و اوضاع و احوال عمل می‌کند و در نشئه آخرت بر حسب مراتب مجردات خلاقیت دارد چنانچه در بهشت ذکر شده است.  
مصداق این حقیقت این است که قرآن - نماز - روزه عمل خیر در آخرت مجسم می‌شود و به صورتهای فریبنده و جاذب جلب نظر می‌کند و قرآن به سخن می‌آید یعنی سخنان الهی  
[صفحه 149]  
که اکنون در این عالم به صورت قرآن صامت ساکت است در عالم آخرت به صورت ناطق تجلی می‌کند.  
این بحث در کلام بسیار مفصل و مشبع است که ما فقط اکنون از تعلیمات امام محمدباقر (ع) استفاده می‌کنیم - حضرت امام باقر (ع) پس از بیان تجلی قرآن به صورتهای مختلفه بر مؤمنین شرح رفتار مردم را با آن ناموس الهی تشریح می‌فرماید - راوی می‌گوید یابن رسول الله آیا قرآن تکلم می‌کند؟  
حضرت امام محمدباقر (ع) تبسمی نموده فرمود: روز قیامت اعمال و افعال شما را بر قرآن عرضه می‌دارند پس از آنکه به ساحت دیوان محاسبات حق تسلیم نمایند عرض علی القرآن فیقال له هل رضیت بما صنع بولیک قرآن با صراحت می‌گوید یا رب انی استقل هذا فزده مزید الخیر  
پروردگارا این بنده تست تو به کارهای او داناتری او در دنیا به قرائت تلاوت و تعلیم و تعلم من مراقبت داشت و رعایت دوستی و دشمنی را می‌کرد تو هم بر خیر او بیافزا.  
آنگاه می‌فرماید یا سعد «آن کسی که سئوال می‌کند» نه تنها قرآن به سخن می‌آید نماز هم تکلم می‌کند.  
رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم اهل تسلیم ثم قال نعم یا سعد و الصلوة یتکلم و لها صورة خدا رحمت کند ضعفای شیعیان ما را که اهل تسلیم هستند و در مراتب علم و دانش و تفکر و تعقل ضعیف می‌باشند و از قدرت و عظمت خداوند بی‌خبرند - نمی‌دانند که نماز هم روز قیامت با آنها سخن خواهد گفت و هل الناس الا شیعتنا فمن لم یعرف الصلوة فقد انکر حقنا ثم قال یا سعد اسمعک کلام القرآن یعنی این مردم جز شیعیان بقیه انکار مقام ما را کرده‌اند و نمی‌دانند که نماز از آنها بازخواست می‌کند و قرآن خود تصریح بر این معنی دارد که می‌فرماید.  
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر نماز نهی از فحشاء و منکر می‌کند و ذکر و یاد خدا از آن بزرگتر است آنگاه فرمود فالنهی کلام بالفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر الله و نحن اکبر یعنی کلمه نهی در آیه شریفه مراد کلام و فحشاء و منکر مردان می‌باشد و ذکر خدا ما هستیم که بزرگتر از صلوة می‌باشیم مراد این است که امام برتر و بالاتر از نماز است زیرا آنها هستند که نماز را می‌آموزند و یاد آنها بزرگتر از نماز است حاصل  
[صفحه 150]  
کلام امام این است که آن کس که قرآن را بخواند و حفظ کند و به کار بندد روز قیامت قرآن به صورت یک مسلمان بسیار با کر و فر و نورانی و باعظمتی بر صفوف مسلمین بری و بحری می‌گذرد و به صورت شهیدی که واصل به مقام خود شده باشد تجلی می‌کند و در هر نقطه‌ای که مرد مسلمانی خدمت به راه دین کرده باشد او را به جمال منور خود بهره‌مند می‌سازد. قرآن در روز قیامت به صورت فرشته زیبائی تجلی می‌کند که مردم می‌گویند آیا نبی مرسل است و پیغمبران گویند فرشته مقرب است آنگاه خطاب می‌شود که نه پیغمبر مرسل و نه فرشته مقرب بلکه تلاوت کننده قرآن است که تمام صفوف بشری آن را زیارت کنند و از مقابل چشمش می‌گذرانند.  
امام پنجم به یکی دیگر از اصحاب خود می‌فرماید قرآن به صورتی دیگر نمایان می‌شود و او می‌پرسد به چه صورت قال (ع) فی صورة رجل شاحب متغیر ببصره اهل الجمع فیاتی من شیعتنا الذی کان یعرفه و یجادل به اهل الخلاف فیقوم بین یدیه فیقول ما تعرفنی فیقول نعم فیقول القرآن انا الذی اسهوت لیلک و انصبت عینیک الاذی و رجمته بالقول فی الاوان کل تاجر قد استوفی تجارته و انا ورائک الیوم  
فرمود قرآن به صورت نزار و متغیر و دیگرگون می‌آید - قرآن در نزد کسی که آن را خوانده و احترام گذاشته می‌رود خود را معرفی می‌نماید و می‌گوید تو بودی که در تنها و تاریکی قرآن می‌خواندی و مفاد و مدلول آن را نصب‌العین خود قرار می‌دادی و نزد پیشگاه حق شفاعت او را می‌فرماید

### تجسم قرآن به صورت نیکو

قرآن بر حسب خلاقیت نفس مطلقه در قیامت تجسم می‌نماید و به صورت بسیار زیبائی تجلی می‌کند و امام محمدباقر علیه‌السلام برای تشیید مبانی علاقه و عقاید و ایمان مردم به قرآن و ارتباط نزدیک آنها با سخنان حق جل و علا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی برای ترغیب به قرآن روایت فرموده است  
قال رسول الله (ص) یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عزوجل فی ما حملکم من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرساله و اما انتم فتسئلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی یعنی ای معاشر قراء قرآن و تلاوت کنندگان آن از خداوند بترسید و پرهیزکار باشید و از آنچه شما را در آن مسئول و موظف فرموده و آن تبلیغ رسالت من است که به شما ابلاغ می‌کنم باید وظیفه خود را در قرآن انجام دهید و آن را تلاوت کنید و به کار  
[صفحه 151]  
ببندید و نسبت به کتاب خدا و سنت من عمل کنید - من وظیفه خود را نسبت به معرفی این کتاب ابلاغ کردم شما هم در احترام و توقیر و عمل آن به وظیفه خود و قیام او انجام نمائید.  
آنگاه امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید یجی‌ء القران یوم القیمة فی احسن منظور الیه صورة فیمر بالمسلمین روز قیامت قرآن به صورت بسیار جذابی وارد بر اهل محشر می‌گردد که انبیاء می‌گویند از ماست و فرشتگان گویند از طبقه ملائکه است تا از آنها هم می‌گذرد تا به ساحت قرب حق وارد گردد و آنجا از تلاوت کنندگان و خوانندگان تقدیر و شفاعت می‌فرماید

### آموختن قرآن

امام محمدباقر علیه‌السلام قبل از هر چیز مردم را به توجه به قرآن و خواندن و فهمیدن و به کار بستن تعلیم فرمود - زیرا منبع علم و دانش و سرچشمه معارف و بینش قرآن است و این کتاب آسمانی است که به منظور تهذیب اخلاق عمومی تمام علوم و فنون معموله بشری را به طریقت بیان فرموده.  
در اصول کافی از سعد خفاف روایت کرده که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود  
یا سعد تعلموا القران فان القران یأتی یوم القیمة فی احسن صورة ینظر الیها الخلق و الناس صفوف عشرون و مائة الف صف ثمانون الف صف امة محمد (ص) و اربعون الف صف من سائر الامم فیاتی علی صف المسلمین فی صورة رجل فلیسلم فینظرون الیه ثم یقولون لا اله الا الله السلیم و الکریم ان هذا الرجل من المسلمین تعرفه بنعته و صفته غیر انه کان اشد اجتهادا منافی القرآن فمن هناک اعطی من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه ثم یاتی علی صف الشهداء فینظر الیه الشهداء ثم یقولون لا اله الا الله الرب الرحیم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته و صفته غیر انه من الشهداء البحر فمن هناک اعطی من البهاء و الفضل ما لم نعطه  
فرمود ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در روز قیامت در نیکوتر صورتی که مردمان بدان متوجه شوند می‌آید و در قیامت مردمان بر یک صد و بیست صف آراسته می‌شوند و از این جمله هشتاد صف امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند و چهل صف از سایر امتها هستند  
فرمود قرآن بر چهره مردی مسلمان بر صف مسلمین نمایان می‌گردد چون مسلمانان بر آن چهره فروزان نگران می‌گردند و از دیدن آن چون گل می شکفند و بر وحدانیت خداوند اعتراف می‌نمایند گویند این مرد از همان مسلمانان است که در خواندن قرآن و اجتهاد و کوشش او در قرآن شدیدتر و فزون‌تر بوده و از این جهت است که آن فر و بها و نور جمال عطا یافته است  
[صفحه 152]  
که ما نیافته‌ایم و از آن بعد بر صف شهداء عبور می‌دهد و شهدا را در آن چهره تابنده نورانی می‌نگرند و می‌گویند خدائی نیست جز خدای مهربان و این مرد از جمله شهداست که این مقام به او اعطا شده.

### قرائت قرآن با صدای خوب

سماع طبیعی آن لحن حسنی است که مطبوع باشد و ذوق سلیم آن را بپسندد  
درباره غنا از نظر فقه اسلام حدودی برای غنا معین فرموده است که ما در جلد دوم کتاب سیدالشهداء علیه‌السلام و کتاب فاطمه زهرا (س) در ذیل احوال حضرت سکینه کبری بنت الحسین علیه‌السلام شرحی از غنا نوشته‌ایم که غنا چیست و کدام غنا حرام است آنچه این جا مورد بحث است اینکه قرائت قرآن با صدای خوش و لحن زیبا پسندیده است نباید قرآن را به لحن ناپسند و صدای منکر خواند - چنانچه مردی کریه‌الصوت قرآن می‌خواند مردم از شنیدن صدای او می‌گریختند و سعدی گفت  
گر تو قرآن بدین نمط خوانی  
ببری رونق از مسلمانی  
در اصول کافی و تفسیر صافی از ابوبصیر روایت می‌کند که خدمت حضرت ابی‌جعفر عرض کردم هر وقت قرآن را تلاوت می‌کنم و به آواز خوش بلند قرائت می‌خوانم گمان میکنم شیطان می‌آید با من سخن می‌گوید که برای نشان دادن صدای خوش خود بلند می‌خوانی و بریا تلاوت می‌کنی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود یا بامحمد اقرأ قراتة ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقران صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا  
فرمود ای ابومحمد قرآن را ما بین دو قرائت تلاوت کن نه آنکه صدای خود را بلند کن که دیگران را خبردار کنی نه چندان آهسته بخوان که اهل و عیال تو مستفیض نشوند بلکه صدا را به حد وسط بدار و قرائتی با ترجیع صوت بخوان که خدای تعالی صدای نیکو را دوست دارد و صوت تلاوت قرآن اگر با ترجیع باشد پسندیده است چنانچه حضرت سجاد علیه‌السلام چنان قرآن تلاوت می‌فرمود که همه را حیران و مجذوب می‌ساخت  
در حدیث دیگر است که فرمود و کان ابوجعفر (ع) احسن الناس صوتا حضرت امام پنجم از تمامت مردمان در قرائت قرآن در صوت و صدا نیکوتر تلاوت می‌فرمود امام پنجم از جدش رسول الله نقل می‌فرماید که فرمود لکل شی‌ء حلیة و حلیة القرآن الصوت الحسن برای هر چیزی یک زیب و زینتی هست و زینت قرآن صدای پسندیده‌ای است که تلاوت نماید  
[صفحه 153]  
مرحوم فیض در تفسیر صافی می‌نویسد آنچه از اخبار مستفاد می‌شود تغنی و ترجیع در قرائت قرآن جایز است و بلکه مستحب است که قرآن با ترجیع خوانده شود و باید بسی فرق و بسیار امتیاز گذاشت بین تغنی به لهو و لعب با تلاوت قرآن با صوت حسن و درست استفاده از صفات به جای خود می‌باشد مثلا حلم به جای خود و غضب به جای خود اجرا شود.

### تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر قرآن

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در قسمت اعظم علوم اسلامی تعلیمات و آموزش عمیق و دقیقی آموخت که به همین جهات آن بزرگوار را مؤسس علوم اسلامی و مخصوصا فقه و اصول فقه گفته‌اند - که بیان همه آن مطالب در یک جلد غیر میسر است و ناگزیر ما در هر فصل به یکی دو حدیث و دو درس علمی از آن حضرت اکتفا می‌کنیم.

### درس تفسیر از بیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

در اینکه تفسیر قرآن به شخصیت علمی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌رسد هیچ سخنی نیست زیرا او اعلم خلق و باب مدینه علم بود - و تفسیر ابن‌عباس و سایر روات حدیث همه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد که او راسخ در علم و نفس خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و حضرت امام محمدباقر آن تفسیر را یک به یک و آیه به آیه برای اصحابش پس از هشتاد سال بیان فرموده در اصول کافی از جابر روایت نموده‌اند که حضرت ابی‌جعفر فرمود.  
ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب و ما جمعه و حفظه کما نزله الله الا علی بن ابیطالب و الائمة من بعده علیهم‌السلام  
یعنی جز دروغگویان کذاب هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن را به آن نحو که نازل شده جمع کرده باشد مگر علی بن ابیطالب و فرزندانش که ائمه معصومین (ع) می‌باشند.  
جابر روایت کرده که فرموده ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء یعنی هیچ کس استطاعت ندارد که دعوی کند از ظاهر و باطن قرآن باخبر است مگر ائمه معصومین و خاندان رسالت که خزانه‌دار علم الهی و معدن حکمت سبحانی هستند آنها راسخون در علم می‌باشند.  
شکی نیست که هیچ کس در جهان بشریت قادر به این دعوی نیست که بگوید علوم قرآن را در ظاهر و باطن می‌داند مگر پسر ابیطالب که فرمود صلونی قبل ان تفقدونی  
فرمود ان من علم ما اوتینا تفسیر القرآن و احکامه و علم تغییر الزمان و حدثانه  
[صفحه 154]  
اذا اراد الله بقوم خیرا اسمعهم و لو اسمع من لم یسمع لولی معرضا کان لم یسمع ثم امسک هنیئته ثم قال و لو وجدنا اوعیة او مستراحا لقلنا و الله المستعان  
فرمود از علمی که به میراث از رسول خدا به ما رسیده تفسیر قرآن و احکام شریعت است و علم به تفاسیر زمان و حوادث آن است - فرمود چون خدای تعالی برای قومی ابواب خیری بگشاید قرآن را به آنها می‌شنواند و ندای حق را به گوش آنها می‌رساند مگر کسی که گوشش شایسته شنوائی نباشد حضرت فرمود اگر ما یک گوش شنوا و استعداد لایق و ظرفیت کافی می‌دیدیم بیش از آنچه که تاکنون به آنها آموخته‌ایم می‌آموختیم - و از این عبارت معلوم می‌شود که ائمه معصومین و مخصوصا حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به علم تفسیر و احکام قرآن علم حوادث جهان و علوم و فنون اسلام عالم و عارف بوده‌اند و نمونه بارز آن علومی است که تعلیم فرموده‌اند.  
عیاشی نقل می‌کند که فرمود هر وقت به قرآن توجه کردید که احوال نیکوکاران را دریابید خواهید دید کسانی که در قرآن نامشان به نیکی برده شده ما اهل بیت عترت هستیم و هر کس را به بدی یاد کرده آن دشمنان ما هستند و عطف توجه به این معنی اثبات می‌کند که قرآن مجید بهترین کتاب مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان آنهاست

### معرفی مفسرین نابخرد

از اهم مسائل اسلام این است که جمعی ساده‌لوح گمان کرده‌اند هر کس قرآن را می‌فهمد و تفسیر آن را می‌داند و می‌تواند بگوید - در حالی که این حقیقت در سایر علوم و کتب هم ممنوع است زیرا علماء و حکماء و مربیان عالم اتفاق دارند که یک محصل و دانشجو خواه مبتدی یا منتهی کتابی را بدون معلم نمی‌تواند درک کند و معلم بی‌کتاب نیز نمی‌تواند تدریس کند - این از سنن آسمانی است که باید هر مربی آداب را بداند تا بتواند بیاموزد - قرآن نیز مشمول این سنت است که بدون شک فهم قرآن بدون مبین و مفسری که علم را از سرچشمه و معلم شدیدالقوائی گرفته باشد میسر نیست و کسانی هم که دعوی می‌کنند بدون قرآن تعلیمی بدهند آنها هم به خطا رفته‌اند زیرا قرآن آخرین کتاب آسمانی و محکمترین قانون بشری است که دارای محکمات و متشابهات است و کتابی است که در تعریف آن گفته شد کتاب احکمت آیاته - کتاب عزیز حکیم - و کتاب علی حکیم است و به غیر از راسخون در علم کسی را مجال بیان تعلیم آن نیست.  
[صفحه 155]  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به محمد بن سالم فرمود برخی از مردم از قرآن دم می‌زنند در حالی که علم قرآن ندارند و این آیه را تلاوت فرموده هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله  
یعنی اوست کسی که قرآن را بر تو فرستاده که مقداری از آن دارای نشانه‌های محکم و متقن است که آیه‌های مفصل و مبین در لفظ و معنی می‌باشد که آن آسان است و مقداری از آن متشابهات است که احتمال معانی مختلف می‌دهد که روشن و آشکار نیست و فهم این آیات درخور استعداد راسخون در علم است که از سرچشمه علم الهی سیراب شده باشند که در باب «محکم و متشابه» کتبی نوشته شده است که تأویل آن را جز خداوند و تربیت شدگان مکتب ربوبی کسی نمی‌داند و آنها ائمه معصومین می‌باشند که در علم راسخ و ثابت می‌باشند آنگاه حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مثالها از قصص انبیاء و احکام برای بیان محکم و متشابه تعلیم شاگردان خود می‌فرماید.

### بطون قرآن

فقال (ع) یا جابر ان للقران بطنا و للبطن بطن و ظهرا و للظهر ظهر یا جابر و لیس شی‌ء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الایه لیکون اولها فی شی‌ء و اخرها فی شی‌ء و هو کلام متصل یتصرف علی وجوه.  
وقتی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نکاح سئوال کردند مفصل انواع نکاح را بیان فرمود و حدود زانی و زانیه و عواقب آن و محاسن نکاح دختران مصون از آلودگی را کاملا تشریح فرموده و آیاتی که درباره حدود زن و مرد در ازدواج مقرر شده همه را تعلیم فرمود آنگاه از طریقه فهم تفسیر قرآن پرسیدند فرمود ای جابر قرآن باطنی دارد و باطن آن نیز باطنی دارد و ظاهر آن نیز ظاهری دارد فرمود ای جابر هیچ چیز مشکلتر از فهم قرآن برای عقول مردم نیست زیرا بسیار آیاتی هست که آغازش در یک موضوع و پایانش در موضوع دیگر و آیه پیوسته‌ای که تفسیر و بیان می‌کند آیه دیگری که در سابق نازل شده.  
و در پاسخ حمران بن اعین فرموده «ظهر القرآن للذین تنزل فیهم و بطنه للذین عملوا بمثل اعمالهم» یعنی ظاهر قرآن برای کسانی است که درباره آنها نازل شده و سبب شأن  
[صفحه 156]  
نزول می‌باشند و باطنش برای کسانی است که عمل می‌کنند به قرآن مانند کسانی که در همان عصر قرآن عمل می‌کردند.  
منظور این است که ظاهر قرآن آن روز عمل می‌شده و باطنش امروز و باطن باطنش فردای دنیای آینده عمل می‌گردد.  
فضیل بن یسار از تفسیر قرآن پرسید به او فرمود «ما فی القرآن آیة الاولها ظهر و بطن و ما فیه الاوله حد و لکل حد مطلع» - یعنی در قرآن هیچ آیه‌ای نیست جز آنکه برای آن ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه برای آن حدی است و برای هر حدی مطلعی است و چون از حدود تأویل و مطلع و مقطع آن سئوال کرد فرمود ظهره تنزیله و بطنه تاویله ظهرش تنزیل قرآن و بطنش تأویل آن است که از آن تأویل بعضی گذشته و بعضی هنوز نگذشته است فرمود حال قرآن چون آفتاب درخشان است و یا مانند قمر و ماه است که هر وقت پرتو و اشعه او اثری دارد و تأویل آن را جز راسخون در علم نمی‌دانند.  
امام علیه‌السلام در این بیان می‌فرماید تأویل قرآن آن مطالبی است یا آن اختراعاتی است و آن حوادث و صناعاتی است که قرآن خبر داده و بعد آشکار می‌گردد یا اخباری است که پس از مکتب جعفری به ظهور رسیده یا به ظهور می‌رسد - و مطلع قرآن اشعه تابان او برای تنویر افکار و قلوب جهانیان است و از ناصیه قرآن ناطق پرتوافکن می‌گردد.

### قرآن شامل چهار چیز است

در تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرش چنین روایت کرده که فرمود قرآن شامل چهار موضوع است - عبارت - اشارت - لطافت - حقیقت.  
اما عبارت برای مردم عوام است - اشارت برای خواص است لطایف مخصوص اولیاء است و فهم حقایق قرآن درخور انبیاء است.  
مرحوم فیض این بیان را تفسیر می‌کند می‌گوید هر معنی از معانی قرآن یک روح و حقیقتی دارد و یک صورت و قالبی و گاهی می‌شود که یک حقیقت در صور متعددی جلوه می‌کند و یک روح معنی در قالب الفاظ مختلفی تجلی می‌نماید که الفاظ برای معانی و قالب برای حقیقت راهنما می‌گردد.  
مثلا لفظ قلم وضع شده برای آلت نوشتن خواه آن آلت از نی یا آهن - یا مو - فلز  
[صفحه 157]  
دیگر باشد و توجهی به نقش و صور آن نمی‌شود و لوح از جنس کاغذ یا سنگ یا فلز است در حالی که حقیقت لوح آن نقوش و صور عالم موجود است و همان قلم قلم قدرت کامله الهیه است - و مراد وجود مقدس الهی است که به اراده حق جلا و علا قلم و لوح و سایر این معانی به وجود می‌آید - چنانچه در قرآن تصریح فرموده علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم و این قلم گوهر ذات انسان است که دارای روح است.  
مثال دیگر میزان است که بر حسب ظاهر ترازو است سنجش است و در باطن و حقیقت و روح‌النفس آن وجود مقدس امیرالمؤمنین است و بدان همه چیز سنجیده می‌شود و هر چیز میزانی دارد که محتوی همین حقیقت است.

### تعریف قرآن

اسماعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که قرآن را چنین تعریف فرموده.  
«ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله فختم به الانبیاء فلا نبی بعده و انزل علیه کتابا فختم به الکتب فلا کتاب بعده احل فیه حلالا و حرم حراما الی یوم القیمه فیه شرعکم و خبر من قبلکم و بعدکم و جعله النبی علما باقیا فی اوصیائه فترکهم الناس و هم الشهداء علی کل زمان و عدلوا عنهم ثم قتلوهم و اتبعوا غیرهم و اخلصوا لهم الطاعة حتی عاندوا من اظهر ولایة ولاة الامر و طلب علومهم قال الله سبحانه و نسوا حظا مما ذکروا به و لا تزال تطلع علی خائنة منهم و ذلک انهم ضربوا بعض القرآن ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم یظنون انه الناسخ و احتجوا بالمتشابه و هم یرون انه المحکم و احتجوا بالخاص و هم یقدرون انه العام و احتجوا باول الایة و ترکوا السبب فی تاویلها و لم ینظروا الی ما یفتح الکلام و الی ما یختمه و لم یعرفوا موارده و مصادره اذلم یاخذوه عن اهله فضلوا و اضلوا و اعلموا رحمکم الله انه من لم یعرف من کتاب الله عزوجل الناسخ من المنسوخ و الخاص من العام و المحکم من المتشابه و الرخص من العزائم و المکی و المدنی و اسباب التنزیل و المبهم من القرآن فی الفاظه المنقطعه و المؤلفة و ما فیه من علم القضاء و القدر و التقدیم و التاخیر و المبین و العمیق و الظاهر و الباطن و الابتداء من الانتهاء و السئوال من الجواب و القطع و الوصل و المستثنی منه و الجاری فیه و الصفة لما قبل مما یدل علی ما بعد و الموکد فیه و المفضل و عزائمه و رخصه و  
[صفحه 158]  
مواضع فرائضه و احکامه و معنی حلاله و حرامه الذی هلک فیه الملحدون و الوصول من الالفاظ و المحمول علی ما قبله و علی ما بعده فلیس بعالم بالقرآن و لا هو من اهله و متی ما ادعی معرفته هذه الاقسام مدع بغیر دلیل فهو کاذب مرتاب مفتر علی الله الکذب و رسوله و ماویه جهنم و بئس المصیر»  
یعنی خداوند حبیب خود محمد (ص) را به ختم نبوت برگزید و پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد و برای او کتابی به نام قرآن نازل کرد که قرآن خاتم کتب آسمانی است و بعد از قرآن کتابی نازل نخواهد شد در قرآن احکام حلال و حرام تا قیامت ثبت و ثابت و برقرار فرمود و احکام شریعت و راه طریقت و اخبار و قصص پیشینیان و خبر از آیندگان گذشته و آینده همه را نقل فرمود و پیغمبر خدا (ص) این قرآن کریم را در میان اوصیاء خود همدوش با عترت به نام ثقلین قرار داد و مسلمین را توصیه به خواندن و فهمیدن و به کار بستن قرآن فرمود ولی مردم آنها را فرو نهاده باز گذاشتند از آنها روی برتافتند و پشت بر آنها نمودند در حالی که آنها یعنی قرآن و عترت در هر عصر و زمان شاهد و شهید هر چیز هستند و امت به این هم قناعت نکردند به خون آنها دست رنگین ساختند و تابع و پیرو دشمنان آنها شدند و به دربار هر کس دعوت نمود گرد آمدند و از یاوران آنها شدند و از حقایق عالم دین و معارف اسلام دور و محروم ماندند. چنانچه در خود قرآن اشاره شده که با آن که در تورات خلق را به اطاعت آخرین پیغمبر راهنمائی فرموده یهود فراموش کردند و خیانتی نمودند - امام محمدباقر (ع) اضافه فرمود که عدم اطاعت اوصیاء و مطاوعت مخالفین برای این بود که آنها می‌خواستند آیات قرآن را به آیات دیگر درک کنند یعنی متشابهات را چون محکمات قیاس نمایند و بدین جهت گمراه شدند چه قرآن انواع صور مختلفی دارد که باید با تعلیمات ما مدارج و مراتب معانی مختلفه آن را بفهمند و عجیب‌تر آنکه آنها در این گمراهی احتجاج هم کرده و اصرار بر نادانی خود نموده‌اند و ناسخ را با منسوخ و عام را با خاص اشتباه کرده و به تصورات باطل خود احتجاج می‌کنند و سبب تأویل و علت و اسباب تنزیل را فراموش کرده‌اند می‌فرماید این طبقه نادان متشابه را محکم شناخته و به خاص احتجاج می‌کردند به گمان آنکه عام است افتتاح و اختتام کلام را نمی‌شناختند و موارد و مصادرش را نمی‌دانستند و معتقد به علمای راسخون در علم نبودند خودشان هم گمراه بودند و هم پیروان خود را گمراه کردند - و خلقی را به ورطه گمراهی و هلاکت انداختند.  
[صفحه 159]  
امام محمدباقر علیه‌السلام پس از بیان این حقایق فرمود خداوند رحمت کند شما را که هر کس در کتاب خدا و آیات قرآن ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از متشابه و رخص را از عزایم و آیات نازله در مکه را از آیات نازله در مدینه و اسباب تنزیل و کلمات مبهمه قرآن را که در بعضی از الفاظ منقطعه و برخی مؤلفه است و نیز آنچه در قرآن به علم قضا و قدر مربوط است و آیات و کلماتی که به عللی تأخیر و تقدم دارد و مبین و عمیق و ظاهر و باطن را و ابتداء را از انتها و سئوال و جواب و فصل و وصل و مستثنی منه و غیره را بداند که از چه چیز استثنا شده مثلا باید بداند جاری در چیست و مستثنی متصل است یا منقطع موجب است یا منفی در کلام موجود است یا محذوف مستثنی از جنس مستثنی منه است یا نیست مستثنی محذوف است یا مفروغ - بر حسب اقتضاء خواهش عامل است و شرطش این است که در کلام نفی باشد و در اثبات هم وارد شده است و باید بداند که فلان صفتی که برای ماقبل نمی‌ماند دلالت بر مابعد دارد و همچنین مؤکد منه و مفصل را و عزائم قرآن و رخص آن را و فرایض و احکام آن و معنی حلال و حرام آن که ملحدین به سبب ترک آن هلاک گردیدند و همچنین الفاظی که برای وصول و یا الفاظی که ماقبل و مابعدش محمول می‌شود اگر این سلسله معارف و علوم قرآن را نداند او را عالم قرآن نمی‌توان گفت و اهل قرآن و قضاوت و فتوی در مطالب قرآن نباید شمرد و آنها که بدون دلیل و علم و اطلاع مدعی دانش قرآن هستند دروغگو و مرتاب بر خدا و رسول افترای کذب نموده و جای چنین مدعیانی در جهنم است.  
با این بیان کافی و شافی که هر کلمه‌اش فصلی از علم ربانی از دانش بر روی علماء و دانشمندان می‌گشاید معلوم می‌گردد که قرآن به این سادگی که ما متصور می‌کنیم نیست همان طور که پیغمبر خاتم‌النبیین در علم و دانش و معرفت بر تمام انبیاء عظام برتری و رجحان دارد قرآن نیز بر تمام کتب آسمانی به سبب جامعیت و اتقان و استحکام عظمت و فضیلت دارد زیرا قرآن متضمن تمامی احکام حلال و حرام و دارای روح کلی کلیه کتب آسمانی است قرآن مناهج شریعت و مصالح امور عامه خلق را محتوی و مشمول است که تا ابدالدهر شمع فروزان بلکه آفتاب درخشان آسمان هدایت و ارشاد است و بدین لحاظ خدای قرآن بشر را به حبل‌المتین قرآن در طلب علم و معرفت و تعقل و تفکر و سیر در عالم بزرگ وجود مکلف فرموده است و در اوامر و نواهی قرآن تأکید و ترغیب و تحریض فرموده تا ابواب رستگاری  
[صفحه 160]  
و فوز و فلاح به سوی مردم باز شود چنانچه در کتاب مکتب اسلام قریب چهارصد موضوع از اوامر و نواهی قرآن را که هر یک یک اصل مهم تربیتی و تهذیب نفسانی است نقل کرده‌ایم و یقینا به تبعیت از قرآن برای وقوف به اسرار و رموز آن در علم و طمأنینه عامل مؤثری است تا به حقایق و روح‌الیقین برسد و به همین جهات علمی بوده که تصریحا فرمود افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و یا می‌فرماید «و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شی‌ء» و باز می‌فرماید «ما فرطنا فی الکتاب من شئی» و باز می‌فرماید لعلمه الذین یستنبطونه منهم که همه دلیل بر معانی وسیع عالم الفاظ و معانی است و به جز راسخون در علم که دارای کتابت زکاء و زرنگی هستند درک حقایق آن را نمی‌نمایند.  
و در احادیث اهل بیت مسلمین را به دقت در درک حدیث و انطباق آن با قرآن توصیه فرمود اذا جائکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحایط یعنی اگر حدیثی از ما شنیدید آن را با قرآن مقابله کنید در صورت توافق بپذیرید و در صورت تخالف به دیوار زده از آن درگذرید و باز فرمود القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه اگر دارای تأویل نیست چگونه می‌فرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود الا ان یؤتی الله عبدا فهما فی القرآن باید خداوند بنده خود را به فهم قرآن هدایت کند و از نور ربانی بر قلبش بتابد تا قرآن را بفهمد و نیز فرموده من فهم القرآن فسربه جمل العلم هر کس قرآن را بفهمد همه علوم را فهمیده که معلوم می‌شود قرآن دارای همه علوم است و ما درباره این معنی لطیف در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان مفصلی شرح داده‌ایم حضرت امیرالمؤمنین درباره پهناوری معارف قرآن می‌فرماید لو شئت لاوقرن سبعین بعیرا من تفسیر فاتحة الکتاب اگر بخواهم از همان تفسیر فاتحة الکتاب باز هفتاد شتر را در حال اختصار می‌نویسم.  
ابوالدرداء گفته است لا یفقه الرجل حتی یجعل للقرآن وجوها از قرآن چیزی نخواهند فهمید مگر آنکه در وجوه قرآن یعنی همین علومی که امام باقر علیه‌السلام بیان فرموده توجه داشته باشد و برخی از علماء گفته‌اند لکل آیة سبعون الف فهم و ما بقی من و هما اکثر هر آیه از آیات قرآن هفتاد هزار درجه فهم و ادراک دارد و این مقدار کثیر از فهم قلیل قرآن است و دیگری گفته القرآن یحوی سبعة و سبعین الف علم و مأتی علم قرآن حاوی هفتاد و هفت هزار علم است و باز هم جا دارد که علم و دانش بیاموزد که این جمله عدد کثیر است و برای  
[صفحه 161]  
هر کلمه ظاهر و باطن و حد و مطلع و مقدار و مقطع و مبتدا و خبری است و ابن‌عباس گوید من اراد علم الاولین و الاخرین فلیشور القران یعنی یبحث عن علمه  
هر کس بخواهد از علوم اولین و آخرین واقف گردد با قرآن مشورت کند و بحث علمی نماید و باید لطیفه را گفت علم اولین و آخرین در صفات و افعال حق ظاهر و هویداست و قرآن نماینده ذات و صفات جلال و جمال حق است همانطور که برای ذات و صفاتش حدی نیست برای علوم قرآن هم حدی نیست و چون این علوم در قرآن صامت و قرآن ناطق همدوش قرار گرفت همان طور که هیچ کس از معلم بدون کتاب و از کتاب بدون معلم نمی‌تواند استفاده کند قرآن هم بدون مراجعه به اهل بیت عترت که مفسر قرآن هستند درک نگردد و لذا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض که قرآن و عترت همدوش با هم پیش بروند تا سر حوض کوثر بر پیغمبر نازل گردند.

### تفسیر امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید به اسناد خود از معاویة بن عمار دهنی نقل می‌کند که اهل ری به امام محمدباقر (ع) نوشتند تفسیر این آیه چیست؟ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
مراد از اهل ذکر کیست که باید از او مسائل خود را بپرسیم فرمود  
نحن اهل الذکر ما اهل ذکر هستیم که باید در تحت تعلیم و تربیت ما قرار بگیرید تا موفق شوید  
نگارنده گوید قرآن چند نام دارد یکی ذکر است و اهل ذکر ائمه معصومین هستند که مفسر و مبین قرآن می‌باشند آنها راسخین فی العلم و اهل ذکر و واقف به سرایر علوم قرآن هستند که هر کس بخواهد علم و دانش فرا گیرد جز از راه باب مدینه علم نمی‌تواند دانشمند گردد  
شیخ رازی پرسید اهل ذکر کیانند محمد بن مقاتل که از علماء بوده گفت اهل ذکر علما هستند زیرا بزرگترین علماء محمد بن علی باقرالعلوم است و او اهل ذکر می‌باشد  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام پس از تربیت اخلاقی اصحاب و شاگردان خود شروع به تعلیم علوم و فنون اسلامی فرمود و آغاز آن از توحید و مخصوصا قرآن بود سپس بسیاری از آیات قرآن را تفسیر فرمود و ما از این جهت که چه آیاتی تفسیرش از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام است چندین آیه از جمله آن آیات را نقل می‌کنیم بیش از چهل آیه درباره رسالت پیغمبر منضم به ولایت علی و سی آیه در ولایت و دوستی و محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفسیر فرموده است  
تفاسیر در توحید با استدلال از آیات و اخبار و احادیث نبوی  
[صفحه 162]  
تفاسیر در نبوت و احتجاج با مخالفین در نبوت عامه و خاصه  
تفاسیر در ولایت امیرالمؤمنین که بیش از چهارصد آیه را تفسیر به وجود مقدس او فرموده  
تفاسیر در حق ائمه (ع) که آنها ملجأ و منبع علم و فضیلت و شفاعت هستند  
تفاسیر در آفرینش و احکام - در خلقت و بداء و مرگ و حشر و نشر و قیامت.  
تفاسیر در اخلاق و آداب و تربیت عمومی و صفات فاضله که علت غائی دین است.  
این‌ها تفاسیری است که در کتب مربوطه مانند اصول کافی و تهذیب و استبصار و وافی و بحار و کتب تفسیر مخصوصا صافی و غیره ضبط شده است که نقل همه آنها موجب اطاله بیان است.  
در کتاب شرح زندگانی حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام آیاتی را که تفسیرش فقط از آن حضرت است نقل کردیم و اکنون هم مقداری از تفسیر آیات امام محمدباقر را نقل می‌کنیم و بقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و حضرت موسی بن جعفر و حضرت ثامن الحجج روایت شده که اگر آیات تفسیر شده هر یک جدا جدا مبوب و منظم نقل شود یک دوره تفسیر ائمه کامل خواهد شد - و این نکته را هم باید گفت که تفسیر قرآن از حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین نقل و روایت شده و خود آن حضرت هم علاوه بر جمع قرآن به ترتیب نزول آیات تفسیری خود مرقوم فرموده که در دست نیست مگر آنچه ابن‌عباس و سایر روات از آن حضرت نقل کرده‌اند و در فاصله زمان از سال 40 شهادت امیرالمؤمنین تا سال 260 زمان حضرت امام حسن عسکری که خود آن حضرت هم تفسیری بر قرآن نوشته‌اند که مقداری از آن به نام آن حضرت طبع شده است.  
و هر یک از ائمه مقداری از آیات را بر حسب مقتضیات مخصوصا اصول عقاید و تحکیم مبانی ایمان و یا فروع، مسائل فقهی از عقاید و قوانین و اخلاق و اجتماعیات و غیره تفسیر فرموده‌اند که هر یک از آن مبانی بابی از علم و معرفت است.  
اکنون آیاتی چند را که تفسیر آن اختصاصا از آن حضرت است نقل می‌کنیم.  
1- تفسیر آیه فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون به نقل یحیی بن مشاور در اصول کافی فرمود هو و الله علی بن ابیطالب علیه‌السلام و در نسخه‌ای هم و الله نوشته که مقصود از مؤمنون پس از رسول الله علی بن ابیطالب است.  
2- تفسیر آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده ام‌الکتاب یعنی  
[صفحه 163]  
بگو کافی است خداوند که در میان من و شما شاهد باشد آن کسی است که علم کتاب نزد او است آنگاه فرمود ایانا عنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی (ص) یعنی آن کس که علم کتاب نزد او می‌باشد ما هستیم و علی بن ابیطالب علیه‌السلام اول ما و افضل ما و بهتر از ما پس از پیغمبر می‌باشد.  
3- تفسیر عم یتسائلون عن النباء العظیم به نقل کلینی در کافی از محمد بن فضیل از ابوحمزه روایت شده که پرسیدند از خبر عظیم فرمود «ذلک الی ان شئت اخبرتهم و ان شئت لم اخبرهم» یعنی این است خبر عظیم ما هستیم که اگر بخواهیم هر خبری را بگوئیم می‌دانیم و بخواهیم خبر نمی‌دهیم ولی بدان که مراد از نبأ عظیم امیرالمؤمنین است که بزرگتر از او کسی نیست.  
فیض در تفسیر صافی از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت فرموده که در ذیل همین تفسیر فرموده یا علی انت حجة الله و انت باب الله و انت الطریق الی الله و انت النباء العظیم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی که مؤید همین تفسیر امام محمدباقر علیه‌السلام می‌باشد.  
4- تفسیر انما انت منذر و لکل قوم هاد علامه مجلسی در بحارالانوار از برید عجلی از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود منذر رسول خدا و هادی علی مرتضی می‌باشد و در هر زمان هادی و پیشوا و مقتدائی باید باشد که تا ساعت آخر قیامت باقی و برقرار است - و ابوحمزه ثمالی روایت کرده که فرمود دعا رسول الله (ص) بطهوره فلما فرغ اخذ بید علی (ع) فالزمها یده ثم قال انما انت منذر ثم ضم یده الی صدره و قال لکل قوم هاد ثم قال یا علی انت اصل الدین و منار الایمان و غایة الهدی و قائد الغر المحجلین اشهد بذلک  
یعنی رسول خدا آبی برای طهارت خواست و چون وضو ساخت دست علی را گرفت فرمود یا علی توئی منذر و بعد دست به سینه نهاد فرمود برای هر قومی هادی می‌باشد و تو اصل دین و فروغ ایمان و پایان هدایت و پیشرو نمازگزاران و پرستندگانی که من بر آن گواهی می‌دهم.  
5- تفسیر آیه و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم فرمود آیه چنین نازل شد و ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این آیه چنین نازل شده.  
ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها و کان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی (ع) فامنوا خیرا لکم و ان تکفروا بولایة  
[صفحه 164]  
علی فان لله ما فی السموات و ما فی الارض  
محمد بن فضیل باز از ابوحمزه روایت می‌کند که حضرت ابی‌جعفر فرموده فابی اکثر الناس بولایة علی (ع) الا کفورا یعنی بسیاری از مردم از ولایت علی علیه‌السلام سرباز زدند.  
6- و در آیه قل الحق من ربکم «فی ولایة علی علیه‌السلام» فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم بگو حق از جانب پروردگار شماست در ولایت علی بن ابیطالب و من به مضمون آن عمل می‌کنم نه به هوای نفس پس هر که بخواهد بگرود و هر که نخواهد کافر است و ما برای ستمکاران آل محمد آتشی مهیا ساخته‌ایم که آنها را احاطه خواهد کرد.  
7- تفسیر آیه فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون.  
یعنی چون ببیند که روسیاهی بار آورده‌اند - مؤمنین خواهند گفت این اثر همان کفران نعمت است حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده - و اضافه فرموده که عملوا ما عملوا یرون امیرالمؤمنین فی اغبط الاماکن لهم فیسی‌ء وجوههم و یقال لهم هذا الذی کنتم به تدعون الذی انتحلتم اسمه یعنی می‌کردند آنچه می‌کردند دیدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بهترین اماکن است و آنها روسیاه هستند گفته می‌شود این نتیجه مطلوب شما به کفران ولایت علی است.  
فلما رأوا مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله مدارج رفیع و مقام بلند علی را دیدند از روی حسد و کینه و بغض فضیلت او را تکذیب کردند تا روسیاه شدند.  
این روایت را در تفسیر این آیه چندین نفر از روات مانند فضیل بن یسار و ابوحمزه ثمالی و غیره نقل کرده‌اند.  
8- تفسیر و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم  
در تفسیر صافی و جلد هشتم بحارالانوار دنباله آیه را هم نقل کرده که می‌فرماید ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا فما قضیت و یسلموا تسلیما  
[صفحه 165]  
یعنی اگر این منافقان به انکار فضیلت تو بر خود ستم کردند از تو شفاعت برای طلب مغفرت نمودند و تو برای آنها شفاعت نمودی و دانستند که خدای عالم شفاعت پذیر و آمرزنده است ولی به خدای تو سوگند ایمان نخواهند آورد مگر تو درباره آنها حکم و قضاوت فرمائی اگرچه آن حکم علیه نفوس آنها باشد ناگزیر تسلیم حکم تو خواهند شد  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید این آیه درباره امیرالمؤمنین و اختلافی که درباره ولایت او نمودند نازل شد و مشاجره مخالفین به تسلیم آنها منتهی گردید.  
9- تفسیر آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا (بولایة علی (ع)) قطعت لهم ثیاب من نار  
در اصول کافی از محمد بن فضیل روایت می‌کند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود مراد دشمنان علی بن ابیطالب هستند که به جرم کفران ولایت او لباس آتشین دربر خواهند نمود.  
10- تفسیر الذین ظلموا می‌باشد که ابوحمزه از امام پنجم روایت می‌کند که فرمود حقیقت این است.  
«فبدل الذین ظلموا آل محمد علیهم‌السلام حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون»  
یعنی آنها که نعمت خدا را نقمت نموده و عدل را به ظلم مبدل کردند و در حق آل محمد ستم نمودند و سخنی گفتند غیر از آنچه خدا فرموده بود و خلاف آنچه در حق آنها نازل شده بود آنها فاسق شدند.  
11- و همچنین در تفسیر آیه «فکلما جائکم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون» مردمی که به آل محمد تکبر ورزند دسته از اولاد آنها را تکذیب نمودند و دسته‌ای را کشتند به عذاب الهی مبتلا خواهند شد.  
12- تفسیر سوره نور است که فرمود.  
الله نور السموات و الارض مثل نوره «فهو محمد» فیها مصباح «و هو العلم» فی زجاجة «فزعم ان الزجاجة امیرالمؤمنین علیه‌السلام و علم نبی الله عنده»  
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فی زجاجة کانها توقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیه «یعنی لا یهودیة و لا نصرانیه» یکاد زیتها یضیی‌ء و لو لم تمسسه نار نور علی نور - «یکاد العالم من آل محمد یتکلم بالعلم قبل ان یسئل عنه»  
[صفحه 166]  
فرمود خدا نور آسمان‌ها و زمین است و مثل اعلای نور او محمد است و مراد از مصباح علم اوست در زجاجه که مراد از زجاجه سینه علی بن ابیطالب است که از شجره مبارکه اصل نبوت فروغ گرفته و پرتوافکن گردیده و آن نور نه شرقی است یعنی نه مانند یهود است در مادیت و نه چون نصاری در رهبانیت - که نور علی نور تو و ولایت در نور نبوت و به عکس است که عالم‌افروز گردیده و عالم وجود و آفرینش از علم آل محمد بهره‌مند خواهند شد و از فروغ دانش او که در سینه علی است روشن ضمیر خواهند گردید.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیش از چهارصد آیه را که در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شد بیان فرموده است.

### مسلمین امت وسط هستند

و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا  
قرار دادیم شما را امت وسط با واسطه یا میانه جماعت انبوه بشر تا شاهد بر عالمیان باشید و پیغمبر خدا شاهد اعمال و اندیشه و کردار شما می‌باشد.  
شبه‌جزیره عربستان به منزله قلب عالم اسلامی است یا میانه ممالک آسیائی و مرکز خاورمیانه است یا از این جهت که ملت اسلام از مادیت صرف و رهبانیت و روحانیت صرف مصون و معتدل است و میانه‌رو و مقتصد و یا واسطه بین شرق و غرب یا بین شمال و جنوب حد وسط قرار گرفته و یا به سبب اعتدال و اقتصاد علم و اخلاق و فضیلت آنها را ملت وسط گویند نه به شقاوت کفر مادی و نه بی‌بند و باری تارکین دنیا شبیه است.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده است.  
نحن الامة الوسط و نحن شهداء الله علی الناس و حججه فی ارضه و سمائه  
مائیم همان امت وسط و برگزیده که خدای عالم در قرآن باز فرموده است و مائیم شاهد و ناظر و گواه بر خلق خدا مائیم حجت پروردگار در زمین و آسمان.  
و به یکی دیگر از اصحابش فرمود مراد از حدیث لیلةالقدر ما هستیم که خداوند ما را مانند شب قدر مقسم و مقدر و مقوم خلق قرار داد و در شب است که منابع و مبادی تکون مواد و موالید و عناصر صورت می‌گیرد - تربیت و تقویت نفسانی و روحانی خلق هم به سبب تعالیم عالیه ما تکون و تقویت و تعالی می‌یابد.  
[صفحه 167]  
فرمود ایم الله لقد قضی الامر ان لا یکون بین المؤمنین اختلاف و لذلک جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا و لیشهد علی شیعتنا و لیشهد شیعتنا علی الناس یعنی سوگند به خدای که قضا بر این جاری گردیده که بین مؤمنین اختلافی رخ ندهد و لذا خداوند عالم مؤمنین را بر خلق شاهد و ناظر و گواه عمل قرار داد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر ما و ما را بر شیعیان و شیعه را بر خلق عالم شاهد قرار داده - تا آنها ناظر اندیشه و افکار و اعمال خلایق باشند - و آنها مرکز عالم آفرینش هستند که جهان بر محور وجود آنها می‌چرخد.  
مرحوم فیض می‌گوید مراد از شیعه خواص شیعه می‌باشد که در درجه تالی تلو اهل بیت خواهند نمود.  
و در روایت دیگر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت است که فرمود نحن نمط الحجاز - پرسیدند نمط حجاز چیست؟ فرمود اوسط الانماط مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید و جعلناکم امة وسطا مراد ما هستیم که مرکز دایره عالم ایمان و دیانت می‌باشیم فرمود الینا یرجع الغالی و بنا یلحق المقصر یعنی غالیان و غلوکنندگان به ما برگشت خواهند کرد و مقصرین نیز به ما ملحق می‌گردند.  
در مناقب این خبر به صورت دیگری نقل شده که امام پنجم فرمود گواهان و ناظرین بر خلق جز ائمه و فرستادگان خدا نیستند امامت جایز نیست خدای را گواه گیرد.  
مرحوم فیض می‌گوید مراد این است که ائمه معصومین از دروغ و افترا و مبالغه مصون هستند و بدین جهت خداوند آنها را شاهد و گواه خلق گرفته و پیغمبر را شاهد آنها و خود شاهد کار پیغمبران است و این درس فضیلت و منقبت به ما نشان می‌دهد که باید سلسله مراتب در هر حال خواه مراتب مادی و شئون نشئه عالم طبع یا مدارج عالی روحانی و کمالات نفسانی همه با رعایت سلسله مراتب اجرا گردد - و به همین جهات توجه داشته که فرمود شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد خلق باشید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاهد کار شما می‌باشد و هر پیغمبری شاهد حال ملت و امت خود خواهد بود.  
آنگاه امام پنجم فرمود و اتوا البیوت من ابوابها باید به هر خانه از درب آن وارد شد و خانه ایمان و دین ولایت ما هستیم که بدون هدایت و ارشاد ما به جائی نخواهند رسید - و باید چنگ به عروةالوثقی ولایت زد که خاندان اهل بیت طهارت می‌باشند - و کسانی که  
[صفحه 168]  
دوستدار شیاطین باشند به خود ستم کرده‌اند - و سپس فرمود نحن منهم و نحن بقیة تلک العترة ما از آن اهل بیت هستیم که باید به دوستی ما تمسک جویند - و اعتصام ورزند.

### تعیین تکلیف

در سابق گفتیم که پس از پیغمبر (ص) چون اختلاف رای پدید آمد و متعاقب آن حکومت اموی روی کار آمد و برای حفظ استقرار حکومت غاصبانه جابرانه خویش متشبث به علمای دنیادار شد تا احادیثی جعل کنند و مناقب آل ابی‌طالب را کتمان نموده مثالب آنها را تعدیل نمایند این کار موجب معضلاتی در فهم حدیث شد و خبر سقیم و صحیح به هم مشتبه و مخلوط گردید و چون چاپ و طبع و نشر مثل امروز نبود و همه پیغمبر خدا را ندیده بودند و باید اخبار گوش به گوش و سینه به سینه منتقل گردد وقوف به اینکه حدیث صحیح و یا خبر مجعول و سقیم چگونه باید از هم امتیاز داده شود کار بس مشکلی شد و چون در نتیجه عمل ضرر و زیان بی‌حد و حسابی متوجه مسلمانان حقیقی و مؤمنین می‌گردید ائمه معصومین علیه این خیانت تاریخ قیام و اقدام نموده با یک دستورالعمل سهل و ساده آموختند که چون احادیث اهل بیت عترت و طهارت کاملا زائیده قرآن است و گفتار آنها برای تفسیر آیات آسمانی می‌باشد هر کجا به اختلافی برخورد گردید نزد قاضی عالم و دانشمند به قرآن و حدیث برند یعنی به گفتار خدا و پیغمبر برگردانید و با آن تطبیق نمائید و به اولی‌الامر که اطاعت آن به منطوق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب است عرضه نمایند در صورتی که آنها تصویب نمودند. و اگر با قرآن معارضه و اختلافی نداشت آن حدیث صحیح است وگرنه آن را به دیوار زنید که عاطل و باطل است.  
«حضرت امام محمدباقر (ع)» که مؤسس علمی و مربی دانش اسلامی است و آموزش و پرورش مهذبی به صدها نفر آموخت در تفسیر این آیه فرمود «فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا»  
یعنی اگر اختلاف پیدا کردید در یک امری آن را به حکم خدا و رسول برگردانید که در قرآن و تعلیمات نبوت خاصه هیچ چیزی فروگذار نشده مگر آنکه تمام نیازهای بشری حتی احتمالات آینده در زمان و مکان مختلف همه مورد توجه قرار گرفته و اگر بین شماها اختلاف نظری رخ داد به قرآن کتابی آسمانی و تعلیمات رسول مدنی برگردید اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید که این بازگشت بهترین وسیله رستگاری است.  
[صفحه 169]  
در اصول کافی از امام پنجم روایت کرده که این آیه را این طور قرائت می‌فرمود «و ان خفتم تنازعا فی امره فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی‌الامر منکم» اگر ترسیدند که در اختلاف نزاعی برپا شود و در امری اختلاف آرا بالا گرفت شما به گفتار حق «قرآن» و به احادیث پیغمبر و به سخنان اولی‌الامر که برگزیدگان ربوبی هستند مراجعه کنید تا مشکل شما را حل نمایند.  
و فرمود «کیف یامرهم الله عزوجل بطاعة ولاة الامر و یرخص فی منازعتهم انما قیل ذلک للمامورین» و در روایت دیگر «للمارقین الذین قیل لهم اطیعوا الله»  
یعنی چگونه ممکن است خداوند بندگان خود را به طاعت و فرمان‌برداری اولیاء خود مأمور فرماید و مردم را در رخصت آنها موظف و مکلف نماید و آنها را به حقیقت امر ارشاد و هدایت ننموده باشد.  
در تفسیر صافی از حضرت امام محمدباقر (ع) در ذیل همین آیه چنین می‌فرماید «ایانا عنی خاصة امر جمیع المؤمنین الی یوم القیمة بطاعتنا» یعنی مقصود از اولی‌الامر ما هستیم که خداوند همه مؤمنین را فرمان داده که تا روز قیامت در اطاعت ما باشند.  
در تفسیر برهان نیز از آن امام روایت نموده که فرمود «فردوه الی الله الرسول و الی الرسول و الی اولی الامر منکم».  
و از این بیان و تفسیر چنین مستفاد می‌شود که اولا «دولت ابد مدت الهیه از الیه ابدیه حق جل و علا» ائمه دین را برای ارشاد و هدایت خلق تا روز قیامت برگزیده و دولت و حکومت ربوبی به وسیله این ائمه معصومین اداره می‌گردد و این دولت غیرقابل تغییر و ترمیم است و دیگر آنکه آنها که چنین دعوی کرده‌اند لابد نیروی آن را داشته‌اند که مردم را به این دعوی باعظمت بخوانند و چون به اخبار و تاریخ زندگانی آنها هم مراجعه کنیم به همین حقیقت برسیم که هر چه گفته‌اند راست بوده و با عصمت تمام از عهده برآمده‌اند.  
بنابراین یقینا این نیروی روحانی الهی بود که به آنها ارزانی شده تا دولت حق را به خلق برسانند و بر آنها باذن الله حکومت نمایند - و شکی نیست که خدای عالم کار عالم را به دست بیگانگان تهی‌دست و سبب ایمان و سخیف‌الرأی وا نمی‌گذارد - بلکه به سنت سنیه عقل و خرد کار باید به کاردان سپرده شود که لیاقت و استعداد او برای اداره امور کشور کون و فساد قابل باشد و این افراد جز خاندان عصمت و طهارت و اهل بیت عترت نبوده‌اند.  
از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند  
گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش  
[صفحه 170]

### چرا قرآن تنها کافی نیست

اصول علم دین و اساس آهنین آن را امام محمدباقر (ع) چنان تعلیم فرموده که هیچ‌گونه ابهام و غموضی در آن نیست جمعی از جاه‌طلبان عصر اول برای آنکه بر مرکب آز دنیا و جاه و مقام و منصب سوار باشند گفتند:  
کفانا کتاب الله قرآن برای ما بس است در حالی که خود پیغمبر (ص) به نصوص متواتره مورد قبول فریقین فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض من دو مرکز ثقل و دو نقطه سنگین قابل تمسک و توسل برای شما می‌گذارم که در هنگام ضرورت بدانها متوسل گردید یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من هستند که مفسر و مبین قرآن می‌باشند و آنها از هم جدا نمی‌گردند تا سر حوض کوثر که بر من وارد شوند.  
این حقیقت جاریه با برهان و منطق در کتب فریقین مورد بحث قرار گرفته و به قدر کافی درباره آن صحبت و تجزیه و تحلیل گردیده است.  
چون پیروان سیاستمدار و گردانندگان سقیفه و پرورش یافتگان مکتب اموی می‌گفتند کفانا کتاب الله یکی از اصحاب امام محمدباقر (ع) پرسید که آیا از کجا بفهمیم قرآن تنها کافی نیست و باید مفسر و مبین باشد تا مشکلات و مبهمات قرآن را برای ما تفسیر و تحلیل نماید.  
حضرت امام محمدباقر (ع) فرمود:  
ان الله انزل علی رسوله الصلوة و لم یسلم ثلثا و اربعا حتی کان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی فسر ذلک و انزل الحج فلم ینزل طوفوا اسبوعا حتی فسر ذلک لهم رسول الله یعنی خداوند عالم نماز را برای تهذیب نفس و تقرب به حق بر مردم مسلمان واجب گردانید ولی فقط در قرآن فرموده و اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل نماز را برپا دارند. اما نفرمود سه رکعت یا چهار رکعت بخوانید و به چه کیفیت باشد چه ذکری و چه دعائی و چه سوره‌ای باید خواند تا آنکه پیغمبر (ص) شخصا نماز را خواند و فرمود صلوا کما اصلی نماز بخوانید همانطور که من نماز می‌خوانم و مردم از پیغمبر یاد گرفتند نماز خواندن را یا فرمود حج بگذارید ولی احکام حج و شرایط و آداب و مقدمات و مقارنات و واجبات و محرمات آن را قرآن تصریح نکرده.  
[صفحه 171]  
پیغمبر (ص) بود که در سال حجة الوداع برای تعلیمات حج اعلان عمومی داد و بیش از صد و بیست هزار نفر حاضر شدند و رسول خدا به آنها تعلیم فرمود که باید هفت بار دور خانه خدا طواف کنید و مناسک حج را از حین حرکت از مدینه تا برگشتن به مدینه به مردم آموخت تا فرا گرفتند - به این بیان و توجه به سایر احکام شریعت از طهارت تا دیات که شصت باب است همه در قرآن به اجمال بیان شده و پیغمبر عملا آموخته و اهل بیت طهارت آن را توصیف و تشریح و عملا ترجمه کرده‌اند و بدین جهت خداوند احترام و اطاعت و مودت ذوی‌القربی را برای مسلمین واجب فرمود تا در مدت سه قرن آن‌ها تمام مشکلات و مبهمات را برای ملل اسلامی که از قبایل مختلف بودند آموختند و هیچ نقطه ابهامی باقی نماند.  
و این بهترین برهان نیاز خلق به مفسر و مبین است و به علاوه بر خردمندان جهان ثابت شده که معلم بدون کتاب و کتاب بدون معلم اثری نخواهد داشت این دو رهبر و دو راهنمای صامت و ناطق بدون حمایت یکدیگر به هیچ نتیجه مثبتی نمی‌رسند معلم بدون کتاب ابکم و ابتر است و کتاب بدون معلم مبهم و معمی و به صورت لغز است و این منطق عقلی است چگونه می‌توان از قرآن بدون تشریح ائمه معصومین که راسخین در علوم آسمانی هستند استفاده کرد و لذا آنها شاگردان خود را به نکات و دقایق متوجه می‌ساختند و آنها مسائلی را می‌پرسیدند و پاسخ شافی و کافی می‌شنیدند و مطالب علمی تمام تجزیه و تحلیل گردیده که امروز اگر یک ملت بیگانه مسلمان شد و خواست از قرآن و احادیث نبوی استفاده کند کاملا میسور و آسان است و علماء امت می‌توانند طبق اخبار نبوت مردم جهان را به مطلوب خود برسانند - و لذا پیغمبر (ص) فرمود.  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی انی سئلت الله ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض و اعطانی بذلک یعنی من از خدا خواستم که این دو مرکز ثقل از هم جدا نشوند و مانند دو نیروی هادی و عائق در قطع و فصل و حکم و مصالح زندگانی اجتماعی خلق با بیم و امید محور زندگی تکاملی نفسانی بشر را به مطلوب خود برسانند.  
آنگاه امام محمدباقر (ع) به اصحابش تذکر داد که پیغمبر (ص) فرمود.  
[صفحه 172]  
قال (ص) فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم انهم لن یخرجوکم من باب هدی و لن یدخلوکم فی باب ضلال یعنی شماها ای اصحاب من به اهل بیت من شما چیزی نیاموزید آنها اعلم و اتقی از شماها هستند آنها از منبع علوم غیبی و سرچشمه وحی و الهام سیراب شده‌اند بلکه هر چه را آنها به شما می‌آموزند فرا گیرید که اگر به اوامر و نواهی آنها عمل کنید هیچ وقت گمراه و سرگشته نگردید.

## معرفی اهل بیت طهارت علیهم السلام

یک نکته ابهام در اینجا باقی مانده بود که البته آن هم حل شد زیرا شما خوانندگان در خواندن این اوراق اوضاع و احوال آن عصر را در نظر بگیرید نه توسعه امروز مطبوعات و کتب را در آن روز مخصوصا پس از هشتاد سال حکومت اموی بسیار محیط معارف تاریک بوده مردم را در جهالت و ضلالت نگاهداشته بودند تا بتوانند سلطنت مستبده خود را ادامه دهند و لذا در این جا اهلبیت برای مردم مبهم بوده که آیا مراد از اهل بیت آل‌عقیل یا آل‌عباس یا دیگران می‌باشند و لذا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از پیوستگی قرآن و عترت ساکت ماند پرسیدند یا رسول الله مقصود از اهل بیت کیست و منظور شما از عترت کدام است  
و این درس بود که امام محمدباقر (ع) نقل کرده فرمود: لو سلمت رسول الله (ص) و لم یبین اهلها لادعی آل‌عباس و آل‌عقیل و آل‌فلان اگر بیان نمی‌فرمود مردم در شک می‌افتادند ولی با کمال صراحت در چندین حدیث که تفسیر چندین آیه از قرآن است فرمود مراد از اهل بیت و عترت کسانی هستند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده  
انزل الله فی کتابه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و همه مفسرین از پیغمبر نقل کرده‌اند که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) می‌باشند که در خانه ام‌سلمه بودند و در زیر کساء جمع شدند و این آیه در شأن آنها نازل شد  
و پیغمبر اضافه فرمود که ان لکل نبی ثقلا و اهلا فهؤلاء ثقلی و اهلی برای هر پیغمبر ثقلی و اهلی می‌باشد که این خاندان این چهار نفر ثقل و اهل بیت من هستند که بر همه فضیلت دارند  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود جعلهم الله مواضع الانبیاء غیر انهم لا یحلون شیئا و لا یحرمونه یعنی خداوند اهل بیت پیغمبر را در مرتبه و مدارج ارتقاء خود رسول الله قرار داد یعنی آنها هم حلال و حرام قرآن را می‌دانند و به مردم می‌آموزند.  
امام پنجم در ذیل آیه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم  
[صفحه 173]  
الرسول لوجدا و الله توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فی ما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلوا تسلیما  
یعنی اگر این منافقان در آن هنگام که به نفاق و انکار پرداختند ستم بر نفس خود نمودند و بعد از عبادت بت و طاغوت برگشتند و استغفار نمودند و پشیمان شدند و از تو درخواست شفاعت و قبول توبه کردند و فهمیدند فقط خداوند است که توبه‌پذیر است که و به پروردگار تو سوگند که وقتی ایمان خواهند آورد که در قضاوت پیشگاه تو حاضر شوند در این روایت فرموده مراد از قضاوت قضاوت علی بن ابیطالب است که پیغمبر خدا او را به قضاوت انتخاب و منصوب کرد فرمود علی اقضاکم و او اهل بیت پیغمبر خدا بود.  
و باز در آیات اطاعت امر - اولی الامر - فضل الله - حجة البالغه - صادقین کتاب موسی اماما و رحمة - لکل قوم هاد و غیره فرمود همه این آیات درباره تعیین اهل بیت پیغمبر نازل شده که از دیگران ممیز و مشخص کردند و در آیات و احادیث بسیاری دیگر به نصوص صریحه مانند آیه مباهله - تطهیر - کساء - ثقلین - طیر مشوی - و غیره که در کتاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام مفصل نقل کردیم اهل بیت عترت و طهارت مشخص گردیده‌اند که هیچ‌گونه ابهامی باقی نمی‌گذارد.  
امام محمدباقر علیه‌السلام در تفسیر آیه و أمر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک و العاقبة للتقوی فرمود منظور این بوده که امتیاز اهل بیت را از دیگران مشخص فرماید - و لذا فرمود امرالله نبیه ان یخص اهل بیته و نفسه دون الناس لیعلم ان لاهله عندالله منزلة لیست لغیرهم فامرهم مع الناس عامة ثم امرهم خاصة یعنی خداوند تعالی در این آیه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که اهل بیت خود را به آن حال اختصاص دهد که خودش دارای آن حالات بوده تا مردم بدانند برای اهل بیت پیغمبر خدا مرتبه و مقام و منزلتی است که برای دیگران این مقام نیست و لذا در قرآن امر کرده که اهل بیت را به نماز و صبر و شکیبائی و مداومت بر عبادت تأکید کن و غم روزی آنها را نخور ما آنها را رزق و روزی می‌رسانیم آنها و هر پرهیزکاری را.  
لذا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت به اهل بیت خود که علی و فاطمه و حسنین و زینبین بودند آنها را امر به نماز می‌کرد - و آنها از سایرین به نماز و روزه و حج و سایر عبادات امتیاز داشته.  
[صفحه 174]

## نیاز مردم به پیغمبر و امام که حجت خدا بر خلق می‌باشند

در تعاقب بیان تعیین تکلیف مردم در فهم قرآن و عرضه موارد اختلاف و نزاع را به خدا و پیغمبر و اولی‌الامر جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌پرسد به چه جهت مردم به پیغمبر و امام نیازمندند -؟!  
امام پنجم فرمود لبقاء العالم علی صلاحه و ذلک ان الله عزوجل یرفع العذاب عن اهل الارض اذا کان فیهم نبی و امام قال الله عزوجل و ما کان الله معذبهم و انت فیهم - و قال النبی صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب النجوم اتی اهل السماء ما یکرهون فاذا ذهب اهل بیتی اتی اهل الارض ما یکرهون.  
فرمود چون برای بقاء و استقرار و انتظام عالم از نظر صلاح و بقاء خلق خداوند به وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام عذاب را از زمین باز می‌کرد چه آنها برای همیشه دنیا و مشعلداری همه ازمنه هستند وی یک ملت و یک قوم برای یک عصری مخصوص می‌باشند و خدا برای یک قوم و یک ملتی پیشوای همه ملل را معذب نمی‌کند بلکه به خاطر او از عذاب آن یک دسته هم می‌گذرد و باز به پیغمبر می‌فرماید خداوند قومی را که تو در میان آنها هستی عذاب نمی‌کند و نیز فرمود - ستارگان امان اهل آسمان هستند و اهل بیت من ستارگان امان اهل زمین می‌باشند و هر وقت ستارگان معدوم شوند ساکنین آسمان گمراه و نگران می‌گردند و معذب می‌شوند و اهل زمین هم به رفتن اهل بیت من ناگواریها خواهند دید و به همین جهت اهل زمین به پیغمبر خدا و اهل بیت او که حجت خدا بر خلق هستند نیازمند بوده و وجود آنها اسباب آرامش دل و بقا و سلامتی اهل زمین و موجب هدایت و ارشاد و آسایش خاطر خلق می‌باشند و اگر برکت وجودی و عنایات نوع‌دوستی آنها شامل حال مردم جهان نباشد همه هلاک خواهند شد آنها محور چرخ زندگی و امان مردم و ملجاء و پناه و مرجع همه مهمات و مشکلات می‌باشند و اگر آنی و لحظه‌ای افاضات اشراقیه ائمه معصومین که واسطه فیض الهی هستند منقطع گردد همگی هلاک می‌شوند چه آسمان‌ها و زمین و ابر و باد و ماه و خورشید و افلاک و عناصر همه طفیل وجود آنها هستند چنانچه خطاب فرموده لولاک لما خلقت الافلاک اگر تو ای محمد و خاندان معصومین تو نبودند افلاک و عناصر را نمی‌آفریدم و بدین لحاظ بود که گفته‌اند وجوده لطف و عنایته لطف آخر و غیبته منا.  
[صفحه 175]  
پیغمبران در مکتب ربوبی ارشاد شده‌اند و رهبران ما در عالم روحانیت محمد و علی علیه‌السلام بوده‌اند.  
و هم‌چنین امت آنها که دوستدار پیغمبران خود بودند به ارشاد انبیاء علی بن ابیطالب را به شرحی که در کتب تاریخ انبیاء ثبت است دوست می‌داشتند و با این منطق تمام انبیاء سلف و دوستان آنها دوستدار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصی آخرین پیغمبر آسمانی بوده‌اند.  
قال (ع) فلا یدخل الجنه الا من احبه من الاولین و الاخرین فهو اذن قسیم الجنة و النار.  
یعنی کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر دوستان علی و کسی به جهنم نمی‌رود مگر دشمنان علی و در عبارت دیگر به یکی دیگر از اصحاب خود فرمود و لا یدخل النار الا من ابغضه من الاولین و الاخرین  
آنگاه فرمود ای مفضل خلقت نور علی دو هزار سال قبل از آفریدگان عالم بوده و علی بن ابیطالب علیه‌السلام در تمام این ادوار ولایت مطلقه الهیه را داشت و در آخرت هم او قسیم بهشت و دوزخ است بنابراین دولت ابدی الهی به کابینه و صدارت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین و علی امیرالمؤمنین که وحدت نوری داشتند تشکیل اداره امور آفرینش را داده و آنها در عالم کون و فساد مدیر گردش چرخ هستی می‌باشند و بدین جهت حجت خدا بر خلق و مشعلدار هدایت از بدو آفرینش تا پایان آن خواهند بود چنانچه اخبار بسیاری در دست است که پیغمبر و علی علیه‌السلام فرموده‌اند ما با پیغمبران در سر و علن همراه بوده‌ایم تا به کمال ارشاد و هدایت تجلی کرده‌ایم.  
[صفحه 176]

## مناقب و مدایح

مه من چو فتنه دیگر  
بسرت ز چشم ساحر  
که ز رخ به زلف چون شب  
کنی آفتاب ظاهر  
به چه رو دل پریشان  
نکند به زلفت افغان  
که فتاده یک مسلمان  
به کف هزار کافر  
رخت ای مه معربد  
چو ز می عرق برآرد  
صنمی بود که دارد  
به رخ از ستاره ساتر  
پی قتل عام دایم  
به کفت ز کینه صارم  
نه هراست از اعاظم  
نه فرارت از اکابر  
بنما رخ دلارا  
که خجل شوند و رسوا  
پسران سیم سیما  
صنمان مه مناظر  
ز رخت بدیده دل  
شده طره تو حایل  
چو بطی راه منزل  
شب تیره بر مسافر  
ز وصال چون تو یاری  
نتوان گذشت باری  
گر از این تو عار داری  
همه جا مباش حاضر  
دل من به چین زلفت  
بفکنده طرح الفت  
بود ار چه عین کلفت  
چو فتد به دام طایر  
شب هجرت از بصر چون  
بفشانم اشک گلگون  
که دل از تو گشته مجنون  
چو ز لیلی بن عامر  
نه همین تو را ز مژگان  
دل من چو بید لرزان  
که بود روان شاهان  
بهراس از این عساکر  
چو ز خنده آشکارا  
شود از لبت ثنایا  
به گمان مرا که افشا  
ز عقیق شد جواهر  
[صفحه 177]  
به فروغ روی نیکو  
بودت دو تار گیسو  
چو شهی که هست با او  
دو سیاه چرده چاکر  
به فنون ترکتازی  
سزد ار به خویش نازی  
که به یک نگاه سازی  
دو هزار فتنه دایر  
خم طره‌ات به قامت  
ز کلام شه علامت  
که سروده‌ی در قیامت  
سیه است روی فاجر  
مه آفتاب مسند  
ولی خدای سرمد  
وصی نبی محمد  
شه دین امام باقر  
به زمین ظهور پنجم  
به سپهر نور انجم  
ز ملک برش تهاجم  
پی فیصل اوامر  
فلک آیتی ز عزمش  
اثری زمین ز جرمش  
به طواف کاخ بزمش  
ز صفات کعبه فاخر  
به درون چرخ اختر  
ز شرف بگنجدش فر  
چو به ذره مهر انور  
چو به قطره بحر ذاخر  
به درش ستاره خاشع  
چو قضا برأی ساطع  
ببرش زمانه خاضع  
چو قدر به طیب خاطر  
ز جفای خصم یکره  
ننموده شکوه آنشه  
به هلاک ما سوی الله  
هم اگرچه بود قادر  
همه خسروان گدایش  
سر چرخ زیر پایش  
بود آنکه در سرایش  
به ملازمت مجاور  
لب چشمه بقارو  
نکند به عمر خود او  
خضرش برد اگر بو  
به غبار راه زایر  
شه ملک آفرینش  
مه آسمان بینش  
که ز علم و فضل و دانش  
شده زینت منابر  
زهی ای بماسوا شه  
که به مه تو راست خرگه  
خهی ای دل تو آگه  
ز ضمایر و سرایر  
[صفحه 178]  
تو کدام مظهری هین  
که ز شبهت ای شه دین  
پدر زمانه عنین  
ام روزگار عاقر  
تو شه جهان مداری  
تو ولی کردگاری  
تو قسیم خلد و ناری  
تو هم اولی و آخر  
همه صورت و تو معنی  
همه اسفل و تو اعلی  
همه بنده و تو مولی  
همه مذنب و تو غافر  
ملکا من آن قوامم  
که ز تو بلند نامم  
شده کوته از کلامم  
سخن ادیب صابر  
به عطارد ار به نامه  
بنگارم این چکامه  
همه را کشد ز خامه  
خط نسخ بر دفاتر  
من و مدحت تو زین بس  
که نه لایق ثنا کس  
هم اگر بود ورا بس  
زدوزید و عمر و شاعر  
به کسی روان شادی  
چه من آسمان بدادی  
شه نکته شیخ رادی  
اگرم بدی معاصر  
فرح و فر دو عالم  
هله تا ز دل برد غم  
فرح عدوی تو کم  
فرحامد تو وافر  
قوام الشعراء یزدی

## تعلیمات مکتب امام محمدباقر علیه السلام در توحید و نبوت و امامت دور می‌زد

هدف اصلی پیغمبر خدا و اوصیاء او درس توحید بوده که باید مردم را از شرک و کفر و زندقه و بت‌پرستی و ماده‌پرستی و غیره برهانند و به ذات مقدس یگانه خدای آفریننده آسمانها و زمین و موالید و عناصر و طبایع هدایت و ارشاد نمایند این وظیفه عمومی پیغمبران بوده که انجام دادند و اهل بیت عصمت و طهارت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را به صورت علم و درس مستدل و مبرهنی به مردم هر عصر با روش پرورش خاصی آموختند و مشعلی از نور دانش و بینش و جلب توجه مردم به علم و معرفت و طریقه فرا گرفتن و آموختن علوم برافروختند که امروز هم از پرتو آن می‌توان استفاده  
[صفحه 179]  
کرد و صدها سال دیگر هم متعاقب قرون متوالیه گذشته قابل استفاده است و ما می‌کوشیم به اجمال از هر درسی که در مکتب امام پنجم تعلیم داده شده نمونه‌ای را برای خوانندگان نقل کنیم تا مفهوم کلمه باقر و شکافنده را در علوم و فنون برای آنها ثابت نمائیم و افق روشن علم را در آن عصر به نظر مردم امروز می‌رسانیم.

## درس توحید از امام محمدباقر علیه السلام

### اشاره

مدائنی روایت می‌کند که عربی آمد حضور امام محمدباقر علیه‌السلام گفت آیا شما خدا را در حین عبادت می‌بینید.  
قال (ع) ما کنت اعبد شیئا و لم اره فرمود کسی را که نبینم عبادت نمی‌کنم.؟!  
پرسید چگونه می‌بینید.  
قال (ع) لم تره الابصار مشاهدة العیان ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منعوت بالعلامات لا یجوز فی قضیته هو الله الذی لا اله الا هو.  
فرمود چشم سر نمی‌بیند اما به چشم دل می‌بینم و به حقیقت ایمان درک می‌کنم فرمود خدا به حواس ظاهری درک نمی‌شود نباید حق را به دیدن احساسات و ادراکات مادی بشری قیاس کرد یا به ایما و اشاره نشان داد بلکه باید به دیده دل و ادراکات عقلی او را دید و عبادت کرد که او خدائی است یگانه نظیر و شبیه و عدیلی ندارد.  
اعرابی گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته ای و الله خدا بهتر می‌داند چه کسی را نماینده خود قرار دهد این خبر به نحو دیگر هم روایت شده است.

### تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در توحید

سید مرتضی در امالی می‌نویسد یک اعرابی آمد نزد اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام گفت آیا خدای خود را دیده‌ای ارایت ربک حین عبدته؟؟  
قال (ع) لم اکن لا عبد شیئا لم اره فرمود من معبودی را که نمی‌بینم عبادت نمی‌کنم.  
فقال کیف رأیته؟! فقال (ع) لم تره الابصار بمشاهدة و العیان بل رأته القلوب بحقایق الایمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منعوت بالعلامات لا یجوز فی القضیه هو الله الذی لا اله الا هو  
[صفحه 180]  
فرمود معبود به چشم سر مشاهده نمی‌شود بلکه به چشم دل و حقیقت ایمان مشهود می‌گردد خدای عالم به حواس ظاهر و قیاس به مردم نیست که هر که را با چشم سر ببینیم بشناسیم و اگر نبینیم نشناسیم یا به گوش بشنویم تا بشناسیم بلکه باید به دیده بصیرت قلبی او را درک کرد و آثار و آیات معنوی او در دلها مشهور و آشکار است بالعیان با بصیرت و بینائی فهمید - جایز نیست محلی را نشان دهید بگوئید این خداوند است نه بلکه او خالق زمان و مکان است و برتر و بالاتر از وهم و تصور مشار بالبنان است.  
آن خدائی است یگانه که جز او خدائی نیست!! - اعرابی که این درس را شنید گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و نظیر آن را ذعلب یمانی از جدش امیرالمؤمنین (ع) که در نهج‌البلاغه بیان فرموده است.  
حضرت امام محمدباقر (ع) در تفسیر آیات توحید بسیاری از نکات یگانگی حق را درس داده و فکر مردم را به طرف مهندس بزرگ عالم آفرینش جلب فرمود و اندیشه متقن و محکمی درباره اینکه این عالم با این همه مواد طبیعی خود به خود به وجود نیامده و از قدرت و علم و توانائی یک خالق محیط و مدبری ساختمان شده که عقل بشر از درک ذات مقدس او عاجز است و تنها اقرار به وجود او از راه درک مصنوعات کافی است که در پیشگاه علم و قدرت و خلاقیت و حیات او سر تعظیم و اطاعت فرود آوریم و بدانیم که نه تنها ما بشر در محور گردش این فکر سیر می‌کنیم بلکه تمام موجودات در عالم سعه وجودی خود تسبیح و تقدیس و تحلیل وجود واجب الوجود حق را نمی‌نمایند به ظاهر این کرنش و تعظیم در تمام اعیان ثابته موجود است که:  
برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

### تسلیم لامرالله

ابونعیم در حلیة الاولیاء به سند خود نقل می‌کند که محمد بن باقر العلوم می‌فرمود قال ندعو الله فیما نحب فاذا وقع الذی نکره لم نخالف الله عزوجل فیما احب.  
فرموده ما خدا را می‌خوانیم به آنچه دوست می‌داریم در این حال اگر مکروهی پیش آمد مخالفت با خدا می‌کنیم در آنچه دوست داشته‌ایم - اما نباید چنین باشد باید همه جا تسلیم امر او شد اگر خوب یا بد به نظر ما آید در هر حال تسلیم امر او شویم که هر چه پیش سالک آید خیر اوست.  
یک روز جمعی آمدند از کسالت مرض کودکان شکایت کردند دعا کنید خداوند شفا  
[صفحه 181]  
دهد و اگر خطری آمد که مرد فزع و جزع نکنید تسلیم امر او باشید که ما این طور رفتار می‌کنیم اختیار نفوس با خداوند است هر که را بخواهد ثابت می‌گذارد و هر که را بخواهد می‌برد خوشبخت کسی که راضی به رضای او و تسلیم به امر او باشد.  
این درسی بود که جدش سیدالشهداء در آخرین لحظات زندگی داد صورت روی خاک کربلا در مقتل خود نهاده گفت الهی رضا برضاک و صبرا علی بلاک و لا معبود سواک.  
و در آیات متعدد مانند آیات توکل و اطاعت امر و تسلیم و واگذاری کار خود به خدای عالم مخصوصا در خلال بیان خطب اخلاقی جدش تعلیماتی سودمند به اصحاب خود داده که می‌رساند در ضمن آموزش و پرورش علم و دانش اخلاق و تربیت آموخته و نفوس زکیه را تهذیب فرموده است.

### پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اطاعت امر خویش خواند

ابوحمزه ثمالی از امام ابوجعفر محمد بن علی الباقر (ع) روایت کرده که جدم رسول خدا در خطبه خود در حجة الوداع فرمود ایها الناس اتقوا الله ما من شئی یقربکم من الجنه و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عنه و امرتکم به  
فرمود ای مردم از خدا بترسید من شما را به اطاعت دعوت خود امر می‌کنم و مژده می‌دهم که هر کس اطاعت کند به جنان جاویدان و بهشت عدن خواهد شناخت - و از آتش سوزان مصون خواهد ماند فرمود ای مردم بدانید که هر چه را من شما را بدان امر می‌کنم موجب سعادت و تقرب شما به خدا می‌گردد و هر چه که شما را از آن نهی می‌کنم سبب مصونیت و دوری شما از آتش جهنم می‌گردد من بد و نیک را آنچه لازم زندگی راقی بشریت به شما آموختم و برای شما جای عذری باقی نگذاشته‌ام تا در قیامت بدان متعذر گردید از خدای بترسید و آنچه گفتیم عمل کنید و آنچه که شما را از آن باز داشتم احتراز نمائید.

### اخبار تاریخی امام محمدباقر علیه السلام درباره آدم ابوالبشر

علامه مجلسی در بحار از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که در ذیل ان الله خلق آدم علی صورته فرمود خداوند حقیقت آدم را در صورت بشری قرار داد و این قالب عنصری را حامل روح انسانی مقرر فرمود.  
و در آفرینش آدم خطاب به آب فرمود که شیرین باش تا بهشت را بیافرینم و شور  
[صفحه 182]  
باش تا جهنم را آنگاه آب شیرین را بر مشتی خاک زمین زده خمیره آدم را آفرید.  
از این بیان معلوم می‌شود بهشت همان شیرینی و عذوبت آب را که مایه حیات است دارد و جهنم تلخی و شوری جانگزای دارد.  
امام محمدباقر (ع) فرمود آدم پس از خلق شدن ذریه خود را دید و آن ذریه در ذرات عالم وجود دید فرمود اگر آدم عصیان نمی ورزید اولاد او عاصی نمی‌شدند و اگر خداوند توبه او را قبول نمی‌فرمود توبه فرزندانش را نیز قبول نمی‌فرمود.  
و نیز فرموده مکث آدم و حوا در بهشت هفت ساعت ربوبی بود و برخی هفت ساعت طبق ساعات دنیا نوشته‌اند و چون آدم به دنیا آمد دستور بنای کعبه به او داده شد و جبرئیل او را به مهندسی کمک نمود و خیمه‌ای زد تا او ساختن را فرا گیرد آنگاه کعبه را هم چنان که دید ساخت و نوری به آن کعبه تجلی کرد و افق آن کوهستان را روشن و منور نمود و چون کعبه را ساخت دور آن طواف نمود و عرض کرد پروردگارا هر عمل مزدی دارد مزد من چیست؟ خطاب شد هر چه می‌خواهی بخواه عرض کرد پروردگارا مرا بیامرز و ذریه مرا هم بیامرز خطاب شد هر کس مانند تو اعتراف به تقصیر و معاصی کند می‌آمرزم آدم این دعا را خواند اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت التواب الرحیم لا اله الا انت و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت خیرالغافرین  
پروردگارا تو خدائی که جز تو خدائی نیست منزهی و سپاس مخصوص تست الهی من بد کردم و به خود ستم کردم مرا بیامرز که تو توابی و بخشنده‌ای بارالها تو یگانه بی‌نظیری که حمد مخصوص تست مرا به عمل بد مگیر و بیامرز که تو بهترین آمرزنده‌ای.  
در تفسیر و لا تقربا هذه الشجره از امام محمدباقر (ع) نقل است که فرمود ای آدم و حوا به این درخت نزدیک نشوید و این نهی تنزیهی بود.  
در تفسیر و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلنسی و لم نجد له عزما فرمود از آدم عهد و پیمان گرفتیم و او فراموش کرد و ما تصمیمی از او ندیدیم و این نسیان بر او مستولی شد.  
درباره قتل هابیل به دست قابیل فرمود چون هابیل صاحب گوسفندان خوب و قابیل صاحب زراعت هابیل گوسفند فربه زکوة داده را به قربانی آورد و قابیل از محصول زراعتی  
[صفحه 183]  
که ناپاک و تزکیه نشده بود و لذا از هابیل قبول شد و از قابیل مردود این حقیقت در ذیل آیه شریفه:  
و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذقر باقر بانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر.  
در این تعلیم آسمانی چنین می‌فهماند که باید قربانی دوست از بهترین مال مزکی باشد و از پلیدی حقوق مردم پاک باشد.  
از امام محمدباقر پرسیدند خداوند حوا را از چه آفرید فرمود مردم چه می‌گویند گفته شد می‌گویند از دنده‌های آدم فرمود دروغ است مگر خدای آفریننده عاجز است من از آبایم تا جدم شنیدم که فرمود از خمیره آدم مقداری زیاد آمد که حوا را از آن آفرید و آرامش خاطر او قرار داد و چون آبستن شد از حرکات تکاملی نطفه و علقه و مضغه و لحوم و کمال ساختمان و حرکت طفل خبر داد و حوا را از این ظرفیت خود و باروری رحم خبردار فرمود.  
و بعدا خواهیم گفت که امام (ع) یک خبر جامع مفصلی بسیار مبسوط از ساختمان وجود آدم از صلب پدر تا رحم مادر و نشو و نمای او تا حشر و قیامت بیان می‌فرماید که واقعا شنیدنی است و با کشف علم امروزی باید سر تعظیم در پیشگاه علم و دانش آنها فرود آورد.  
حضرت امام محمدباقر (ع) در مکتب خود به قدری منظم به آموزش و پرورش پرداخته که هر مربی و معلم را خیره و مبهوت می‌سازد از آغاز آفرینش آدم و سیر زندگی او و چگونگی خلقت آسمان‌ها و زمین و خانه کعبه و سبک زندگی از بنا و ساختمان و اعمال خیر و زراعت و فلاحت و دام‌پروری و اینکه باید اموال به دادن حق فقرا و حقوق آسمانی مزکی گردد و روش پرورش زندگانی زناشوئی او را با علقه و محبت‌های متبادله بین زن و مرد همه را بیان می‌فرماید.  
یاللعجب که بی‌خبران از اسلام چه نسبتها به بشر و دوره اول زندگی او می‌دهند آنچه مسلم است این است که آدم ابوالبشر پیغمبر بود و تمام وسایل تمدن و نیازهای زندگی را خود می‌دانست و به فرزندان آموخت دوره توحش و بربریت و بدویت خویشتن ناشناس نداشت  
[صفحه 184]  
این نسبت‌ها همه افترا و کذب و دروغ است که کسی متمسک به ذیل تعلیمات پیغمبران بود مدنی و متدین و واقف به تمام امور و اسرار زندگی بود و آن کس که متمرد بود زندگی بدوی و صحرائی و بیابانی داشت و اکنون هم همین منطق حکمفرماست.  
دوره بربریت و بدویت و سبعیت امروز هم در صحراهای میان ملل منحطه و غیر واقع باقی و برقرار است و امام پنجم سیر کامل زندگی او را از آغاز آفرینش تا مرگ او در تفسیر آیات و بیان احادیث جدش نقل و تشریح و تعلیم فرموده است.  
و پس از شرح حال آدم و تعلیمات آداب زندگی حال نوح و کشتی‌سازی و نجات مؤمنین و غرق مشرکین را بیان فرمود و از قوم عاد و رسالت هود و سپس حضرت ابراهیم و داستان نمرود و ایمان خلیل‌الله و ارشاد و هدایت آن حضرت وصف می‌فرماید.  
پس از آن از نبوت یعقوب و شرح حال پسرانش و حال یوسف که بهترین و شیرین‌ترین قصص بشریت در قرآن توصیف و تشریح فرمود نتیجه می‌گیرد هر بشری تسلیم امر حق گردید و سر در اطاعت خالق آورد رستگار و موفق شد و هر کس متمرد و منحرف و متکبر و متفرعن گردید به عذاب دردناک الهی گرفتار می‌گردد.

### تفضیل کعبه بر سایر بقاع

زراره از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پهلوی امام نشسته بودم رو به قبله بود فرمود اما النظر الیها عباده  
نگاه کردن بر کعبه عبادت است - آنگاه مردی آمد به نام عاصم بن عمر از طایفه بجیله گفت از کعب الاحبار شنیدم که می‌گفت کعبه هر صبح بر بیت‌المقدس سجود و تعظیم می‌کند  
فقال (ع) کذبت و کذب کعب الاحبار معک و غضب - و قال (ع) ما خلق الله عزوجل بقعة فی الارض احب الیه منها ثم اومأ بیده نحو الکعبه و لا اکرم اعلی الله عزوجل منها لها حرم الله الا شهر الحرام فی کتابه یوم خلق السموات و الارض ثلاثة متوالیه للحج - شوال و ذوالقعده و ذوالحجه و شهر مفرد للعمره و هو رجب  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود و کعب الاحبار هر دو دروغ گفته‌اید و در خشم شد فرمود خداوند هیچ بقعه‌ای را بیش از کعبه دوست ندارد زیرا به دست قدرتش خلق شده و هیچ مکانی عزیزتر از کعبه نیست زیرا آنجا را محل احترام و محل امان خلق قرار داد و در قرآن می‌فرماید روزی که آسمانها و زمین خلق شدند و اول نقطه‌ی زمین کعبه است که دو هزار سال قبل از آسمانها  
[صفحه 185]  
آفریده شد و بعد از زیر آن زمین کشیده شد و پهن گردید تا قابل کشت و زرع شد و به احترام کعبه خداوند حج را در چهار ماه قرار داد شوال و ذی‌قعده و ذی‌حجه که حج واجب در ماه ذی‌حجه است و ماه رجب مخصوص عمره است و این اختصاص نمونه بارز اهمیت کعبه و برتری بر بیت‌المقدس می‌باشد.

## نبوت

### درسی از مراتب نبوت عامه

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نبوت انبیاء اطلاعاتی بسیط و مفید به شاگردان خود تعلیم می‌فرماید - که در معارف بشری قبل از اسلام ما چنین اخباری را نمی‌دانستیم و پیشوایان اسلام بودند که مسلمین را به اخبار گذشته و آینده واقف ساخته وگرنه شما اوراق معارف ملل زنده و مرده را ورق بزنید از عالم آفرینش خبری نداده و چون کتب آسمانی را هم تحریف کرده‌اند آنجا هم اخباری صحیح نیست آنچه بشر از معارف و فرهنگ نظام عالم خبردار است از مکتب اسلام سرچشمه گرفته حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود جمعی از پیغمبران به جمعی مبعوث به رسالت شده‌اند و برخی به عامه مردم عصر ولایت داشته‌اند فرمود اما نوح پیغمبر اولوالعزمی بود که برای تمام مردم روی کره زمین مبعوث گردیده اما هود به قوم عاد تنها مخصوص گردید و صالح به جماعت ثمود در سن 16 سالگی که اهل یک ده کوچک بودند در کنار دریا و مجموع آنها چهل خانواده بیشتر نبود مبعوث شد و صد سال عمر کرد و شعیب به اهل مدین که چهل خانواده تمام نبود برانگیخته شد و ابراهیم خلیل‌الله پیغمبری برای کوهساران بود که دهی است از دهات عراق و آغاز نبوتش آنجا بود پس از آن مأمور مهاجرت شد و گفت انی مهاجر الی ربی سیهدین من هجرت می‌کنم به سوی پروردگار خود که به زودی مرا هدایت فرماید و من خلق او را هدایت کنم و هجرت او برای قتال بود اما اسحق پس از ابراهیم پیغمبر شد و یعقوب در زمین کنعان رسول آن مردم بود و از کنعان به مصر رفت و آنجا درگذشت و بدنش را به سرزمین کنعان آوردند آنجا دفن کردند.  
یوسف در خواب دید یازده کوکب و آفتاب و ماه به او سجده کردند که به زندان افتاد و از چاه برآمد به اوج ماه رسید و عزیز مصر شد.  
اسباط دوازده نفر پیغمبر بودند که پس از یوسف رسالت داشتند و هر رسولی برای قومی بود تا موسی و هارون در مصر بوجود آمدند و بر بنی‌اسرائیل مبعوث شدند و یوشع بن نون بر بنی‌اسرائیل پس از موسی مشعلدار هدایت بود و بین او تا برانگیختن حضرت عیسی بن مریم  
[صفحه 186]  
باز پیغمبرانی فرستاده که باز بعضی را ذکر کرده و برخی پنهان و مکتوم مانده  
عیسی بن مریم مخصوص بنی‌اسرائیل در بیت‌المقدس بود و پس از او دوازده تن از حواریون او بر جنیان و آدمیان مبعوث بودند تا پیغمبر خاتم‌النبیین حضرت محمد مصطفی (ص) مبعوث به تمام مخلوق بر جن و انس گردید و او بر کافه خلایق ولایت و نبوت و رسالت خاصه داشت و پس از او اوصیای او علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین با یازده فرزندش وصی و جانشین او هستند که اسرار و رموز ودایع امامت را دست بدست می‌دهند تا روز قیامت  
اوصیاء هر پیغمبر اولوالعزمی دوازده نفر بوده‌اند و در احتجاجات امام علیه‌السلام با علمای مسیحی می‌فرماید اوصیاء خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله و سلم مانند اوصیاء پیغمبران سلف دوازده نفر بوده که هر یک به وظیفه خود در هدایت و ارشاد بندگان خدا در هر عصری قیام و اقدام نموده و به نحو احسن مشعلداری کرده‌اند و نکته لطیف و قویترین شاهد بر این حقیقت این است که تمام پیغمبران آسمانی و کلیه اوصیاء وحدت کلمه داشته‌اند و قرآن شاهد مدعای این حقیقت است که می‌فرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک و الیک المصیر  
286 سوره‌ی بقره  
وحدت کلمه در بیان توحید و ارکان عقیده و ایمان به خدا و ملئکه و کتب آسمانی و ارسال رسل و انزال کتب و اطاعت امر از وظایف اولیه مومن است و همین وحدت کلمه بود که ملیونها بشر را در هر عصری به سوی حق و حقیقت دعوت می‌کردند و یک وحدت عقیده و ایمان بوجود آورده نهایت در طرق استدلال توجه بیان آنها مختلف و براهین آنها متنوع بوده وگرنه در اصل دعوت به توحید تمام پیغمبران مردم را به خدا دعوت می‌کردند و مظاهر نیروی خارق‌العاده الهی را در مرائی و شهود مردم می‌گذاشتند

### احوال ادریس پیغمبر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر درباره ادریس به نقل علامه مجلسی می‌فرماید که ادریس با یکی از شهریاران زمان به معارضه برخاست و گفت من پیغمبر خدا هستم و زن او ستمگر قهار فرستاد ادریس را کشتند و چون آمدند کشته او را ببینند نیافتند یا محلی دیگر دستگیر و کشته شد باز او را نیافتند تا ادریس از خداوند خواست که آنها به قحطی مبتلا شوند و خداوند به دعای ادریس برای آنها باران نبارید و در نتیجه آنها همه کشته شدند و گوشت بدنش خوراک سگان شهر شد  
[صفحه 187]  
از حکایات ادریس این است که فرمود او در غار کوهی است مرتب برای او طعام و غذا و آب می‌فرستادند تا برای امتحان سه روز آب به او ندادند عرض کرد پروردگارا روزی مرا قبل از مردن من قطع کردی خطاب شد ای ادریس سه روز آب بر تو قطع شد چه جزع و فزعی کردی چگونه راضی شدی که یک شهری را به قحطی و بی‌آبی مبتلا سازم و این حکایت می‌رساند که خدای ارحم الراحمین تا چه اندازه به بندگانش علاقمند و محبت دارد.  
واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا خطاب شد روح ادریس را در آسمان چهارم و پنجم قبض نمایند [46].

### امام محمدباقر علیه السلام درباره نوح علیه السلام

در ذیل تفسیر آیه و لقد ارسلنا نوحا الی قومه امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود میان آدم و نوح پیغمبرانی بوده‌اند که قرآن به منطوق و رسلا قد قصصناهم علیک و رسلا لم نقصصهم علیک نام آنها برده نشد برخی خود را آشکار می‌ساختند و بعضی پنهان البته ماموریت آنها بر حسب مقتضیات زمان بوده است و قرآن آنها را که نام برده از جهت طریقت موضوع مهمی بوده که به آنها استشهاد فرموده وگرنه غرضی از بیان تاریخ نداشته - آنگاه شرح دعوت نهصد و پنجاه سال نوح را توصیف می‌فرماید و در این مدت شریکی در دعوت نداشته است و قوم او تکذیب می‌کردند و خداوند به او کشتی‌سازی را آموخت تا دعای او را درباره قطع ریشه کفر و شرک مستجاب فرماید.  
سپس فرماید پس از نوح سام و بعد از او هود بوده و بین نوح و هود باز پیغمبرانی بودند که نامشان را غیر از خداوند کسی نمی‌داند آنگاه از نبوت هود در قوم عاد و تکذیب قوم عاد و نزول عذاب بر آنها بیان فرمود که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نگاشته‌ایم.  
حضرت نوح بنده شاکری بود که درباره او فرمود انه عبدا شکورا و پیروان او به روایت حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام هشت نفر یا هشتاد نفر بوده‌اند که سوق‌الثمانین را تشکیل دادند و اولین بازاری است که ساخته شده یا اولین شهریست که بنا شد.

### درباره ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره حضرت ابراهیم و اینکه جبرئیل خبر داد که ملک‌الموت بشارت خلت را در صورت جوانی سفید که دو جامه سفید پوشیده و از سرش آب و روغن می‌ریخت بیاورد.  
آنگاه شرح حال حضرت ابراهیم را در روش توحید بیان می‌فرماید و حکایاتی از این  
[صفحه 188]  
مرد آسمانی نقل می‌کند که یک مصاحبه او را نقل می‌کنم.

### حکایت

یک روز حضرت ابراهیم در بیابانی می‌گذشت مردی را دید به نماز مشغول است نشست کنار او تا نمازش تمام شد گفت برای کی نماز می‌خوانی پاسخ داد برای خدائی که من و تو را آفریده ابراهیم گفت از عقیده تو خوشم آمد منزلت کجاست گفت تو به منزل من نمی‌توانی بیائی پرسید چرا گفت آن طرف آب است پرسید چگونه بر آب می‌گذری گفت آب را می‌شکافم ابراهیم گفت شاید خدائی که آب را برای تو بشکافد برای من هم بشکافد من میل دارم امشب با تو در یک کلبه به سر بریم برخاستند به راه افتادند تا به کنار آب رسیدند آن مرد عابد گفت بسم الله بر آب زد و رفت ابراهیم هم گفت بسم الله بر آب زد و رفت عابد تعجب کرد این چه مردی است که فرمانش بر آب جاری است گفت غذا چه می‌خوری جواب داد از این درخت میوه می‌گیرم میوه چیدند با هم خوردند ابراهیم گفت ای عابد در حق من دعا کن عابد گفت دعا نمی‌کنم تو دعا کن زیرا من شش روز است دعائی کرده‌ام مستجاب نشده می‌ترسم باز مستجاب نشود پرسید حاجت تو چه بود - گفت در کنار رود جوان زیبا اندامی را دیدم که نوری از جبینش ساطع بود و کاکل از قفا افکنده و گاوی چند می‌چرانید که گوئی بر آنها روغن مالیده‌اند و گوسفندانی فربه نیکو داشت پرسیدم تو کیستی گفت من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم من از خداوند مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنماید.  
ابراهیم گفت اکنون به تو نموده و دعایت مستجاب شده من همانم که تو می‌خواستی ببینی و او پسرم بود عابد شکر کرد که دعایش مستجاب شده ابراهیم را بوسید و گفت تو دعا کن من آمین می‌گویم حضرت ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات دعا کرد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود آن دعا نصیب شما مؤمنین هم می‌شود.  
حضرت امام محمدباقر در پاسخ سائلی در ضمن شرح حال حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام فرمود تا زمان آن حضرت مردم بی‌خبر می‌مردند و یک روز ابراهیم خلیل دید یک مویش سفید شده گفت الحمدلله که مرا تا این سن گناهی رخ نداده آنگاه عرض کرد پروردگارا برای مرگ علتی مقرر فرما که ثوابی به سبب آب بر میت برسد و موجب تسلی صاحبان مرض گردد خداوند تعالی درخواست او را اجابت فرمود امراض ذات الجنب و سرسام را بر آنها مسلط نمود و سپس امراض دیگر پدیدار شد.  
[صفحه 189]  
نگارنده گوید در آغاز آفرینش از همین امام علیه‌السلام روایتی دیگر در دست است که چون عزرائیل سبب احیاء ترکیب عنصری آدمی گردید خطاب شد تو خود باید باعث امانه مخلوق هم شوی و عرض کرد پروردگارا بندگانت دشمن و بدخواه من می‌شوند خطاب شد آن قدر بلا بر آنها مسلط کنم که تو را فراموش کنند و از این رو امراض شگفت‌آمیزی بر بنی‌آدم حمله می‌کند که راستی عزرائیل را فراموش می‌کنند.

### اخبار امام محمدباقر علیه السلام درباره ذوالقرنین علیه السلام

در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان در طریقیت موضوع علمی از طرف ائمه دین و قرآن مبین نوشتیم که خداوند کتب آسمانی را برای درس علوم ریاضی و طبیعی و فلکی نفرستاده ولی به جهت طریقت علومی را تعلیم فرموده است که از آن جمله وزن آسمانها و زمین و ساختمان و حرکت و تکامل آنها باشد.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام هم در بیان حال ذوالقرنین نکاتی را تعلیم فرموده که از آن جمله است می‌فرماید او پیغمبر نبوده ولی بنده شایسته‌ای بود که به مقام نبوت نزدیک شده و لذا او را بر ابر فرمانروائی دادند و ابر نرم و ملایم را او انتخاب کرد و ابر صعب با رعد و برق و غرش را برای صاحب‌الامر گذاشت که او سوار می‌شود و امام زمان سوار ابری می‌شود که بر همه زمینها احاطه دارد و پنج زمین آباد را با دو زمین خراب خواهد دید.  
اکنون باید دید با عطف توجه سایر اخبار که زمینها را به جمع و گاهی مفرد آورده و به هفت یاد فرموده و گاهی به هفت طبقه یاد کرده که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن خرابست از نظر علوم طبیعی و زمین‌شناسی و معدن‌شناسی چگونه است و ظاهر امر این است که معادن و منابع عنصری و فلزی در پنج طبقه به طور مخزن قرار دارد که قابل استخراج است و شاید آبادی آن به همین علت قابلیت استفاده باشد و در دو طبقه دیگر که به شکل مذاب و حرارت مرکزی است قابل استفاده نیست.  
یا آنکه گفته شود زمین که سطح آن را آب گرفته در هفت قسمت است که پنج قسمت آن خشکی و آبادی و عمران شده و دو قسمت آن که سطح آب‌های متصل به هم می‌باشد خراب است و شاید علم و اکتشاف پس از این حقایقی را روشن کند.  
امام فرمود ذوالقرنین بر تمام روی زمین حکومت داشت و با ششصد هزار سوار به حج رفت و این دعای او بود که دائم می‌خواند.  
[صفحه 190]  
سبحان من هو باق لا یفنی سبحان من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ لا یسقط سبحان من هو بصیر لا یرتاب سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان من هو ملک لا یرام سبحان من هو عزیز لا یضام سبحان من هو محتجب لا یری سبحان من هو واسع لا یتکلف سبحان من هو قائم لا یلهو سبحان من هو دایم لا یسهو.

### درباره حضرت یوسف علیه السلام

قسمت اعظم تفسیر سوره یوسف را حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیان فرموده و نکات لطیفی که از این سوره احسن‌القصص در میان است از آن حضرت نقل شده که چون ما در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نوشته‌ایم تکرار سخن نمی‌کنیم.  
درباره حضرت ایوب و موسی و هارون تمام نکات تاریخی که نقل شده در ضمن تفسیر آیات شریف بیان فرموده است و درباره خضر و یوشع و حزقیل نیز اخباری را از آن حضرت نقل نموده‌اند و هم‌چنین درباره الیاس و لقمان و اشموئیل احادیث بسیار وارد است و تقریبا تفسیر سوره لقمان را با شرح حال داود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قضاوت‌های او بیان فرموده است و احوال اصحاب سبت را و سلطنت سلیمان را مفصل بیان از مواعظ و نصایح بیان فرموده است و سیره تاریخ حضرت یحیی و زکریا و مریم و عیسی (ع) را با سیر تاریخی آنها و نکات دقیقی که از آیات و احادیث مشهور بوده همه را از امام محمدباقر علیه‌السلام نقل فرموده است سپس احوال ارمیا و دانیال و عزیر و یونس و اصحاب کهف و رقیم و اخدود و خالد بن سنان و پیغمبرانی که در قرآن و حدیث خبری از آنها نبوده، امام محمدباقر علیه‌السلام از آنها خبر داده است که ما در کتاب تاریخ نقل کرده‌ایم.

### رد شبهات مسیحیین

در زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که دامنه خلافت اسلامی از بغداد به اندلس کشیده شده بود مصریان قبطیان و مسیحیان اروپائی برای دیدن علمای اسلام مخصوصا اهل بیت طهارت و خاندان عصمت که به اتفاق دوست و دشمن اهل علم و فضیلت و تقوی بودند به طرف حجاز و عراق می‌آمدند و کم‌کم پای سیاحین باز شد و مترجمین قوت گرفتند و کتب یونانی و سریانی و فارسی و قبطی و عبری ترجمه می‌شد دامنه علم و فضیلت از زمان امام پنجم توسعه یافت مسیحیین برای امتحان و آزمایش برای احراز هویت علمی پیشوایان اسلام به دربار خلفا می‌آمدند و چون اوایل قرن دوم شد و دامنه اختلاف سیاسی بالا گرفت فرصتی دست داد که مردم از هر طرف برای کسب علم و اطلاع  
[صفحه 191]  
به دربار امام محمدباقر علیه‌السلام تمرکز یابند و معارض علمی هم نبود فرصتی بسیار مناسب رخ داد که این امام علیه‌السلام با فراغت تمام در گیر و دار سقوط بنی‌امیه و عروج بنی‌عباس مکتب خود را گشود و بسیاری می‌آمدند تحقیق علمی می‌کردند و موفق شده می‌رفتند از آن جمله علمای مسیحی بودند که درباره نبوت عامه و حضرت مسیح و مطالب و نکات علمی بحث می‌کردند و تا زمان امام رضا (ع) ادامه داشت و این جا اولین بحث استدلالی و احتجاجی و مناظره شروع می‌شود.

### سئوال و پاسخ عالم نصاری

محمد بن جریر طبری امامی مورخ شهیر در کتاب دلائل الامامه به سند خود روایت می‌کند که هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و در آن سال امام محمدباقر و پسرش جعفر صادق (ع) هم مشرف بودند.  
جعفر بن محمد در مقابل حرم سپاس خدای نمود و بدین عبارت شکر و ستایش کرد.  
الحمدلله الذی بعث محمدا بالحق نبیا و اکرمنا به فنحن صفوة الله من خلقه و خیرته من عباده و خلفاؤه فالسعید من اتبعنا و الشقی من عادانا:  
سپاس و ستایش خدای یگانه را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیغمبری برانگیخت و ما اهل بیت او را گرامی داشت و اکرام به علم و عصمت فرموده ما برگزیده خدا در مکتب ربوبی هستیم که در میان خلایق برازندگی داریم ما را از طبقه خوبان انتخاب شده و جانشین پیغمبر خود گردانیده سعادتمند کسی که پیروی ما کند و شقی و بدبخت کسی که با او دشمنی نماید.  
مسلمة این سخن را شنید به هشام خبر داد که صادق در مقابل کعبه چنین گفت هشام گفت فعلا متعرض او نشوید تا به دمشق برگردیم.  
امام صادق فرمود چون به مدینه رسیدیم عامل هشام آمد که شما را دعوت به دمشق نموده‌اند یا به طرف شام رفتیم سه روز بودیم تا روز چهارم ما را اذن دادند که به ملاقات هشام برویم - چون وارد بر مجلس هشام شدیم او بر سریر سلطنت نشسته بود درباریان و لشکریان هم اطراف او بودند خودش و اقوامش مشغول تیراندازی بودند تا ما وارد شدیم گفت یا محمد ارم مع اشیاخ قومک گفتم ما برای تیراندازی نیامده‌ایم و پیر فرتوت شده دیگر از موقع تیراندازی ما گذشته است گفت اگر از تو گذشته از پسرت که نگذشته است باید تیری بیندازی ببینم چگونه هستی فرمود مرا معاف دار گفت ممکن نیست دستور داد تیر و کمانی به من بدهند یکی از شیوخ بنی‌امیه که تیر و کمان را توزیع می‌کرد به من هم تیری داد  
[صفحه 192]  
گفت بینداز من تیری به چله کمان گذاشته بر روی هدف انداختم دومی را داد باز تیر به تیر اولی وصل شد سومی و چهارمی را تا 9 تیر داد همه پشت سر هم به هم متصل شد هشام در این حال نگران و مضطرب گردید بی‌اختیار گفت یا اباجعفر انت ارمی العرب و العجم - هشام که غرضش توهین و توبیخ بود از این گفته پشیمان شد مدتی ما در مقابل او بودیم پدرم غضبناک شد و هر وقت غضب می‌کرد سر به آسمان بلند می‌نمود مردم می‌دیدند او غضب کرده هشام که این حال را دید گفت (بامحمدالی) نزدیک بیا بنشین پدرم روی سریر او نشست من هم همراه پدر رفتم هشام هم خود در طرف راست ما نشسته بود - گفت یا محمد لا تزال العرب و العجم تسودها قریش مادام فیهم مثلک الله درک من علمک هذالرمی و فیکم تعلمته  
گفت تا تو با چنین قدرت علمی و فنی در میان قریش هستی عرب و عجم در اسلام روسیاهی نمی‌بیند و تیراندازی تو نمونه علم و قدرت تو بوده - و آیا جعفر فرزند تو هم می‌داند تیراندازی را فرمود اهل مدینه در دوران جوانی تیراندازی و اسب سواری به فرزندان خود می‌آموزند و جعفر هم وارث علم و فضیلت اهل بیت نبوت است و آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی حاکی اتمام نعمت و اکمال دین است که به ما خاندان نبوت و ولایت خاتمه یافته و کامل گردیده است.  
هشام از این بیان باز غضبناک شد آنگاه سرش را بلند کرد گفت حاجتی داری بخواه پدرم فرمود آمدن من بدین صورت به دمشق موجب نگرانی وحشت اهل بیت من شده حاجت آن است که ما را به مدینه برگردانند - هشام گفت ما از دیدار شما محظوظ می‌شویم و با هم وداع کردند موجبات مراجعت ما را فراهم کرد برگشتیم که حرکت کنیم در میدان جمعی گرد آمدند مسائلی می‌پرسیدند از آن جمله قسیس «کشیش» و رهبانی بود که سالی یک روز می‌نشست مردم اطراف او می‌آمدند با او صحبت می‌کردند و فتوای او را می‌گرفتند اتفاقا این همان روز ملاقات و مجلس رسمی رهبان بود.  
پدرم عبای خود را پهن کرد نشست من هم در کنار او نشستم مردم می‌آمدند مسائل خود را می‌پرسیدند - در این اثنا هشام رسید غلامان خود را فرستاد ببیند ما چه می‌کنیم جمعیتی هم از مسلمانان اطراف ما را گرفتند ضمنا عالم نصاری هم آمد در مجلس ما نشست او یک مسند سبز رنگی از حریر داشت که خدمتگزارش پهن کرد و نشست.  
[صفحه 193]  
رهبان رو به پدرم نمود گفت آیا تو از امت مرحومه هستی پدرم فرمود آری من از امت مرحومه هستم.  
أمن علمائها أم من جهالها  
فقال ابی لست من جهالها  
پرسید عالمی یا جاهلی فرمود جاهل نیستم گفت چند سئوال از تو دارم پدرم فرمود بپرس هر چه می‌خواهی.  
رهبان گفت؟ از کجا شما می‌گوئید اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و سخن نمی‌گویند امام محمدباقر (ع) - از آنجا که جنین در حال جنینیت در شکم مادر می‌خورد و می‌آشامد و سخن نمی‌گوید.  
رهبان؟ - از کجا می‌گوئی که میوه‌های بهشتی همیشه تر و تازه و در دسترس همه اهل بهشت است.  
امام علیه‌السلام - ان ترابنا ابدا یکون غضا طریا موجودا عند جمیع اهل الدنیا  
فرمود خاک ما همیشه تر و تازه و موجود است نزد همه مردم دنیا  
رهبان - گفت گمان می‌کنم تو از علمای امت هستی.  
امام - گفتم از جهال نیستم قلت لست من جهالها  
رهبان - گفت آن ساعتی که نه از ساعت شب و نه از ساعت روز است کدام است  
امام علیه‌السلام - فرمود آن ساعت بین طلوعین است و ساعت از فجر است تا طلوع شمس که در این ساعت هر کس در هر حال باشد آرامش دارد  
رهبان - گفت به خدا قسم اکنون از تو سئوالی می‌کنم که نتوانی پاسخ دهی  
امام علیه‌السلام - بپرس  
رهبان - نگاهی به طرف راست و چپ خود کرد گفت آن دو مولودی که در یک روز متولد شدند و در یک روز مردند و یکی پنجاه سال و دیگری 150 سال عمر کرد کیست؟  
امام علیه‌السلام - فرمود آن دو نفر یکی عزیز و دیگر عزره یا عزیر بود که هر دو در یک روز متولد شدند و در سال 150 هر دو مردند - بدین شرح که عزیز بر الاغش سوار شد به انطاکیه رفت و خوابش برد صد سال به خواب مرگ بود پس از آن خداوند او را برانگیخت و زنده نمود به خانه خود برگشت به طوری برادر و فرزندش او را نمی‌شناختند عزیر در آن موقع 125 سال داشت که 25 سال عمر کرده بود و  
[صفحه 194]  
برادرش 125 سال داشت - و با هم بحث مفصلی کردند نشانه حقیقت امر را به خرش و آب و غذای خود که زاد و توشه او بود معرفی کرد و سپس با هم 25 سال دیگر عمر کردند خداوند آن دو برادر را برد در حالی که عمر هر دو 150 سال بود یکی 50 سال و دیگری 150 سال  
رهبان گفت به خدا قسم تو مرا رسوا کردی والله که اعلم از همه هستی - اصحاب هشام این جریان را دیدند و به او گزارش دادند و ما هم برگشتیم سوار شدیم به طرف مدینه حرکت کردیم هشام دستور داده بود که ما را در شهرهای بین راه به شهر راه ندهند و پذیرائی نکنند.  
چون به مدین رسیدیم درب شهر بسته بود پدرم بالای کوه شعیب رفت و همان ندای که شعیب پیغمبر کرده بود تجدید نمود.  
و فرمود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و نحن و الله بقیة الله فی ارضه -. که شیخ و بزرگ مدین بیرون آمد و گفت ای اهل مدین اتقوا الله یا اهل مدین فانه قد وقف الموقف الذی وقف فیه شعیب حین دعا علی قومه فان انتم لم تفتحوا الباب جاءکم من الله العذاب و قد اعذر من انذر ففتحوا الباب و انزلونا [47].  
در روایت دیگر اندکی فرق دارد که ما مطلب را تا آنجا که به دیر راهب رسیده‌اند و مورد اتفاق است به طریق این روایت نقل می‌کنیم.  
امام جعفر صادق علیه‌السلام که با پدرش بود می‌فرماید و در دیر جمعی را دیدیم که جامهای پشمینه درشت پوشیده و پیری بر بلندی نشسته و موی ابروهای او بر چشمهایش افتاده چون نظرش بر امام محمدباقر افتاد گفت آشنائی یا بیگانه  
امام علیه‌السلام فرمود که از شما نیستم  
رهبان - از امت مرحومه‌ای  
امام علیه‌السلام - آری  
رهبان - از علمای امت مرحومه یا جهال آنها  
امام - از جهال نیستم  
رهبان - من از تو چیزی می‌پرسم یا تو می‌پرسی  
امام - تو هر چه می‌خواهی بپرس  
[صفحه 195]  
رهبان - بین ما و شما مورد اتفاق است که در بهشت درختی است آن را طوبی گویند ما می‌گوئیم اصل آن در سرای عیسی است و به عقیده شما در سرای محمد است و در خانه و بقعه نیست که از آن درخت شاخی سایه نیفکنده باشد اکنون بگو بدانم در دنیا نظیر آن چیست؟  
امام محمدباقر علیه‌السلام - در دنیا نظیر آن آفتاب است که چون روز می‌شود در تمام خانه‌ها شعاع آن موجود است.  
راهب - شما می‌گوئید اهل بهشت هر چه می‌خورند از طعام و شراب کم نمی‌شود در دنیا مثل آن چیست.  
امام علیه‌السلام - کتابهای آسمانی است که همه تشنگان وادی علوم و دانش از آن سیراب می‌شوند و از آن چیزی کم نمی‌گردد - هر قدر دقایق و حقایق و تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن آن استخراج کنند اصل آن همچنان باقی و برقرار است و از آن چیزی کسر نمی‌شود - همه اهل دیر آفرین گفتند  
راهب - ما و شما گوئیم اهل بهشت از طعام و شراب آنچه می‌خورند بول و غایط نمی‌شود نظیرش در دنیا چیست؟  
امام باقر علیه‌السلام - غذای شکم مادر که هر چه می‌خورند جذب می‌شود و دفع نمی‌گردد  
راهب - کلید بهشت طلا یا نقره است؟  
امام علیه‌السلام - نه نقره است نه طلا بلکه کلید بهشت زبان مؤمنین است که به توحید گویا باشد!! و به ذکر خدا در حرکت آید در بهشت بدان باز می‌گردد  
راهب - مسئله دیگر می‌پرسم که در آن بمانی  
امام علیه‌السلام - بپرس اگر پاسخ درست بشنوی به دین ما در می‌آئی  
راهب - آری اگر پاسخ درست بدهی به مذهب شما می‌آیم  
راهب - مرا خبر ده از دو برادری که در یک شب از مادر متولد شدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی صد سال و دیگری دویست سال بود  
امام علیه‌السلام - آن دو برادر عزیز و عزیر بودند پسران ارخیا که در یک روز متولد شدند و خدای عالم عزیر را به نبوت برگزید و پس از پنجاه سال که با هم به سر بردند روزی عزیر به دهی رسید که خراب شده بود و اهل آنجا هلاک شده بودند در آنجا باغی بود  
[صفحه 196]  
که انگور و انجیرش رسیده بود و در سایه درختی به استراحت آرمید و از آن میوه‌ها بخورد و قدری انگور را شیره گرفت و مقداری میوه در سبدی کرد و آن شیره را در کوزه یا مشکی نمود و پهلوی او بود که به خواب رفت  
عزیر اکثر اوقات درباره قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر فکر می‌کرد در آن وقت که خوابیده بود به فکر زنده شدن اهل آن ده افتاد که چگونه زنده می‌شوند و حشر و نشر می‌کردند در همان لحظات خداوند روح پیغمبر خود را قبض کرد و جسدش را از چشم مردم پنهان داشت  
باید متذکر بود که خداوند گوشت پیغمبران و انبیاء و اوصیاء خود را بر جانوران و حیوانات حرام کرده است - ضمنا طعام و شراب او را تازه نگاه داشت و الاغش را هم قبض روح نمود سالها گذشت که آن ده به اهتمام یکی از پادشاهان آباد شد به شرحی که در تاریخ انبیاء نوشته‌ایم صد سال گذشت که عزیر پیغمبر به خواب بوده که باز خداوند روح او را به بدنش بازگردانید و فرشته‌ای را مأمور کرد بپرسند (کم لبثت) چه قدر خوابیده‌ای - و چه مدت در اینجا زیست کرده‌ای؟  
عزیر پیغمبر پنداشت آفتاب غروب کرده نگاه کرد آفتاب را دید گفت یک روز یا مقداری از روز هست خوابیده‌ام - آن فرشته گفت صد سال است تو خواب بودی اگر باور نداری به حمارت که مرکب سواری تو بوده نگاه کن که چگونه استخوانهای آن حیوان پوسیده است.  
خطاب شد به عزیر که اجزاء پوسیده الاغ را از عروق و اعصاب و استخوان و لحم و جلد که خاک شده به هم جمع کن و ترکیب کن عزیر چنین کرد آن حیوان هم زنده شد گفت پروردگارا یقین کردم که بر همه چیز قادری و توانائی عزیر بر الاغ خود سوار شد به وطن برگردید و با برادر خود پنجاه سال دیگر زیست و زندگی نمود تا هر دو در یک روز به رحمت ایزدی پیوستند  
در این روایت عمر عزیز دویست سال و عمر عزیر 150 سال ذکر شده  
راهب - چون این کلام را شنید بی‌اختیار بیهوش شد  
امام محمدباقر علیه‌السلام - با فرزندش به منزل خود رفتند روز دیگر راهب فرستاد از آن حضرت مسائلی بپرسد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمودند اگر سئوال دارد بیاید منزل ما راهب با جمعی به منزل امام محمدباقر علیه‌السلام رفت  
[صفحه 197]  
راهب - آیا محمد توئی  
امام علیه‌السلام - نه فرزندزاده او هستم  
راهب - نام مادرت چه بود  
امام علیه‌السلام - مادرم فاطمه زهرا  
راهب - نام پدرت چیست؟  
امام علیه‌السلام - علی بن ابیطالب  
راهب - تو پسر او هستی  
امام علیه‌السلام - بلی  
راهب - پسر شبیر یا شبر  
امام علیه‌السلام - پسر شبیرم  
راهب - گواهی می‌دهم خدا یکی است و جز او خدائی نیست محمد (ص) جد تو رسول الله است و تو وصی او هستی این شهادت داد و همه آنها که در دیر راهب بودند مسلمان شدند  
حضرت امام محمدباقر (ع) با فرزندش جعفر صادق (ع) به شام رسیدند  
«بنابر این روایت ملاقات راهب قبل از وصول ورود به شام بوده است»  
هشام بن عبدالملک از امام علیه‌السلام استقبال کرد و تعظیم و تکریم نمود و گفت بر من یک مسئله مشکل شده و علماء آن را نمی‌دانند شما این موضوع را برای من حل کنید  
امام علیه‌السلام - بپرس  
هشام - بگو بدانم هر گاه امتی امام خود را بکشند خدای تعالی آنها را چگونه مجازات می‌کند  
امام علیه‌السلام - چون ملتی امام و پیشوای آسمانی را بکشد هیچ سنگی و کلوخی را بر نمی‌دارند مگر اینکه در زیر آن خون می‌جوشد  
عبدالملک - گفت راست است چون علی بن ابیطالب را کشتند بر سرای پدرم سنگی بزرگ بود که چون برداشتند خون تازه در زیر آن پیدا شد و من حوضی داشته در باغ خود و سنگ ریزه‌ها در اطراف آن بسیار بود و در قتل جدت حسین بن علی دیدم در زیر سنگ ریزه‌ها خون می‌جوشد  
نگارنده گوید اگر ما قراین دیگری در اثبات این حقیقت نداشتیم این سخن را از این مرد باور نمی‌کردیم ولی مسلما او از پدرش شنیده و خودش دیده که زمین از قتل سیدالشهداء خون می‌جوشد  
[صفحه 198]  
حضرت امام محمدباقر (ع) یک هفته در شام مهمان رسمی عبدالملک بود و بعد گفت آیا میل داری بمانی یا مراجعت به مدینه می‌کنی فرمود در کنار قبر جدم را بیشتر دوست دارم او اسباب مراجعت آن حضرت را با همراهان فراهم کرد به عزت برگشتند اما دشمنی و خصومتی ذاتی او بود و لذا پس از بیرون رفتن فرستاد یا قدم به قدم و منزل به منزل و ده به ده سفارش کنند که خوردنی و آشامیدنی به آنها ندهند و چیزی به آنها نفروشند و بخشش نکنند تا شاید از گرسنگی هلاک شوند.  
چون امام محمدباقر (ع) به آن دیر راهب تازه مسلمان رسیدند - مطلع شد امام را با اصحابش ضیافت و مهمانی کرد و اکرام و احترام بسیار نمود چون والی شهر این خبر را بشنید راهب را گرفته زنجیر نمودند و به شام فرستادند.  
امام جعفر صادق (ع) این خبر را شنید غمناک گردید از پدر پرسید برای دوستی ما بر این شیخ اذیت و آزار کردند - حضرت امام محمدباقر فرمود ای فرزند غمگین مشو که بیش از دو منزل آنها را نخواهند برد که به رحمت حق واصل خواهد شد و از عبدالملک به او رنجی نخواهد رسید - و بعد خبر رسید که راهب از شرور ظلمه نجات یافت و به حق پیوست.

## احتجاج

### احتجاج یعنی چه؟

احتجاج در لغت به معنی ادعا و برهان و حجت و دلیل بر گفتار است که در مناظرات علمی بکار برده می‌شد و دو نفر در یک موضوع دلایل خود را ابراز می‌کردند تا هر کس دلیل و حجتش قاطع‌تر بود او فائق می‌آمد.  
در اصطلاح بحث علمی و استدلالی است که امام (ع) با مردم گمراه و نادان نموده‌اند یعنی کسانی که در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند یا در جهالت و نادانی مانده‌اند یا فکر آنها منحرف است درست نمی‌توانند فکر کنند از وظایف امام است که با این طبقات بحث و احتجاج نموده آنها را از شبهات و انحراف فکری نجات بخشند و القاء شیعه را ملغی نمایند.  
این وظیفه اولیه ائمه معصومین است که در هر مورد کسی لجاج و عنادی داشته یا القاء شبهه می‌کرده یا دلایل و براهین ناروا و سستی به مغالطه می‌آورده که افکار را منحرف نموده تعمدا یا تنکرا مردم را گمراه می‌کردند امام علیه‌السلام با آنها احتجاج می‌کرده و مطلب مورد بحث را طرح فرموده با سئوال و جواب بسیار ساده او را هدایت فرموده به کمال مطلوب می‌رسانده و اکثر اوقات هم این احتجاجات در حضور اصحاب طرفین بود تا مردم  
[صفحه 199]  
خوب از حقیقت و ماهیت مورد بحث استفاده کنند آغاز این احتجاجات از پیغمبران آسمانی به دستور ربانی شروع می‌شده تا پایه و ارکان توحید بر مبانی صحیح استوار گردد و توحید در اذهان و افکار تثبیت شود مردم معتقد و مؤمن به یگانگی حق شوند این احتجاج توحیدی قرنها ادامه داشت نهایت شدت و ضعف یافته و مدتی احتجاج برای اثبات وجود خداوند در قبال طبیعیین شده و قرن‌ها درباره یگانگی واجب‌الوجود در قبال مشرکین احتجاج نموده‌اند و سالها احتجاج برای بی‌نظیری حق و ضد و ند و عدو شبیه و عدیل بودن شده در اسلام بیشتر احتجاجات برای اثبات صفات جمال و جلال حق بوده است که این درس را حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) ثامن الحجج به این بحث خاتمه داده و انواع صفات جمال و جلال را در بحث اسامی لطیف و قهار - جابر و غیره بیان فرموده که دیگر برای کسی که در مکتب توحید درس خوانده باشد هیچ‌گونه ابهامی درباره توحید برای او باقی نمی‌ماند.  
بحث تحلیلی و تحقیقی و تتبعی توحید بوجود ائمه اطهار علیهم‌السلام تا وجود مقدس رضوی (ع) پایان یافته.  
و در مجلس رسمی مأمون‌الرشید امپراطور بزرگ اسلام و حضور محققین علمای ملل و نحل این بحث خاتمه یافت و بقیه ائمه شارح و مبین آیات و تفسیر این بحث بوده‌اند.  
اما بحث احتجاج نبوت و ولایت نیز از پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و امام زین‌العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق به حد کمال خود رسید و کسانی که این کلاسهای درسی را دیده باشند برای آنها نیز ابهامی درباره نبوت عامه و خاصه باقی نمانده است.  
اما بحث ولایت و خلافت را نیز از امام پنجم تا امام هشتم به حد کمال رسانیدند و آخرین بخش نبوت را حضرت امام رضا با جاثلیق نصاری در حضور مأمون نمود و آخرین بحث ولایت و خلافت و امامت را خود مأمون در حضور علماء اعلام عصر هم در مرو و هم در بغداد ادامه داد و معتقد بود که خلافت حق ثابت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و ابن‌شهرآشوب هم با قبول این حقیقت خودش قائل شده که مفضول بر فاضل تقدم جسته وگرنه افضل و احق و اعلم از امیرالمؤمنین علی (ع) نبوده و نیست.  
در کتب احتجاج از پیغمبر (ص) خاتم‌النبیین تا حضرت صاحب‌الامر (ع) احتجاجات هر یک را نقل کرده‌اند که این خود نیز یک مکتبی است به شرط آن که خواننده این کتاب سرمایه علمی و اطلاعات قبلی داشته باشد تا از آن استفاده کند و مطالب را از هم مجزا نموده  
[صفحه 200]  
ورود و خروج مطلب را با طریق بحث و استدلال و بیان برهان و امتیاز آن از جدل و مغالطه و خطابه و شعر و غیره ممیز و مشخص نموده به حقیقت علمی واقف گردند.  
اولین قدرت علمی احتجاج با شخص رسول الله (ص) بود که به زبان وحی و الهام با علمای یهود و نصاری مباحثه و حتی مباهله فرمود و امیرالمؤمنین علی (ع) در خطب نهج‌البلاغه همان مطالب را به یک قالب الفاظ روشن‌تری ریخته تشریح و تصریح و تجزیه و تحلیل فرموده است - دوران امامت حضرت مجتبی و سیدالشهداء اقتضاء بحث نمی‌داد زیرا بیدادگری معاویه و آل‌زیاد و آل‌سفیان و غیره فرصتی به مردم برای اصغاء تعلیمات ائمه علیهم‌السلام نداد حضرت امام سجاد (ع) هم به مقتضای زمان و مکان تعلیمات خود را در سایه درس تفسیر و فقه و ادعیه و اذکار به نام صحیفه سجادیه آموخته است ولی چون میدان به دست امام محمدباقر (ع) رسید از فرصت اختلافات سیاسی استفاده کرد و شروع به احتجاجات و تعلیمات عالیه پرداخت که مبانی مکتب جعفری را تشدید فرموده است.  
برای کسانی که به کتب تاریخ و حدیث و رجال ادوار فقه اسلام مخصوصا فقه جعفری و امامیه اثنی‌عشریه وارد هستند معلوم است که اصحاب امام محمدباقر (ع) اکثر همان اصحاب امام جعفر صادق (ع) می‌باشند و این مکتب شالوده و اساسش به دست حضرت امام پنجم ریخته شد و امام ششم آن را مرتب و منظم و مرتب نمود توسعه و انتشار فرمود و لذا چون از شاگردان امام ششم دعوی فقاهت و مذهب خاصی بنابه رهبری سیاست نمودند به نام جعفری شهرت یافت.

### احتجاجات امام محمدباقر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر (ع) با مردم عصر احتجاج علمی می‌کرد تا اشتباهات آنها را برطرف فرماید یکی از کسانی که در اشتباه بود علی بن محمد بن المنکدر است که از مشاهیر زهاد آن عصر بود و چنانچه از اسمش هم ظاهر است کدوراتی روی قلب او را گرفته که به انوار لامعه علوم و حقایق به آسانی واقف نمی‌شد چنانچه اگر زهاد خشک که مورد حملات عرفا مخصوصا حافظ شاعر شیرازی به همین جهت است و یکی از متأخرین در وصف آن گفته:  
زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح  
از ترس تو سوراخ به سوراخ گریزد  
شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید: محمد بن منکدر می‌گوید پسر علی بن حسین را در یک ساعتی خارج از شهر مدینه ملاقات کردم که دو غلام همراه او بودند. و خود بنفسه مشغول زراعت  
[صفحه 201]  
و فلاحی و باغبانی بود و گاهگاهی بر غلامان تکیه می‌کرد و نفس سردی می‌کشید تا خستگی را رفع کند گفتم ای فرزند پیغمبر تو با این سن و این بدن فربه در این ساعات گرم و آفتاب سوزان برای طلب کار و فعالیت می‌کنی امام نزدیک آمد و هر دو کنار نهری رفتیم نشستیم در حالی که عرق از پیشانی او می‌ریخت - گفتم ای آقا تو بزرگ قریش هستی باید در این موقع آسایش کنی و جوانان و غلامان تو کار نخلستان‌ها و مزارع را انجام دهند چرا در طلب دنیا این اندازه کشش و کوشش می‌کنی؟  
فرمود: قال (ع) لو جائنی و الله الموت و انا فی هذه الحال جائنی و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف الموت لو جائنی و انا علی معصیة من معاصی الله.  
فرمود اگر در این حال که در راه اطاعت امر حق و انجام وظیفه سعی و عمل می‌کنم مرگ گریبان مرا گرفت خوشحالم که در حال بندگی و اطاعت بوده‌ام ترس و بیم از آن است که مرگ بیاید وقتی گریبان مرا بگیرد که در حال معصیت باشم.  
این درسی بود که امام محمدباقر به مسلمین داد که در حال بین پنجاه و شصت سالگی شخصا بیل و اره و داس در دست داشت و به زراعت و آبیاری و حرس و غرس اشجار و آب دادن مزارع می‌پرداخت و آن را عبادت و اطاعت می‌دانست چه عبادت تنها به نماز نیست نه آنکه نماز نخوانند و به این خدمات خود را عابد و مطیع بدانند از این طرف افراط و تفریط کنند نه بلکه باید به واجبات عمل کرد و در دنیا هم برای خیر به مردم که مصداق اتم و اکمل نیکوکاری در زراعت و فلاحت است سعی و عمل نمود که لیس للانسان الا ما سعی - بدترین صفات بشری این است که کل بر جامعه باشد و مفت‌خور شود یعنی کاری برای اجتماع انجام ندهد و از دسترنج دیگران ارتزاق نماید که این بحث را در مکتب اسلام مفصل بیان کرده‌ایم.  
باری محمد بن منکدر گفت یابن رسول الله اکنون مرا موعظه‌ای بفرما من تو را موعظه کردم تو هم مرا موعظه‌ای کن حضرت فرمود موعظه این است که تو گمان نکنی باید وقت تنها صرف ذکر شود باید کشش و کوشش نمود و برای امرار معاش قیام و اقدام کرد عبادت این نیست که تو به جای کسب معاصی نماز بخوانی و اگر کسی برای امرار معاش خود را به زحمت انداخت او را طالب دنیا یا حریص و ولوع به دنیا بشناسی ای منکدر بدان که افضل عبادت طلب معاش از راه کسب حلال است که انسان به نفس خود قیام کند و روزی حلال به دست آورد  
[صفحه 202]  
فرمود هر کس شخصا قیام به تهیه نفقه خود و عیال و اولاد خود نماید افضل عبادات را انجام داده و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش نقل فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ملعون ملعون من القی کله علی الناس  
دور است از رحمت حق و رانده شده از لطف خداست کسی که کل بر جامعه شود این محمد بن المنکدر از صوفیان عصر امام باقر علیه‌السلام بود و او مانند طاوس یمانی و ابراهیم ادهم و سایر متصوفه بود که فقط به ذکر خفی و جلی می‌گذرانید و دنبال کار و کسب نمی‌رفت اما شریعت اسلام این مکتب سوفیست را تحریم فرموده و مکتب اسلام را گشوده که بشر باید از راه دنیا به دین بگرود و به آخرت باقی برود با عقل و علم و با سعی و عمل با شهوت و غضب با زهد و تقوی با صفات متضاد مبارزه کند تا به کمال عقلی و علمی و شاهد مطلوب برسد انزوا و رهبانیت تنها ذکر - تصوف و یا علی مدد درد دین و دنیا و اجتماع بشر را دوا نمی‌کند به زبان پیغمبر خدا و ائمه دین ملعون و منفور است باید تا آدمی زنده است در سرما و گرما کار و فعالیت کند از دسترنج خود تغذیه نماید و رزق حلال به دست آورد زن بگیرد کاسبی کند بخورد و بخوراند تا سعادتمند شود چنانچه قرآن هم فوز و فلاح را در سایه همین درس فضیلت تضمین فرموده است.

### احتجاج با عبدالله بن معمر اللیثی درباره متعه‌

علامه اربلی در کشف‌الغمه می‌نویسد به نقل نثرالدرر که عبدالله بن معمر لیثی گفت یا ابوجعفر مرا درباره متعه فتوی ده چه کنم.  
فقال احلها الله فی کتابه و سنها رسول الله و عمل بها اصحابه  
فرمود قرآن دستور داده پیغمبر سنت نهاده و اصحاب رسول خدا عمل کرده‌اند.  
عبدالله گفت عمر نهی کرده است فرمود پس تو بر قول رفیقت عمل می‌کنی و من بر قول پیغمبر خدا که زبان وحی و الهام ربوبی بوده است.  
پرسید کدام زنان را می‌توان متعه کرد فرمود آن زنی که مانع شرعی نداشته و راضی باشد فرمود خداوند برای رفع مشکل زندگی شما متعه را حلال نمود تا زن و مردی در فشار رفع غرایز طبیعی نباشند و کارشان به زنا و فساد و فحشاء نکشد عبدالله از این تعلیم مشعوف شد و گفت و الله شماها میوه درخت علم و فضیلت هستید که مردم را به وظیفه خود هدایت و ارشاد می‌فرمائید.  
[صفحه 203]  
در همین یک درس اجتماعی از روی انصاف و وجدان با توجه به قوانین سایر کشورهای غیر مسلمان و مذاهب عالم بشریت ملاحظه فرمائید آنهائی که طلاق ندارند و حق گرفتن یک زن بیشتر ندارند چه میلیون‌ها دختران و زنان آنها به فحشاء گرائیده و در آن به فحشا مبادرت می‌کنند اسلام دین سهله و سمحه برای تسهیل کار بشر که فرمود یرید بکم الیسر و لا ارید بکم العسر منظور ما آسان کردن کار شما ای مسلمانان بود نه گره بر روی گره زدن و مشکل به وجود آوردن چقدر کار مسلمین در متعه و زن منقطعه و صیغه آسان شده و چه خاندان‌های توانا از خانمان‌های ضعیف پرستاری می‌کردند.

### تمسک به سنت‌

قال (ص) من تمسک بسنتی فی اختلاف امتی کان له اجر مائة شهید  
امام محمدباقر علیه‌السلام از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که هر کس به سنت من عمل کند و احکام شرع را مجری دارد اجر یک‌صد شهید دارد و اهمیت سنت و پیروی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری از ائمه معصومین (ع) نقل شده است.  
هر کس تمسک به سنت پیغمبر کند و به روش رسول خدا که به وسیله اهل بیت او در مدت سیصد سال تا اواخر قرن سوم به مردم تعلیم می‌شده و هیچ اختلافی سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در احادیث شیعه امامیه نداشته و ندارد خداوند او را در زمره شهداء و فداکاران اسلام محسوب دارد و مراد از این فداکاری راه رستگاری و فوز و فلاح است که با عمل بدان بر همه ملل فائق خواهند آمد و به ثبوت رسیده که عمل به سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله موجب رستگاری و نجاح معنوی و نجات از مهلکات دنیوی می‌باشد.

### احتجاج با قتادة بن دعامه بصری‌

ابن‌حجر در تهذیب التهذیب روایت می‌کند که قتاده مردی فقیه و حافظ قرآن بود و با محمد بن علی الباقر احتجاج نموده - ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم مردی مسلمان وارد شد سلام کرد گفتیم تو کیستی گفت از اهل کوفه‌ام گفتیم که را می‌خواهی گفت آیا شما ابوجعفر محمد بن علی را می‌شناسید گفتیم آری؟ - با او چکار داری گفت اگر تو هستی بین حق و باطل را برای من بیان کن گفتیم نه - رو به من کرده گفت ای اهل کوفه شما طاقت دیدن محمد بن علی را ندارید - اکنون اگر او را می‌شناسید به من راهنمائی نمائید در این اثنا هنوز سخنش تمام نشده بود ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام وارد شد در حالی که مردم  
[صفحه 204]  
خراسان اطراف او را گرفته بودند و از او درباره مناسک حج مسائلی را می‌پرسیدند تا آنکه پاسخ آنها را داد به جای خود در مدرسش نشست اصحاب و مردم هر یک مسائلی داشتند و حوائجی به عرض رساندند همه را پاسخ داد و رتق و فتق مهام امور معنوی و مادی مردم را نمود تا نوبت به آن مرد بصری رسید فقال له من انت قال انا قتادة بن دعامه بصری  
فرمود تو فقیه اهل بصره هستی گفت بلی فرمود وای بر تو می‌دانی خداوند عالم خلق را آفرید و برای آنها حجتی منصوب نمود که آنها از اوتاد و نجباء و علماء زمین هستند آنها قبل از مأموریت برگزیده و تربیت شده مکتب ربوبی می‌باشند عرش الهی بر سر آنها سایه انداخته قتاده ساکت شد امام باقر علیه‌السلام فرمود خداوند حال تو را اصلاح فرماید فرمود من به جای فقها نشسته‌ام و قدم جای پای ابن‌عباس گذاشته‌ام و در خود به سبب و قوت علمی اضطرابی ندارم اما تو چگونه برای مردم فتوی می‌دهی که اطلاعی نداری فرمود می‌دانی کجا نشسته‌ای در خانه خدا در محلی که باید الحان ندای حق بالا رود و در بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له بالغدو و الاصال - رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکوة فرمود آیا تو این مقام را می‌شناسی و بر آن تکیه زده‌ای آیا تو فقیه امتی یا من قتاده گفت و الله تو هستی اما این خانه از گچ و آجر است حضرت تبسمی کرد و فرمود خوب مسائلت را بپرس. [48].  
گفت اگر از مرده حیوانی تخمی بیرون آید حلال است یا حرام فرمود حلال است زیرا نه خون است و نه عروق و استخوان و غیره فرمود آیا تو آن تخمی که از مرغ مرده خارج شود می‌خوری یا نه گفت نه؟ فرمود اگر آن تخم را زیر پای مرغ گذاشتند و مرغی شد آن مرغ را می‌خوری یا نه گفت آری فرمود چه فرق می‌کند این همان تخم‌مرغ است چرا تخم آن را نمی‌خوری مرغ شد می‌خوری؟ فرمود نه تخم‌مرغ و نه مرغ از تخم بیرون آمده هیچ یک حرام نیست اگر تو پنیری را از بازار مسلمین خریدی می‌پرسی که چگونه پنیر گرفته‌ای گفت نه فرمود این هم همان حال را دارد بر تو حرجی نیست.

### احتجاج با ابوحنیفه‌

ابن‌شهرآشوب در مناقب از ابی‌القاسم طبری الکانی در شرح حجج اهل بیت می‌نویسد امام ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام در مسجد نشسته بود و به تعلیمات عالیه و معارف اسلامی اقدام می‌فرمود  
[صفحه 205]  
ابوحنیفه ایستاده بود حضرت به او فرمود ای ابوحنیفه تو مردی مشهور هستی من دوست ندارم که پهلوی من بنشینی او اعتنائی نکرد و نشست و اصحابش هم اطراف او را گرفتند.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام با اصحابش نشسته بودند ابوحنیفه گفت تو امام هستی فرمود نه [49] گفت مردم کوفه دسته‌ای گمان می‌کنند تو امام هستی فرمود چه مانعی دارد گفت به آنها بنویس که من امام نیستم فرمود اطاعت مرا نمی‌کنید چه لزومی دارد اما من حاضرم در غیاب آنها و در حضور اصحاب تو احتجاج کنیم و بحثی نمائیم من به تو می‌گویم پهلوی من بنشین اطاعت نمی‌کنی چگونه مردم کوفه اطاعت مرا می‌کنند ابوحنیفه قدرت بر پاسخ نیافت و از ورود بحث علمی و احتجاج عذر خواست.  
ابن‌جوزی می‌نویسد ابن‌سعد در طبقات نقل کرده ابویوسف از ابی‌حنیفه پرسید آیا تو محمد بن علی باقر را ملاقات کردی و با او سخنی گفته‌ای بحثی کرده‌ای گفت ملاقات کردم و پرسیدم آیا خدا اراده معصیت می‌کند فقال ابوجعفر علیه‌السلام افیعصی قهرا،  
ابوحنیفه می‌گوید جوابی نداشتم به او بدهم ماندم در پاسخ او.  
این احتجاجات نشان می‌دهد که در اولین کلمه سؤال درمانده شده مطلب به تصریح و تشریح و استدلال نرسیده است.

### احتجاج با عبدالله بن نافع بن ازرق‌

عبدالله پسر نافع ازرق که از خوارج بوده به نقل کلینی (ره) در کافی می‌گوید چون ما از جنگ نهروان حساب خود را جدا کردیم با آل علی علیه‌السلام تماس و آشنائی نداشتیم و من نمی‌دانستم از اولاد او کسی عالم و دانشمند باشد و این خود اول جهل او بود تا پرسید امروز از اولاد علی کسی هست علم و دانش داشته باشد گفتند آری محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب من رفتم با بزرگان اصحاب او تا به مدینه رسیدیم و اجازه گرفتیم او را ملاقات کنیم تا بر او وارد شدیم گفت این عبدالله نافع است؟؟ پرسید با ما چه کار داری شماها که از ما بریدید و به دیگران پیوستید!!  
ابوبصیر گفت جعلت فداک این مرد گمان کرده که اگر عالمی باشد و بداند که علی اهل نهروان را کشته با او به دشمنی بر می‌خیزد و اگر چنین کرده ظلمی نکرده است.  
امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود آیا میل داری با هم سخن بگوئیم گفت آری فرمود فردا  
[صفحه 206]  
صبح بیا تا مقداری صحبت کنیم آن روز رفت و فردا با بزرگان اصحاب خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام آمد امام باقر علیه‌السلام فرمود تمام مهاجرین و انصار و علمائی که در مدینه هستند حاضر کنید بشنوند آنگاه یک خطبه مفصلی خواند و بیاناتی کرد که پاسخ انحراف و اشتباه و مغلطه آن خارجی بود بدین شرح.

### متن خطبه‌

بعد الحمد و الثنا الحمدلله الذی اکرمنا بنبوته و اختصنا بولایته یا معشر ابناء المهاجرین و الانصار من کانت عنده منقبة بعلی بن ابیطالب فلیقم و لتحدث  
فرمود هر کدام از شماها خاندان مهاجر و انصار منقبتی از علی بن ابیطالب شنیده یا دیده‌اید بیان کنید همه حاضر بودند که آنچه می‌دانستند بگویند اما خود عبدالله بن نافع ازرق خارجی برخاست گفت من خود یک روایتی از مناقب علی دارم که بیان می‌کنم و آن قائل به کفر علی بن ابی‌طالب پس از تسلیم حکمین است سپس حدیث خیبر را نقل کرد گفت:  
قال (ص) لاعطین الرأیة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه.  
ابوجعفر فرمود در این حدیث چه می‌گوئی گفت در این حدیث شکی ندارم اما بعد از آن کافر شد.  
فقال ابوجعفر ثکلتک امک فرمود آیا خدا علی بن ابیطالب را دوست می‌داشت درحالی که می‌دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ اگر بگوئی می‌دانست و او را دوست می‌داشت تو کافر شدی و اگر بگوئی دوست می‌داشت در حالی که می‌دانست او معصیت می‌کند یا نمی‌دانست که معصیت می‌کند نسبت به خدا کافر شدی که انکار علم او کردی.  
خداوند علی را آفرید و او را می‌شناخت و به کار او واقف و عالم بود و عمل او را اطاعت خود می‌دانست که او را دوست می‌داشت و دوستی او موقتی و ظاهری نبود - آنگاه امام محمدباقر فرمود برخیز برو که تو کینه‌توز و دشمنی او برخاست گفت ای والله که خوب سفید را از سیاه جدا می‌کند و خدا می‌داند به چه کس رسالت خود را واگذار نماید.  
الله اعلم حیث یجعل رسالته.  
[صفحه 207]

### احتجاج با نافع بن ازرق که از رؤسای خوارج عصر بود

این مرد از خوارج نهروان از ازارقه منشعب شده و به نقل شیخ مفید آمد حضور امام علیه‌السلام از حلال و حرام سؤال کرد و بیشتر این مسائل که این طایفه منافق یا مخالف یا دشمن و بداندیش طرح می‌کردند مسائل استهزائی بود نه استعلام واقعی - او می‌خواست اعتراض کند که چرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برای حکمین تسلیم شد امام علیه‌السلام پس از سؤالش فرمود جدم امیرالمؤمنین خونهائی که ریخت برای رضای خدا در راه ارشاد و هدایت خلق بود و حکم او حکم پیغمبر و حکم پیغمبر حکم خدا بود و چنانچه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرآن فرموده هر کجا به اختلافی برخوردید حکم معین کنید که آن حکم‌ها با توحید به تعلیم قرآن حکومت کنند فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما - و شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوات خود چنین سیره را عمل می‌کرد چنانچه سعد بن معاذ را در بنی‌قریظه حکم قرار داد و حکم او را امضاء فرمود:  
امیرالمؤمنین علیه‌السلام امر به حکمین فرمود که طبق حکم قرآن عمل کنند نه خدعه و مکر ورزند و حتی شرط فرمود ان یحکما بالقرآن و لا یتعدیاه و اشترط رد ما خالف القرآن من احکام الرجال و چون حکم آنها حکم خلاف قرآن بود حاضر و تسلیم آن حکم نشد و بعد هم باز به حال جنگ قیام کرد که نمونه بارز عدم تسلیم حکم حکمین و مخالفت با حکم بغیر ما انزل الله بود بنابراین امیرالمؤمنین کی به حکم حکمین راضی شد و کجا تسلیم گردید که شما خوارج بهتان و افتراء می‌بندید و حساب خود را از اطاعت او جدا کردید.

### احتجاج با هشام ابن‌عبدالملک‌

شیخ مفید روایت می‌فرماید که زهری گفت هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و داخل مسجدالحرام شد و بر دست سالم غلامش تکیه کرد و این رسم بزرگان عرب بود که غلامان را همراه خود می‌بردند و در طول راه و بین هر کاری چون خسته می‌شدند بر دست غلامان خود تکیه می‌کردند تا لحظه‌ای آرام شده رفع خستگی کند و باز شروع به کار خود نمایند.  
در این موقع امام محمدباقر علیه‌السلام در مسجد نشسته بود سالم به هشام بن عبدالملک گفت یا امیر این محمد بن علی بن الحسین است که وصف او را شنیده‌ای مردم عراق مفتون او هستند هشام گفت برویم به سوی او بگو خلیفه می‌گوید ما الذی یأکل الناس و یشربون الی ان یفصل  
[صفحه 208]  
بینهم یوم القیمه پرسید روز قیامت مردم چه می‌خورند و می‌آشامند تا حساب آنها تصفیه شود.  
فقال ابوجعفر یحشر الناس علی مثل قرص النقی فیها انهار متفجره و یأکلون و یشربون حتی یفرغ من الحساب فرمود مردم محشور می‌شوند مانند قرض النقی - قرص نقی «النقی کغنی الخبز الابیض الذی نخل مره بعد مره» آنها مانند درختان سفیدی که چون نان سفید و چون نخل خرما یکی پس از دیگری وارد می‌شوند در آنجا انهاری منفجر می‌شود که از آن می‌خورند و می‌آشامند تا وقتی که به حساب آنها رسیدگی شود و فارغ گردند.  
هشام دید جواب دندان‌شکنی شنید باز به غلامش گفت برو بپرس آیا شما آنها را به اکل و شرب مشغول می‌کنید.  
فقال ابوجعفر هم فی النار اشغل و لم یشغلوا عن ان قالوا - افیضوا علینا من الماء و مما رزقکم الله.  
فرمود حرارت آتش آنها را مشغول می‌کند تا آنجا که به ما می‌گویند از آن آب که در اختیار شماست به ما جرعه‌ای ببخشید.  
اینجا هشام می‌خواست امام محمدباقر را تحقیر کند و استهزاء نماید این وصف کفاری مانند هشام بود که در آخرت چنین خواهند بود و لذا او پاسخ دندان‌شکن و زهرناک خود را شنید و ساکت شد.  
این روش شوم و مشئوم خلفای اموی بود چنانچه در تاریخ زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام نگاشتیم معاویه و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان که خودشان مردان بی‌شخصیت و سخیف‌الفکر و لئیم‌الطبع بودند دور هم جمع می‌شدند که آل محمد را تحقیر کنند ولی از آنجائی که خداوند به این خاندان علم و قدرت و مخصوصا شهامت و شجاعت ارزانی داشته همه جا در مناظرات و احتجاجات شکست قطعی بر طرف وارد می‌کردند و آنها را شرمنده و منفعل می‌ساختند و این رویه همچنان ادامه داشت تا آل مروان هم می‌خواستند نابغه آسمانی که شکافنده علم و حکمت بوده دست بیندازند ولی با کمال شرمندگی عقب‌نشینی کردند و ثابت شد هر که با آل علی درافتاد برافتاد - چه عالم را با جاهل بحثی نیست و بی‌خرد را با خردمند سخنی نتوان بود - پرتو فروزان علم و دانش و فصاحت و بلاغت اهل بیت  
[صفحه 209]  
مجال را بر دشمن چنان تنگ کرد که نیروی سخن گفتن نداشته و به لکنت زبان می‌افتادند.

## تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در حکمت و فلسفه‌

### اشاره

و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا  
ابوبصیر از بزرگان اصحاب فقاهت و حکمت است که در ملازمت امام محمدباقر علیه‌السلام استفاده می‌کرد.  
علامه مجلسی روایت می‌کند که ابوبصیر پرسید معنی این آیه چیست؟  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ظاهر آیه این است که هر کس را خداوند حکمت عنایت فرماید خیر بسیاری یافته است و مراد از حکمت معرفت است و مقصود از معرفت شناختن امام و اجتناب از کبایر است و کبایر آن است که خداوند کیفر آن را آتش جهنم قرار داده.  
ابوبصیر باز نقل می‌کند که فرمود ادعو الناس ما فی یدی ما مردم را می‌خوانیم به آنچه در دست داریم و آن دین و علم و حکمت است که اصل و حقیقت آن به دست اهل بیت است و ما هستیم که به مردم افاضه می‌کنیم - و خلق را ارشاد و هدایت می‌نمائیم.  
و به منطقی که سابقا گفتیم امام علیه‌السلام به مقتضای علم و حکمت خود به هر کس هر چه در خور استعداد و لیاقت اوست علم و دانش را می‌آموخت و آنها را ارشاد و هدایت می‌فرمود.  
امام علیه‌السلام در خلال تعلیمات و تربیت خود فرمود پیروان ما ساکت و آرام در شنیدن علم و حکمت باشند تا از اسرار و رموز فلسفه و حکمت بهره‌مند شوند - و گاهی آنها را مأمور اظهار این علوم می‌کردند و بعضی اوقات به کتمان دانش و سکوت برگزار کردند.

### مبارزه با متکلمین‌

متکلمین کسانی بودند که می‌خواستند اصول و مبانی فلسفه را با اخبار و احادیث منطبق نمایند و از خود آرائی نشان می‌دادند - معتزله و اشاعره شاخص‌ترین این دسته بودند که از جنگ نهروان سرچشمه گرفت و شدت کرد تا عصر امام محمدباقر علیه‌السلام که فرموده مخاصمه نکنید فقط به سخنان آنها گوش کنید ولی تابع اعمال آنها نشوید.  
قال (ع) ایاک و اصحاب الکلام و الخصومات و مجالستهم فانهم ترکوا ما امروا  
[صفحه 210]  
بعلمه و تکلفوا مالم یؤمروا بعلمه حتی تکلفوا علم السماء یاباعبیده خالط الناس باخلاقهم و زایلهم باعمالهم یا اباعبیده انا لا نعده الرجل فقیها عالما حتی یعرف لحن القول و هو قول الله عز و جل و لتعرفنهم فی لحن القول.  
فرمود اصحاب کلام کسانی هستند که به آنچه مأمور بوده‌اند عمل نکرده و فرو گذاشته‌اند و به آنچه به علمش مأمور نیستند خود و دیگران را تکلیف نموده و خود را به تکلف انداخته‌اند - آنها می‌خواهند به علم سماوی برسند فرمود ای ابوعبیده با مردمان موافق اخلاق آنها خلطه و آمیزش نما اما با اعمال آنها نزدیک مشو فرمود ما آنها را عارف و دانشمند نمی‌شناسیم مگر وقتی که از لحن در قول عارف و واقف باشند و این است که خدای تعالی آنها را به شناختن معارف صحیح به نام لحن قول موظف فرموده است.

### تعلیمات درباره علم فلکی‌

شیخ مفید می‌نویسد عمرو بن عبید بر محمد بن علی وارد شد که او را به سؤالی امتحان کند.  
گفت جعلت فداک ما معنی قوله تعالی اولم یرالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما معنی این آیه چیست؟ و منظور در رتق و فتق کدام است.  
فقال ابوجعفر (ع) کانت السماء رتقا لا تنزل المطر و کانت الارض رتقا لا تخرج النبات.  
فرمود مراد از رتق آسمان این است که باران نمی‌بارید و زمین نبات بیرون نمی‌داد - و خداوند این رتق را برطرف فرمود و باران را از آسمان و نبات را از زمین خارج فرمود.  
عمرو بن عبید رفت و برگشت پرسید معنی این آیه چیست؟ و من یحلل علیه غضبی فقد هوی خداوند که غضب نمی‌کند - زیرا غضب مولود غرائز طبیعی مزاج است و خداوند از ترکیب و چون و چرا منزه است فرمود مراد از غضب الهی عقاب اوست.  
ابونعیم می‌نویسد مردی آمد از حکمت این بیان سؤال کرد که می‌فرماید اولئک یجزون الغرفة بما صبروا قال علیه‌السلام علی الفقر فی دار الدنیا.  
فرمود جزای صبر صبر در فقر دنیا است چنانچه در قرآن می‌فرماید و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا که مراد صبر در فقر و مصائب دنیاست.  
[صفحه 211]

### پاسخ مسائل علمی از امام محمدباقر علیه السلام

شیخ طبرسی در احتجاج از ابان بن تغلب روایت می‌کند که طاوس یمانی از امام محمدباقر علیه‌السلام پرسید یا اباجعفر هل تعلم متی مات ثلث الناس حضرت فرمود یا ابا عبدالرحمن لم یمت ثلث الناس قط انما اردت ربع الناس قال و کیف ذلک قال کان آدم و حواء و قابیل و هابیل فقتل قابیل هابیل فذلک ربع الناس.  
پرسید آیا می‌دانی کی ثلث مردم مرده‌اند فرمود ثلث مردم نمرده‌اند شاید می‌خواهی بگوئی کی ربع مردم مرده‌اند و آن وقتی بود که قابیل هابیل را کشت زیرا آدم و حوا و قابیل و هابیل چهار نفر فقط در دنیا بودند و چون هابیل کشته شد یک ربع از مردم روی کره زمین مردند قال صدقت.  
طاوس پرسید بگو بدانم اول کسی که دروغ گفت کی بود قال ابلیس حین قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین فرمود او شیطان بود که گفت من بهتر از آدم هستم زیرا او از خاک است و من از آتش این دروغ و تکذیب بود زیرا خاک بهتر از آتش است چه خاک هر امانتی را حفظ می‌کند قابل رویانیدن نبات و مکث گیاه فواکه و غیره است ولی آتش هر چه به او بسپارند می‌سوزاند و از بین می‌برد و نابود و محو می‌کند.  
پرسید آن قومی که شهادت به حق دادند و خودشان دروغ گفتند کیانند؟  
قال (ع) المنافقون حین قالوا لرسول الله (ص) نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون.  
منافقین بودند که شاهد شهادت دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به حق بودند معذلک او را تکذیب کردند و در نتیجه این آیه نازل شد که ما شهادت به رسالت تو می‌دهیم و منافقین می‌آیند می‌گویند شهادت دادیم اما آنها دروغ گویند.  
پرسید آن طایری که فقط یک بار طیران کرد کدام است.  
قال علیه‌السلام طور سینا اطاره الله عز و جل علی بنی‌اسرائیل حین اظلهم بجناح منه فیه الوان العذاب حتی قبلوا التورات و ذلک قوله عز و جل «و اذانتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم» فرمود آن کوه طور سینا بود که چون بنی‌اسرائیل به ستمکاری پرداختند خداوند آن کوه را به صورت یک پرنده عظیم به انواع و الوان عذاب بالای سر آنها پرواز داد و آنها گمان کردند بر سر آنها خواهد فرود آمد و تورات را قبول کردند.  
[صفحه 212]  
پرسید بگو بدانم کدام پیغمبر بود که چون مبعوث شد جن و انس و فرشته نبودند که در قرآن می‌فرماید قال الغراب حین بعثه الله عز و جل لیری قابیل کیف یواری سوأة اخیه هابیل حین قتله «فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه».  
فرمود چون خداوند آدم را آفرید و قابیل برادرش را کشت کلاغ را برانگیخت تا به او نشان دهد چگونه باید او را دفن کند زیرا چهل شبانه‌روز جسد برادر را روی سر گذاشته نمی‌دانست چه کند تا دو کبوتری یا دو کلاغی با هم نزاع کردند و یکی دیگری را کشت چون افتاد بالای سر او آمد با پنجه‌های خود زمین را کند و او را دفن کرد قابیل دفن جسد مردگان را فرا گرفت و آن روز نه جن بود و نه انس و غیر از آن سه نفر کسی نبود در حالی که آدم مبعوث به نبوت بود.  
پرسید کدام قومی بودند که خداوند آنها را انذار فرمود اما نه از جن و نه از انس و نه از ملائکه بودند.  
قال (ع) النمله ذکره الله فی کتابه قال النمله حین قالت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.  
فرمود آن قوم مورچگان بودند که چون قشون سلیمان پراکنده بیابان شد فرمانده آن قوم مورچگان گفت ای قوم داخل خانه‌های خود شوید و گرنه پایمال سم ستوران و پای قشون سلیمان می‌گردید - و این انذار به وحی به مورچگان شد  
پرسید بگو بدانم کیست که دروغ بر او بستند در حالی که انس و جن و فرشته نبود.  
فقال علیه‌السلام الذئب الذی کذب علیه اخوه یوسف فرمود آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ به او دادند.  
پرسید آن چیست که کم آن حلال و بسیار آن حرام است فقال علیه‌السلام نهر طالوت.  
قال الله عز و جل الا من اغترف غرفة بیده در موقعی که ذوالقرنین به ظلمات می‌رفت گفت یک کف از آن برای شما حلال است و بیشترش حرام و بهتر آن است که نخورند.  
پرسید آن نماز واجب بدون وضوء کدام و آن روزه بدون اکل و شرم کدام است.  
فرمود اما نماز بدون وضوء نماز بر پیغمبر است و روزه روزه صمت است که در قرآن می‌فرماید انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا.  
[صفحه 213]  
پرسید آنچه که از آن کم و زیاد می‌شود و آنچه که زیاد می‌شود و کم نمی‌گردد چیست  
قال (ع) اما الشئی الذی یزید و ینقص فهو القمر و الشئی الذی یزید و لا ینقص فهو البحر و الشئی الذی ینقص و لا یزید فهو العمر  
فرمود اما آنچه که زیاد می‌شود و کم می‌گردد ماهست و آنچه زیاد می‌شود ولی کم نمی‌گردد دریاست و آنچه که کم می‌شود و زیاد نمی‌گردد عمر است.  
در این بیان علمی که مربوط به افلاک است یک تعلیمات عالیه نجومی و فلکی است که هنوز منجمین و هیویین نمی‌دانند آیا از قمر و خورشید شعاع خارج می‌شود یا اشعاع می‌گردد یعنی آیا پرتوی از آنها کسر می‌شود و این پرتو در اثر سوختن مواد مذاب درونی آنهاست که حرارت و نور ایجاد می‌کند یا نه حکماء درباره نور خورشید و قمر و اینکه شعاع است یا اشعاع بحث مفصلی دارند و فیزیک دانهای قرن اخیر که فقط در خواص اجسام بحث می‌کنند آن را اشعاع می‌دانند و لذا می‌گویند عمر چشم یا قمر یا خورشید مثلا فلان مدت است و البته این تئوری و نظریه به جائی نرسیده و استدلال علمی ندارد به حدس و تخمین و ظن و گمان مبتنی است امام علیه‌السلام می‌فرماید قمر بر آن می‌افزاید و کسر می‌گردد معلوم می‌شود که یک تجزیه و تحلیل جذب و دفعی است که قبض و انقباض می‌کند و شعاع و اشعاع می‌نماید.

### درس علوم طبیعی و ضرب سکه در اسلام

محمد بیهقی [50] از کسائی نقل می‌کند که روزی بر هارون‌الرشید عباسی وارد شدم در دیوان خلافت نشسته بود و مقداری زیاد درهم و دینار مقابلش بود یکی از آن دینارها را به دست گرفته و دستور داد همه را بین خدمه مخصوص او تقسیم کردند در آن یک درهم نقشی بود که مطالعه می‌کرد و در آن فکر می‌نمود گفتم ای خلیفه در نقش سکه خیلی نگاه کردی چه فکر می‌کنی.  
هارون گفت آیا می‌دانی اول کسی که در اسلام سکه زد کی بود گفتم تا آنجا که اطلاع دارم عبدالملک بن مروان بود - هارون پرسید علت سکه زدن و آن هم این لوح و نقش و این عبارت را ضرب کردن چیست؟  
گفتم نمی‌دانم - گفت می‌خواهی تو را مطلع کنم!! گفتم آری میل دارم خبردار باشم گفت کاغذ در روم بیشتر از کاغذ مصر بود و نصرانیان هم اکثر به دین پادشاه روم بودند آنها برای  
[صفحه 214]  
خودشان یک طراز و شعاری به رومی تهیه کرده بودند که بالای سر کاغذها نقش شده بود «مثل سرلوحه اوراق رسمی امروز دنیا که هر کشوری علامت مخصوص و شعاری دارد و زیر آن نام آن دولت نگاشته و چاپ شده است که شیر و خورشید ایران زیباترین شعار کشور باستانی است یا عقاب شعار آلمان است و غیره»  
در سرلوحه کاغذهای رومی با یک نقشی زیبا اب و ابن و روح‌القدس نگاشته شده بود و تا طلوع اسلام این اشعار باقی بود حتی روی سکه‌ها هم همین نقش را زدند.  
چون دولت اسلام وسعت یافت این نامه‌ها و سکه‌ها یا به اصطلاح امروز اسکناس‌ها در بین مسلمین هم رواج یافت و عبدالملک بن مروان یک روز متوجه این نقش شد گفت آن را ترجمه کردند از این معنی که شرک بود متأثر گردید گفت در امر دین اسلام و این سکه‌ها باید فوری فکر کرد که مقابل این نقش ما هم در لباس‌ها و ظروف و کاغذها و سکه‌ها نقش تهیه کنیم - به عامل مصر نوشت که پیشنهادات خود را در این زمینه با مطالعه دقیق بفرستد چون آنجا هم کاغذ فنیقی و مصری بود و سابقه سکه داشت و بخشنامه‌ای صادر کرد که تمام ممالک اسلامی آن روز سکه‌ها و سرلوحه نامه‌ها و شعار دولت‌های قبل از اسلام را که رایج یا متروک هم بود بفرستند تا از میان آنها یک شعار خاص برای سکه اسلام تهیه و تعیین نماید.  
نامه را به عبدالعزیز بن مروان پدر عمر بن عبدالعزیز به مصر نوشت که در میان مسلمین این سکه‌ها را باطل کند و چون آنجا در ضرابخانه‌ای وسیله چاپ سکه بود همه آنها را محو نمایند و در لباس و پارچه‌ها و کاغذها و نقره و طلاها کلمه توحید نقش کنند و این جمله را نوشت «شهد الله انه لا اله الا هو» و این کلمه توحید شعار مسلمین بود تا زمان هارون‌الرشید که گفت تاکنون آن کلمه باقی است.  
عبدالعزیز که از آن سکه‌ها تهیه کرد به شام فرستاد عبدالملک بخشنامه‌ای صادر نمود که کلیه سکه‌های رومی را از بین ببرند و دیگر معامله با آن مسکوکات قدغن است هر کس با سکه رومی که نماینده شرک است معامله کند معامله آن حرام و عقاب هم می‌شود و به عمال خود دستور داد هر کس با سکه رومی معامله کند او را زجر و اذیت و حبس طولانی نمایند و حبس ابد کنند.  
چون سکه در اسلام فراوان شد مقداری از آنها را به روم فرستاد پادشاه روم که خبر یافت گفت بیاورید ترجمه کنید برای او ترجمه کردند گفتند کلمه توحید است او منکر شد  
[صفحه 215]  
و غضب کرد و نامه‌ای به عبدالملک نوشت به چه مناسبت شعار روم و مسکوک رایج این کشور را جمع و محو کردی اگر خلفای قبل از تو این کار را کرده بودند درست بود ولی تو خطا کردی و بدعت نمودی و اکنون یک هدیه‌ای برای تو می‌فرستم که در کار خود تجدید نظر نمائی و انتظار دارم دستور دهی همان مسکوکات مورد معامله مردم باشد چه زیباتر از این سکه و شعار به دست نمی‌آید.  
عبدالملک نامه پادشاه روم را خواند دید لحن تهدید دارد پاسخ او را جایز ندانست و هدیه او را قبول نکرد - پادشاه روم دوباره هدیه را فرستاد گفت اگر کم بود بیشتر تهیه و تقدیم شود و مطالبه پاسخ خود را کرد و پیغام داد من هم آنچه را تو دوست داری دوست دارم «یعنی میل دارم سکه‌های تو محو و نابود گردد».  
عبدالملک باز هدایای پادشاه روم را برگردانید و بار سوم ملک روم هدیه را بیشتر فرستاد و باز مطالبه پاسخ نامه را نمود و خلیفه را سوگند داد به حق عیسی که آن هدایا را باز کند و مشاهده نماید - عبدالملک پذیرفت و چون آن جعبه را گشودند دیدند در طلا و نقره به پیغمبر اسلام دشنام داده است سخت برآشفت و چهره در هم کشید و سفیر روم را بازگردانید گفت پاسخ آن را می‌فرستم.  
عبدالملک دستور داد عقلا و خردمندان قوم را جمع کردند با آنها مشورت نمود که چنین هدیه‌ای به خصومت برای من فرستاده است چون عبارت روی سکه را ترجمه کردند همه غضبناک شدند گفت من بدترین فرزند اسلام باشم اگر پاسخ او را ندهم و در دشنام پیغمبر اسلام تحمل و بردباری کنم و این کافر را به حال خود واگذارم و این سخت‌ترین تصمیمی بود که خلیفه برای جبران آن گرفت ولی راه عمل را نمی‌داند - گفت ای مسلمانان من می‌خواهم کلیه درهم و دینار مسکوک رومی را اول از کشورهای اسلامی محو و برطرف کنم و بعد از روی زمین نابود سازم هر کس رأی داد تا یکی از مجرمین مورخین را به نام روح بن زنباع احضار کرد گفت رأی تو چیست در این کار من چنین قصدی دارم که راهش را نمی‌دانم روح بن زنباع گفت وای بر تو مثل محمد بن علی الباقر هست و تو از دیگران مشورت می‌کنی او از خاندان نبوت است و سرچشمه علم و دانش و فضیلت است از او بخواه که برای تو نظریه بدهد.  
عبدالملک نامه‌ای به عاملش در مدینه نوشت و به او داد گفت شخصا می‌روی خدمت  
[صفحه 216]  
محمد بن علی بن الحسین و با کمال احترام صد هزار درهم تقدیم محضرش می‌کنی و سیصد هزار درهم برای مخارج او می‌دهی که با شتری تندرو و با آسایش و احترام کامل او را به شام بفرستی.  
قاصد نماینده عبدالملک پول‌ها را گرفت و با شتری جمازه حرکت کرد به مدینه حضور امام محمدباقر علیه‌السلام شرفیاب شد جریان را به عرض رسانید.  
فقال الباقر علیه‌السلام لا یعظمن هذا علیک فانه لیس بشی‌ء من جهتین.  
احداهما - ان الله عز و جل لم یکن لیطلق ما تهدوک به صاحب الروم فی رسول الله (ص) و الاخری وجود الحیلة فیه.  
قال و ما هی قال تدعوا فی هذه الساعة بصناع فیضربون بین یدیک سککا للدراهم و الدنانیر و تجعل النقش علیها سورة التوحید و ذکر رسول الله (ص) احدهما فی وجه الدینار و الدرهم و الاخر فی وجه الثانی و تجعل فی مدار الدرهم و الدینار ذکر البلد الذی یضرب فیه و السنة التی تضرب فیها الدراهم و الدنانیر و تعمد الی وزن ثلاثین درهما عددا من الاصناف الثلاثة التی عشرة منها وزن عشرة مثاقیل فتکون اوزانها جمیعا واحدا و عشرین مثقالا فتجرئها من الثلاثین فتصیر العده من الجمیع وزن سبعة مثاقیل و تصب صنجات من قواریر لا تستحیل الی زیادة و لا نقصان فتضرب الدراهم علی وزن عشرة و الدنانیر علی وزن سبعة مثاقیل و کانت الدراهم فی ذلک الوقت انما هی الکسرویة التی یقال لها الیوم البغلیه لان رأس البغل ضربها لعمر بن الخطاب بسکه کسرویه فی الاسلام مکتوب علیها صورت الملک و تحت الکرسی مکتوب بالفارسی «نوش خر» ای کل هینا و کان وزن الدرهم منها قبل الاسلام مثقالا و الدراهم التی کان وزن العشرة منها وزن ستة مثاقیل و العشرون وزن خمسة مثاقیل هی السمیریه الخفاف و الثقال و نقشها نقش فارس ففعل عبدالملک ذلک و امره محمد بن علی بن الحسین ان یکتب السکک فی جمیع بلدان الاسلام و ان یتقدم الی الناس فی التعامل بها و ان یتهدد بقتل من یتعامل بغیر هذه السکک [51].  
چون نماینده عبدالملک خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام رسید و جریان را گزارش داد حضرت باقرالعلوم فرمود این کار بزرگی نیست از دو جهت.  
[صفحه 217]  
اول آنکه خداوند راضی نیست که پادشاه روم به پیغمبرش دشنام دهد و آیه قرآن غلبت الروم شاهد این معنی می‌باشد.  
دوم آنکه با یک تدبیر عاقلانه می‌توان آن را محو و معدوم نمود.  
پرسید آن تدبیر کدام است فرمود الان زرگرها را بخواه و دستور بده سکه‌ها بزنند و درهم و دینار از طلا و نقره تهیه کنند و در یک روی آن سکه سوره توحید را نقش نمایند در روی دیگرش اسم خلیفه و سال سکه و مکان استعمال را نقش نمایند تا هر کس آن را دید بشناسد این سکه در چه زمان به فرمان چه پادشاه در کدام کشور ضرب شده است.  
فرمود دقت کنید وزن این دینار و درهم‌ها سنگین باشد سی نفر را بخواهید که ده نفر ده مثقالی و ده نفر شش مثقالی و ده نفر پنج مثقالی ضرب بزنند فرمود درهم را ده مثقالی و دینار را هفت مثقالی ضرب نزنند که مزیت و برتری بر سکه‌های خارجی داشته باشد و در آن وقت سکه‌های رایج بین مردم عراق عرب و عجم مقداری سکه بغلیه بود که سر قاطری را سکه زده بودند آن هم مال زمان کسری بود و در یک روی آن نوشته بودند «نوش خر» که ده عدد آنها مساوی با شش عدد از این سکه‌ها می‌شد.  
قاصد عبدالملک برگشت دستور امام محمدباقر علیه‌السلام را تماما ابلاغ کرد عبدالملک هم فوری دستور داد زرگرهای شام جمع شدند و سکه زدند و این سکه‌ها را تقسیم و توزیع به بلاد و امصار و شهرهای اسلامی نمایند و باز بخشنامه صادر کرد که پس از رسیدن و توزیع این سکه‌ها هر کس معامله‌ای به غیر از سکه درهم و دینار اسلامی کند کشته خواهد شد.  
عبدالملک بن مروان از آن سکه‌ها با سفیری نزد ملک روم فرستاد و گفت تو قادر نخواهی بود که نام خدای یگانه را محو کنی زیرا مسلمین در سرتاسر کشورهای اسلامی نام خدای یگانه را به هیچ قیمتی نمی‌فروشند و از مسکوک غیر از نام خدا معامله نمی‌کنند با این مقدمه تاریخی ثابت می‌شود که ضرب سکه اسلام به این ترتیب به تعلیم حضرت امام محمدباقر (ع) بوده است.

### اولین سکه در اسلام‌

در دایرةالمعارف بریطانیای کبیر در سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌نویسد اول من امر بضرب السکة الاسلامیة هو الخلیفة علی البصره سنة اربعین من الهجره  
اولین کسی که در اسلام سکه زد «گویا آن سکه در موزه بریطانیا موجود است»  
[صفحه 218]  
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب خلیفه مسلمین بود که در سال چهلم در بصره دستور داد سکه زدند و آن سال مطابق 660 میلادی بود و پس از آن عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در سال 76 هجری مطابق سال 695 میلادی آن را تکمیل نمود.  
و در کتب تاریخ می‌نویسند ایرانیان سکه را برای عمر خلیفه دوم با عکس سر قاطری سکه زدند و به نام کسرویه و بغلیه نامیدند ولی سکه صحیح به اهتمام و دستور امام محمدباقر علیه‌السلام به پیروی فرمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کامل گردید.  
نگارنده گوید بنابراین روایت ایامی که امام محمدباقر علیه‌السلام در مدینه شهرت علمی داشت و دستور سکه زدن را داد قریب بیست سال بیش از عمرش نگذشته بود و در این ایام پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام زنده بود که شهرت امام محمدباقر در شام گوش همه را پر کرده و در آموزش و پرورش اسلامی جدی بلیغ می‌فرموده است - و از همین شهرت معلوم می‌شود از اوایل بلوغ در کشف و حل و هضم مطالب علوم و معارف اسلامی مکتبی داشته و مردم او را به علم و فضیلت و دانش می‌شناختند.

### بردن جابر را به ظلمات و آب حیات‌

جابر بن یزید جعفی که از اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام است گفت پرسیدم یابن رسول الله مراد از ملکوت سموات و ارض که در این آیه می‌فرماید کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض چیست؟  
دیدم که دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و به من گفت ببین چه بینی - چون نگریستم دیدم نوری از دست‌های آن حضرت به آسمان متصل شده چنانکه چشمها خیره می‌شد آنگاه دست مرا گرفت به اندرون خانه برد و لباس خود را عوض کرد فرمود چشمت را ببند پس از لحظه‌ای فرمود باز کن می‌دانی در کجا هستی؟ گفتم نه فرمود در این ظلماتی که ذوالقرنین رفت ما می‌رفتیم و جز تاریکی هیچ چیز نمی‌دیدم و حتی قدم که بر می‌داشتم نمی‌دانستم کجا قدم می‌گذارم مقداری دیگر رفتیم فرمود یا جابر می‌دانی کجائی عرض کردم نه فرمود بر سر آن چشمه‌ی آب حیات هستی که خضر از آن خورد و از آب زندگانی باقی ماند جای آن دارد که بگویم ای خضر  
من از دو روزه‌ی عمر آمدم به جان ای خضر  
چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری  
جابر می‌گوید از عالمی به عالم دیگر می‌رفتم تا اینکه پنج عالم طی شد آنگاه فرمود  
[صفحه 219]  
هر یک از بشر که از دنیا بیرون رود در یکی از این عوالم ساکن می‌شود تا اینکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظهور نماید سپس فرمود چشم بر هم نه چشم بستم لحظه‌ای نگذشت فرمود چشم خود بگشا چون چشم باز کردم خود را در خانه آن حضرت دیدم - پس همان لباس اول را پوشید و به مجلس درس تشریف آورد.  
نگارنده گوید شاگردان مکتب جعفری که خود را بدان تربیت آموخته‌اند در گوشه و کنار حتی امروز هم هستند که سیر معنوی می‌کنند و عوالم مختلف را زیر نظر می‌گذرانند ولی البته این درس مخصوص عده‌ای است به هر کس این راز را نمی‌نمایند و این درس را نمی‌دهند ضمیر روشن و دل صاف و حسن عقیدت و ایمان کامل و صفای باطن می‌خواهد که به این درجات برسد وقتی هم که مردان خدا به این درجات رسیدند برای دنیای خود استفاده نمی‌کنند بلکه برای مشکلات مسلمین قیام و اقدام می‌نمایند.  
مردان حق ز مردم دنیا نهفته‌اند  
در کیششان نه کذب و در آئینشان نه لاف  
آنها که در راه تکامل نفس سیر می‌کنند منافع شخصی را فدای مصالح نوعی می‌نمایند و در درجه اول می‌کوشند خود را اصلاح کنند تا پس از تهذیب و تملک نفس خود بتوانند دیگران را هدایت و ارشاد و اصلاح نمایند و مربیان آسمانی کسانی را که استعداد و لیاقت تربیت مهذب نفسانی را ندارند در حوزه درس خود راه نمی‌دهند چنانچه عرفای الهی و صوفیان صافی ضمیر هم هر کس را به مریدی و مصاحبت نمی‌پذیرند شرایط مقدماتی اصلاح نفس باید اول تأمین گردد تا سر تا پا برای روش پرورش مربیان روحانی آمادگی داشته باشند و به همین جهت هم بود که ائمه اطهار اسرار و رموز علمی را به هر کس نمی‌گفتند؟!  
[صفحه 220]

### مدیحه حزین

به درگاه قدر تو یا ذالمفاخر  
اکابر بسوده جبین چون اصاغر  
ز حب تو زینت گرفته بواطن  
ز فضل تو رتبت گزیده ظواهر  
ز ذاتت تخالف بهشته طبایع  
ز مهرت تنازع نبشته عناصر  
عرض نیستی ای رهین تو اعراض  
تو جوهر نئی ای معین جواهر  
تو فرزند زین‌العبادی و نامت  
محمد علوم نبی را تو باقر  
تو پنجم امامی و این پنج حس را  
نتیجه شدی ای شعور مشاعر  
تو را هشت خلد مخلد محافل  
تو را نه سپهر مقرنس معابر  
مظاهر بود مر صفات خدا را  
تو هستی یکی زان مجلا مظاهر  
بگویم چه باشی و ماننده بر که  
چو نسبت به شخص تو ناقص نظایر  
زده خلق هشام عبدالملک را  
به پا بوسه گشته معاشر مباشر  
ز دور تو اما پراکنده یکسر  
خیو برزخ سفلگان معاصر  
بلی خلق از زندگی رویگردان  
شده همسر مردگان مقابر  
ز تو شرمسار است هر جا نواهی  
ز تو سرفراز است هر جا اوامر  
بود حب تو هم چو فردوس نافع  
ولی هست بغض تو چون نار خاسر  
تو یک مورد آیات را از موارد  
تو یک مصدر الطاف را از مصادر  
به باب تو کوه وقار است ساکن  
به کوی تو چرخ کمال است دایر  
چو مهره ترا هست بر کف مبرهن  
غیوب و خواطر سرائر ضمایر  
تماشاگهت نیست دنیای فانی  
ترا ساحت عالم جان مناظر  
من و دانش تو زهی عقل کودن  
من و خدمت تو زهی فهم قاصر  
حزین چونکه عاجز بود از مدیحت  
شود در دعا حتم اشعار شاعر  
الا تا که مشمول نور است مؤمن  
الا تا که مرهون نار است کافر  
محبت به سوی هدایت مراجع  
عدویت بگوی ضلالت مسافر  
اثر شاعر معاصر حزین بروجردی  
[صفحه 221]

## امام محمدباقر علیه السلام از خاندان رحمت و شجره نبوت

شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرمود.  
بلیة الناس علینا عظیمه ان دعوناهم لم یستجیبوا لنا و ان ترکناهم لم یهتدوا بغیرنا.  
فرمود بلیات مردم برای بسیار با اهمیت است اگر آنها را دعوت به اصلاح مفاسد درونی و بیرونی انسان کنیم به ما پاسخی نمی‌دهند و اگر ترک آنها گوئیم به غیر از ما کسی نیست آنها را هدایت نماید.  
و قال (ع) و ما ینتقم الناس منا نحن اهل البیت الرحمة و شجرة النبوة و معدن الحکمه و مختلف الملائکة و مهبط الوحی  
فرمود از ما برای مردم نقمت نیست ما خاندان اهل بیت رحمت الهی بر مردم هستیم زیرا ما شجره نبوت و معدن حکمت و محفل ما محل آمد و رفت ملائکه است خاندان ما مهبط وحی است ما فقط برای هدایت هستیم و ارائه نعمت و رحمت کردیم.  
قال (ع) یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم توذ حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود مراقب خود باش در دو معنی یکی کسالت تنبلی و تن‌پروری و دیگر ضجرت که هر دو کلید شرور است اگر کسل شدی حق را ادا نمی‌کنی و اگر ضجرت دلتنگی کنی صبر بر حق نمی‌توانی کرد.  
سعد اسکافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل می‌کند که قال علیه‌السلام «عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد».  
فرمود عالمی که از علم و دانش اطلاعات خود مردم را بهره‌مند کند بهتر است از هزار عابد و نکته این فرمایش این است که عابد برای نجات خود می‌کوشد و عالم برای نجات خود و دیگران.  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود  
تا برگزیدی از آن این طریق را  
گفت آن گلیم خویش برون می‌کشد ز آب  
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را  
قال (ع) و الله لموت العالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا  
مرگ یک دانشمند برای شیطان بهتر است از مردن هفتاد عابد زیرا عابد در حفظ خود می‌کوشد و عالم در هدایت دیگران یونس بن یعقوب روایت می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود  
[صفحه 222]  
شیعتنا ثلاثة اصناف - صنف یأکلون الناس بنا - و صنف کالزجاج یتهشم و صنف کالذهب الاحمر کل ما ادخل النار ازداد جودة فرمود دوستان ما سه دسته‌اند یک دسته مردم را به ما می‌خورند یعنی با مردم سازش می‌کنند دسته‌ای دیگر مانند شیشه هر چه دارند نمودار است - یک دسته هم مانند طلای سرخ هستند که هر چه بیشتر در آتش نهند ناب‌تر گردیده و ارزش آن بیشتر می‌شود.  
قال (ع) اشد الاعمال ثلاثة ذکر الله علی کل حال و انصافک من نفسک و مواسات الاخ فی المال سخت‌ترین اعمال سه کار است ذکر خدا در هر حال دوم انصاف در نفس «چه در حق خویش یا دیگران و شکی نیست کسی انصاف در حق خود ندهد در حق دیگران نمی‌دهد» سوم مواسات در مال نسبت به برادران خود که هر چه دارد بین خود و برادران مواسات و مساوات داشته باشد.  
قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد القلب و تورث النفاق دشمنی و خصومت فساد در قلب ایجاد می‌کند و نفاق تولید می‌نماید.  
این حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام است که از اجدادش تا رسول الله و از تابعین و اصحاب روایت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای مفصل که خواند - فرمود من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له ان اصدق الحدیث کتاب الله و احسن الهدی هدی محمد (ص) و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار

## وظیفه مردم نسبت به امام

حضرت امام محمدباقر (ع) پیروان خود را به وظیفه اجتماعی آشنا می‌نماید فرمود هر کس نسبت به امام سه وظیفه دارد تا بتواند به کمال لایق خود برسد انما کلف الناس ثلاثة معرفة الائمة و التسلیم فیما ورد و علیهم الرد الیهم فیما اختلفوا فیه  
مردمان به سه چیز مکلف هستند.  
1 - شناختن ائمه که امام کیست و شرایط و آثار امامت را بداند تا او را بشناسد.  
2 - چون امام را شناخت تسلیم او شود و هر چه امام به او بیاموزد عمل کند و بدون چون و چرا سر تسلیم و رضا پیش آورد.  
3 - در هر چه از احکام شرعیه بین خود اختلاف ورزیدند به ایشان یعنی به امام عرضه دارند تا امام به شهامت خود اختلاف آنها را برطرف گرداند.  
[صفحه 223]  
این تعلیم شامل دستور مؤکدی است برای معرفت به حال امام و تسلیم شدن برای آنکه بداند گفتار امام حجت است و اینکه امام از زبان وحی سرچشمه گرفته و اختلافات خود را به امام مراجعه دهد - تا حل و فصل فرماید.  
و لذا در روایت دیگر به جابر فرمود اگر ما به رأی و میل خود فتوی دهیم به هلاکت می‌رسیم.

## معرفی امام محمدباقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

عبدالرحیم قصیر آمد حضور امام محمدباقر علیه‌السلام از معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید  
قال (ع) کان علی (ع) و اذا ورد علیه امر ما نزل به کتاب و لا سنة رجم فاصاب قال ابوجعفر و هی المعضلات  
فرمود جدم از روی علم و اطلاع قضاوت می‌کرد و از روی کتاب و سنت راهنمائی می‌فرمود هرگاه امری برای او مشکل می‌شد از جانب حق تعالی ملهم می‌گردید و از روی درستی و صحت و صواب حکومت می‌فرمود.  
عبدالرحیم مسطور از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود ان علیا (ع) اذا ورد علیه امر لم یجئی به کتاب و لا سنة رجم به یعنی ساهم فاصاب  
این مرد هم که از اصحاب امام پنجم بوده از وصف علی علیه‌السلام پرسید فرمود او از کتاب و سنت قضاوت می‌کرد و به الهام وحی معضلات را حل می‌نمود.

## دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی او کفر است

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در ذیل تفسیر قرآن و فیض در صافی و هم‌چنین در علل الشرایع شیخ صدوق علیه‌السلام مفضل بن عمرو روایت نموده که فرمود ما مبین و مفسر قرآن هستیم هر کس دوست علی بن ابیطالب باشد او مؤمن است و هر که دشمن و بدخواه او باشد کافر است.  
قال (ع) لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و خلقت النار لاهل الکفر فهو (ع) قسیم الجنة و النار لهذه العله و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و النار لا یدخلها الا اهل بغضه  
چون حب علی ایمان و بغض او کفر است و خلقت بهشت برای مؤمنین است که علی امیر آنهاست و دوزخ برای کافرین است و لذا علی قسمت کننده اهل بهشت و جهنم است.  
مفضل پرسید یابن رسول الله آیا انبیاء و اوصیاء آنها هم علی را دوست می‌داشتند و دشمنان آنها دشمن وی بودند در حالی که علی در عصر آنها در ظاهر نبود.  
[صفحه 224]  
امام پنجم فرمود مگر نمی‌دانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر چنین فرمود  
قال (ص) اما علمت ان النبی (ص) قال یوم الخیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه  
یعنی فردا پرچم فتح و ظفر را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد و پیغمبران سبق و اوصیاء آنها در یک مکتب تربیت شده بودند علی را دوست می‌داشتند و به دوستی او مکلف بودند و چگونه می‌شود پیغمبر کسی را که خدا و رسول او را دوست می‌دارند دوست نداشته باشند.

## اول سؤال از حقوق اهل بیت علیهم السلام است‌

قال رسول الله (ص) انا اول و اقد علی العزیز الجبار یوم القیمة و کتابه و اهل بیتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتاب الله و اهل بیتی  
حدیث نبوی نقل از امام محمدباقر (ع)  
در اصول کافی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت نموده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روز قیامت اول کسی که بر خداوند وارد می‌شود من و کتاب خدای قرآن و اهل بیت من می‌باشند و پس از من امت من می‌باشند که قبل از ملل دیگر بر خدای خود وارد می‌شوند و اول سئوالی که از امت من می‌شود راجع به رفتار آنها با امت و اهل بیت من می‌باشد.

## روایت خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

### اشاره

یک سلسله از روایات حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیان خطبی است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرده و نقل این امام منبع تألیف کتاب نهج‌البلاغه گردید  
از جمله خطب مرویه امام محمدباقر خطبه وسیله است  
در روضه کافی از جبار بن یزید مرویست که گفت در خدمت ابی‌جعفر علیه‌السلام بودم عرض کردم یابن رسول الله اختلاف مسلمین مخصوصا پیدایش جماعت کیسانیه و زیدیه و مناظرات و مناقشات آنها با هم مرا ناراحت کرده و دل مرا آتش زده است امام فرمود ای جابر نمی‌دانی منبع و منشاء اختلاف کجاست و سبب تفرقه چیست؟ گفت اجمالا می‌دانم آن را تشریح فرما حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود:  
«فلا تختلف اذا اختلفوا یا جابر ان الجاحد لصاحب الزمان کالجاحد لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ایامه یا جابر اسمع و ع قلت اذا شئت قال اسمع و ع بلغ حیث انتهت بک راحلتک ان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خطب  
[صفحه 225]  
الناس بالمدینة بعد سبعة ایام من وفات رسول الله و ذلک حین فرغ من جمع القرآن و تألیفه»  
قریب بدین مضمون فرمود ای جابر اختلاف نکنید در اختلافات هم شرکت ننمائید هر کس منکر امام زمان و امام عهد باشد مثل کسی است که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منکر رسالت او شده باشد ای جابر بشنو و فرا بگیر جابر گفت اجازه می‌دهی که بشنوم و به دیگران هم بگویم فرمود بشنو و بگو و نقل کن.  
فرمود امیرالمؤمنین هفت روز پس از رحلت رسول خدا این خطبه را ایراد کرد و بعد به جمع قرآن پرداخت و آن خطبه را خطبه وسیله گویند بدین شرح  
«الحمد لله الذی منع الاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول ان تتخیل ذاته لامتناعها من الشبه و التشاکل بل هو الذی لا یتفاوت فی ذاته و لا یتبعض بتجزیة العدد فی کماله فارق الاشیاء لاعلی اختلاف الا ما کن و یکون فیها لاعلی وجه الممازجه و علمها لاباداة لا یکون العلم الا بها و لیس بینه و بین معلومه علم غیره به کان عالما بمعلومه ان قبل کان فعلی تأویل ازلیة الوجود و ان قیل لم یزل فعلی تأویل نفی العدم فسبحانه و تعالی عن قول من عبد سواء و اتخذ الها غیره علوا کبیرا نحمده بالحمد الذی ارتضاه من حلقه و اوجب قبوله علی نفسه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبده و رسوله شهادتان ترفعان القول و تضاعفان العمل خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه و بهما الفوز فالجنه و النجاة من النار و الجواز علی الصراط و بالشهادة تدخلون الجنة و بالصلوة تنالون الرحمه اکثروامن الصلوة علی نبیکم ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»  
سپاس و شکر خدای را که اندیشه بشر از درک وجود او عاجز است جز آنکه بالطبع دریابد که صانعی واجب‌الوجود موجود است.  
به کنه ذاتش خرد برد پی  
اگر رسد خس به قعر دریا  
چه آنچه قابل وهم و تصور و تخیل و تعقل است در محسوسات و ماده و قابل ابعاد است و خداوند آفریننده مجرد و منزه از چون و چرا بوده و می‌باشد و اگر گوئیم در آئینه عقل منعکس گردد و عکس‌برداری شود آن هم باید قابل وهم و تخیل و تصور باشد تا قابل انعکاس  
[صفحه 226]  
گردد و حق برتر و بالاتر از آن است و عقول خردمندان از درک ذات مقدسش عاجز است و صفاتش در حجاب موالید مستتر است وجود حق تعالی از شبه و ضد و ند و نظیر منزه و جنس و فصل و نوع ندارد و تعقل و تصور مستلزم این امور است او به علم و قدرت خلاقیت بر همه چیز و همه جا سیطره و تسلط دارد و علم و معلوم ذات و احدیت و علمش حضوری است و دلایل قدرت و خلقت و براهین ازلیت و ابدیت از آن برتر و بالاتر است و جز او معبودی نیست و وحدانیت او در رسالت محمد بنده او متجلی است پس خدای را سپاس بی‌حد و پیغمبرش را درود بی‌شمار باد - آنگاه فرمود:  
«ایها الناس انه لا شرف اعلی من الاسلام و لا کرم اعز من التقوی و لا معقل احرز من الورع و لا شفیع انجح من التوبه و لا لباس اجمل من العافیه و لا وقایة امنع من السلامه و لا مال اذهب بالفاقه من الرضا بالقناعه و لا کنز اغنی من القنوع و من اقتصر علی بلغة الکفاف فقد انتظم الراحه و تبوء خفض الدعه و الرغبة مفتاح التعب و الاحتکار مطیة النصب و الحسد و آفة الدین و الحرص داع الی التقحم فی الذنوب و هو داعی الحرمان و البغی سائغ الی الحسن و الشرة جامع لمساوی العیوب رب طمع خائب و امل کاذب و رجاء یؤدی الی الحرمان و تجارة تؤل الی الخزان الا و من تورط فی الامور غیر ناظر فی العواقب فقد تعرض لمفضحات النوائب و بئست القلادة الذنب للمؤمن ایها الناس انه لا کنز انفع من العلم و لا عزا رفع من الحلم و لا حسب ابلغ من الادب و لا نسب اوضع من الغضب و لا جمال ازین من العقل و لا سوء اسوء من الکذب و لا حافظ احفظ من الصمت و لا غائب اقرب من الموت ایها الناس من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره و من رضی برزق الله لم یاسف علی ما فی ید غیره و من سل سیف البغی قتل به و من حفر لاخیه بئرا وقع فیها و من هتک حجاب غیره انکشفت عورات بیته و من نسی زلله استعظم زلل غیره و من اعجب برأیه ضل و من استغنی بعقله زل و من تکبر علی الناس ذل و من سفه علی الناس شتم و من خالط الانزال حقر و من حمل ما لا یطیق عجز ایها الناس انه لا مال اعود من العقل و لا فقر اشد من الجهل و لا واعظ ابلغ من النصح و لا عقل کالتدبر و لا عبادة کالتفکر و لا مظاهرة اوثق من المشاورة و لا وحشة اشد من العجب و لا ورع کالکف من المحارم و لا علم کالصبر و  
[صفحه 227]  
الصمت یا ایها الناس فی الانسان عشر خصال یظهرها لسانه شاهد یخبر عن الضمیر و حاکم یفصل بین الخطاب و ناطق یرد به الجواب و شافع یدرک به الحاجه و واصف یعرف به الاشیاء و امیر یأمن با الحسن و واعظ ینهی عن القبیح و معز لیکن به الاحزان و حاضر تجلی به الضغائن و مؤنق یلهی به الاسماع. ایها الناس انه لا خیر فی الصمت عن الحکم کما انه لا خیر فی القول بالجهل و اعلموا ایها الناس انه من لم یملک لسانه یندم و من لا یعلم یجهل و من لا یتحلم لا یحلم و من لا یرتدع لا یعقل و من لا یعقل یهن و من یهن لا یوقر و من لا یوقر یوبخ و من یکتسب مالا من غیر حقه یصرفه فی غیر اجره و من لا یدع و هو محمود یدع و هو مذموم و من لم یعط قاعدا منع قائما و من یطلب العز بغیر حق یذل و من یغلب بالجور یغلب و من عاند الحق لزمه الوهن و من تفقه وقر و من تکبر حقر و من لا یحسن لا یحمد.»  
«ایها الناس ان المنیة قبل الدنیه و التجلد قبل التبله و الحساب قبل العقاب و القبر خیر من الفقر و غض البصر خیر من کثیر من النظر و الدهر یوم لک و یوم علیک فاذا کان لک فلا تبطر و اذا کان علیک فاصبر فبکلاهما تمتحن.»  
«و کلاهما ستخبرا - ایها الناس اعجب ما فی الانسان قلبه و له مواد من الحکمه و اضداد من خلافها فان سنخ له الرجاء ازله الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه الیأس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعد بالرضا نسی التحفظ و ان ناله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الامن استلسبه الغرة و ان جددت له نعمة اخذته العزه و ان افاد مالا اطغاه الغنی و ان عضته فاقة شغله البلاء و فی نسخة جهده البکاء و ان اصابته مصیبة الجزع و ان اجهد الجوع قعد به الضعف و ان افرط فی الشبع کظته البطنه فکل تقصیر به مضر و کل افراط به مفسد.»  
«ایها الناس انه من قل ذل و من جادساد و من کثر ماله راس و من کثر علمه نبل و من افکر فی ذات الله تزنذق و من اکثر من شی‌ء عرف به و من کثر مزاحه استخف و من کثر ضحکه ذهبت هیبته فسدحسب من لیس له ادب ان افضل الفعال صیانة العرض بالمال لیس من جالس الجاهل بذی معقول من جالس الجاهل فلیستعد لقیل و قال لن ینجو من الموت غنی بماله و لا فقیر لاقلاله.»  
[صفحه 228]  
«ایها الناس لو ان الموت یشتری لاشتراه من اهل الدنیا الکریم الا بلج و الئسیم الملهوج.»  
«ایها الناس ان للقلوب شواهد تجری الانفس عند مدرجة اهل التفریط و فطنة الفهم للمواعظ ما یدعوا لنفس الی الحذر من الخطر و للقلوب خواطر للهوی و العقول تزجر و تنهی و فی التجارب علم مستأنف و الاعتبار یقود الی الرشاد و کفاک ادبا لنفسک ما تکرهه لغیرک و علیک لاخیک المؤمن مثل الذی لک علیه لقد خاطر من استغنی برأیه و التدبر قبل العمل فانه یؤمنک من الندم و من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء و من امسک من الفضول عدلت رأیه و من حصنت شهوته فقد صان قدره و من امسک لسانه امنه قومه و نال حاجته و فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال و الایام توضح لک السرایر الکامنه و لیس فی البرق الخاطف متمتع لمن یخوض فی الظلمه و من عرف بالحکمه لحظته العیون بالوقار و الهیبه و اشرف الغنی ترک المنی و الصبر جنة من الفاقه و الحرص علامة الفقر و البخل جلباب المسکنه و الموده قرابة مستفادة و وصول متصل خیر من جاف مکثر و الموعظة کهف لمن وعاها و من اطلق طرفه کثر اسفه و قد اوجب الدهر شکره علی من نال سؤله و قل ما ینصفک اللسان فی نشر قبیح او احسان و من ضاق خلقه مله اهله و من نال استطال و قل ما تصدقک الامنیة و التواضع یکسوک المهابة و فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق کم من عاکف علی ذنبه فی اخر ایام عمره و من کساه الحیاء ثوبه خفی علی الناس عیبه و انح القصد من القول فان من تحری القصد خفت علیه المؤن و فی خلاف النفس رشدک من عرف الایام لم یغفل عن الاستعداد الا و ان مع کل جرعة شرقا و ان فی کل اکلة غصصا لا تنال نعمة الا بزوال اخری و لکل رمق قوت و لکل حبة اکل و انت قوت الموت.»  
اعلموا ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها و اللیل و النهار یتنازعان «و فی نسخة» یسارعان و فی هدم الاعمار.»  
«یا ایها الناس کفر النعمة لؤم و صحبة الجاهل شؤم ان من الکرم لین الکلام  
[صفحه 229]  
و من العباده اظهار اللسان و افشاء السلام ایاک و الحذیعة فانها من خلق اللئیم لیس کل طالب یصیب و لا کل غائب یؤب لا ترغب فی من زهد فیک رب بعید هو اقرب من قریب سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار الا و من اسرع فی المسیر ادرکه المقیل استرعورة اخیک کما تعلمها فیک اغتفر زلة صدیقک لیوم یرکبک عدوک من غضب علی من لا یقدر علی ضره طال حزنه و عذب نفسه من خاف ربه کف ظلمه «و فی نسخة» من خاف ربه کفی عذابه و من لم یرع فی کلامه اظهر فخره و من لم یعرف الخیر من الشر فهو بمنزله البهیمه ان من الفساد اضاعة الزاد ما اصغر المصیبة مع عظم الفاقة غدا هیهات هیهات و ما تناکرتم الا بما فیکم من المعاصی و الذنوب فما اقرب الراحة من التعصب و البؤس من النعیم و ما شر بشر بعده الجنه و ما خیر بخیر بعده النار و کل نعیم دون الجنة محقور و کل بلاء دون النار عافیة و عند تصحیح الضمائر تبدو الکبایر تصفیة العمل اشد من العمل و تخلیص النیة من الفساد اشد علی العاملین من طول الجهاد هیهات لولا التقی لکنت ادهی العرب - ایها الناس ان الله جل و عز وعد نبیه محمدا صلی الله علیه و آله الوسیله و وعده الحق و لن یخلف الله وعده الا و ان الوسیله اعلی درجة الجنة و ذروة ذوائب الزلفی و نهایة غایة الامنیة لها الف مرقاة ما بین المرقاة الی المرقاة حضر الفرس الجواد و مأة عام و هو ما بین مرقاة ذرة الی مرقاة جوهر الی مرقاة زبرجدة الی مرقاة لؤلؤة الی مرقاة یاقوتة الی مرقاة زمرد الی مرقاة مرجانة الی مرقاة کافور الی مرقاة عنبر الی مرقاة یلنجوج الی مرقاة ذهب الی مرقاة فضة الی مرقاة غمام الی مرقاة هواء الی مرقاة نور قد انافت علی کل جنان و رسول الله صلی الله علیه و آله یومئذ قاعد علیها مرتد بریطتین ریطة من رحمة الله و ریطة من نور الله علیه تاج النبوة و اکلیل الرساله قد اشرق بنوره الموقف و انا یومئذ علی الدرجة الرفیعة و هی دون درجته و علی ریطتان ریطة من ارجوان النور و ریطة من کافور و الرسل و الانبیاء قد وقفوا علی المراقی و اعلام الازمنة و حجج الدهور عن ایماننا قد تجللتم  
[صفحه 230]  
حلل النور و الکرامة لا یرانا ملک مقرب و لا نبی مرسل الا بهت بانوارنا و عجب من ضیائنا و جلالتنا و عن یمین الوسیله عن یمین الرسول صلی الله علیه و آله عمامة بسطة البصر یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی لمن احب الوصی و امن بالنبی الامی العربی و من کفر فالنار موعده و عن یسار الوسیله عن یسار الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ظلمة یأتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی لمن احب الوصی و امن بالنبی الامی و الذی له الملک الاعلی لا فاز احد و لا نال الروح و الجنة الا من لقی بالاخلاص لهما و الاقتداء بنجومهما فایقنوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم و شرف مقعدکم و کرم ما بکم و بفوزکم الیوم علی سرر متقابلین و یا اهل الانحراف و الصدور عن الله عن ذکره و رسوله و صراطه و اعلام الازمنة ایقنوا بسواد وجوهکم و غضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون و ما من رسول سلف و لا نبی مضی الا و قد کان مخبرا امته بالمرسل الوارد من بعده و مشیرا برسول و موصیا قومه باتباعه و محلیة عند قومه لیعرفوه بصفته و لیتبعوه علی شریعته و لئلا یضلوا فیه من بعده فیکون من هلک و ضل بعد وقوع الاعذار و الانذار عن نبیه و تعیین حجة فکانت الامم فی رجاء من الرسل و ورود من الانبیاء و لئن اصیبت بفقد نبی بعد نبی علی عظم مصائبهم و فجائعها بهم فکانت علی سعة من الامل و لا مصیبة عظمت و لا رزیة جلت کالمصیبة برسول الله صلی الله علیه و آله لان الله حسم به انذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذر بینه و بین خلقه و جعله بابه الذی بینه و بین عباده و مهیمنه الذی لا یقبل الا به و لا قربه الیه الا بطاعته و قال فی محکم کتابه من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا فقرن طاعته بطاعته و معصیته بمعصیته فکان ذلک دلیلا علی من اتبعه و عصاه و بین ذلک فی غیر موضع من الکتاب العظیم فقال تبارک و تعالی فی التحریض علی اتباعه و الترغیب فی تصدیقه و القبول لدعوته قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فاتباعه صلی الله علیه و آله و سلم محبة الله و رضاه غفران الذنوب و کمال الفوز و وجوب الجنة و فی التولی عنه و الاعراض محادة الله  
[صفحه 231]  
و غضبه و سخطه و البعد منه مسکن النار و ذلک قوله و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده یعنی الجحود و العصیان له فان الله تبارک و تعالی اسمه امتحن بی عبادة و قتل بیدی اضداده و افنی بسیفی جحاده و جعلنی زلفة للمؤمنین و حیاض موت علی الجبارین و سیفه علی المجرمین و شد بی‌آزر رسوله و الزمنی بنصره و شرفنی بعلمه و حبانی باحکامه و اختصنی بوصیته و اصطفانی بخلافته فی امته فقال و قد حسده المهاجرون و الانصار و انغضت بهم المحاقل»  
«ایها الناس ان علیا منی کهارون من موسی الا انه لا نبی بعدی فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول اذ عرفونی انی لست باخیه لابیه و امه کما کان هارون اخا موسی لابیه و امه و لا کنت نبیا فاقتضی نبوة و لکن کان ذلک منه استخلافا لی کما استخلف موسی هارون صلی الله علیهما حیث یقول اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و قوله صلی الله علیه و آله و سلم حین تکلمت طائفة فقالت نحن موالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرج رسول الله الی حجة الوداع ثم صار الی غدیر خم فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدی حتی رأی بیاض ابطیه رافعا صوته قائلا فی محفله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و کانت علی ولایتی ولایة الله و علی عداوتی عداوة الله و انزل الله عز و جل فی ذلک الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فکانت ولایتی کمال الدین و رضا الرب جل ذکره و انزل الله تبارک و تعالی اختصاصا لی و تکرما بخلیقته و اعظاما و تفضلا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منحنیه و هو قوله ثم ردوه الی الله مولیهم الحق الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین فی مناقب لو ذکرتها لعظم بها الارتفاع و طال لها الاستماع و لئن تقمصها دونی الاشقیان و نازعانی فیما لیس لهما بحق و رکباها ضلالة و اعتقداها جهالة فلبئس ما علیه وردا و لبئس مالا نفسها مهدا بتلاعنان فی دورهما و یتبرء کل واحد منهما من صاحبه یقول لقرینه اذا التقیا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و یجیبه الاشقی علی رثوثة یا لیتنی لم اتخذک خلیلا لقد اضللن  
[صفحه 232]  
عن الذکر بعد اذ جائنی و کان الشیطان للانسان خذولا فانا الذکر الذی عنه ضل و السبیل الذی عنه نکب و لئن رتعا فی الحطام المنصرم و الغرور المنقطع و کانا منه علی شفاحفرة من النار لهما علی شر و ورود فی اخیب وفود و العن مورود یتصارخان باللعنة و یتناعقان بالحسرة ما لهما من راحة و لا عن عذابهما من مندوحة ان القوم لم یزالوا عباد اصنام و سدنة اوثان یقیمون لها المناسک و ینصبون لها العتائر و یتخذون لها القربان و یجعلون لها البحیرة و الوسیله و السائبة و الهام و یستقسمون بالازلام عامهین عن ذکر الله جائرین عن الرشاد و مهطعین الی البعاد قد استحوذ علیهم الشیطان و عمرتهم سوداء الجاهلیة و رضعوها جهالة و انتظموها ضلالة فاخرجنا الله الیهم رحمة و اطلعنا علیهم رأفة و سفر بنا عن الحجب نورا لمن اقتبسه و فضلا لمن اتبعه و تاییدا لمن صدقه فتبؤالعز بعد الذلة و الکثرة بعد القله و هابتهم القلوب و الابصار و اذعنت لهم الجبابره و طوایفها و صاروا اهل نعمة مذکورة و کرامة میسورة و امن بعد خوف و طمع بعد کوف و اضانت بنا مفاخر معد بن عدنان و اولجنا هم باب الهدی و ادخلناهم دارالسلام و اشلمنا هم ثوب الایمان و فلجوا بنا فی العالمین و ابدت لهم ایام الرسول آثار الصالحین من عام مجاهد و مصل قانت و معتکف زاهد یظهرون الامانه و یأتون المثابة حتی اذا رعی الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و رفعه الیه لم یک ذلک بعده الا کلمحة من خففه اوو میض من برقة الی ان رجعوا الی الاعقاب و انتکصوا علی الابار و طلبوا بالاوقار و اظهروا الکتائب و ردموا الباب و فلو الدار و غیروا اثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رغبوا عن احکامه و بعدوا عن انواره و استبدلوا بمستخلفه بدیلا اتخذوه و کانوا ظالمین و زعموا ان من اختار و امن آل ابی‌قحافة اولی بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن اختاره الرسول علیه و آله السلام بمقامه و ان مهاجر آل ابی‌قحافه خیر من المهاجرین الانصاری الربانی ناموس بنی‌هاشم بن عبد مناف الا و ان اول شهادة زور وقعت فی الاسلام شهادتهم ان صاحبهم مستخلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مضی و لم یستخلف فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الطیب المبارک اول مشهود علیه بالزور فی الاسلام و عن قلیل یجدون غب ما یعملون و یسجد التالون غب ما  
[صفحه 233]  
استنه الاولون و لئن کانوا فی مندوحة من المهل و شفاء من الاجل و سعة من المنقلب و استدراج من الغرور و سکون من الحال و ادراک من الامل فقد امهل الله عز و جل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور و اسبغ علیهم نعمه ظاهرة و باطنة و امدهم بالاموال و الاعمار و اتتهم الارض ببرکاتها لیذکر و آلاء الله ثم لیغترفوا الاهابة له و الانابة الیه لینهوا عن الاستکبار فلما بلغوا المدة و استتموا الاکلة اخذهم الله عز و جل و اصطلبهم فمنهم من حصب و منهم من اردته الخسفة و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون الاوان لکل اجل کتابا فاذا بلغ الکتاب اجله لو کشف لک عما هوی الیه الظالمون و آل الیه الاخسرون لهربت الی الله عز و جل مما هم علیه مقیمون و الیه صائرون الاوانی فیکم ایها الناس کهرون فی آل فرعون و کباب حطة فی بنی‌اسرائیل و کسفینة نوح فی قوم نوح و انی النبأ العظیم و الصدیق الاکبر و عن قلیل ستعلمون ما توعدون و هل هی الا کلصقة الاکل و ندقة الشارب و خفقة الوسنان ثم تلتزمهم المعرات جزاءا فی الدنیا و یوم القیمة تردون الی اشد العذاب فما الله بغافل عما تعملون فما جزاء من تنکب محجة و انکر حجته و خالف هداته و حاد عن نوره و اقتحم فی ظلمة و استبدل بالماء السراب و بالنعیم العذاب و بالفوز الشفاء و بالسراء الضراء و بالسعة الضنک الاجزاء اقترافه و سوء خلافه فلیوقنوا بالوعد علی حقیقته ولیستیقنوا بما یوعدون یوم تاتی الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا الی اخر السوره.»  
«انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید»

### ترجمه خطبه وسیله

قریب بدین مضمون است که می‌فرماید ای مردم هیچ شرفی برتر و بالاتر از دین اسلام نیست احکام و آئین دین اسلام بالاترین سعادت است نیاز دنیا و آخرت بشر را در سایه همای سعادت و فوز و فلاح رستگاری تضمین و تأمین می‌کند امور معاش و معاد بشر را به احسن انتظار اداره می‌نماید هر کس مسلمان شود و به آداب دین بگرود دارای شرف و شرافت دنیا و آخرت می‌گردد - اسلام بر همه ادیان عالم و بر هر  
[صفحه 234]  
آئین و روشی رجحان و برتری دارد هیچ کرم و کرامتی عزیزتر از تقوی نیست پرهیزکاری در هر کس ظهور کند واجد تمام صفات فاضله و کرایم اخلاق می‌گردد که قرآن فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم هیچ نگهبان و ملجأ و پناهی بهتر از ورع و ترس و پرهیزکاری نیست چه هر کس به این صفت ممتاز آراسته و متحلی گردید سرافراز و مفتخر و مباهی شد پرهیزکاران به نیکوکاری حرص و ولع نشان می‌دهند و از زشتی و سیئات اجتناب می‌کنند و پرهیز می‌نمایند تا از گزند شیاطین و وساوس نفسانی خود و هر جن و انسی در امان بمانند و از نکبت و وبال معصیت و جریمه جنایت مصون باشند.

### وسیله شفاعت‌

هیچ شفاعتی نجات بخشنده‌تر از توبه نیست بازگشت به خدا و توکل به حق و توسل به قرآن و عترت بهترین شفیع برای نجات و رستگاری است چه آنها شفیع بی‌نفاق و شقاق هستند که اجر و مزدی هم نمی‌خواهند در حالی که هر وکیل و شفیع اول اجر و اجرت می‌خواهد ولی قرآن و عترت خلق را قربتا الی الله هدایت و ارشاد می‌کنند ولی شفاعت آنها تا موقعی قبول و مقبول است که مرتکب به راستی توبه کند و به حقیقت بازگشت به خدا نماید در بارهای دیگر برای آنها سخت شفاعت مشکل است مگر رحمت حق خود شامل عاصی گردد و هر کس توبه بشکند به عقوبت سابق و لاحق گرفتار شود چنانچه در قوانین جاریه کشوری هم که از این سنت اتخاذ سند شده در تکرار تخلف مجازات تشدید می‌گردد.

### عافیت و قناعت‌

فرمود هیچ لباسی بهتر از لباس عافیت نیست و با فقدان عافیت وجدان آرامش ندارد هیچ وقار و نگهبان و نگهداری چون سلامت نیست چه سلامت اسباب حصول همه نوع کار و فعالیت است و هیچ مالی بهتر از قناعت نیست که از دستبرد دزدان و راهزنان محفوظ است.  
اگر قناعت نباشد و مال دنیا در دست مردم بی‌دست و پا بریزد از بی‌بندوباری و فقر و تنگ‌دستی آسوده نخواهد ماند نمی‌دانند چگونه خرج کنند و رفع نیاز نمایند.  
هیچ گنجی از قناعت و رضای به قسمت خدا بهتر نیست  
آن گنج قناعت که خدا داد به حافظ  
از یمن دعای شب و ورد سحری بود  
آدمی که به قسمت خدا راضی باشد از زندگی راضی است و اگر راضی نباشد همان  
[صفحه 235]  
نصیب به او داده می‌شود چه اگر کوه‌های عالم را زر و سیم نمایند و به دست مردمی خوار و پست فطرت دهند باز هم برای آنها کافی نیست.  
رضا به قسمت خود شو که خامه‌ی ازلی  
همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت  
و دیگر گفته:  
هر چه نصیب است نه کم می‌دهند  
گر نه ستانی به ستم می‌دهند  
پس باید راضی به رضای خدا شده و تسلیم امر مولا گردیده اگر صفت رضا نباشد تزلزل و اضطراب همیشه بر آدمی مستولی است قناعت و رضا و تسلیم آدمی را راضی به قدر و قضا می‌کند و با آسایش و آرامش همدوش می‌سازد و در بستر استراحت به فراغت می‌خسبد شدت میل به متاع این جهان و حطام دنیوی کار زشت و ناپسندی است و کلید ابواب رنج و محنت است تراکم مال و انباشتن اموال و پر کردن جوال‌ها موجب زحمت و وبال و حقد و حسد می‌گردد این رذیلت سلب نعمت می‌کند و ثروت را وبال زندگی می‌نماید.

### تراکم سرمایه‌

فرمود تراکم سرمایه سبب تراکم آفت است و تمنی نقمت است چه این صفت با دین و عقل و خرد سازش ندارد و آفت دین می‌گردد و حرص و آز و اقتحام در گناه را زیاد می‌کند و چون این اوصاف قوت گرفت آدمی ناچار تن به هر نامشروعی در می‌دهد و هر خواهش و میل نفسانی را اجابت می‌کند تا آنجا که ممکن است در قبال پشیزی خونی بریزد و معاصی را ناچیز انگارد و وقعی ننهد تا به حرمان و بغی و ظلم و تعدی و اجحاف به ناموس دیگران و هلاکت نفوس زکیه اقدام نماید و آن را کاری بزرگ و گناهی عظیم نشمارد.

### حرص و آز

فرمود شره و حرص و آز مساوی با همه عیوب است و جامع هر رذیلت است چه بسیار طماعی که نتیجه عملش خسران دنیا و آخرت و زیان جان و مال و نفوس خود و دیگران می‌گردد.  
آرزوهای دراز است که عاقبت وخیمی دارد و هر کس که آرزوی او از حد و اندازه بیرون باشد از ورطه انسانیت خارج می‌گردد زیرا آرزو و تمایل حد و اندازه ندارد و بسیار شده که امیدها و آرزوهای بی‌جا به حرمان و نومیدی و بسا به انتحار و خودکشی کشیده شده است مانند برخی از تجارت‌ها که پایانش خسارتها است.  
هر کس بدون رویه و رعایت عواقب کار در امور دنیا درافتد خویشتن را در معرض  
[صفحه 236]  
هلاکت انداخته است و ابواب فضیحت و رسوائی را به سوی خود باز کرده است.  
فرمود برای مؤمن هیچ طوقی و قلاده‌ای سنگین‌تر از بار معصیت نیست.

### علم و فضیلت‌

ای مردم هیچ گنجی سودمندتر از علم و هیچ عزتی رفیع‌تر از حلم و هیچ حسبی و روشی و شرفی رساتر و کامل‌تر از ادب نیست هیچ نسبی در انتساب بدتر و فروتر از غضب نیست و هیچ حالی مزین‌تر از حلیه عقل و فضیلت نیست و هیچ بدی بدتر از کذب و دروغ نیست و هیچ نگهبانی بهتر از خاموشی و هیچ غایت و نهایتی نزدیک‌تر از مرگ نیست چه گوهر علم و دانش کلید هر گونه گنج بی‌قیمت است و اجر بی‌رنج است - حلم و بردباری موجب عز دنیا و آخرت می‌گردد زیرا چون حلم وجود یابد آدمی را در مکاره و ناملایمات صبور و بردبار می‌سازد یا به تلافی و قصاص و حکم جرم شتابزدگی ننماید و عجله و تندروی نکند و در نتیجه با عزت و ابهت و صلابت و سطوت قضاوت می‌کند تا خدا و خلق راضی گردند.

### تأمل و درنگ‌

فرمود در کارها بی‌تأمل و درنگ و بدون فکر و اندیشه سخن نگوئید  
مزن بی‌تأمل به گفتار دم  
نکو گو سخن اگر دیر گوئی چه غم  
زیان شتابزدگی و تندخوئی و عجله کردن برای سخن بی‌هنگام است و مفاسد آن زیاد است و آن را تیره عقل گویند که گفته‌اند:  
دو چیز تیره (طیره) عقل است دم فروبستن  
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی‌

### مرگ و علائم آن‌

فرمود مرگ اگرچه ظاهر نیست ولی علامات و آثار و امارات آن در هر آنی پدیدار است.  
ای مردم هر کس در هر شغل است عیب خود را در آئینه نفس خویش بیند و از عیب‌جوئی دیگران خودداری کند.  
آئینه آن روز که گیری به دست  
خود شکن آن روز مشو خودپرست  
در همه چیزی هنر و عیب هست  
عیب مبین تا هنر آری به دست  
عیب کسان منگر و احسان خویش  
دیده فرو بر به گریبان خویش  
[صفحه 237]

### رضا به قسمت‌

فرمود هر کس از رزق و روزی که خداوند نصیبش فرمود راضی باشد و بر دولت و مکنت و نعمت دیگران افسوس نخورد خداوند به او افزونی دهد چه باید فکر کند خدای عالم عادل و حکیم و علیم و غنی بالذات است و هر چیز به هر کس عنایت فرموده شایسته استعداد و لیاقت او بوده و روی مصلحت و مقتضیات نیاز معنوی برای تکامل نفس به او عنایت فرمود بر مال دیگران و به مقام و منصب و جاه و جلال خدا داد دیگران حسد نورزید غبطه خورید و خود را مهیای ایجاد استعداد و لیاقت نمایئد تا به شما هم نعم بی‌پایان خود را عنایت فرماید چه بغض و بخل و امساک در ساحت مقدس فیاض مطلق کل وجود ندارد که به یکی از روی خویشاوندی بدهد یا از روی بیگانگی امساک نماید سبحان الله عما یصفون ذات حق تعالی از این توهمات بی‌جا منزه و مقدس است و به هر کس می‌دهد برای آزمایش و تکامل اوست بنده خدا باید راضی به قضا و قسمت خود باشد.  
فرمود من حفر بئرا لاخیه وقع فیه  
چه مکن بهر کسی  
اول خودت دوم کسی  
بد مکن که بد افتی  
چه مکن که خود افتی‌

### جزای عمل‌

عمل هر کس به هر اندازه و هر کجا و در هر زمان و مکان باشد پاداش و جزا خواهد دید ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی خداوند ذره‌ای حق کسی را در عمل ضایع نمی‌کند خواه زن یا مرد و لا تزر وازرة وزر اخری و بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری نخواهد گذاشت مکافات دنیا و آخرت هر عمل با آن فعل پیوستگی تام دارد و همان نتیجه میوه همان عمل است و همان عمل نتیجه همان ثمر است هر کس پرده احترام و حرمت دیگری را چاک زند و ناموس عفت کسی را مورد تعدی و اجحاف قرار دهد و پردگیان عفاف را بی‌حجاب بر دیگران بنماید پرده عفت خود را دریده است و ناموس جان و روان خود را به دست دیگران سپرده است مرد اگر غیرت و تعصبی داشته باشد درباره ناموس اوست که باید بکوشد هرگز پرده احترام او ندرد و برادران خود در اجتماع شریک زندگانی اجتماعی او هستند که اگر هتک ناموس یک فرد شد هتک ناموس اجتماع شده است و نباید راضی به هتک احترام دیگری گردد و پرده تطاول روزگار خواهی نخواهی پرده احترام بی‌ناموسان را پاره می‌کند.  
[صفحه 238]

### صفح و گذشت‌

فرمود هر کس لغزش خود را فراموش کند و لغزش و خطای دیگران را بزرگ جلوه دهد خود ناگزیر دچار این لغزش‌ها و عکس العمل‌ها خواهد شد.  
هر که عیب دگران پیش تو آورد و بگفت  
به یقین عیب تو پیش دگران خواهد گفت  
تو خود فکر کن اگر کسی یکی از هزار و مشتی از خروار از زشتی‌های تو را برابرت بگوید و زبان به نکوهش تو دراز کند تو ناراحت خواهی شد و خودت برای او ذره‌ای را چون کوه جلوه می‌دهی و مثقالی را به خرواری می‌نمائی اما اگر بدانی که خود مرتکب چنین خطایا هستی زبان به استغفار گشائی و سر تعظیم و تکریم از خجلت و سرافکندگی به زیر اندازی که گفته‌اند:  
در آتشم بیفکن و نام گنه مبر  
کاتش به گرمی عرق انفعال نیست‌

### عجب و خودپسندی‌

مردی که عجب و تکبر و خودخواهی داشته باشد دیگران را حقیر می‌شمارد و این نکته قابل توجه است که عجب منبع رذایل می‌شود و صفات ناپسندی از این صفت به ظهور می‌رسد مثلا تحقیر دیگران تعدی به حقوق اجحاف و دستبرد به مرز حق دیگران و اختلاف طبقاتی و غیره به شرحی که در مکتب اسلام نوشته شد مولود این صفت است مرد متکبر از محصول و نتیجه افکار و عقول دیگران به سبب تکبری که دارد بی‌بهره می‌ماند و از انوار فیوضات علوم و فنون دیگران محروم می‌گردد او از دین و دانش به خودخواهی مغرور و از راه مستقیم مهجور خواهد ماند.

### بی‌نیازی‌

فرمود هر کس از عقل خود بی‌نیازی طلبد و از دیگران مشورت و استفاده رهنمائی فکری نکند به لغزشی خواهد افتاد که زیان‌بخش است و هر کس با متکبرین ندیم گردد از مصالح و منافع زندگی دور افتد.  
مرد متکبر از پند و اندرز و نصیحت و مصلحت دیگران محروم و در نتیجه خسران خواهد دید زیرا هر چه دیده یا شنیده از تکبری که دارد حمل بر سفاهت و زشت زبانی او کند و گفتار ناهنجار و بی‌ربط نامربوط خود را وحی منزل شناسد.

### خسیس و لئیم‌

هر کس با مردم خسیس و پست و نکوهیده اخلاق مخالطت و معاشرت و مجالست جوید حقیر و پست و کوچک و وضیع گردد چه مردم اشخاص را به دیده همنشین آنها می‌بینند.  
[صفحه 239]  
تو اول بگو با کیان زیستی  
پس آنگه بگویم که تو کیستی  
ارزش ظاهر دوستان و همنشینان ارج و ارزش شماست پس بکوشید که همنشین و جلیس و ندیم عاقل و خردمند و شریفی برگزینید تا در نظر مردم بزرگ تجلی نمائید.  
فرمود هر کس از اندازه قدرت و استعداد خود بیشتر زیر باری رود کمرش خم خواهد شد و عاجر و بیچاره گردد زیرا از شیر حمله خوش بود و از غزال رم هر کس باید به وسعت نیروی ظاهری و باطنی خود قبول عملی را کرده تا از عهده برآید و سعادتمند گردد.

### عقل و جهل‌

ای مردم هیچ مالی و دولتی بهتر و نافع‌تر از عقل نیست هیچ فقر و پریشانی و بدحالی بدتر و سخت‌تر از جهل نیست - زیرا اگر عقل باشد همه نوع بضاعت و نعمت و استطاعت حاصل می‌گردد و اگر جهل باشد هر چه از اموال و ثروت داشته باشد سودی نخواهد برد و از آن منفعتی ننماید و همه‌ی آن نعم زائل گردد پس باید به عقل نعمت را جلب کرد و به شکر افزونی داد.  
دولت مرد جاهل اگر زوال هم نجوید در کار خیری صرف نمی‌شود و برکتی نخواهد داشت بلکه بر زوال نعمت و فقر و مسکنت و وبال نکبت او کمک می‌کند.

### گذشت روزگار

فرمود هیچ واعظی و ناصحی بهتر از گذشت روزگار نیست شما ابتدا و انتهای وقایع عالم را ببینید و با هم بسنجید و از گذشت روزگار عبرت گیرید که گذشت روزگار بهترین درس است هیچ عقلی بهتر از تدبیر و تفکر در امور نیست در هر کاری از امور معیشت خود فکر و اندیشه را به کار بندید و از گذشت روزگار برای کمال آن عبرت و سرمشق گیرید.  
فرمود هیچ عبادتی بهتر از تفکر در امور زندگی نیست که فکر در شئون خود معبود کفر است و جز به فکر عبادات ارزشی ندارد - تفکر در امور عالم از عبادت مؤثرتر است.

### عجب‌

هیچ کمک و یاور و وزیری چون مشورت نیست که وحشت و نفرت را برطرف می‌کند تردید و اضطراب را می‌زداید و هیچ وحشتی بدتر از عجب و تکبر نیست که خودپسندی نتیجه‌اش تنهائی است مردم بنده احسان و اخلاق هستند از اطراف متکبرین فرار می‌کنند و لذا فرمود فتکبروا عند المتکبرین مرد متکبر همیشه تنها و بی‌یار و مونس خواهد ماند.

### ورع‌

فرمود هیچ ورعی مانند اجتناب ورزیدن از محارم نیست و امام (ع) می‌فرماید ورع از محارم بر تقوی و پرهیز از دیگران مقدم است زیرا  
[صفحه 240]  
بیشتر مردم از بیشتر مکروهات متنزه می‌باشند ولی از ارتکاب بیشتر محرمات باک ندارند باید مسلمان از محارم خود به ورع و تقوی دوری کند.

### حلم‌

هیچ حلمی چون شکیبائی و خاموشی نیست حلم به ضم حاء مهمله به معنی عقل است و به کسر حاء به معنی بردباری است در جوانان که گفته‌اند لا یبلغ الحلم منظور کمال عقل آنها برای تمیز است و حلم بردباری و صبوری است که شکیبائی بر گفتار ناهنجار و کردار نابجای مردم بیشتر ناراحتی ایجاد می‌کند مردم اکثر در این دو حال به مناقشه و نزاع و زد و خورد و حتی چاقوکشی و قتل مبادرت می‌کنند مرد مسلمان باید در این گونه موارد صبر و شکیبائی نشان دهد - و در شنیدن یک گفتار نابجا یا یک کردار ناپسند گوهر فضیلت حلم را از دست ندهد تا کامکار و رستگار گردد.

### ده خصلت‌

فرمود در انسان ده خصلت است که به زبان آشکار می‌گردد و زبان مظهر و ابراز کننده آن خصال است.  
1 - آنچه در ضمیر دارد از علم و فکر و اندیشه و اراده و مشیت و قصد و غرض و غیره که با زبان اظهار می‌کند و این کار از جوارح و اعضاء دیگر ساخته نیست - اگر زبان نبود انسان قادر به بیان مقاصد خویش نبود و محتویات خزینه دل و جواهر افکار ابکار ظهور و بروز نداشت زبان نتایج قوه عاقله را به عرصه ظهور می‌رساند و به زبان که وسیله نطق و بیان است ممیز انسان از سایر حیوانات است که با قوه ناطقه بیان مرکبات و عناصر و موالید می‌گردد.  
2 - حکمرانی است که حق را از باطل جدا می‌سازد و اگر زبان نبود این امتیاز برای انسان حاصل نمی‌شد.  
3 - گوینده و واعظ است که با این خصلت پاسخ هر مسئلت و عنوان و سؤالی را ادا می‌نمایند.  
4 - واسطه و شفیع درخواست کننده می‌گردد که به وسیله آن به مقصد و منظور خود می‌توان رسید.  
5 - وصاف و معرف اشیاء است که این هم از خصال خاص انسان است.  
6 – فرمان فرمائی مقتدر است که به نیکی حکم می‌کند و از بدی باز می‌دارد که زبان ترجمان این احساسات است که طالب خوبی و متنفر از بدی است - البته این خاصیت مکتب طبیعت و تربیت است.  
[صفحه 241]  
7 - تعزیت و تسلی است که هر اندوهی را از دل برگیرد و با پند و اندرز و مصاحبت دانشمندان ضمیر تغییر حال می‌توان داد.  
8 - آنکه دائم الحضور و کثیر الالتفات است یعنی اسبابی حاضر و مهیا می‌سازد که دشمنی را رفع می‌کند و دوستی‌ها را تشدید می‌نماید برخلاف سایر حیوانات که قادر بر رفع خصومت و عناد نیستند.  
بسا کس که از یک حدیث درشت  
به هم زد جهانی و خلقی بکشت  
یکی دیگر از گفته‌ی دل پسند  
میان دو صد قوم شادی فکند  
9 - مسرت‌انگیز و فرح‌بخش است که به گفتار خود گوش‌ها را ملذوذ می‌سازد و دل‌ها را محظوظ می‌نماید.  
10 - معزیست که حزن و الم را می‌برد و سختی‌ها را محو می‌سازد - و عزت می‌بخشد.  
فرمود امیرالمؤمنین در این بیان محسنات زبان می‌فرماید و هر چه عکس آن باشد حکم عرض را دارد فرمود ای مردمان هیچ چیز در خاموشی و سکوت از تنطق به حکمت بهتر نیست.  
یعنی زبان را خدا داده که آدمی با آن اسرار و ودایع اعیان ثابته را ادراک و احساس نموده با دیگران در میان نهد - و به عکس هیچ چیز بدتر از نطق روی جهالت نیست پس باید به وقت گفتن گفت و به موقع سکوت ساکت ماند.  
فرمود هر کسی نمی‌تواند عنان زبان را تملک نماید و مالک و مختار زبان خود شود و اگر کسی توانست تملک زبان نماید رستگار است و آنکه اختیار خود بر زبان داد باید بداند که زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.  
فرمود هر کس به صفت علم و گوهر دانش و معرفت ممتاز نگردد گمنام خواهد ماند رتبه شناسائی و لیاقت شهرت نخواهد یافت و هر کس به حلم و بردباری کار نکند بردباری و حلم پیدا نمی‌کند و زنگ کدورات خاطرش به صیقل تجارب زدوده نخواهد شد و زشتی را نمی‌فهمد - هر کس به کمک تفکر و نصیحت ناصحان مشفق وقعی ننهد و ترک عمل زشت نکند شخصیت او تیره و کدر می‌گردد و لگدکوب زجرت و محل بلیات و حوادث خواهد شد.  
فرمود: هر کس با حال تجمل و تمکن بر مقام عزت و نعمت به اهل سؤال و حاجت بخشش ننماید روزگارش به آنجا کشاند که در پیشگاه دیگران بایستد و به ذلت و مسکنت پرسش نماید و معذلک محروم و ممنوع گردد.  
[صفحه 242]  
هر کس طلب عزت در راه غیر حق کند ذلیل و خوار شود هر کس به نیروی ستم و دستیاری ظلم نماید گردش زمانش دستخوش ذلت و هوان فرماید - هر کس معاند حق شود وهن و سستی و خواری با وی ملازمت گیرد هر کس فقیه و عالم شود به کسب فقه و علم برآید موقر و محترم گردد.  
هر کس تکبر نماید و خود را بزرگ شمارد در چشم مردم حقیر و کوچک شود - هر کس نیکو نباشد و نیکوئی نکند او را ستایش نکنید چه انسان بنده احسان است و چون احسان بیند کرنش و تواضع کند.  
فرمود ای مردم مرگ قبل از هر چیز است و بهتر است که قبل از آنکه مرگ بیاید او را استقبال کنید - پیش از آنکه تن به مرگ گرفتار شود در عبادت و اطاعت و صلح و سلم مبادرت نماید که انسان به عجز و بیچارگی توأم است و محاسبه نفس باید در این جهان نمود تا در آن جهان آزاد بود - فرمود مردن و به گور رفتن از زندگی بهتر است که دست نیاز پیش این و آن دراز کنید.  
«نگارنده گوید این صفت در میان ائمه به قوت شدت داشته چنانچه امام حسین (ع) فرمود مرگ به عزت بهتر از حیات در ذلت است و امام محمدباقر علیه‌السلام همین حقیقت را خبر داد که باید با عزت زندگی کرد حیات ذلت‌آمیز سودی ندارد.»  
فرمود ناز کشیدن و چشم به این و آن داشتن و  
بر در ارباب بی‌مروت دنیا  
چند نشینی که خواجه کی به در آید  
دنیا همه این طور بوده که صباحی بر کام آدمی می‌چرخد و ایامی برخلاف میل او دور می‌زند همیشه زندگی یکسان نیست.  
چنین است رسم سرای درشت  
گهی پشت به زین و گهی زین به پشت  
خردمند کسی است که در اقبال دنیا نیکوئی کند و در ادبار آن صبر و شکیبائی نماید و سرکشی و طغیان نکند چه این دو حال برای امتحان آدمی است.  
فرمود ای مردم شگفت‌ترین اعضای آدمی دل اوست و در مخزن دل مواد حکمت و اضداد آن موجود است عقل و جهل نفس قدسی و نفس اماره هر دو جا دارد - دل عین حیات و آب زلال است و در عین حال ضلالت و غوایت است - محل امید و رجاء و یأس و نومیدی آنجاست - اگر طمع طلب کند ذلیل و خوار گردد و هیجان کبر و حرص او را به هلاکت بکشاند  
[صفحه 243]  
و دریغ و افسوس بر محرومیت‌ها که او را بکشد و اگر غضب بر دلی مستولی گردد و غیظ و خشمی که از راه عجز بر آدمی مستولی می‌شود بر وی سخت می‌گردد و اگر به رضا و قضا تن در دهد خوشبخت و کامیاب خواهد شد.  
اگر تحفظ و خویشتن‌داری را موقوف سازد و فراموش نماید اگرچه روزگار بر کام او هم بگردد خوشی او خارج از انجام وظایف شرعی او خواهد بود و اگر بیم و شوقی در سپارد یکسره حذر نماید و از امور واجبه بی‌خبر بماند.  
این بشر است که اگر در مهد امن و عرصه امان زیست کند غرور و غفلت و تکبر و غوایت بر او غالب گردد و روش آدمیت و انسانیت را فراموش کنند و در غفلت در صفت غافلان قرار گیرد ولی چون به مصیبتی گرفتار شد به جزع و فزع افتد و دامن صبر و شکیبائی از دست دهد - و فریاد کشد که مفتضح شود اگر گرسنگی بر او چیره گردد چنان قدم سست کند که نتواند از جای برخیزد اگر در سیر شدن و انباشتن شکم افراط نماید از پری و امتلاء معده و درد شکم به تنگ آید و به هر چه دست یابد ضرر رساند و به هر چه افراط کند به فساد کشد.  
امام علیه‌السلام می‌فرماید حالت آدمی از این جمله بیرون نیست که قوای اضدادی است از دو طرف جنبه‌های مثبت و منفی و افراط و تفریط هر دو زیان‌آور است در این نشئه چه شورها بر سر دارد و چه امیدها در مغز می‌پرورد چه خیال‌های کوتاه و بلند و چه آرزوهای دراز دارد تا به سر منزل مقصود برسد.  
ای مردم هر کس به قلیلی بسازد و به جود و بخشش و داد و دهشی عادت کند بزرگوار گردد و مالش بسیار شود و ریاست یابد چون همه طالب دنیا و مال و مقام و منصب هستند هر کس قانع‌تر و مقتصدتر باشد بیشتر توفیق حاصل کند و در تنگدستی هم ناراحت نگردد.  
هر کس حلم و بردباری داشته باشد بسیار با نبالت و شرف و فزونی گردد چه شخص حلیم تا دانا نشود حکیم نگردد و به صفت بردباری و توکل بر حضرت باری برخوردار نمی‌گردد و چون بردبار شد بر حوادث جهان و ناملایمات زمان و جفاهای اخوان شکیبائی می‌نماید و از خداوند تعالی فرج و تسهیل امور را می‌خواهد و با این صفت نیکو در هیچ حادثه‌ای جزع و فزع نمی‌کند و از جسارت و گستاخی جاهلان و بی‌مایگان دامن صبر و بردباری از دست نمی‌دهد و در نتیجه شرافتمند و جلیل‌القدر می‌گردد.  
فرمود هر کس در ذات خدای تفکر نماید زندیق و ملحد و کافر می‌گردد و چه خداوند  
[صفحه 244]  
تعالی برتر و بالاتر از هر خیال و قیاس و وهم و گمان است و با مخلوق مجانست ندارد و مشابه و نظیر و ضد و ندی برای او نیست و از ادراک عقل خارج است - و خرد از ادراک کنه ذاتش عاجز است.  
خرد برد پی به کنه ذاتش  
اگر رسد خس به قعر دریا  
و تفکر در ذات به زندقه می‌کشد و لذا مردم را از فکر در ذات حق منع کرده‌اند و در صفات جلال و جمالش و آثار آیاتش تأکید و ترغیب نموده‌اند.  
فرمود هر کس بسیار مزاح کند خفیف و بی‌ارزش گردد و هر کس بسیار بخندد از هیبت و بزرگی بیفتد - هر کس ادب ندارد حسبش تباه گردد و برترین و فاضل‌ترین کارها نگاهداری و پاسبانی و حراست عرض و ناموس است که باید مال را ذلیل کرد تا عزیز شد باید پول و مال دنیا در راه حفظ ناموس و شرافت فدا گردد - هر کس با جاهل بنشیند عقلش زایل شود - در حالی که عاقل باید ناچار جاهل را هدایت و ارشاد نماید و به صحبت او مایل گردد و جاهل در مجالست عاقل عاقل گردد چه هر کس با نادان بنشیند نادان گردد و به قیل و قال بی‌جا وقتش صرف شود و نتیجه‌ای نبرد.  
فرمود هیچ توانگری به وسیله‌ی مال از چنگ مرگ نمی‌رهد و هیچ فقیری به سبب بی‌چیزی از حادثه موت رهائی نیابد اگر مرگ متاعی بود که می‌فروختند هر کریمی آن را می‌خرید و هر لئیمی حریص خریدار می‌شد - فرمود طمع مردم لئیم را پایانی نیست و جود مردم جواد را نهایتی نیست - و نه خواننده و نه بخشنده به مقصود نمی‌رسند و نه امکان اجرای مقصود است از این جهت کریم تمنای مرگ می‌کند و لئیم حرص می‌زند و بیش از احتیاج خود می‌رباید.  
چنین اشخاصی چون حیوانات وحشی و سبع و درنده بلکه بدتر هستند زیرا حیوان با یک طعمه که سیر شد می‌گذرد و می‌رود و یا چند گوسفند در بته سبزی شرکت می‌کنند و هر کدام پوزی می‌زنند اما آدم حریص و لئیم اگر طعمه‌ای یافت نمی‌خواهد دیگران خبردار شوند و بلکه می‌خواهد همه چیز را خود داشته باشد و به همین جهت قرآن می‌فرماید بل هم اضل السبیل چه از مقدار خواهش آن‌ها کاهش نمی‌شود و به اموال دیگران چشم می‌دوزند و بر خود می‌سوزند و آنها از این جهت که نمی‌توانند همه دنیا را در اختیار بگیرند مرگ را حاضر می‌شوند خریداری کنند.  
[صفحه 245]  
فرمود حریص به لئامت حرصش سخت‌تر است و هیچ چیز را به هیچ کس روا نمی‌دارد تا آنجا که مرگ را اسباب آسایش خود می‌شمارد.  
لئیم مجلس ما خود همیشه دل می‌خورد  
علی‌الخصوص که حرصی به لؤم او بستند  
و معنی دیگرش این است که لئیم مرگ را می‌خرد که حتی دیگران هم نداشته باشند و کریم می‌خرد تا از نکبت این جهان به نعیم آن جهان برخوردار شود.  
فرمود ای مردمان قلوب را افاضات انوار حکمت الهی و رشحات قطرات معارف نامتناهی حیات می‌بخشد - افاضات اشراقی الهی است که دل را زنده می‌سازد و نفوس اماره را از افراط و تفریط تعدیل می‌کند و به عبادت و ریاضت دعوت می‌کند و به پند و اندرز و نصیحت هدایت و ارشاد می‌نماید.  
اطاعت حق صراط مستقیم کمال عبادت است که نفس را از هوی باز می‌دارد و از پیروی شهوات و غضب مصون می‌دارد و در مرز شرع حفظ می‌کند - چه حکم عقل برخلاف حکم نفس است و نفس دلالت به لذات دنیویه و شهوات غیر شرعیه می‌نماید در صورتی که عقل به جاده سلامت و متابعت حق که موجب سعادت است رهبری می‌کند.  
فرمود تجارب روزگار علمی برای بیرون شدن از جاده غفلت و جهالت درسی است و برای ادب نفس که بسیار مؤثر است و از ارتکاب معاصی خودداری می‌کند و پشیمان نمی‌گردد.  
فرمود هر کس بی‌تأمل سخن براند و بیهوده گفتگو کند قدر و قیمت را از دست داده است.  
فرمود هر کس دیو شهوت را در بند زند قدر و قیمت او معلوم گردد - هر کس زیان خود را نگه دارد در پناه امان قوم خویشتن برخوردار گردد و به حاجت کامکار است.  
در گردش احوال انسان و گذشت روزگار اوضاع و احوال روشن گردد کسانی که در وادی ضلالت و تیه گمراهی افتاده‌اند از این گذشت روزگار بهره نمی‌گیرند و هر کس از مرور زمان عبرت نگیرد از درس معلم عبرت نخواهد گرفت - این اوضاع و احوال برای ایجاد افعال و اعمال حسنه و اخلاق پسندیده است تا نعیم ابدی و سرمدی نصیب مردان سالک راه حق شود.  
شریف‌ترین توانگری ترک آرزوست که گفته‌اند:  
[صفحه 246]  
ز من گو حریص جهان گرد را  
قناعت توانگر کند مرد را  
کسی که به آرزوی دراز و آمال دیرباز همراز شود اگرچه به خواسته خود نرسد نیازمند و محتاج باشد پس توانگری در ترک آرزوهای دور و دراز است و صبر و بردباری در محرومیت‌های اجتماعی است.  
توانگران را وقف است و نذر و مهمانی  
زکوة فطره و اعتاق و هدی و قربانی  
تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی  
جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی  
فرمود هر کس صله رحم نماید اگر اندک بضاعتی هم داشته باشد کثیرالثروه بنماید و برای او پناهگاهی است و پند و موعظت برای او ذاکر و واعظی است.  
هر کس به مقصود خویش برسد باید شکرگزاری نماید - و در بیان حال دیگران یا نشر قبح و احسان اکثر به انصاف سخن نمی‌گویند و عرصه گفتارشان تنگ و پهنه آن کم‌فضا می‌باشد تا کسانش از آنها خسته و ملول می‌گردند - هر کس به آمال خویش نائل شود دست تطاول برآورد و بسیار اندک افتد که آرزوها به صداقت منطبق بر عمل خود شود.  
فرمود تواضع و فروتنی جامه مهابت است که بر تن پوشند - چه کسان بسیاری که در آخر عمر حریص شوند و ولع پیدا کند و به معاصی مبادرت می‌نمایند.  
هر کس را شرم و حیا جامه فضیلت گردد کارهای مشکل او آسان گردد و هر کس در راه نصفت و عدل و اقتصاد میانه‌روی کنند سختی او آسان شود و دشوار او سبک و هموار گردد و چنین کسی در کار خود همیشه ذاکر و مستعد است و غافل نمی‌شود.  
تواضع و فروتنی جامه مهابت است و هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر به زوال نعمت دیگر همیشه زندگی یکسرش لنگ است و یک سرش کوتاه است که مولوی گفته:  
آن یکی خر داشت پالانش نبود  
یافت پالان گرگ خر را در ربود  
فرمود برای هر جانداری قوت و روزی مقرر است و برای هر کس به اندازه حفظ روزش روزی مهیا و مقرر است و با حرص سودی ندارد بیش از آنچه باید نمی‌دهند.  
هر چه نصیب است همان می‌دهند  
گر نستانی به ستم می‌دهند  
و رزق هر کس هر کجا باشد به قدرت الهی به او خواهد رسید و از مقدار آن کسر و اضافه نخواهد شد که:  
بر سر هر لقمه بنوشته عیان  
از فلان بن فلان بن فلان  
[صفحه 247]  
و با ایمان بدین حقیقت حرص و ولع مفهومی ندارد.  
ای معاشر الناس هر کس بر روی زمین گام سپارد ناچار روزی در شکم زمین جا دارد چه روز و شب در ویرانی بنیاد زندگانی و طی طومار اعمار با همدیگر به مسارعت و منازعت بر می‌خیزند تا کدام یک پیشی گیرند.  
ای مردم کفران نعمت پست‌ترین لئامت و نکوهش است چه هر کس شکر نعمت گوید بر نعمتش افزون شود - و گرنه نعمتش نقمت گردد.  
فرمود از مصاحبت جهال جز جهل و ضلالت اکتساب نمی‌توان کرد - مردم کریم با خود عمیم هستند - و سخن به نرمی گویند و از هم متنفر و متوحش نمی‌شوند.  
مردم غیر کریم می‌خواهند مردمان از ایشان دوری گیرند و ابواب مسئلت نگشایند درشت‌گو و زشت‌خو هستند ولی مرد کریم نرم و ملایم و بشاش و حساس است.  
فرمود از عبادات به فصاحت و بلاغت سخن گفتن است و قرائت به صحت نمودنست سلام را روشن و بلند گویند و از خدعه و فریب پرهیز نمایند از اخلاق لئیمان دوری گیرند - هر طالبی به مطلوب خود می‌رسد و هر غائبی به مکان خود باز می‌گردد - هر چیز از تو فوت شود باز نمی‌گردد - عمر گذشته - اعمال و افعال از دست رفته فرصت غنیمت شمرده همه از دست رفته است میل و رغبت به گذشته و تأسف از آن سودی ندارد - غفلت زیان‌آور است.  
فرمود از نزدیک کار رفقا را درست انجام دهید و حق رفاقت را ادا کنید و آن وقت در سفر آهنگ رحیل نمائید همسایه را بشناسید و پس از آن خانه خریداری کنید که الجار ثم الدار.  
هر شتابزدگی به سر زمین خوردن دارد - حد وسط و میانه‌روی را حفظ کنید - لغزش‌های برادران دینی را معاف دارید - روزگار بر یک نسق نمی‌ماند هر کس به تو زیانی رساند غضب بر او مکن و تلافی منما خشم را روی خشم میفزا و اندوه را به کینه تشدید مکن - و نفس خود را به این صفات عذاب نکن.  
هر کس سخن به فصاحت گوید او را مفاخره و مباهات تواند.  
فرمود از تباهی روزگار آدمی تباهی توشه اوست یعنی در تهیه توشه و زاد خود دقت کنید که در قیامت مفتخر و موفق گردید.  
هیچ مصیبتی بدتر از مصیبت تهی‌دستی در قیامت نیست هیهات هیهات از تهی‌دستی  
[صفحه 248]  
صحرای محشر - آنها که روزگار را برای خود خواسته و به معاصی پرداخته در قیامت خسران‌آمیز است - هیچ نعیمی جز بهشت که عظیم است حقیر نیست یعنی نعم دنیا و خود دنیا همه قلیل و ناچیز است و هر نعمتی که در طلب مناهی و ملاعی دست آرند سخت حقیر و ناچیز است و هر بلائی را که در راه خداوند و عبادت و اطاعت صرف شود قابل تحمل است و در عوض آن از آتش جهنم رستگار و مصون ماند.  
فرمود تصفیه کردار از عمل دشوارتر است و از هر کس کاری شایسته است ولی تصفیه آن سخت‌تر است و خلوص نیت از فساد دشوارتر است اینجاست که باید با نفس اماره مبارزه کرد اگر کسی به جهت تقوی نیرومند شد بر همه کس سلطه و استیلا یابد.  
فرمود ای مردم خداوند عزوجل با پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله میعاد نهاد و آن میعاد به حق و راستی است خداوند در وعده خود تخلف نمی‌کند - و آن وسیله درجات عالیه بهشت است و رفیع‌ترین مقام تقرب به مقام قدس الهی است - آنگاه تعریف و توصیف بهشت را نمود و این وسیله را برای نیل بدان سخت ستوده است.  
فرمود رسول خدا بر بالای منبر آن وسیله که از نور بوده نشست و جامه نازک و نرم به تن داشت و آن از رحمت حق بود و به نور دو جهان پرتوافکن گردید و تاج رسالتش روح‌افزای صحرای محشر است و بالاترین درجات را احراز می‌کند سپس توصیف قیامت و مقام نبوت را نموده می‌فرماید - ای اهل موقف وصی من علی بن ابیطالب است آن را دوست بدارید و به پیغمبر ایمان آورید که هر کس به این حال کفران ورزد آتش دوزخ میعادگاه اوست و از اطراف بر او حمله می‌کند.  
فرمود خوشا به حال آن کس که وصی مرا دوست دارد و به پیغمبر عربی ایمان آورد هیچ کس رستگار نمی‌گردد مگر به راحت و رحمت و نعیم جنت که در جبین نبوت و امامت است می‌فرماید طوبی درختی است در بهشت که اصلش در کاخ پیغمبر آخرالزمان و نهالش در سرای ائمه اطهار است و هر شاخی از آن به سرای مؤمنی است.  
و آنها که به ولایت پروردگار کامکار هستند و شرف و مکان دارند به شاخه ولایت وصی پیغمبر علی بن ابیطالب علیه‌السلام دست توسل بزنند و هر پیغمبری امت خود را به وحی خود رهبری کرده و خاتم‌النبیین هم اوصیاء خود را از امیرالمؤمنین تا قائم آل محمد و مهدی امت به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نوشته‌ایم معرفی و به نام و نشانی مفصل رهبری فرموده است.  
[صفحه 249]  
فرمود رشته نبوت قطع گردید و تومار ولایت و خلافت گسترده شده و لذا در قرآن مردم را به اطاعت خدا و رسول و اولی‌الامر که امام است موظف فرموده است اطاعت او را موجب رستگاری و تمرد آن را سبب هلاکت شناخته و روی سخن را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم برده می‌فرماید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو به مردم اگر خدا را دوست دارید اطاعت کنید و آنها را تحریص و ترغیب به متابعت نمائید تا خداوند شما را بیامرزد و بهشت را پاداش عمل نیکوی شما قرار دهد - و هر کس تخلف ورزد جایش آتش دوزخ است.  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای مردمان علی نسبت به من چون هارون است نسبت به موسی یعنی همان طور که هارون وزیر و خلیفه و وصی و جانشین و امیر امت موسی پس از موسی بود علی نیز بعد از من همان مقام را دارد و علی با من در همه چیز مساوی است جز نبوت که او نبوت نداشت فقط من خاتم‌الانبیاء هستم.  
ولایت سایر انبیاء ولایت جزئیه است و ولایت پیغمبر خاتم‌النبیین ولایت کلیه الهیه است مردم به این بیان حقیقت را فهمیدند و معنی ولایت و خلافت را دریافتند - و در غدیر خم بود که دست مرا گرفت فرمود هر که را من مولا و دوست هستم علی مولا و دوست اوست - و هر که او را یاری کند مرا یاری کرده است و با نصب من به خلافت دین به کمال رسید - رضای خدا و رسول در ولای امیرالمؤمنین است که مناقب او حد و حصر ندارد و نمی‌توان شماره کرد.  
فرمود منم آن ذکری که در قرآن به اهل ذکر یاد شده و ما هستیم که مردم را به خدا و کمال فضیلت و رستگاری رهبری می‌کنیم - به ظهور ما مردم عزیز و از تمرد امر ما ذلیل می‌گردند هر کس لباس ایمان بپوشد رستگار می‌گردد عبادت و اطاعت بدون محبت و ولایت اهل بیت قبول نیست.  
فرمود مردم با همه این مطالب پس از آنکه چشم پیغمبر بر هم رفت از دین و ایمان برگشتند و از احکام خدا روی گردانیدند و به شهادت زور متوسل شدند.  
در این خطبه اشاره به خطبه شقشقیه فرمود که ابن ابی‌قحافه لباس خلافت پوشید و گفت پیغمبر کسی را به خلافت انتخاب نکرد و آن اول دروغی بود که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند و پس از مدتی آنچه خواستند کردند و برای آنکه چند روزی از دنیا کام بردارند حقایقی را زیر پا گذاشته و کامیاب شدند و به خوردن و نوشیدن و پوشیدن و جوشیدن و کوشیدن و  
[صفحه 250]  
کام دل گرفتن رسیدند و بر این سیره بروند تا بلا نازل گردد و مدتی که مهلت دارند حکومت می‌نمایند.  
فرمود من در میان شما مانند حطه بنی‌اسرائیل و چون کشتی نوح در قوم نوح می‌باشم هر کس به من تمسک جوید از دریای ضلالت رستگار گردد - منم نبأ عظیم و حجت خدا بر خلق و صراط مستقیم و نور ایمان و فروغ دین که مردم را به شاهراه هدایت و ارشاد می‌رسانیم.  
فرمود ما هستیم که زنده می‌سازیم و می میرانیم و بازگشت خلق به سوی ماست و روز قیامت صاحب حشر و نشر و تقسیم به بهشت و جهنم با ماست یعنی ما به اذن الهی واسطه اداره امور کشور عالم کون و فساد می‌باشیم. فرمود من اگر تقوی مانع نبود داهیه بشر بودم.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در پایان خطبه از فضایل و مناقب جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمه‌ای نقل کرده مردم را به مکارم اخلاقی او جلب فرمود.  
شیخ کلینی خطبه دیگری هم از آن حضرت نقل کرده که راوی آن امام محمدباقر علیه‌السلام است به این مطلع که الحمدلله الخافض الرافع الضار النافع الجواد و الواسع الجلیل ثنائه الخ در این خطبه نیز بسیاری از مکارم اخلاقی و فضایل نفسانی را یادآوری فرموده است که در روضه کافی درج شده است توجه مردم را به قرآن و فضیلت و فقه و احکام اسلام جلب فرموده است و در ضمن این بیانات باز از ولایت مطلقه الهیه نقل فرموده و اثبات آن حقیقت را کرده است که جز به ولایت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام عبادات قبول و مقبول نیست.

## تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره مال دنیا و سعی در تهیه ثروت‌

قال (ع) من طلب الدنیا استعفافا عن الناس وسیعا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله عز و جل و وجهه مثل القمر لیلة البدر [52].  
چون اسلام دین عقل و منطق و کار و کوشش است و در عین حال که برای تتمیم مکارم اخلاق نازل شده عمران و آبادی دنیا و حفظ شئون اجتماع نیز از اهم مسائل زندگی قرار گرفته دین مبین اسلام دنیا را برای تکامل جسم و جان به اعتدال و با رعایت شرع تأیید و طلب مال را تجویز فرموده است و لذا امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر کس دنیا را به سبب عفت نفس خویشتن و حفظ آبروی اجتماعی در نظر خلق طلب کند که گرهی از کار مردم بگشاید و سعی در کار دنیا و کوشش در حفظ شئون زندگانی مادی نماید برای آنکه اهل و عیال و  
[صفحه 251]  
اولادش و کسانی که در نفقه او هستند حتی حیوانات اهلی و غیره یا برای حفظ حیثیت خود در قبال همسایگانش کوشا باشد که نیازی از جهت مال دنیا نداشته باشد و از راه کسب حلال و تجارت و هنر و صنعت مال به دست آورد چنین کسی خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که صورتش چون ماه شب چهارده پرتوافکن است.  
مراد این است که شرمنده و منفعل نیست در کار باطل و مذموم و مقبوح دست نزده بلکه برای حفظ جسم و جان گروهی که مجموعا آبروی او را حفظ می‌کند کوشش کرد و آن هم رضای خدا در آن است و روزی که همه شرمنده زشت کاری دنیای مادی هستند او سر به زیر و منفعل نخواهد بود.  
چنانچه از همین خاندان است که فرموده‌اند الکاد لعیاله کمن جاهد فی سبیل الله کسی که در راه اداره امور معیشت خاندانش و نفقه خوارش عرق بریزد مانند جهاد در راه خدا می‌باشد و اخبار در این باره فراوان است که در مکتب اسلام مفصل شرح داده‌ایم دنیا در اسلام از جهت دین و فضیلت ارزش دارد و با اهمیت است و از لحاظ دنیاداری صرف توجه به شهوات و غضب منفور و مذموم و زشت و قبیح است و موجب بازداشتن انسان از کمال فضیلت می‌گردد آن منع و تقبیح برای حفظ کمال است و این تشویق و ترغیب هم به صرف مال در راه معارف و فرهنگ و علم و فضیلت هم برای تکامل و تشویق و نیل به مقام فضیلت است.

## امر به معروف و نهی از منکر

قال (ع) ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصالحین فریضة عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و یتصف من الاعداء و یستقیم الامر  
اساس و رکن زندگانی انسانیت بر پایه دو اصل است که امر به معروف و نهی از منکر است که در کتاب مکتب اسلام اول را در باب فضایل و دومی را در فصل رذایل نقل کرده‌ایم - قرآن بشر را به این حقیقت اعلام و موظف فرموده است.  
امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید خداوند است که امر به معروف و نهی از منکر فرمود و این راهی است که انبیاء عظام و رسل گرامی پیموده‌اند این راه صلحا و بزرگان و وظیفه بزرگ انسان در سرلوحه وظایف است در این راه مذاهب و مسالک معلوم می‌گردد در راه امر به معروف علم و فضیلت دست می‌دهد و جهل و رذیلت محو می‌گردد در این وظیفه مظالم مرتفع  
[صفحه 252]  
می‌شود و زمین آبادان می‌گردد دشمن راه انصاف پیش می‌گیرد و دوست به راه مستقیم کمال مطلوب پیش می‌رود امر به معروف آئینه تکامل مسلمان است نهی از منکر مرآت عیب نما برای رفع نقص است باید مسلمان برای تکامل خویشتن به این دو حقیقت پی برده و طلیعه وجهه همت خود قرار دهد.  
قال (ع) من باب کالا من طلب الحلال بات مغفورا له  
فرمود کس که خوابش برد در راه زحمت و رنج در طلب حلال خوابیده است آمرزیده یعنی طلب حلال زحمت‌انگیز است و رنج در راه به دست آوردن آن خستگی طاقت‌فرسائی دارد هر کس در این راه خسته شود و بیتوته کند خداوند او را می‌آمرزد.  
قال (ع) عن جده رسول الله (ص) قال العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال  
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است عبادت هفتاد جزء است که افضل آن به دست آوردن مال حلال است و این مال حلال تأثیری به سزا در زندگی انسان دارد برای تقویت جسم و رقاء روح بسیار مؤثر است همان طور که مال حرام تأثیری در کشتن احساسات و ادراکات و خفه کردن روح و میراندن شعور دارد مال حلال زنده می‌سازد - نشاط می‌آورد قوت می‌بخشد - شجاع و دلیر می‌سازد - مشعوف و مسرور می‌گرداند و بازخواست ندارد در حساب زودگذر است - تعدی به حقوق دیگران که در حرام ناگزیر تعدی می‌شود نخواهد شد اجحاف و زیاده‌روی نمی‌کند مسئول و طلبکار ندارد - بازخواست نمی‌شود - دادخواهی نمی‌کند و هکذا سایر شئون زندگی انسان همه در راه کسب حلال به رضا و رغبت و میل و صفا و وفا و ایجاد فضیلت به سهولت دست می‌دهد.

## درباره ظلم‌

قال الباقر (ع) لما حضرت ابی الوفات ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة بما ذکر ان اباه اوصاه قال یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود پدرم در حال مرض موت دست مرا به سینه خود گذاشت و فرمود ای فرزندم تو را وصیتی می‌کنم که پدرم به من وصیت کرده در حین وفاتش و او هم به وصیت پدرش توصیه شده که فرمود فرزند عزیزم بر تو باد که ظلم و ستم به کسی که جز خدا ناصری ندارد نکنی مبادا ستم بر ضعیفی شود که کمک و معاونی ندارد و آن مظلوم را خداوند یار او است با خداوند ستیزگی شایسته نیست.  
[صفحه 253]  
قال (ع) الظلم ثلاثة ظلم یغفره الله و ظلم لا یدعه الله فاما الظلم الذی لا یغفره فالشرک و اما الظلم الذی یغفره فظلم الرجل نفسه فیما بینه و بین الله و اما الظلم الذی لا یدعه الله فالمدایته بین العباد  
فرمود ظلم سه قسمت است ظلمی که خداوند آن را می‌آمرزد و ظلمی که قابل آمرزش نیست و ظلمی که لا یدعه الله است اما ظلمی که قابل آمرزش نیست شرک است و ظلمی که قابلیت آمرزش دارد ظلم به نفس است و ظلمی که برای محاکمه دعوت می‌شود و کیفر و پاداش دارد آن ظلم بین افراد است که خداوند از ظلم به حق نمی‌گذرد مگر خود مردم از هم راضی شوند و در این باره هم مطالب گفتنی بسیار است که در جای خود بحث کرده‌ایم در حال ظلم ستم زشت است و کیفر و عذابی دردناک دارد و بزرگ‌ترین ظلم‌ها شرک به خداوند است که سبب محرومیت از کمال نفس می‌گردد.

## غضب‌

قال الباقر ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی قلب ابن‌آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیلزم الارض فان رجز الشیطان لیذهب عنه عند ذلک  
بدترین صفت‌ها غضب است که جامع همه رذایل و کلید همه جنایات است امام پنجم می‌فرماید این غضب یک سنگی از شیطان است که در اصطلاح ایجاد آتش می‌کند در قلب بنی‌آدم و آتش افروزی او خانمانش را می‌سوزاند فرمود یکی از شما اگر غضبناک شدید بکوشید جلو غضب را بگیرید و غضب نشانه‌اش این است که چشم‌ها را خون‌آلود نموده رگ‌های گردن را برآورده و سیاه نموده خون در آن به جوش می‌آید و شیطان در دل او آتش افروزی می‌کند هر کدام از نفس خود می‌ترسید که مبادا مرتکب جنایتی شوید حرکت کنید برخیزید راه بروید «آب سرد بخورید» شیطان شما را به رجزخوانی خود دعوت به غضب می‌کند تا مرتکب هر جنایتی شوید.  
غضب در انسان مانند شرب خمر است که با آن مرتکب هر جنحه و جنایتی می‌گردند باید غضب را فرو نشاند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کنند از راه رستگاری فرمود غضب نکنید و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از امر خیری سؤال کردند فرمود غضب نکنید غضب را فرو نشانید بدترین صفات آدمی غضب است که آدمی را بیچاره می‌کند و به هر خیانت و جنایتی وا می‌دارد غضب مانند خمر عقل را می‌پوشاند و مانع حکومت عقل می‌گردد و آدمی را به هر  
[صفحه 254]  
شری دلالت و رهبری می‌کند و تشجیع بر هر قتل و کشتاری می‌نماید کوچک‌ترین اثر غضب دشنام و شماتت و نزاع و زد و خورد است تا به فعل برسد خداوند ما را از این شرور نفس حفظ فرماید.  
قال ان الرجل یغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم و هو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه یذهب عنه رجز الشیطان و ایما رجل غضب علی رحم فلیدن فیلمسه فان الرحم اذا مست سکنت  
فرمود مردی چون غضب کرد نه خودش راضی است و نه طرفش و نه همنشینانش تا به آتش که خود افروخته است بسوزند هر کدام که بر قومش و خاندانش غضب کند و اگر ایستاده است بنشیند اگر نشسته است برخیزد.  
که حرکت در حال غضب این رجز شیطان را عقیم و خنثی می‌سازد و محو می‌کند و هر کس بر خویشان نزدیک خود غضب کرد و نزدیک به او شد او خود را به سکوت اندازد تا غضب او بشکند و فرو نشاند.  
غضب حالت مذلت انسان را بیچاره می‌کند ولی در حال غضب نباید مرد غضبناک را تحریک کرد بلکه باید او را ساکت نمود و به قیام و قعود نائره غضب او را فرو بنشانید و آب سرد بسیار مؤثر است که آتش غضب را خاموش کند و باید حتی‌المقدور از راه اطاعت امر سعی کند غضبناک شوند - و درباره غضب در جلد پنجم مکتب اسلام مفصل آیات و احادیث آن نقل شده است.  
انسان معجونی از مرکبات عنصری است که در صورت تعدیل قوا و غرائز به سوی شاهد مقصود پیش برود و چنانچه تعدیل از دست رفت و افراط و تفریط رخ داد مخصوصا پیروی از غضب و شهوات شد روزگار آدمی را سیاه می‌کند و از اوج کمال و فضیلت به حضیض مذلت و ضلالتی که حیوانات در آن سیر می‌کنند می‌کشاند با این تفاوت که حیوان استطاعت کمال انسانیت را ندارد و انسان با آنکه استطاعت کمال را دارد در ورطه هلاکت می‌افتد و تأسف آن جبران‌پذیر نیست و ائمه ما همه فعالیت خود را در راه حفظ این سعادت صرف کردند.

## اصلاح اخلاق دوستان‌

قال (ع) کفی بالمرء عیبا ان یتعرف من عیوب الناس ما یعمی علیه من امر نفسه او یعیب علی الناس امرا هو فیه لا یستطیع عنه الی غیره و یؤذی جلیسه بما لا یعینه.  
وجهه همت پیشوایان دین این است که انسان را به الهیات آشنا سازند و معارف آسمانی  
[صفحه 255]  
را به مردم بیاموزد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود کافی است برای حفظ شخصیت انسان که عیب خود را در عیوب مردم بیند و هر کجا عیبی دید و نپسندید و ملاحظه کرد که مردم از آن عیب چشم به هم گذاشته نادیده می‌گیرند خودش مورد توجه قرار دهد و در دفع آن بکوشد و اگر استطاعت نداشت که عیب را از خود دفع کند دیگری را کمک برای رفع نقص بگیرد و نگذارد با این عیب همنشینان آنها در رنج باشند و بتوانند اظهار کنند و بسا که این عیوب موجب غیبت می‌گردد و انسان عاقل خردمند نباید عیب را در خود باقی بگذارد تا اسباب غیبت خلق شود - بنابراین یک عیب کافی است که انسان را به عیوب مردم نابینا سازد و نفس خود را در عیب باقی گذارد - یا عیبی در مردم بیند که قدرت تحول و تبدیل آن را به یک فضیلتی نداشته باشد یا همنشیان را اذیت کند به کسی که به او کمک نتواند کرد - فرمود مؤمن آئینه مؤمن است که باید عیب خود را به دیدار دیگران از بین برد و عیوب دیگران را هم به تذکر و خوش زبانی محو کند تا همه در مدینه فاضله دین با هم سیر کنند.

## صله رحم‌

قال (ع) الرحم متعلقة یوم القیمه بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی و اقطع من قطعنی.  
یکی از موارد سفارش حق در اجتماع رحم است که امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید رحم یعنی علل پیوستگی خویشاوندی که ایجاد حق رحیمیت می‌نماید روز قیامت به عرش ربوبی ارتباط و پیوستگی دارد و لذا می‌فرمود پروردگارا درود بر کسی که صله رحم می‌کند بر آن کسی که صله کرده‌ام و قطع می‌کند آنکه من قطع کرده است یعنی ارتباط رحم ما به عرش حق پیوسته است و درود خداوند بر کسانی که ما را صله رحم می‌کنند و خدا قطع کند کسانی که قطع رحم ما کرده و می‌کنند - و این صله رحم از فضائل نفسانی بشری است که به مسلمین سخت تأکید شده و در آیات قرآن از موارد سفارش الهی است انسان موظف به صله رحم است و در اخبار و احادیث دیگر دارد که صله رحم موجب طول عمر و قطع آن سبب کوتاهی عمر می‌گردد - بنابراین بقاء و ادامه حیات در صله رحم است که به عرش حق می‌پیوندد و قطع صله رحم رشته اتصال و ارتباط به عرش الهی را قطع می‌کند چه نیکوتر این که خداوند تعالی را در این صفت فاضله راضی و خشنود ساخته و از تقرب آن بهره‌مند گردد و این صفت را می‌توان بدین مثل روشن کرد که هر آدمی می‌کوشد به دربار سلطنتی خود را نزدیک کند اگر وسیله‌ی دست ما شد چه سعادتی بهتر از این است و کدام درباری نیرومندتر از حکومت حقه الهیه است که این رشته اتصال را به دست داده تا تقرب الهی دست دهد.  
[صفحه 256]

## کلمات قصار امام محمدباقر علیه السلام در ادب و آداب‌

در هر قوم و ملتی ادب و آدابی هست که بهترین آن ادب دینی است تا مردم به فضیلت و کمال اخلاق رستگار گردند.. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره ادب و آداب دین می‌فرماید:  
قال (ع) ما دخل قلب امری‌ء شئی من الکبر الانقص من عقله قبل ما دخل من ذلک قل او کثر الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن و لا تصیب الذاکر [53].  
یعنی هیچ صفتی در دل بدتر از کبر نیست که سبب نقص عقل می‌گردد خواه تکبر و نخوت به حداقل یا اکثر باشد و این صاعقه به مؤمن و غیرمؤمن اصابت می‌کند ولی به مردم مراقب در حال سیر و سلوک که ذاکر و مذکر باشند اصابت نمی‌کند زیرا آنها می‌کوشند عملی تکبرآمیز از آنها سر نزند مؤمن باید مراقب خود باشد و متذکر نفس گردد تا به کمال خود برسد.  
قال (ع) فی قوله عز و جل اولئک یجزون الغرفه بما صبروا - قال علی الفقر فی دار الدنیا.  
هر کس صبر پیش گیرد جزای آن غفران و مغفرت است که امام در تفسیر آن می‌فرماید منظور صبر در فقر دار دنیا می‌باشد هر کس بر تهی‌دستی و تنگدستی شکیبائی نماید خداوند او را به پاداش آن می‌آمرزد.  
و فی قوله عز و جل و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا قال (ع) بما صبروا علی الفقر. و مصائب الدنیا و در این آیه نیز امام پنجم می‌فرماید جزای صبر - پاداش صبر بر فقر است در مصائب دنیا پروردگارا این قول اولیاء تو در معارف الهی است و این بنده و این گفتار و آن تو و غفران و این بنده و انتظار پاداش - ان الله لا یخلف المیعاد.  
قال (ع) سلاح اللئام قبیح الکلام مردم پست و جاهل سلامشان هم قبیح است چنانچه مشاهده می‌گردد به جای سلام به هم فحش و دشنام می‌دهند و سخنان زشت می‌گویند.  
قال (ع) لکل شی‌ء افة و آفة العلم النسیان - هر چیزی آفت دارد آفت علم نسیان و فراموشی است الحق که حافظه روسفید کن است و نسیان انفعال‌آمیز است.  
قال (ع) عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد دانشمندی که از علم خود بهره‌مند  
[صفحه 257]  
گردد بهتر از هزار عابدی که عبادت کند زیرا علم رشد عقلی می‌آورد و خانه دل را روشن می‌سازد و انتفاعش به دیگران می‌رسد.  
قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا.  
سوگند به خدا که مرگ عالم را شیطان بیشتر از مرگ هفتاد مرد عابد دوست دارد تا نفعی عاید مردم نگردد.  
قال (ع) لابنه یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود ای فرزندم بر تو باد که دلتنگی و کسالت به خود راه ندهی تنبلی و تن‌پروری کلید هر شری است که با کسالت حق مردم و خدا و خلق ادا نمی‌شود با دلتنگی و اوقات تلخی صبر بر ادای حق نمی‌توان کرد - و الحق تنبلی و تن‌پروری و کسالت و ضجرت و دلتنگی مانع کار و کوشش و انجام وظیفه است که به صورت وصیت به فرزندش یاد می‌دهد.  
قال (ع) الاعمال ثلاثه ذکر الله علی کل حال و انصافک الناس من نفسک و مواساة الاخ فی المال فرمود خدا را در هر حال یاد کن و با انصاف و مواساة و برادری در مال با مردم معاشرت کن که ذکر خدا و انصاف و مواسات و مساوات از فضایل است.  
قال (ع) اذا رأیتم القاری یحب الاغنیاء فهو صاحب الدنیا و اذا رأیتموه یلزم السلطان من غیر ضرورة فهو لص فرمود هر گاه دیدید که مداح و قاری دوستدار اغنیا می‌باشد بدانید دنیادار است و اگر ملازمت سلطان دارد بدون ضرورت احتیاج دزدی است راهزن که با ارتباط به دربار سلاطین می‌خواهد به حقوق دیگران تجاوز کند.  
قال (ع) شیعتنا من اطاع الله عز و جل فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که اطاعت از امر حق تعالی نمایند چه اطاعت امر واجب است و در اطاعت امر خدا اطاعت ما را هم خواهند شناخت.  
قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد القلب و تورث النفاق فرمود خصومت و دشمنی نکنید که قلوب شما را فاسد می‌گرداند و نتیجه آن نفاق و شقاق است که به ارث تا به اولاد شما می‌رساند که گفته‌اند الحب و البغض یتوارثان دوستی و دشمنی ارثی است.  
قال (ع) الذین یخوضون فی آیات الله هم اصحاب الخصومات فرمود آنها که در آیات الهی خوض و غواصی می‌کنند می‌خواهند به خصومت برخیزند و گرنه آیات ظاهری  
[صفحه 258]  
دارد که باید عمل کرد و باطنی که باید از مفسر و مبین آن (اهل بیت عترت و طهارت) پرسید.  
قال (ع) کان لی اخی فی عینی عظیم و کان الذی عظمته فی عینی صغر الدنیا فی عینی  
فرمود گاهی برادری دارم که در چشم من بزرگ است ولی آن بزرگی که در چشم من کوچک است دنیاست و در چشم او بزرگ می‌نماید - شخصیت برادری بزرگ است اگر دنیاخواه نباشد که دنیا کوچک است.  
قال (ع) من اعطی الخلق و الرفق فقد اعطی الخیر کله و الراحة و حسن حاله فی دنیاه و آخرته و من حرم الرفق و الخلق کان ذلک له سبیلا الی کل شر و بلیة الا من عصمه الله تعالی  
فرمود به هر کس اخلاق نیکو و رفق و مدارا اعطا شده باشد خیر کلی عنایت شده و راحت و حسن حال در دنیا و آخرت به او می‌رسد و کسی که رفق و خلق نیکو ندارد به راه شرور می‌رود و مبتلا به بلایائی می‌گردد مگر خداوند او را حفظ کند که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی  
قال (ع) اعرف الموده لک فی قلب اخیک بماله فی قلبک  
فرمود دوستی و معرفت خود را در دل دوستانت به اندازه دوستی و معرفت آنها در دل خودت بشناس هر کس دارای عواطف متبادله است که با آن می‌تواند مقدار علاقه و دوستی خود را نسبت به آنها فرا گیرد.  
قال علیه‌السلام لجابر الجعفی یا جابر ما الدنیا و ما عسی ان تکون هل هو الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امراة اجبتها  
فرمود ای جابر دنیا مرکبی است که آدمی را به شرط اعتدال به مراد می‌رساند و گاهی هم به افراط یا تفریط پرت و ساقط می‌کند یا مانند لباسی است که آدمی می‌پوشد و آن را دوست دارد و می‌پوشد ولی مدتی که گذشت می‌کند و دور می‌اندازد.  
قال (ع) یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاء فیها و لم یأمنوا قدوم الاخرة علیهم ففازوا بثواب الابرار  
ان اهل التقوی اسیر اهل الدنیا موونة و اکثرهم لک معونه ان نسیت ذکروک و ان ذکرت اعانوک قوالین بحق الله قوانین بامر الله  
فرمود ای جابر مؤمنین اطمینان به دنیا ندارند زیرا دنیا بقائی ندارد و ایمن از آخرت  
[صفحه 259]  
هم نیستند زیرا فائز و رستگار در آخرت کسی است که چون آزادگان عبادت و بندگی کند تا ثواب گیرد و شکی نیست که مرد مؤمن دنیا را از راه طریقیت می‌نگرد و به کم آن می‌سازد تا به بسیار آخرت نائل گردد - ادب و آداب دین در سایه اطاعت امر و اجرای اوامر و نهی از فحشاء می‌باشد که قرآن تایید فرموده است و هر سعادتی در سایه این دو اصل است آدمی با تربیت دینی می‌تواند راه کمال نفسانی و ادب نفس را بپیماید - و ائمه اطهار مخصوصا امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین تعلیم و معارف علم و فرهنگ را در سایه تربیت نفس و ادب و آداب و ادبیات تعمیم داده و در این راه جدی بلیغ فرمودند.  
قال (ع) یا جابر انزل الدنیا کمنزل نزلت به و ارتحلت منه او کمال احبته فی منامک فاستیقظت و لیس معک منه شی‌ء انما هی مع اهل اللب و العالمین بالله تعالی کفی‌ء الظلال فاحفظ ما استرعاک الله من دینه و حکمته  
فرمود ای جابر دنیا چون منزلی است در راه سفر که بدان جا وارد می‌شوید و از آنجا کوچ می‌کنی و یا چون چیزی است که در خواب بینی و دوست داری و چون بیدار شدی چیزی در دست تو نیست بنابراین بهتر است که از دنیا دین و حکمت و علم و فضیلت را بیاموزی که بقیه نقش بر آب است و اهل خرد و تقوی غیر از این راه نرفته‌اند کسی که راه آخرت پوید در سایه آسایش و آرامش قرار گیرد و آزادی یابد.  
قال (ع) ما من شئی احب الی الله عز و جل من ان یسئل و ما یدفع القضاء الا الدعاء و ان اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبة البغی  
و کفی المرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی علیه من نفسه و ان یأمر الناس بما لا یستطیع التحول عنه و ان یؤذی جلیسه بما لا یغنیه اه [54].  
فرمود هیچ چیز بهتر از این نیست که بنده از خدای خود تقاضائی کند و دعائی نماید اگر به سرعت خیر اجابت شود به بر و خیر و نیکوئی است و اگر به سرعت ثمر عقوبت یابد بغی و ضلالت و گمراهی است کافی است برای مرد که عیب خود را از دیگران ببیند و مردم را امر به تحول اخلاقی کند تا سیئات مبدل به حسنات گردد و عیوب خود را به محاسن دیگران اصلاح نماید بندگی و اطاعت امر به تقاضا و دعا ثابت می‌گردد و به همین اندازه کافی است که به اصلاح خود بپردازد.  
از کلمات امام محمدباقر علیه‌السلام است که از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرمود:  
[صفحه 260]  
قال (ص) کان فیما اعطی الله عز و جل موسی (ع) فی الالواح الاولی اشکر لی و لوالدیک انک المتألف و انسی لک فی عمرک و احیک حیاة طیبة و اقلبک الی خیر منها [55].  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود پیغمبر خدا فرموده است آنچه مفاد الواح تورات بوده این است که شکایت خود را به من کن من از هر کس به تو نزدیک‌تر هستم و انس من به تو بیشتر است از دوستی تو به زندگی خودت تا آنچه خیر و صلاح تو باشد برای تو ایجاد می‌کنم. زیرا زندگانی دنیا موقتی است و راه ما در کمال مطلوب طولانی است باید به راه کمال رفت و هر چه لازم است از خدا خواست که در تمام این مراحل تکاملی به بنده نزدیک‌تر از رگ گردن انسانی است و بهتر وسایل سعادت را ایجاد می‌نماید و در دسترس بندگان می‌گذارد.  
از پیغمبر خدا روایت فرمود که قال (ص) اشد الاعمال ثلاثة مواساة الاخوان فی المال و انصاف الناس من نفسک و ذکر الله علی کل حال [56].  
فرمود سخت‌ترین اعمال سه عمل است یکی مواسات با اخوان در مال که هر کس هر چه دارد با برادران ضعیف و فقیر و مستمند خود در میان نهد و دیگر انصاف مردم در نفس خود که با انصاف با مردم رفتار کند و سوم تذکر به حق در هر حال که خدا را فراموش نکند و این سه خصلت اگر برای بنده حاصل شد سعادت دنیا و آخرت دست داده است باید ریاضاتی کشید و مبارزه کرد تا به این خصال نائل آمد.  
مردی آمد خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام که فرزندی پیدا کرده بود تقاضا کرد برای آن مولود جدید دعا فرماید.  
فقال اسئل الله یجعله خلفا بعدک معک و خلفا فان الرجل یخلف اباه فی حیاتة و موته و قال ادب الله محمدا (ص) احسن الادب فقال خذالعفو و أمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین فلما وعی قال و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا  
فرمود از خداوند برای او مسئلت می‌کنم که پشت و پناه برای تو باشد و پس از تو خلف و جانشین تو باشد چه فرزند پسر در مرگ و حیات جانشین و نماینده پدر است و اضافه فرمود که خداوند پیغمبرش را ادب کرد به ادب ربوبی به بهترین ادب و به او امر کرد که تا بتوانی عفو کن و امر به معروف کن و از جهال بپرهیز آنگاه فرمود هر چه پیغمبر برای شما می‌آورد بگیرید حفظ کنید و آنچه که شما را از آن نهی می‌فرماید نهی کنید که ضامن سعادت است  
[صفحه 261]  
امام محمدباقر علیه‌السلام به نقل کلینی هر وقت محزون و مغموم می‌شد دستور می‌فرمود که زنان و فرزندان و کودکان و بزرگان اهل منزلش جمع می‌شدند می‌فرمود من دعا می‌کنم شما آمین بگوئید و به این ترتیب مشکلات زندگی را حل فرموده و درسی برای توجه به خدا و انصراف از معاصی و تقاضای تسهیل امور از پروردگار جل شأنه داده است.

## سفارش امام محمدباقر علیه السلام درباره نماز

حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نماز فرمود  
لا تتهاون بصلوتک فان النبی (ص) قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته  
این وظیفه ائمه معصومین بود که در هر عصر مردم را به مهم‌ترین نکات مایه سعادت و شرف و آبرو و امر الهی به فضیلت و علم و تقوی رهبری می‌کردند و بدون شک نماز از بزرگ‌ترین اعمال سعادت انگیز اسلامی است که وجوب عینی آن در هر شبانه‌روز پنج بار 17 رکعت و در بیش از پنجاه سال که از شرایط مؤمن هم شمرده شده 51 رکعت یعنی فرایض و نوافل است که انسان را در دنیا به کمال خود برساند و در آخرت به فوز و فلاح می‌کشاند و نفوس بشری را تهذیب و تزکیه می‌کند تا به کمال مطلوب واصل نماید که فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و البغی نماز است که آدمی را از منکرات و فحشاء و گمراهی و ضلالت نجات خواهد بخشید و امام محمدباقر علیه‌السلام این عبارت را با استدلال علمی در عصر خود به مردم آموخت و اسرار و رموز دین و دیانت را تعلیم فرموده است.

## تشویق مردم به زیارت و دیدار یکدیگر

تزاوروا فی بیوتکم فان ذلک حیوة لامرنا رحم الله عبدا احیی امرنا  
فرمود حضرت ابوجعفر امام محمدباقر فرمود ای اصحاب من در خانه‌های خود یکدیگر را زیارت کنید و ملاقات نمائید که اصل زندگانی است فرمود خداوند رحمت فرماید بنده‌ای را که زنده گرداند امر ما را.  
امام علیه‌السلام مردم را به دیدن و بازدید و زیارت و ملاقات یکدیگر موظف فرموده تا روابط دوستانه بین آنها محکم گردد و چون آن روز دشمن بداندیش بسیار بود و سعایت در حق شیعیان می‌کردند فرمود بروید به خانه‌های یکدیگر و با هم در امر آموزش و پرورش شرکت  
[صفحه 262]  
کنید و از تعلیمات ما برای هم بحث نمائید که ما این مجالس را دوست داریم.  
فرمود در خانه‌های یکدیگر از احادیث و اخبار و فضایل و مآثر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذاکره کنید و به اتحاد و محبت و مودت اعلای کلمه حق و قوت ایمان و دین و علو و تعظیم شعائر اسلام نمائید که احیای امر ما و نشر کلمه حق همین است و بس که مردم خیر و نیکوکار و خوش سلیقه و معارف پرور و دانش پژوه اطراف هم بنشینند و در توسعه علم و فرهنگ بذل سعی نمایند و دائره معارف را بسط دهند.

## عوامل مردن دلها

درباره تعلیم و تربیت فرمود چهار چیز است که دل‌ها را می‌میراند باید از آنها اجتناب کنید تا دل زنده بمانید.  
قال (ع) اربع تمتن القلب الذنب علی الذنب و کثرة مناقشه النساء یعنی محادثهن و مماراة الاحمق نقول و یقول و لا یرجع الی خیر و مجالسة الموتی فقیل یا رسول الله و ما الموتی قال کل غنی مترف.  
چهار چیز است دل را می‌کشد 1 - گناه روی گناه 2 - با زنان بسیار معاشرت کردن 3 - مجادله و مباحثه با احمق که هیچ وقت به نتیجه نمی‌رسد 4 - مجالست با مردگان است پرسیدند این کدام است فرمود مردگان کسانی هستند که توانگر باشند و متنعم به هر نعمتی بوده اما غرق متاع دنیا شده و به کردار زشت خود غافل گردند.  
دل آدمی وقتی می‌میرد که به دنیا و مادیات علاقمند گردد و مستغرق ماده و بت‌پرستی گردد توجه و تعشق به شهوات و امتعه زرق و برق جهان دل را می‌کشد - همنشینی با زنان انسان را از روحانیات باز می‌دارد و از فضیلت و کمال و صفا و جلال باز می‌دارد دل بستن به این حطام دنیوی و مصاحبت با کوته‌نظران مادی و شهوی و استغراق در تمایلات نفسانی آدمی را از صفای معنوی دور می‌سازد انسان باید راه کمال را با برنامه‌ای که گذشتگان این راه تنظیم کرده‌اند طی کند و شکی نیست که مشعلداران هدایت اول انبیاء عظام و پشت سر آنها اوصیاء گرامی هستند که با تربیت دینی بشر را به فضیلت خود رهبری و راه سعادت و کمال را به آنها آموخته‌اند تا دل مشغولیات الهی داشته و در پست و بلند زندگی متوقف نگردند مردن دل یعنی توقف در سر راه تمایلات و دوستی شهوات و مصاحبت با زنان و کوته‌فکران که سبب وقفه و ضلالت می‌گردند - خلاصه اجرای برنامه دین و نشر و تعمیم آداب و احکام  
[صفحه 263]  
شریعت سیدالمرسلین سبب رشد دل و عقل می‌گردد و از وقفه و عقب افتادگی و سقوط مصونیت می‌بخشد.

## تعلیمات امام در حدود هر چیز و هر کار

یکی از نکات برجسته مخصوص مکتب تشیع این است در عین حال که تعلیم علوم و فنون تربیت می‌دادند و اصحاب و شاگردان خود را به سبکی پسندیده و طرزی مطلوب تربیت می‌نمودند و به راه و روش رقاء و ارتقاء می‌آموختند از آن جمله این بود که در خلال آموزش فنون علمی امام علیه‌السلام حد هر چیز و هر کار را در آن عصر به مردم می‌آموخت چنانچه محمد بن مسلم در کتاب کافی از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایت نمود که ابولبید بحرانی گفت مردی به حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام در مکه آمده و عرض کرد ای محمد بن علی توئی آن کس که چنان می‌دانی بر هر چیزی حدی و حکمی است و هیچ چیزی نیست جز آنکه بر آن حدی مقرر است آن حضرت فرمود.  
نعم انا اقول انه لیس شی‌ء مما خلق الله صغیرا و کبیرا الا و قد جعل الله له حدا اذا جوز به ذلک الحد فقد تعدی حد الله فیه  
یعنی من می‌گویم که هیچ چیزی از مخلوق خدای تعالی خواه کوچک یا بزرگ نیست مگر آنکه خالق آفریننده جل و علا برای او حدی و حکمی و وظیفه‌ای مقرر فرموده است که چون از آن حد گذشت از حد وظیفه تکوینی و تشریعی خارج شده است.  
آن مرد عرض کرد یابن رسول الله حد این مائده «آن وقت سر سفره نشسته بودند» چیست؟  
قال تذکر اسم الله حین توضع و تحمد الله حین ترفع و تقم ما تحتها - (قم به معنی جاروب کردن است و خوردن تمام غذای سفره) یعنی حد خوان طعام این است که چون بر زمین نهند نام خدای را بر زبان آورند و در آغاز شروع به خوردن به نام خدا شروع کنی و چون سفره جمع کرده در هم پیچیده بردند شکر خدا را به جای آورد و آنچه از آن فرو ریخته باشد جمع کنی و تناول نمائی و سپاس خدای رزاق را بنمائی.  
خوانندگان عزیز ملاحظه کنید دستور غذا خوردن را چگونه به نام خدا با تحمید و تشکر از رزق بیان می‌فرماید.  
آن مرد پرسید حد این کوزه آب چیست.  
[صفحه 264]  
قال (ع) ان لا تشرب من موضع اذنه و لا من موضع کسره فانه مقعد الشیطان و اذا وضعته علی فیک فاذکر اسم الله و اذا رفعته عن فیک فاحمد الله و تنفس فیه ثلاثة انفاس فان النفس الواحد یکره.  
یعنی حد کوزه‌ی آب این است که از گوشه‌ی آن و از جای شکسته آن آب نیاشامی چه آنجا محل قعود شیطان است و چون کوزه را بر لب نهی نام خدای را بر زبان بیاوری و چون از دهان برگیری سپاس خدای تعالی گوئی و آب را به سه نفس بیاشامی چه آشامیدن به یک نفس مکروه است.  
در این تربیت چند دستور صحی فرمود که پس از سیزده قرن امروز بزرگان پزشکان آنها آن رأی را اختیار کرده‌اند.  
می‌فرماید از گوشه کوزه که همیشه دست می‌گذارند و یا آب از فرورفتگی آن می‌ریزد آب نخورید از جای شکسته‌اش آب نخورید که نشیمنگاه شیطان است آن روز که به اعراب و مسلمین ساده‌لوح نمی‌شد گفت میکروب چیست امام فرمود جای شکسته کوزه و کاسه و ظروف غذاخوری محل و نشیمنگاه شیطان است از آن احتراز کنید و غذا نخورید و آب نیاشامانید.  
نکته دیگر آنکه فرمود آب را در سه نفس - سه بار بیاشامید این نکته امروز روشن شده که یک نفس آب خوردن چندین خطر دارد که یکی ریختن آب در قصبة الریه است و دیگر زیان رساندن به معده و خسران و ضرر مجاری مری است.  
اطبای مسلمین به پیروان مکتب اسلام تعلیم دادند که در شدت تشنگی آب را قطره قطره بیاشامند حتی یکی از ملوک در هوای گرم به خیمه عربی رسیده آب خواست دختری جوان بیرون آمد فوری آب با شکر نی در هم آمیخت و قدری برگ نی را خورد نموده در آن ریخت تا آن مهمان عطش‌زده از فرط تشنگی آب را بلع نکند بلکه جرعه‌جرعه بنوشد تا زیان نبیند - و نیز فرموده آب بسیار سرد یا بسیار گرم نخورید که زیان‌آور است و در گرسنگی و تهی بودن معده آب زیاد ننوشید و در خلال غذا آب فراوان نخورید مخصوصا از آب سرد بین غذای گرم خودداری کنید این‌ها همه تربیت بهداشتی بود که امام علیه‌السلام به اصحاب خود آموخت.  
علامه مجلسی در کتاب السماء و العالم [57] روایت نموده که ابوسلمه از حضرت  
[صفحه 265]  
امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود عبدالله علی بن الحسین به پدرم فرمود اجازه می‌دهی عمرو بن عبیدة بن واصل مولای هیبره و بشر رجال شرفیاب شوند فرمود چه مانع دارد چون وارد شده نشستند گفتند یا اباجعفر تو می‌فرمائی برای هر چیز حدی است که به آن منتهی می‌گردد.  
فقال ابوجعفر (ع) نعم ان لکل شی‌ء حدا ینتهی الیه ما من شی‌ء الا و له حد  
یعنی برای هر چیز حدی است که منتهی به آن حد می‌شود و هیچ چیزی در عالم نیست که حدی نداشته باشد آنگاه سفره طعام آوردند گستردند مهمانان پرسیدند حد این خوان طعام چیست؟؟  
قال حده اذا وضع الرجل یده قال بسم الله و اذا رفعها قال الحمد لله و یأکل کل انسان من بین یدیه و لا یتناول من قدام الاخر  
یعنی حد مائده و طعام این است که مؤدب کنار سفره بنشیند و به نام خدا شروع کند و چون سیر شدند شکر خدا را بنماید و هر کس باید از پیش روی خود غذا بخورد. از مقابل دیگری برندارد دست درازی به غذای دیگران نکند نگاه به لقمه دیگران ننماید و آداب غذا خوردن را یک به یک بیان فرموده است.  
سپس آب آوردند باز همان سؤال شد قریب همان مضمون را فرمود که از شرب شیطان یعنی کاسه و کوزه شکسته آب نیاشامند.

## کسانی که امام محمدباقر علیه السلام از آنها روایت کرده‌اند

در کتب شیخ مفید و تذکره ابن‌جوزی و کشف الغمه اربلی و اعیان الشیعه سید محسن عاملی (ره) می‌نویسند امام محمدباقر علیه‌السلام علم و کمال را از آباء و اجدادش گرفته و روایت از آنها نموده ولی بر حسب ظاهر صورت روایتی از جابر بن عبدالله انصاری و ابی‌سعید خدری و غیره هم نوشته‌اند از آن جمله انس بن مالک و ابی‌هریره جاعل حدیث را هم در سلسله روایتی امام محمدباقر علیه‌السلام آورده‌اند و شکی نیست که مقام امام از این‌ها برتر و بالاتر است که آن هم از انس و ابی‌هریره جنایتکار علم و فضیلت و جانی تاریخ اسلام روایتی نقل کند - اگر هم در طول زندگی یک روایتی از این دو نفر و نظایر آن نقل فرموده باشد یقینا از روات صحیح بوده آن هم لمصلحة و گرنه اخبار و احادیث مستقیمی که مخصوصا امام محمدباقر علیه‌السلام در طول سی و پنج سال زمان پدرش گرفته کافی بود که از دیگری نقل حدیث نفرماید زیرا امام زین‌العابدین با پدرش 23 سال حداقل عمر کرده یعنی بیست و سه سال از پدرش سیدالشهداء استفاده کرده و از عمویش امام حسن مجتبی 13  
[صفحه 266]  
ساله بود که روایت نموده و در این مدت برای امام کافی است که علوم اولین و آخرین را دریابد.  
البته صرف نظر از اینکه علم امام حضوری هم باشد و محتاج به مکتب پدر و معلم هم نباشد بر حسب ظاهر کافی است و امام محمدباقر علیه‌السلام 3 ساله بود که واقعه کربلا رخ داد و 35 سال با پدرش زین‌العابدین بود و تمام احادیث و اخبار خاندان نبوت و ولایت از پدرش با فراغتی که در این مدت برای پدرش بود به دست آورد و نیازی به روایت غیر از آباء و اجداد خود نداشته است یقینا.

## روایت امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد امام محمدباقر علیه‌السلام از معالم دین که آباء و اجداد او باشد روایت کرده و از صحابه هم از جابر بن عبدالله انصاری و از تابعین جابر بن یزید جعفی و کسانی که از او روایت کرده‌اند بی‌شمارند مانند کیسان السجستانی از صوفیه و از فقها ابن‌مبارک - زهری - اوزاعی - ابی‌حنیفه مالک - شافعی زیاد بن منذر منهدی طبری - بلاذری - سلامی خطیب بغدادی و بخاری و ابی‌داود و مروزی - و صدها بلکه هزاران نفر دیگر که در صحاح سته و کتب اربعه امامیه نقل شده است - و کلیه مردم دانشمند عصر او و پس از او اعتراف و اتحاد کلمه و اتفاق دارند که ابی‌جعفر افقه اولین و آخرین زمان خود بود و اصحاب او که شش نفر بوده‌اند افقه دانشمندان و فقهای اسلام هستند.  
1 - زرارة بن اعین 2 - معروف بن خر بوذمکی 3 - ابوبصیر اسدی 4 - فضیل بن یسار 5 - محمد بن مسلم الطائفی 6 - برید بن معویة العجلی  
این شش نفر افقه فقهای عصر از شاگردان امام محمدباقر علیه‌السلام بوده‌اند و از اصحاب آن حضرت حمران بن اعین شیبانی - و برادرانش بکیر و عبدالملک و عبدالرحمن و محمد بن اسماعیل بن بزیع و عبدالله میمون القداح و محمد بن مروان کوفی - اسماعیل بن فضل هاشمی - نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف ظریف بن ناصح کفن فروش - سعید بن طریف - اسکاف دوئلی - اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی عقبة بن بشیر اسدی - اسلم مکی ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید اسدی - ناحیة بن عماره صیداوی - معاذ بن مسلم الهراء نحوی - بشیر الرحال.  
اما رواتی که از خود او نص بیانش را روایت کرده‌اند - اسماعیل بن محمد بن عبدالله  
[صفحه 267]  
ابن علی بن الحسین علیه‌السلام - زید بن علی - عیسی از جدش - حسین بن ابی‌العلاء.  
و اما از تابعین که از او روایت کرده‌اند - عمرو بن دینار - عطاء بن ابی‌رباح - جابر جعفی - ابان بن تغلب - لیث بن ابی‌سلیم - ابن‌جریح - حجاج بن ارطاة و غیره.  
شیخ مفید اصحاب امام محمدباقر را چنین نام برده است.  
جابر بن یزید جعفی - حمران بن اعین - زرارة بن اعین - عامر بن عبدالله ابن‌جذاعه - حجر بن زایده - عبدالله بن شریک العامری - فضیل ابن‌یسار بصری - سلام بن المستنیر - برید بن معاویة العجلی - حکیم بن ابی‌نعیم  
در اختصاص از حضرت امام موسی کاظم روایت می‌کند که فرمود روز قیامت خطاب می‌شود این حواریون محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد آن وقت عبدالله شریک العامری - زرارة بن اعین - برید بن معاویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی - لیث بن بختری مرادی - عبدالله بن ابی‌یعفور - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زائده - حمران بن اعین بر می‌خیزند و خود را به نام حواریون امام محمدباقر علیه‌السلام معرفی می‌کنند.

## اولین طبقه فقهای اسلام یا شاگردان امام محمدباقر علیه السلام

با توجه به تاریخ صد ساله اسلام از هجرت تا رحلت امام زین‌العابدین علیه‌السلام دیدیم که تحولات سیاسی و جنگ و پیکارهای جاه‌طلبان فرصت و امانی نداد که در مکتب اسلام یک دسته مرتب درس علم و فضیلت در اصول و فروع فرا گیرند و به روش و پرورش صحیح تعلیمات عالیه و معارف دین را بیاموزند.  
تطورات و دسته بندی‌ها و احزاب متخالف و متضاد هر یک به نام خونخواهی قیام کردند و میدان را بر مردم تنگ نمودند زیرا امنیت از بین رفت و فشار امویان بر مردم سبب محرومیت از علم و فرهنگ گردید تا 35 سال حرکت فکری امام سجاد علیه‌السلام موجب شد زمینه نشر علم مهیا و صاف شد و بیست سال امامت حضرت باقرالعلوم یک دوره کامل فقه الاسلام و معارف دین را از اصول و فروع به مردم آموختند و باید گفت اولین طبقه فقهای اسلام از مردم و اولین فارغ التحصیلان دوره اول دانشگاه امامت آنها بودند که از مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام درس علم و فضیلت فرا گرفتند و خارج شدند - البته ناگفته نمی‌گذریم که از فقهای اسلام و روات معتبر سلمان فارسی جابر بن عبدالله انصاری - ابوذر غفاری - کمیل بن زیاد و اصبغ ابن‌نباته - صعصعة بن صوحان و غیره از شاگردان امیرالمؤمنین (ع) بودند ولی آنها با  
[صفحه 268]  
دوازده نفر از اصحاب پیغمبر همه نقل اخبار و معارف می‌کردند ولی مدرسه منظم و ابواب مرتب علم در آن عصر نبود افاضات نبوت بر حسب علل و اسباب نزول وحی بود و تعلیمات عالیه علوی روی فرصت و مسائل روز بود که در تحولات پیش می‌آمد در دوران حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیه‌السلام تاریک‌ترین محیطی بود که بنی‌امیه به وجود آوردند و فرصت درس و تدریس مرتب نبود افاضات امامت در آن عصر هم بسته به مسائل روز بود که در اثر علل و اسباب و مقتضیات پیش می‌آمد. تا زمام امور به دست امام محمدباقر علیه‌السلام رسید و تحول سیاست منعکس شد یعنی بین امویان و عباسیان نزاع بر سر مقام و منصب خلافت رخ داد و میدان پهناور تخاصم و مدت آن به درازا کشید و در این مدت اغتنام فرصت شد امام محمدباقر علیه‌السلام شروع به گشایش یک مدرسه عالی فرمود و از ابتداء توحید تا انتهای میعاد با فروع و تفسیر و احادیث و اخبار فضیلت و اخلاقیات به مردم آموخت و شاگردان این مدرسه در ظرف بیست سال بهترین علمای اسلام و افقه فقهای دین بوده‌اند - چنانچه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمود اصحابی در وفاداری و جانبازی چون اصحاب خود ندیدم که الحق فداکارانی چون شهدای کربلا پا به عرصه وجود نگذاشتند اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام از آن طبقه بودند که فرمود اصحابی افقه و اعلم از اصحاب من نیستند و حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود روز قیامت منادی ندا می‌کند کجا هستند حواریون محمد بن علی الباقر پس جمعی برخیزند که از آن جمله عبدالله بن شریک عامری - زرارة بن اعین - یزید بن معویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی طائفی - لیث بن بختری مرادی مکنی به ابوبصیر - عبدالله ابن‌ابی‌یعفور - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زائده - حمران بن اعین برخیزند و در صحرای محشر به نام حواریون امام محمدباقر (ع) صحرای محشر را منور کنند.  
علامه مجلسی در بحار می‌نویسد جابر بن یزید جعفی با جمعی از اصحاب نشسته بودند بحث در فصیح‌ترین مردم بود همه متفق شدند بر اینکه افقه اولین شش نفرند و آنها هم اصحاب امام ابوجعفر محمد بن علی و ابی‌عبدالله جعفر بن محمد می‌باشند که این شش نفر دوره کامل مکتب باقری و جعفری را طی کردند و قبل از آن در هیچ نقطه فقیهی نبود و آنها عبارتند از همان شش نفر.  
1 - زرارة بن اعین 2 - معروف بن خر بوزمکی 3 - ابوبصیر اسدی 4 - فضیل بن یسار  
[صفحه 269]  
5 - محمد بن مسلم طائفی 6 - برید بن معاویه عجلی  
دیگری عبدالله شریک مکنی بالمحجل که در کتاب منهج‌المقال از حضرت امام محمدباقر روایت کرده که فرمود عبدالله عمامه سیاهی بر سر می‌گذاشت که از دو طرف تحت الحنک راست و او همان است که در رکاب قائم ما خواهد بود و پیشوای مکبرین است که برای چهار هزار نفر تکبیر می‌گوید.  
زرارة بن اعین سه دوره را دید و آن دوره امام محمدباقر و دوره امام جعفر صادق و دوره موسی بن جعفر علیه‌السلام و او اصدق و راستگوترین اهل زمان و افضل آنها بوده که حضرت امام جعفر صادق درباره او فرمود لولا زرارة لظنت ان احادیث ابی‌لتذهب اگر زراره نبود گمان می‌برم که احادیث پدرم از بین رفته باشد هیچ کس چون او در احیاء این مکتب نکوشید و احادیث امام محمدباقر را نقل نکرد.  
اما ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی این سه نفر هم در استنباط احکام تخصصی یافتند که بی‌نظیر بودند - آنها را حفاظ دین لقب دادند امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود این سه نفر امین پدرم در حلال و حرام بودند و درباره آنها فرمود هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخره که معلوم می‌شود در آن عصری که علم و دانش سینه به سینه انتقال می‌یافت این سه نفر در حفظ اخبار و احکام بدون آن که اندکی تحریف شود یا کلمه بر آن اضافه یا کسر گردد عین بیان امام علیه‌السلام را نقل می‌کردند و باز امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره آنها که افقه اولین در فقه اسلام بودند فرمود احب الناس الی احیاءا و امواتا اربعه برید بن معاویه عجلی - زرارة بن اعین - محمد بن مسلم - احول که این چهار نفر نزد من در حیات و ممات گرامی و محبوبند زیرا احکام اسلام را خوب ضبط کردند و خوب به مردم آموختند.  
جمیل بن دراج گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود اوتاد الارض و اعلام الدین اربعه محمد بن مسلم - برید بن معاویه عجلی - ابوبصیر لیث بختری مرادی زرارة بن اعین  
می‌نویسد زرارة ابن‌اعین مردی سفیدرو و فربه خندان متبسم بود و در جدل و احتجاج تخصصی داشت و هیچ کس قدرت نداشت او را محکوم کند و او سر حلقه متکلمین امامیه است که پس از هفتاد سال عمر در سال 150 از دنیا رفت.  
[صفحه 270]  
برید بن معاویه عجلی از وجوه بزرگان اصحاب و ثقه و فقیه بود و کلیه علمای عصر بر تفقه و افقهیت او اتفاق داشتند.  
عبدالله ابی‌یعفور از امام جعفر صادق پرسید برخی اوقات مردم از من مسائل می‌پرسند که دسترسی به شما ندارم از کی بپرسم فرمود از محمد بن مسلم که میان شماست بپرس که وجیه و مورد اعتماد است و این محمد بن مسلم کسی است که مفاخره می‌کرد می‌گفت 30000 حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام فرا گرفتم و شانزده هزار 16000 حدیث از امام جعفر صادق علیه‌السلام آموختم.  
ابوبصیر از دو چشم نابینا شد و او گفت وارد شدم بر امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کردم شما قادر هستید مرده را زنده کنید و اکمه و ابرص را شفا بدهید فرمود آری باذن الله بعد فرمود نزدیک بیا نزدیک رفتم دست مبارک را به صورت و چشم‌های من کشید چشمم بینا شد آسمان و زمین و همه کس را می‌دیدم آنگاه فرمود ای ابوبصیر آیا میل داری چشمت بینا باشد و فردای قیامت از تو حساب بخواهند برای رسیدگی دیوان محاسبات الهی و ثواب و عقاب پای میزان حاضر شوی یا نابینا باشی و مستقیم به بهشت عدل الهی بروی عرض کردم میل دارم نابینا باشم و به بهشت بروم امام محمدباقر علیه‌السلام دستی دیگر بر سر و چشمم کشید به حال اول برگشتم و جائی را نمی‌دیدم.  
دو نفر از اصحاب مکفوف و نابینا بودند که بختری از دیگری افقه بوده و برخی نوشته‌اند که دو نفر هر دو ابوبصیر بودند یکی لیث بختری مرادی و دیگری عبدالله بن محمد اسدی و سومی گفته‌اند که ابوبصیر یحیی بن قسم حذاء مکفوف بود که از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و امام رضا علیه‌السلام بوده و افضل آنها بختری است و درباره آنها فرمود بشر المخبتین بالجنه  
این فضایل در همه این فقهای اولیه و اصحاب امام محمدباقر (ع) بوده است که ما در دائرةالمعارف رجال شرح حال هر یک را داده‌ایم.  
آنها اصحابی بودند که امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره آنها همان عبارت را فرمود که امام حسین درباره وفاداری اصحابش فرمود  
قال (ع) ما وجدت احدأ خذ بقولی و اطاع امری وحداحذو اصحابی غر رجلین رحمهما الله تعالی عبدالله بن ابی‌یعفور و حمران بن اعین اما انهما مؤمنان خالصان من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی اعطی الله محمدا  
[صفحه 271]  
جابر جعفی متوفی 138 می‌گوید: هفتاد هزار حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده است.  
امام محمدباقر (ع) فضیل بن یسار رامنا اهل البیت معرفی فرمود

## مؤلفات امام محمدباقر علیه السلام

مؤلفات امام محمدباقر علیه‌السلام بسیار است و ما در کتاب سر تفوق الشیعه نگاشته‌ایم که اولین مؤلف شیعه ابورافع است که از بزرگان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از مشاهیر رجال اسلام و از فداکاران بزرگ عالم بشریت است که شرح حال او و اکثر صحابه را ما در کتاب دائرة المعارف رجال خود نگاشته‌ایم و نمی‌خواهیم در کتب سیره ائمه به شرح حال اصحاب و تابعین پردازیم که از موضوع خارج شده باشیم.  
ابورافع اولین مؤلف شیعه است و پس از او سلمان فارسی و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و غیره می‌باشند و ائمه ما نیز غیر از حضرت امام حسن و امام حسین علیه‌السلام که در مدت انقلاب و تحول عصر بنی‌امیه فقط به نوشتن قرآن می‌پرداختند که اصل قرآن دستخوش حوادث قرار نگیرد ائمه دیگر اکثر تألیف و تصنیفی در تفسیر و حدیث و فقه و اصول عقاید و فروع احکام دارند.  
1 - کتاب تفسیر به نقل ابن‌ندیم از آثار امام محمدباقر علیه‌السلام است که ابوجارود زیاد بن منذر رئیس جارودیه زیدیه از آن نقل کرده است و یحیی بن قاسم اسدی و علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش از آن نقل نموده.  
2 - رساله که برای سعدالخیر از بنی‌امیه نوشته  
3 - رساله دیگری که کلینی در روضه کافی از آن نقل کرده است.  
4 - کتاب هدایة است که ابن‌ندیم می‌نویسد ابوجعفر محمد بن علی نگاشته است.  
این کتاب در فنون مختلفه علمی بوده و اصحاب آن حضرت در اکثر مؤلفات خود از این کتاب بسیار نقل کرده‌اند.  
اخبار امام محمدباقر علیه‌السلام در کتب فقه امامیه و در سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث و آداب و سنن و تربیت و تعمیم تعلیم فرهنگ و معارف در درجه اول مکتب‌های جهان قرار دارد با توجه کامل به این حقیقت می‌توان گفت که با در نظر داشتن اوضاع و احوال آن عصر و مقتضیات زمان و مکان این امام پنجم در مدت امامت خود چقدر وقت صرف نشر علم و فضیلت  
[صفحه 272]  
فرمود و یک مرتبه سطح علم و دانش مردم مسلمان را بالا برد و به اوج ترقی و تکامل سیر داد و اگر خود آن حضرت در تألیفات خود زیاد کتاب ننگاشته به جای آن شاگردان بسیاری داشته که علوم و فنون را به آنها تعلیم فرموده است و در هه رشته‌های علمی و فنی از دین و دنیا و علم ابدان و ادیان فروگذار نفرموده و به تمام کسانی که لیاقت و استعداد فرا گرفتن علم و معرفت داشته بودند علم و دانش آموخته است.

## از آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه السلام

التوحید الاقرار بالوحده و هو الانفراد و الواحد المتباین الذی لا ینبعث من شی‌ء و لا بشی‌ء توحید اقرار به وحدت و یگانگی حق است کسی که از آن چیزی جدا نمی‌شود و به چیزی اضافه و منشعب و افزونی نمی‌یابد.  
ایاکم و التفکر فی الله و لکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه.  
در ذات خدا اندیشه و فکر نکنید اگر خواستید به عظمت او پی برید در آفرینش و لطایف خلقت موجودات که پرورش یافته صنع الهی است فکر کنید.  
ان الله تبارک و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و کل ما وقع علیه اسم شی‌ء ما خلا الله عز و جل فهو مخلوق و الله تعالی خالق کل شی‌ء  
خداوند عالم جل‌شأنه از مخلوق جداست و مخلوق از وی جداست و هر چیزی که جز خدا اطلاق و تصور شود آفریده است و آفریدگار متعال خلق کننده این همه چیزها است.  
در عبارت دیگر فرمود خداوند از آفرینش بیرون و خلق از آفریدن خارج و هر چه بر او نام بگذارند آن مخلوق است و آن غیر خداوند است.  
در روایت ابی‌هاشم فرمود در پاسخ الا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار فرمود اوهام و افکار و اندیشه از احساسات و درک چشم‌ها تیزتر و نیرومندتر است تو در شهرها و ازمنه‌های گذشته و امصار و بلدان نبوده‌ای ولی با ادراکات می‌فهمی و درک می‌کنی ولی چشم جز آنچه حس کند درک نمی‌کند اوهام هم ذات اقدس الهی را درک نمی‌تواند کرد نسبت اوهام به درک مجردات مانند نسبت ادراک چشم به ادراک قوای مغزی است که همه چیز را درک نمی‌کنند آنچه ادراکات مغزی در می‌یابد بالاتر است از آنچه احساسات ظاهری درک می‌کند.  
گفته شد کلمات اشخاص به منزله وجود اشخاص است که می‌توان هر کس را از سخنش  
[صفحه 273]  
شناخت که شاعر گفته:  
در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل  
هر که می‌خواهد ببیند در سخن بیند مرا  
ما شیب شی‌ء بشی‌ء احسن من حلم بعلم  
امام محمدباقر علیه‌السلام در سخنان ملوکانه‌اش می‌فرماید هیچ چیزی در آمیزش چیزی بهتر از آمیزش علم به حلم نیست؟  
کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه  
تمام کمال خلاصه شده در تفقه در دین هر کس دین شناخت همه چیز را شناخته و صبر در بلایا و بر مقدار معیشت کمال است.  
المتکبر ینازع الله ردائه  
فرمود متکبر و خودخواه با خدا به نزاع برخاسته است  
قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک  
فرمود قیام به حق کنید و آنجا که کمک ندارید منزوی شوید و از دشمن اجتناب ورزید و از دوست ناشناس پرهیز نمائید.  
و لا تصحب الفاجر و لا تطلعه علی سرک  
مصاحبت فاسق و فاجر نکنید و اسرار خود و مردم را فاش نسازید  
و استبشر فی امرک تخشون الله  
در کاری که از خدا باید ترسید استبشار کنید و پرهیزکار شوید  
صحبة عشرین سنة قرابة دوست بیست ساله خویش است  
ان استطعت ان لا تعامل احدا الا و لک الفضل علیه فافعل  
اگر می‌توانی با هیچکس معامله مکن مگر آنکه تو بر او رجحان داشته باشی و گذشت نشان دهی  
ثلاثه من مکارم الدنیا و الاخره ان تعفو عمن ظلمک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک  
سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است عفو و گذشت از ظلمی که به تو شده و صله رحم کنید حتی آنها که قطع رحم نموده‌اند در مقابل جهالت و نادانی دیگران بردباری حلم نشان دهی.  
[صفحه 274]  
سئل عن الباقر (ع) لم فرض الله الصوم علی عباده قال (ع) لیجد الغنی مس الجوع فیحنوا علی الفقیر!!.  
پرسیدند چرا خداوند روزه را بر مردم واجب کرده فرمود برای آنکه اغنیاء از شکم گرسنه فقرا آگاه شوند و شاید به حال فقرا ترحمی کنند.  
قال (ع) ان قوما عبدو الله رغبة فتلک عبادة التجار و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلک عبادة العبید و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادة الاحرار [58].  
فرمود یک قومی خدا را بندگی می‌کنند برای جلب منفعت و آن عبادت بازرگانان است که چیزی می‌دهند تا چیزی بگیرند یک دسته عبادت می‌کنند از بیم و ترس آن عبادت بندگان است که از خوف خواجه اطاعت می‌کنند یک دسته عبادت می‌کنند عبادت شکر نعمت و آن عبادت آزادگان است.  
و در مطالب السئول نقل می‌کند که فرمود:  
ما من عبادة افضل من عفة بطن و فرج.  
هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و عورت نیست  
قال (ع) فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شر فان ذلک صدقة منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه من الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه و ان البهتان ان تقول فی اخیک ما لیس فیه  
فرمود خدا بیامرزد مؤمنی که زبان خود را حفظ کند در هر شری که آن صدقه نفس است هیچکس تسلیم گناه نمی‌شود مگر آنکه زبان محزون می‌گردد در غیبت درباره برادر دینی که خداوند امر فرموده گناهان را بپوشانید و پرده عفاف کسی را ندرید و بهتانی که در کسی نیست نسبت ندهید و نگوئید این صفات جنایت آمیزی است که بسیار قتل و جنایت به وجود آورده است.  
ان اشد الناس حسرة یوم القیمه عبد وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.  
سخت‌ترین مردم از جهت حسرت در روز قیامت کسی است که وصف عدل و داد کند و خود خلاف آن رفتار نماید - گفتن مفتاح به کار بستن است و عمل نتیجه گفتار است اگر عمل بدون علم و علم بدون عمل باشد به صواب نرسد.  
[صفحه 275]  
علیکم بالورع و اجتهاد و صدق الحدیث و اداء الامانة الی من ائتمنکم علیها برا کان او فاجرا فلو ان قاتل علی بن ابیطالب ائتمننی علی امانة لادیتها الیه.  
فرمود بر شما باد به ورع و اجتهاد و صدق و راستی سخن و اداء امانت تا مورد اعتماد و اطمینان شوی فرمود کار امانت به قدری بزرگ است که اگر قاتل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مرا بر امانتی امین می‌دانست و شمشیری که جدم را با او می‌کشت به من می‌داد به او رد امانت می‌کردم.  
لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم.  
مؤمن در طلب علم و تحصیل دانش حسد نمی‌ورزد بلکه غبطه می‌خورد و می‌کوشد آنچه دیگران دارند به دست آورد.  
الا انبئکم بشی‌ء اذا فعلتموه یبعد السلطان و الشیطان منکم - فقال ابوحمزه ثمالی بلی قال (ع) علیکم بالصدقه فکبروا بها فانها تسود وجه ابلیس و تکسر شر السلطان الظالم عنکم فی یومکم نسلک و علیکم بالحب فی الله و التودد و المؤازره علی العمل الصالح فانه یقطع دابرهها - یعنی السلطان و الشیطان.  
آیا شما را خبردار کنم به کاری اگر عمل کردید شر شیطان یا سلطان از شما کم شود - ابوحمزه گفت بلی.  
فرمود سلطان ظالم در کار شماست و دوستی او و مودت در او سبب دوستی شیطان می‌شود - شما عمل صالح کنید تا خداوند این شر را از سر شما دفع کند و شر شیطان و سلطان مرتفع گردد.  
الحوا فی الاستغفار فانه ممحاة للذنوب.  
در استغفار الحاح و استکانت و تضرع و زاری کنید که گناهان را محو می‌نماید.  
ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر فینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضة.  
زبان کلید هر خیر و شری است سزاوار است مؤمن زبان خود را مهر کند چنانچه نامه‌ها را مهر می‌کنند به مهر طلا و نقره یعنی زبان را از هر چیزی نگاه دارید بی‌تأمل گفتاری نکنید خیر و شر را بسنجید حال مردم را در آن نظر بگیرید آنگاه سخن گوئید.  
قال (ع) یقول الله تعالی یابن آدم اجتنب ما حرمت علیک تکن من اورع الناس  
ای فرزندان آدم پرهیز کنید از آنچه بر شما حرام شده و مردی باورع و پرهیزکار گردید.  
[صفحه 276]  
افضل العباده عفة البطن و الفرج.  
بهترین عبادت حفظ شکم و فرج از حرام است.  
البشر الحسن و طلاقة الوجه مکسبة للمحبة و قربة من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبة للمقت و بعد من الله.  
چهره زیبا و طلاقت صورت موجب جلب محبت و قربت به حق است و عبوسی چهره و سوء بشر سختی و دلتنگی می‌آورد - و بنده را از خدا دور می‌سازد.  
الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه.  
حیاء و ایمان به هم آمیخته است و هر گاه یکی از آنها برود دیگری هم پیروی می‌کند و می‌رود.  
من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل و لا ینقص اولائک من اجورهم شیئا.  
هر کس بابی از هدایت بگشاید مثل کسی است که خود هدایت کرده باشد و از اجر و مزد و ثواب او هم کم نمی‌شود.  
و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولائک من اوزارهم شیئا.  
و هر کس بابی از ضلالت و گمراهی باز کند مانند کسی است که وزری و گناهی بر گردن خلق گذارد که از عقاب او هم چیزی کسر نمی‌گردد.  
التواضع الرضا بمجلس دون شرفک و ان تسلیم علی من لقیت و ان تترک المراء و ان کنت محقا.  
ان المؤمن اخ المؤمن لا یشتمه و لا یحرمه و لا یسئی به الظن.  
مؤمن برادر مؤمن است که هیچگاه شتم نمی‌کند بی‌احترامی نمی‌نماید سوءظن نمی‌برد گمان بد در حق برادرش نمی‌نماید.  
اصبر نفسک علی الحق فانه من منع شیئا فی حق اعطی فی باطل مثلیه.  
بردبار در برابر حق باشید هر کس در راه حق چیزی را منع کند خداوند مانند آن را در باطل به او می‌دهد یعنی هر کس حق را فرو گذارد خداوند او را با همان راه باطلی که رفته مبتلا خواهد ساخت و در هر صفتی عمل کرده مواجه با کسی می‌گردد که با همان صفت با او عمل می‌کند.  
[صفحه 277]  
من قسم له الحرق حجب عنه الایمان.  
هر کس قسمت او آتش شده باشد ایمان او پوشیده شده است.  
ان لله یبغض الفاحش المتفحش - خداوند آدم فاحش و فحشا پرور را دوست ندارد.  
ان الله عقوبات فی القلوب و الابدان ضنک فی المعیشة و وهن فی العباده و ماقرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب.  
خداوند عقوبات برخی را در قلوب و بدنشان قرار می‌دهد معیشت ضنک که دل‌تنگی و ناراحتی دارد و یا وهن در عبادت و هیچ عقوبتی سخت‌تر از قساوت قلب نیست.  
اربع من کنوز البر کتمان الحاجة و کتمان الصدقه - کتمان الوجع - کتمان المصیبة.  
چهار چیز گنج نیکوکاری است کتمان حاجت - در پنهان صدقه دادن - اظهار درد و فجع نکردن - کتمان مصیبت که انسان در همه مصائب کار خود را به خدا واگذارد و اجر از خدا بخواهد چنانچه در بسیاری از موارد مانند روزه خود را اجر عمل معرفی فرموده است.  
من صدق لسانه زکا عمله هر کس زبانش را به صداقت تعلیم کند عملش را تزکیه کند  
من حسنت نیته زید فی رزقه کسی که نیتش پاک باشد رزقش افزونی یابد.  
من حسن بره باهله زید فی عمره کسی که به زن و فرزندنش نیکوئی کند و توسعه دهد عمرش زیاد و طولانی می‌گردد.  
من استفاد اخا فی الله علی ایمان بالله و وفاء باخائه طلبا لمرضاة الله فقد استفاد شعاعا من نور الله و امانا من عذاب الله و حجة یفلح بها بوم القیمه و عزا باقیا و ذکرا منیعا.  
فرمود هر کس از برادرش در راه معرفت حق استفاده کند و ایمان به خدا و وفاء برادری را قربتا الی الله و طلبا لمرضاة الله داشته باشد استفاده از این صفات پرتوی از نور الهی است که ایمنی در زندگی از عذاب الهی می‌آورد و حجتی است که سبب رستگاری روز قیامت می‌گردد و عزتی است که باقی می‌ماند.  
ثلاث خصال لا یموت صاحبهن ابدا حتی یری و بالهن البغی و قطیعة الرحم و الیمین الکاذبه یبارز الله بها - و ان اعجل الطاعة ثوابا لصلة الرحم و ان القوم  
[صفحه 278]  
لیکونون فجارا فیتواصلون فتمنی اموالهم و یثرون و ان الیمین الکاذبه و قطیعة الرحم لیذر ان الدیار بلاقع من اهلها.  
سه خصلت است که صاحبش را زنده می‌دارد و تا عقوبت آنها را نچشد نمیرد یکی بغی و ضلالت - قطع رحم - قسم به دروغ که مبارزه با خداوند است - بهترین طاعت صله رحم است مردم عموما فاجر هستند و با صله رحم جبران می‌شود و اکثر مال طلبند که با ایثار به خویشان تدارک می‌گردد و دروغ به خدا و قطع رحم سبب آمرزش نمی‌گردد.  
لا یقبل عمل الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل و من عرف دلته معرفته علی العمل و من لم یعرف فلا عمل له.  
عمل هر کس قبول نمی‌شود مگر به قدر معرفت و شناسائی و معرفت روشن و آشکار نمی‌شود مگر به عمل هر کس معرفت پیدا کند دلالت به عمل می‌شود و هر کس معرفت نداشته باشد عمل او قبول نیست که گفته‌اند المعروف بقدر المعرفه هر کس عملش به اندازه معرفتش می‌باشد.  
و الله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و اداء الامانه و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنه و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کف الالسن عن الناس الامن خیر و کانوا امناء عشائر فی الاشیاء.  
فرمود کسی که دارای تقیه نباشد شیعه و پیرو ما نیست و اطاعت هر کس به اندازه معرفت اوست و معرفت جز به تواضع و خشوع حاصل نمی‌گردد باید امانت داشت ذکر خدا بسیار گفت روزه و نماز بسیار گرفت نیکوئی به والدین رعایت همسایه و فقرا و مستمندان و مسکینان و بیوه‌زنان و ایتام نمود سخن راست و درست گفت تلاوت قرآن مجید نمود زبان از غیبت بست و به خیر و فضیلت گشود و در هر کار امانت و صداقت را رعایت نمود اگر چنین صفاتی دارا شد حتما او شیعه ما می‌باشد به یکی دیگر از اصحابش بدین مضمون فرموده است:  
به خدا سوگند کسی پیرو ما نخواهد بود مگر آنکه از خدا بترسد اطاعت امر او کند تواضع و فروتنی نشان دهد امانت مردم را حفظ نماید همیشه به یاد خدا باشد نماز بسیار بخواند روزه فراوان بگیرد تا خود را خوب اصلاح کند به پدر و مادرش نیکی و تفقد نماید همسایگان را از فقر و بینوائی مستمندی برهاند.  
[صفحه 279]  
ورشکستگان را کمک و معاضدت کند قرآن بسیار تلاوت نماید زبان از دشنام و غیبت و افترا و تهمت ببندد جز از خیر و ادب سخنی نگوید این‌ها محک شناسائی شیعیان ما می‌باشد هر کس دارای چنین صفاتی شد شیعه و پیرو ما می‌باشد و اگر نبود از ما نیست.  
13 - ان الله کره الحاح الناس علی بعضهم فی المسئلة و احب ذلک لنفسه  
خداوند مکروه می‌داند که برخی مردم در مسائل لازم بر بعضی التماس می‌کنند و در پیشگاه خدا توجه ندارند.  
ان الله جل ذکره یحب ان یسأل و یطلب ما عنده  
خداوند دوست دارد بنده‌ای را که از او مسئلت نماید و طلب کند آنچه را که از او می‌داند.  
من لم یجعل الله له من نفسه واعظا فان مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا  
فرمود کسی که نفس خود را واعظ قرار ندهد یعنی از گذشت روزگار بر خودش پند نگیرد پند مردم او را بی‌نیاز نمی‌کند.  
هر که ناموخت از گذشت روزگار  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار  
من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه  
هر کس ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان حساب او سبک‌تر است.  
کم من رجل لقی رجلا فقال له کب الله عدوک و ما له من عدو الا الله  
کم مردی هست که در ملاقات یکدیگر نگوید خداوند دشمن تو را سرنگون کند چه همه دشمن دارند مگر خداوند جل‌شأنه.  
لا یکون العبد عالما حتی لا یکون حاسدا لمن فوقه و لا محقرا لمن دونه  
هر عالمی محسود قرار می‌گیرد و حسد می‌برد برای عالم مافوق خود ولی نسبت به زیردست حسد ندارد.  
انما مثل الحاجة الی من اصاب ماله حدیثا کمثل الدرهم فی فم الافعی انت الیه محوج و انت منها علی خطر  
نیاز و حاجتی که به مال اصابت کند مانند درهمی است که در دهن افعی باشد راست است که ممکن است حاجت تو را برآورد ولی همدوش خطری است.

## غضب چیست؟

یکی از اصحاب پرسید در آیه و من یحلل علیه غضبی فقد هوی بر هر کس غضبم مستولی شود نابود گردد مراد از غضب چیست؟  
[صفحه 280]  
فرمود آن غضب عقاب خداوند است هر که گمان کند خدای عز و جل از حالی به حالی به صفت مخلوق وصفش کرده است در حالی که او برتر و بالاتر از این توصیف است چیزی در او امان و غضب نمی‌آورد بلکه عقاب شده او چون غضبی است که مردم از یکدیگر دارند و خداوند در غضب مردم عقاب سخت می‌فرستد تا کیفر ستمکاران را بدهد.

## درباره زن‌

فرمود زن نباید خود را واگذارد بلکه باید خود را بیاراید و زینت کند اگرچه به گردن‌بندی باشد یا به حنای کمی باشد خضاب نماید اگرچه سالخورده باشد.  
و امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش حضرت باقر علیه‌السلام فرمود هر کس به ما محبتش زیاد باشد پیروی از ما می‌کند و دوستیش نسبت به آنچه ما دوست داریم دوست دارد مثلا زن و شیرینی را دوست خواهد داشت که آنها نعمت خداوند می‌باشند.  
مردی از طریقه ازدواج زنی با امام خود مشورت کرد فرمود نعم انما یشتریها باغلی الثمن.  
پرسید زنی را که می‌خواهم بگیرم می‌توانم ببینم فرمود بلی جز آن نیست که آن را به گران‌ترین قیمت می‌خرد و منظور امام این است که چون بینی بهتر اهتمام در کار خود می‌کنی و در محافظت آن می‌کوشی چون زندگی با زن به قیمت جان شخص تمام می‌شود باید رعایت همه شئون زندگی مشترک را نمود.  
و در روایت دیگر می‌فرماید برای شیر دادن فرزندان خود زنان خوشگل و خوش صورت را انتخاب نمائید از زنان زشت و کریه‌المنظر خودداری نمائید که زشتی و زیبائی در شیر او اثری به سزا دارد.  
استرضع لولدک بلبن الحسان و ایاک و القباح فان اللبن قد بعدی (وسائل الشیعه)  
قال (ع) هل یعطف الغنی علی الفقیر و یتجاوز المحسن عن المسی‌ء و یتواسون؟ قیل لا فقال لیس هؤلاء من الشیعه الشیعه من یفعل هذا  
به آن حضرت گفتند پیروان شما زیادند فرمود آیا ثروتمندان بر تنگدستان مهربانی و بخشش می‌کنند - آیا نیکوکاران از بدکاران می‌گذرند آیا مراسم بردباری و برابری اسلامی را به جا می‌آورند - گفتند نه فرمود اینان پیروان ما نیستند - شیعه آن کسی است که دارای این فضایل نفسانی باشد.  
[صفحه 281]  
قال (ع) قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک من الاقوام الا لامین من خشی الله و لا تصحب الفاجر و تطلعه علی سرک و استشرفی امرک الذین یخشون الله  
فرمود حق را به پای دار - آنچه سود نرساندت واگذار - از دشمن دوری کن - از دوستان بپرهیز مگر آنان که درست کار و خداپرست باشند با بزهکاران رفاقت مکن و از راه خود آگاهشان ساز در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند.  
قال (ع) اعرف الموده فی قلب اخیک بما له فی قلبک  
دوستی برادر ایمانی خود را به همان اندازه که آنها را دوست داری بشناس.  
قال (ع) لابنه جعفر - اصبر نفسک علی الحق فانه منع شیئا فی حق اعطی فی باطل مثلیه  
فرمود نفس خود را وادارد که بر تلخی حق شکیبا باشد که «الحق مر» و هر آن کس که از حق چیزی نپذیرد ناگزیر به باطل باید تن در دهد.  
قال (ع) الایمان حب و بغض  
ایمان دوستی و دشمنی بیش نیست - دوستی با حق دشمنی با باطل.  
قال (ع) ان هذه الدنیا یعطاها البر و الفاجر و ان هذا الدین لا یعطیه الله الا اهل خاصه  
خداوند دنیا را به همه اشخاص بد و خوب می‌دهد اما دین را جز به مردان روشن ضمیر نمی‌بخشد زیرا دنیا رحمت است که شامل همه می‌گردد و دین نعمت است که به خواص اعطا می‌فرماید.  
قال (ع) ان الله یعطی الدنیا من یحب و یبغض و لا یعطی دینه الا من یحب  
خداوند دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد ولی دین را فقط به دوستان می‌بخشد که قدر دین را بدانند.  
قال (ع) ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح الشر من کسل لم یؤد حقا و من ضجر لم یصبر علی حق  
زنهار که سست اراده و کم‌حوصله نباشی - این دو عادت زشت کلید هر بدی است سستی اراده حق را ادا نمی‌کند و کمی حوصله شکیبائی بر تکمیل کاری ندارد.  
[صفحه 282]  
قال (ع) لا تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا تبولن فی نفق و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیه و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف  
مردی از پیروانش عازم سفر بود شرفیاب شد تا با عرض رخصت دستور سفر بگیرد. فرمود برهنه‌پا راه مرو - شب بدون کفش از مرکب پیاده مشو - در سوراخ زمین بول نکن سبزی و گیاهی را که نمی‌شناسی نخور و از کاسه‌ای که نمی‌دانی چه چیز در آن است ننوش جز با کسی که می‌شناسی راه مرو - بترس و هشدار باش از آنکه نمی‌شناسی.  
قال (ع) من لم یجعل الله فی نفسه واعظا فان مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا [59].  
کسی که خداوند در دلش واعظی قرار نداده پند و اندرز دیگران در او اثری ندارد.  
قال (ع) البشر الحسن و طلاقة الوجه مکسبة للمحبة و قربة من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبة للمقت و بعد من الله [60].  
بشاشت چهره و خوشروئی دوستان را زیاد می‌کند و به خدا نزدیک می‌سازد و صورت عبوس و بدخو دشمنی می‌انگیزد و بنده را از خدا دور می‌سازد.  
قال (ع) ثلاثة من مکارم الدنیا و الاخره ان تعفو عن ظلمک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک  
سه چیز در دنیا و آخرت نشانه بزرگی است اول کسی را که بر تو ستم کرده ببخشی دوم با کسی که رشته دوستی را با تو قطع می‌کند تو پیوند کنی سوم اگر نادانی بر تو جسارت کند بردباری نمائی.  
اگر با تو نسازد دشمن ای دوست  
تو می‌باید که با دشمن بسازی  
گرت رنجی رسد مخراش و مخروش  
توکل کن به لطف بی‌نیازی  
و گرنه چند روزی صبر می‌کن  
نه او ماند نه تو نه فخر رازی  
قال (ع) اربع من کنوز البر کتمان الحاجة - و کتمان الصدقة - و کتمان الوجع و کتمان المصیبة  
چهار چیز از گنج‌های گران‌بهاست - اول پنهان داشتن نیاز و احتیاج - دوم پنهان داشتن دردها - سوم پنهان داشتن خوبی‌های خود - چهارم پنهان داشتن مصائب و مشکلات.  
[صفحه 283]  
قال (ع) الحیا و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه  
شرم و ایمان به یک ریسمان بسته شده‌اند اگر یکی رفت دیگری هم می‌رود.  
هیچ چیزی به چیز دیگر نیامیخت که بهتر از بردباری با سه کس باشد چون حلم و علم با هم آمیخت نتایج سودمندی می‌دهد:  
آن کس که زبانی راستگو دارد کردارش پاک است و هر که را اندیشه و نیتی نیکوست روزیش زیاد شود و هر که به خانواده و زیردستانش نیکی کند عمرش زیاد می‌گردد.  
قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله یزید فی عمره [61].  
راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی  
تیر تا راست نگردید به مقصد نرسید  
قال (ع) ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر - ینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضته فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شر فان ذلک صدقة منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه  
زبان کلید هر بد و نیکی است - مؤمن باید بر زبان خویشتن قفل زند - همچنان که بر طلا و نقره خود قفل می‌زند زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند بیامرزد مؤمنی را که زبانش را از هر گفتار بدی نگهدارد و نگهداری زبان صدقه‌ای است که بر خود روا می‌دارد سپس فرمود تا کسی زبان خود را حفظ نکند از گناه ایمن نیست.  
قال (ع) ان الله یبغض الفاحش المتفحش  
خدای پاک هرزه‌گویان را دوست ندارد و هرزه‌پسندان را دشمن می‌دارد.  
قال (ع) الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه  
فهمیدن احکام دین و به کمال رسیدن آن شکیبائی بر مشکلات است و تأمین معیشت لازم دارد.  
از کلمات امام محمدباقر است که فرمود خبأ ثلاثة اشیاء فی ثلاثة اشیاء خبأ رضاه فی طاعته فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاه فیه و خبأ سخطه معصیة فلا تحقرن من المعصیة شیئا فلعل سخطه فیه و خبأ ولیه فی خلقه فلا تحقرن احدا فلعله ذلک الولی  
[صفحه 284]  
فرمود خداوند سه چیز را در سه چیز دیگر پنهان کرده.  
اول رضای خود را در طاعتش پنهان نموده بنابراین هر طاعت و بندگی و عبادت را کوچک نشمرید شاید رضای خدا در همان باشد.  
دوم سخط و قهر و غضب خود را در معصیت پنهان فرمود معصیت را کوچک نگیرید شاید همان معصیت کوچک موجب سخط و قهر و غضب الهی شود.  
سوم اولیاء خود را در میان بندگانش پنهان کرده مردم را تحقیر نکنید شاید همان کس را که شما تحقیر کنید دوست و ولی خدا باشد.  
برهنه پا و سرانند در ولایت عشق  
که قوتشان همه جوع است و جام عریانی  
فقال (ع) اتقوالله شیعة آل محمد و کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی قالوا له و ما الغالی قال الذی یقول فینا ما لا تقوله فی انفسنا قالوا فما التالی قال الذی یطلب الخیر فیرید به خیرا و الله ما بیننا و بین الله قرابة و لا لنا علی الله من حجة و لا تتقرب الیه الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله یعمل بطاعته نفعته ولایتنا اهل البیت و من کان منکم عاصیا لله یعمل بمعاصیه لم تنفعه ویحکم لا تغتر واثلثا  
بنی‌هاشم جمع شدند اطراف امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ای آل‌محمد پرهیزکار شوید و یک راه معتدل را پیش بگیرید این راهی که دارید نتیجه آن غلو و یا پستی است گفتند چطور غلو است فرمود آنچه شما می‌گوئید که در ما نیست و ما هیچ‌گاه نگفته‌ایم گفتند تالی کدام است فرموده است اراده خیر می‌کنید و همان جا طلب می‌نمائید و این درست نیست باید کار با مقدمات خود انجام گیرد تا به نتیجه برسد فرمود خدا می‌داند بین ما و خدا قرابت و خویشاوندی نیست مگر آنکه ما حجت خدا بر خلق هستیم هر یک از شما اطاعت خداوند می‌نماید دوستی ما اهل بیت برای او مفید خواهد بود و هر کدام معصیت کنید مجازات به معصیت خود می‌شوند دوستی ما برای آنها در حال عصیان اثری نخواهد داشت فرمود وای بر شما مغرور به خویشاوندی پیغمبر و اهل بیت او نشوید عمل خود را اصلاح نمائید.

## رساله سعدیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام در تقوی‌

### اشاره

کسانی که سیره و زندگانی حضرت شاه ولایت را خوانده‌اند در نظر دارند که یک خطبه مهمی به نام خطبه همام درباره معرفی مؤمن و صفت او در تقوی بیان فرموده که شاهکار قدرت فصاحت و بلاغت و در عین حال حساس‌ترین نکات لطیف و دقیق‌ترین رقایق ادراکات  
[صفحه 285]  
روحی و نفسانی است که جز امام به این حقایق متوجه نیست و این درس علم و فضیلت را به اصحاب خود فرموده و صفات مؤمن را با درجات تقوی و پرهیزکاری و نشانه‌ها و آثار آن بیان فرموده است.  
و باز اگر در نظر داشته باشند در شرح حال حضرت سجاد علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام نوشتیم که آن امام مربی هم در ضمن بیانات خود یک خطبه‌ای در صفت مؤمن و تقوی دارد که بسیار جالب توجه است - این جا هم به یک رساله‌ای از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بر می‌خوریم که به سعدالخیر نوشته آن را رساله سعدیه گویند و او را به تقوی نصیحت یاد فرموده و نکاتی را در آن یادآوری فرموده است و ما اینک متن رساله را نقل می‌کنیم تا ترجمه به معنی نمائیم.

### متن رساله سعدیة

بسم الله الرحمن الرحیم  
«اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله فان فیها السلامة من التلف و الغنیمة فی المنقلب ان الله عز و جل نفی عن العبد ما عزب عنه عقله و یجلی بالتقوی عنه عماه و جهله و بالتقوی نجا نوح و من معه فی السفینة و صالح و من معه من الصاعقة و بالتقوی فاز الصابرون و نجت تلک العصب من المهالک و لهم اخوان علی تلک الطریقة یلتمسون تلک الفضیلة نبذوا طغیانهم من الایراد بالشهوات لما بلغهم من المثلات حمدوا ربهم علی ما رزقهم و هو اهل الحمد و ذموا انفسهم علی ما فرطوا و هم اهل الذم و اعلموا ان الله تبارک و تعالی الحلیم العلیم انما غضبه علی من لم یقبل منه رضاه و انما یمنع من لم یقبل منه عطاه و انما یضل من لم یقبل منه هداه ثم امکن اهل السیئات من التوبة بتبدیل الحسنات دعا عباده فی الکتاب الی ذلک بصوت رفیع لم ینقطع و لم یمنع دعا عباده فلعن الله الذین یکلمون ما انزل الله و کتب علی نفسه الرحمه فسبقت قبل الغضب فتمت صدقا و عدلا فلیس یبتدی‌ء العباد بالغضب قبل ان یغضبوه و ذلک من علم الیقین و علم التقوی»  
«و کل امة قد رفع الله عنهم علم الکتاب حین نبذوه و ولاهم عدوهم حین تولوه و کان من نبذهم الکتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده فهم یروونه و لا یرعونه و الجهال یعجبهم حفظهم للروایة و العلماء یحزنهم ترکهم للرعایة و کان من نبذهم الکتاب ان ولوه الذین لا یعلمون فاوردوهم  
[صفحه 286]  
الهوی واصدروهم الی الردی و غیروا عری الدین ثم ورثوه فی السفه و الصباقه لامة یصدرون عن امر الناس بعد امر الله تبارک و تعالی و علیه یردون بئس للظالمین بدلا ولایة الناس بعد ولایة الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فاصبحت الامة کذلک و فیهم المجتهدون فی العبادة علی تلک الضلالة معجبون - مفتونون فعبادتهم فتنة لهم و لمن اقتدی بهم قد کان الرسل ذکری للعابدین»  
«ان النبی من الانبیاء کان یستکمل الطاعة ثم عصی الله تبارک و تعالی فی الباب الواحد فیخرج به من الجنة و ینبذه فی بطن الحوت ثم لا ینجیه الا الاعتراف و التوبة فاعرف اشباه الاحبار و الرهبان الذین ساروا بکتمان الکتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین ثم اعرف اشباههم من هذه الامة الذین اقاموا حروف الکتاب و حرفوا حدوده فهم مع السادة الکثرة فاذا تفرقت قادة الاهواء کانوا مع اکثرهم دینا و ذلک مبلغهم من العلم لا یزالون کذلک فی طبع و طمع فلا یزال یسمع صوت ابلیس علی السنتهم بباطل کثیر یصبر منهم العلماء علی الاذی و التعفیف و یعیبون علی العلماء بالتکلیف و العلماء فی انفسهم خانه ان کتموا النصیحة ان راواتائها ضالا یهدونه او میتا لا یحبونه فبئس ما یصنعون لان الله اخذ علیهم المیثاق فی الکتاب ان یأمروا بالمعروف و بما امروا به و ان ینهوا عما نهوا عنه و ان یتعاونوا علی البر و التقوی و لا یتعاونوا علی الاثم و العدوان فالعلماء من الجهال فی جهد و جهاد ان وعظت قالوا طغت و ان علموا الحق الذی ترکوه قالوا خالفت و ان اعتزلوهم قالوا فارقت و ان قالوا هاتوا برهانکم قالوا نافقت»  
«و ان اطاعوهم فهلک جهال فیما لا یعلمون امیون فیما یتلون یصدقون بالکتاب عند التعریف یکذبون به عند التحریف فلا ینکرون اولئک اشباه الاحبار و الرهبان قادة الهوی سادة فی الردی و آخرون منهم جلوس بین الضلالة و الهدی لا یعرفون احدی الطائفتین من الاخری یقولون ما کان الناس یعرفون هذا و لا یدرون ما هو و صدقوا ترکهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
[صفحه 287]  
علی البیضاء لیلها من نهارها لم یظهر فیهم بدعة و لم یبدل فیهم سنة لا خلاف عندهم و لا اختلاف فلما غشی الناس ظلمة خطایاهم صاروا امامین داع الی الله تبارک و تعالی و داع الی النار فعند ذلک نطق الشیطان فعلا صوته علی لسان اولیائه و کثر رجله و خیله و شارک فی الاموال و الولد من اشرکه فعمل بالبدعة و ترک الکتاب و السنة و نطق اولیاء الله بالحجة و اخذوا بالکتاب و الحکمة فتفرق من ذلک الیوم اهل الحق و اهل الباطل تخاذل و تهاون اهل الهوی و اهل الضلالة حتی کانت الجماعة مع فلان و اشباهه فاعرف هذا الصنف و صنف آخر فابصرهم رأی العین تحیی و الزمهم حتی ترد اهلک فان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمة الا ذلک هو الخسران المبین»

### مضمون و مدلول رسالة الخیر

شیخ کلینی در روضه کافی نقل از یزید بن عبدالله از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که سعد الخیر از فرزندان عبدالعزیز مروانی است روزی آمد حضور امام محمدباقر علیه‌السلام گریه و زاری می‌کرد حضرت فرمود تو را چه می‌شود گفت برای آنکه از شجره ملعونه اموی هستم امام فرمود تو اگر دارای عقاید صحیح باشی از ما هستی مگر حکایت ابراهیم خلیل را نشنیدی که فرمود فمن تبعنی فانه منی آنگاه به او فرمود وصیت می‌کنم تو را به تقوی و پرهیزکاری و ورع و پارسائی که مصونیت از هلاکت و تلف شدن در سایه تقوی است و غنیمت یافتن و رستگاری انسان در آخرت از پرهیزکاری است این صفت ممدوح و پسندیده در ذات خود مؤثر در سعادت است و در سایه او می‌توان افعال و اقوال و اعمال را تهذیب و تزکیه نمود - صفات فاضله و مکارم اخلاقی در پرتو پرهیزکاری قبول و مقبول می‌گردد و از صفاتی که امکان انحراف و خطا و لغزش و ندامت و حسرت دارد حفظ می‌نماید ورع و پارسائی از هلاکت و سوءنیت و بداندیشی و وخامت می‌کاهد - و به فضیلت و اخلاق می‌گراید.  
فرمود سلامت دین و دنیا در سایه تقوی می‌باشد گوهر عقل در پرتو پرهیزکاری آشکار می‌شود و به صیقل پارسائی رنگ کدورات طبیعت زدوده می‌گردد و دیده بینش و دانش روشن می‌شود چنانچه نوح علیه‌السلام و آنها که به او ایمان داشته‌اند به نیروی تقوی در کشتی نجات نشستند و به ساحل کمال مطلوب رسیدند و صالح و صالحانی که با وی بودند به قوت پرهیزکاری از  
[صفحه 288]  
صاعقه تند و تیز آسمانی رستند و به حمایت پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند و این جماعت برگزیدگان قوم و اشراف قبایل اصحاب نوح و صالح بودند و با تقوی از مهالک و مخاطره مصون ماندند این مردم برادرانی دارند که طالب این فضیلت هستند و آنها پیروان پیغمبر خاتم النبیین و دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشند که تا روز قیامت می‌توانند با نیروی تقوی و پارسائی به ساحل نجات و رستگاری برسند.  
پرهیزکاری آدمی را از شهوات جلوگیری می‌کند - و بر کتاب و آیات عذاب و عقاب و هلاک و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر ساخته و از ارتکاب اعمال سوء باز می‌دارد - و خدای را سپاس و ستایش می‌کنند و در اطاعت و بندگی مبالغت ورزیده‌اند - کسانی که در کار خویش مستحق نکوهش می‌باشند قاصر و مقصر هستند.  
غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد می‌گردد که رضای خدا را نخواهد و از کسی منع می‌فرماید که عطایش را رد کند - کسانی که هدایت خدای را بپذیرند و بدکاران را به توبه متمکن گردانند سیئات آنها محو و به حسنات تبدیل گردد.  
خداوند در قرآن مجید بندگان را به توبه دعوت کرد و وعده قبول فرمود و دعای بندگان را به اجابت مقرون می‌سازد و هیچ‌گاه ادعیه و اذکار آنها را منقطع و ممنوع نمی‌فرماید و حتی تأکید فرمود که با تضرع و زاری مرا بخوانید و اگر اجابت نکنم باز بخوانید و الحاح کنید تا دعای شما را بپذیرم خدای عالم لعنت فرستاده بر کسانی که منکر اوامر او شوند یا کتمان ما انزل الله نمایند و فرمود رحمت من سبقت بر غضب من دارد یعنی قبل از صدور غضب رحمت فرستاده و از رحمت او همه چیز به وجود پیوسته است و رحمت خود را صواب و آن افاضه علم و عدل و تقوی می‌باشد.  
خداوند عالم از مردمی که کتاب خدای را از دست دادند و به اوامر او عمل نکردند علم کتاب را از دست آنها گرفت و دشمنان دین را از روی بغض از آنها گرفتند و دوست داشتند و عمل کردند و به قهر و غلبه بر آنها سلطنت یافتند و منحرفین از قرآن برای همیشه در تیه ضلالت گرفتار شدند و به وادی غوایت درمانده گردیده‌اند.  
این بیان معجز نظام امروز ثابت کرد که نصاری دشمنان مسلمین آنهائی را که از قرآن و با آشنائی به دین خودشان قرآن را دوست داشتند و بدان عمل کردند بدون آنکه خود را مسلمان بدانند و مسلمان معرفی نکنند امروز اندیشه و افکار و اعمال و کردار مردم  
[صفحه 289]  
اروپا و آمریکا کاملا منطبق با اسلام است یعنی آنها مسلمان فاسق هستند و عمل می‌کنند بدون آنکه خود را مسلمان معرفی کنند در حالی که مسلمین به نام مسلمان از قرآن و حدیث بی‌خبر مانده از علم و فضیلت دور افتاده و ابواب بدبختی و مذلت را به سوی خود باز کردند.  
امام می‌فرماید هر وقت مردم کتاب آسمانی را از دست دادند و حروف و کلمات آن را زیر پا گذاشتند و حدودش را تحریف نموده اجرا نکردند و در صحت قرائت الفاظ و اقتصادیات و آداب صوریه و علوم و فنون ظاهر و باطن قرآن را پشت سر انداخته و آداب ظاهر و عارضی از خود به میان آوردند به زندگانی سخت ناروائی مبتلا خواهند شد و به روایات سست و نابجا و احکام مطلوب خود عمل کردند و جاهل و نابخرد ماندند و از روایت و درایت در شگفتی کار خویش حیران و سرگردان می‌شدند این بدبختی‌ها که امروز گریبان‌گیر این ملل مسلمان اسمی شده اثر همان انحراف و تمرد و خواب خرگوشی و فراموشی است.  
اما عالمان ربانی و مؤمنین حقیقی و دانشمندان به الفاظ و معانی ظواهر و بواطن قرآن و علم و ادب را مراعات می‌کردند و اوامر و نواهی را مجری می‌داشتند و با مردم منحرف سخت بدبین بودند و از آنها دوری می‌گرفتند و از مردم ریاکار و متمرد و متظاهر به فسق و فجور کنار می‌نشستند. علت آنکه مردم از قرآن دوری گرفتند این بود که حقایق و دقایق دین و احکام و آیات قرآن را نمی‌دانستند و به طریق اجرای احکام آشنا نبودند و با بی‌خبری و عدم وقوف خود متولی امر دین هم گردیدند و هر کجا نمی‌دانستند دین را از طرف خود به هوای نفس و تمایلات شخصی و به رأی و عقیده خویش ساخته اوهام و افکار خود را به جای دین به مردم تحویل می‌دادند و تلقین می‌کردند و به جرم این عمل ناپسند به عقوبت آخرت گرفتار گردیدند که چرا لباس دین را واژگون نموده و به تزویر و حیل مردم را گمراه کردند پس از آن طایفه پیروان آنها مردم را از راه حق دور ساختند و بر مرکب سلطنت و دولت غیر صحیح و نابجا نشستند و زمام اختیار را به دست گرفتند و خلافت الهی را به فرزندان ناخلف خود سپردند و اخلاف نادان نیز به وراثت سپردند و دست به دست دادند - و چون در قبال یک منطق صحیح و مستدلی قرار می‌گرفتند گفتند این خلافت نیست بلکه سلطنت است و چون گوی در دست آنها و کودکانشان به چوگان ستم پاس داده می‌شود.  
فرمود ولایت و دوستی مردم پس از ولایت مطلقه الهیه قرار دارد هر کس خدا را اطاعت کند باید به ولایت اهل بیت اطهار ایمان بیاورد و از دنیا و نعم آن به منظور کمال نفسانی  
[صفحه 290]  
به دستور ائمه دین مبین بهره‌مند شود و باید پس از تحصیل ثواب اعمال یزدانی و فیوضات جهان آخرت رضای مردم را به دست آورد تا رضای خدا حاصل گردد چون رضای خالق فوق رضای مخلوق است اما قبول و به دست آوردن آن متفرع بر ترضیه خاطر خلق است و باید مسلمان متقی باشد و از نخست در تحصیل رضای خلق بکوشد و به مرز و حدود و حقوق دیگران تعدی و اجحاف نکند تا خلق راضی و خدا نیز راضی گردد و به قدر میسور به دریافت رضای خدا در ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولاد طاهرینش که دارای ولایت مطلقه الهیه پس از رسول خدا بوده‌اند جلب نماید.  
ملت اسلام بر این حال صبح نمودند در حالی که گمراهان علمای گمراه عبادت خود را به اجتهاد انجام می‌دادند نه بر وفق دستور و لذا کوشش آنها بر طریق ضلالت بوده و به ظلم و فساد خویشتن اشتغال داشتند و شیطان هم آنها را در کار باطل خودشان تقویت می‌نمود و برای آنها تجلیاتی از زرق و برق حطام دنیوی نشان می‌دادند تا به کار خود دلگرم باشند و افعال و اعمال آنها در نظرشان پسندیده و بزرگ جلوه می‌داد ولی چون عبادت آنها و کوشش‌های پیوسته آنها در پرستش خدا در راه حق و طریق ثواب نبود همان‌ها موجب فتنه و عقاب گردید و پیروان آنها پیروان شیطان شدند در حالی که پیغمبران و رسولان مردم را در طریق عبادت و اطاعت دستوری روشن و آشکار دادند تا گمراه نباشند.  
فرمود پیغمبری از پیغمبران آسمانی در مراتب اطاعت ربانی به حد کمال پیش می‌رفت اما در یک موضوع که آن امر ولایت ائمه هدی بود تأمل کرد و لحظه‌ای توقف نمود تا در عالم محشر و دیوان محاسبات الهی و روز قیامت دید در عالم ارواح و روز میثاق هم توقف جسته و خداوند او را در شکم ماهی زندانی فرمود تا هر آنچه به او تعلیم می‌شود تأمل و توقف نکند و چون به توبه و انابه برگشت توبه او را قبول کرد و از زندان نجاتش داد و در امر ولایت ائمه دین و اوصیای خاتم النبیین ایمانی محکم و متقن یافت.  
نگارنده گوید کارهای خداوند غیر از بشر است حتی آنها که در تجزیه و تحلیل مطالب هم تأمل می‌کنند در زندانی می‌روند که غیر از خداوند کسی قادر نیست چنان زندانی و چنین زندانبانی داشته باشد و به جرم وقفه فکری و روحی برای تربیت شدگان مکتب ربوبی و مؤدب ساختن آنها زندانی گرداند و از همین بیان باید فهمید تربیت ربوبی عالم دیگر دارد.  
امام علیه‌السلام می‌فرماید آدم ابوالبشر به سبب آنکه یونس در صلب او بود از بهشت بیرون شد  
[صفحه 291]  
پس اشباه و امثال و احبار و رهبان و متعبدان و متزهدان که اوصاف و اخلاق و آیات رسول خدا را برای مردم به صورتی دیگر جلوه دادند و حلال و حرام را کتمان کردند و نیک و بد را از هم تشخیص ندادند آیا به چه زندانی گرفتار خواهند شد؟؟. این مردم سوداگر جز نفع خود در نظر نداشتند که برای جلب منافع حروف قرآن را راست و درست شناختند ولی حدودش را عوض کردند و دگرگون ساختند و حتی کتب آسمانی قدیم را که شاهد و مبشر ظهور پیغمبر خاتم النبیین بود پنهان نمودند و مکتوم داشتند و علمای امت ظواهر علوم را حفظ کردند و باطن آن را تغییر دادند و تحریف نمودند و به میل خود معنی کردند و مرعوب وساوس شیطانی شدند و هواجس نفسانی بر آنها سلطه یافت و چون معلم و زعیم ایشان از بین رفت به بزرگ قوم خود توسل جستند و پیرو نفس اماره شدند و فریب ظواهر فریبنده را خورده به چاه ضلالت فرو افتادند ولی چون مقاصد آنها در راه طلب دنیا بهتر به دست می‌آمد در زندگی با همین طینت و طبیعت پیش می‌رفتند و دوش به دوش شیطان نفس اماره و شیطان صفتان راه باطل و بیهوده را می‌پیمودند.  
علمای عاملین و ابرار و صالحین هر چند آنها را به صلاح می‌خواندند و نکوهش این روش می‌کردند نصیحت و موعظت در آنها تأثیری نداشت و دل‌مرده و افسرده سر گشته آنها بیشتر متحیر می‌شد تا علمای خود را سرزنش می‌کردند که چرا راه باطل را به راه حق بر می‌گردانند.  
خداوند در قرآن مجید از بنی‌آدم میثاق گرفته که امر به معروف و نهی از منکر نمایند بدی‌ها را تذکر دهند تا مرتکب نشوند و خوبی‌ها را یادآور گردند تا برابر چشم آنها قرار گیرد و عمل کنند و رستگار گردند فرمود علمای واقعی از دست جهال نابخرد هر عصر سخت در مشقت و تعب و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند که شاید آنها را به نصایح و مواعظ به راه راست سوق دهند اما جهال علما را به طغیان و خلاف متهم کنند و اطاعت امر آنها را ننمایند و اگر سخنی گویند و برهان درست آورند می‌گویند به نفاق برخاسته‌ای این لجاج و عناد آنها برای تمتع از دنیاست نه پیروی دین.  
فرمود اگر فرض علما هم راه جهال را پیمایند و تسلیم امر آنها شوند آنها که نه بر کتاب و نه بر معانی آن و نه بر علم و حقیقت مستقیم معتقدند به هلاکت افتند و به ضلالت سرمدی دچار شوند - چه آنها هر دو تصدیق ظواهر قرآن را می‌نمایند ولی از باطن آن بی‌خبرند و  
[صفحه 292]  
اگر گفته شود که تفسیر و حقیقت قرآن غیر از این است و معارف و فرهنگ اسلام غیر از این پندار و گفتار است تکذیب نمایند و انکار کنند و گویند مخرب احکام دین است.  
این مردم چون احبار و رهبان یهود و نصاری سرهنگان هوا و هوس و پیش‌آهنگان غضب و شهوت می‌باشند که مردم را برای استثمار به ضلالت و گمراهی می‌کشند.  
یک دسته هم از مردم هستند که بین هدایت شده و گمراه متوقف مانده و تمیز نمی‌دهند که کدام سخن درست‌تر است و حق با کیست؟ این‌ها نه از آن طبقه و نه از این طبقه هستند که به عرف در اصطلاح مستضعف شناخته شده یعنی مشاعرشان در تشخیص ضعیف است که آنها را نمی‌توان آدم و انسان شناخت این طایفه هر دو را تصدیق می‌کنند و از هر دو روی بر می‌گردانند - اما آنها در اقلیت بسیار محدود قرار داشته‌اند «که امروز در عرف سیاست در اکثریت بسیاری قرار دارند»  
بنابراین مردم دو دسته‌اند یا راه حق می‌پیمایند یا راه باطل آنها که سالک راه حق هستند بر مراد خود می‌رسند و آنها که راه باطل پیمودند به آتش عذاب خود و خدا گرفتار خواهند شد اما خودشان را مقصر ندانسته لعنت بر شیطان معلم و مربی خود می‌کنند در حالی که در هر مرتبه و مقام باشند در سپاه و خیل شیطانند و سواره و پیاده او را یاری می‌نمایند و شیطان در مال و فرزند آنها شریک است و هر کس شریک آنها باشد امان از عذاب نخواهد داشت و کتاب و سنت را از دست می‌دهد.  
روز قیامت این دو طایفه از هم جدا می‌شوند و حق و باطل روشن و آشکار می‌گردد و جماعات حق و باطل هر یک گرد هم و پیرامون زعیم و پیشوای خود جمع می‌شوند و خداوند گمراهان را مخذول می‌فرماید.  
در پایان رساله می‌فرماید ای سعد چه بهتر که اهل دانش و بینش را بشناسی و از ملازمت آنها بهره‌مند گردی و دل از آنها برنتابی تا در سرای آخرت هم با آنها محشور شوی - چه یقین است که پیغمبران و اولیاء و اوصیای خدا اهل حق هستند و پیروان آنها ناجی و رستگار خواهند شد و مطیعان و هواخواهان شیطان باطل و به عذاب گرفتار خواهند گردید.

### نامه حضرت امام محمدباقر علیه السلام به سعدالخیر

گفتیم سعدالخیر از فرزندان عبدالعزیز و برادر عمر بن عبدالعزیز یا یکی از بستگان نزدیک او بود - که به دوستی امام راغب و مایل بود و چون از نسب خود متنفر گردید امام محمدباقر علیه‌السلام او را از  
[صفحه 293]  
خود اهل بیت دانست همان طور که جدش سلمان فارسی را از خود اهل بیت معرفی فرمود و دلیل مستدل آن نسبت این بود که فرمود هر کس وحدت عقیده و ایمان داشته باشد از یک خاندان است. همان نحو که نوح با فرزندش گفت!!  
شیخ کلینی در روضه کافی به سند حمزة بن بزیغ از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که این نامه را امام علیه‌السلام پاسخ نامه او مرقوم داشته است.  
بسم الله الرحمن الرحیم  
اما بعد فقد جائتنی کتابک فیه معرفة ما لا ینبغی ترکه و طاعة من رضی الله رضاه فقبلت من ذلک لنفسک ما کانت نفسک مرتهنة لو ترکته معجب ان رضا الله و طاعته و نصیحته لا تقبل و لا توجد و لا تعرف الا فی عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس سخریا لما یرمونهم به من المنکرات و کان یقال لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون ابغض الی الناس من جیفة الحمار و لو لا ان یصیبک من البلاء مثل الذین اصابنا فتجعل فتنة الناس کعذاب الله و اعیذک بالله و ایانا من ذلک لقربت علی بعد منزلتک.  
و اعلم رحمک الله انا لا تنال محبة الله الا یبغض کثیر من الناس و لا ولایته الا بمعاداتهم و فوت ذلک قلیل یسیر لدرک من الله لقوم یعلمون یا اخی ان الله عز و جل جعل فی کل من الرسل بقایا من اهل العلم یدعون من ضل الی الهدی و یصبرون معهم علی الاذی یجیبون داعی الله و یدعون الی الله فابصرهم رحمک الله فانهم فی منزلة رفیعة و ان اصابتهم فی الدنیا وضیعة انهم یحبون بکتاب الله الموتی و یبصرون بنورالله من العمی کم من قتیل لابلیس قد احبوه و کم من تایة ضال قد هدوه یبذلون دمائهم دون هللة العباد ما احسن اثرهم علی العباد و اقبح آثار العباد علیهم  
قریب بدین مضمون می‌فرماید به نام خداوند بخشاینده مهربان نامه تو به من رسید خواسته بودی که به تو دستورالعملی دهم به آنچه ترکش جایز نیست و راهی بنمایم که معرفت آن دل تو را روشن سازد بنابراین بشنو و به خاطر بسپار و عمل کن.  
بدان که رضای خدا بر هر چیز مقدم است و اگر کسی اطاعت حق کند خانه دلش روشن گردد و اگر تمرد نماید خود گروگان آن اطاعت است و شگفتی آنجاست که کسی علیه خود قیام نماید عجب این است که رضای خدا - اطاعت خدا - نصیحت پروردگار قبول  
[صفحه 294]  
نمی‌شود مگر در عبادت غربا و دوستان و برادران مسلمان - برخی از مردم ضعیف را اقویای قوم به سخریه می‌گیرند - و چون آنها را نهی از منکر نمایند متهم به بعضی از صفات می‌سازند تا آنجا که گویند مؤمن مؤمن نیست و آنها را مبغوض مردم می‌سازند و از مردار هم بدتر در چشم عموم جلوه می‌دهند یاللعجب برای رفع یک نقص این همه اتهام و تهمت برای برطرف کردن یک عیب این همه افترا و نسبت بی‌جا و گاهی به بلایائی مبتلا می‌سازند چنانچه ما اهل بیت برای حق‌گوئی به این بلایا گرفتار شده‌ایم و این آزمایش و امتحان خدا برای عذاب خلق است که آنها را آزادی می‌دهند تا معلوم گردد که در چه کارند و پناه به خدا می‌بریم از این امتحان فرمود ابرار با فجار و صالح با طالح همدوش نخواهند شد.  
فرمود من به تو نزدیک‌تر هستم از آنها که به تو نزدیک هستند یعنی تو چون اویس قرنی هستی که اگر با ما هم‌عقیده باشی با ما هستی و آنها که با ما هستند و هم‌عقیده نیستند از ما دورند و با ما نیستند.  
فرمود خدا تو را رحمت کند هیچ کس به محبت ما نمی‌رسد مگر آنکه مبغوض دشمن و بسیاری از مردم گردد و هیچ دوستی نیست که به دشمنی آنها تمام نشود - یعنی اگر تو دوست ما بودی دشمن دیگری می‌شوی و اگر دشمن ما بودی دوست دیگرانی - و کمتر هستند کسانی که ما را دوست بدارند و دشمن کم داشته باشند.  
فرمود ای برادر من خدای غالب عزیز در هر پیغمبری اوصیائی قرار داد که حامل علوم و اسرار نبوت آنها بودند تا هر کس گمراه شود آنها را هدایت کند و به مصالح و مواعظ آسمانی دلالت و رهبری نمایند و آنها بر آزار کفار و جور و ستم جهال بردباری و شکیبائی نمایند و مردم را به سوی خدای یگانه دعوت کنند پس ای سعد دیده بینش باز کن و اوصیای خاتم النبیین را به نظر دانش و بردباری بشناس چه آنها مقامی رفیع و منزلی عظیم دارند اگر در دنیا به چیزی دل نمی‌بندند و اعتنا نمی‌کنند در پیشگاه حق مقامی ارجمند دارند و مردم را به احکام الهی دعوت می‌نمایند آنها دین و شریعت را زنده نگاه می‌دارند و به نور خدا می‌بیند چه بسا کسانی که شیطان آنها را به وساوس خویش می‌کشد و ائمه معصومین به احیای دین زنده می‌سازند و به علم و معرفت حیات می‌بخشند و چه بسیار سرگشته‌گان وادی ضلالت که به رهبری آنها به زندگانی جاودانی می‌رسند و چه بندگان روشن ضمیری که برای ابقای آنها خون خود فدا سازند و چه اثری بهتر و چه حیاتی زنده‌تر و باقی‌تر از این است.  
[صفحه 295]

## تعلیمات حضرت امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی‌

### اشاره

«یا جابر اغتنم من اهل زمانک خمسا ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبة مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر ان یتعب بدنک و اعلم بانک لا تکون لنا ولیا حتی او اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذالک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذالک و لکن اعرض نفسک علی ما فی کتاب الله فان کنت سالکا سبیله - زاهدا فی تزهیده راغبا فی ترغیبه خالفا من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما ذالذی یغرک من نفسک ان المؤمنن معنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها - فمرة یقیم اودها و یخالفها هواها فی محبة الله و مرة تصرعا نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عثرته فسیذکر و یفزع الی التوبة و المحافة فیزداد بصیرة و معرفة لما نرید فیه من الخوف و ذالک بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مستهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یا جابر استکثر لنفسک من الله قلیل الرزق تخلصا الی الشکر و استقلل من نفسک کثیر الطاعة لله ارزء علی النفس و تعرض للعفو و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفله لشدة التیقظ و استجلب شدة التیقظ بصدق الخوف و احذر خفی الرین «التزین» بحاضر الحیوة وثوق محارفة الهوی بدلالة العقل - وقف عند غلبة الهوی باسترشاد العلم و استبق خالص الاعمال لیوم الجزاء و انزل ساحة القناعة بانقاء الحرص و ادفع عظیم الحرص بایثار القناعة و استجلب حلاوة الرهادة بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع ببرد الیأس و سد سبیل العجب بمعرفة النفس و تخلص الی راحة  
[صفحه 296]  
النفس بصحة التفویض و اطلب راحة البدن باجمام القلب و تخلص الی اجمام القلب بقلة الخطاء و تعرض لرقة القلب بکثرة الذکر فی الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الخوف و تحرز من ابلیس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق و تزین لله عز و جل بالصدق فی الاعمال و تعجب الیه بتعجیل الانتقال و ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی و ایاک و الغفلة فیها تکون قساوة القلب و ایاک و الغفله فیها تکون قساوة القلب و ایاک التوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون و استرجع سالک الذنوب بشدة الندم و کثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله - بحسن المراجعه و استعن علی حسن المراجعه بخالص الدعا و المناجاة فی الظلم و تخلص الی عظیم الشکر باستکثار قلیل الرزق و استقلال کثیر الطاعة و استجلب الهمة و تزود الدنیا و بادر زیادة النعم بعظیم الشکر بخوف زوال النعم بزیادة النعم و اطلب بقاء العز باماتة الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الیاس و استجلب عز الیاس ببعد الهمة و تزود من الدنیا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغیة عند امکان الفرصة و لا امکان کالایام الخالیه مع صحبة الابدان ایاک و الشفعة بغیر المأمون فان للستر ضراوة کضراوة الغذاء و اعلم انه لا علم کطلب السلامة و لا سلامة کسلامة القلب و لا عقل کمخالفة الهوی و لا خوف کخوف حاجز و لا رجاء معین و لا فقر کفقر القلب و لا غنی کغنی النفس و لا قوة کغلبة للهوی و لا نور کالیقین و لا یقین کاستصغارک الدنیا و لا معرفة کمعرفتک بنفسک و لا نعمة کالعافیة و لا عافیة کمساعدة التوفیق و لا شرف کبعد الهمة و لا زهد کقصر الامل و لا حرص کالمناسة فی الدرجات و لا عدل کالانصاف و لا تعدی کالجور و لا جور کموافقة الهوی و لا طاعة کادآء الفرایض و لا خوف کالحزن و لا مصیبة کعدم العقل و لا عدم عقل کقلة الیقین و لا قلة یقین کفقد الخوف و لا فقد خوف کقلة الحزن علی فقد الخوف و لا مصیبة کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحالة التی انت علیها و لا فضیلة کالجهاد و لا جهاد کمجاهدة الهوی و لا قوة کرد الغضب و لا معصیة کخب البقاء و لا ذل کذل الطمع و ایاک و التفریط عند امکان الفرصه فأنه میدان یجری لاهله بالخسران» [62].  
[صفحه 297]

### ترجمه تعلیمات اخلاقی امام پنجم علیه السلام

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به جابر جعفی تعلیمات عالیه اخلاقی می‌فرماید که روی سخن به جابر و منظور همه ملت اسلام بلکه عالم بشریت است این آموزش و پرورش برای تتمیم مکارم اخلاق عالی‌ترین و دقیق‌ترین مکتب تربیتی است که برای رقاء و ارتقاء نفس عاملی به سزا می‌باشد.  
فرمود ای جابر از اهل زمان خود پنج چیز را بهره گیر و مغتنم بشمار.  
1 - اگر حاضر باشی سرشناس نباشی 2 - اگر غایب شوی از یاد نروی 3 - اگر حضور داشته باشی طرف مشورت قرار نگیری 4 - اگر بگوئی سخنت قبول نشود 5 - اگر زن بخواهی به تو ندهند و از تو نترسند و تو را پنج دیگر سفارش می‌کنم.  
اول آنکه اگر بر تو ستم کنند تو بر کسی ستم نکنی - ستم را به ستم تلافی مکن.  
دوم اگر به تو خیانت کنند تو خیانت مکن - که خیانت به خیانت قصاص شود.  
سوم اگر بر تو دروغ بندند خشمگین نشوی.  
چهارم اگر ستایشت گویند خوشحال نگردی.  
پنجم اگر تو را بد بگویند داد و فریاد و بی‌صبری نکن - و در آنچه درباره تو گفته‌اند اندیشه کن اگر دانستی آنچه را که گفته‌اند در تو هست پس اگر از نظر رحمت خدا عزوجل بیافتی زیانش سخت‌تر است از آنچه بترسی که از چشم مردم بیفتی و اگر تو آن چنان نباشی که می‌گویند پس پاداش را بدون رنج و تعب بدن خود به دست آورده‌ای بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که آن قدر اراده قوی داشته باشی که اگر تمام اهل شهرت گرد آیند و بگویند تو مرد بدی هستی این بدگوئی تو را محزون نکند و اگر هم بگویند تو مرد شایسته‌ای هستی این ستایش تو را مسرور نکند لکن نفس خود را بر آنچه در کتاب خدا هست عرضه کن اگر تو به راه آن می‌روی و از آنچه بازداشته باز می‌ایستی و بدان چه ترغیب کرده رغبت داری و از آنچه ترسانده می‌ترسی استوار باش و خوشحال که گفتار مردم به تو زیان نرساند و اگر از قرآن جدائی پس هر چیز تو را مغرور می‌سازد همانا شخص با ایمان کوشش دارد که نفس خود را بر هوای خویش غائب سازد گاهی با رنج در راه دوستی خدا بر نفس شیطان پیروز می‌شود و مخالفت هوای خویش می‌کند و مرتبه دیگر نفس وی را از پای درآورد پس اینجاست که متابعت هوای خود کند ولی خدای متعال دستش بگیرد و او هم به پا خیزد و از لغزش‌ها بازش دارد و پیوسته به یاد خدا افتد و همی به سوی توبه و ترس از خدا پناه آرد و  
[صفحه 298]  
همی بصیرت و معرفتش زیاد گردد چون که خوفش زیاد شده و اگر بیان و حقیقت مطلب را بخواهی خدای متعال می‌فرماید همانا کسانی که پرهیزکارند هرگاه شیطانی به آنان رسد به یاد خدا افتند پس ناگاه بابصیرتند.  
ای جابر از راه اخلاص و سپاسگزاری روزی اندکی را از خدای برای خویش بسیار بدان و از راه زیان بر نفس به دست آوردن عفو فرمانبری بسیاری را که برای خدای برده‌ای در پیش نفس خویش اندک بدان و شر حاضر را به وسیله علم حاضر از خویشتن دور نما و دانش در دست را به عمل خالص به کار انداز و با بیداری و هوشیاری سخت عمل خالص را از غفلت به دور دار و با ترس راست از خدا آگاهی و بیداری را به دست آر و بدان چه در دست داری از وقوع در جائی که نه راه پیش و نه راه بازگشت داشته باشی دوری نما یا بدان چه در دست تست از تجملات و زیاده روی ها به دور باش و با راهنمائی عقل در کشتی گیری هوای نفس استوار باش و هنگام پیروزی هوای نفس به وسیله راه خواستن از علم درنگ کن و اعمال خالص را برای روز پاداش و کیفر پیش فرست و با ترس آزمندی در ساحت قناعت فرود آی و با ایثار قناعت حرص بزرگ را دفع کن.  
و با کوتاهی آرزو شیرینی زهد را به دست آر و با سردی نومیدی اسباب طمع را قطع کن و با شناسائی نفس راه خودپسندی را ببند و با درستی تفویض به سوی آسایش جان بشتاب و آسایش تن را به وسیله آسایش دل بخواه و استراحت قلب را از خطای اندک بطلب و رقت قلب را به کثرت یاد خدا در تنهائی‌ها دریاب و با حزن مداوم روشنائی دل را به دست آر و با ترس راست از خدا از شیطان دوری کن و پیوسته از امید دروغ به دور باش.  
زیرا که امیدواری دروغ تو را در ترس راست می‌افکند و به وسیله راستی در کردار برای خدا خود را زینت کن و با عجله در انتقال به سوی حضرت او دوستی خود را نسبت به او اظهار نما - پیوسته از امروز و فردا کردن برحذر باش که تسویف دریائی است که عده بسیاری در آن غرق و هلاک شده‌اند و همواره از غفلت بترس که قساوت در قلب است.  
پرهیز بادا تو را از سستی در چیزی که عذری در آن نداری که همین سستی پناهگاه پشیمانیها است و از گناهان گذشته با سختی پشیمان برگرد و بسیار استغفار کن و بهترین روش بازگشت و توبه به سوی رحمت و عفو خدای بشتاب و با دعای خالص و مناجات در تاریکی‌ها برای توبه نیک کمک بخواه و با زیاد دانستن روزی اندک و اندک شمردن طاعت بسیار به شکر  
[صفحه 299]  
عظیم نائل شو و همت به دست آور و از دنیای حاضر بهره برگیر و با سپاسگزاری بسیار نعمت بسیار به چنگ آر از ترس زوال نعمت‌ها و با کشتن طمع بقاء عزت بطلب و با عزت نفس نومیدی خواری طمع را رفع نما و به وسیله همت بلند عزت نومیدی از خلق را به دست آر و با کوتاهی آرزو از دنیای خود توشه برگیر - در هر فرصتی اراده‌ات را قوی و بیدار و زنده نگه‌دار که هیچ‌گاه امکانی چون روزگار فراغت با تندرستی نخواهد بود پرهیز کن که به غیر امین اعتماد نکنی چرا که همنشینی با بدان اندک اندک چون غذائی می‌شود که نمی‌توان بدون آن زندگی نمود.  
بدان که هیچ دانش چون دانش به سلامت نگه داشتن تن و روح و عقل نیست و هیچ سلامتی چون سلامت دل نخواهد بود و عقلی چون مخالفت با هوای نفس نیست و هیچ ترسی هم چون ترسی که از گناه باز دارد سودمند نخواهد بود و امیدی مثل آن امید که به اعمال نیک یاری کند نیست و نیازمندی چون نیازمندی قلب نباشد و ثروتی هم چون بی‌نیازی نفس نیست نیروئی چون نیروی هوای نفس و نوری مانند نور یقین نیست و یقینی چون کوچک پنداشتن دنیا نیست و هیچ شناسائی چون خودشناسی نباشد - هیچ نعمتی مانند سلامتی و هیچ گونه تندرستی مانند مساعدت توفیق سودمند نیست شرفی چون همت بلند و زهدی مثل کوتاهی آرزو نخواهد بود و حرصی زیان‌مندتر از آنکه در پایه‌های ترقی به خود ببالند نیست دادگری چون انصاف نباشد و هیچ تجاوزی چون ظلم نیست و ظلمی مانند موافقت با هوای نفس نباشد و طاعتی چون اداء واجبات و خوفی مانند اندوه و مصیبتی چون بی‌خردی نباشد و هیچ گونه بی‌خردی مانند یقین اندک نیست.  
هیچ یقین اندک مانند نداشتن خوف ترسناک نیست و نداشتن خوفی مانند اندکی اندوه بر نداشتن خوف نیست و هیچ مصیبتی بزرگ‌تر از این نیست که گناه را ناچیز شماری و بدان حالتی که داری خشنود باشی و فضیلتی چون جهاد و جهادی چون جهاد با نفس با فضیلت نیست و نیروئی چون برگردانیدن غضب و معصیتی مانند دوستی بقا و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست.  
بپرهیز از اینکه به هنگام فرصت تفریط کنی زیرا تفریط در فرصت راهی است که رهروش را به زیان رهبری کند.  
حضرت باقرالعلوم در این آموزش و پرورش اخلاقی حساس‌ترین نکات اخلاقی و  
[صفحه 300]  
غرایز فطری را که باید با صفات فاضله ارتقا یابد بیان فرموده است و راه نیل به کمال را با طریقه تبدیل رذیلت به فضیلت آموخته است این تعلیمات اخلاقی که از نفس و قلب - دماغ - دل - مغز - فکر - عقل - نفس - روح سرچشمه می‌گیرد راه تصفیه و تهذیب محل صفات پسندیده و ممدوحه را بیان فرموده و سپس طریقه اجراء کمال را توصیف و تشریح و تجزیه و تحلیل فرموده که خوب سالکان راه حقیقت بدانند چگونه باید به کمال مطلوب رسید.  
با این بیان علمی و مکارم اخلاقی تتمیم صفات حمیده را فرموده است و با این آموزش مثل اینکه درست دست آدمی را گرفته از حضیض مذلت بداخلاقی به اوج ارتقاء فضیلت نفس و کمال رسانده و پرتو علم و دانش افاضه اشراقیه فرموده است و این مکتب تربیتی در 13 قرن پیش بسیار جالب توجه بوده و شگفت‌آمیزتر این که امروز هم این درس اخلاقی تازگی دارد.  
قال (ع) و اعلم ان طالب الحاجة لم یکرم وجهه عن مسئلتک فاکرم وجهک عن رده.  
فرمود حاجتمند و سائل اکرام نمی‌بیند زیرا کرامت در سؤال نیست - ولی مسئول باید اکرام کند که او مقضی المرام برگردد آبروی خلق را برای درهم و دیناری نبرد و کوس رسوائی فقر و فاقه او را بر در و دیوار نکوبد.  
بر در ارباب بی‌مروت دنیا  
چند نشینی که خواجه کی به در آید  
قال (ع) ان الله یتعهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعهد الغائب اهله بالهدیه و یحمیه عن الدنیا کما یحمی الطبیب المریض.  
خداوند تعهد کرده با بنده مؤمنش که او را به بلا مبتلا سازد همان گونه که مرد مسافر برای اهلش هدیه و ره‌آوردی می‌آورد این بلایا برخی به صورت نعمت و یا نقمت است ولی در حقیقت هدیه و تحفه کمال و فضیلت است که بدان حمایت و معاضدت می‌گردد همان طور که مریض به دارو بهبود می‌یابد و لذا نباید از بلایا دل‌تنگ داشت و شکایت کرد چه این واردات هدایای الهی برای کمال نفس است.  
قال (ع) انما شیعة علی المتباذلون فی ولایتنا المتحابون فی مودتنا المتزاورون لاحیاء الدین اذا غضبوا لم یظلم و اذا رضوا لم یسرفوا برکة علی من جاوروا سلم لمن خالطوا.  
[صفحه 301]  
فرمود شیعه و پیرو ما در راه ما بذل نفس می‌کنند در دوستی ما مبارزه می‌ورزند در مودت ما قیام و اقدام می‌نمایند دین را زنده می‌دارند تعظیم شعائر می‌نمایند در غضب بر کسی ستم نمی‌کنند در رضای خدا اسراف نمی‌ورزند تسلیم همسایه می‌شوند و با آنها مخالطت می‌نمایند این‌ها نمونه و نشانه شیعیان امام محمدباقر علیه‌السلام است.  
قال (ع) الکسل یضر بالدین و الدنیا لو یعلم السائل ما فی المسئله ما سأل احد احدا و لو یعلم المسئول ما فی المنع ما منع احد احدا  
تسامح و تکاسل زیان‌آور است دنیا و دین در سایه کار و کوشش و سعی و عمل آباد است عوامل طبیعت و عناصر عالم آفرینش همه در یک مدار ثابت کار می‌کنند اگر سائل می‌دانست چه ذلتی می‌کشد هرگز سؤال نمی‌کرد و اگر مسئول می‌دانست در منع سائل چه خطری است هیچ گاه منع نمی‌کرد و به صورت کلی گفته‌اند سؤال حرام است برای آن است که عرض و غیرت و حمیت و صفات فاضله را می‌کشد هر سائل می‌تواند با سعی و عمل خودش منبع علم و خیر و مال و مکنت و ارباب صفات و صنعت گردد.  
قال (ع) ان لله عبادا میامین میاسیر یعیشون و یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عباده مثل القطر و لله عباده ملاعین مناکید لا یعیشون و لا یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عباد الله مثل الجراد لا یقعون علی شی‌ء الا اتوا علیه.  
خداوند بندگانی دارد که به طرف چپ و راست زمین می‌چرخند و معیشت خود را می‌گذرانند ولی یک دسته هم هستند که آن قدرها در پی معیشت جدیت و فعالیت ندارند بلکه در عبادت و بندگی سیر می‌کنند و به حد کفاف و عفاف و اقل ما یقنع می‌پردازند و آنها در قبال هر چیزی واقع شوند و بخواهند تسلیم آنها می‌گردند یعنی در اثر عبادت فرمان آنها بر هر چیز جاری و ساری است و در سایه بندگی باذن الله بر همه عناصر سلطه روحانی یافته‌اند و هر کجا گرسنه و تشنه و خسته و فرسوده شدند از عوالم آنجا به قدر استطاعت رفع نیاز استفاده می‌کنند و بقیه را فرو می‌گذارند و جز خدا کسی را در نظر ندارند و به کسی چشم نیاز و امید نمی‌بندند.  
ما من عبد یمتنع من معونة اخیه المسلم و السعی فی حاجته قضیت اولم تقض الا ابتلی بالسعی فی حاجة فیما یؤثم علیه و لا یوجره.  
هر بنده‌ای که از کمک برادران مسلمانش منع کند و سعی در انجاح حاجت او ننماید  
[صفحه 302]  
خواه از آنکه بتواند حاجتش را برآورد یا نتواند یا اگر بفهمد مبتلا به سعی در کاری می‌شود که در آن مرتکب گناهی می‌شود که اجر ندارد خودش مبتلا می‌شود به حاجتی که در آن گناهی مرتکب شده و اجری ندارد.  
ما من عبد یبخل بنفقة ینفقها فیما یرضی الله الا ابتلی بان ینفق اضعافها فیهما اسخط الله فی کل قضاء الله خیر للمؤمن  
هیچ بنده‌ای نیست که بخل از نفقه‌ای ورزد که از آن نفع برد و در آنچه خداوند راضی نیست عمل کند مگر ابتلاء یاید به اینکه انفاق کند چند برابر آن را که خداوند سخطش را در هر حکمی بر او می‌فرستد و حاصل کلام این است که مؤمن باید راضی به رضای خدا باشد و از روی علم و ایمان بداند هر چه به او رسیده از فقر و غنی خیر و صلاح او بوده کوشش علیه آن حکم مبارزه با خدا را دارد و در این مبارزه فتحی نیست جز ابتلا به معیشت ضنک و گرفتاری دنیا.  
صلة الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و ینشر الحساب و تنسی فی الاجل  
فرمود صله رحم عمل را تزکیه و پاک می‌کند و اموال را زیاد می‌نماید و بلا را رفع می‌کند و حساب را آسان می‌سازد و اجل را فراموش می‌گرداند.  
قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنیا اغراض متنضل فیکم المنایا لن یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایة آکلة لیس فیها غصص ام ای شربة لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظعنون عنه فان الیوم غنیمة و غدا لا تدری لمن هو.  
اهل الدنیا سفر یحلون عقد رحالهم فی غیرها قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم و ابعد آمالا  
فرمود ای مردم مقاصد دنیوی شما سبب گمراهی شما می‌گردد و آرزوها را تقویت می‌کند هیچ کس روزی را از عمر از دست نمی‌دهد مگر آنکه روزی از عمرش رفته باشد و اجلش نزدیک شده باشد که:  
روزی هر روزه از گردون گرفتن مفت نیست  
می‌دهد روزی - ولی از عمر روزی می‌برد  
[صفحه 303]  
آیا شده است روزی از عمر گذشته برگردد و هر روزی غصه و المی در پیش نداشته باشد یا هر شربتی از متاع دنیا به زهر کامی آمیخته نگردد - خودتان را به آنچه ظن و گمان بد می‌برید اصلاح کنید و از روزگار خود غنیمت دارید گذشته گذشت و فردا هم نیامده معلوم نیست اگر آمد شما باشید پس الان را غنیمت دارید فرمود اهل دنیا مانند مسافری هستند که باید سفر و راحله و مسیر خود را مورد توجه قرار داده و عقل و جد نمایند و در این دنیا که ما اصل چراغ هدایت هستیم و فروع آن دوستان ما هستند دنیا به ما وفا نکرد و در حالی که به اصل وفا نکند آیا به فرع وفا می‌کند؟! کجا رفتند آنها که عمر طولانی کردند بالاخره مردند و آرزوها به گور بردند - چیزی که از این عمرها باقی می‌ماند نام نیکو و عمل صالح است بکوشید که نام شما به نیکی یاد شود و عمل شما صالح باشد.  
نام نیکی گر بماند ز آدمی  
به کز او ماند سرای زرنگار  
قال (ع) صلاح شأن المعاش و التعاشر مل‌ء مکیال ثلثان فطنه و ثلث تغافل [63].  
فرمود در معاشرت اجتماعی و شئون امر معیشت پیمانه پر می‌شود اما دو قسمت آن را به زیرکی و کیاست و تدبیر و مماشات پر می‌کند و یک قسمت را به تغافل و خواب خرگوشی این شأن زندگی است که باید با مردم مماشات نموده با دوست و دشمن سازش کرد که گفته‌اند:  
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است  
با دوستان مروت با دشمنان مدارا  
قال (ع) توقیر الصرعة خیر من سئوال الرجعة  
فرمود متانت وقار بهتر از سؤال مکرر است یعنی با تحمل و بردباری همه مسائل اجتماعی حل می‌شود و مجهولات معلوم می‌گردد - شتابزدگی نکنید قیل له من عظم الناس قدرا - پرسیدند بزرگ‌ترین قدر و مقام چیست؟ فرمود  
قال (ع) من لا یری الدنیا لنفسه قدرا [64].  
برای نفس انسان هیچ بهتر از آن نیست که برای دنیا قدری قائل نشود بی‌قدری دنیا قدر آخرت و قدر انسان را بزرگ می‌نماید - قرآن هم دنیا را با تمام متاعش کوچک و قلیل معرفی فرمود در حالی که سیزده چیز را بزرگ شمرده است که همه صفات نفس است.  
[صفحه 304]  
قال رجل عنده: اللهم اغننا عن جمیع خلقک  
فقال (ع) لا تقل هکذا و لکن قل اللهم اغننا عن شرار خلقک فان المؤمن لا یستغنی عن اخیه  
مردی می‌گفت خدایا مرا از همه مردم بی‌نیاز فرما - امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این درست نیست زیرا انسان مدنی بالطبع نمی‌تواند از مردم دنیا بی‌نیاز شود بگو خداوندا مرا از اشرار خلق بی‌نیاز کن چه مؤمن به مؤمن محتاج و نیازمند است بار زندگانی دنیا را باید همه با هم به دوش بکشند زندگانی اجتماعی است زندگی انفرادی مفهومی ندارد و تکامل فرد هم در سایه معاشرت اجتماعی است.  
قال (ع) ما عرف الله من عصا و انشد  
تعصی الاله و انت تظهر حبه  
هذا لعمرک فی الفعال بدیع  
لو کان حبک صادقا لاطعته  
ان المحب لمن احب مطیع [65].  
خداشناسی با عصیان و گناه و فسق و فجور با هم نمی‌سازد البته معرفت حق درجاتی دارد درجه‌ای که سبب تعالی و تکامل گردد با فسق و فجور سازش ندارد.  
تو عصیان و تمرد می‌کنی و اظهار دوستی هم می‌نمائی؟ این دو امر با هم منافات دارد دوست باید مطیع و فرمان‌بردار باشد این از عجایب کار بی‌خردان و بی‌خبران است که به دوستی خود را معرفی کنند و به دشمنی برخیزند اگر راست می‌گوئی به دوستی اطاعت کن که نشانه دوست اطاعت امر است و عواطف درونی حاکی از ابراز محبت بیرونی است.  
قال (ع) قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال لکم فان الله یبغض اللعان السباب الطعان علی المؤمنین الفاحش المتفحش السائل الملحف و یحب الحیی الحلیم العفیف المتعفف  
با مردم به خوش زبانی سخن بگوئید گفتار بد حیلت‌انگیز و کینه‌آمیز است خداوند دوست ندارد بنده فحاش و متجاسر و بدزبان را مخصوصا مؤمن را از این صفات دور داشته او دشنام نمی‌دهد و شماتت نمی‌کند و دلالت به غنج و دلال و خیانت و غضب و پرده‌دری عفاف کسی نخواهد کرد.  
قال (ع) ان الله یحب افشاء السلام خداوند دوست دارد که مردم با هم بلند سلام کنند  
[صفحه 305]  
سلام بلند نشانه تسلیم اخلاقی و همفکری و وحدت عقیده است و این تحیت بهترین تحیتی است که بشر معمول می‌دارد شما در کلماتی که بشر دنیا به هم بر می‌خورید دقت کنید هیچ کلمه و نشانه‌ای بهتر از سلام و صلح و تسلیم و توحید نیست که در سلام مسلمین است.  
قال (ع) المروة ان لا تطمع فتذل و لا تسئل فنقل و لا یبخل فتشتم و لا تجهل فتخصم فقیل و من یقدر علی ذلک  
فقال (ع) من احب ان یکون کالناظر فی الحدقه و المسک فی الطیب و کالخلیفه فی یومکم هذا فی القدر  
شرط مروت این است که انسان رشته طمع را قطع کند و سؤال از کسی نکند که ذلت بیند و بخل نورزد تا دشنام نشنود جهالت نکند تا دشمنی نیابد پرسیدند چه کسانی می‌توانند این کارها را بکنند فرمود آن کس که مانند بیننده در حدقه و چون مشک و بوی خوش در عطر باشد.  
قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله یزید فی عمره  
فرمود آن کس که زبان راستگوئی دارد کردارش پاک است و آن کس که اندیشه و نیتی پسندیده دارد روزیش زیاد است و هر که به خانواده و زیردستانش احسان و نیکی کند عمرش زیاد می‌شود.  
راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی  
تیر تا راست نگردید به مقصد نرسید  
نیت پاک به هر کار بود خضر طریق  
آنکه خوب دگران خواست بدو بد نرسید

### دستور زندگی در سفر

امام محمدباقر با آن فکر آسمانی و ذهن نقاد خود هر چه را که عرب و عجم نمی‌توانستند متذکر گردند و ادراک نمایند به صورت نصیحت به فرزند بیان فرمود و آداب زندگی را در تمام شئون مادی و معنوی یاد کرده است.  
قال (ع) لا تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا تبولن فی نفق و لا تذوقن بقلة و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیه و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف  
یکی از پیروانش عازم سفر بود به دربار ملکوتیش بار یافت تا تودیع کند و ضمنا تقاضای دستورالعملی نمود.  
[صفحه 306]  
فرمود برهنه پا راه مرو شب بدون کفش از مرکبت فرود میا مبادا پایت آسیب بیند یا خاری در آن خلد در سوراخ زمین بول مکن ممکن است خانه حیوانی باشد که ناگهان به تو حمله کند - سبزی و گیاهی را که نمی‌شناسی مخور قبل از آنکه بسائی و بدانی چیست! مبادا از نباتات سمی باشد و از کاسه‌ای که ندانی چه در آن است ننوش و جز با کسی که می‌شناسی راه مرو بترس و بیدار باش و مراقب باش از کسی که نمی‌شناسی.  
در این آموزش بهترین دستور سفر را برای مسافری که راهی را نمی‌داند و اشخاص و همسفری را نمی‌شناسد و طریقه علم و حزم و احتیاط را نمی‌داند بیان فرمود مبادا در سفر به خطر افتد چه بیشتر مخاطرات سفر برای آن روزی که پیاده می‌رفتند تا امروز که با طیاره بروند همین ضروریات اولیه است مرکب و خوراک و لباس و رفیق سفر که اگر در هر یک آن خللی رخ ندهد جبران‌پذیر نیست.  
و لذا در روایت دیگر فرمود الرفیق ثم الطریق اول همسفر را انتخاب کن که تنها نباشی زیرا انسان از انس است و مدنی بالطبع است و نمی‌تواند در سفر تنها باشد ناگزیر است با یکی هم‌خوی شود و البته باید او را بشناسد مراتب ایمان عقیده و دوستی و دشمنی او را بداند تا در امان باشد قهرا هر مسافری در بیابان میل می‌کند از هر آبی بنوشد و از هر گیاهی بخورد امام می‌فرماید تا آن گیاه را نشناسی و تا آن آب را و ظرف آب را ندانی چگونه است از آن تناول مکن مبادا به تو زیانی رساند و این‌ها دستور زندگی مادی برای حفظ جان و روان است.  
قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک من الاقوام الا لامین من خشی الله و تصحب الفاجر و تطلعه علی سرک و استشر فی امرک الذین یخشون الله [66].  
فرمود حق را به پا دار آنچه سود نمی‌رساند و بی‌فایده است واگذار و مرتکب آن علم مشو و از دشمن دوری کن و از دوستان بپرهیز مگر آنان که درست‌کار و خداپرست باشند با بزهکار رفاقت مکن و به راز خود آگاهش مساز و در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند.  
این تعلیم برای آداب معاشرت و کسب و کار و حرفه و پیشه چه دستورالعمل بزرگی  
[صفحه 307]  
است که مرد خردمند در کار خود فکر کند کاری سودمند انجام دهد و به غیر از خدا و کسانی که به یاد خدا باشند طرف مشورت قرار ندهد.

### بخشش دنیا و دین‌

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در تعلیمات خود می‌خواهد ثابت کند که دنیا برای دنیاخواهان و دین برای خداخواهان است دنیا را به تمام مردم از روی صفت رحمانیت عنایت می‌کند و دین را به خواص بندگانش روی صفت رحیمیت می‌بخشد این لطیفه معنوی چنان می‌نماید که انسان باید روحا ترقی و تعالی یابد و وسیله تکامل هم جز دین چیزی نیست به هیچ راهی و به هیچ منطقی نمی‌توان به حقیقت رسید مگر از راه دین زیرا چنانچه طرق حقه غیر از دین راهی داشت خداوند پیغمبرانی را به سلسله مراتب اعدادی متوالیا و متناوبا دست به دست و متصل به هم نمی‌فرستاد لابد و ناگزیر باید بشر به دین تمسک جوید تا به کمال خود برسد و لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید ان الله یعطی الدنیا من یحب و یبغض و لا یعطی دینه الا من یحب خداوند به دوست و دشمن دنیا را داده ولی دین را فقط به کسانی داده که تربیت شده مکتب ربوبی و از خواص بندگان باشند مرد دین‌دار دنیا را به نظر طریقیت و آلات و ابزار کار مورد استفاده قرار می‌دهد مانند نجار که اره و تیشه را برای ساختن درب اطاق به منظور حفاظت از سرما و باد و گرما و غیره می‌خواهد و غیر از ابزار بودن نظری به این آلات ندارد ولی مرد دنیا دنیا را برای دنیا می‌خواهد هیچ توجهی به طریقیت و عاریه بودن و افزار کار بودن آن ندارد تا وقتی اجل گریبانش را بگیرد و دیگر کاری از او ساخته نیست.  
امام پنجم در خلال بیانات عالیه و مکتب متعالی خود بسیار اصرار دارد که مردم را به دنیا از جهت دین رغبت دهد و دین را وجهه همت دنیا قرار دهد تا بشر بداند که اسلام دین عقل و اجتماع دین اعتدال و فضیلت است و این کمال و فضل جز از راه دنیا دست نمی‌دهد این مسیر آخرت است که باید از آن به قدر نیاز سیر و سفر بهره‌مند شد نه دل بر آن بست و نه از آن دل به کلی شست دنیا را برای مردم دنیا آبادان و عمران نگاه می‌دارند تا خوب بتوانند از آن به آخرت برسند.  
این حقیقت را به صورت دیگر به یکی دیگر از اصحابش می‌آموزد می‌فرماید ان هذه الدنیا یعطاها البر و الفاجر و ان هذا الدین لا یعطیه الله الا اهل خاصه  
یعنی این دنیا را با این همه زرق و برقش به فاسق و نیکوکار هر دو می‌دهد به صالح و طالح  
[صفحه 308]  
به رایگان وا می‌گذارد اما این دین را نمی‌بخشد مگر به خواص بندگانش که در راه کمال خود همت صرف کنند.  
مرد نابخرد و جاهل در دنیا متوغل می‌گردد و دل می‌بندد و می‌نشیند و دل خوش می‌کند به این امتعه رنگارنگ موقتی و عاریتی ولی دانشمند و عاقل و خردمند از آن به قدر کفاف و عفاف بر می‌دارد و بقیه را در راه تعظیم شعائر دین صرف می‌کند تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد که گفته‌اند:  
کلنا نأمل مدا فی الاجل  
و المنایا هن آفات الامل  
لا تغرنک اباطیل المنی  
و الزم القصد و دع عنک العلل  
انما الدنیا کظل زائل  
حل فیها راکب ثم رحل  
می‌گوید همه ماها در کام اجل خواهیم افتاد و آرزوهای دراز آفت سعادت است و خواب و خیالی بیش نیست که:  
زندگی را به چشم خود دیدم  
آنچه بگذشت خواب بود و خیال  
مبادا دنیا شما را مغرور به این آرزوهای باطل رنگارنگ سازد که به زودی رنگش می‌رود و مفتضح و رسوا و بی‌ارزش می‌گردد.  
شما مقصود خود را از این دنیا به منظور کمال نفس به دست آورید و بقیه را بگذارید و بگذرید - چه دنیا سایه‌ای است که به طرف زوال به شدت پیش می‌رود و مرد مسافر و راکب و راحل باید در این منزل رفع خستگی کند و بگذرد و به بهشت جاویدان بشتابد و لذا در خبری فرمود.  
خدا را بهشتی است که جز به سه کس ندهد  
اول مردی که برای احیای حق بر زیان خود قیام و اقدام و اقرار کند.  
دوم آن کس که برای رضای خدا و گشودن گره از کار برادر ایمانی به دیدار او رود.  
سوم آن کس که در راه تقرب حق بر برادر مؤمن خود کمک نماید و دستگیری کند و نکته لطیف این است که بهشت سزای خدمت به مؤمن است نه به دیگران حتی فاسقان

### یک درس تاریخ طبیعی یا بیان آفرینش‌

قوله تعالی - ان الله لا یخفی علیه شی‌ء فی الارض و لا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء  
آیه 3 سوره 4  
[صفحه 309]  
آن خداوند است که هیچ چیزی بر او مخفی نیست نه در زمین و نه در آسمان  
آن خداوند است که در خلقت صورت‌بندی می‌کند در ارحام امهات به هر صورتی بخواهد.  
در تفسیر این آیه در کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و در تفسیر صافی به نقل فقیه از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که بیان آفرینش را از جاذبه زن و مرد با نر و ماده تا آنجا که به عقاید و علوم آنها برسد بیان می‌فرماید و چندین لطیفه علمی مورد توجه قرار گرفته است که یکی از آنها بداء می‌باشد و از اهم مسائل ضروری اسلام در عقیده و انکار است و اکنون متن بیان امام محمدباقر علیه‌السلام نقل می‌شود تا به شرح آن بپردازیم:  
قال (ع) ان الله تبارک و تعالی اذا اراد ان یخلق النطفة التی هی مما اخذ علیه المیثاق من صلب آدم او ما یبدله فیه و یجعلها فی الرحم حرک الرجل للجماع و اوحی الی الرحم ان افتحی بابک حتی یلج فیک خلقی و قضائی النافذ و قدری فتفتح الرحم بابها فتصل النطفه الی الرحم فتردد فیه اربعین یوما ثم تصیر علقة اربعین یوما ثم تصیر مضغة اربعین یوما ثم تصیر لحما تجری فیه عروق مشبکة ثم یبعث الله ملکین خلاقین یخلقان فی الارحام ما یشاء الله یقتحمان فی بطن المراة من فم المراه فیصلان الی الرحم و فیها الروح القدیمه المنقوله فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فینفخان فیها روح الحیوة و البقاء و یشقان له السمع و البصر و جمیع الجوارح و جمیع ما فی البطن باذن الله تعالی ثم یوحی الله الی الملکین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشرطا لی البدا فیما تکتبان فیقولان یا رب ما نکتب قال فیوحی الله عزوجل الیهما ان ارفعا رؤسکما الی امه فیرفعان رؤسهما فاذا اللوح یقرع جهة امه فینظران فیه فیجدان فی اللوح صورته و زینته و اجله و میثاقه شقیا او سعیدا و جمیع شانه قال فیملی احدهما علی صاحبه فیکتبان جمیع ما فی اللوح و یشترطان فیه البدا فیما یکتبان ثم یختمان الکتاب و یجعلانه بین عینیه ثم یقیمانه قائما فی بطن امه قال فر بماعتا فانقلب و لا یکون ذلک الا فی کل عات او مارد و اذا بلغ او ان خروج الولد تاما او غیر تام اوحی الله الی الرحم ان افتحی بابک حتی یخرج خلقی الی الارض و ینفذ فیه امری فقد بلغ او ان خروجه قال فتفتح الرحم باب الولد فبعث الله عز و جل الیه ملکا یقال له زاجر فیزجره زجرة فیفزع منها الولد فینقلب فیصیر رجلاه فوق راسه و راسه فی اسفل البطن لیسهل الله علی المراة و علی الولد الخروج قال فاذا  
[صفحه 310]  
احتبس زجره الملک زجرة اخری فیفزع منها فیسقط الولد الی الارض باکیا فزعا من الزجرة. [67].

### ترجمه حدیث‌

امام پنجم علیه‌السلام می‌فرماید چون خدای تبارک و تعالی مشیتش تعلق می‌گیرد که نطفه‌ای از صلب آدم اول که میثاق از او گرفته در وضع سازمان و ساختمان و اوضاع حیات و زندگی او بدائی حاصل شود او را به وجود آورد و سلسله وجود او را یکی پس از دیگری به هم متصل فرماید مرد را برای مباشرت با زن تحریک می‌فرماید و از راه شهوت به مقتضای احتیاج فطری و دفع غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر در رحم مادر قرار می‌دهد آنگاه به وحی فطری رحم را برای قبول عمل لقاح حاضر کرده و دهن گشوده تا نطفه را در سینه رحم جا دهد و از آن مخلوق الهی که قضای مبرم و قدر محتوم به آن تعلق گرفته از مرد به زن منتقل می‌شود نطفه عبارت از سلولها و تخمه‌های لقاح شده است که از مجرای آلت به قعر رحم میرسد و مدت چهل روز که زمان آبیاری فطری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما و شناوری درمی‌آورد تا سر از تخمدان بیرون آورده پس از آن مدت چهل روز دیگر به حال علقه و چهل روز به حال مضغه و پس از آن تبدیل به گوشتی می‌شود که رشته‌های عروق مشبک و پیچاپیچ دارای الیاف و تار و پود در آن جاری و رشته‌ها تخم‌ها را به هم متصل و پیوسته می‌سازند تا اینجا ماده لقاح شده دارای یک نوع حیات و زندگی نباتی است سپس دو فرشته که کارشان به رسیدن روح حیوانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از حیات نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن و دوره حیات نباتی است مشغول عمل احیاء بالاتر شده یعنی حالت نباتی را تبدیل به حالت حیوانی می‌کند متحرک بالاراده می‌گردد - و ملک دیگر عامل دمیدن روح حیوانی در آن روحی می‌دمد که در اصلاب آباء و ارحام امهات انتقال یافته و تدریجا گوش و چشم و صورت و دست و پا و اعضاء و احشاء و تمام آنچه در ظلمتکده رحم برای جنین لازم است با جوارح و اعضاء به اذن پروردگار می‌سازند.  
چون ساختمان آدمی تمام شد و مستوی و کامل گردید خطاب می‌شود دو فرشته مزبور که مأمور سرنوشت آن جنین و کاتب قضا و قدر او هستند مقدرات و سرنوشت او را بر پیشانیش که لوح برنامه زندگانی آدمی است بنویسند و بداء الهی را شرط مقدرات او نمایند.  
[صفحه 311]  
فرمود تا اینجا هر طور نسبت به زندگانی مادی و معنوی او اراده فرماید برای احدی اختیار و تدبیر و جای تصرف و اظهارنظر نیست زیرا قضا و قدر حتمی است و بداء در سرنوشت برای خدای عالم باقی است که از حیطه علم فرشتگان بیرون است و از علومی است که اختصاص به خودش دارد و در دیوان لوح محتوم و برنامه و سنن ربوبی جل و علا محفوظ است.  
چون امر می‌شود سرنوشت او را بنویسند فرشتگان می‌پرسند پروردگارا چه بنویسیم؟ خداوند عز و جل به آنها وحی می‌فرماید وحی تشریعی که بر مادر جنین که مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز طبیعی حیات خود و اولاد است نظر بیفکنند پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر طفل در آن به وحی تکوینی منقوش گردیده بنگرد و در آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی آن جنین را مشاهده کند و همان را در لوح پیشانیش بنویسند.  
«شاید این همان توارث غریزی و طبیعی است که از خوی پدر و مادر در نطفه منتقل می‌گردد»  
یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای رفیقش املاء می‌کند و آن دیگر همه را می‌نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری است و مجمع دو نور حیاتی است قرار می‌دهند پس از ختم نقش و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان حیاتی کودک و تقویت استعداد مراحل زندگانی او را در شکم مادر بر می‌انگیزند و بر می‌خیزانند تا دارای استعداد و حیات مستقیم و مستقلی شود.  
بسا اوقات در عین حال امر به چنین استقامتی که خط مشق تکوینی الهی است طفل از همان آغاز به ملاحظه ساختمان اختیاری عاقبت خود سرپیچی می‌نماید و به جای اطاعت نافرمانی می‌کند این سرپیچی نتیجه سوء اختیار آتیه طفل یا وراثت آبائی و اجدادی است و مانند اثر بدی که در تخم باقی مانده باشد به ظهور می‌پیوندد.  
خداوند موقع خروج طفل به رحم وحی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند و به میل طبیعی مخلوق تازه را بر زمین گذارد و امر الهی بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ یابد.  
رحم راه بچه را گشاده و خداوند فرشته زاجر را برای راندن بچه از ظلمتکده مأنوس خود مبعوث می‌نماید که او را به دنیا براند فرشته زاجر نهیبی به کودک می‌زند که او به فزع می‌افتد و زیر و رو می‌گردد یعنی سر او پائین آمده و پایش بالا می‌رود تا بتواند به سراشیب دنیا  
[صفحه 312]  
هبوط و نزول نماید - سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک سجده کند و چون به دنیا آمد اثر فزع و گریه او که از نهیب فرشته در رحم دیده ادامه دارد که به دنیا می‌آید و گریه آغازش از رحم است و به دنیا متصل می‌گردد.  
در این تفسیر امام پنجم یک تاریخ طبیعی از تجاذب نر و ماده در حیوانات و تمایل آدمی به زن و سیر تکامل این غریزه طبیعی بیان فرموده که با اوضاع و احوال سیزده قرن پیش بسیار جالب توجه است - پس از آن کمال جسمانی او را از دوره جنینیت تا کمال آدمیت و استواء می‌آموزد و مهم‌تر آن که سرنوشت و روحیات تکاملی مولود با کمال و رشد نباتی و حیوانیش همدوش است.  
و حساس‌تر از همه مطالب که ایجاد قوا و غرائز برای تکامل روحانی اوست و بداء برای نیل به سعادت او و سرنوشت او تأمین گردیده است.  
1 - در قرآن مجید درباره علم الهی خودش می‌فرماید.  
ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر  
آیه 36 سوره لقمان 31  
پنج علم است که حق تعالی به خود اختصاص داده.  
1- علم ساعت است که مقصود ساعت ظهور امام زمان یا ساعت قیامت کبری است که جز او نمی‌داند.  
2- علم آمدن باران است که چگونه و چه زمانی و در چه مکانی باران می‌بارد که از مختصات اوست.  
3 - علم به حال جنین است که در سه پرده بطن و رحم و تخمدان می‌آفریند کسی نمی‌داند که پسر است یا دختر.  
4 - علم به آینده اشخاص و سرنوشت بشر است که هیچ کس نمی‌داند فردا کی چه خواهد کرد و چه بدست می‌آورد.  
5 - علم به مرگ و اجل است که جز ذات پروردگار نمی‌داند کی در کجا و چه زمان خواهد مرد و اجلش می‌رسد این علوم از مختصات ذات مقدس پروردگار خالق عالمیان است که جز او احدی حتی ملائکه و مأمورین این احیاء و اماته و انبیاء و اولیاء نمی‌دانند - مگر شمه‌ای را که به وسیله لوح محفوظ از نظر معصومین بگذراند آن هم برای اعجاز و خرق  
[صفحه 313]  
عادت سنن اجتماعی تا مردم به عصمت و مقام ولایت آنها ایمان آورند:  
آری لا یعلم الغیب الا هو.  
نداند به جز ذات پروردگار  
که فردا چه بازی کند روزگار  
در این حدیث مراد از علم مخزون الهی همان است که در لوح محفوظ است و مراد از علم غیر مخزون علمی است که در لوح محو و اثبات است لوح محفوظ مخصوص حق است که جز او کسی را بدان راه نیست مگر معدودی از خواص بشر برای کار ولایت مطلقه حقه الهیه که آن هم مأمور به کتمان آن علوم هستند مگر در مواقع ضرورت ولی لوح محو و اثبات در نظر ملائکه مأمور احیاء و اماته و انبیاء و اولیاست که از آن به تمام عالم وجود واقف می‌شوند مخصوصا عزرائیل با اتکاء به همان لوح قبض ارواح می‌کند.

### علم و جهل‌

برای اینکه مطلب روشن شود این جا علم و جهل را معنی می‌کنیم و شرح مفصل آن را به کتب دیگر خود مراجعه می‌دهیم علم در لغت به معنی دانستن است و کشف شدن و جهل پنهانی و بی‌اطلاعی را گویند.  
من نمی‌دانم پس جاهلم و اگر دانستم علم و دانش را از دیگری آموخته‌ام و این دانش به تدریج قوت گرفته و به کمال خود برسد تازه اندکی از بسیار و مشتی از خروار است دانش است اما علم حق جل و علا عین ذات حق است و کشف حقیقتی است یعنی برای او دانش کسبی و تدریجی و عدتا و شدتا و مدتا نیست همه چیز را او آفریده و به همه آفرینش خود ازلا و ابدا عالم است و همه نزد او مکشوف است و جهل در آستان او راه ندارد - زیرا علم ما ممکن است به علل عوائق و موانعی پوشیده و مکتوم گردد که فراموش کنیم ولی در علم حق جلا و علا عائق و مانع نیست که خفاء و ستری باشد تا مدتی یا لحظه‌ای کشف بر او مستور شود و بعد معلوم گردد یا امری مجهول باشد و بعد معلوم شود علم حق تعالی عین ذات مقدس اوست و به هر چیزی عالم و دانا است ان الله بکل شی‌ء علیم و شیعه امامیه هرگز نسبت جهل به خدای متعال جل شأنه نمی‌دهد و نعوذ بالله از این تهمت و افتراء که جهال قوم به نام علماء نسبت به این فرقه ناجیه امامیه می‌دهند.  
جهلی که در بدا هست برای ماست که از آینده بی‌خبریم و نمی‌دانیم چه خواهد شد و علل و عوامل هر فعل و انفعال برای ما مکتوم و پوشیده است وگرنه برای خداوند علیم حکیم جهلی نیست جهل برای آن کسی است که نفهمیده جهل بداء برای خلق است نه خالق و  
[صفحه 314]  
حتی برای پیغمبران هم جهل نیست که علم آنها علم حضوری است نه حصولی که در مرتبه علم کما هو حقه در کتاب مکتب اسلام و درباره علم باری در حکمت الهی مفصل بحث کرده‌ایم و آیات و احادیث و اخبار و اقوال و نظریه‌های فرق مختلف را درباره علم و لزوم تحصیل علم و فواید و مسیر و خواص و نتایج آن مبسوطا نگاشته‌ایم. [68].

### تمام علوم در قرآن است‌

ما فرطنا فی الکتاب من شی‌ء و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی‌ء  
از آیه 38 سوره انعام  
به حکم عقل و شرع و به رهبری علم و منطق و برهان و استدلال قرآن تنها ملجأ و مرجع سعادت خواهان جامعه بشریت است.  
در قرآن تمام آنچه بشر در زندگی بدان محتاج است راهنمائی شده و هیچ خبری فروگذار نشده است و این شیی‌ء در آیات کریم عبارت از کلیه علوم بشری است که آنچه تصور می‌شود و به صورت علم در می‌آید و بشر نیازمند آن است در قرآن موجود است «پاسخ آنها که خواسته‌اند قرآن را محدود به علم شریعت کنند در رساله جداگانه که قسمتی از آن به قلم نگارنده در روزنامه وزین ندای حق درج شده داده شده است».  
چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:  
شرقوا او غربوا فلن تجدوا علما صحیحا الا ما خرج من هذا البیت [69].  
فرمود اگر شرق و غرب را بگردید علمی مستدل‌تر و منطقی‌تر و صحیح‌تر از آنچه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت تعلیم فرموده‌اند نخواهید یافت که علوم اولین و آخرین از مبداء تا معاد برای مبتدی و منتهی در قرآن است و مفسر و مبین آن اهل بیت و عترت هستند که به تمامی علوم مادی و معنوی دست داشته و نمونه‌های آن را در ضمن اخبار و احادیث و تفاسیر آیات بیان کرده‌اند.  
یکی از مسائل مشکلی که بین حکماء و متکلمین و فرق مختلفه اسلامی درک مفاهیم آن اختلاف کشیده موضوع بداء است که از غوامض مسائل علمی و از اصول معتقدات  
[صفحه 315]  
اسلامی است - که نگارنده در جای خود از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام [70] در بیان تشریح تکون آدمی و حدیث مفصلی که مقدمه بیان معنی بداء است نقل کرده‌ام و اینک باز برای تشحیذ افکار خوانندگان عزیز به اجمال بداء را از جهت لغت و مفاهیم شرعی و حدیثی بیان می‌کنم تا ادراک مطلب آسان گردد.  
در حدیث بداله فی الامر اذا ظهر له استصواب الشی‌ء غیر الاول  
بداء برای خدا ظهور یک امر جدیدی نیست که تجدید شده باشد غیر از امر اولی بلکه ظهور تصویب را ابلاغ می‌فرماید نه آنکه تصمیم جدیدی اتخاذ فرموده باشد.  
بداء مانند سلام به معنی ظهور است در روایت ان الله لم یبدله من جهل - و قوله: ما بدء الله فی شی‌ء الا کان فی علمه ان یبدء له  
بداء برای خدا در چیزی نیست مگر آنکه علم او جل جلاله برای خلق ظاهر می‌شود.  
بداء ظهور است برای ما نه برای خدا که العیاذ بالله جاهل باشد و بعد عالم شود یا علمش ناقص به چیزی باشد بعد کامل و ظاهر گردد بلکه در علم او ثابت است برای ما این تحولات جهل و علم و شدت و عدت و مدت پدیدار می‌گردد.  
سید مرتضی (ره) می‌فرماید بداء برای خداوند یعنی ظهور یک حقیقتی پس از امر و نهی چون امر و نهی بر مردم مجهول است بداء ظاهر می‌شود چون امر کرد یعنی بداء ظاهر شد و چون نهی کرد بداء مکشوف می‌شود - و این معنی برای بشر بداء است نه برای حق زیرا او می‌داند چه امر و نهی می‌کند. نمی‌دانیم چه امر می‌کند و چه نهی می‌نماید مثلا قبلا برای یک خواجه می‌داند به غلامش چه امر می‌کند و چه نهی می‌نماید غلام نمی‌داند یا در جریان کار امر و نهی مسیر او عوض می‌شود امر برای آمر و ناهی حقیقت امر مکشوف است در قوله لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم بان تحمله مراد کیفیت جهاد است قبل از مبادرت به جنگ که نمی‌دانستند چگونه در امتحان بیرون می‌آیند بدا در این جا ظهور جریان و کیفیت جنگ بوده که در علم حق مکشوف و معلوم بوده ولی برای خود مغازی مجهول و مکتوم بوده پس از ارتکاب مبارزه و جهاد در میدان کیفیت آن مکشوف بر او می‌شد و در حقیقت بدا ظاهر می‌شد.

## بدا در لغت‌

### اشاره

در مجمع‌البحرین که بیان لغات آیات قرآن است می‌فرماید بدا در لغت به معنی ابتدای کار و آغاز آن است چنانچه می‌فرماید  
[صفحه 316]  
کما بدأنا اول خلق نعیده همچنانچه خلق کردیم بازگشت می‌دهیم فبدأ باوعیتهم ای بتفتیشها قبل وعاء اخیه که این جا بداء به معنی بازرسی آمده است - و در قوله تعالی بادی الرأی یعنی در اول تفکر و تدبر رأی دادن نظریه او ظاهر شد که اینجا به معنی ظهور رأی نیز آمده است و در آیه بدت لهما سواتهما یعنی ظهرت بهما عوراتهما که نیز به معنی ظهور و بروز آمده و در ما یبدی‌ء الباطل استفاده جاء الحق و زهق الباطل نموده‌اند پس ابدأ لشی‌ء یعنی اظهر الشی‌ء و بادیه را بدین جهت بادیه گفته‌اند که آنچه در آن است ظاهر می‌شود و وجه تسمیه بادیه همان ظهور محتویات آنست چنانچه در جناس لفظی بادیه گفته‌اند:  
آن یکی شیر است اندر بادیه  
وان دیگر شیر است اندر بادیه  
آن یکی شیر است کادم می‌خورد  
وان دگر شیر است کادم می‌خورد  
و در آیه سواء العاکف فیه و الباد یعنی اهل بدو و بیابان چه بدوی در مقابل حضری است در کعبه مساوی هستند.  
سنت بر این جاری است که بشر ادراکات و احساسات خود را بیشتر به وسیله آلات حواس ظاهره دریافت دارد مثلا دیدن رنگ‌ها و الوان و اوزان و کیلها و اصوات و الحان و احجام و صور به وسیله چشم و گوش و پوست ادراک می‌گردد ولی حضرت حق جل و علا این ادراکات را بدون آلات کشف می‌فرماید یعنی برای او همه چیز مکشوف و معلوم است برخی گفته‌اند علمی نیست که خدا بدان عالم باشد، ما می‌گوئیم جهلی نیست که جاهل باشد همه چیز را او به وجود آورده و صانع به مصنوع خود عالم است و بدا برای آنهائی است که باید با حواس درک نمایند وگرنه برای حق جل جلاله همه چیز معلوم و محاط است ما که باید به وسیله چشم ببینیم و ماوراء ماده را نمی‌توان با این چشم ادراک کرد مراحل مرایا را بداء می‌دانیم که برای ما کشف و ظاهر می‌گردد پس در حقیقت معنی بدا ظهور است.  
و بدالهم سیئات ما عملوا و بدالهم سیئات ما کسبوا که مراد ظهور عمل و محصول کسب است.  
و اما اینکه بداء اضافه به حق شده برای این است که ظهور علم او برای ما می‌باشد که در علم ما خفا و پنهان است که ظاهر می‌شود - یعنی برای ما علم پس از علم است و کمال بعد از کمال ولی درباره حق تعالی علم کلی است که در علم او شدت و مدت و عدت ندارد پس بداء اظهار علم است که بر مردم مخفی است.  
[صفحه 317]  
مثال حکم حقوق یک کارمند یا کارگر حکم قطعی و به منزله قضاء الهی است ولی اگر او بهتر یا بیشتر کار کرد بیش از مبلغ معین می‌گیرد یا اگر کمتر یا بدتر از میزان کار کرد مبلغی کمتر می‌گیرد این کم و بیش بداء است نسبت به اصل حکم که قضاء است پس این بدا ظهور امر مخفی است که لیاقت و استعداد و قدرت بر کار یا عدم علم و قدرت و لیاقت بر کار باشد - که قبل از ارتکاب عمل چگونگی آن معلوم و مکشوف برای مردم و خود عامل نبوده و بعد بداء حاصل شده یعنی معلوم گردید در حالی که در لوح محفوظ جریان امور کاملا مکشوف و معلوم بوده و بر حقتعالی استعداد و فعالیت یا تنبلی و تکاهل آن معلوم بوده یا ترکیب و تجزیه یک دارو برای استاد دواساز معلوم است اما برای دانشجو مخفی است.  
ولی این عقیده امامیه است که به جبر و تفویض قائل نیستند بلکه پیرو تعلیم عالیه امر بین الامرین می‌باشند آنها که جبری هستند و اختیار برای بشر قائل نیستند نمی‌توانند کار بهتر یا بدتر کمتر یا بیشتر را به اختیار بشر بدانند و می‌گویند انسان مجبور است و اگر جبر باشد باید بداء نباشد و مفهومی ندارد.  
و انه تعالی ما عبد بشی‌ء کما عبد بالبداء  
«فانما هو بمعنی ظهور الخلاف لا بمعنی العدول من الاختیار الی اختیار آخر.»  
پس از بیان مشیت حق و اینکه اختیار او در ایجاد و نقشه عالم وجود و ثبت ماجرای آن در لوح محفوظ اختیار ازلی بوده نه اختیار فعل و ترک که بعد در بداء تغییر اختیار در فعل و ترک دهد بلکه اختیار واجب تعالی نسبت به جمیع موجودات گذشته و آینده ازلی است و به یک اختیار بر وجه اکمل با قدرت ازلیه بر مرجوح آفریده و ثبت در لوح محفوظ فرمود تا برگزیدگانش بدانند نه آنکه در نفس اختیار اولی تغییر اراده و مشیت داده باشد و به همین دلیل فرمود هیچ عبادتی از بندگان چون عبادت به اعتراف بداء نیست چه بدا اختیار مبداء سبحانه و تعالی از فعل و ترک است و به جهت اختیاری که به بنده داده است و آن به معنی ظهور خلاف است که از بنده سر می‌زند نه به معنی عدول اختیار به یک اختیار دیگر که اگر نخواست باز هم اجرا در اختیاری به اختیار دیگر عدول کند تا هزار بار نه چنین است.  
بلکه حقتعالی جل و علا اختیار فرمود به اختیار ازلی خود نه به تجدید اختیار و این اختیار از غیر ایجاب و از غیر عجز و تغییر و تبدیل بوده و لکن تغییر و تبدیلی در اصل اختیار نیست بلکه در فعل و ترک بنده است که قضاء و حکم اولی اختیار حق است و محو و اثبات آن  
[صفحه 318]  
در ترک و فعل بنده است که در اختیار اصلی و قضاء اولیه لوح محفوظ خللی نمی‌رساند که و الله تعالی علی کل شی‌ء قدیر و حفیظ و وکیل ازلا و ابدا.

### احادیث در بداء

درباره بداء از طرفین فریقین احادیث و اخبار بسیار وارد شده است از آن جمله است:  
ما عظم الله بمثل البداء  
ما بعث الله نبیا حتی یقر له بالبداء ای یقر له بقضاء مجدد فی کل یوم بحسب مصالح العباد لم یکن ظاهرا عندهم و کان الاقرار علیهم بذلک للرد علی من زعم ان فرغ من الامر (عقیده یهود).  
یهود می‌گفتند ان الله عالم فی الازل بمقتضیات الاشیاء فقدر کل شی‌ء علی وفق علمه.  
در خبر دیگر است که درباره اقرع و ابرص و اعمی بدا ظاهر می‌شود چه خداوند آنها را مبتلا می‌سازد تا در سیر تکامل خویش به مطلوب برسند.  
و درباره ابتلاآت یهود که در تاریخ بنی‌اسرائیل و حضرت موسی مظاهرش پدیدار است بدا ظاهر می‌شد - این برای ظهور کمال بشری بود.  
طریحی در رساله مخطوطی که دارد حدیثی نقل می‌کند که:  
قال (ص) لا بداء فی النبوة و الامامة  
بداء در تمام شئون زندگی بشری هست برای باز بودن راه تکامل و رسیدن به ثواب یا عقاب و استجابت دعوات و به فضیلت رسانیدن استعدادات و نیل به مقامات عالیه مگر در نبوت و امامت چون نبوت انتخاب رسول است از جانب خود و ارسال رسل است و آنجا اگر بدا راه داشته باشد باید نقصی در انتخاب کننده و یا انتخاب شونده باشد و همچنین امامت که منصوص آسمانی است اگر در انتخاب آن نقصیه راه یابد و در مسیر زعامت آن بدائی حاصل شود نقض غرض است و لذا در نبوت و امامت بداء نیست حتی نبوت خاتمه یافتنی است چنانچه اول آنها آدم ابوالبشر و خاتم پیغمبران حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد ولی امامت خاتمه یافتنی نیست - و زمین خالی از حجت نخواهد ماند - پس به هر دوری ولی لازم است.  
و اما اینکه برخی تصور کرده‌اند بداء درباره اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نازل شد برای امامت او نبوده بلکه بداء برای قتل او بوده.  
[صفحه 319]  
چنانچه مرحوم ممقانی در ترجمه اسماعیل می‌نویسد منصور به سعایت بداندیشان می‌خواست حضرت اسماعیل را که پسر بزرگ امام صادق و از مفاخر سادات علماء و امام‌زادگان بوده بکشد احضار کرد امام صادق علیه‌السلام درباره او دعا فرموده مستجاب شد و بداء ظاهر شد و اسماعیل محفوظ ماند مردم از نظر اینکه اسماعیل بزرگ‌تر از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بوده و به علم و اخلاق و فضیلت آراسته بود گمان می‌کردند چنانچه منصور گمان کرده بود او امام است و امامت به وراثت می‌رسد و چون درگذشت گفتند بداء ظاهر شد در حالی که برای امامت هرگز بداء نیست بلکه بداء برای کشتن او بود و این مقام امامت مانند علم و حق ذی حق است که به ارث نمی‌رسد مانند علم متوفی و حق معنوی او چنانچه در فقه در باب ارث فرزند در حق و حقوق متوفی هست و تصریح شده این حق به فرزند نمی‌رسد غیر از ترکه مالی است که حق فرزند است امامت حضرت زین‌العابدین یا حضرت صادق علیه‌السلام حق آسمانی و علمی و موهبتی بوده به فرزند نمی‌رسد مگر منصوصا که آن هم به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نگاشته‌ام به تواتر احادیث نبوی نقل شده امامت به نام 12 نفر منصوص بوده جای بحث و تردیدی نداشت و بداء برای امامت نبوده.  
امید است در رساله مستقلی این مطالب تشریح گردد که اجمالی برای ابهام باقی نماند.

### بداء در اصطلاح علماء

گفتیم بداء در لغت به معنی تجدد و ظهور و رأی تازه‌ای است و در اصطلاح 3 معنی دارد:  
1 - بداء در علم و آن چنین است که برای شخصی خلاف آنچه می‌دانسته ظاهر شود.  
2 - بداء در اراده و آن بدین طریق است که برخلاف اراده سابق خود اراده دیگری ظاهر شود.  
3 - بدای در امر است و آن بدین معنی می‌باشد که شخص اول به چیزی امر نماید سپس برخلاف آن امر دیگری صادر نماید.  
این سه نوع بداء به حکم عقل و خرد در علم حق تعالی نیست چنانچه از حضرت صادق نقل کرده‌اند که فرمود  
من زعم ان الله بدا له شی‌ء فی الیوم و لم یعلمه امس فابرء منه یعنی هر کس گمان  
[صفحه 320]  
کند که امروز برای خدا چیزی ظاهر شده که دیروز نمی‌دانستند من از او بیزارم چه علم عین ذات حق است و او از آغاز و انجام فرضی به همه چیز واقف و آگاه است و ذره‌ای بر او پنهان نیست و باز فرمود من زعم ان لله فی شی‌ء ندامة فهو عندنا کافر بالله العظیم یعنی کسی که گمان کرد برای خداوند در کاری و چیزی ندامت و پشیمانی رخ می‌دهد چنین شخصی کافر شده است زیرا ندامت و پشیمانی برای کسی است که در کار خودش عالم و قادر نباشد تا جهات و اطراف و آخر کار را در نظر بگیرد تا موجب پشیمانی بعدی او نشود و ذات اقدس حق تعالی منزه از چون و چراست.  
بنابراین آنچه از معنی بدا اصطلاحا فهمیده می‌شود و عقل هم آن را اعتراف می‌کند این است که بداء در تکوین به منزله نسخ در شریعت است یا آنکه این طور بگوئیم بهتر است که بدا در تکوینیات است و در تشریع نامش نسخ است زیرا احکام تکلیفی به جهاتی نسخ می‌شود یعنی بهتر از آنچه هست و کامل‌تر آن در وظیفه قرار می‌گیرد.  
پس مکونات گاهی به بداء موسوم و زمانی در امر تشریع نسخ شهرت می‌یابد و لذا نسخ برای تشریع و بداء برای تکوین است بدین جهت در قضاء الهی و مفارقات محضه و متن و هر که ظرف حصول ثابتات و عالم تمام وجودات بداء حاصل می‌شود.  
پس بداء نسبت به کائنات زمانی و عالم و زمان و مکان و اقلیم و ماده و طبیعت است نه در مافوق آنها همان طور که حقیقت نسخ انتهای حکم شرعی و انقطاع استمرار آن است نه رفع و ارتفاع آن و در حقیقت بداء هم عبارت از انقطاع استمرار تکوینی و انتهای اتصال اضافه است که مرجع آن به محدود نمودن زمان وجود و اختصاص وقت افاضه می‌باشد نه آنکه معلول ثابت از هنگام وجودش برطرف شود و در حد حصولش ناچیز گردد.

### بداء و نسخ‌

به عبارت دیگر برای آنکه معنی بداء روشن‌تر گردد ناگزیر از یک مقدمه کوتاهی می‌باشیم و آن این است که  
برای نام الوهیت و ربوبیت مراتبی است و برای اسماء حسنی مظاهری است که البته این اختلاف به منظور تفهیم و تفهم ما می‌باشد نه آنکه ذات مقدسش دارای مراتب وجودی در شدت و عدت و مدت و غیره باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا  
به همین جهت در طبقات ملکوت آسمان‌ها و زمین و باطن آنها موجوداتی است روحانی و نفوسی است مدبر که افعال حق و اراده آنها به فیض اراده حق است.  
[صفحه 321]  
بنابراین هر چند اراده و حکم و فعل آنها نفسانی و جزئی زمانی باشد در اراده و حکم و فعل حق مستهلک است چرا زیرا صفات و افعال کلیه تابع ذات می‌باشد پس اگر ذات نفسانی باشد متعلقات آن هم نفسانی است و اگر عقل باشد متعلقات آن هم عقلانی است و اگر الهی باشد متعلقات آن هم الهی است.  
در هر صورت تمام آن موجودات طولی مطیع و فرمانبردار حقند و ابدا تخلفی و تخطی نمی‌ورزند مثل طاعت آنها نسبت به حق جل جلاله مثل طاعت حواس ما نسبت به نفس ناطقه عقلیه است که به هیچ وجه در آنچه که نفس بخواهد تخلف و مخالفتی روا نمی‌دارد و در اطاعت آنها نفس را هیچ حاجتی به امر و نهی نیست و زجری هم نیست بلکه یک اطاعت تکوینی است که هر وقت نفس ناطقه به امر محسوسی اراده کند هر یک از آن حواس بلادرنگ او را اطاعت می‌نمایند به وظیفه خود قیام می‌کنند بلکه فعل حواس و ادراک آنها در حقیقت فعل نفس و ادراک نفس است در عالم حواس با آنکه ذات حواس و فعل ادراک دو موضوع است و در عالم عمل متعدد و متغیر و منقسم می‌گردد ولی ذات ناطقه عاقله و فعل ادراک او در عالم شرف و بلندی دارد که از وضع و انقسام و محو و فساد منزه و مبرا است.  
این حکم در طاعت موجودات ملکوت هم مجرا می‌گردد یعنی طاعت موجوداتی که در ملکوت سماوات واقعند نسبت به امر و کلمه الهی مطیع محض می‌باشند لذا افعال آنها مانند ذواتشان افعال حقند همان طور که افعال جوارح ما فعل نفس ناطقه هستند و نیز این موجودات عالی‌مرتبه افعال و تدبیرات و تصورات و تصرفاتشان تماما از حق و به حق می‌باشند این است که هر کتابی که در الواح سماویه و صحائف قدریه نقش بندد مکتوب حق جل و جلاله است و پس از قضای سابق و مکتوب قلم اعلی در لوح محفوظ که از محو و اثبات و از نسخ و تبدیل مصون است آنچه در این صحائف سماوی و الواح قدری نگاشته شده که تماما کتاب محو و اثباتی است که در قول خدای تعالی می‌فرماید  
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اشاره به این حقیقت است.  
بنابراین آنچه که در دل‌ها و سینه‌های بشر و سایر نفوس و طبایع عالم تکوین نقش بسته ممکن است زوال و تغییر و تبدیل یابند زیرا مرتبه آنها از این تغییر و تبدیل ابا و امتناعی ندارد چنانکه در قوا و حواس و جوارح ما ممکن است زوال و تغییر و تبدیلی روی دهد اما در نفس خود این نوع زوال و تغییر و تبدیل نیست به همین جهت است که در قوه و حواس ما  
[صفحه 322]  
نسیان و سهو و اشتباه گاهی رخ می‌دهد در صورتی که در خود نفس این نسیان و سهو و اشتباه نیست لهذا نفس با مراجعه به خود همان مطالب فراموش شده را می‌داند و نسبت به قوای فراموش کننده یادآوری می‌کند این است که در نشئه آخرت تمام افعال و مدرکات و ملکات نفس که از استعداد زوال و تغییر و تبدیل حواس دور شده یک جا حاضر و آشکار و هیچ نوع نسیان و سهوی در آن مرحله از حیات نیست.

### یک بحث علمی و نکته لطیف فلسفی‌

قوله تعالی - ما ترددت فی شی‌ء کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن  
هیچگاه تردید در چیزی پیدا نکردم چون تردید در قبض روح بنده مؤمن؟!  
این گفتار آسمانی مشحون بر یک سلسله حقایق لطیفه رقیقه‌ای است که ذوق سلیم و احساسات و ادراکات لطیف در می‌یابد بدین شرح  
به مقدمه سابق به این نتیجه رسیدیم که خلاصه قوا و جوارح ما در عین حال که مطیع نفس ما هستند و لوح محفوظ و اثبات نفس محسوب می‌شوند و علوم جزئیه نفس در آنها ارتسام می‌بندد از محیط خارج و اسباب خارجیه متأثر می‌گردند و بر طبق همان تأثرات آنها صورت‌های نقش بسته ممکن است تغییر و تبدیل یابد و به جای آنها صورت‌های دیگر ارتسام یابد یعنی تأثر آنها به منزله یک مقدمه‌ای است که از نفس صورت دیگری بر آنها افاضه می‌شود بدون آنکه صورت اول و دوم از صقع نفس محو می‌گردد به عبارت دیگر محو و اثبات صورت‌های حواس و قوی در خود نفس به طور اثبات موجودند همین طور در سلسله وسایل و وسائط ایجاد و الواح علوم جزئی قدری ممکن است تغییرات و تبدیلات روی دهد که آن تغییرات و تبدیلات آنها را مستعد افاضه صورت‌های دیگری می‌نماید اما بدون آنکه در ذات واجب‌الوجود و صفات او جل جلاله و عالم امر و قضای سابق و علم ابدی تغییری رخ دهد و از همین الواح قدری و اقلام نگارنده صور است که خداوند جل جلاله خود را به تردد موصوف فرموده در حالی که در ذات مقدس او این گونه واردات و صفات به هیچوجه صورت نبندد.  
در آنجا که در حدیث قدسی می‌فرماید ما ترددت فی شی‌ء کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن یعنی در هیچ چیز به اندازه قبض روح بنده‌ی مؤمن متردد نشده‌ام و به همین جهت است که خود را به اختبار و امتحان کردن متصف فرموده چنانچه باز هم فرمود و نبلو اخبارکم و نیز می‌فرماید حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نویسنده این تصویرات و نقوش  
[صفحه 323]  
مأمورین مخصوصی هستند که از آنها به کرام الکاتبین تعبیر شده است ولی املا کننده ذات پاک خداوند است و خود از تغیر و حدود منزه و مبرا است و اگر این نفوس قابل تعاقب صور ارادی واسطه نباشند و ارقام علمیه بر آنها رسم نشود و تمام امور به طور حتم بدون هیچ تغییر و تبدیل و بدائی واقع می‌شد و در این صورت فیض الهی منحصر می‌گردید به عدد معینی از موجودات که از حدود ابداع خارج نمی‌شوند و دیگر هیچ حادثی در عالم به وجود نمی‌آمد و هیچ متکونی تجدد پیدا نمی‌کرد و تمام راه‌های هدایت برای اشخاص که از مراتب و منازل پست بخواهند به مراتب و منازل عالیه مسافرت کنند بسته و مسدود می‌شد و ابدا بر نفوس انسانی پرتوی نورافشان نمی‌شد و راهی برای کمال بالاتری نبود و از ظلمات بعد به روشنائی قرب استخلاص حاصل نمی‌گردید.  
خلاصه اگر بداء نبود تمام مراحل سلسله عود به سوی خدا ممتنع می‌شد و هیچ فردی از افراد هر سلسله نمی‌توانست از مرحله اولی خود قدمی فراتر گذارد و به حق تقرب جوید در صورتی که تمام اصول و نصوص قرآن این مطلب را باطل می‌کند و راه را باز می‌نماید و همه‌ی این طرق تکامل در سایه بداء به دست می‌آید. بنابراین تجدید در علوم و احوال و ارادات و اعمال راجع و رجوع می‌شود به قسمی از وسائط عماله که به اذن خدای متعال اختیارات و تأثیر و تأثری به آنها داده همان‌ها هستند که به کرام‌الکاتبین موسوم و الواح علوم تفضیلی جزئی و قدری در جزو محاسبات آنهاست به همین جهت است که هنگام اتصال نفس نبی یا ولی به این الواح آنچه را که به آنها وحی می‌شود در قلوب آنها رسم می‌گردد و می‌خوانند و بر طبق این از مشاهدات قلبی و معاینات بصیرتی و مسموعات باطنی خبر می‌دهند و از صریر قلم این نویسندگان بزرگ قضایا و حقایقی استکشاف می‌کنند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام دید فرزند خود را ذبح می‌کند و به مردم خبر داد خواست به مقتضای آن مشاهده عمل نماید و قول او کاملا منطبق با دیدار او بود به راستی و درستی دید و شنید و گفت و عمل کرد.  
آن گفتار و کردار از روی شهود کشفی و معاینه بصیرتی حاصل شده بود و نمی‌توان آن گفتار و کردار را چون گفتار یک منجم و کاهن و ساحر تصور نمود زیرا آنها از روی تجارب ناقص علمی یا گمان و تخمین می‌گویند و عمل می‌کنند ولی پیغمبران به الواح آسمانی می‌نگرند و به صورت نیروئی که بر حواس آنها داده شده می‌بینند و ارتباط با لوح محفوظ و محو و اثبات پیدا کرده با آن دیده حقایق قضا را مشاهده نموده و در موقع مقتضی خبر می‌دهند و هنگامی که اتصال و ارتباط ثانوی پیدا شد و در آن الواح غیر از آنچه دفعه اول دیده‌اند  
[صفحه 324]  
ببینند و غیر مناسبات صورتهای اول را مشاهده کنند بر مثل چنین امری را نسخ گویند و در تکوینیات بداء نامیده‌اند و این علم برای هیچ کس جز پیغمبران و اوصیای آنها که ارتباط با عالم الواح و فلکیات دارند ممکن نیست چنانچه در آیه 34 سوره لقمان گفته شد.

### بداء در نظر امامیه‌

آفریننده این جهان پهناور به آنچه در زمین و آسمان است عالم و آگاه است و هیچ چیز و هیچ ذره‌ای بر او مخفی نیست او پس از خلقت کتاب آفاق و منظومه شمسی و افلاک و اقمار و سیارات جماد نبات را رویانید که با کمال شگفتی فرمود  
ءانتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشئون  
و أنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون  
آیا شما از ابرها باران باریدید یا ما آیا شما این اشجار و نباتات را از شکم خاک بیرون راندید یا ما پس از آفریدن نباتات حیوانات را خلق فرمود و سپس انسان را آفرید و افراد بشر را به هر صورت خواست در ارحام امهات تصویر فرمود و از قدرت پروردگار این است که در ملیاردها میلیارد بشر دو صورت مثل هم نیست و اوست که به هر نقشی بخواهد می‌نماید و این قدرت آفرینش و نقش‌بندی صور مخصوص اوست که در ظلمات ثلاث چنین زیبائی ملاحت تصویر می‌کند و هیچکس قادر بر خلق چنین صوری نیست. [71].  
علمای امامیه از این دو آیه استنباط می‌کنند که هیچ چیز در آفرینش عالم و آدم بر آفریننده مکتوم و پوشیده نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین «لوح محفوظ» موجود است و این علم الهی است.  
از طرفی در لسان وحی که هیچ‌گونه شک و تردید در آن نیست می‌فرماید محو و اثبات به دست قدرت حق بسته و نزد او ام‌الکتاب است که همان لوح محفوظ است.  
پس لازم محو نقص و خللی است و ملازم اثبات کمال و تکامل است و این هر دو مستلزم بدا می‌باشد تا از نقص به کمال پیوندد.  
به دلیل آیه اول و سایر آیات توحید که در علم حق نقطه ابهام و نقص و جهلی و ستری نیست پس باید این بدا نسبت به خلق باشد زیرا خالق چیزی به تمام جزئیات و جهات آن چیز واقف است و با علم و قدرت ساخته و آفریده عقلا هم این معنی و حقیقت برای ما به وضوح می‌پیوندد زیرا بشر است که آفریده شده تا از نقص به کمال برود و با اختیار کامل مسیر استعداد و لیاقت را تا فعلیت محضه بپیماید و در هر قدمی که از نقص به کمال می‌رود محو و اثباتی  
[صفحه 325]  
رخ می‌دهد که نقص محو و کمال اثبات می‌شود.  
اگر بنا بود به قول جبری‌ها همه چیز را عمل حق بدانیم محو و اثبات معنی نداشت زیرا در علم و عمل خود می‌دانست چگونه به کمال رهبری می‌کند و اجر و پاداشی هم لازم نبوده ولی با اختیار بین عقل و نفس و علم و جهل مختار مطلق بد و نقص را پشت سر می‌گذارد و با تمام مشکلات مبارزه می‌نماید و رو به کمال می‌رود و این جا در مسیر تکامل او بدا حاصل می‌شود یعنی آن کس که در یک مسیر شهوانی پیش می‌رود خردمندان خرده‌بین می‌دانند عاقبت کارش وخیم است ولی ناگهان خط سیر خود را عوض می‌کند در سرنوشت او بدا حاصل می‌شود - و این بدا برای همان خردمندان خورده‌بین بشری است و برای دانش و بینش خود او که چگونه با یک لحظه و یک لمحه خط سیر خود را عوض کرده بدا حاصل می‌شود و رو به کمال می‌رود یا به عکس از مسیر کمالی رو به شهوات و سیر حیوانی می‌گذارد بل هم اضل سبیلا بدا برای او حاصل می‌شود یعنی نتیجه کار او ظاهر می‌گردد - وگرنه در علم حق و لوح محفوظ کارش مکشوف است.  
نکاتی چند  
وقتی که آفریننده عالم جل شأنه اراده فرماید که خلقی بیافریند و از نطفه‌ای که در صلب آدم اول میثاق گرفته سلسله بشر را به هم پیوندد و ادامه بدهد و آنچه برای او بداء هست به اجرا گذارد در وضع ساختمان و اوضاع زندگی و بدائی که در طول حیات او به وسیله‌ی اعمالش رخ می‌دهد همه را به وجود آورد.  
برای این آفرینش دو اصل است یکی ایجاد نطفه و استقرار در رحم مادر و پرورش آن در جنین تا به کمال حیوانیت و بشریت برسد و یک بشر کامل‌الخلقه شود و دیگر تأمین و تضمین سلسله مراتب روحی اوست که از گفتار و کردار و اعمال پدیدار می‌گردد و باید بداء را در این قسمت جستجو کرد.  
برای مرحله اول مرد را تحریک می‌کند تا مبادرت به مباشرت با زن خود که در شریعت پیوستگی محرمیت یافته هم‌آغوش گردد و از راه شهوت به مقتضای فطرت و دفع یک غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر با یک حرکت و جنبشی که ناگهان با اصطکاک لامسه به تمام اعضاء و احشاء بدن وارد می‌شود به یک جهشی در رحم مادر قرار می‌دهد و به رحم وحی و الهام می‌شود (چنانچه در خواص طبیعی و جسمانی اوست) که دهن خود را برای عمل لقاح بگشاید و گشاده‌دهن حاضر و آماده قبول یک هسته مخلقی الهی باشد و این قضای مبرم و قدر محتوم  
[صفحه 326]  
به آن تعلق گرفته که از صلب پدر به رحم مادر به سبب عشق و علاقه جنسیت و زناشوئی منتقل گردد.  
نطفه عبارت از تخم‌های لقاح شده‌ای است که از مجرای آلت به قعر رحم می‌ریزد و مدت چهل روز که زمان آبیاری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما در حال شناوری است تا از تخمدان سر بیرون آورد.  
این نطفه گاهی از دوازده هزار دانه لقاحی یا ذره تکونی بیشتر است که در این مدت به صورت آکل و مأکول به حکم ضعیف و قوی یکدیگر را می‌خورند تا برسد به یک هسته قابل لایق و آن هم پس از چهل روز دیگر به صورت علقه و چهل روز به حال مضغه یعنی مانند گوشت کوبیده و خون بسته است تا تبدیل به گوشتی شود که رشته‌ها و عروق مشبک و پیچاپیچ پیدا کند و دارای الیاف و تار و پود شود.

### فرشتگان مصور

از این به بعد حرکت نباتی به خود گرفته و به حالت نمو می‌افتد و پس از آن ترکیب حیوانی می‌گردد و به صورت حیوان به نشو و نما در می‌آید تا دو فرشته‌ای که کارشان دمیدن روح حیوانی و یا انسانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از زندگی نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن دوره حیات نباتی است مشغول عمل فعل و انفعال تکاملی ذاتی او شده نبات را به صورت حیوان و حیوان را به صورت انسان به کمال خود می‌رساند یعنی روح زندگی در اصلاب آباء داشته تا به ارحام امهات انتقال می‌دهد و روح حیات در آن می‌دمد و به تدریج تصویر آلات و حواس در آن می‌نماید و گوش و چشم و بینی و دهن و دست و پا و اعضاء و احشاء کاملی در آن ظلمتکده رحم برای جنین می‌سازد تا به اذن پروردگار یک موجود مستقل کامل الخلقه شود.

### فرشتگان سرنوشت‌

چون ساختمان وجودی تکمیل شد و دیگر نقصی از نظر کالبد نیست دو فرشته مأمور سرنوشت وحی می‌شود که سرنوشت جنین را و قضا و قدر او را بر پیشانی آن ساختمان که جای لوح سرنوشت است بنویسند و بداء الهی را شرط تکامل مقدرات او بنگارند.  
این جا قضا حکومت دارد و قدر مقدار نصیب و بهره او را معین می‌کند و بداء سبب تبدیل سیئات او به حسنات می‌گردد.  
یعنی هر طور نسبت به زندگی مادی و معنوی او اراده فرماید وحی می‌کند بنویسند  
[صفحه 327]  
و برای احدی اختیار و تدبیری باقی نمی‌گذارد.  
زیرا قضا و قدر - بداء و سرنوشت از حیطه علم فرشتگان بیرون و از علومی است که مخصوص حق است و در دیوان محاسبات او یعنی لوح محفوظ و لوح محو و اثبات ثبت و جای هیچ تغییر و تبدیل یا احتراز نیست. [72].  
از این جهت چون امر می‌شود سرنوشت او را بنویسند - می‌پرسند پروردگارا چه بنویسیم پروردگار متعال به آن دو ملک وحی تشریعی می‌فرماید که به سر مادر جنین بنگرید آنجا مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز و استعداد حیاتی خود اولاد است و پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر آن طفل در آن است نگاه کنید و سرنوشت او را بنویسید -!!  
آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی طفل را متضمن است و آن دو ملک همان صورت را در پیشانی آن طفل می‌نویسند و سرنوشت او معین می‌شود.  
یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای دیگری املاء می‌کند و دیگری تمامی آن را می‌نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری او و مجمع دو نور حیاتی اوست قرار می‌دهند.  
«آن خطوط و نقش و صور و آن صدا و الحان و آهنگ‌ها و گفت و شنیدن‌ها و خواندن‌ها و نوشتن‌ها متناسب با آن محیطی است که از میزان طبیعی این نشئه خارج است زیرا چشم و گوش و زبان و آلات حواس ما برای این نشئه طبیعت ساخته شده اگر ارتعاش اصوات و حرکات ذرات فضا کم یا زیاد، سریع‌تر یا بطی‌ءتر باشد قابل درک این آلات سامعه و باصره نیست مگر با دیده بصیرت، دل و گوش باطن بشنویم»  
باری پس از ختم نقش و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان وجودی کودک و تقویت استعداد مراحل طولانی زندگی او را در شکم مادر تحریک می‌کند و برمی‌انگیزاند و بر می‌خیزاند تا از استعداد صرف به فعلیت محض برسد - و یک نوع زندگی مستقلی در فضای روشن‌تر و بهتر از رحم در پیش گیرد.  
«بسا اوقات کودک در عین حال که مأمور سیر تکاملی تکوینی از استعداد به فعلیت می‌شود  
[صفحه 328]  
استقامت خود را از دست می‌دهد و در اثر خواص غرایز طبیعی میراثی والدین خود به جای اطاعت تمرد می‌کند و چون از همان وقت متحرک بالاراده است و اختیار آتیه او یا تأثیر وراثت آبائی و اجدادی مانند آثار بدی در تخم و بذر است نافرمانی کرده از اطاعت سر می‌پیچند» تا دوره جنینی طی شده و موقع خروج و تغییر منزل او می‌رسد طفل باید به این عالم بیاید خداوند عالم به رحم وحی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند تا مخلوق تازه قدم به زمین گذارد و امر الهی را بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ دهد.  
رحم راه بچه را گشاده و فرشته زاجر برای راندن مولود جنینی از ظلمتکده مأنوس خود مأمور می‌شود که او را به این عالم رهبری نماید و لذا نهیبی بر آن کودک می‌زند که او به فزع می‌افتد و زیر و رو می‌شود یعنی سر او که بالا بوده پائین می‌آید و پایش بالا می‌رود تا بتواند به زمین فرود آید سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک افتد و هنوز صدای جزع و فزع و گریه او که از نهیب فرشته پدید آمده ادامه دارد.

### آثار بداء

اگر بداء نباشد لازم است همه چیز در حال وقفه باشد در حالی که همه چیز در حرکت کمالی است.  
اگر بداء نباشد باید دعا نباشد زیرا اثر نمی‌کند اگر دعا اثر کند تغییری در سرنوشت داده می‌شود و همان بداء است.  
اگر بداء نباشد باید عبادات تأثیری نداشته باشد و حال آنکه بشر مکلف به عبادت است.  
اگر بداء نباشد باید تضرع و زاری و استکانت و مسکنت بشر بی‌اثر باشد در حالی که در فطرت آدمی است حتی خود امام فخررازی که منکر بداء است و معنی آن را نفهمیده دست به دعا بر می‌داشته و تضرع و زاری به درگاه حق می‌کرده و اگر بداء نباشد این عمل او هم باید لغو و بی‌جهت باشد!!  
بدا سرمایه امید و محرک و مشوق آدمی است این حقیقت مکنونه است که بشر را به عالم ماوراء ماده متوجه می‌سازد و مبداء و معاد را می‌آموزد.  
بداء از جریان آفرینش و سرنوشت بشر بحث می‌کند و اگر این حقیقت نبود کجا می‌توان رشته فکر را به اساس خلقت و عظمت کتاب وجود و نفوس و برنامه سیر تکامل آن کشید و در ماوراء عالم ماده و مدت و شدت و عدت بحث کرد.  
بداء سیر بشر را از حال تکون نطفه و تحولات جنینی تا ورود به این عالم و طی مراحل  
[صفحه 329]  
کمالی تا نقل به عالم دیگر و نیل به کمال مطلوب روشن می‌سازد و معنی اظهار ما خفی علی الخلق همین است که هر قدمش گنجی مخفی است ظاهر و آشکار می‌گردد.  
در مسیر زندگی اگر تحول نباشد حیات جز تلخکامی چیزی نیست و لذا گفته‌اند لکل جدید لذة.  
من از این زندگی یک نهج آزرده شدم  
قند اگر هست نخواهم که مکرر گذرد  
و کسانی که در یک حال مانند بهائم یا شتر آسیاب سال‌های دراز بلکه عمری گرد خود چرخیده‌اند و بعد فهمیده‌اند سر جای اولی هستند گفته‌اند:  
من از دو روزه عمر آمدم به جان ای خضر  
چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری؟  
بداء موجد امید است و اگر امید نباشد حیات و زندگی مفهومی ندارد پس بداء لذت بخش زندگی است چه آنجا که امید قطع شود زندگی خاتمه یافته است و اگر بدا نباشد و آنچه هست حتم و غیر قابل تغییر و زوال باشد باید به کلی آیه ادعونی استجب لکم را از قرآن با بسیاری از آیات دیگر برداشت و صحایف ادعیه و اذکار که سبب نیل به رقاء و اعتلا اولیا و اصفیاست در هم پیچید و تسلیم یک امر محتومی شد که غیر قابل تحول باشد و با چنین عقیده سیر اجباری یک نهج یأس‌آور زندگی جز مرگ تدریجی نیست؟!  
در حالی که تمام آیات دعوت به حق و اختیار برای گام برداشتن در راه حق و مفهوم امر به معروف و نهی از منکر بارزترین اختیار است و اختیار مظهر بداء است که مولود عمل خوب یا بد آدمی می‌گردد.  
مثلا مقدار عمر که حکم و قضا است معین است ولی با صله رحم زیادتر می‌شود و با قطع رحم کوتاه‌تر می‌گردد چنانچه آیات و اخبار متواتر حاکی از این حقیقت است و این کسر و اضافه بدائی است که با اختیار کامل بشری در عمل خیر حاصل شده است بنابراین مختصر فواید بداء وقوف در تمام شئون زندگی از تکون نطفه تا برگشت به اصل حقیقت است یعنی علم به مبداء و معاد حقیقی و چگونگی سیر در مسیر تکامل است.  
در حدیث امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید ما بدا الله فی شی‌ء کما بدالله فی اسماعیل ابنی هیچ بدائی از خداوند در کاری نشد ظاهرتر از بدای در حق اسماعیل فرزندم که بر حسب ظواهر امر مردم گمان می‌کردند اسماعیل امام پس از او باید باشد ولی امامت در صلب  
[صفحه 330]  
موسی علیه‌السلام قرار گرفت و این امر پنهان آشکار گردید بدائی که درباره حضرت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه‌السلام ظاهر شد درباره قتل او بود که منصور خواست او را بکشد و همه یقین کردند که منصور او را به سعایت بداندیشان می‌کشد ولی به دعای حضرت صادق علیه‌السلام کشته نشد و بداء ظاهر شد گمان کردند امام پس از حضرت صادق است در حالی که برای امامت بدا نیست و برای قتل او بداء ظاهر شد.  
نکاتی چند  
جف القلم - آنجا که دیگر ادراکات و عقول بشری نتواند حکومت و قضاوت کند می‌گویند قلم اینجا رسید و سر بشکست زیرا از طرفی معتقداتی دینی مانع بیان برخی مطالب می‌شود و از طرفی قدرت حل و تجزیه و تحلیل مطالب را که ندارند می‌گویند  
جف القلم - طویت الصحف یعنی در هم پیچیده شد تومار و صحایف و کتب که دیگر قابل بحث نیست در حالی که دین اسلام دین عقل و اجماع دین منطق و برهان است و چیزی برای بشر نیاورده که بشر نفهمد اگر این طور باشد که دینی بر بشر عرضه کنند که مفهوم و مدلول آن را نفهمد به او ظلمی و جوری شده است و تکلیف مفهوم خود را از دست داده پس دین حق دین عقل و حکمت و منطق و برهان است نهایت نفهمیدن من دلیل بر درست نبودن مطلب ندارد - و عمیانا نباید گذشت و گفت جف القلم و طویت الصحف بلکه باید مطالب را از هم تفکیک کرد و ریشه آن را به دست آورد و دنباله ساقه و برگ تحقیق و تتبع نموده تا خواص و نتیجه موضوع مکشوف گردد.  
تشنیع و شماتت و دشنام و فحش و ناسزا بیشتر کار آدمیان بی‌سواد و تهی‌مغز و سبکسر است نفهمیدن و یا قدرت بر تفهیم و تفهم نداشتن دلیل تشنیع و شماتت و دشنام نیست.  
مقصود از سعادت و شقاوت چیست؟ و بطن ام کجاست؟!  
مقصود از سعادت در این حدیث این است که انسان دنیا را به منزله محل عبور بشناسد و برای مقصد و سرمنزل اصلی زاد و توشه‌ای که به کار آنجا می‌خورد و پیغمبران و اولیاء و اوصیاء تعلیم کرده‌اند فراهم نماید و شقی کسی است که این هدف اصلی را فراموش نموده و دنبال ماده و شهوات این مدت دنیای فانی بگردد و ناگهان مرگ گریبان او را بگیرد و مراد از بطن ام آنجاست که نفس انسانیت او به وجود آمده و آن لوح محفوظ است.

### علم الهی دو علم است‌

چنانچه از تفاسیر آیات کریمه مستفاد می‌شود نوع علم در میان اسباب طبیعی چیزی که موجب آن شود یاد نمی‌شود و موجود نیست و همچنین  
[صفحه 331]  
در صورت‌های ادراکی وسائط عالیه و نقوش قدسیه چیزی که مبادرت به فهم آن نماید موجود نیست بلکه علم نوری است مجرد که در دل تابش می‌کند.  
و در این باب احادیثی وارد شده که بر این معنی دلالت می‌نماید از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود العلم علمان فعلم عندالله مخزون لم یطلع علیه احد و علم علمه ملائکته و رسله الخ.  
به این بیان که آنچه در این عالم از حوادث واقع می‌شود دو گونه است یک قسم حوادثی هستند که وقوع آنها به اسباب طبیعی مطابق اسباب علوی و هیئت‌های فاعلی ملکوتی انجام می‌یابد - این قبیل اسباب با مقتضیات آنها کرارا واقع می‌شوند.  
قسم دیگر آنهائی هستند که بر سبیل قدرت واقع می‌شوند سبب حدوث این قسم وقایع گاهی از این عالم ابتدا می‌شود از قبیل دعای دعا کننده که به سمع طبقه‌ای از ملکوت اعلی رسیده و چون بر آنها تأثر و انفعال محال نیست از این اسباب متأثر می‌شوند زیرا آنها نفوسی هستند که به مواد افلاک و کرات متعلق و به آنچه در این عالم واقع شده یا خواهد شد عالم و مطلعند حال این حوادث خواه صورت‌های جسمانی خواه هیئت‌های نفسانی باشند نسبت به این طبقه ملکوت یک نوع تأثیری که عبارت از تحریک و امثال آنها باشد در این عالم دارند بدون آنکه صورتی افاضه یا جوهری را ایجاد کنند زیرا این قبیل افاضه و ایجاد مخصوص موجودی است که به کلی از عالم اجسام جدا و مفارق باشد و این موجود فقط مؤثر است و از جهت دیگر متأثر می‌شوند به همین جهت است که دعوات و قربانیها و توسلات راجع به استسقا (طلب باران) و امثال آن نافع قرار داده شده.  
و همچنین در امور دیگری که وقوع آنها نادر به نظر می‌رسد از قبیل هلاکت قوی یا غرق جماعتی با خسف و زلزله مؤثر می‌باشند و بیشتر معجزات انبیاء علیهم‌السلام از همین قسم است یعنی از چیزهائی هستند که سبب وقوع آنها از این عالم به عالم نفوس کلیه تأثیرکننده پیوسته پس از دعای دعاکنندگان و امثال آن متأثر می‌شوند از مقام ایجاد الهی افاضات و انشاءات و ایجاداتی به ظهور می‌پیوندد و نیز به همین جهت است که باید از مکافات بر شر نترسید و مکافات بر خیر را انتظار و توقع داشت پس بداء نیز که عبارت از ظهور امری باشد از ناحیه اسباب زمینی و آسمانی متوقع نبود از این قبیل محسوس و اطلاع نفوس عالیه و سافله به جز در زمان نزدیکی وقوعش بر آن میسر نیست و واضح است که بر طبقه  
[صفحه 332]  
ملکوتیین که بین عالم عقول محضه و عالم اجسام طبیعیه و صور مادیه واسطه هستند چنین امری ممتنع و محال نیست معذلک تمام امور از قانون قضای اجمالی و علم محیط ازلی خارج نمی‌باشند چنانکه به افعال و اعمال این طبقه از نفوس مؤثره که مسخر امر الهی هستند در جمیع احوال و افعال افعال حق می‌باشند و از حیطه اقتدار و ایجاد الهی فارغ نیستند مانند آنکه حواس ما مسخر عقول ما هستند و از حدود اعمال و افعال عقول بیرون نیستند به طوری که صحیح است شخص بگوید دیدم شنیدم مثل آنکه صحیح است بگوید چشمم دید و گوشم شنید تمام این عبارات هر کدام از جهتی صحیح است مانند آنکه یدالله - عین‌الله - و امثال این عبارت صحیح است در حالی که خداوند دست و چشم و گوش ندارد ولی شرع هم تجویز فرمود که گفته شود عین الله و قرآن خود فرمود یدالله فوق ایدیهم و از جهتی صحیح است که بگوئیم خداوند از تغییر مبراست و از نسبت بداء و ظهور در چیزی که نبوده است و از وجهی که منزه است و اما وجه تنزیه محض و خالص است به حسب مقام احدیت در غیبت هویت لاهوتیت که در حدیث شریف دیگر وارد شده است.

### اسف چیست؟ و اسف الهی چگونه است؟

قوله تعالی: فلما اسفونا انتقمنا منهم  
و لکنه خلق اولیاء لنفسه یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضا هم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاة الیه و الادلاء علیه فلذالک صاروا کذلک و لیس ان ذالک یصل الی الله کما یصل الی خلقه لکن هذا معنی ما قال من ذالک و قد قال من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی الیها و قال من یطع الرسول فقد اطاع الله و قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فکل هذا و شبهه علی ما ذکرت لک و هکذا الرضا و الغضب و غیرهما من الاشیاء مما یشا کل ذالک و لو کان یصل الی الله الاسف و الضجر و هو الذی خلقهما و انشأهما لجاز لقائل هذان یقول ان الخالق یبید یوما لانه اذا دخله الغضب و الضجر دخله التغییر لم یؤمن علیه الاباوه ثم یعرف المکون من المکون و القادر من المقدور علیه و لا الخالق من المخلوق تعالی الله عن ذلک القول علوا کبیرا بل هو الخالق للاشیاء لا لحاجة فاذا کان لحاجة استحال الحد و الکیف فیه فانهم انشاء الله.  
[صفحه 333]  
حمزة بن بزیع از حضرت صادق علیه‌السلام از معنی آیه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» سؤال می‌کند که معنی این آیه چیست خداوند چگونه تأسف می‌خورد - حضرت فرمود «ان الله عز و جل لا یأسف کاسفنا و لکنه» تا آخر این حدیث گذشت بیان می‌فرماید: تأسف الهی چون تأسف ما مخلوق نیست و لکن خداوند دوستانی برای خود خلق فرموده که تأسف و خوشنودی آنها با آنکه مخلوق و پرورش یافته پروردگار هستند موجب تأسف و خشنودی پروردگار عالم است. به همین جهت اسف و خشم حضرت موسی و حضرت هارون علیه‌السلام را که فرعونیان باعث شدند اسف و خشم خود محسوب داشته و از آن قوم ظالم انتقام کشیده و تمام را غرق و مایه عبرت آیندگان قرار داد و این یکی بودن خشم اولیاء خدا با خشم خدا برای این است که آنان را راهنمایان و دعوت کنندگان به سوی خود مقرر داشته کارهای آنها که نمایندگان الهی هستند کارهای خداست و در عین حال تأثرات آنها چنین نیست که بعضی اصطلاحی و لغوی که عبارت از انفعال و تغییر مخصوصی باشد به خداوند برسد چنانکه مخلوق حال انفعال و تأثر از حوادث پیدا می‌کند زیرا خداوند جل و جلاله از محل حوادث واقع شدن و عوارض منزه و مبراست و همین تأثر اولیاء خداست که خداوند از حیث ایجاد نتیجه که انتقام و فرستادن عذاب باشد به خود نسبت داده و به این نوع عبارت تعبیر کرده است چنانکه باز می‌فرماید هر که دوست مرا خوار و زبون نماید مرا به جنگ طلبیده است و نیز می‌فرماید هر که پیغمبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرمود کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دستهای آنها است تمام این قبیل تعبیرات نظر به همان است که اولیاء خدا نمایندگان خدا هستند و افعال آنها افعال خداست همچنین خشنودی و خشم امثال آنها که اطلاق آنها درباره خدا به همان جهتی است که مذکور گردید و اگر خشم و اذیت به خداوند برسد در صورتی که موجد خشم و اذیت نیز خداوند است. ممکن است گوینده چنین مطلبی بگوید که آفریننده روزی هلاک می‌شود زیرا وقتی که خشم و غضب و اذیت بر او وارد گردد ناچار تغییر حال می‌دهد و وقتی که تغییر حال پیدا کرد از هلاک شدن ایمن نیست چنانکه در مخلوق که محل حوادث است همین طور است ورود حوادث گوناگون مخلوق را از پای در می‌آورد و مضمحل می‌نماید وقتی که چنین بود به هیچ وجه ایجاد کننده از ایجاد شده و قادر از مقدور و خالق از مخلوق فرقی ندارند و حال آنکه خداوند تعالی از چنین نسبت‌ها و گفتارهائی برتر و بالاتر است بلکه اوست آفریننده‌ی اشیاء بدون حاجتی و وقتی که در آفرینش حاجتی  
[صفحه 334]  
نداشت حدود و چگونگی بر او محال است ای ابن‌بزیع این حقایق را که کلید حقایق توحید است بفهم انشاء الله تعالی.  
از این حدیث شریف معنی بدا به خوبی معلوم می‌شود که چگونه افعال و اعمال یک قومی در سلسله وسائط که مبادی عالیه هستند تأثیر بخشیده موجب می‌شوند که از ناحیه مقدسه مؤثره حقیقی آتش هلاک و بوار بر آن قوم ببارد و وعد و وعید انبیا را به مقام وفا و انجاز رساند این است معنی بدا که قواعد دین و احکام شرع مبین و اصول حکمیه و قوانین عقلیه و افکار نظریه و موازین منطقیه با آن منافات نداشته بلکه این قواعد و اصول مؤید این معنی می‌باشد و به همین جهت است که حضرات ائمه صلوات الله علیهم فرموده‌اند ما عظم الله بمثل البدا و ما عبدالله بشی‌ء مثل البدا و امثال این بیانات و تعبیرات که تماما بر جلالت قدر اعتقاد به این مسئله دلالت دارند.  
کسانی که در مراتب علم و معرفت به مقام عرفای موحد و علمای کامل رسیده‌اند به قوت ایمان و عرفان در سلسله نزول وحدت را در کثرت و در سلسله صعود کثرت را در وحدت مشاهده نموده و به نور بصیرت گاهی حق را با خلق اینما تولوا فثم وجه الله هو معکم اینما کنتم دیده و گاهی خلق را با حق و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی می‌بینند و در عین حال در مقام علم اعلی و لوح محفوظ محو و اثبات همه ثبت هم اثبات محو و هم اثبات و محو اثبات همه موجودند بدون تغییر و تبدیل و تغیر و تبدل در مراتب مادون است و هم‌چنین تقدم و تأخر و سایر اوضاع و کیفیات زمانی در مراتب پائین است زیرا وقتی که مدرک از زمان و مکان بری بود در ادراک او تقدم و تأخری راه ندارد اما وقتی که مدرک امر متعلق به زمان یا مکان باشد ادراکات او ناچار به آلت جسمانی است از قبیل حواس ظاهره یا باطنه انسانی که متغیرات حاضره را در زمان خود درک و حکم به وجود آنها می‌نماید - و آنچه که در زمان موجود نباشد یا در زمان دیگری بوده و از ادراک او فوت بلکه حکم به عدم او می‌نماید و ناچار به عبارت «بوده است» یا «خواهد بود» تعبیر می‌کنند و همچنین چند چیزی را که ممکن است به آنها اشاره کند و یا حکمی نماید وقتی که در مکانی موجود بودند ادراک می‌کنند که در کدام جهت و بر کدام مسافت و کدام بعد واقع شده‌اند ولی مدرکی که منزه از تنگنای زمان و مکان باشد ادراک او تام و به کلی محیط و به هر حادثی داناست که در کدام زمان موجود می‌شود و بین او و حادث سابق بالاحق چه مدتی فاصله است و ابدا بر هیچ یک از آنها حکم به عدم نمی‌کند بلکه عوض حکم مدرک اول با آنکه  
[صفحه 335]  
گذشته در حال موجود نیست این مدرک حکم می‌کند که هر موجود در زمان معینی در غیر آن زمان موجود نیست و نیز می‌داند که هر شخصی در کدام جزء از مکان موجود و بین او و بین ماسوی از آنچه که در تمام جهات مکان واقع شده‌اند چه بعد و چه نسبتی است تمام این احکام به طریقی است که کاملا با عالم وجود منطبق است و حکم نمی‌کند به اینکه فلان چیز جای موجود یا معدوم و یا آنکه در فلان مکان موجود در فلان مکان معدوم است و یا آنکه حاضر است یا غایب زیرا تمام این احکام مخصوص به مدرکی است که خود زمانی و مکانی باشد اما این مدرک که نه زمانی است و نه مکانی و نسبت تمام ازمنه و امکنه او نسبت واحد است بدون قرب و یا بعد زمانی و مکانی.  
لا مکانی که در او نور خداست  
ماضی و مستقبل و حالش کجاست  
اختصاصی به الآن یا به این مکان یا به حضور و غیبت یا به اینکه این جسم در جلو عقب پائین و بالا واقع است برای موجودی است که وجود او در زمان معین و مکان معینی واقع شده است اما کسی که آفریننده‌ی تمام ازمنه و امکنه و تمام جهات حاضر و غائب است و علم او به تمام موجودات کامل‌ترین و تمام‌ترین علوم است چگونه به زمان و مکان محدود می‌گردد این است معنی علم به جزئیات به وجه کلی و این است معنی سماوات که جامع تمام امکنه و ازمنه است که به طی سجل کتب تعبیر شده است.  
خواننده‌ی سجل کلمات و حروف را متوالیا و متعاقب یکدیگر مشاهده می‌کنند و آنچه نظرش قبلا به آن افتاده پس از نظر به ما بعد پنهان می‌شود و در این جا غیبت و حضور و تقدم و تأخر روی می‌دهد اما کسی که سجل و عبارات و سطور نقش یافته در کتاب در دست او به هم پیچیده نسبت او به تمام حرف یک نسبت و هیچ چیز از آنها او را فوت نمی‌شود تمام در دست او و چون این در دست داشتن که عین قدرت و قیمومیت اشیاء است عین علم است پس معنی طی سجل و به دست داشتن در اینجا عین احاطه‌ی علمی است که به تمام رسوم و نقوش این کتاب که در این مقام کتاب تکوینی و ابداعی و اختراعی الهی است محیط و مطلع است و بدیهی است که این نوع ادراک برای زمانیات و مکانیات و موجوداتی که ادراک آنها به آلتی از آن است و به توسط صورتی از صورت‌هاست میسر و ممکن نیست، و به همین جهت است که هیچ شیی‌ء از اشیاء خواه کلی و خواه جزئی و به هر وجهی از وجوه باشند از مقام احاطه علمی واجب تعالی خارج نیستند، و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین.  
[صفحه 336]  
همان کتاب مبینی که تمام موجودات از کلی و جزئی در آن نقش بسته‌اند به واسطه وجود است که هر چیز گذشته یا حاضر و یا آینده ظاهر می‌شود خلاصه واجب تعالی به وجه کلی به طوری که مذکور شد به تمام جزئیات عالم است بدون آنکه آلت جسمانیه داشته باشد این است که می‌توانیم بگوئیم خداوند به تمام چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها و سودنی‌ها عالم است ولی نمی‌توانیم بگوئیم چشنده بوینده لمس کننده است زیرا اینها صفات حواس جسمانی است و خداوند از حواس جسمانی منزه است.  
و این قضیه به مقام تنزیه و برخورداری ندارد چنانکه تغییر در معلومات و اضافاتی که بین او و بین موجودات هست موجب تغییر در ذات وحدانی و صفات ذاتی و علم به جزئیات اختصاص به حال وجود جزئیات نمی‌گردد بلکه این علم قبل از وجود جزئیات و بعد از وجود جزئیات نیز باقی و ثابت است و تغییر و تبدیلی که هست و محو و اثبات و نسخ و بدا و تردد و ابتلاء تماما نسبت به مراتب متوسطه و نازله هستند خلاصه در این مقام باید بین علم اجمالی و علم تفصیلی فرقی گذاشت که مختصرا تقسیم آن بدین طریق است.

### علم اجمالی و علم تفصیلی‌

1 - علم اجمالی: علم واحد حقیقی است که هم اجمالی فوق آن متصور نیست و این علم غیر ذات واجب است که تمام وجودات بدون شائبه اندک ترکب و اتحاد با تجزیه و در مقام تمام معانی وجودی و حقایق و مفهومات تفصیلی به وجود واحد بسیطی به وجه اعلی و اشرفی موجودند.  
2 - علم تفصیلی: علم قضائی عقلی است که نسبت به مقام سابق مفصل و نسبت به علوم نفسانی و قدری مجمل است علم اول را عنایت و علم دوم را قضا خوانند.  
3 - علم قدری یا عالم قدرت که کتاب محو و اثبات از آن محسوب می‌شود.  
4 - علم به اعیان موجودات زمانی و مکانی و آنچه که از جزئی و کلی در عالم حوادث و موجودات متجدده و متغیره موجود هستند تغییر و تجددی که مشاهده می‌شود تماما، در مرتبه سیم و چهارم است و ابدا در علم عنایتی و قضائی حق تغییر و تبدیلی راه ندارد.  
خلاصه بداء از لوازم مختار مطلق بودن حقست که به مقتضای مصلحت در تقدیم و تأخیر اشیاء و محو و اثبات آنها و اجابت دعوات و غیرها مجری می‌فرماید و هر طور بخواهد از روی حکمت در اشیاء موجودات عالم تغییر و تبدیل می‌دهد و اعتقاد به چنین امری از لوازم  
[صفحه 337]  
توحید محسوب بلکه بعثت انبیاء و ارسال شرایع و انزال کتب موقوف بر این مسئله است چنانکه حضرت صادق صلوات الله علیه می‌فرماید:  
«ما تبناء نبی قط حتی یقر بالله بخمس بالبداء و المشیه و السجود و العبودیه و الطاعة» یعنی هیچ پیغمبری به مقام نبوت نرسید مگر آنکه برای خدا پنج خصلت که عبارت از بداء، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبرداری است ثابت بدارد زیرا مبنای احکام شرعی و خطاب‌های تکلیفی بر مشیت زائده و بدا و نسخ و امثال این دو است و همچنین سجود که هیئت خضوع و فروتنی در قبال حق است انقیاد و بندگی است که انسان از حیث قالب و قلب به واسطه این خصلت متوجه خدای می‌شود و به واسطه گذاردن شریفترین مواضع بدن که پیشانی و صورت باشد بر پست‌ترین و خوارترین اشیاء که خاک است به حقارت و ذلت خود در قبال عظمت عملا اعتراف و اقرار می‌نماید و نیز عبودیت که عبارت از فروتنی با تن است و می‌فهماند که هیچ کس از خود دارای قوت و توانائی نیست مگر به خدا با نسبت آن به تمام اعمال حسنه و خیرات نسبت روح است به بدن و همین عبودیت است که عنایت و مقصود تمام عبادات و اعمال پسندیده محسوب می‌شود و از همین جهت که فرموده‌اند «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه» و بدیهی است وقتی که انسان در مقام سیر و سلوک به مرحله عبودیت رسید و باطن او در نیروی حق فانی شد ربوبیت که عین ذات افاضه خاصی و پرورش حقیقی است نسبت به او حاصل شده و مفاد «ادبنی ربی» را کاملا مصداق می‌گردد - این است که عبودیت گوهر گرانبهائی است که از طرف بالا حقیقت ربوبیت است و از جهت پائین فروتنی باطنی عبد محسوب می‌گردد.  
و اما اطاعت نیز که فرمانبرداری در امتثال اوامر و نواهی و قبول تکالیف نفسی و بدنی و مالی باشد مدار عبودیت و تسلیم است و اگر این انقیاد و فرمانبرداری حاصل نشد و نباشد عبودیت نیز حاصل نمی‌گردد زیرا فروتنی باطن و سیر و سلوک حقیقی بدون مراقبت و ممارست اعمال تشریعی ظاهری صورت نمی‌بندد و به دست نمی‌آید بنابراین امور پنجگانه از اصول نبوت و ارکان بعثت به شمار می‌آید و نیز حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید «لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما افوذوا عن الکلام به» یعنی اگر مردم می‌دانستند که در قول بداء چه اندازه اجر و مزد است از سخن گفتن در آن و گفتگوی آن خسته نمی‌شدند و سر عقلی این است که معتقد به بداء همیشه به جانب خدای متضرع و از عذاب الهی خائف و به هیچ وجه بر علم و طاعت خود اعتماد و تکیه نمی‌کند هر چند آن علم و طاعت از آفت ریاء و امثال آن صحیح و سالم باشد زیرا پس از  
[صفحه 338]  
آن که انسان معتقد به اختیار مطلق واجب تعالی جل جلاله بود و اینکه به واسطه بسیاری از امور و مصالح و نتایج او از وسایل و اسباب ظاهری ممکن الانفکاک است می‌خواهد همیشه در مقام ترس و خوف از ارتکاب اعمالی که نتایج عبادات را سلب می‌کنند برآمده و پیرامون کارهائی خلاف نگردد و در تمام امور صحیحه فقط توکل بر خداوند توانا و مختار بنماید.  
حضرت ثامن‌الحجج علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌فرماید «ما بعث الله نبیا قط الا بتحریم الخمر و ان یقر لله بالبداء» یعنی هیچ نبی را خداوند مبعوث نفرموده مگر آنکه شراب را حرام کرد و به بداء اقرار نموده.  
از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که قبل از وجود تکوینی اشیاء علم و مشیت و اراده و تقدیر حکمفرما بود پس از آن موافق تقدیر هر شیی‌ء یا هر فعلی ایجاد می‌شود و در مقام تقدیر ممکن است بداء حاصل شود چنانکه راجع به همین موضوع در کتاب اصول کافی روایت شده است.  
سئل العالم علیه‌السلام کیف علم الله قال و شاء و اراد و قدر و قضی و امضی فامضی فاقضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد فبعلمه کانت الاراده و بارادته کان التقدیر و بتقدیره کان القضاء بقضائه کان الامضاء و العلم علی المشیه و المشیه ثانیه و الارادة ثالثه و التقدیر واقع علی القضاء بالامضاء فلله تبارک و تعالی البداء فیما علم متی شاء و فیما اراد التقدیر الاشیاء فاذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء فالعلم فی المعلوم قبل کونه و المشیه فی المنشاء قبل عینه و الاراده قبل قیامه و التقدیر بهذه المعلومات قبل تفصیلها و توصیلها عیانا و وقتا و القضاء بالامضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الاجسام المدرکات بالحواس من ذوی لون و ریح و وزن و کیل و مادب و درج من انس و جن و طیر و سباع و غیر ذلک مما یدرک بالحواس فلله تبارک تعالی فیه البداء مما لا عین له فاذا وقع العین المفهوم المدرک فلا بداء و الله یفعل ما یشاء فبالعلم علم الاشیاء قبل کونها و بالمشیة عرف صفاتها و حدودها و انشأها قبل اظهارها و بالاراده میز انفسها فی الوانها و صفاتها و بالتقدیر قدر اقواتها و عرف اولها و آخرها و بالقضاء ابان للناس اماکنها و دلهم علیها و بالامضاء شرح عللها و ایان امرها و ذلک تقدیر العزیز العلیم.  
مقصود سائل از این سؤال استعلام از کیفیت علم واجب تعالی به جزئیات زمانی و مکانی  
[صفحه 339]  
است به همین جهت حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام مراتب شش‌گانه که بعضی از آنها بر بعضی مترتب است تشریح می‌فرماید و تصریح دارد که تمام مراتب علم باریتعالی در سلسله تفصیلی طولی محسوب می‌شوند.  
1 - اول علم است: که مبداء آغاز تمام افعال اختیاری می‌باشد زیرا فاعل مختار هیچ فعلی از او صادر نمی‌شود مگر پس از قصد و اراده نیز پس از تصور داعی به این قصد و قصد و اراده صادر می‌شود بنابراین علم مبداء المبادی تمام اختیاریه است.  
2 - مشیت است: که به معنی مطلق خواست و اراده باشد خواه به حد عزم و تصمیم رسیده باشد یا نرسیده باشد چنانکه مشیت ما گاهی از تصمیم و عزم انفکاک می‌پذیرد مانند آنکه به چیزی اشتیاق یا اشتها داشته باشیم ولی به واسطه مانع عقلی یا شرعی بر آن فعل عزم و تصمیم نمی‌نمائیم.  
3 - اراده است: که عزم بر فعل یا ترک آن باشد پس از تصور آن شیی‌ء و تصور خیر یا نفع یا لذتی که از آن فعل حاصل می‌شود - لیکن خداوند جل جلاله از اینکه فعلی را به جهت انتفاع ذات خود به جای آورد منزه و مبرا است.  
4 - تقدیر است زیرا به جا آورنده هر فعل و عامل هر کار جزئی و مشخصی که از افراد یک طبیعت مشترکه باشد بیش از تکوین آن در خارج مکان و زمان و سایر خصوصیات آن را تعیین و اندازه‌گیری کرده آنگاه شروع به ایجاد آن می‌نماید مثل اینکه انسان بر ساختن خانه عزم می‌کند که قبل از شروع به آن بناء - مکان بناء و زمان ساختن و مصالح و نقشه که از آن به علل اربعه تعبیر می‌شود با سایر خصوصیات از بزرگی و کوچکی - طول - عرض - شکل - وضع و غیر از این صفات و مشخصات احوال بناء را در عالم تصور خود قبلا اندازه‌گیری می‌کند سپس به عرصه خارج می‌آورد - چگونگی و احوال تمام این تشخصات و تعینات تقدیر بنای مزبور هستند.  
5 - قضاء: مراد از قضاء در این جا ایجاب عمل و اقتضای فعل است از قوه فاعله که مباشرت می‌کند و این قوه موجبه‌ی وقوع فعل از قوه‌ای است که در عضله و عصب قیام دارد که باعث قبض و بسط و حرکت عضو گردیده صورت فعل از قبیل کتابت و امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل از کتابت و امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل در خارج مثل فرق بین میل متحرک و حرکت آن است که گاهی این  
[صفحه 340]  
میل از حرکت منفک می‌شود چنانکه در سنگ نگاه داشته به دست در میان فضاء این مطلب معلوم است به این معنی که اگر اتفاق مانع یا دافعی از خارج نبود حرکت واقع می‌شد زیرا از جانب فاعل هیچ حالت انتظاری باقی نمانده است و هم‌چنین است حال سایر قوای فاعله در وقتی که ایجاب فعل را اقتضا کرده‌اند به همین جهت است که بر عزم کننده معصیت گناه مترتب می‌شود و اخباری که وارد شده است مبنی بر آن است که اسم معصیت باعث گناه و عقابی نیست محمول است بر اینکه قصد حاجت آن به حد عزم و تصمیم نرسیده باشد و این قضا که به معنی ایجاب فعل است نسبت به فعل تقدیم ذاتی دارد نه تقدم زمانی مگر آنکه دافع خارجی مانع شود چنانکه در مثال سنگ در دست فاعل متوقف در هوا گفته شد.  
دیگر آنکه این قضاء غیر از قضاء ازلی است که مرتبه آن پیش از مشیت و اراده و تقدیر است.  
6 - نفس ایجاد است: و این ترتیب از تفصیلی که حضرت صلوات الله علیه مرتبا بیان فرموده‌اند به خوبی معلوم می‌شود و نیز منشأ بداء روشن می‌گردد که در کدام مرتبه از این مراتب ممکن است واقع شود چنانکه می‌فرماید وقتی قضاء به امضاء واقع شد بدائی نیست زیرا در این وقت شیی‌ء در خارج موجود شده است «و همچنین در نفس علم ازلی و قضائی و مشیت و اراده ازلی بدائی نیست فقط بدا در عالم تقدیر جزئی و در لوح محو و اثبات است و به طوری که سابقا هم گفته شد در حقیقت تغییرات و اراده‌های جزئی برای نوعی از وسایطی که شأن آنها فقط طاعت و عبودیت است حاصل می‌شود - خلاصه همان طوری که مدارک منحصر در عقل و خیال و حس است عوالم نیز منحصر به سه عالم است که اعلای این عالم عقلی است که همان عالم قضا باشد و اوسط آن عالم مثالی است که همان عالم قدری باشد و ادنای آن عالم حسی است که عبارت از عالم مادی باشد.  
انسان کامل و مرد خردمند معقولات را به دیده عقل می‌بیند و مشاهدات را به دیده خیال مشاهده می‌کند و به چشم حس جزئیات مادی را تماشا می‌نماید و بداء پیش از وقوع در عالم وجود خارج است که فقط در عالم تقدیر واقع می‌شود. زیرا بعد از خروج شیی‌ء در عالم تقدیر به عالم تکوین دیگر موضوع بدائی موجود نیست این است اجمالی از تفصیل حدیث شریف.  
مقصود از اشترطا لی البداء در حدیث آفرینش صور همین مرتبه تقدیر است که نسبت به مراحل بعدی جنین از حیث افعال و اعمال و وضع ساختمان و مدت حیات او و غیره واقع است  
[صفحه 341]  
و چون علم به تغییرات مبداء است مخصوص خود آفریننده است دو ملک مصور و خود جنین هیچکدام عالم به این تغییرات به بداء نیستند لهذا به طور اجمال امر می‌فرماید که بداء را شرط نمایند یعنی که در آن مرحله از حیات شعور ذاتی و علم اجمالی به لوح حیاتی خود پیدا می‌کند که اعم از آن که خود را سعید بیند یا شقی تصور کند در سرنوشت آن هیچ تغییر و تبدیلی ممکن نیست روی بدهد لهذا یا مبتلا می‌شود به غرور و نخوت و یا به یأس و نومیدی کلی اما وقتی که اجمالا به همان شعور ذاتی ملتفت شود که در تمام مقدرات جزئیه او ممکن است تغییر و تبدیل روی دهد متکی به آفریننده خود می‌شود و همیشه تکوینا و اختیارا راه مستقیم می‌رود تا از جانب فیاض علی‌الاطلاق افاضه خیرات بر او شود انسان در این حال پیرامون قبایح و اعوجاج و انحراف نمی‌رود مبادا در سرنوشت سعادت او تغییر و تبدیل دهند و همچنین اگر سرنوشت خود را پر از شقاوت دید بفهمد که به واسطه اعمال نیک و اطاعت امر الهی ممکن است لوح شقاوت او محو شود و مبدل به سعادت گردد.

### خلاصه‌

از علم اجمالی و شعور ذاتی به بداء انسان از همان عالم جنینی ملتفت می‌شود که سعادت و شقاوت او به دست اختیار خود اوست نه به همان لوحی که فقط در شکم مادر مشاهده کرده تا از آن روی خود را مجبور و مضطر صرف تصور نماید.  
از روی این بیان می‌توان امثال حدیث شریف «السعید فی بطن امه و الشقی فی بطن امه» را بر مرحله قبل اشتراط بداء حمل کرد.  
توضیح این اجمال آن که بداء در سعادت و شقاوت دخالتی ندارد و فقط بداء راجع است به صدور افعال جزئیه و تقدیرات مخصوصه از مدت حیات اوضاع و اشکال جزئیه وضع معاش و زندگانی نزول امراض و بلاهای مربوط به حیات مادی که تماما راجع به همین نشأه حیات دنیوی است اما راجع به مراحل نشأه‌ی آخرت بدائی در آنها متصور نیست زیرا به طوری که مذکور شد بداء راجع به تقدیرات مخصوصه که به واسطه بعضی اسباب و وسایط در عالم وسائل و اعمال که نشأه‌ی دنیوی باشد ممکن است در آن تقدیرات تعبیرات و تبدیلاتی داده شده و چون این وسائل و اعمال که یا اصلا دنیوی هستند و یا راجع به دنیا می‌باشند نتایج و مسببات آنها نیز از سنخ همین نشأه هستند لهذا تأثیرات آنها از حدود عالم تجاوز نمی‌کند بنابراین اعمال و افعال و اسبابی که موجب سعادت و یا شقاوت نشأه اخروی می‌شوند مربوط به عالم تقدیر نیست تا آنکه  
[صفحه 342]  
دارای دو مرحله باشند یکی تقدیر و دیگری مرحله خارج در وجود عینی بلکه تمام این اسباب و افعال پس از خلق و ایجاد موجودات تا نظر به اختیاری که در او ودیعه نهاده شده و راه هدایت و ضلالت که از حیث نتیجه به سعادت و شقاوت تعبیر می‌شود در خود موجود و مخلوق می‌باشند و ابدا مربوط به اسباب خارجی نیست ربنا الذی اعطی کل شی‌ء خلقه ثم هدی و چون هدایت پس از خلق است و خلق هم پس از عالم تقدیر است پس ابتداء و یا ضد آن به طریق اولی بعد از عالم تقدیر است و چون شیی‌ء واقع شد دیگر جای بدائی باقی نمی‌ماند و بداء قبل از وقوع شیی‌ء است.

## اصحاب ابی‌جعفر علیه السلام

وقتی اوراق تاریخ را می‌گشائیم می‌بینیم پس از مکتب علوی علیه‌السلام و تربیت مانند کمیل بن زیاد - صعصعة بن صوحان - سلمان فارسی - ابن‌عباس مقداد بن عمار - عمار بن یاسر - ابوذر غفاری و صدها دیگر که از صحابی و تابعین بودند و از فقهای اسلامی به شمار می‌رفتند و پس از آنها فترتی ایجاد شد که به دست معاویه و پسرش یزید گروهی بی‌شمار از اصحاب و تابعین و شیعیان و موالی و هواخواهان اهل‌بیت را کشتند و نابود کردند و تبعید و زجر و تهدید و قتل نمودند دیگر فقیهی که بتواند شخصا مهام امور شریعت را در یک شهر به دست گیرد محدود شد و اگر هم بودند از بیم دشمن ابراز نام و شخصیتی نمی‌کردند تا دوره حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام که دولت اموی رو به ضعف نهاد و عباسیان در سازمان تشکیلات خود بودند مکتب باقری گشوده شد و تعلیمات علوی و فقه محمدی تجدید مطلع کرده و گروهی بی‌شمار در این مکتب تربیت شدند و شهرت جهانی گرفتند چنانچه در مناقب در ذیل اسامی اصحاب آن حضرت می‌نویسند حمران بن اعین شیبانی و برادرانش عبدالله بن میمون قداح - محمد بن مروان کوفی از فرزندان ابی‌الاسود دئلی - اسماعیل بن فضل هاشمی از اولاد نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف - ظریف بن ناصح - سعید بن ظریف اسکاف الدوئلی - اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی و عقبة بن بشیر انصاری و اسلم مکی - ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید اسدی - ناحیة بن عمارة صیداوی - مناذ بن مسلم الفراء نحوی و بسیاری دیگر می‌باشد [73] به شرحی که در سابق اشاره شد.  
[صفحه 343]

## مدیحه در منقبت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

ای وجود ذی جودت بود خلق را باعث  
ذات تو قدیم آمد ماسوای او حادث  
باقرالعلومی تو رحمت عمومی تو  
مشرق نجومی تو دور چرخ را باعث  
پیشه‌ی شجاعت را هیبتت پلنگ آمد  
بیشه‌ی فخامت را عنصرت بود حارث  
نور چشم امجادی رهنمای عبادی  
سرو باغ سجادی علم و حلم را وارث  
از تو می‌برد فرمان لوط و یونس و لقمان  
شیث و زاده عمران سام وحام و هم یافث  
آب از تو در جریان مهر از تو نورافشان  
چرخ گشته سرگردان ارض ثابت و لابث  
منطق حزین شاها کی توان کند انشاء  
مدحت جنابت را اوست عاطل و عابث  
اثر شاعر معاصر حزین بروجردی‌

## زندگانی اجتماعی امام محمدباقر علیه السلام و مآثر او

دوران زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام از نظر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی عصر پرآشوب و محیط درهم برهمی بود زیرا از یک طرف شهادت سیدالشهداء در محیط عربستان اثری عمیق به جا گذاشته بود و خانواده‌ها به خونخواهی و قصاص و تصفیه حساب قیام کرده بودند مخصوصا با آن تعصب عربیت که در حکومت سجادیه جریان داشت - از طرف دیگر جنایات اجتماعی و مفاسد اخلاقی و تظاهر به فسق و فجور خلفای آل‌مروان و آل‌زیاد یک نفری عمومی بر روی سطح تنفر درونی مردم از کشتن امام حسین فرزند سیدالشهداء افزود که همه مردم از مظالم مستبده حکومت جابرانه بنی‌امیه پس از هشتاد سال خسته و فرسوده و دل‌آزرده شده بودند در مقام تغییر خلافت بودند و لذا انقلابات عظیمی در حجاز و عراق و ایران به وقوع پیوست که یک ناامنی و آشوب و غوغائی در میان قبایل و اقوام برپا کرده بود که حضرت امام محمدباقر دل پرخونی از دست مردم داشت.  
شیخ طوسی در امالی از منهال بن عمر روایت می‌کند که گفت در خدمت محمد بن علی باقر علیهماالسلام حضور داشتم مردی به خدمتش آمد سلام کرد پس از پاسخ آن مرد گفت کیف انتم حال شما چطور است؟؟  
فرمود و ما ان لکم ان تعلموا کیف نحن انما مثلنا فی هذه الامة مثل بنی‌اسرائیل  
[صفحه 344]  
کان یذبح ابنائهم و یستحیی نسائهم الا و ان هؤلاء یذبحون ابنائنا و یستحیون نسائنا  
فرمود چه نتیجه دارد که شما بفهمید حال ما چگونه است مثل ما در این امت مثل بنی‌اسرائیل در زمان فرعون است که پسران را می‌کشتند و زن‌های آنها را زنده می‌گذاشتند این مردم «یعنی بنی‌امیه» فرزندان و جوانان ما را کشتند و زنان ما را به جای گذاشتند.  
فرمود عرب گمان می‌کند بر عجم فضیلتی دارد در حالی که فضیلت و برتری به تقوی است نه به قومیت و تعصب عربی و با این فکر هم باز ما را که از عرب و از خاندان آل‌محمد و اهل بیت پیغمبر و از قریش هستیم چنین خوار و خفیف نمودند و حق ما را بردند و مردان ما را کشتند آن مرد گفت والله من شما اهل‌بیت را دوست دارم.

## حضرت امام محمدباقر علیه السلام و تحولات سیاسی‌

طبری و ابن‌اثیر می‌نویسند: از حوادث مهم دوره آخر اموی و سال 114 شهادت حضرت امام ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین باقرالعلوم می‌باشد.  
پدرش حضرت سجاد و مادرش ام‌عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام مسمی به فاطمه تولدش روز جمعه اول ماه رجب سال 57 هجرت مدت عمرش 57 سال و پنج ماه و 7 روز بوده است - وفاتش روز دوشنبه 7 ذی‌حجة سال 114 مدت امامتش 19 سال امام پنجم مردی گندم‌گون متوسط القامه معتدل قوی هیکل عالم و دانشمند حلیم و شکیبا خوش سیما و صورت - نیکوسیرت و سجیت بود این امام همام دو زن داشت به نام ام‌فروه دختر قاسم بن محمد و ام‌حکم بنت اسد بن مغیره و دو کنیز به نام لیلی و زینب داشت.  
این امام در تحولات سیاسی عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس فرصتی مناسب یافت که در نشر علوم اسلامی خدمتی به سزا نمود و تعلیمات عالیه بسیط آموخت و مدرسه‌ی بزرگ گشود که بعد به نام مکتب جعفری شهرت یافت.  
علت وفاتش سمی بود که ابراهیم بن ولید و والی مدینه در میان طعام نموده و به آن حضرت خورانید و در عصر هشام بن عبدالملک بوده است.  
بیست سال اختلاف و تصادم دو سیاست به این امام فرصتی داد که خوب توانست مکتبی بگشاید و راهی باز کند که معارف اسلام و آموزش و پرورش امیرالمؤمنین علیه‌السلام زنده گردد و احکام دین و علوم و فنون امیرالمؤمنین تجدید حیات نماید و از نو آغاز گردد.  
آن علوم و معارفی که معاویه و اخلافش مخفی کردند و پنهان داشتند و کتمان  
[صفحه 345]  
نمودند و نگذاشتند مردم بفهمند امام محمدباقر در این بحران سیاسی آن را بیدار و مردم را هشیار فرمود.

## شمه‌ای از آداب زندگی حضرت محمدباقر علیه السلام

از مدلول سطور زندگانی حضرت باقر علیه‌السلام چنین استفاده می‌شود که مردی ظریف و تمیز و مؤدب و پاکیزه خصال و دارای مبادی و مؤدب آداب به ادب اسلامی بود.  
علامه مجلسی از عبدالله بن عطا روایت می‌کند که به منزل حضرت ابوجعفر وارد شدم دیدم لباس‌های نو و منظم در گوشه‌ای و بساطها و نمطها و نازبالش‌ها دیدم که در اطراف گذاشته شده عرض کردم اینها چیست؟ فرمود این خانه منجد و مزین از زنی است که به تازگی ازدواج کرده‌ام و این عطر و سرمه برای آن است که خاطر وی راضی شود - خانه من همان حجره بی‌پرده و بی‌رنگ و زیور است.  
روز دیگر که به منزل سابقش رفتم دیدم کاسه چوبین در پیش نهاده و قل هو الله احد می‌خواند و نان و زیتون و سرکه خوراک او بوده مرا پیش خواند تا با هم غذا خوردیم.  
وقتی از طریق گوسفند قربانی سخن گفتند فرمود هر وقت پدرم علی بن الحسین قربانی می‌کرد یک ثلث آن را به همسایگان و یک ثلث آن را به سائلین و ثلث دیگر را برای اهل و عیال اختصاص می‌داد.  
ابوعبیده می‌گوید چون به حرم کعبه می‌رسید نعلین خود را دست می‌گرفت و با خضوع و ادب قدم بر می‌داشت.  
حلبی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت خضاب می‌کرد و لباس فاخر می‌پوشید و به حجره زنانش می‌رفت چون از این حال پرسیدند فرمود زنان را حقی است که چون آنها برای مرد زینت می‌کنند مرد هم باید خود را برای آنها منظم و تمیز گرداند.  
محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام جعفر علیه‌السلام علکی را مضغ می‌نمود و آن یک نوع صمغی بود که می‌خائیدند می‌فرمود چون هر گاه دندان‌ها سست شد با جویدن صمغ محکم می‌شود و هر وقت دندانش عیب می‌کرد با روپوش طلا اصلاح می‌فرمود معاویة بن عمار می‌گوید اکثر ابوجعفر را می‌دیدم با حنا خضاب کرده و محاسن را اصلاح نموده و معطر و منظم بود.  
حکم بن عتبه می‌گوید دیدم حنا گرفته به ناخن می‌گذارد مرا دید فرمود یا حکم  
[صفحه 346]  
چون نوره می‌کشی ناخن را آسیب رساند و برای جبران باید حنا به ناخن بست که انگشتان را قوت دهد.  
عبیدالله بن سلیمان روایت می‌کند که دیدم شانه عاجی دارد و ریش خود را شانه می‌زند.  
عبیدالله بن بختری می‌گوید امام پنجم کبوترانی داشت که یک روز یکی از آنها شروع به خواندن کرد فرمود او را ذبح کنید.  
مجلسی در بحار می‌نویسد که چون به خدمه و غلامان خود کاری می‌فرمود ناظر آنها می‌شد تا اگر بر آنها سنگین است خود با او شرکت در انجام آن بنماید - و بسیار رعایت غلامان و کنیزان خود را می‌کرد.  
ابوعبیده می‌گوید ملازم رکاب آن حضرت بودم که با هر کس مصافحه می‌کرد می‌فرمود مؤمنین که به هم می‌رسند باید مصافحه کنند که با مصافحه کدورات درونی آنها محو گردد و گناهان آنها بریزد چنانچه برگ از درخت می‌ریزد. [74].  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در صدقات و مواسات و بخشش و حلم و علم و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت مریض و رعایت ادب و آداب و سنن دینی کمال مراقبت و مواظبت را داشت.  
در آداب زندگی باید گفت امام محمدباقر علیه‌السلام اولین امامی بود که با فراغت آداب و سنن دین را به مردم عملا آموخت و در مکتب تربیتی خویش مکارم اخلاق و سجایای صفات را در زندگی به مردم تعلیم کرد.  
یا قبلة الخلایق یا محیی الرسول  
پنجم امام بر حق و یا باقرالعلوم  
ابراز دار علم لدنی که چون تو نیست  
در حکمت و کلام و تفاسیر و در نجوم‌

## شخصیت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

جالبترین صفحات تاریخ بشر آن اوراقی است که زندگانی روزمره پیشوایان بزرگ عالم بشریت را منعکس نماید و اسرار بزرگواری و سیادت آنها را برای آیندگان سرمشق قرار دهد چنانچه در جلد اول گفتیم و در اینجا نیز متذکر می‌شویم.  
ماه رجب از ایامی است که چندین شخصیت برجسته به وجود آمده‌اند و آفتاب وجود  
[صفحه 347]  
چند پیشوای بزرگ و دانشمند بی‌نظیر فروزان گشته. روز اول ماه رجب آغاز می‌شود با تولد حضرت اباجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام که باقر علوم اسلام و شکافنده غوامض احکام دین بوده است.  
روز جمعه اول ماه رجب سال 57 هجرت یعنی 1381 سال قبل از این از مشرق دامان فاطمه مکناة به ام‌عبدالله دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام آفتاب وجود امام محمدباقر علیه‌السلام طلوع کرد.  
در میان دختران سبط اکبر زنی به مقام و جلالت شأن فاطمه نبوده است امام حسن علیه‌السلام از نظر علاقه شدید به مادر نام دختر خود را فاطمه نهاد و این بانوی بزرگ اسلامی در حفظ حقوق و آزادی زنان اسلام و تقوی و پرهیزکاری و نشر تعلیمات عالیه دین سعی بلیغ داشته و حضرت صادق علیه‌السلام در فضیلت او روایاتی نقل می‌فرماید که عظمت مقام این تربیت شده اسلامی را نشان می‌دهد.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام 19 سال و ده ماه پس از شهادت پدرش علی بن حسین السجاد زندگی کرد و در تمام این مدت که تا حدی قیام خونین جدش زمینه را برای نشر فرهنگ و احکام اسلام آماده می‌ساخت اسرار و غوامض مسائل اسلام را حل فرمود و در سن 57 سالگی در مدینه به زهر هشام بن عبدالملک بن مروان در سال 114 هجری یا سال 117 شهید گشت.  
این نابغه علم و دانش - مردی گندم‌گون متوسط القامه - قوی هیکل - سیاه‌موی دارای ابروهای پیوسته - چشم‌های بزرگ - دماغ کشیده - چهره گشاده - شبیه جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده.  
در ادب و تربیت امام پنجم علیه‌السلام می‌نویسند هیچ‌گاه قهقهه نکرد - آرام سخن می‌فرمود عصبانی نمی‌شد - هنگام سخن گفتن و غذا خوردن اول به نام خدا آغاز و به نام خدا ختم می‌فرمود.  
با آنکه از خوف خدا می‌گریست گریه با صدا نمی‌کرد. در عصر خود متواضع‌ترین مردان روزگار بود - مزارع، مراعی، مواشی، خدم و حشم بسیار داشت ولی خود بر سر املاک و باغات و مزارع و نخلستان‌های خود می‌رفت و مانند یک رعیت و دهقان فعال و کارآگاه در روزهای گرم آن قدر کار می‌کرد که غلامان او زیر بغلش را می‌گرفتند به سایبان می‌بردند او  
[صفحه 348]  
مالکی بود که با رعیت و برزگر همکاری نزدیک داشت.  
حضرت باقر علیه‌السلام آنچه از محصول زراعت و باغبانی و نخلستان به دست می‌آورد همه را در راه خدا انفاق می‌کرد و در عصر خود سخی‌ترین مردم عربستان بود.  
در علم و فضیلت هیچ کس قدرت برابری با او را نداشت زیرا در مکتب ولایت و در خاندان و مهد نبوت و مهبط وحی و قرآن تربیت شده بود.  
بسیاری مدعی بودند با او مباحثه و مجادله و مناظره کنند چون در محضر درسش زانو خم می‌کردند به خضوع و خشیت سر تسلیم و اعتراف فرود آورده و با ایمان و اعتقاد به فضیلت و برتری او بر می‌گشتند.  
چشمه‌های علوم و فنون حکمت از افکار این نابغه دین جوشیدن و تراوش داشت.  
صبحگاه در مسجد جدش پس از فراغت از نماز رو به مردم می‌کرد و شروع به تدریس و افاضات علمی و نشر احکام و اخبار آل‌محمد می‌فرمود.  
در بیست سال دوره معاویه - ابرهای جهالت روی چهره زیبای قرآن و احکام اسلام را پوشانید. دره عمیقی بین مردم و قرآن به وجود آورد - گوش‌هائی که به مسائل و تربیت دینی و فرهنگ آسمانی اسلام آشنا شده بود همه در خمودی و خموشی ساکت و در فراموشی به سر می‌بردند.  
اما قیام خونین حسینی سیادت را برای بنی‌هاشم اثبات کرد و مردم را متوجه خاندان عترت و طهارت فرمود.  
حضرت سجاد و امام باقر علیه‌السلام در پنهان و آشکار شروع کردند نکات و احکام فراموش شده را تجدید و گوش‌ها را از جنایات و خیانت‌های اموی پر کردند - و این زمینه محیطی آرام برای نشر و تدریس علنی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پیشوای مذهب جعفری مهیا کرد و بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را در مدینه برای دومین بار تأسیس و به ترویج فرهنگ اسلامی پرداختند.  
روزی جابر بن عبدالله انصاری که آخر عمرش بود و نابینا شده بود منزل حضرت سجاد علیه‌السلام شرفیاب شد کودک سالخورده‌ای را دید پرسید کیستی جواب فرمود محمد بن علی بن الحسین جابر گفت نزدیک آی دست او را گرفت بوسید عرض کرد روزی خدمت جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم فرمود ای جابر شاید باقی بمانی که محمد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد منست ملاقات کنی  
[صفحه 349]  
سلام مرا به او برسان و بگو خدا به تو نور حکمت دهد. علم و دین راه نشر ده. امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و به نشر علم و دین پرداخت.  
اوراق زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام سرتاسر مشحون بر احادیث و روایات است هر کس نام امام پنجم را برده صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و نصایح از آن حضرت نقل کرده است و لذا سیره روزمره امام باقر علیه‌السلام در 20 سال اخیر زندگی تماما نقل حدیث و روایت و نشر معارف دین و احکام فقه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و آئین و روش اسلامی می‌باشد و اینک با خوانندگان گرامی تاریخ را ورق می‌زنیم تا بر آن واقف شویم.

## مناقب حضرت باقر علیه السلام

و کل شیی‌ء احصیناه فی امام مبین  
ابن‌خلکان می‌نویسد: کان محمد بن علی عالما سیدا کبیرا و انما قیل له الباقر لانه یبقر العلم (ای توسع و شقه و اظهره) و فیه یقول الشاعر  
یا باقر العلم لاهل التقی  
و خیر من لبی علی الاجبل  
از خصایص امام این است که تمام موجودات نشئه عالم کون و مکان بر امام عرضه شده و او را از کلیه علوم و السنه اولین و آخرین از موالید (جماد - نبات حیوان) آگاه ساخته‌اند و معنی اولی به تصرف در عالم کون هم همین است اگر به عوالم موجودات احاطه و علم نداشته باشد تصرف بر آن محال است و اما محیط و متصرف باذن الله در کلیه موجودات است و همان طور که قرآن تصریح می‌فرماید و علم آدم الاسماء کلها به آدم تمام نشانی‌های وجود را آموخت و مظهر کمال آدمیت که امام است از نام و نشانی همه مخلوقات عوالم امکان آگاه است - و از آن جمله منطق حیوانات است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به ابن‌عباس می‌فرماید ان الله علمنا منطق الطیر کما علم سلیمان بن داود و ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و الطیر.  
پروردگار عالمیان به ما منطق پرندگان را آموخت همان طور که به سلیمان بن داود آموخت و برای امام پرده و حجابی از علوم و فنون الهی نیست منطق انسان و حیوان در نظر او یکسان است می‌شنود و می‌فهمد و اگر سؤال شود پاسخ می‌دهد.  
نطق آب و نطق خاک و نطق گل  
هست محسوس حواس اهل دل  
فلسفی گر منکر حنانه است  
از حواس انبیاء بیگانه است  
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم  
با شما نامحرمان ما خامشیم  
[صفحه 350]  
قرآن این حقیقت را بیان فرموده و در آخر سوره 31 آیه 34 می‌فرماید.  
ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر  
در اکثر تفاسیر اتفاق دارند که بر حسب احادیث و اخبار خداوند متعال این علوم را که به خود اختصاص داده به درباریان مخصوص خود یعنی پیغمبر و اهل بیتش آموخته تا مردم آنها را از دیگران به این علوم الهی تشخیص دهند و از علامه مجلسی و بسیاری دیگر بیش از پنجاه ورق درباره معجزات حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و هر یک از ائمه نقل کرده است و چون مردم آن عصر از آنها حجت و برهان می‌خواستند و حجت و برهانی که بتواند عقول عامه بشر را قانع سازد تصرف امام در عالم خلقت بود که با حیوانات سخن گویند و سنگریزه‌ها و خزندگان و پرندگان اقرار به ولایت آنها کنند و تسلیم شوند و از علوم اولین و آخرین بر مردم بیان نمایند و لذا در طول 250 سال دوران امامت دوازده نفر ائمه هدی این مراتب علمی و تصرف آنها در عالم کون و سخن گفتن آنها با جماد و نبات و حیوان که خرق عادت و اعجاز بوده مرتب بر مردم دنیا ثابت شد و از تواتر گذشت و امامت آنها که مشحون بر هر علم و تصرفی بود ثابت گردید.  
حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمة و بهذا یعرف الامام و ان لم یکن فیه هذه الخصال لیس هو الامام امام آن است که زبان هیچ بشری از ملل مختلفه و نژادهای متنوعه و هیچ پرنده و چرنده و خزنده‌ای از دانش او مخفی نیست و به این خصلت امام از مدعیان امامت تشخیص داده می‌شود - اگر این علوم الهی و اسرار غیبی و رموز خفیه عالم آفرینش را کسی بداند او امام است وگرنه دروغگو و کذاب است و برای ثبوت این علوم برای ائمه کتب اخبار و احادیث پر است مآثر و معالم آنها صفحات بسیاری از اوراق تاریخ 250 سال بشر را پر کرده و نشان داده که آنها یکی پس از دیگری دارای اعجاز و خرق عادات و علم به غیب و به اسرار آفرینش و راز وجود به اذن الله بوده‌اند.  
جابر بن یزید جعفی می‌گوید در سفر حج با امام محمدباقر علیه‌السلام ردیف بر شتری بودم مرغی آمد و بر چوب محمل نشست من خواستم او را بگیرم فرمود یا جابر اذیتش مکن و او را بگذار به جوار ما پناه آورده و شکایت دارد عرض کردم چه می‌گوید فرمود می‌گوید  
[صفحه 351]  
سه سال است در این کوه بچه می‌گذارم و ماری آن را می‌خورد دعا فرما خداوند آنها را حفظ کند من هم دعا کردم رفت.  
البته برای اثبات این بیان لازم است قدری امروز قدم فراتر بگذاریم و اهل دل شویم که همدلی از همزبانی بهتر است.  
بسیار شده که مردم عصر در پی اثبات آن رفته و دیده‌اند آن طور که امام فرموده شده است زیرا منطق آنها منطق خلاف و ریا و تظاهر و شیبه نیست منطق منطق الهی است که از مکتب ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پرورش گرفته‌اند و با این منطق دعوت به حق و حقیقت می‌کنند و این دعوت به وحدانیت غیر از با منطق راست و درست انجام نمی‌گیرد.  
محمد بن مسلم گوید در میان مکه و مدینه در خدمت محمد بن علی الباقر می‌رفتم که اذا قبل ذئب و هو من رأس الجبل حتی دنی منه - گرگی از بالای کوه ناله‌کنان به طرف ما سرازیر شد امام قدری به صدای او گوش داده سپس فرمود اذهب فقد فعلت برگرد که چنانچه خواهی می‌شود عرض کردم چه گفت فرمود این گرگ می‌گفت جفت من در غاری از این کوه می‌زاید و قد عسر علیها ولادتها دعا کن خداوند سختی زائیدن بر او آسان کند و از نسل من کسی را بر دوستان شما مسلط نکند من دعا کردم آن هم هروله کنان برگشت آری.  
اصطلاحاتی است مر ابدال را  
که نباشد زان خبر غفال را  
ابن‌صباغ می‌نویسد: محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [75].  
شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن محمد النعمان می‌نویسد کان الباقر محمد بن علی خلیفة ابیه من بین اخوته و وصیه و القائم بالامامة من بعده و برز علی جماعة بالفضل فی العلم و الزهد و السودد و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم‌السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و الفنون الادب ما ظهر من ابی‌جعفر الباقر علیه‌السلام [76].  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام جامع علم و منبع دانش و مشهور به فضیلت و بینش و بلند کننده  
[صفحه 352]  
صیت فضل و کمال است درجه علم و دانش او بالاتر از حیطه اطلاع ما و صفای قلبش موجب تزکیه نفس و اعمال نیک و شرافت خلق بوده - عمرش را به طاعت پروردگار گذرانید در مقام تقوی و پارسائی راسخ و ثابت قدم بوده عهد و پیمانش غیر قابل تردید و فضیلت و کمالش غیر قابل انکار می‌باشد.  
او پس از پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام بین برادرانش به مقام وصایت و امامت منصوب و منصوص بود - در علم و زهد مشهور بین عرب و عجم گردید او دارای شهرت وافی و فضیلت کافی و نبالت شأن و جلالت مقام بوده در علم و زهد آنچه از جدش امام حسن و امام حسین علیه‌السلام از سنن دین و احکام اسلام و قرآن فرا گرفته بوده به مردم آموخت در ادبیات و تاریخ و سیره اصحاب مطلع بود.  
روایت می‌کنند که معالم دین از او بر مردم عرضه می‌شد او از بقایای صحابه و وجوه تابعین نقل حدیث می‌کرد در سیر تاریخی اخبار را از اجدادش و اشعار و مدایح را از صحابه و تابعین نقل می‌فرموده مالک بن اعین جهنی در مدح او گفته است:  
اذا طلب الناس القران  
کان القریش علیه عیالا  
و ان قام ابن بنت النبی  
تلقت یداه فروعا طوالا  
نجوم تهلک للمدلجین  
جبال تورث علما وجالا [77].  
امام محمدباقر را ناثر هم گفتند برای آنکه «ینثر العلم نثرا» بذر علم را پراکنده کرد و دل مسلمین را آکنده از دانش نمود و این مقام دلیلی باهر بر قدرت علمی و کمال فضیلت و حقیقت او می‌باشد.  
در کتب انساب برای حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام شرافتی خاص نوشته‌اند و آن این است که این میوه طیبه از پیوستگی دو شجره طوبی که از وجود حسن و حسین سرچشمه گرفته به وجود آمد او اول هاشمی است از دو هاشمی و علوی زیرا پدرش امام زین‌العابدین علی بن الحسین است و مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی سبط اکبر است.  
میمون قداح روایت می‌کند از امام پنجم که گفت روزی پیش جابر بن عبدالله انصاری آمدم در حالی که چشمانش از فرط سالخوردگی نمی‌دید سلام کردم جواب داد تو کیستی گفتم محمد بن علی بن الحسین گفت نزدیک بیا پیش رفتم دست مرا گرفت بوسید و قصد کرد پای  
[صفحه 353]  
مرا ببوسد دور شدم گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله من به تو سلام رسانید گفتم و علی رسول الله السلام و رحمة الله و برکاته و پرسیدم جابر چگونه‌ای فرمود جابر گفت روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم فرمود ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من و آن محمد بن علی بن الحسین است و خدای تعالی وی را نور حکمت داده و او را از من سلام برسان.  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوشک ان تبقی حتی تلقی ولد من الحسین یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا التقیته فاقرأ منی السلام  
گفتی که خسروان من است این چه دولت است  
یا رب منم که می‌گذرم بر زبان تو  
این داستان را از ابوبصیر بصری نیز روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله او سلام به امام محمدباقر علیه‌السلام رسانید و خبر داد که او شکافنده علم و دانش است همان طور که تخم شکافته می‌شود و از آن درخت و میوه حاصل می‌گردد در وجه تسمیه باقر می‌نویسند تبقره ای توسع العلم. [78].  
محمد بن قاسم شیبه روایت می‌کند که در هیچ مدرس و مسندی از محاضر علم و فضیلت علماء و دانشمندان را خاضع‌تر و خوددارتر از مکتب تربیت محمد بن علی علیه‌السلام ندیدم.

## توصیف امام علیه السلام

ابن‌شهرآشوب می‌نویسد الامام الباقر و النور الباهر و القمر الزاهر و العلم القاهر باقر العلم معدن الحلم اظهر الدین اظهار او کان للاسلام منارا الصادع بالحق و الناطق بالصدق و باقر العلم و ناثره نثرا لم تأخذه فی الله لومة لائم و کان لامره غیر مکاتم و لعدوه مراغم  
امام محمدباقر علیه‌السلام نوری جهان‌تاب است و ماهی پرتوافکن و شکوفه‌ای شگفته از علم و دانش که بر هر دانشمندی غلبه و قوت و برتری دارد او شکافنده علم و فن است او معدن حلم و علم است او ظاهر کننده دین و آموزنده آئین اسلام است او منبع فیض علوم و فنون و برازنده کمال و فضیلت است او ناطق به صدق و شکافنده علم و نویسنده و پراکنده کننده بوی عطر و مشک معارف فرهنگ است.  
او در راه نشر علم و فرهنگ از هیچ ملامتی نگران نمی‌شد و در نشر علم و دین  
[صفحه 354]  
ثابت قدم و راسخ و پابرجا و به دوستان مشفق و مهربان و مربی و معلم بود و برای دشمنان نیز نیک بین و نوع‌دوست بود می‌خواست همه را هدایت کند و به کمال خود برساند که شاعری در حقش گفته:  
اذا غاب بدرالدجی فانظر  
الی ابن النبی ابی‌جعفر  
تری خلقا منه یزری به  
و بالفرقدین و بالمشتری  
امام و لکن بلا شیعة  
و لا بمصلی و لا منبر [79].  
هر وقت ماه آسمان افول کرد ستاره درخشان شخصیت علمی ابی‌جعفر محمد بن علی باقرالعلوم در عالم پرتوافکن است اوست برتر و بالاتر از هر عالم و دانشمندی بود که در محراب و منبر نظیر نداشته  
ابن‌فتال می‌نویسد:  
الامام بعد علی بن الحسین ابوجعفر محمد بن علی الباقر بنص ابیه علیه و اعتبار الشرایط العقلیه و هو قد برز علی جماعتهم بالفضل فی العلم و الزهد و کان اعینهم ذکرا و اجلهم فی الخاصه و العامه و لم یظهر عن احد منهم من ولد الحسن و الحسین (ع) من علم الدین و الاثار و علم القرآن و السیرة و فنون الاداب ما ظهر عن ابی‌جعفر (ع)  
زندگانی اجتماعی ابوجعفر محمد بن علی باقر در امامت به نص پدرش مسلم و منصوب و منصوص بود و شرایط آن در عقل و نقل جمع گردید او در اجتماع دارای فضیلت و علم و دانش و زهد و کمال بود مشهورترین آن خاندان و با جلالت‌ترین مردم در میان خاص و عام بود که نه تنها در میان مردم بلکه در خاندان علم و دین از جهت وقوف به قرآن و سیره پیغمبر و سنت آسمانی انبیاء و فنون ادب و کمال بی‌نظیر بوده است در عصر خود یگانه و بی‌مثل و مانند بود.  
امام محمدباقر علیه‌السلام تنها کسی بود که از بقایای صحابه پیغمبر روایت می‌کرد یعنی او باقیمانده اصحاب را ملاقات کرد و از آنها روایت می‌نمود و پس از او تابعین بودند و رؤسای فقهای مسلمین را که در زمان امام متقیان بودند مانند اصبغ بن نباته و جابر و غیره دید.  
عبدالله بن عطاء مکی می‌گوید ندیدم در هیچ محضر درس که محصلین کوچک شوند و تواضع کنند مانند حوزه درس امام محمدباقر علیه‌السلام که مانند حوزه درس امیرالمؤمنین  
[صفحه 355]  
همه مستمعین خود را کوچک و ناچیز در قبال اقیانوس پهناور علم آنها می‌گرفتند چون کودکی که در پیشگاه معلم بنشیند و این روایت را جابر بن یزید جعفی و سایرین هم نقل کرده‌اند. [80].  
ابن‌صباغ مالکی می‌نویسد:  
محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [81].  
محمد بن علی بن الحسین شکافنده علم بود او ابواب و فصول علم و دانش را جمع کرد و شهرت داد و سطح معارف مردم را بالا برد و تفوق و برتری داد و تاج علم را به درر نکات لطیفه مرصع ساخت و قلوب را تزکیه نمود و اعمال را پاک و پاکیزه ساخت و مردم را به علم شرافت بخشید و خود ترجمان عبادت و طاعت بود و در مقام تقوی و زهد ورع و پارسائی ثابت قدم و پابرجا و در وفاء پیمان راسخ بوده است.  
شیخ مفید می‌نویسد:  
«کان الباقر محمد بن علی خلیفة ابیه من اخوته و وصیه و القائم بالامامه من بعده و برز علی جماعته بالفضل و العلم و الزهد و السؤدد و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم‌السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما ظهر من ابی‌جعفر الباقر علیه‌السلام»  
امام باقر محمد بن علی جانشین پدرش و مقدم بر برادران او بود او وصی و قائم به امامت پس از پدرش بود او در زندگانی اجتماعی شخصیتی بارز و ممیز به فضل و علم و زهد و بزرگواری بود مشهورترین مردم در نام و نسب و علم و فضیلت و کمال و بزرگ‌ترین مربی و معلم و پیشوای علم و دانش بود که در خاندان حسن و حسین در علم دین و سنن و تفسیر قرآن و سیر و فنون ادب به شخصیتی بارزتر از امام محمدباقر در آن عصر نبوده است.  
او از شخصیت‌های باقی‌مانده مردمی که پیغمبر را دیده بودند روایت می‌کرد و از اعیان تابعین و رؤسای فقه اسلامی که از مکتب جدش علم و دانش فرا گرفته بودند ملاقات کرد و علوم و اخبار و مدایح و مناقب او را در قالب نظم و نثر بیان می‌کردند.  
[صفحه 356]  
و بدین مضمون می‌گفتند که اگر مردم طلب علم قرآن بنمایند همه شاگردان مکتب باقری هستند و چون در علوم دست اندازند ید و بیضا نمایند زیرا او شکافنده علم و دانش بود و بهترین مربی و منبع علم و خبر و فضیلت است.  
قدرت نیروی علمی امام محمدباقر علیه‌السلام در آفاق حجاز و عراق و آسیا بسیار بود مردم او را به پیشوائی می‌ستودند و بر افاضات علمی او سر تعظیم فرود می‌آوردند.  
هیچ کس چون او پس از امیرالمؤمنین در علم تفسیر و فقه و ادب و لغت و غیره مانند امام محمدباقر نبود و چون در اجتماع با آنکه دشمن از بروز و ظهور شهرت آنها جلوگیری می‌کردند معذلک هیچ کس در افق علوم و فنون و آسمان علم و فضیلت درخشان‌تر از این امام نبود - او چنان گره‌های علم را می‌گشود و معضلات را حل و هضم می‌کرد و غوامض اسرار را تحلیل و تسهیل می‌نمود که مردم گمشده علمی خود را در پیشگاه افاضاتش می‌یافتند و راضی و خشنود بر می‌گشتند.  
ابونواس در حق او گفته:  
فهو الذی قدم الله العلی له  
ان لا یکون له فی فضله ثان  
فهو الذی امتحن الله القلوب به  
عما یجمجمن من کفر و ایمان  
و ان قوما رجوا ابطال حقکم  
امسوا من الله فی سخط و عصیان  
لن یدفعوا حقکم الا بدفعهم  
ما انزل الله من آی و قرآن  
فقلدوها لاهل البیت انهم  
صنوالنبی و انتم غیر صنوان  
منصور گفته:  
و ما اخل وصی الاوصیاء به  
محمد بن علی نوره الصدع  
ذریة بعضها من بعض اصطنعت  
فالحق ما صنعوا و الحق ما شرعوا  
یابن الائمة من بعد النبی و یا  
ابن الاوصیاء اقوالناس قد دفعوا  
ان الخلافة کانت ارث والدکم  
من دون تیم و عفو الله متسع  
ابوهریره:  
اباجعفر انت الامام احبه و ارضی  
الذی یرضی به و اتابع  
اتانا رجال یحملون علیکم احادیث  
قد ضاقت بهن الاضالع  
[صفحه 357]  
حمیری:  
و اذا وصلت بحبل آل محمد  
حبل المودة منک فابلغ و ازدد  
بمطهر لمطهرین ابوه  
نالوا العلی و مکارم مالم تنقد  
اهل التقی و ذوی النهی و اولی العلی  
و الناطقین عن الحدیث المسند  
الصائمین القائمین القانتین العابدین  
بنی الحجی و السودد الراکعین الساجدین  
الحامدین السابقین الی صلوة المسجد  
القانتین الراتقین السابحین العابدین  
اللهم یتودد الراهبین المالفین القادرین‌

## مراجع علمی باید ابراز علم نمایند

از سنن عقلانی بشر است که هر کس علم و دانش و هنری دارد باید ابراز و اظهار نماید تا طالبین آن فن در صورت نیاز به شخصیت‌های علمی مراجعه نمایند چنانچه هر صاحب صنعتی طبیعتا صنعت و هنر خود را در معرض و مرآی مردم گذاشته تا او را به این هنر و صنعت و نیروی قدرت فنی بشناسند.  
این سنت فطری در شریعت هم رعایت شده و بر علمای اسلام و فقها تکلیف شده که علم و دانش خود را ابراز نمایند و در تعارض چند فقیه و عالم اعلم موظف است شرعا علم خود را اظهار نمایند و بر مردم است که از اعلم تقلید کنند که این حکم عقلی است باید جاهل از اعلم تقلید نماید و این سنت در اجتماع بشری هم حکم‌فرماست مخصوصا در ارباب صنایع و حرف.  
این حکم عمومیت یافته و در طبقه بالاتر هم ائمه دین اعلام علم و دانش می‌کردند چنانچه شاه ولایت پس از حدیث نبوی که فرموده انا مدینة العلم و علی بابها اعلام کرد سلونی قبل ان تفقدونی بپرسید هر چه بخواهید قبل از آنکه علی را نبینید.  
قال علیه‌السلام عالم ینتفع بعلمه خیر من الف عابد دانشمندی که از علمش مردم بهره‌مند گردند بهتر است از هزار عابدی که به نماز و روزه عمر خود را برگزار کند.

## امام پنجم علیه السلام مردم را دعوت به علم کرد

امام محمدباقر علیه‌السلام از تحت عنوان وظیفه عالم که باید مردم را از علمش منتفع سازد فرمود:  
هر کس از ما هر چه می‌خواهد بپرسد جدم رسول خدا (ص) مدینه علم بود و جد دیگرم علی مرتضی باب مدینه علم بود و ما خاندان مهبط علم و دانش و خاندان فضیلت و کمال و مخزن حکمت الهی هستیم که علم را به ما ارزانی داشته است و هر که  
[صفحه 358]  
هر چه می‌پرسد پاسخ می‌گوئیم - این دانش آسمانی به وسیله وحی الهی به جدم رسیده و او به ما به ارث بخشیده است و هر که علم و دانش می‌خواهد ناگزیر است به درب خانه ما اهل بیت بیاید که این ودیعت آسمانی را خداوند به دست ما سپرده و ما هر کس را لایق و مستعد بدانیم به او می‌آموزیم و آنچه که صلاح زندگی دین و دنیای مردم است اگر هم نخواهند ما به دنبال آنها می‌رویم و به آنها یاد می‌دهیم و اجر و مزد خود را در این کار از خدا می‌خواهیم.

## دعاوی و استدلال

غالبا در بشر گروهی هستند که دعوی علم و فضیلت علمی و اخلاقی می‌کنند ولی در عمل اکثر قریب به اتفاق آنها از عهده دعاوی خود بر نمی‌آیند زیرا تا مرتبه‌ای که واقف شده‌اند آن حدی است که از جهل مرکب خارج شده‌اند و تازه پس از سی سال تحصیل می‌فهمند که چیزی نفهمیده‌اند یعنی در قبال یک دریای ژرفی از علوم قرار می‌گیرند که تشخیص علمیت آنها را می‌دهند ولی کشف و شهود علمی برای آنها نشده است و لذا می‌بینیم اکثر این دعاوی باطل و بی‌جا و بی‌ثمر است.  
تنها صفی که از افراد بشر تشکیل یافته و به اسرار و رموز عالم آفرینش واقف بوده‌اند صف پیغمبران عظام و اوصیاء گرام است که از باب حکمت و مصلحت خلقت به آنها صفحات آفرینش نشان داده شده تا خوب از مبداء و معاد و خط سیر و رموز و اسرار واقف گردند و بتوانند در مظان دعوت خلق به توحید از عهده برآمده و معرفی خود را به این فضیلت وقوف و علم و کشف بنمایند چنانچه بسیاری از پیغمبران را دیدیم که در تمام شئون وظیفه رسالت خود حفظ شئون و اخلاق را نموده و از خود دعوی نکرده و هر جا بی‌خبر بودند می‌گفتند باید از مقام ربوبی از لسان وحی از جبرئیل فرشته مقرب خدا بپرسیم و به شما خلق بگوئیم به شرحی که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نقل شده است و از میان همه آن برگزیدگان چند نفری می‌شناسیم که تصریحا یا تلویحا چنین دعوی نموده و چون نقشه عالم وجود زیر نظر آنها بود خوب از عهده برآمده‌اند.  
سرحلقه این دانشمندان آسمانی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام بود که مکرر اعلان کرد سلونی قبل ان تفقدونی ای مردم مسلمان هر چه می‌خواهید از علی بپرسید قبل از آنکه او را نیابید و در خور فهم و ادراک مردم آن عصر گروهی می‌آمدند و مسائلی می‌پرسیدند او چنان جواب می‌داد که پاسخ آنها برای خرده بینان علمای امروز هم کافی و شافی است او منادی لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بود چنانچه در شرح حال آن حضرت نوشتیم نسخه منحصر به فرد و یکه‌تاز عرصه علم و فضیلت و جامع اضداد صفات بوده است هیچ چیز بر او مخفی نبوده است.  
[صفحه 359]  
یکی از پیغمبرانی که دعوی مشروط کرد نه مطلق حضرت سلیمان حشمت الله بود که گفت من به زبان وحوش و طیور واقفم و همه در سیطره اراده من قرار دارند و عملا هم به جهانیان این سلطنت و فرمانروائی کل را ثابت نمود و نشان داد و در میان ائمه دین پس از امیرالمؤمنین امام محمدباقر علیه‌السلام شکافنده صفوف و صنوف علم و دانش بود که فرمود ما دارای علومی هستیم که می‌توانیم از بسیاری مطالب خبر دهیم و علومی که اختصاصی حضرب رب‌الارباب است از باب حکمت و مصلحت خود به ما داده - از گذشته و آینده خبر داریم از مجاری سیر کمالی تکوینی و تشریعی مطلعیم از اینکه فردا کی چه می‌کند و چه کس در کجا از دنیا می‌رود و کی باران می‌بارد و چه حوادث و وقایعی رخ می‌دهد همه را می‌دانیم و باذن الله عند الضروره ابراز می‌کنیم و بدیهی است این اعلام با ندای عمومی جدش این فرق را داشت که مستمعین آن عصر آزاد برای شنیدن بودند ولی مستمعین عصر امام باقر علیه‌السلام آزادی عمل آن قدر نداشتند معذلک هر کس هر چه می‌پرسید می‌گفتند و مردم را از علم و دین و اسرار و رموز خلقت در سیر تکوینی و تشریعی آگاه می‌کردند و باید ناگفته نگذشت که زمان قبل از حضرت امام محمدباقر و پس از او یعنی دوره قدرت بنی‌امیه و قدرت بنی‌عباس محدودیت دوستان آنها بیشتر بود تا آنکه این نهضت علمی سطح معارف پروری را بالا برد - محمد بن مسلم می‌گوید من شنیدم که ابوجعفر می‌گفت انا علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شی‌ء خداوند به ما نطق طیور را آموخته و از هر چیز به ما تعلیم فرموده است.  
ابن‌شهرآشوب چندین ورق از علم آن حضرت در صور مختلف نقل می‌نماید که از اصحاب و انصار او روایت کرده است. [82].  
بسیاری اوقات می‌شد که اصحاب می‌آمدند حضور امام و از کیفیت حرکات و الحان و اصوات طیور و پرندگان و حیوانات اهلی و غیر اهلی سؤال می‌کردند و امام پنجم آنها را به حقیقت حال آگاه می‌فرمود - یا از اخبار گذشته یا از احادیث پیغمبران یا از قصص متشابه قرآن و از معضلات مسائل علمی در اصول عقاید و فروع می‌پرسیدند و به هر یک جواب کافی و شافی و وافی می‌داد و مکرر می‌شد پاسخ چند نفر را در یک مسئله به انحاء مختلف منوط به محیط و تناسب ازمنه و امکنه و موفقیت‌های مختلف می‌فرمود و این دعاوی ملازمه با استدلال و برهان داشت که برای اثبات دعوی اعلان و اعلمیت وقوف بالسنه و روح الاجتماع عالم کون و فساد  
[صفحه 360]  
برهان و دلیل اقامه می‌کردند و مصادیق آن را هم می‌گفتند تا بر شنوندگان ابهامی باقی نماند.

## خبر از خلافت عمر بن عبدالعزیز

قطب راوندی در جرایح و علامه مجلسی در بحارالانوار روایت می‌کند که ابوبصیر گفت در مسجدالحرام در خدمت حضرت امام محمدباقر نشسته بودیم که عمر به عبدالعزیز وارد شد در حالی که دو جامه رنگین بر تن داشت و بر غلام خود تکیه کرده بود.  
فقال (ع) لیولین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربعین سنه ثم یموت فیبکی علمیه اهل الارض و یلعنه اهل السماء لانه یجلس مجلسا لاحق له فیه ثم هلک و اظهر العدل جهده  
یعنی این پسر در مسند امارت و خلافت جای می‌گیرد و عدل و داد می‌کند و چهل سال عمر می‌کند و مدتی امارت او طول می‌کشد تا بمیرد چون مرد مردم زمین بر او گریه می‌کنند و اهل آسمان او را لعنت می‌فرستند زیرا در مسندی بنشیند که حق او نیست از این روی به هلاکت و بوار افتد و عدل و داد را به قدر طاقت و نهایت مشقت آشکار سازد ولی به سبب آنکه مسند غصب است او را لعنت می‌کنند در روایت دیگر فقط مدت سلطنت او را سنین نوشته و این صحیح‌تر است و این خبر هم مانند خبر از خلافت منصور سبب ارادت عمر بن عبدالعزیز گردید و تا آنجا که میسر شد عدل و داد کرد و فدک را برگردانید و به قدری حکومت او نسبتا عادلانه بود که او را از مروانیان جدا نموده‌اند.

## خبر از خلافت منصور

ابونعیم اصفهانی می‌نویسد: سلام بر ابی‌جعفر محمد بن علی که عزت و شرافت و تقوی را عملا به مردم نشان داد.  
امام قطب‌الدین ابی‌سعید هبة الله ابی‌الحسن نهاوندی از ابی‌بصیر روایت می‌کند که در مسجد می‌نشستم و درس علم و فضیلت می‌داد یک روز قبل از آنکه هنوز منتقل به بنی‌عباس شود منصور ابوجعفر و داود بن سلیمان وارد شدند داود سلام کرد امام محمدباقر او را جواب داد و منصور یک گوشه دیگری از مسجد پیغمبر نشست حضرت امام محمدباقر فرمود چرا دوانیقی نزدیک نیاید او جفا کرده و می‌بینم چند صباحی نگذرد که او بر گردن مردم سوار شود - و شرق و غرب عالم را بگیرد - داود برخاست نزد منصور رفت جریان را به او گفت منصور برخاست با ادب نزد امام پنجم آمد مانند همه کسانی که قبل از نیل به یک مقام و منصبی خضوع و خشوع دارند زمین ادب بوسه زد و چون می‌دانست گفتار  
[صفحه 361]  
ائمه معصومین حجت و حقیقت است می‌خواست از آن امام اتخاذ سند کند و یقین نماید حضرت فرمود حتما این منصب به تو می‌رسد گفت آیا پس از من خلافت به فرزندانم هم می‌رسد فرمود آری پرسید مدت سلطنت بنی‌امیه طولانی‌تر بود یا سلطنت بنی‌عباس فرمود از بنی‌عباس طولانی‌تر می‌شود شما سلطنت را مانند گوی به کودکان خود دست به دست می‌سپارید ابوجعفر منصور چون به خلافت رسید به احترام این پیشگوئی نسبت به امام باقر عرض ادب کرد و متعرض او نشد. [83].

## خبر از شهادت زید

در کتاب دلایل حمیری از زید بن حازم نقل می‌کند که در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودیم که زید بن علی برادرش گذشت امام فرمود دیدی این مرد را او در کوفه خروج می‌کند و کشته می‌شود و سر او را جدا می‌کنند.  
حسین بن راشد نیز همین خبر را روایت می‌کند که در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که فرمود خداوند رحمت کند عمویم زید را وقتی می‌خواست خروج کند پدرم فرمود یا زید خروج نکن انی اخاف ان تکون المقتول المصلوب بظهر الکوفه اما علمت یا زید لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل؟ فکان الامر کما قال ابی  
همان طور که پدرم فرمود زید قیام و خروج کرد و او را کشتند و فرمود هیچ یک از اولاد فاطمه و علی نیستند که قبل از خروج سفیانی قیام کنند مگر آنکه کشته شوند.  
عبدالرحمن بن یحیی بن سعید روایت می‌کند که یکی از بنی‌هاشم گفت در حضور امام محمدباقر بودیم که زید برادرش هم حضور داشت مردی شاعر از اهل کوفه آمد حضرت فرمود آیا چیزی درباره ما نگفته‌ای او گفت درباره برادرت بیتی چند گفته‌ام  
لعمرک ما کان ابومالک  
بوان و لا بضعیف قواه  
و لا ما لدیه نازع  
یعادی اخاه اذا ما نهاه  
لان سدته سد مطواعه  
و مهما و کلت الیه کفاه  
حضرت امام محمدباقر دست به شانه برادرش گذاشت فرمود این شعر در وصف تو می‌باشد پناه به خدا می‌برم که تو در عراق کشته شوی.  
[صفحه 362]

## زن و زندگی‌

یکی از نکات حساس زندگی بشر انتخاب زن و تأثیر زن در زندگی مرد است که در هر فردی اثری مخصوص به جا می‌گذارد که مشابه با فردی دیگر نیست و به راستی و حقیقت از سعادت مرد این است که زنی در افق و سنخیت و فکر و سلیقه او تصادف کند یا مقدر گردد و بدبخت‌ترین مردم آنها هستند که مواجه با زن غیر موافق گردیده و سوهان روح آنها می‌شود.  
این بحث زن و زندگی به قدری پهناور است و اهمیت دارد که در تحت ابواب و عناوین مختلف نیازمند کتب مفصلی است - و تعمق در این کار بیش از حد لازم است و به نظر اینجانب اینکه گفته می‌شود باید اول کار دقت کرد تا حوادثی رخ ندهد تا حدی صحیح ولی شرط عدم حادثه نمی‌گردد بلکه باید به خدا پناه برد و از او خواست که با تفضلات عالیه خویشتن مرد را در جریان زندگی سعادتمند کند که شرط عمده آن داشتن و توافق یک زنی است که کاملا منطبق با سلیقه و روحیه او باشد چه تنها دین تنها اخلاق تنها زیبائی یا مال - ظرافت حسب نسب مکارم اخلاق و غیره کافی نیست بلکه هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست که آن توافق روحیه و سلیقه و همه چیز زندگی می‌باشد.  
وقتی به تاریخ زندگانی پیغمبران خدا حتی ائمه اطهار مراجعه می‌کنیم خواهیم دید که گاهی زنان آنها هم مانند زن نوح - زن لوط - زن امام حسن مجتبی - زن امام محمدتقی جواد الائمه از دشمنان آنها و بالاخره برخی قاتل شوهر شدند و این بدبختی در سیر زندگی تکوینی بشر ادامه دارد و از نظر تشریع هم معلل به علت آزمایش تکاملی یا به اصطلاح تادیب انضباطی است که مرد مواجه می‌شود تا نفس اماره و مکار خود را شاید در حیطه اقتدار درآورد و به کمال مطلوب برسد.  
در میان ائمه که آنها سرمشق زندگی بشر هستند افرادی بودند که از جهت زن به این مفهوم که ما برای خود تصور می‌کنیم خوشبخت بودند.  
یکی از آنها حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بوده است که با داشتن چند زن هر یک فداکار و نابغه و علاقمند و مربی و بزرگمنش بوده‌اند - و یکی هم حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام است که از جهت مادر و زن در خاندان تربیتی داخلی مواصلت فرموده و از دو زن خود خوشبخت و از شرایط اطاعت و ایمان، اخلاق و عقاید - تحمل و تمکن تمکین و طهارت و تقوی و غیره برخوردار بود و زن اول از بنی‌هاشم و تیره خاندان ابوبکر در تربیت عترت و زن دوم از طایفه ثقفیه  
[صفحه 363]  
که در شجاعت و فضیلت و شهامت و تربیت هر دو از مفاخر زنان آن عصر بودند.  
مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام و عبدالله از مربیان فهمیده و زنان عابده و پارسا و باورع بود - و دو فرزند برومند که یکی خورشید درخشان علم و فضیلت و دیگری نیز ستاره رخشنده تهذیب اخلاق بود.  
تربیت دینی و تهذیب نفس و تکامل معنوی این خاندان مرکز نشر علم و فضیلت و اخلاق و سعادت گردید مردم اطراف برای درک فیوضات کامله به دربار آنها می‌شتافتند و استفاده می‌کردند.

## امتیاز زن و مرد در احکام‌

در آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه‌السلام یک سلسله تعلیمات برای زن دیده می‌شود که آنها هم بلاتکلیف نباشند و دعوی حقارت و تساوی هم نکنند - بدانند که شرع مقدس در بسیاری از امور زن را دوش به دوش مرد قرار داده مانند عبادات و علم و در بسیاری از فنون او را منع کرده مانند تحمل کارهای شاق و سخت و فنون طاقت فرسا مانند آهنگری و زراعت و غیره و در بسیاری از شئون تقدم بر مرد داده مانند اداره امور زندگی و خانه‌داری و بچه‌داری و تعلیم و تربیت کودکان لذا دعوی تساوی در همه شئون غلط و نابجاست اکنون ببینید امام محمدباقر علیه‌السلام درباره‌ی او چه می‌فرماید.  
در کتاب خصال شیخ صدوق از جابر بن یزید جعفی روایت شده که فرمود برای زنان اذان و اقامه و جمعه و جماعت و عیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و به صدای بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام حجرالاسود نمودن و درون کعبه رفتن و موی از سر ستردن در تقصیر نیست (تقصیری بر حاج مقرر است که اندکی از موی خود را کوتاه کنند).  
فرمود زن نباید قضاوت کند و امارت نماید و مورد مشورت قرار گیرد زیرا این مهام امور اداری زندگی از تعمق ادراکات زن خارج است مگر در کارهای جزئیه و سطحی.  
فرمود زن ذبح نکند مگر در حالت اضطرار قربانی حج خود را وکالت دهد دیگری انجام دهد و در وضو باید از باطن و پشت دست و برخلاف مرد شروع کند بلکه زیر چادر مسح بکشد در ایستادن به نماز هر دو پا را به هم متصل دارد برخلاف مرد که باید فاصله داشته باشد و هر دو دست را بر سینه زیر پستان بگذارند و در رکوع بسیار خم نشوند و این جهات از نظر حالات زنانگی رعایت شده است و در سجود اول بنشیند و بعد به سجود رود یعنی یکباره مانند  
[صفحه 364]  
مرد به سجود نرود و در تشهد و نشستن رانها را به هم بچسباند و در تسبیحات با بند انگشتان شماره نگاه دارد و اگر به خدا حاجتی دارد روی پشت بام خانه رفته دو رکعت نماز بگذارد و سرش را به سوی آسمان مکشوف دارد و حاجت خود را عرض کند که انشاء الله مستجاب است.  
نگارنده گوید پشت بام خانه‌های مدینه محفوظ از اشراف بود ولی چون خانه‌های تهران بدون اشراف نیست زنان این شهر در خود خیابان‌ها سر و پا برهنه قدم می‌زنند بلکه با بدن‌های نیمه عریان و خود را هم مسلمان می‌دانند.  
فرمود زنان در سفر غسل جمعه ندارند ولی در حضر نباید ترک کنند و گواهی زن را نباید معادل مرد پذیرفت چون عقل کامل و دین کامل ندارند ممکن است شهادت آنها به هوای نفس و تمایلات و جانبداری یا مجذوب و مرعوب شدن مخدوش گردد و مخصوصا که در شهادت طلاق شایسته نیست دخالت کنند مبادا تحت تأثیر احساسات درآید.  
فرمود زن نباید استهلال ماه رمضان کند یعنی بالای بام و بر بلندی بالا رود که انگشت نمای دیگران شود زنان باید در مسیر مردمان و ازدحام مردم عبور نکنند تا در فشار و تعدی قرار نگیرند - در غرفه‌ها و بالاخانه‌ها منزل نگیرند که سرشناس و انگشت نشان نشوند فرمود فنون بافندگی و ریسندگی را فرا گیرند که کار زندگی آنها معطل نماند فرمود سوره نور را بسیار بخوانند از خواندن سوره یوسف خودداری کنند تا اسرار و امور حیله و معاشقه را متروک بدارند و عفت آنها مصون بماند و به جای آن تقوی و پرهیزکاری فرا گیرند - اگر زن از اسلام برگشت باید او را توبه داد و اگر اصراری داشت زندانی نمود نه مانند مردان که محکوم به قتل هستند عمل کرد - باید در زندان او را به غذای نامطبوع و لباس خشن و اجبار نماز به موقع مجبور کنند تا بلکه سعادتمند گردد.  
فرمود زن از جزیه دادن معاف است و در تولد زن مردی در خانه او نباشد و بر مرده او هم حایض - جنب - تلقین نگویند برای آنکه شهوت غالب نشود فرمود در جای زن فوری مرد ننشیند بگذارید جایش سرد شود - جهاد بر زن حرام است و جهاد زن همان خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری اوست.  
فرمود زن برای زن یهودیه و نصرانیه هم بدن خود را مکشوف ندارد چه ممکن است موجب فساد زندگی آنها گردند و اسراری از آنها را فاش کنند - زن در معابر نباید خود را به مردان بنماید چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زنانی را که به مردان و مردانی را که به زنان تشبه می‌جویند  
[صفحه 365]  
لعنت فرموده است - فرمود زن نباید از زینت کردن برای شوهر خودداری کند - زن نباید ناخن خود را سفید بگذارد ولی در ایام حیض خضاب نکند.  
فرمود اگر در حین نماز زن حاجتی پیدا کرد دست به هم زند ولی مرد در صورت ضرورت می‌تواند با دست و سر اشاره کند - زن نمی‌تواند بدون خمار و پوشش نماز بخواند مگر کنیز که بدون چادر هم می‌تواند نماز بگزارد - لباس حریر از آداب زن است که بر مردان حرام است.  
فرمود زن جایز نیست از مال خود غلامی بخرد و آزاد کند مگر کنیز بخرد و آزاد نماید زن نباید بر و احسان و جود و بخشش بدون اجازه شوهر نماید - مبادا مورد سوءنیت و تهمت قرار گیرد - زن سوار زین نشود که هیجان‌انگیز است.  
فرمود میراث زن نصف ارث مرد و دیه او نیز نصف است - اگر در جماعتی فقط یک مرد با یک زن است زن باید عقب سر او باشد نه پهلوی او - در نماز بر زن میت باید مقابل سینه او قرار گیرد در حالی که برای مرد باید مقابل سرش بایستد.  
فرمود هیچ چیز برای شفاعت زن بهتر از رضای شوهر نیست.

## در فضیلت گریه از خوف خدا

عن خالد بن ابی الهیثم عن محمد بن علی بن الحسین علیهم‌السلام ما اغر و رقت عین بمائها الا حرم الله وجه صاحبها علی النار فان سالت علی الخدین لم یرهق وجهه قتر و لا ذلة و ما من شیی‌ء الا له جزاء الا الدمعه فان الله یکفر بها بحور الخطایا و لا ان باکیا بکی فی امة لحرم الله تلک الامة علی النار. [84].  
از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود هر چشمی که از خوف خدا گریان شود صاحب آن بر آتش حرام گردد و اگر آب چشمش بر صورتش جاری شود او ذلت و خواری نخواهد دید.  
فرمود برای هر چیزی جزائی است جز اشک چشم از خوف خدا دریاهای لغزش‌ها و گناهان را محو می‌کند و اگر این گریه از خوف خدا برای امت بود خداوند آن امت را بر آتش جهنم حرام می‌فرماید.  
نگارنده گوید - یکی از عوامل رحمت و نعمت ملت اسلام که از حوادث مسخ و  
[صفحه 366]  
عذاب‌های ملل قدیمه مصون است این است که پیغمبر رحمت للعالمین و وصی او امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین برای این ملت در تاریکی‌های شب از خوف خدا گریه‌ها نمود و در حق امت دعاها فرموده‌اند و به برکت دعای آنها و به پاس عظمت آنها ملت اسلام و پیروان مذاهب امامیه بالاخص مشمول عنایت قرار گرفته و از این گونه حوادث وخیمه مصون مانده و خواهند ماند.

## پاسخ قریش در شرب خمر

کلینی در کافی از اسماعیل کاتب روایت می‌کند که ابوجعفر در مسجدالحرام بود که یک دسته از قریش بر او گذشتند دیدند جوانی است اطراف او را گرفته‌اند سؤال و جواب می‌نمایند پرسیدند این جوان کیست؟ گفتند امام اهل عراق است یکی را فرستادند که برو بپرس بزرگ‌ترین کبایر چیست؟ یکی از قریش آمد گفت یابن عم اکبر کبایر و بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود شرب الخمر برگشت پاسخ داد. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام باز او را خواست فرمود یابن عم فلسفه اینکه گفتم بزرگترین گناه شرب خمر است این است که آدم مست و مخمور میل به زنا پیدا می‌کند - و زنا هم خرج فوق‌العاده دارد چون از راه کسب حلال به دست نمی‌آید باید دزدی کنید دزدی هم موکول به قتل نفس می‌شود و قتل نفس علاوه بر آنکه حرام است داخل در شرک می‌گردد و شرک گناهی و ذنب لا یغفر است خداوند در قرآن وعده فرموده همه گناهان را بیامرزد جز شرک به خدا را بنابراین ملاحظه می‌فرمائید یک بار شراب خواری منجر به زنا و سرقت و قتل و شرک می‌گردد و از این جهت امام پنجم فرمود بزرگ‌ترین گناه شراب خواری است - و اضافه فرمود همان طور که درخت ریشه می‌دواند و به قدرت خود نباتات اطراف را از بین می‌برد شراب و آثار وخیم آن صفات فاضله بشری را می‌کشد و سموم کشنده‌ای در فکر ایجاد می‌کند.

## تعلیم استفاده از آب و خاک و فلاحت‌

### اشاره

یکی از ارکان زندگانی بشر و مایه بقاء و حیات مادی امر زراعت و فلاحت و کشاورزی است که بر تمام شئون زندگی تقدم دارد تولید مواد اولیه زندگی از وظایف اولیه هر بشری است که باید برای ادامه حیات در آب و خاک فلاحت کند و زراعت نماید و محصول به دست آورد.  
روی مبانی احتیاج و نیاز اولیه که بشر برای تغذیه و ادامه حیات داشت خداوند عالم آدم را در بهشت جا داد و به او فن زراعت و کشاورزی را تعلیم فرمود و مخصوصا او را با وسایل  
[صفحه 367]  
و تجهیزات کشاورزی به این نشئه فرستاد و طبق اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای آنکه از این آب و خاک قوت و غذای روزانه خود را تهیه کند - گندم را از بهشت آورد و کشت و در ظرف چند ساعت که نمی‌دانیم ساعت زمانی و ربوبی است یا طبق ساعت‌های محاسبی امروز هم در هر حال در قاره گرم سرزمین مسکونی محصول برداشت و زندگانی را ادامه داد - با این روایت که مورد وثوق امامیه است مسلم می‌باشد که کشاورزی از آغاز خلقت همدوش با بشر بوده و تا پایان زندگی بشر هم ادامه دارد و امروز دنیا رو به افزایش نفوس گذشته و مواد غذائی کم شده امر کشاورزی بیشتر مورد توجه قرار گرفته تا مواد اولیه تغذیه فراوان گردد و بشر از تحدید گرسنگی نجات پیدا کند.  
تولید و مصرف یکی از اهم مباحث زندگانی بشری است که در شرع اسلام مخصوصا در تعلیمات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پس از آنها امام محمدباقر در طریقه تولید محصول غذائی از نبات و حیوان و بالاخص از لحاظ مصرف به صورت شرعی تعلیماتی دارد که جالب توجه است و باید آنها که گمان می‌کنند ائمه فقط علم دین می‌دانستند و اسلام فقط فقه و اصول است تعمق نمایند تا به همه علوم طبیعی و کشاورزی و فنون صنعتی که برای کشاورزی لازم است واقف گردند.

### تعلیمات کشاورزی‌

فرمود هر وقت خواستید دانه‌ای بر زمین بریزید یک مشت از آن تخم را در دست گرفته رو به قبله به نام خدای آفریننده بگوئید.  
افرأیتم ما تحرثون أانتم تزرعونه ام نحن الزارعون  
بعد از خواندن این آیه بگو ای والله جز خداوند کسی حرث و زرع نمی‌کند آن خداوند است که از زمین می‌رویاند لا بل الله الزارع لا فلان آنگاه به اسم صاحبش بگو پروردگارا این بذر را به نام مقدس تو برای معیشت «فلان» نام خودت با زارع را ببر بریز و بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا و ارزقه السلامة و السرور و العافیة و الغبطه خداوند به برکت وجود مبارک پیغمبر و آل او این دانه‌ها را برکت ده و رزق صحیح و سالم قرار ده که مقرون به عافیت و غبطه باشد.

## ستارگان درخشنده زمین‌

ابن‌شهرآشوب در ضمن مناقب و امامت حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد: علی بن ابراهیم در تفسیر خود در ذیل آیه و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها  
[صفحه 368]  
می‌نویسد مراد ما ستارگان زمین هستیم که مانند ستارگان آسمان مردم را هدایت و ارشاد می‌نمائیم «نجوم» آل‌محمد هستند و در آیه و بالنجم هم یهتدون نیز فرموده آن ستارگان درخشان ما هستیم که خلق به پرتو افاضات علمی ما هدایت می‌شوند. [85].  
و فرمود ما اهل ذکر هستیم ما رسولان پیغمبر خدا هستیم ما مشعلداران هدایت هستیم.

## در معنی فضل‌

ابن‌شهرآشوب نقل می‌کند که فرمود فضل سه قسم است:  
1 - فضل خدای تعالی - چنانچه می‌فرماید و لولا فضل الله علیکم و رحمته که فضل خدا با رحمتش همدوش و مقرون است.  
2 - فضل پیغمبر خدا چنانچه می‌فرماید قل بفضل الله و رحمته که ابن‌عباس گفته مراد فضل رسول خدا و رحمت امیرالمؤمنین است که وحدت نوری و روحی داشته‌اند.  
3 - فضل اوصیاء است چنانچه امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله  
فرمود نحن الناس و نحن المحسودون و فینا نزلت ما هستیم آن مردمی که به ما حسد می‌برند و درباره ما این آیه نازل شده است.  
اخبار غیبت اخبار عبادت آموزش و پرورش در آداب و شئون اجتماعی تعلیمات اخلاقی آن قدر از اصحاب ابی‌جعفر نقل شده است که حد و حصر ندارد تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و احکام و فروع به قدری از هم تفکیک و تجزیه و تحلیل شده که مبهمی وجود ندارد.

## کور این جهان کور آن جهان است‌

و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی  
زندگی برای تکامل است و تکامل در سایه بصیرت و بینائی است چشم عضو بینائی نفس است برای تکامل بدن و دل عضو بینائی عقل است برای ارتقا و اعتلاء و لذا بینائی نفس را به چشم سر و بینائی عقل را به دل و قلب نسبت داده‌اند و هر صفتی که در قلب تجلی کند آن مورد توجه خلق و خالق و موجب رقاء و ارتقاء می‌گردد.  
با نور چشم سر می‌توان از همه موجودات عالم و مرائی و مظاهر عکس‌برداری نمود و به عبارت فنی ادراک نیروی محسوسات کرد و با نور ایمان و عقیدت و بصیرت و بینائی قلب می‌توان از مجردات  
[صفحه 369]  
و مدرکات عقلانی عکس‌برداری کرد و علوم و فنون را طرح و نقاشی نموده در محفظه دماغ جا داد.  
احساسات از محسوسات و عکس‌برداری تصویر بر می‌دارد ادراکات از معقولات که در مرائی تصورات او قرار گیرد عکس بر می‌دارد نور چشم نیازمند نور خارجی است تا بتواند مرائی را ببیند چنانچه تا روز نشود و نور نباشد چشم نمی‌بیند دیده بصیرت هم تا نور ایمان و معرفت و عقل و علم نباشد نمی‌تواند معقولات و مدرکات را دریابد با این مقدمه امام محمدباقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه که می‌فرماید هر کس در این دار کور باشد در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود در این تفسیر امام چنین می‌فرماید.  
من لم یدله خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و دوران الفلک بالشمس و القمر و الایات العجیبات علی ان وراء ذلک امرا هو اعظم منه فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا  
و در خبری با این اضافه که فهو عمالم یعاین اعمی و اضل سبیلا می‌فرماید کسی این نور و روشنائی آسمان و زمین و سازمان منظومه‌های شمسی که موجد شب و روز می‌گردد و این مدار سیارات از آفتاب و ماه و آیات عجیبه و شگفت‌آمیزی که رخ می‌دهد و آنچه از موالید و عناصر و مواد در این فضای بی‌انتهای منظومه‌های کهکشان‌ها که به چند ملیون می‌رسد او را در این زندگی رهبری نکند و نفهمد و بینائی و بصیرت دل در فهم آن‌ها بر دلالت وجود واجب‌الوجود نداشته باشد چنین کسی که نتواند این هیئت و هیکل عالم صغیر و کبیر را معاینه کند و دلیل یک مهندس قادر و توانا و عالم و غالب نشناسد چنین کسی نیز در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود.  
به اضافه که در این عالم می‌توان به دلالت چشم سر آیات الهی را دید و از آن به چشم دل مظاهر قدرت لایتناهی حق را نگریست و اقرار و اعتراف به خلاقیت و رزاقیت و حیات و علم و قدرت و اراده او نمود و کسی که در این نشئه با این همه مظاهر قدرت و آثار وجودی پی به توحید نبرد یقینا در آن عالم نیز که عالم مجردات است به حقایق سلسله نفوس مجرده پی نخواهد برد.  
و لذا امام علیه‌السلام در احتجاج خود با یکی از خوارج فرمود:  
قال بلی لم تره العیون بمشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان  
[صفحه 370]  
لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواس و لا یشبه بالناس موصوف بالایات معروف بالدلالات لا یجوز فی حکمه ذلک الله لا اله الا الله  
فرمود آن خدای خالق متعال با چشم سر دیده نمی‌شود بلکه به نیروی بینائی دل دیده می‌شود چشم دل‌ها می‌تواند او را ببیند و به حقایق ایمان دریابد او را نمی‌توان به قیاس و حواس درک کرد و با آنچه در خیال و وهم و گمان آید نمی‌توان برابر و تشبیه و تمثیل و قیاس نمود - او را باید به خلاقیت انسان و مظاهر آیات و مصادیق توحید و مصنوعات و مخلوقات شناخت - او در حکومت و قضاوتش جور و ستمی به احدی نکرده است و نمی‌کند و این بصیرت دل در آخرت مبتنی بر بصیرت دل دنیوی است.

## توصیفی از محشر

قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا  
از مواد آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه‌السلام چهار قسمت بسیار حساس و دامنه‌دار بود که در اکثر اخبار که بیش از سی هزار حدیث گفته‌اند این چهار قسمت حساس و آشکار است.  
(اول) توحید متضمن عدل الهی.  
(دوم) نبوت عامه و خاصه.  
(سوم) امامت که متضمن اخلاقیات و بسیاری از معارف اسلامی می‌باشد.  
(چهارم) معاد که وصف محشر را بیان می‌کند و قسمت اعظم فرهنگ دین را پس از این عالم که برای سایر ادیان هم به اجمال بیان شده است توصیف و تشریح فرموده است.  
در روضه کافی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام مروی است که به جابر فرمود ای جابر روز قیامت تمام مخلوق اولین و آخرین در عرصه محشر وارد می‌شوند و مهیای حساب و خطاب می‌گردند. خطابی که فاصل میان حق و باطل خواهد بود.  
فرمود چون مردم همه حاضر شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را می‌خواند و خود یک حله سبز می‌پوشد که از پرتو آن شرق و غرب روشن می‌گردد و وصی او امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز لباسی نورانی به تن می‌کند مانند لباس سبز پیغمبر پس از آن رسول خدا لباس گلگون می‌پوشد و علی بن ابیطالب هم نظیر آن را بر تن می‌کند و بالای منبری از نور بالا می‌روند و آنگاه  
[صفحه 371]  
مردم را برای حساب بخوانند و ما باذن الله به زعامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به دوزخ رهبری می‌کنیم.  
پس از آن پیغمبران علیهم‌السلام در عرصه محشر ظاهر می‌شوند و در مقابل عرش حق صف بسته تا خطاب می‌شود به علی بن ابیطالب که پیغمبران سلف را به منازل و قصور رفیعه خود در بهشت راهنمائی کنند و این است معنی قسیم الجنة و النار و این شغل و کار مخصوص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و این کرامتی است از مختصات آن حضرت که بهشتیان را در بهشت عدن الهی و جهنمیان را در جهنم غضب حق جای می‌دهد و ابواب بهشت و جهنم و کلید آن در دست امیرالمؤمنین است.  
در کتاب امالی از جابر روایت می‌کند که امام محمدباقر در تفسیر آیه وجی‌ء یومئذ بجهنم فرمود وصف روز قیامت و پهنه رستاخیز دوزخ را از پیغمبر سؤال کردند فرمود.  
فقال اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله الا الله غیره اذا جمع الاولین و الاخرین اتی بجهنم نقاد بالف زمام اخذ بکل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد و لها هدة و تحطم و زفیر و شهیق انها التزفر الزفرة فلولا ان الله عز و جل اخرها الی الحساب لاهلکت الجمیع ثم یخرج منها غسق یحیط بالخلایق البر منهم و الفاجر فما خلق الله عبدا من عباده ملک و لا نبی الا و ینادی یا رب نفسی و انت تقول یا رب امتی ثم وضع علیها صراط ادق من الشعر واحد من السیف علیه ثلاث قناطر الاولی فعلیها الامانه و الرحمة و الثانیة علیها الصلوة و الثالثه علیها عدل رب العالمین جل و علا لا اله غیره فیکلفون الممر علیها فتحبسهم الرحمه و الامانه فان نجوا منها کان المنتهی الی رب العالمین جل و عز و هو قوله تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد و الناس علی الصراط فمتعلق و قدم تزل و قدم تستمسک و الملائکة حولهم ینادون یا حلیم اغفر و ارحم و اصفح وعد بفضلک و سلم سلم و الناس یتهافتون فیها کالفراش فاذا نجا ناج برحمة الله عز و جل نظر الیها فقال الحمد لله الذی نجانی منک بعد ایاس بمنه و فضله ان ربنا لغفور شکور  
یعنی فرمود جبرئیل به من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه مخلوق خود را از اولین و آخرین در محشر فراهم سازد و دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهاری به دست صد هزار فرشته عمال غلیظ و شدید و سخت و درشت جهنم می‌باشند مردم را به صحنه رستاخیز می‌کشانند و صدای مهیبی خطرناک و بسیار لرزاننده مانند فریاد یک جمعی یا شکستن یک  
[صفحه 372]  
بنیانی محکم و استوار بر گوش محشریان می‌خورد که بانگی جان‌افزا و زفیری دل‌فرسا می‌باشد مردم از آن صدای مهیب نعره‌ها می‌کشند و اگر اراده حق بر رسیدگی حساب نبوده از آن صدا همه جان می‌سپردند آن گاه متعاقب آن یک گردونه یا حلقه آتش از جهنم بیرون جستن می‌کند که کالبدها را بر خود می‌لرزاند طالح و صالح از آن گردونه آتش متوحش می‌گردند و هر کس در محشر است از هول قیامت و حساب مضطرب و پریشان خاطر خدای را به مدد و ترحم و عفو و مغفرت می‌خواند حتی فرشتگان و ملائکه مقرب و انبیاء مرسل همه یک جا می‌گویند رب رب رب نفسی و هیچ کس جز خدا و خویش چیزی در نظر ندارد.  
جبرئیل گفت اما تو ای پیغمبر خاتم در عرصه محشر به ناله فریاد امتی امتی و به اندیشه نجات امت باشی پس از آن صراط و پل مخصوص بر روی جهنم می‌کشند تا بهشتیان از آن عبور کنند که ان هی الاواردها ناچار هر کس باید از آن پل بگذرد و هر که از پل بگذرد خندان بود فرمود این پل باریکتر از مو و تندتر از دم شمشیر و بران‌تر از آن است.  
فرمود بر آن سه پل است اول امانت و رحمت و ادای حق رحم است یعنی ادای حقوق خدا و خلق و عدم خیانت در آن و ترحم بر بندگان و ترک ستمکاری با ایشان و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و صله رحم را مراعات کردن و پل (قنطره) دوم نماز است که انسان باید ادای نماز خدا بنماید و امر او را درباره نماز اطاعت کند.  
پل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم به عدل می‌راند و بر حسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم می‌شود و در این هنگام مردمان را مکلف دارند که بر صراط عبور دهند و در عبور صفات فاضله رحمت و امانت و غیره که گفتیم آنها را از خطر لغزش و پرت شدن و افتادن حفظ می‌کند و اگر دارای این صفات که ادای حق خلق است نباشد در خطر خواهد افتاد و اگر از پل دوم هم رد شد نماز بازخواست می‌کند همان طور که شفاعت می‌نماید و این است معنی کلمه خداوند نگهبان و در کمین‌گاه است که مراد نماز خدا باشد و در این حرکت بسیاری قدم سست کنند و لغزش یابند و ثابت قدم و استوار گردند و فرشتگان اطراف آنها گویند یا علیم و یا حکیم یا کریم از گناه آنها درگذر و عفو فرما و به فضل خود ببخش و بیامرز و آنها را به سلامت بر سر منزل مقصود برسان تا هر کس از آن پل بگذشت در رحمت الهی وارد شده و بعد که به آتش جهنم و حال دوزخیان می‌نگرد می‌فهمد چه خطری از او گذشته و از چه ورطه هولناکی نجات یافته است آن وقت می‌گوید سپاس خدای را که مرا پس از یأس و نومیدی و هیبت و شدت به امید فضل خود نجاتم داد.  
[صفحه 373]

## خبر دیگر درباره محشر

به نقل روضه کافی به سند محمد بن اسحق گفت از امام محمدباقر شنیدم که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فرمود روزی که جماعت پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن به اقسام رحمت الهی حشر می‌کنیم - فرمود ای علی وفد جز مردم سواره نباشند یعنی اطلاق وفد بر سواران می‌شود و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیه اشاره شده مردمی می‌باشند که از خدای می‌ترسند پرهیزکار - پارسا - متقی با ورع زیسته و خداوند هم آنها را دوست داشته و اختصاص داد به محبت خود و اعمال آنها را مورد توجه و رضایت قرار داد. و این مردم متقیان هستند آنگاه خطاب به علی بن ابیطالب کرده فرمود:  
یا علی اما و الذی خلق الخلقة و بری‌ء النسمه انهم لیخرجون من قبورهم و ان الملائکة لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکللة بالدر و الیاقوت و جلائلهما الاستبرق و السندس و خطبها جدل الارجوان تطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک من قدامه و عن یمینه و عن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم و علی باب الجنة شجرة ان الورقة منها لیستظل تحتها الف رجل من الناس و عن یمین الشجره عین مطهرة مزکیة قال فیشقون منها شربة شربة فیطهر الله بها قلوبهم من الجسد و یسقط عن ابشارهم الشعر و ذلک قول الله عز و جل و سقاهم ربهم شرابا طهورا من تلک العین المطهره قال ثم یصرفون الی عین اخری عن یسار الشجره فیغتسلون فیها و هی عین الحیوة فلا یموتون ابدا  
قریب بدین مضمون فرمود ای علی سوگند به خدائی که دانه را شکافت و این خلق را بیافرید این گروه یعنی پرهیزکاران که در دار دنیا به تقوی کار کرده‌اند از قبور خود بیرون می‌شوند و فرشتگان خدای سبحانه تعالی با ناقه های عزت که بر آنها بار طلا نهاده و مکلل به در و یاقوت است و از استبرق و سندس بهشت پوشیده شده و زمامش از پوست ارجوان بتافته ایشان را استقبال کنند و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و جلال به محشر طیران دهند و با هر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و طرف راست و چپ وی در حرکتند و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سپارند تا به درب بهشت اعظم برسانند و بر باب بهشت درخت بزرگی است چنانکه هر برگی از برگهایش هزار مرد از آدمیان را  
[صفحه 374]  
در سایه خود حفظ می‌کند و از جانب راست این درخت چشمه‌ای است پاک و صاف که آن مردم متقی از آن جرعه جرعه می‌نوشند و خدای تعالی از برکت و میمنت این چشمه دل‌های ایشان را از غبار حسد بشوید و پاک گرداند و موی بسیار از بشره آنها فرو ریزد و این است معنی قول خدای تعالی که فرمود بیاشاماند پروردگار ایشان به مردان متقی شراب طهور و مطهر و مزکی باشد و این همان چشمه زندگانی و آب حیات است که هر کس بیاشامد بوی مرگ دیگر نمی‌شنود.  
ثم قال یوقف بهم قدام العرش و قد سلموا من الافات و الاسقام و الحر و البرد ابدا قال فیقول الجبار جل ذکره للملائکة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنه و لا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضائی عنهم و وجبت رحمتی لهم و کیف ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات و السیئات قال فتسوقهم الملائکه الی الجنه فاذا انتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم ضرب الملائکة الحلقه ضربة تصر صریرا فبلغ صوت صریرها کل حوراء اعدها الله لاولیائه فی الجنان فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر الحلقة فیقول بعضهم لبعض قد جائنا اولیاء الله فینفتح لهم الباب فیدخلون الجنه و تشرف علیهم ازواجهم من الحور العین و الادمیین فیقلن مرحبا بکم فما کان اشد شوقنا الیکم و یقول لهن اولیاء الله مثل ذلک.  
فرمود یا علی این پرهیزکاران را در پیشگاه عرش حق نگاه می‌دارند آنجا از تمام آفات و اسقام و بلیات و آلام و امراض و زحمات و گرما و سرما و صدمات آسوده خواهند بود آنگاه از جانب عرش پروردگار به فرشتگانی که با آنها هستند خطاب می‌شود دوستان ما را به بهشت جاوید رهبری کنید و دیگر متوقف نسازید زیرا آنها بر دیگران سبقت و امتیاز دارند رضا و خشنودی ما را بر هر کار در دنیا مقدم داشته‌اند و کارهای خود را به ورع و پارسائی برگزار نموده‌اند ما از آنها راضی و از اعمال‌شان خشنود هستیم رحمت من در حق آنها واجب است و نباید آنها در حساب دیگران و در صفوف کسانی که دارای حسنات و سیئات با هم هستند در یک صف قرار گیرند.  
فرشتگان رحمت حق این جماعت پرهیزکاران را به بهشت عدن و به بهشت اعظم راهنمائی می‌کنند.  
فرشتگان حلقه درب بهشت را چنان می‌کوبند که صدای آن به تمام حوریانی که  
[صفحه 375]  
خداوند تعالی آفریده است و در باغ‌های بهشت و جنات رضوان برای دوستانش مهیا داشته می‌شنوند و چون صریر و صدا را بشنوند یکدیگر را بشارت می‌دهند و می‌گویند اولیاء خدا و دوستان حق نزد ما آمدند - آنگاه درب بهشت بزرگ را بگشایند و آنها را درون بهشت جا دهند و از ازواج ایشان از حورالعین و آدمیان همه حضور به هم رسانده استقبال کنند و خیر مقدم گویند که مرحبا بر شما به دیدار شما بسیار شایق و منتظر بودیم اولیاء خدا نیز همان تحیت و ترحیب را می‌گویند و با هم بخرامند.  
در اینجا علی علیه‌السلام عرض می‌کند یا رسول الله معنی قول خدای تعالی که می‌فرماید غرف من فوقها غرف مبنیة چیست؟ فرمود غرفه‌های بلند که بر فراز آن غرفه‌های بلند دیگر است بدون قصور و اعوجاج در نهایت استحکام و استواری بنا شده.  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این غرفه‌ها برای اولیاء خودش با در و یاقوت و زبرجد ساخته شده و سقف‌های آن از طلا کشیده شده و به نقره پوشیده شده و هر غرفه‌ای از آن غرفه‌ها هزار درب طلا دارد و بر هر دری هزار فرشته موکل است.  
و اضافه فرمود که «فیها فرش مرفوعه اذا ادخل المؤمن الی منازله فی الجنة و وضع علی رأسه تاج الملک و الکرامه البس حلل الذهب و الفضه و الیاقوت و الدر منظومة فی الاکلیل تحت التاج قال و البس سبعین حله صریر بالوان مختلفه بالذهب و الفضه و الیاقوت خیر فذلک قول الله عز و جل یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر فاذا جلس المؤمن علی سریرة اهتز سریرة فرحا فاذا استقر لولی الله عز و جل فی الجنان استأذن علیه المتوکل بجنانه لیهنه بکرامة الله عز و جل ایاه فیقول له خدام المؤمن من الوصفاء و الوصائف مکانک فان ولی الله عز و جل قد اتکا علی اریکته و زوجته الحوراء تهیأ له فاصبر لولی الله.»  
فرمود در آن منازل عالیه فرش‌های بلندی بر فراز هم افکنده‌اند و چون مؤمن به منازل خود که بهشت است وارد شوند تاج کرامت و ملک بر سر او گذارند و جامه‌ها و حله‌های زربافته و سیمین که با یاقوت و در به هم پیوسته در اکلیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید و هفتاد جامه حریر با رنگ‌های گوناگون و انواع لباس ملون با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده این لباس‌ها را بپوشند و در این مورد است که خداوند عالم فرموده.  
زیور بسته شوند در بهشت جاوید با دست ابرنجن‌های زرین و مروارید و جامه‌های حریر  
[صفحه 376]  
زربفت مروارید نشان و چون شخص مؤمن بر تخت خویش جلوس کند سریرش از شدت فرح و شادمانی به جنبش درآید و چون ولی خدا در جنان جاودان استقرار یابد آن فرشته که موکل باغ‌های اوست رخصت گیرد و او را به کرامت و مبارکباد خدای تعالی و تهنیت و تحیت تبریک گوید و خدام مؤمن از زن و مرد او را خیر مقدم گویند و ازواج آنها آماده‌باش خود را به عرض او برسانند - آنها مشعوف و مسرور گردند سپس حورالعین از خیمه‌ها بیرون می‌آیند و با لباس‌های زرین به راهنمائی فرشتگان به سوی سریر آنها می‌روند و بوی مشک و عنبر از آنها ساطع است.  
این حوریه‌ها با تاج کرامت و با کفش مکلل به یاقوت و لؤلؤ و بند نعلین او از یاقوت سرخ است چون آنها به ولی خدا نزدیک شوند متقیان و دوستان خدا با شوقی مفرط به ملاقات آنها رفته استقبال کنند و به حورالعین گویند امروز روز رنج و تعب و زحمت نیست بلکه زمان آرامش و آسایش است.  
می‌فرماید یا علی این متقیان با حورالعین معانقه می‌کنند و معانقه آنها پانصد سال طول می‌کشد بدون آنکه از هم ملول شوند و هر دم هزارها فرشته برای تهنیت او آیند و تبریک گویند و دسته دسته فرشتگان به زیارت ولی خدا خواهد آمد - و از هر دری هزارها فرشته به دیدار ولی خدا آمده با هم مفاخرت می‌کنند - دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام آنها تقدیس و تسبیح گویند و لحمدالله رب العالمین بخوانند و برای آنها رزق معلومی هست و صفات صبر و شکیبائی و حلم و بردباری آنها به صورت زیبائی تجسم پیدا کند و برای آنها فضیلتی گرد. [86].

## آموزش امام محمدباقر علیه السلام در ضروریات زندگی‌

هر امامی ساعتی به او اختصاص دارد که در آن ساعت می‌توان بدو توسل جست و طبق تعلیمات خودشان مسئلت حاجت نمود.  
نوشته‌اند از ساعت اختصاصی امام محمدباقر علیه‌السلام اول ظهر است و چون در این ساعت هم وقت عبادت است و هم موقع غذا خوردن که آداب هر دو را آموخته است اما نافله ظهر چهار رکعت است و دعای آن این است که خود امام می‌خوانده‌اند  
«اللهم رب الضیاء و العظمة و النور و الکبریاء تجبرت بعظمة بهاءک و مننت علی عبادک برأفتک و رحمتک و دللتهم علی موجود رضاک و جعلتهم دلیلا یدلهم علم محبتک و یعلمهم و  
[صفحه 377]  
یدلهم علی مشیتک اللهم بحق محمد بن علی اسئلک و اقدمهم بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد»  
آنگاه فرمود قبل از شروع به غذا بخوانید.  
«اللهم انی اسئلک فی اکلی و شربی السلامة فی وعکه و القوة به علی طاعتک و ذکرک و شکرک و ان تشجعنی بقوتها علی عبادتک و التحرز من معصیتک»  
و پس از اتمام غذا بخوانید  
«الحمدلله الذی اطعمنا و سقانا و ایدنا و آوانا و انعم علینا و افضل الحمدلله الذی یطعم و لا یطعم»  
و چون سفره را برچیدند بخوان «الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلنا نعمة مشکورة» و هنگام آشامیدن بگو «الحمدلله منزل الماء من السماء مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء»  
و پس از سیراب شدن بخواند:  
«الحمدلله الذی سقانا ماءا عذبا و لم یجعله لی اجاجا بذنوبی»  
و در حال خلال کردن و مسواک زدن بگوید:  
«اللهم بارک فی الخلالین و المتخللین» که مراد این است در همه شئون زندگی خدا را ناظر و شاهد بداند.

## مکتب امام محمدباقر علیه السلام در ادبیات‌

### اشاره

روش پرورش مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام که از آغاز آفرینش شروع گردید که علوم و معارف عمومی بشر را از خلقت آدم ابوالبشر با زمان و مکان و تعلیم و تربیت اولاد آدم بیان فرموده است و چون بیان همه مطالب و ذکر تمام احادیث آن در این کتاب غیر ممکن است ما مطالب را فهرست کرده و برای تشحیذ افکار خوانندگان گرامی و اثبات اینکه مکتب باقری وسیع‌ترین مکتب علم و دانش بوده است ذکر می‌کنیم و باید اعتراف کرد که اساس همین مکتب بود که زمینه را برای نشر مکتب جعفری مهیا و آماده نمود.  
یکی از مواد برنامه آموزش امام پنجم علیه‌السلام تعلیم ادب و آداب و ادبیات بود که این فن را در سایه قرآن و تعلیمات آسمانی به مردم آموخت و چون ادبیات هر ملت پدیده روحی و تراوش افکار و آثار نفسانی آنها می‌باشد امام محمدباقر این تراوشات دینی را از قرآن به نام ادب و اخلاق آسمانی آموخت و خود در ادبیات ملی شرکت داشت البته شعر که از صناعات  
[صفحه 378]  
خمس و از فنون منطقی است برای امام دون مرتبه مقام ولایت است ولی به شرحی که در جای خود گفتیم امام عالم به علوم اولین و آخرین است و در تمام فنون علوم مهارت و استادی دارد و از سرچشمه علوم غیبی سیراب گردیده بر او چیزی مکتوم نیست فرمان او بر حروف و الفاظ و کلمات هم مانند فرمان بر عناصر و موالید و مواد طبیعی است که همه در حد خود از امام اطاعت می‌کنند و لذا شعر گفتن کار مشکلی نیست آنها در فصاحت و بلاغت و رسائی کلمات و الفاظ و رقیقی معانی و لطائف آن ملوک سخن هستند و سخنان آنها نیز پادشاه سخنان است چنانچه دیده‌ایم در صف اولیه سخنوران جهان در نظم و نثر قرار گرفته‌اند و لذا دیدیم که در آثار امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و همه فرزندانش رشته نظم و نثر مانند صفوف سربازان در فرمان او قرار داشته و اکثر در سخن منظوم و منثور اعجاز نموده‌اند.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام برای آنکه در فن شعر گویندگان ترویج و تقدیر فرماید گاهی خود احساسات و ادراکات معنوی را در قالب الفاظ می‌ریخت و نظمی استوار و شعر موزون و مقفی و کلماتی مسجع و مطلوب به جا می‌گذاشت و ما برای نمونه چند بیت را از آن حضرت نقل می‌کنیم.

### امام محمدباقر علیه السلام و شعراء

ابن‌شهرآشوب می‌نویسد: شاعری عبدالملک بن مروان را مدح کرده بود آمد حضور امام اشعار خود را خواند و پرسید چطور است امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود اینکه می‌گوئی اسد اسد سگ است و اینکه گفتی شمس شمس جماد است این که بحر دریا موات و مرده است این که گفته‌ای حیه حیه مار است و اینها افتخاری نیست که کسی را باشد با شمس یا دریا تشبیه کنی - کمیت حاضر بود گفت  
من لقب میثم مستهام  
غیر ما صبوه و لا احلام  
تا آنجا که گفت:  
اخلص الله لی هوای فما اغرق  
نزعا و لا تطیش سهامی  
امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این طور بگو  
فقد اغرق نزعا  
و ما تطیش سهامی  
کمیت گفت یابن رسول الله تو از من اشعر هستی و بهتر شعر می‌گوئی  
کمیت قصیده‌ای در مدح امام محمدباقر علیه‌السلام گفت حضرت توجه به کعبه کرد فرمود اللهم ارحم الکمیت و اغفر له ثلاث مرات آنگاه فرمود ای کمیت این صد هزار  
[صفحه 379]  
«درهم است» که اهل بیت من برای تو جمع‌آوری کرده‌اند گفت به خدا قسم من برای صله مدح تو نگفتم اما میل دارم پیراهن خود را به من انعام فرمائی تا کفن خود نمایم.

### اشعار امام محمدباقر علیه السلام

مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد بن محمد بن علی بن العلقمی وزیر کتانی نوشته که ابوالفتح یحیی بن محمد بن حیاء کاتب از آن نقل کرده است مردی را در بین مکه و مدینه دیدم از او پرسیدم تو کیستی به این شعر پاسخ داد  
لنحن علی الحوض ذواده  
نذود و یسعد وراده  
فما فاز من فاز الابنا  
و ما خاب من حبنا زاده  
فمن سرنا نال منا السرور  
و من ساءنا ساء سلاده  
و من کان غاصبنا حقنا  
فیوم القیامة میعاده  
پرسیدم آن جوان کیست گفتند محمد بن علی بن الحسین است  
در کتاب ربیع‌الابرار هم این اشعار را به آن حضرت نسبت داده است  
عجبت من معجب بصورته  
و کان من قبل نطفة مذره  
و فی غد بعد خسف صورته  
یصیر فی القبر جیفة قذره  
و هو علی عجبه و نخوته  
مابین جنبیه یحمل العذره  
در مناقب ابی‌خالد برقی در کتاب الشعر و الشعراء این شعر را از امام محمدباقر علیه‌السلام به تمثیل آورده است  
و اطرق اطرق الشجاع و لو یری  
مساغا لنابیه الشجاع لصمما

## قحطی زمان امام محمدباقر علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز

در سابق گفتیم که در میان ائمه علیهم‌السلام هیچکدام مانند امام محمدباقر علیه‌السلام در مضیقه مالی و دست‌تنگ نبودند و هیچ یک آنقدر خرج و نفقه‌خور نداشتند اکنون دلایل اجمالی این گفتار را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.  
امام محمدباقر علیه‌السلام اول امامی بود که بین دو علوی و دو هاشمی جمع کرد و دو تیره در یک قبیله توجهشان به این نقطه مابه الاجتماع و مرکز التقاء و مصب دو نهر شیرین مجرای شجره‌ی طیبه بود که باید معیشت آنها را اداره نماید و ضمنا از جهت اجتماعی هم در زندگانی  
[صفحه 380]  
پدرش زین‌العابدین علیه‌السلام گفته شد که آن امام انام صد خانواده را شبانه مانند جدش امیرالمؤمنین که چهارصد خانواده را در کوفه نان و آب می‌رسانید او هم در شهر کوچک مدینه صد خانواده را از جهت معیشت اداره می‌کرد و نمی‌دانستند کیست به درب خانه آنها نان و آب می‌برد تا وقتی امام چهارم رحلت کرد و این مقرری شبانه قطع شد فهمیدند زین‌العابدین (ع) بود - این خانواده‌ها نیز از امام محمدباقر علیه‌السلام انتظار داشتند و امام پنجم هم ناگزیر باید اداره امور معیشت بینوایان را به عهده بگیرد و لذا به آنها مانند پدر کمک می‌کرد - تکثیر اولاد علوی و هاشمی و قتل‌عام و غارت اموال مردم مدینه در ظرف پنجاه سال اخیر از واقعه کربلا تا رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام و فقر و بی‌چیزی مردم زندگی را سخت کرده بود و همه مردم آن شهر چشم به شخصیت این امام دوخته و از او انتظار کمک و حمایت داشتند - یک جهت دیگر هم این نظریه را تأیید می‌کند و آن وفود و ورود دانش‌طلبان اطراف از اصحاب امیرالمؤمنین و شیعیان و معارف پروران و فرهنگ پژوهان کوفه و بصره و ایران - (عراقین) و غیره بود که برای کسب علم و دانش به طرف مدینه می‌آمدند و به خانه امام محمدباقر که مؤسس مدرسه بزرگ و دانشگاه اسلامی بودند وارد می‌شدند پذیرائی آنها و تقاضای اکثر آنها برای خرج سفر و تأمین معیشت هم یک رشته مخارج مسلمی را به وجود آورده بود که در قبال آن درآمدی نداشت - نکاتی دیگر باز مؤید این گفتار است چنانچه از اخبار و مواد تعلیمات امام به دست می‌آید که آن حضرت دست تنگ بود و به زحمت بسیار فراوان به کار و کوشش می‌پرداخته است یکی زراعت و فلاحت شخصی خود آن حضرت بود که پس از درس و بحث و فحص علمی به نخلستان‌ها و اراضی مزروعی خود در احد و اطراف مدینه می‌رفت و مشغول کشاورزی می‌شد تا از این راه کمکی به هزینه‌های زندگی بشود و مهم‌تر از همه این است که در زمان این امام یک قحطی عظیمی در مدینه و اطراف آن رخ داد که تا شام ادامه یافت و مردم سخت در زحمت بودند نخلستان‌ها از بی‌آبی حاصل نداشت مزروعات خشک شد قنوات و چاه‌ها آب نمی‌داد و امام محمدباقر در این روزها بیشتر مردم را به جود و بخشش مواسات و مساوات و برادری و اطعام و اکرام دعوت و تشویق و ترغیب فرمود و در امر کشاورزی و کار و کوشش سخت مردم را تحریض می‌کرد و نامه‌هائی می‌نوشت مبنی بر تقوی و پرهیزکاری و زهد و ورع و پارسائی دنیا که همه این عوامل موجب تسلی خاطر بشر در این حوادث و انقلابات است درس فضیلت و کرامت می‌داد و مخصوصا به عمر بن عبدالعزیز  
[صفحه 381]  
تأکید در عدالت و رعیت پروری داشت و او را به جانب دل‌های مردم توجه نمود تا به داد آنها در فقر و قحطی و غلا برسد و معیشت آنها را اداره نماید.  
این مقدمات همه مؤید گرفتاری‌های معیشت و کار و فعالیت آن امام گردید که موجب اخبار تحریض و ترغیب بر سعی و کوشش و فعالیت در کار و زندگی از یک طرف و منع ضجرت و تنبلی و کسالت و تن‌پروری و یأس و نومیدی از طرف دیگر بود که در این راه اصرار و آموزش مفصلی فرموده است.

## چند قطعه از سیاست‌نامه

حکایت  
چنین گویند که در زمان عمر بن عبدالعزیز قحط افتاد و مردم در رنج افتادند. قومی از عرب نزد وی آمدند و بنالیدند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما گوشت‌ها و خون‌های خویش بخوردیم اندر قحط یعنی لاغر شدیم و گونه‌ها زرد شد از نیافتن طعام و واجب ما اندر بیت‌المال تو است این مال آن تو است یا آن خدای عز و جل یا آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خدای است از آن ما است و اگر از آن خدای است خدا را بدان حاجت نیست و اگر از آن تست «و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین». تفسیر چنان است که بر ما صدقه کن که خدای تعالی مکافات کننده نیکوکاران است و اگر از آن ما است به ما ارزانی دار تا از این تنگی برهیم که پوست بر تنهای ما خشک شد عمر بن عبدالعزیز را دل بر ایشان بسوخت و آب به چشم اندر آورد. گفت هم‌چنین کنم که شما گفتید هم در ساعت بفرمود تا کار ایشان بساختند و مقصود حاصل کردند و چون خواستند که برخیزند و بروند عمر بن عبدالعزیز گفت ای مردمان کجا می‌روید؟ چنانکه سخن بندگان خدای با من گفتید سخن من با خدای بگوئید یعنی مرا دعا کنید.  
پس اعرابیان روی سوی آسمان کردند و گفتند یا رب به عزت تو که با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که با بندگان تو کرد.

## مختصات امام محمدباقر علیه السلام

با آنکه ائمه دین ما برای ارشاد مردم همه در یک برنامه قیام و انجام وظیفه می‌کردند و در مقام آسمانی امامت در یک صف بودند معذلک هر یک از آنها دارای مزایا و اختصاصی بوده‌اند که مشخص آنها از دیگری می‌شده است.  
هر یک از بشر اگرچه در صورت و ظاهر با هم وجه مشترک دارند ولی در خصال و صفات مابه الاختلاف و مابه الافتراق دارند که همان ممیز و مشخص آنها می‌گردد.مثلا امیرالمؤمنین جامع اضداد بود و همه صفات متضاد را مانند شجاعت و عبادت و کثرت التفات و بی‌اختیاری در محراب و قدرت انتقام و رحم و شفقت و غیره به عرصه ظهور و بروز رسانیده یا امام حسن مجتبی علیه‌السلام در حلم و صفح و گذشت بسیار بزرگوار بود که  
[صفحه 382]  
مصالح نوع مسلمین را بر منافع شخصی خود که خلافت بود ترجیح می‌داد - و سیدالشهداء در فداکاری و جانبازی به جائی رسید که دست هیچ بشری در صبر بر مصائب بدانجا نمی‌رسد و امام زین‌العابدین در رنج و تعب بر این مصائب تحمل می‌کرد و امام محمدباقر علیه‌السلام در اغتنام فرصت برای بسط بساط علم و دانش بسیار بامهارت بوده است.  
او اول کسی است که از دو علوی و دو هاشمی به وجود آمده است - اول شکافنده علوم و معضلات علمی بود - او مرسوم انبیاء را در ارشاد و هدایت تجدید کرد و علوم جدش را احیاء نموده و دنباله آن همان دعوی سلونی قبل ان تفقدونی را گرفت و شروع به نشر معارف و علوم و فنون نمود.  
امام محمدباقر در تفسیر و حدیث و قصص قرآن و اخبار و علوم طبیعی و ریاضی و فلکی علاوه بر تشیید مبانی فقه و اصول عقاید و فروع احکام دین مکتبی عمیق و دامنه‌دار گشود که بیست سال طول کشید و نتیجه بسیار مثبتی رضایت‌بخش از آن گرفت.

## خانه امام محمدباقر علیه السلام

در آن نهضت سیاسی و انقلاب فکری که در زمان امام محمدباقر علیه‌السلام رخ داد مردم جز باقرالعلوم کسی را در نیروی علم و فضیلت نمی‌شناختند و لذا قوافل بزرگی پی در پی از اطراف به مدینه می‌آمدند و مهبط و منزل آنها در سرای امام محمدباقر علیه‌السلام بود که روزها اطراف او را می‌گرفتند یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع می‌شدند و از محضر علمی این امام استفاده می‌کردند طالبین علم و فضیلت و دانش پژوهان و علاقمندان به علم و دین با یک میل مفرط و شعفی به مدینه رهسپار می‌شدند و با سابقه سیادت و زهد و تقوی و علم و فضیلت این خاندان مخصوصا پس از شهادت سیدالشهداء روحی فداه محور علم و دانش مدینه بود و جلب توجه همه تابعین و صحابه و معارف پژوهان را نمود و مرکز دانشگاه اسلامی گردید مدینه منوره زیر سایه آن حضرت یک نهضت علمی و حرکت فکری برقرار کرد و هر کس فارغ‌التحصیل آن دانشگاه گردید شهره آفاق شد.  
امام محمدباقر علیه‌السلام علاوه بر افاضات علمی دارای سخاوت و جود و بخشش بسیاری هم بود که این جهت هم برای ضعفای دانش‌پرور کمک می‌کرد تا در مدینه حاضر شوند هم از محضر علمی آن حضرت بهره‌مند گردند و هم برای امرار معاش خود مالی فرا گیرند.  
سلمی کنیز آن حضرت روایت می‌کند که بعضی از برادران آن حضرت به دولت سرای او می‌آمدند امام علیه‌السلام آنها را اطعام می‌فرمود و بعضی اوقات به آنها لباس می‌داد اگر محتاج بودند پول میداد و علم و دانش می‌آموخت و بی‌نیاز بر می‌گردانید و می‌فرمود دنیا هیچ حسنی ندارد مگر بخشش به برادران خود - سلمی می‌گوید عطایای آن حضرت پانصد و ششصد درهم تا هزار درهم بوده است.  
اسود بن کثیر گوید در محضر امام محمدباقر شرفیاب شدم و از جور زمان و ستم  
[صفحه 383]  
برادران شکایت کردم فرمود چه قدر بد است برادری که در هنگام ثروتمندی تو را مراعات می‌کردند و در تنگدستی و فقر از تو بی‌خبر بودند آن گاه یک کیسه پول خواست و به من داد فرمود فعلا با آن بساز و باز نزد ما بیا.  
مناقب و فضایل نفسانی و خصال ذاتی حضرت باقرالعلوم زیاد است و آن وجود محترم مجموعه فضایل نفسانی و کمالات انسانی بود.  
صیت مکتب جعفری در مدینه در اقطار عالم اسلامی طنین‌انداز گردید و از عراق و ایران و اطراف مردم طالب علم و دانش به مدینه می‌شتافتند و با ذخایر بسیار قیمتی در علم و فضیلت بر می‌گشتند و ره‌آورد آنها بس قابل تقدیر برای مردم مسلمان بود.  
منزل امام محمدباقر علیه‌السلام همان خانه پدرش علی بن الحسین بود و آنها هیچ کدام خشتی بر خشتی و آجری بر آجری نگذاشتند و خانه و منزلی برای خود نساختند بلکه از صدقات و موقوفاتی که در اختیار داشتند برای فقرا و ایتام و بینوایان خانه می‌ساختند و منزل می‌خریدند و مسکن تهیه می‌دیدند ائمه ما هیچ کدام کاخ رفیعی نساختند و نداشتند فقط چهار امام آخری که در سامرا مهاجرت اجباری کردند منزلی خریدند که اکنون قبه و بارگاه و مسجد و مقام امام زمان است و خانه امیرالمؤمنین که هنوز باقی است نمونه آن می‌باشد.

## تعلیم استخاره‌

یکی از مختصات اسلام استخاره و طلب خیر کردن یا راهنمائی به طلب خیر است که اخبار و احادیثی از پیغمبر و ائمه معصومین در دست است و سنت علمای اسلام فقهای امامیه بوده و می‌باشد.  
علامه مجلسی (ره) در کتاب مفاتیح الغیب که در آداب و ادعیه استخاره نگاشته از شیخ مفید و سید بن طاوس به اسانید خود از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که خداوند عز و جل می‌فرماید از جمله شقاوت بنده آن است که کارهای خود را بدون مشاوره و استخاره انجام دهد و فرمود هر کس طلب خیر از من بکند توفیق اتمام آن نمی‌یابد - و فرمود اگر کسی در کاری بدون استخاره وارد شد و درمانده گردید جز خود کسی را سرزنش نکند.  
و امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود من در کاری که از خداوند خود طلب خیری کنم پروا ندارم که به راحت افتم و فرمود پدرم استخاره را به من آموخت و سوره‌های قرآن را به من تعلیم فرمود.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ما استخاره را یاد می‌گرفتیم چنانچه سوره‌های قرآن را یاد می‌گرفتیم و فرزندش فرمود هیچ کس طلب خیر از خدا نکند مگر آنکه موفق و کامیاب گردد و مشکل او آسان شود که فرمود نرید بکم الیسر و لا ارید بکم العسر.  
[صفحه 384]  
فرمود هر وقت بخواهم غلامی را بخرم استخاره می‌کنم بدین ترتیب که سه مرتبه طلب خیر می‌کنم.  
اللهم انی اسئلک بانک عالم الغیب و الشهاده ان کنت تعلم ان الامر الذی اردت خیر لی فخیر لی و یسره و ان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی الا ما هو خیر لی و رضنی فی ذلک بقضائک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی انک علام الغیوب  
معمولا سه مرتبه صلوات و سه مرتبه استغفرالله بگوید و این دعا را با مضمون آن را که قریب بدین مفهوم است بخواند.  
پروردگارا از تو مسئلت می‌کنم که مرا به خیر راهنمائی کنی تو می‌دانی و عالم به غیب و شهودی اگر صلاح و مصلحت من میدانی که این عمل را به جا آرم و خیر است برای من خیری بنما و اگر می‌دانی موجب پشیمانی و ندامت است و سبب شر دنیا و دین من می‌گردد آن را از سر من دفع کن و مرا راضی به قضاء خود ساز که تو دانا و توانائی و من نادان و ناتوانم تو حاکم به قضا و قدر من هستی من قدرت و علم و توانائی ندارم.  
به این ترتیب استخاره راهنمای او خواهد بود و چه بسیار کسانی که به استخاره پشت کرده و وقعی ننهاده‌اند و کیفر بی‌اعتنائی را دیده و پشیمانی یافته‌اند.  
کفعمی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پیغمبر سری را به علی گفت و پس از سفارشات لازم در حفظ سر فرمود این دعا را بخوان.  
اللهم اخترلی بعلمک و وفقتی لرضاک و محبتک اللهم اختر بقدرتک و جنبنی بعزتک من مقتک و سخطک اللهم اخترلی فیما ارید من هذین الامرین  
و آن دو امر که قصد را بگو و دعائی بخوان که خداوند منافع دنیا و آخرت را به شما دهد - زرارة بن اعین از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام طریق استخاره را خواست فرمود - روزهای سه‌شنبه چهارشنبه و 5 شنبه روزه بگیر و روز جمعه در محل پاکیزه‌ای دو رکعت نماز بخوان آنگاه سر به سوی آسمان بلند کن و صد مرتبه بگو اللهم انی اسئلک بانک عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم انت عالم الغیب ان کان هذا الامر خیرا لی فیما احاط به علمک فبشره لی و بارک فیه و افتح بابه و ان کان ذلک شرا فیما احاط به علمک فاصرفه عنی بمالا تعلم فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی و انت علام الغیوب.  
خداوند هر چه خیر است به تو می‌نماید و هدایت می‌شوی.  
[صفحه 385]

## ادعیه و اذکار

برانگیختن ائمه اطهار مانند تربیت معلم برای اطفال است همان طور که برای تربیت اطفال کلاس و مدرسه تهیه می‌بینید برای تربیت نمودن این طبقه افرادی لازم هستند که آنها را دانش بیاموزند و بینش یاد دهند که امروز به نام آموزشگاه تربیت معلم و آموزگار معمول و مجری است - حضرت پروردگار جل و علا برای رهبری گله آدمیان کلاس و مدرسه و آموزگاری داشت که در اصطلاح عرف آن روز چوپان و راعی می‌گفتند و آن طبقه فاضله انبیاء و اوصیاء آنها بودند که کارشان هدایت و ارشاد و رهبری و چوپانی گله آدمیان بود. تا این گله پراکنده را در دنیا جمع‌آوری نموده و متشکل ساخته به کمال مطلوب برسانند و لذا هر یک از این آموزگاران آسمانی یک امتیاز و تخصصی داشتند و آن مفهوم کلی و غرض عالی تربیتی را در قالب الفاظ مخصوصی به مردم می‌آموختند که از آن تعبیر به مختصات شخصی شده است.  
از جمله مختصات امام محمدباقر علیه‌السلام این است که برای تعلیم به مردم ادعیه و اذکاری در نماز و قنوت خود می‌خواند که معانی رقیقه آن منور کننده سطح فکر و دل‌های تاریک است و ما برای نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنیم.

## دعاء بعد از غذا

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام پس از فراغت از غذا به شکرانه‌ی نعمت‌های الهی از آنها نام می‌برد و می‌شمرد خداوند چه نعمت‌هائی به ما مرحمت فرموده که از آن استفاده می‌کنیم و پس از شماره نعم الهی این دعا را می‌خواند:  
الحمدلله الذی اشبعنا فی جائعین و اروانا فی ظامین و آوانا فی صاحبین و حملنا فی راجلین و آمننا فی خائفین و اخد منا فی عانین [87].  
خاتون‌آبادی درباره دعای امام محمدباقر علیه‌السلام چنین نقل کرده که این دعا را بسیار می‌خوانده‌اند  
اللهم ان کان لی عندک رضوان وود فاغفرلی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی یا ارحم الراحمین  
و چون خود امام علیه‌السلام بیشتر در فراغت کار به زراعت اشتغال داشته‌اند دعای زراعت می‌خواندند و آیات قرآن را مربوط به کشاورزی تلاوت می‌کردند و می‌گفتند  
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا و ارزقه السلامه و السرور و الغبطه  
[صفحه 386]

## دعای امام محمدباقر علیه السلام

ابونعیم اصفهانی نقل می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام در دل شب چنین دعا می‌خواند  
اللهم امرتنی فلم ائتمر و زجرتنی فلم ازدجرها انا ذا عبدک بین یدیک و لا اعتذر [88] (ابی) این دعا را از آن حضرت نقل کرده است  
اللهم اعنی علی الدنیا بالغنی و علی الاخرة بالعفو  
و قال (ع) لابنه یا بنی اذا انعم الله علیک بنعمة فقل  
الحمدلله و اذا احزنک امر فقل لا حول و لا قوة الا بالله  
و اذا ابطاء عنک الرزق فقل استغفر الله [89].

## حرز امام محمدباقر علیه السلام

در کتاب جنات الخلود مرحوم خاتون‌آبادی این حرز را منتسب به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام ضبط کرده است:  
اللهم یا نور السموات و الارض جمیعا یا من خضع لنوره کل جبار و ذل لهیبته اهل الانظار و همد و لبد جمیع الاشرار خاضعین خاشعین لاسماء رب العالمین حجبت عنی ضرور جبار الهوی و مسترقی السمع من السماء و حلال المنازل و الدیار و المتغیبین بالاشجار و البارزین فی اظهار النهار حجتکم و رجوتکم معاشر الجن و الانس و الشیاطین باسماء الملک الجبار العظیم القهار خالق کل شی‌ء بمقدار لا تدرکه الابصار لا ملجأ لکم من صواعق القرآن المبین و عظیم اسماء رب العالمین لا ملجأ لواردکم و لا منقذ لما بکم من رکبة النشیط و دواجیس التنجبیط فرابعکم محبوس و نجم طالعکم منحوس و شامخ عز کم منکوس فاستبقوا احیانا و تمزقوا اشتاتا و تواقعوا باسماء الله امواتا و الله الغالب و الیه ترجع الامور و هو العزیز الحکیم [90].  
چندین حرز و طلسم دیگر که حاکی از علوم ریاضی و جفر و رمل و اسطرلاب و اعداد و حروف است در کتاب مهج‌الدعوات از آن حضرت نقل شده است  
در کتاب مهج‌الدعوات و منهج‌العنایات سید بن طاوس ره از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام این دعا را نقل کرده که در قنوت خود می‌خوانده‌اند:  
«اللهم ان عدوی قد استسن فی غلوانه و استمر فی عدوانه و امن بما شمله من الحلم  
[صفحه 387]  
عاقبة جرأته علیک و تمرد فی مباینتک و لک اللهم لحظات سخط بیاتا و هم نائمون و نهارا و هم غافلون و جهرة و هم یلعبون و بغتة و هم ساهون و ان الجناق قد اشتدوالوثاق قد احتد و القلوب قد محیت و العقول قد تنکرت و الصبر قداوی و کاد ینقطع حبائله فانک لبالمرصاد من الظالم و مشاهدة من الکاظم لا یعجلک فوت درک و لا یعجزک احتجاز محتجز و انما مهلت استثباتا و حجتک علی الاحوال البالغة الدامغة و لعبیدک ضعف البشریه و عجز الانسانیة و لک سلطان الالهیة و ملکة البریه و نطشة الاناة و عقوبة التایید اللهم فان کان فی المصابره لحرارة المعان من الظالمین و کمد من یشاهد من المبدلین رضی لک و مثوبة منک فهب لنا مزیدا من التایید و عونأ من التشیید الی حین نفوذ مشیتک فمن اسعدته و اشقیته من بریتک و امنن علینا بالتسلیم لمحتومات اقضیتک و التجرع لواردات اقدارک و هب لنا محبة لما احببت فی مقدم و متأخر و متعجل و متساحل و الایثار لما اخترت فی مستقرب و مستبعد و لا تحلنا اللهم مع ذلک من عواطف رافتک و رحمتک و کفایتک و حسن کلائتک بمنک.»  
حضرت امام محمدباقر در قنوت خود اکثر این دعا را می‌خواندند:  
«یا من یعلم هواجس السرائر و مکامن الضمایر و حقایق الخواطر یا من هو لکل غیب حاضر و لکل منسی ذاکر و علی کل شی‌ء قادر و الی الکل ناظر بعد المهل و قرب الاجل و ضعف العمل و آب الامل و آن المنتقل و انت یا الله الاخر کما انت الاول مبدی‌ء ما انشات و مصیرهم البلا و مقلدهم اعمالهم و محلها ظهورهم الی وقت نشورهم من بعثه قبورهم عند نفحة الصدور و انشقاق الماء بالنور و الخروج بالمنشر الی ساحة المحشر لا ترتد الیهم ابصارهم و افئدتهم هواء مترطبین فی غمه ما اسلفوا و مطالبین بما احتقبوا و محاسبین هناک علی ما ارتکبوا الصحائف علی الاغنان منشورة و الاوزار علی الظهور مأزورة لا انفکاک و لا مناص و لا محص عن القصاص قد اقحمتهم الحجة و حلوا فی حیرة المحجة همس الضجه معدول بهم عن الحجة الا من سبقت له من الحسنی فنجا من هول المشهد و عظیم المورد و لم یکن ممن فی الدنیا تمرد و لا علی اولیاء الله نعتد و لهم و استعبد و عنهم بحقوقهم تفرد اللهم فان القلوب قد بلغت الحناجر و النفوس قد علت التراقی و الاعمار قد نفدت بالانتظار لاعن بعض استبصار و لا عن اتهام مقدار و لکن لما یعانی من رکوب معاصیک و الخلاف علیک من اوامرک و نواهیک و التلعب باولیائک و مظاهرة اعدائک اللهم فقرب ما قد قرب و اورد ما قد دنی و حقق ظنون الموقنین و بلغ المؤمنین تامیلهم من اقامة حقک و نصر دینک و اظهار  
[صفحه 388]  
حجتک و الانتقام من اعدائک.»

## نماز حضرت امام محمدباقر علیه السلام

ما در روش خویش معتقدیم که باید علم را با عمل به هم آمیخت تا موفقیت دست دهد و لذا در ترجمه ائمه معصومین تا آنجا که فرصت داشته‌ایم و تذکر داده‌ایم از آداب توسل و تمسک به وسیله نماز و روزه و ادعیه و اذکار نقل کرده و گاهگاهی خود به توفیق ربانی عمل می‌کردیم و چنانچه فرمود ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی امید داران دربار ربوبی را محروم و مأیوس و بی‌اثر و اجر نخواهد گذاشت روی این اصل در اینجا هم وسیله تقربی به نام آن حضرت دست می‌دهیم که شاید خوانندگان در مواقع نیاز و مظان استجابت دعا نگارنده را هم از دعای خیر فراموش نفرمایند.  
حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نمازی دارد که یکی از آن دو رکعت است در هر رکعت پنجاه بار سوره اخلاص را بخوانید و با کمال رقت رکوع و سجود و قنوت و تشهد و سلام بگوئید.  
فرمود سوره مبارکه الحمد و آیت الکرسی و سوره قدر را با زعفران به مشک آمیخته بر ظرفی بنویسد و همچنین سوره یس و واقعه و سوره حشر و تبارک و توحید و معوذتین را با آب زمزم بنویسید و آن آب را در ظرف تمیزی ریخته ده مثقال شکر و ده مثقال عسل با هم ممزوج بدان نمائید و یک شبانه روز زیر آسمان گذارده و ظرفی از آهن روی کاسه بگذارید و در پایان شب غسل کرده لباس تمیز بپوشید و دو رکعت نماز را به شرحی که گفتم بخوانند و بعد از این آب بنوشند که برای حافظه بسیار مفید است و نماز دیگر صد رکعت است در شب نیمه شعبان باید خوانده شود و در هر رکعت ده بار سوره توحید قرائت شود.  
فرمود اگر این نماز را بخواند تا جای خود را در بهشت نبیند از جای خود برنخیزد و این ریاضات شرعیه است که برای نیل به کمال مطلوب و تکامل نفس دستور فرموده‌اند تا علاقمندان و نیازمندان خود برای نیل به مقصود مبادرت و اقدام و قیام نموده به مطلوب خود هم برسد.  
در این درس بندگی در عین حال که توجه به قرآن و سوره‌های حساس آن فرمود و برای ایجاد فضیلت درس تحمل و صبر و بردباری را در عبادت آموخته درس طبی و شیمیائی نیز داده است که طریقه تقویت حافظه و ذکاوت را زیاد نمایند.  
[صفحه 389]

## نقش خاتم امام محمدباقر علیه السلام

شیخ صدوق در عیون الاخبار و امالی به سند خود از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود نقش خاتم جدم حسین علیه‌السلام ان الله بالغ امره بود و علی بن الحسین علیه‌السلام همان انگشتر را در دست داشت - در فصول المهمه نقش خاتم امام محمدباقر را (رب لا تذرنی فردا) نقل کرده.  
ثعلبی در تفسیر خود می‌نویسد: نقش خاتم حضرت باقر علیه‌السلام این کلمات بود:  
ظنی بالله حسن - و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن - و بالحسین و الحسن  
شیخ در تهذیب از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود نقش خاتم پدرم العزة لله جمیعا بود.  
ابونعیم در حلیة الاولیاء می‌نویسد: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود نقش خاتم پدرم القوة لله جمیعا بود - در کافی العزة لله در مکارم الاخلاق العزة لله نوشته و ممکن است چند انگشتر داشته باشد.  
شاعر آن بزرگوار کمیت و سید حمیری و دربانش جابر جعفی بود. [91].  
ثعلبی می‌نویسد: نقش انگشتر و مهر امام محمدباقر ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن بود. [92].  
در مکارم الاخلاق می‌نویسد: انگشتر امام پنجم عقیق بود و نقش او املی بالله بود و در یک انگشتر العزة لله و در روایت امام رضا علیه‌السلام نقش خاتمش ان الله بالغ امره بود و در یک انگشتر «رب لا تذرنی فردا». [93].

## علت اختلاف اخبار موالید و وفیات

درباره سبب اختلاف تاریخ موالید و وفیات ائمه اطهار و خاندان عترت و طهارت شمه‌ای در کتاب قمر بنی‌هاشم و علی‌اکبر و علی‌اصغر و همچنین زینب کبری و علی بن الحسین زین‌العابدین علیهم‌السلام اشارت رفت که بیشتر به جهت تشابه اسماء و کنی و القاب بوده است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از 38 فرزند سه زینب و دو عباس داشته و امام حسین اسامی همه فرزندانش را به سبب اعمال نفوذ سیاسی امویه در شام که تا یک قرن اسامی اولاد خود را محمد و علی نگذاشتند همه اسامی پسرانش را علی گذاشت و فرمود اگر  
[صفحه 390]  
هزار پسر می‌داشتم همه را علی نام می‌نهادم و این تشابه اسماء سبب اختلاف صفات و فضایل و مزایا و مشخصات مخصوصا موالید و وفیات گردیده است و چنانچه در همین مورد امام محمدباقر علیه‌السلام سه محمد در عصر او بودند که پدر هر سه علی و هر سه از خاندان قریش بودند و اتفاقا هر سه به دست آل‌زیاد و آل‌مروان کشته شدند که سبب اختلاف اخبار موالید و وفیات آنها گردید.  
نکته دیگری که باید از نظر تجزیه و تحلیل تاریخ در نظر داشت این است که در آن عصر معمول نبود که تاریخ تولد محسوب شود یا تاریخ وفات ذکر شود بلکه فقط مشخصات روی مبانی علمی و فضایل نفسانی و حوادث و اتفاقاتی بود که رخ می‌داد و آن حوادث و اتفاقات مبداء تاریخ می‌شد هنوز عرب آشنا به مبانی تاریخی نبود هر واقعه رخ می‌داد حوادث واقعه مصادف زمان او را از آن واقعه مبداء تاریخ می‌گرفتند چنانچه این اشتباه باعث اختلاف عمر فاطمه زهرا در تولد او شده است و همچنین در رحلت آن سیده نساء عالمین از 75 روز تا شش ماه سبب کتمان ملاقات دشمن نوشته‌اند و سبب دیگر هم داشته که از آن جمله تقیه و کتمان از بداندیشی دشمن بوده است چه اکثر دشمنان آل‌محمد در مقام قتل و شهادت آنها بودند مخصوصا در زمان بنی‌عباس که رقیب نزدیک خلافت به حساب می‌رفتند.  
بنی‌امیه می‌دانستند که خلافت حق آنها نیست و غاصب هستند ولی چون سواری بر گردن مردم به منظور کیف شکم و احراز مقام و سلطه بر جان و مال و نفوس عامه بود همه چیز را زیر پا گذاشتند و چون خلافت را گرفتند با اولاد علی ظاهرا پس از شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام کاری نداشتند و در خفا و پنهانی آنها را تضعیف نموده می‌کشتند که مبادا مدعی خلافت آنها شوند.  
اما بنی‌عباس که عموزادگان علویین بودند خود را رقیب خلافت دانسته جدیتی برای ضعیف نمودن و تبعید و زندانی و قتل و مسموم نمودن ائمه امامیه داشتند و لذا غالب تولد و وفات یا مسمومیت و شهادت آنها به عمد یا سهو پنهان و کتمان می‌شد مورخین هم که اکثر سنی و آنها که مورد توجه دربار خلفا بودند عنایتی به این جهت نداشته که الناس علی دین ملوکهم یا از جهت سستی عقاید خودشان یا از لحاظ راضی نگاه داشتن خلفا و مخدوماتشان توجهی به این موضوع نکرده و در بیان وقایع ایام و سنین و اعوام می‌نوشتند و قیل مات محمد بن علی الباقر (ع) که تصریح نکرده باشند مانند همه مورخین معاصر همه سلاطین که برای  
[صفحه 391]  
فرمانروایان یا خلفا و یا به امر آنها تاریخ می‌نوشتند البته به میل آنها مطلب تدوین و تنظیم می‌شده است.  
یا از جهت این بود که به امامت و خلافت حقیقی اهل بیت عقیده نداشتند وقایع عهد امامت پسر را در زمان پدر یا بعکس اشتباها نسبت می‌دادند چنانچه در بسیاری از ائمه و اخبار صادره آنها و وقایع هائله آنها این اشتباه رخ داده است و به سبب کتمان یا عدم تتبع یا بی‌علاقگی موضوع مبهم و به اجمال باقی مانده که برای محقق هم کار را مشکل کرده‌اند این اشتباهات دامنه آن بالا گرفته به حدی که در خود خلفا و زمان خلافت آنها به جهت تشابه اسامی اشتباه نموده‌اند - زیرا مورخین سنی بیشتر نقل قول کرده بدون تتبع و تحقیق و اخبار را به صورت روایت و نقل خبر ثبت و ضبط کرده‌اند نه به صورت تجزیه و تحلیل یک موضوع تاریخی مثلا در اسامی خلفای بنی‌امیه ولید بن عبدالملک را با ولید بن یزید بن عبدالملک به هم اشتباه کرده‌اند زیرا مقید به تاریخ تولد و وفات و حکومت نبوده‌اند - یا ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بن ولید بن مغیره مخزومی را که دائی و خالوی هاشم بن عبدالملک بوده با هم اشتباه کرده‌اند و یکی از موارد اشتباه همین جا نسبت به امام محمدباقر علیه‌السلام می‌باشد که در زمان همین هشام دائی و خالوی او والی مدینه بود و به امر او سمی به حضرت باقرالعلوم خورانیده و یا اشتباه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که چند روزی بر مسند خلافت نشست و خلافت او پس از یزید بود به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام نگاشته‌ام و با تشابه یزید بن ولید بن عبدالملک با ولید بن یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک که شانزده سال پس از امام محمدباقر خلافت داشته اکثر به هم اشتباه نموده و در مسموم نمودن و شهادت و رحلت امام که از سال 114 تا 136 به این اشتباه افتادند به همین جهات بوده است مثلا نوشته‌اند ابراهیم بن ولید آن حضرت را زهر داد. در حالی که شهادت امام در زمان هشام بن عبدالملک روی داده و ابراهیم بن هشام که جدش ولید بن مغیره است با ابراهیم بن ولید بن مغیره و ابراهیم بن ولید مشتبه شده‌اند که معلوم می‌شود ابراهیم والی مدینه از طرف هشام خلیفه شام امام پنجم را مسموم کرده در همان سنوات 114 تا سال 117 نه ابراهیم خلیفه 126 که سبب اختلاف عمر و رحلت حضرت قرار گیرد.  
نکته جالب توجه که مورد عنایت امامیه بوده و مورخین سنی توجهی نداشته‌اند مدت امامت هر یک از ائمه چهارده معصوم بوده که تاریخ زندگانی امامت آنها شایان اهمیت  
[صفحه 392]  
است و اهل سنت که معتقد نبودند متروک گذاشتند.  
ما در کتاب 14 معصوم مختصر تاریخ تولد و وفات هر یک را از اول هجرت تا سال 260 مرتب نگاشته‌ایم و تحقیقات لازم در آن مورد نموده‌ایم - که به کلی اختلاف برطرف گردد و البته آنچه مورد توجه و وثوق است اخبار اتفاقی علمای امامیه از خود خاندان عترت و طهارت است که مدارک موثق ما را تشکیل می‌دهد و اختلافات بیشتر از مورخین سنی است به همین جهاتی که گفته شد و گرنه بین فقها و علمای شیعه امامیه اختلافی کمتر به نظر می‌رسد - مگر نقل قول عامه باشد با این مقدمات ثابت شد که اختلافات در اثر خصومتها و عدم التفات مورخین و اغراض سوء آنها بوده و گرنه تولد یکبار و مرگ یکبار بوده است.

## در شهادت امام محمدباقر علیه السلام

### اشاره

چنانچه دیدیم موثقین مورخین درباره رحلت آن حضرت و مسمومیت او اتفاق دارند و فقط اختلاف در دو موضوع است یکی قاتل و مسموم کننده و دیگر سال وفات و شهادت - که اکنون مفاد مطالب مورد اتفاقیه را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.  
مسعودی می‌نویسد: که بعضی گمان کرده‌اند وفات امام محمدباقر در ایام یزید بن ولید بوده و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و حال آنکه یزید بن ولید بن عبدالملک پس از هشام بن عبدالملک بر سریر خلافت نشست و اگر زمان او وفات کرده باشد چگونه عمر مبارکش 57 سال می‌شود با اینکه تمام مورخین و محدثین متفق‌القول هستند که حضرت امام محمدباقر زمان جدش حسین علیه‌السلام را درک کرده است و اگر این طور باشد باید شهادت او در سال 125 تا سال 126 باشد و همین جهت موجب بالا بردن سن آن حضرت به هفتاد و بیشتر شده است.  
بنابراین باید سال 126 باشد و از سال 57 که تولد او بود تا سال 126 قریب هفتاد سال می‌شود و این خلاف اتفاق شیعه امامیه است.  
ابن‌جوزی می‌نویسد از عجایب این است که سه تن در یک زمان پدید شدند که همه علمای اشراف و بنی‌اعمام بوده‌اند و هر یک از ایشان را علی نام بوده و پسرش را محمد نامیدند.  
1 - علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم علیه‌السلام بوده است.  
2 - علی بن عبدالله بن عاص است که پسرش محمد بن علی پدر خلفای بنی‌عباس است.  
[صفحه 393]  
3 - علی بن عبدالله بن جعفر است که پسرش محمد نام داشت و احتمال قوی می‌رود در موالید و وفیات این علی و محمد اختلاف رخ داده باشد.  
ابن‌حجر در صواعق می‌نویسد: توفی مسموما کابیه  
ابن‌حجر عسقلانی می‌نویسد امام محمدباقر را مسموم نمودند مانند پدرش که اعتراف به دو قضیه کرده.  
قال الصدوق و ابن‌طاوس سمه ابراهیم بن ولید  
شیخ صدوق و سید بن طاوس هم نوشته‌اند امام پنجم به سم ابراهیم بن ولید از دنیا رفت.  
ابن‌صباغ می‌نویسد مات بالسم فی زمن ابراهیم بن الولید بن عبدالملک  
ابن‌صباغ مالکی می‌نویسد: محمد بن علی به سم درگذشت و زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود.  
این اخبار متواتر مؤید این حقیقت است که امام محمدباقر شهید و مسموم گردید - و سم هم نه تنها یک بار بلکه چند بار به او سم خورانیده‌اند زیرا اخبار مسمومیت در باب ابراهیم و هشام و ولید هر سه و بلکه سلیمان هم گفته‌اند معلوم می‌شود در خلافت هر یک که دیگری عامل مدینه بود دستور مسموم نمودن آن حضرت را صادر نمود و هر کدام از جنایتکاران بنی‌امیه به این عمل مبادرت جسته ولی تا انتهای اجل و آخر عمر اثری نبخشیده است تا به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر او مسموم گردیده و از دنیا گذشته است.  
مثلا ابن‌اثیر در التواریخ در ذیل حوادث سال 125 در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک می‌نویسد: در این سال محمد بن علی بن عباس در شهر ذی‌قعده وفات کرده و این وقت هفتاد و سه سال داشت و از این خبر معلوم می‌شود که پاره‌ای روات که سن مبارک آن حضرت را به این تقریب اشارت کرده‌اند با این محمد بن علی بن عباس اشتباه کرده باشند.  
چنانچه باز اشتباه نوشته‌اند علی بن الحسین روز عاشورا در زی سالکان بود و پسرش باقر 15 ساله بود در این صورت باید تولد امام محمدباقر سال 45 رخ داده باشد - در حالی که اگر محمدباقر پانزده ساله بود حتما به میدان می‌رفت بلکه بر او واجب بود از امام زمانش دفاع کند چنانچه کوچکتر از این سن به میدان جنگ و جهاد رفتند و شهید شدند و مسلما امام باقر در کربلا بیش از چهار سال نداشته است که تولدش همان 57 بوده است.  
و باز برای مثال گفته می‌شود که به اتفاق تمام مورخین و محدثین شهادت حضرت  
[صفحه 394]  
زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام در آخر سال 122 مقارن سلطنت هشام بود و آن زمان امامت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد و پس از شهادت امام محمدباقر بود - و در نزد محققین ثابت و آشکار است که وفات حضرت باقر علیه‌السلام قبل از شهادت زید و زمان خلافت هشام بوده است.  
قطب راوندی به نقل جلاءالعیون مجلسی شهادت آن حضرت را به امر عبدالملک دانسته و البته خلاف مشهور است و ممکن است در نسخه کتب خطی اشتباه شده باشد زیرا عبدالملک در سال 65 تا 86 بوده و امام باقر سال 57 متولد شد و سال 114 که هشام بن عبدالملک خلافت داشته مسموم گردیده یقینا کاتب کلمه هشام را از دست داده است - آنچه مسلم است شهادت امام در سم به دست خلفای مروانی بین سال 114 تا سال 117 رخ داده و شکی در این حقیقت تاریخی نیست.

### اخبار امام محمدباقر علیه السلام از مرگ خود

چنانچه در جای خود گفته‌ایم امام در علم از گذشته و آینده متبحر و آگاه است و صفحات گذشت روزگار در نظر او قرار دارد که از آن جمله خبر از مرگ و رحلت خویشتن است و این حقیقت را ما در سیره‌ی 14 معصوم درباره هر یک جداگانه دیده و خوانده‌ایم و ثابت است که همه آنها می‌دانستند چه وقت خواهند مرد.  
علامه مجلسی در بحارالانوار و سید جزایری در مدینة المعاجز از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود پدرم به مرض شدید مبتلا گردید به طوری که بر آن حضرت بیمناک شدیم و پاره‌ای از اصحاب بر بالین بستر پدرم گریان شدند ناگاه چشم باز کرده فرمود انی لست بمیت فی وجعی هذا یعنی من در این حال نخواهم مرد تا پدرم صحت یافت چندان که سالی چند به سلامت زیست و در همان اوان که صحیح و سالم و در کمال عافیت بود و هیچ اثر کسالتی در او مشاهده نمی‌شد فرمود ای فرزندم من در فلان روز خواهم مرد و همان روزی که فرموده بود از دنیا رحلت کرد.  
در روایت دیگری است که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود پدرم به مرضی خفیف مبتلا گردید و فرمود اعیان شهر مدینه را احضار کن کنار بستر من حاضر شوند تا وصیت خود را در حضور آنها بنمایم - من گفتم فدایت شوم در شما اثری از مرگ نیست.  
[صفحه 395]  
فقال یا بنی ان الذی جائنی فاخبرنی انی لست بمیت فی مرضی ذلک هو الذی اخبرنی انی میت فی مرضی هذا  
یعنی ای فرزند عزیزم آن کس که آن روز مرا خبر داد که نخواهی مرد امروز هم خبر داد که خواهی مرد و بنابراین وصیت خود را در حضور مردم به تو بگویم که القاء شبهه‌ای نشود.  
سدیر و محمد بن اسماعیل در بحار و مدینةالمعاجز از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که فرمود پدرم به مرضی مبتلا شد به طوری که بر او بیمناک شدیم و برخی از خاندان ما در کنار بسترش به گریه و زاری پرداختند پدرم به آنها روی کرده فرمود من از این درد که بدان مبتلا هستم نخواهم مرد انه اتانی اثنان فاخبر انی لست بمیت من وجعی هذا دو نفر آمدند به من خبر دادند که از این مرض نخواهم مرد تا روزی که در کمال صحت بود ناگاه فرمود.  
یا بنی ان الذین اتیانی فی شکایتی التی قمت منها اتیانی فاخبرانی انی اموت من وجعی هذا یوم کذا و کذا  
فرمود فرزند دلبندم آنها که آن روز خبر دادند نخواهی مرد امروز مرا خبر از مرگ دادند که در فلان روز خواهی مرد و امام ششم فرمود در همان روز پدرم رحلت فرمود.  
در فصول المهمه این خبر را برای وصیت درباره غسل و کفن و دفن خود نقل کرده است.  
فرمود فقال یا بنی اما سمعت علی بن الحسین علیهماالسلام ینادینی من وراء الجدار یا محمد عجل  
یعنی ای فرزند از پدرم شنیدم که از ورای دیواری می‌فرمود ای محمد زود بشتاب به سوی ما.  
عبدالله بن ابی‌یعفور از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که روزی پدرم مریض شد ولی در اثناء کسالت فرمود انما بقی من اجلی خمس سنین فحسبت فما زاد و لا نقص فرمود پنج سال تمام بدون کسر و نقصان از عمر من باقی است و همان روز آخری که معین کرده بود از جهان رفت.  
زراره و ابوبصیر نیز همین خبر را نقل کرده‌اند و اضافه می‌کند که در شب رحلت  
[صفحه 396]  
با خدای خود مناجات می‌کرد - و چون مناجاتش تمام شد جعفر بن محمد را خواست و گفت یا بنی ان هذه اللیله اقبض فیها و هی اللیلة التی قبض فیها رسول الله (ص)  
فرمود ای فرزندم در این شب قبض روح می‌شوم و این همان شبی است که پیغمبر خدا قبض روح شد و بر حسب معمول باید 28 صفر یا 12 ربیع‌الاول باشد.  
و باز اضافه می‌کند که فرمود اکنون پدرم علی بن الحسین برای من شربتی آورد که بیاشامم و مرا به لقای خدای تعالی بشارت داد.  
قطب راوندی می‌نویسد در آن شب وضو گرفت نماز خواند جامه نظیف پوشید فرمود به لقای خدای خود می‌روم‌

### وفات حضرت امام محمدباقر علیه السلام

قطب راوندی در خرایج از ابی‌بصیر روایت می‌کند که گفت از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد مرض شدیدی که ما خائف شدیم و من بالای سر او گریان شدم و اصحاب با نظر حسرت و تأسف به او می‌نگریستند در آن حال شدت مرض فرمود من از این مرض نخواهم مرد بلکه شفا خواهم یافت پس از آن چندی حال پدرم خوب شد تا یک روز فرمود من امروز خواهم مرد و همان روز درگذشت.  
کلینی نیز نظیر این روایت را آورده که حضرت صادق (ع) فرمود پدرم مریض شد و شروع فرمود به وصیت درباره غسل و کفن و دفن و محل قبر - عرض کردم آثار مرگ در شما نمی‌بینم فرمود ای فرزند من اکنون از پشت دیوار صدای پدرم علی بن الحسین را شنیدم که فرمود یا محمد تعال عجل زود به طرف ما بیا  
هشام بن سالم از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که همان شب که می‌خواست از دنیا برود فرمود یا بنی هذه اللیله التی وعدتها این همان شب موعود است که نزدیک روشنی صبح من خواهم رفت. [94].  
و باز روایت می‌کند که همان شب امام محمدباقر علیه‌السلام مشغول مناجات بود و آن شبی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد روز 7 ربیع‌الاول سال 114 و ممکن است این روایت با روایتی که اهل سنت برای دفن پیغمبر در 12 ربیع‌الاول نوشته‌اند منطبق شود زیرا چند  
[صفحه 397]  
روز بدن مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای نماز گزاردن مردمان مسلمان بود و شاید 12 به خاک سپرده شد.

### وفات امام محمدباقر علیه السلام

قطب راوندی در خرایج از ابی‌بصیر نقل می‌کند که از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد در شدت مرض که ما بر حال او بیمناک شدیم و بالای سرش گریان گشتیم بعضی اصحاب حاضر بودند که ناگهان چشم باز کرد فرمود من نمرده‌ام و از این درد نخواهم مرد و خواهم ماند تا وقتی که خدا بخواهد بهبودی حاصل شد مدتی مکث کرد و باکی نداشت تا یک روز فرمود.  
قال یا بنی انی میت یوم کذا فرمود من خواهم مرد و همان روز از دنیا گذشت.  
و کلینی اضافه می‌کند که در همان روز وصیت کرد و اسرار و ودایع امامت به فرزندش سپرد و درباره تجهیز غسل و کفن و دفن و دخول قبر وصایائی فرمود در حالی که اثر مرگ در آن حضرت مشاهده نمی‌شد که ناگهان طاهر و مطهر خوابید و از دنیا رفت.  
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود وضو گرفته در حال خشوع و خضوع مناجات شد و فرمود همین امشب من به خدای خود ملحق خواهم شد و همان شبی بود که قبض فیها رسول الله.  
طبق این روایت باید روز وفات 28 صفر باشد در حالی که اخبار دیگر سوم صفر یا 7 ربیع‌الاول نیز نوشته‌اند و بنابر خبر دوم که 7 ربیع‌الاول باشد و رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به روایتی در این تاریخ بود که 12 دفن شده است.  
علامه اربلی می‌نویسد به نقل امام محمدباقر جابر بن عبدالله انصاری و ابی‌سعید خدری و ابی‌هریره و ابن‌عباس و انس بن مالک و امام حسن و امام حسین و سعید بن مسیب و غیره نقل روایت فرموده و مات فی سنه سبع عشرة و مائه در سال 117 یا سال 118 در سن 73 سالگی درگذشت و او را در پیراهنش کفن نمودند زیرا در آن پیراهن بسیار نماز خوانده بود وصیت فرمود در آن پیراهن کفن و دفن نمایند.  
خواندمیر در روضةالصفا تولد آن حضرت را جمعه غره رجب سال 57 و وفات او را سال 117 و عمرش را 58 سال نوشته.  
ابن‌صباغ می‌نویسد مات ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر (ع) فی سنة سبعة عشر و مائه و له من العمر ثمانی و خمسون سنه و قیل ستون سنه [95].  
[صفحه 398]  
ابوجعفر محمد بن علی در سال 117 درگذشت و عمرش 58 سال بود شصت سال هم گفته‌اند و پس از رحلت پدرش 19 سال دوره امامت او بود و او به سم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و شهید شد و قبرش در بقیع است در قبه عباس پهلوی قبر پدرش علی بن الحسین و عمویش حسن بن علی.  
و اضافه کرده که عبدالله برادرش هم مردی فاضل و صالح بود که به دست بنی‌امیه مسموم گردید.  
در اعیان الشیعه وفات آن حضرت را در مدینه دوشنبه 7 ربیع‌الاول یا آخر سال 114 نوشته و مدت عمر امام محمدباقر علیه‌السلام 57 سال بود که چهار سال با جدش و 39 سال با پدرش و 18 سال پس از پدر مدت امامت آن حضرت است.  
کلینی در کافی مدت امامت آن حضرت را 19 سال و دو ماه نوشته که معاصر با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هاشم بن عبدالملک بوده است.  
ابن شهر آشوب وفات آن حضرت را سال 114 در سن 57 سالگی نوشته که سه یا چهار سال با جدش و 39 سال با پدرش و 19 یا 18 سال مدت امامت آن حضرت بود.  
در کشف الغمه سید محسن عاملی وفات را سال 117 بلکه 118 دانسته و مدفنش را در بقیع نوشته بنابراین عمر آن حضرت شصت سال بوده است.  
در رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام سه قول است.  
1 - آنکه در سال 117 رحلت کرده به نقل واقدی در سن 58 سالگی  
2 - آنکه در سال 114 شهید شده به نقل ابونعیم فضل بن وکین در 57 سالگی  
3 - آنکه در سال 118 رحلت نمود در سن 73 سالگی که اولی بیشتر مورد اعتماد است. ابن‌جوزی می‌نویسد که 3 نفر بودند که در یک روز فوت شدند نام آنها و اسم فرزندان آنها یکی بود.  
اول: علی بن الحسین که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم است.  
دوم: علی بن عبدالله بن عباس که نام پسرش محمد ابوالخلفا بود.  
سوم: علی بن عبدالله جعفر که نام فرزندنش محمد بود. [96].  
از ابوعبدالله امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود پدرم روزی به من گفت بقی من اجلی خمس سنین و ما چون خوب توجه داشتیم یک روز کم یا اضافه نشد پس از پنج سال شهید گردید. [97].  
[صفحه 399]  
ابن‌صباغ اولاد آن حضرت را شش نفر و قتل به سم نوشته و اضافه می‌کند که عبدالله برادرش را هم بنی‌امیه مسموم نمودند. [98].  
تاریخ سال رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام را کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن‌شهرآشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الوری و ابن‌اثیر در کامل التواریخ سال 114 و سال 115 نوشته‌اند و اصح همان 114 را دانسته‌اند.  
اما ماه رحلت را شهید در دروس و کفعمی در مصباح دوشنبه 7 ذی‌حجه نوشته.  
در روضةالواعظین هم ذی‌حجه را تأیید کرده که دوشنبه 7 ذی‌حجه سال 114 باشد.  
بنابراین سن مبارک امام محمدباقر علیه‌السلام 57 سال و پنج ماه و 7 روز بود و با روایت سال 117 بالغ بر شصت سال می‌شده است.  
سه سال و 6 ماه با جدش سیدالشهداء 34 سال و 15 روز با پدرش امام زین‌العابدین علیه‌السلام 19 سال و 10 ماه و 12 روز مدت امامت او بوده است.  
در اینکه امام محمدباقر علیه‌السلام را مسموم کردند شکی نیست.  
سید بن طاوس در اقبال می‌نویسد وضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن ولید  
ابن‌بابویه می‌نویسد قتل مسموما بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک  
کفعمی در مصباح می‌نویسد: سمه هشام بن عبدالملک  
مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که عبدالملک بن مروان زین مسمومی فرستاد به مدینه طیبه برای حضرت باقر علیه‌السلام بر روی آن زین شده‌ای که تحفه خلیفه بود بر اسب بستند و امام محمدباقر بر او سوار شد پاهای مبارکش از شدت زهر ورم کرد به طوری که آثار مرگ بر او ظاهر شد شروع به وصیت فرمود البته این عبدالملک دوم است.  
خاتون‌آبادی در جنات‌الخلود می‌نویسد هشام بن عبدالملک آن حضرت را مسموم گردانید.  
در خبر است که آن حضرت همیشه با تضرع و زاری در دل شب با خداوند راز و نیاز می‌کرد مخصوصا در ایامی که مریض گردید و منجر به رحلت او شد این کلمات را تکرار می‌فرمود الهی امرتنی فلم ائتمر و نهیتی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک و لا اعتذر  
[صفحه 400]  
یعنی پروردگارا تو مرا امر کردی و تمرد کردم تو مرا باز داشتی و از زجر تو متنبه نشدم خدایا من بنده تو هستم و اکنون در پیشگاه تو عذری ندارم آنگاه وصیت نمود فرمود آن پیراهنی را که در زمان حیات خود می‌پوشیدم بر من کفن نمائید اکنون معلوم نیست که آن پیراهن دوخته بود که مکروه است کفن دوخته و آستین‌دار باشد یا همان احرامی که به صورت پیراهن بر دوش وقت نماز می‌انداختند و یقینا امام کاری که در شرع خودشان مکروه می‌داشتند نمی‌کنند و مسلم است که آن لباس عبادت بود که خواسته با همان لباس به ساحت قدس کبریائی وارد شود همان طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن خود را برای فاطمه بنت اسد کفن نمود و گفته و نوشته‌اند که تا قیامت آن پیراهن پوسیده و فرسوده نخواهد شد.  
و در خبر است که اگر کسی در حال نزع به دشواری جان سپارد در محل نمازش بخوابانند تا جان کندن او آسان شود و لذا امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود مرا در همان پیراهنی که لباس نماز من بود کفن کنید و دفن نمائید.

### در مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

دوباره ای شیعیان موسم ماتم رسید  
ز زهر هشام شد امام پنجم شهید  
از این مصیبت زمین خاک نشین شد همی  
ملک شده سوگوار فلک گریبان درید  
امام پنجم که هست باقر علم رسول  
محمدش نام شد نور دو چشم بتول  
ملایک آسمان به درگهش در نزول  
علوم روحانیان ز فیض او در مزید  
زاده عبدالملک شرم نکرد از خدا  
به زاده مصطفی بداد زهر جفا  
شراره‌اش زد به دل فکند شه را ز پا  
ز تاب زهر ستم فغان ز دل می‌کشید  
چو از حرم رخت بست حرم سیه‌پوش شد  
ز آه و فریاد خلق مدینه پرجوش شد  
فغان یاران بلند چو شاه خاموش شد  
خلق سیه‌پوش شد چو از سیاه و سفید  
به عزت و احترام بقیع شد مدفنش  
رفت و بر جد خویش تمام شد شیونش  
روضه رضوان قدس نشیمن و مسکنش  
به نزد زین العباد باب گرام آرمید  
ز مرگ باب عزیز جعفر صادق به غم  
به سینه و سر زدی همی دو دست الم  
سرشک خونین روان ز چشم آن محترم  
به ماتم باب خود شعر حزین می‌شنید  
[صفحه 401]  
سید بن طاوس در زیارت کبیره می‌فرماید: و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن الولید که به عقیده او ابراهیم قاتل بوده است.  
نگارنده گوید: این اخبار هیچ کدام معارض با هم نیست زیرا اوضاع و احوال هر یک را در زمان خود که بسنجیم و با محیط عصر و ضعف دولت اموی و حس بدبینی مردم و قدرت علمی امام محمدباقر علیه‌السلام خواهیم دید که همه آنها از شجره ملعونه بود و در خصومت و دشمنی کوتاهی نمی‌کردند و همه در حوزه سلطنت خود برای بیم جان خود و ادامه حکومت مبادرت به سم دادن نمودند خاصه که برخی از آنها فرماندار مدینه بوده و به فرمان خلیفه شام شخصا یا به دستور مبادرت به این جنایت عظیم کرده‌اند و مسلم است که چندین بار امام محمدباقر علیه‌السلام را مسموم نمودند ولی آن حضرت به شفاعت جدش و دعای در کنار مزار مقدس پیغمبر شفا می‌یافت تا آن وقتی که مقدر بود به عالم آخرت رحلت فرماید به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر خود مسموما درگذشت.

### مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام

چنانچه در وفات و رحلت آن حضرت گفتیم در مدت عمر این امام از جهت اختلاف مسمومیت یا اختلاف تولد یا اختلاف اخبار وفات اختلاف کرده‌اند.  
شیخ کلینی - شیخ مفید - اربلی صاحب کشف الغمه سن آن حضرت را 57 سال دانسته‌اند صاحب عمدة الطالب که معتقد است سال 114 در سلطنت هشام بن عبدالملک وفات کرد و 55 ساله بود.  
ابن‌اثیر در کامل سن آن حضرت را 73 سال نوشته و به قولی 58 سال نقل کرده یافعی در مرآت‌الجنان 56 سال نوشته ابن‌خلکان هم همین رای را گرفته 56 و کسری نقل کرده.  
در منتهی المقال 57 سال ضبط کرده ابن‌صباغ 58 و 60 سال نوشته ابن‌جوزی 58 سال و گروهی دیگر 57 با کثریت یاد شده و برخی هم شصت سال نوشته‌اند.  
آنچه که مختار معتبرین کتب اخبار است سن 58 سال است که جدش سیدالشهداء و پدرش زین‌العابدین هم در همین سن با چند روزی کم و زیاد رحلت نمودند.  
حضرت امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که با عمه خود فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام مادر عبدالله ابن‌الحسن مذاکره می‌کردند که 58 سال روزگار به سر برده‌اند و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید در همان سال وفات کرده.  
[صفحه 402]  
مسعودی در مروج الذهب در کتاب تاریخ اخبار الدول 58 سال را انتخاب کرده.  
در روضة المناظر 73 سال نوشتند در نورالابصار 63 سال نوشته در بحار و کتب دیگر مجلسی و آینه جهان‌نما و رسالةالصبان و روضةالصفا و حبیب‌السیر و اعلام‌الوری همه 58 سال نوشته‌اند.

### مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام

شافعی مدت عمر آن حضرت را 60 سال نوشته می‌نویسد مات فی سبع عشر و مأة (سال 117) آن حضرت با پدرش سی سال زندگی کرد و سی سال هم پس از پدر و در مدینه دفن شد.  
در کافی 57 سال نوشته و این اصح اخبار است 62 و 73 و 58 هم نوشته‌اند.  
محمد بن عمر سال وفات او را سال 117 دانسته و گوید 78 سال از عمرش گذشته بود ولی سفیان بن عیینه از امام صادق از پدرش روایت کرده که فرمود:  
قتل علی (ع) و هو ابن‌ثمان و خمسین و قتل الحسین و ابن‌ثمان و خمسین و مات علی بن الحسین (ع) و هو ابن‌ثمان و خمسین و انا الیوم ابن‌ثمان و خمسین  
نگارنده گوید حتما در رحلت امیرالمؤمنین اشتباه کرده زیرا به اتفاق مورخین او 63 سال داشته ولی 3 امام دیگر در سن 58 سالگی رحلت نمودند.

### مدت امامت امام محمدباقر علیه السلام

روز دوازدهم یا 25 شهر محرم اول سال 95 هجری حضرت امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام مسموما درگذشت و روز امامت حضرت محمد بن علی باقرالعلوم آغاز گردید تا روز دوشنبه 7 ذی‌حجه سال 114 مدت بیست سال زمان امامت حضرت باقرالعلوم است.  
خاتون‌آبادی 19 سال و دو ماه و بیست و پنج روز نوشته ولی در تحقیقی که مورخین متأخرین مانند سپهر و غیره نموده‌اند ده قول به دست آمده است که برای اطلاع خوانندگان نقل می‌شود زیرا در شرح حال امام پنجم علیه‌السلام کتابی مستقل در دست نیست مگر همان دو مجلد ناسخ‌التواریخ که تاریخ عمومی است و ضمنا شرح حال امام محمدباقر علیه‌السلام هم نوشته شده و اکنون نظریه‌ها و اقوال مختلف را می‌نگاریم تا رأی مختار نوشته شود.  
1 - مدت امامت 18 سال و دو ماه و 25 روز  
2 - نوزده سال و دو ماه و 25 روز  
3 - بیست و یک سال و دو ماه و 25 روز  
[صفحه 403]  
4 - بیست و دو سال و دو ماه و 25 روز  
5 - بیست و سه سال و کسری  
6 - بیست و چهار سال و کسری  
7 - بیست و سه سال و دو ماه و 25 روز  
8 - بیست و شش سال و کسری  
9 - بیست و هفت سال و کسری  
10 - بیست و سه سال و کسری نوشته‌اند  
از مجموع این اخبار به سبب اختلافی که گفتیم نظریات مختلف پدیدار گردید.  
وفات را سال 114 - سال 117 - سال 118 هم نوشته‌اند و آنچه مسلم و مورد قبول است و مورخین اتفاق دارند و در پایان 58 سالگی رحلت کرده و مدت امامت آن حضرت قریب بیست سال بوده است که از 25 محرم سال 95 که اول سال بوده تا پایان آن که 7 ذی‌حجه سال 114 می‌باشد بیست سال منهای 25 روز محرم و 23 روز ذی‌حجه است و در عرف همان نوزده سال نوشته‌اند و روایت کرده‌اند چنانکه محمد بن سنان 19 سال نوشته است ولی حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیست و دو سال و هفت ماه و هشت روز نوشته‌اند. [99].

### وصایای امام محمدباقر علیه السلام درباره کفن و دفن‌

روی الکلینی فی الکافی بسنده الی الرضا علیه‌السلام قال قال ابوجعفر الباقر حین احتضر اذا انامت فاحفروا لی و شقوا لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله (ص) لحد له فقد صدقوا [100].  
شیخ کلینی در کافی روایت می‌کند که حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود امام محمدباقر علیه‌السلام در حال احتضار فرمود چون من مردم زمین را حفر کنید یک لحدی پدیدار می‌گردد و گفته می‌شود که این لحدی است که رسول الله برای فرزندش ساخته و آن حقیقتی است صادق و روشن.  
چون رحلت فرمود او را در قبه عباس بردند و همین طور که دستور فرموده بود زمین را شکافتند لحدی پیدا شد و صدائی برآمد که این لحد را پیغمبر خدا برای فرزندش آماده فرموده و او را دفن کردند.  
[صفحه 404]  
و اوصی محمد بن علی (ع) الی جعفر بن محمد و امره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه یوم الجمعه و ان یعممه بعمامته و ان یربع قبره و یرفعه اربع اصابع و ان یحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له یا ابت ما کان فی هذا بان یشهد علیه فقال یا بنی کرهت ان تغلب و ان یقال انه لم یوص الیه فاردت ان تکون لک الحجة - اراد ان یعلمهم انه وصیه و خلیفته و الامام من بعده [101].

### ترجمه وصیت‌

امام محمدباقر علیه‌السلام وصیت فرمود فرزندش جعفر بن محمد را که چون از دنیا رحلت کرد او را غسل دهد و کفن نماید در بردی که در آن نماز می‌خوانده مخصوصا آن برد لباس و احرام نماز جمعه آن حضرت بود و عمامه‌ای بر سر او بپیچید و قبرش را مربع مستطیل بکند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند گرداند و آنگاه او را در آن مطموره قبر بگذارد و آنچه که ذخیره کرده مانند پینه‌های محل سجده و ناخن و مو و غیره در قبر بگذارد و سر قبر را بپوشاند و کسانی که حاضر به تشییع جنازه شده‌اند امر کند فاتحه بخوانند و برگردند به منازلشان.  
امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید من پرسیدم ای پدر عزیز در این شهود چه اثری است که شهادت بدهند و برگردند فرمود من کراهت دارم و خوش ندارم که مردم بگویند بدون وصیت بوده مخصوصا که تو قصد حج داری خواستم مردم بدانند که تو وصی و خلیفه و امام پس از من هستی.  
در این وصیت نکاتی چند استفاده می‌شود یکی آنکه در رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام امام جعفر صادق قصد حج داشته و دیگر آنکه روایت رحلت آن حضرت در ماه ذی‌حجه درست‌تر به نظر می‌رسد.  
موضوع دیگر آنکه ماهیت وصیت را با قید امامت پس از خود و این که شهودی برای وصیت باشند و شهودی برای تشییع و تدفین تا اعتراف کنند که متوفی مؤمن است و این شهادت چنانچه در روایت دیگری هم ذکر شده یک قطعنامه‌ای است در اثبات عقاید متوفی که مورد قبول حضرت حق جل و علا قرار می‌گیرد.  
روی الکلینی فی الکافی بسنده عن ابی‌عبدالله الصادق علیه‌السلام  
[صفحه 405]  
قال علیه‌السلام ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینة حتی اشهدهم فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انامت فغسلنی و کفنی و ارفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابت لو امرتنی بهذا صنعته و لم ترو ان ادخل علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع  
«ای لا تنازع فی الامامه و الخلافه من بعدی متی علموا انک وصیی»  
حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به نقل کلینی می‌فرماید: یک روز پدرم مرا در حین مرض احضار کرد و چنین فرمود که برخی از مردم مدینه را هم اجازه ده وارد شوند و شاهد گفتار ما باشند من به اصحابی که میل عیادت داشتند اجازه دادم حاضر شدند آنگاه پدرم فرمود:  
ای فرزند من چون مردم مرا غسل ده و کفن کن و قبر مرا مرتفع بگیر به اندازه چهار انگشت و آب روی آن بپاش - چون خواستم بیرون رویم رو به برادران من نموده فرمود در امر امامت نزاع نکنید که خلافت آسمانی اختیارش به دست قدرت الهی است و همه بدانید که وصی پس از من جعفر است و شهادت بدهید به امامت و خلافت او این سمتی است که خدای عالم برای او معین فرموده باید همه راضی باشید و اطاعت کنید.  
فی مناقب عن ابی‌بصیر.  
قال جعفر الصادق علیه‌السلام فیما اوصانی به ابی ان قال یا بنی اذا انامت فلا یغسلنی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام و اعلم ان عبدالله اخاک سیدعو الناس الی نفسه فدعه فان عمره قصیر فلما ان مضی ابی غسلته حکما امرنی و ادعی عبدالله الامامة مکانه فکان حکما قال ابی و ما لبث عبدالله یسیرا حتی مات.  
در مناقب از ابی‌بصیر روایت می‌کند که امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود در وصایای پدرم است که مقرر فرمود من چون مردم هیچ کس جز تو مرا غسل ندهد زیرا امام را جز امام نباید تجهیز کند و بدان که عبدالله برادر تو مردم را دعوت به سوی خود می‌کند او را واگذار که عمرش کوتاه است.  
فرمود چون پدرم درگذشت او را غسل دادم همان طور که امر فرموده بود تا صباحی چند گذشت عبدالله مردم را به امامت خود خواند ولی عمرش کفاف نداد و همان طور که پدرم فرموده بود به زودی درگذشت.  
این خود از معجزات امام محمدباقر علیه‌السلام و نیروی علمی او بود که خبر از فوت فرزندش  
[صفحه 406]  
عبدالله داد و همان‌گونه که فرموده بود شد.  
عن ابی‌عبدالله الصادق (ع)  
قال کتب ابی فی وصیته ان اکفنه فی ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة کان یصلی فیه یوم الجمعه و ثوب اخر و قمیص فقلت لابی لم تکتب هذا فقال اخاف ان یغلبک الناس و ان قالوا کفنه فی اربعة او خمسة فلا تفعل و عممنی بعمامة و لیس تعد العمامه من الکفن انما یعد ما یلف به الحسد [102].  
در روایت دیگر است که فرمود پدرم در وصیت خود نوشت بدین شرح که مرا کفن کن در سه پارچه اول آن ردائی که در آن نماز جمعه می‌خواندم و دوم لباسی که بدان نماز می‌خواندم و سوم پیراهنی - من پرسیدم چرا این دستور را نوشتید فرمود برای آنکه می‌ترسم مردم بر تو غلبه کنند و در چهار کفن یا پنج کفن مرا کفن نمائی و نخواستم چنین باشد تو عمامه‌ای به سر من ببند و نباید عمامه متعدد باشد و کفن و عمامه طوری نباشد که موجب حسد دیگران گردد.  
این وصیت هر کلمه‌اش یک درس است که برای تعیین تکلیف مردم در کارهای واجب خود و طریقه عمل با این وصایای شفاهی و کتبی و شهود یک یک مواد و مطالب را بیان فرموده است تا در این مکتب کسی در ابهامی از مسائل زندگی و حتی مراتب پس از مرگ معطل نماند.

### از وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام به امام جعفر صادق علیه السلام

از سنن اسلام وصیت است که چون دوران عمر سپری شد حاصل زندگی در قالب کلمات ریخته می‌شود و مختارات آن به فرزندان سپرده شده برای آنکه آنها سرمشق زندگی خود قرار دهند.  
وصایای امام باقر علیه‌السلام مانند سایر ائمه در درجه اول وصیت به فرایض و اجرای احکام و تهذیب نفس و تصفیه باطن و تکامل روح است و الله می‌دانیم همان طور که قرآن خطاب به پیغمبرش می‌کند ولی منظور همه مخلوق او هستند و باید اوامر آسمانی را به کار بندند وصایای ائمه هم به صورت ظاهر به فرزند است ولی در باطن به همه مردم است تا راه تکامل پویند و لذا در این وصیت خطاب به فرزند است تا به فرزندان روحانی برسد.  
قال (ع) یا بنی الا تطهر قمیصک فذهب فضننا ان توبة قد اصابه شی‌ء فرجع  
[صفحه 407]  
فقال انهن هکذا فقلنا جعلنا فداک ما القمیصه قال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره ان الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر.  
شیخ حر عاملی در وسایل الشیعه نقل می‌کند که جمعی از اصحاب حضور امام پنجم بودند که فرزندش جعفر وارد شد امام فرمود ای فرزند چرا پیراهن خود را پاک نمی‌کنی ما گمان کردیم به پوشاک وی چیزی ریخته رفت و برگشت پیراهن را به حال اول دیدیم گفتیم فدایت شویم موضوع پیراهن چه بود؟ فرمود پیراهن او دراز بود فرمانش دادم تا کوتاه کند چرا که خدای تعالی فرموده جامه‌ات را پاک کن.  
در خبر دیگر نقل شده که فرمود: قصروا ثیابکم لاتقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا پاکیزه بماند و دوام یابد روی زمین نکشد و از آلودگی و پلیدی‌ها مصون باشد.  
در روایت دیگر فرموده مراد لباس تقوی می‌باشد که باید انسان لباس تقوای خود را بالا بگیرد تا آلوده نگردد و به لوث کدورات عالم طبع و پلیدی‌های ماده تماس و اصطکاک نیابد - از معاشرت ناجنس مصون و محفوظ گردد - از ارتکاب منهیات در امان باشد در هر حال لباس چه لباس ظاهر باشد یا لباس باطن باید کوتاه به معنی آلوده نشدن باشد و در هر حال باید پاکیزه و مصون بماند.

### وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره امام پس از خود

یکی از ادله ثبوت امامت این شد که امام حی در حین رحلت وصیت کند و خلیفه و امام پس از خود را معرفی فرماید و اسرار و ودایع امامت را به او بسپارد و از شرایط مسلم امامت تحقق عصمت و طهارت است که هیچکس نگفته محمد حنفیه یا زید بن علی یا اسماعیل بن امام جعفر صادق معصوم بوده‌اند - امام در علم و دانش و تقوی و فضایل و سجایای نفسانی تربیت شده مهد ولایت بوده‌اند.  
این علم هم غیر از علم امامت و ولایت است که علم بما کان و بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد بلکه علم صوری بر حسب استعداد ظاهری است ولی آن علم حضوری و عینی که به افاضه اشراقیه انوار ساطعه الهی بر قلوب اولیاء و تربیت شدگان مکتب ربوبی تابش می‌کند مخصوص برگزیدگان و امامان معصوم می‌باشد که با آن بر تمام موجودات و مخلوقات تسلط نموده و تصرف نمایند.  
[صفحه 408]  
در اینکه امام محمدباقر علیه‌السلام از طرف پدرش به وصایت و انتصاب و معرفی به امامت منصوب شده بود سخنی نیست و این وصایت مؤید و مصرح دلایل دیگر مقام نبوت و ولایت است و خود آن حضرت هم در حال نزع وصی و امام پس از خود را که در تمام طول عمر به مردم معرفی کرده بود به وصایت تعیین فرمود و اسرار و ودایع امامت و آثار نبوت انبیاء را که ارث همه آنها به پیغمبر خاتم‌النبیین رسیده بود به وصی خود سپرد و او هم دست به دست تا امام عصر سپرده شده است.  
روی محمد بن یعقوب الکلینی بسنده انه لما حضرت علی بن الحسین (ع) الوفات اخرج سفطا او صندوقا عنده فقال یا محمد احمل هذا الصندوق قال فحمل بین اربعة فلما توفی جاء اخوته یدعون فی الصندوق سهما قال و الله ما لکم فیه شیئی و لو کان لکم فیه شیئی ما دفعه الی و کان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله  
کلینی ره به اسناد خود روایت می‌کند که چون علی بن الحسین سجاد علیه‌السلام محتضر گردید یک سبد یا صندوقی نزد او بود بیرون آورد و به فرزندش محمد داد و فرمود این صندوق را حفظ کن محمد بن علی او را حمل کرده برد و محفوظ داشت و چون پدرش درگذشت برادران آمدند دعوی سهم‌الارث خود را نسبت به صندوق نمودند امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود برای شما از این صندوق سهمی نیست اگر شما سهمی داشتید پدرم می‌فرمود و به شما می‌دادم در این صندوق سلاح پیغمبر و آثار نبوت و اسرار و ودایع امامت است که برای شما در آن سهمی نیست.  
در روایت دیگر چنین است لما نظر علی بن الحسین الی ولده و هو یجود بنفسه و هو مجتمعون عنده ثم نظر الی محمد بن علی فقال یا محمد خذ هذا الصندوق فاذهب به الی بیتک و قال اما انه لیس فیه دینار و لا درهم و لکن مملو علما  
در حال احتضار که چشمش به فرزندش محمدباقر افتاد فرمود او دارای نفس قدس ملکوتی شده و آن صفات امامت و شرایط ولایت در او جمع گردیده فرمود ای محمد بگیر این صندوق را و به خانه خودت ببر و تصریح فرمود که در آن صندوق دینار و درهم نیست بلکه مملو از علم و آثار فضیلت است آن صندوق حاوی علوم انبیاء بود.  
روایت دیگری از کتاب کافی نقل شده که عمر بن عبدالعزیز با آن مقدماتی که در کتاب حضرت سجاد نقل کردیم نامه‌ای برای رد صدقات امیرالمؤمنین و فدک فاطمه زهرا  
[صفحه 409]  
سلام الله علیها نوشت نزد زید بن الحسن المجتبی فرستاد او گفت ولی امر پس از رحلت جدم امیرالمؤمنین پدرم امام حسن مجتبی علیه‌السلام بود و پس از او عمویم امام حسین سیدالشهداء بود و بعد از ایشان علی بن الحسین سیدالساجدین و بعد از آن حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام والی صدقات است باید این نامه را خدمت ایشان بفرستی که او ولی امر و والی صدقات می‌باشد و او صدقات را مخصوصا فدک را به حضرت امام محمدباقر رد نمود و درآمد صدقات جده‌اش فاطمه زهرا (س) صرف توسعه معارف دین فرمود و مکتب باقری را توسعه داد تا دامنه آن به مکتب جعفری رسید.  
ابن‌صباغ در وصایای حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد:  
از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت می‌کنند که فرمود نزد پدرم نشسته بودم روزی که قبض روح شد و مرا وصیت می‌فرمود درباره غسل و کفن و دخول در قبر گفتم پدرجان هیچ وقت نمی‌دیدم شما شکایت کنی مثل امروز من اثر مرگ در شما نمی‌بینم فقال یا نبی سمعت علی بن الحسین ینادینی من وراء الجدار یا محمد عجل فرمود شنیدم صدای پدرم علی بن الحسین را که از پشت دیوار می‌فرماید ای محمد شتاب کن بسوی ما بیا و می‌دانم امروز از دنیا خواهم رفت. [103].

### وصایای امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی‌

یا جابر اغتنم من اهل زمانک خمسا ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج  
فرمود ای جابر از مردم زمانه پنج چیز را مغتنم بشمار - در حضور کس تعریف نکنی در غیبت او تنقید منمائی در شهادت با او مشورت مکن و اگر گفتی شهادت تو را قبول نمی‌کند و اگر خطبه کردند تزویج منما زیرا مردم زمانه اکثر ظاهربین هستند که عقلشان در چشمشان قرار دارد تو در کار آنها ظاهربین مباش و به حقیقت گرای چاپلوسی و تملق هم‌رنگی و هم‌آهنگی زیان‌بخش است بلکه باید به نیروی عقل آنها را رهبری کرد.  
و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبة  
[صفحه 410]  
مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فثواب اکتسبته من غیر ان تتعب بدنک و اعلم انک لا تکون لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله فان کنت سالکا سبیله زاهدا فی تزهیده راغبا فی ترغیبه خائفا من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما الذی یغرک من نفسک ان المؤمن معنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها فمرة یقیم او دعا و یخالف هواها فی محبة الله و مرة تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عثرته فیتذکر و یفزع الی التوبه و المخافة فیزداد بصیرة و معرفته لما زید فیه من الخوف و ذلک بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون  
و فرمود وصیت می‌کنم تو را به پنج چیز اگر کسی به تو بدی کرد تو بدی نکنی اگر خیانت کرد تو خیانت نکنی اگر دروغ گفت غضب نکنی اگر مدح کرد مسرور نشوی اگر قدح و مذمت کرد جزع و فزع نکنی در آنچه نسبت به تو گفته فکر کنی اگر دیدی عیبی در نفس تو هست از خود دور کن و غضب خود را فروبنشان که بالاترین مصیبت غضب است که به غضب حق می‌پیوندد و با غضب از چشم مردم می‌افتی اگر آنچه درباه تو گفته خلاف است تو ثوابی کسب کردی بدون تعب. [104].  
فرمود بدان که تو دوستی برای ما نیستی مگر آنکه همه مردم شهر جمع شوند و بگویند تو مرد بدی هستی زیرا دوستان ما در نظر مردم بد هستند و اگر بگویند تو مرد صالحی هستی بدین گفتار مسرور نشوی و به آن گفتار دلتنگ نگردی اگر در راه نیل به کمال حق هستی تمایلات نفسانی را کنار بگذار و در زهد خود پرهیزکار باش در رغبت خود به آخرت بکوش از خدا بترس و ثابت قدم باش آنچه که مخالف با قرآن است فروگذار مراقب باش نفس اماره تو را نفریبد مؤمن باید با نفس جهاد و مبارزه داشته باشد که زندگی در حقیقت مبارزه حیاتی است در تمام شئون خلقت و در همه موجودات تو در راه دوستی خدا با هوای نفس مخالفت کن و عنانی سرکش بر نفس زن تا طغیان نکند او را به تملک عقل مقید ساز دائما تذکر بده و با فزع و الحاح به توبه گرای و از خوف خدا بازگشت به حق کن تا بصیرت و معرفت  
[صفحه 411]  
تو زیاد شود خوف خدا فرع بر معرفت اوست هر چه بصیرت و بینائی تو به حق بیشتر باشد معرفت تو بیشتر است و هر چه بیشتر معرفت یابی بیشتر خواهی ترسید و خوف او در دل تو بزرگ‌تر می‌نماید و هر قدر از خوف خدا خائف گردی بینائی بیشتری پیدا می‌کنی.  
قال (ع) یا جابر استکثر لنفسک من الله قلیل الرزق تخلصا الی الشکر و استقبل من نفسک کثیر الطاعة لله ازراء علی النفس و تعرضا للعفو و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفلة بشدة التیقظ و استجلب شدة التیقظ بصدق الخوف و توق مجازفة الهوی بدلالة العقل وقف عند غلبة الهوی باسترشاد العلم و استبق خالص الاعمال لیوم الجزاء و ادفع عظیم الحرص بایثار القناعة و استجلب حلاوة الزهاد بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع یبر الیاس و سد سبیل العجب بمعرفة النفس و تخلص الی راحة النفس بصحة التفویض و تعرض لرقة القلب بکثرة الذکر فی الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الحزن و تحرز من ابلیس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق  
فرمود ای جابر در نفس خود بسیار یاد خدا باش به روزی کم بساز - شکر بسیار بگو نیتت خالص گردان هر قدر عبادت کردی کم بدان در اجرای تمایلات به نفس کمک نکن از کار لغو اعراض نما - شرور را از خود دور کن علم را به عمل مقید ساز عمل را به غفلت محو مکن خواب زیاد منما - از خدا بترس - از پیروی هوا برحذر باش - به رهبری عقل قدم بردار در غلبه‌ی هوا و هوس - توقف کن به راهی که علم تو را هدایت می‌کند برو عمل خالصی را برای روز جزا ذخیره کن حرص را به قناعت محو کن شیرینی ورع را به ترک آرزو ادامه ده رشته اسباب طمع را قطع کن.  
نومیدی و عجب سد راه خداشناسی است - کار خود را به خدا واگذار تا آسایش یابی خدا را همیشه یاد کن تا معارضی پیدا نکنی - همیشه محزون از خوف خدا باش تا نور افاضات الهی بر قلب تو بتابد از شیطان بترس پرهیز کن - امیدوار به خدا باش تا تو را در خوف صادق به حقیقت رهبری کند.  
در این وصیت جلب توجه به فضیلت می‌نماید که از راه ریاضات شرعیه به دست می‌آمد. رذایل را می‌زداید و مکارم اخلاقی را تقویت می‌کند - و از راه پرخوف و خطر هوای نفس مصون می‌دارد.  
[صفحه 412]  
شکی نیست که چون خانه دل از لوث کدورات طبیعت خالی شد و زنگ علائق مادی و رذایل به صیقل عبادت و اطاعت زدوده گردید نور علم و محبت حق در آن می‌تابد و خانه دل را روشن می‌سازد و در سایه معرفت به حق خائف می‌شود و در خوف و رجاء به سرحد تکامل لایق استعداد خود می‌رسد.  
قال (ع) یا جابر ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی و ایاک و الغفلة ففیها تکون قساوة القلب و ایاک و التوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون و استرجع سالف الذنوب بشدة الندم و کثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله بخالص الدعا و المناجاة فی الظلم و استجب زیادة النعم بعظیم الشکر و اطلب بقاء العز باماتة الطمع و ارفع ذل الطمع بعز الیأس و استجلب عز الیاس ببعد الهمة و تزود من الدنیا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغیه عند امکان الفرصه و ایاک و الثقة بغیر المأمون  
فرمود ای جابر مال دنیا دریائی است که آدم را غرق می‌کند مبادا غافل شوی که غفلت قساوت قلب می‌آورد در کار خود تسامح و سستی مکن که پشیمان می‌شوی و عذری نداری و مردم پشیمان به کار و کوشش بازگشت می‌کند حتی آنها که گناه زیاد کرده‌اند به توبه پشیمان شده و به کثرت استغفار و طلب رحمت بازگشت به حق می‌نمایند تو کوشش کن عفو الهی را به دعای خالص و مناجات در ستم و راز و نیاز در مظلومیت به دست آوری زیادی نعمت به شکر بسیار است شکر زیاد کن تا نعمتت افزون گردد طمع را بکش تا عزت یابی که هر که عزت بخواهد باید دنیا و مال دنیا را ذلیل شمارد تا عزیزتر گردد یأس و نومیدی در بلندپروازی طایر طمع است طمع که کشته شد یأس محو می‌گردد.  
از دنیا آرزوها را کوتاه کن تا زاد و توشه توانی تهیه کرد وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی مبادا به آدم نادرست اعتماد کنی که تو را رسوای جهان سازد.  
یا جابر و اعلم انه لا علم کطلب السلامه و لا عقل کمخالفة الهوی و لا فقر کفقر القلب و لا غنی کغنی النفس و لا معرفة کمعرفتک بنفسک و لا نعمة کالعافیة و لا عافیة کمساعدة التوفیق و لا شرف کبعد الهمه و لا زهد کقصر الامل و لا عدل کالانصاف و لا جور کموافقة الهوی و لا طاعة کاداء الفرائض و لا مصیبة کعدم العقل و لا مصیبة کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحالة التی انت علیها و لا فضیلة کالجهاد  
[صفحه 413]  
و لا جهاد کمجاهدة الهوی و لا قوة کرد الغضب و لا ذل کذل الطمع و ایاک و التفریط عند امکان الفرصة فان میدان یجری لاهله بالخسران  
فرمود ای جابر علم جز طلب سلامت نیست و عقل جز مخالفت هوی نیست و فقر جز فقر قلب نیست و بی‌نیازی چون بی‌نیازی نفس نیست - معرفت چون معرفت‌النفس نیست - خودشناسی خداشناسی است - هیچ نعمتی چون عافیت نیست و هیچ عافیتی چون مساعدت توفیق نیست و هیچ شرقی جز کم‌همتی نیست و هیچ زهدی چون آرزوی کوتاه نیست و هیچ عدلی و نصفتی جز انصاف نیست و هیچ جوری جز موافقت هوای نفس نیست و اطاعتی بهتر از ادای فرایض نیست و مصیبتی بدتر از بی‌عقلی نیست که آدمی به گناه مرتکب سازد راضی به حال خود شو تا خدا از تو راضی شود فضیلتی چون جهاد نیست و جهادی بهتر از مبارزه با تمایلات نفسانی نیست هیچ نیروئی بالاتر از کظم غیظ و غضب نیست و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست بر تو باد که افراط نکنی و فرصت را غنیمت شمری که میدان کار با غفلت خسران‌آمیز است.  
قال (ع) خذوا الکلمة الطیبه فمن قالها و ان لم یعمل بها فان الله یقول الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله ویحک یا مغرور الا تحمد من تعطیه فانیا و یعطیک باقیا درهم یغنی بعشره تبقی الی سبعمائة ضعف مضاعفة انما انت لص من لصوص الذنوب کلما عرضت لک شهوة او ارتکاب ذنب سارعت الیه و اقدمت بجهلک علیه فارتکبته کانک لست بعین الله او کان الله لیس لک بالمرصاد.  
یا طالب الجنة ما اطول نومک و اکل معصیتک و ادهی همتک فلله انت من طالب و مطلوب و یا هاربا من النار ما احث مطیتک الیها و ما اکسبک لما یوقعک فیها [105].  
فرمود سخن خوب را از هر کسی گفت بگیر اگرچه خودش عمل نکند که خداوند تعالی می‌فرماید کسانی که سخنان خوب را می‌شنوند و بهتر عمل می‌کنند آنها رستگار هستند.  
فرمود ای دنیاخواه مغرور مگر آدم عاقل به یک چیز فانی تکیه کند و یک امر باقی را از دست بدهد - یک درهم که تو را به هفتصد درهم می‌رساند آن درهمی است که در راه خدا انفاق کنی - تو دزدی و راهزنی از راهزنان گناه که هر تمایل نفسانی و هر شهوت و گناهی  
[صفحه 414]  
را به حمل و نادانی مرتکب می‌شوی و مانند دزدی که صاحب آن مال را حاضر نداند تو خدا را حاضر و ناظر عمل خود نمی‌دانی در حالی که خدا با تست تا دیوان محاسبات الهی از تو حساب بگیرد.  
فرمود ای کسی که طالب بهشتی چرا به خواب خرگوشی فرورفته‌ای و در کام معاصی فرورفته‌ای و همت را پست شمرده‌ای تو و آنچه که مطلوب تست نیازمند به همت بلند بسته و اگر قیام کنی به دست آوری تو را از آتش دوزخ دور می‌سازد و از این سوانح و تعب و رنج و بدبختی نجات می‌دهد به کمال مطلوب می‌رساند برخیز به سوی بهشت برو.  
در این وصیت امام محمدباقر علیه‌السلام روی سخنش به جابر جعفی و خطابش به تمام مسلمین است هر کس طالب سعادت و کمال فضیلت است می‌تواند از این وصیت سرمشق گیرد هر کس در این تعلیم و تربیت قرار گیرد و عمل کند رستگار و موفق گردد و نه تنها خودش به راه روشن مستقیم سعادت رسیده است بلکه می‌تواند عملیات خود را مشعل فروزان هدایت و ارشاد برای دیگران هم قرار دهد.  
تفکر و تدبر در این وصایا حساس‌ترین نکات علمی و اخلاقی و پایه و مایه و اساس خوشبختی را نشان می‌دهد و به علاوه که علو روح و ارتقاء و نوع‌دوستی گوینده را می‌رساند که در ساعات آخرین عمر برای سعادت ملت اسلام چه لطائف و دقایقی را در نظر گرفته و به نام وصیت اعلام فرموده است.  
قال (ع) صلة الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی فی الاجل  
صله‌رحم عمل را پاک می‌سازد مال را افزون می‌کند بلوا و بلایا را دفع می‌نماید حساب را آسان می‌گرداند اجل را در فراموشی می‌اندازد با یک صفت فاضله چندین بهره و نعمت و فایده است صله‌رحم کنید تا منزه و مزکی و مصون سهل‌المؤنه و طویل‌العمر گردید.  
قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنیا اغراض متنضل فیکم المنایا لن یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایة اکلة لیس فیها غصص ام ای شربة لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظعنون عنه فان الیوم غنیمة و غدا لا تدری لمن هو اهل الدنیا سفر یحلون عقد رحالهم فی غفیرها  
[صفحه 415]  
قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم و ابعد آمالا  
فرمود ای مردم شما در این جهان به خواب‌های خرگوشی خود گمراه می‌شوید و هرگز روزی از عمر شما بر نمی‌گردد و روزی‌ای می‌دهند و روزی می‌گیرند تا به آخر عمر برسد تا این روزها و روزی‌ها تمام شود - و آن روز گذشته قابل خریدن نیست شما بهتر است آنچه در پیش دارید اصلاح کنید آن گمان باطل را از خود دور نمائید و روز حاضر را غنیمت شمارید زیرا شما نمی‌دانید فردا خواهید بود یا نه و آیا سفر شما آسان می‌گردد یا نه همین قدر بدانید ما که اصل زندگی هستیم خواهیم رفت و شما که فرع آن خواهید بود به طریق اولی خواهید رفت کی باقی مانده که من و شما باقی بمانیم همه آرزوها به خاک خواهد رفت - پس از این فرصت استفاده کنید و زاد و توشه‌ای برای خود تهیه نمائید.  
قال (ع) اتیک یابن آدم ما لا ترده و تذهب عنک ما لا یعود فلا تعدن عیشا منصرفا مالک منه الا لذة تزدلف بک الی حمامک و تقربک من اجلک فکانک قد صرت الحبیب المفقود و السواد المخترم فعلیک بذات نفسک و دع ما سواها و استعن بالله یعنک  
قریب بدین مدلول است که فرمود ای پسر آدم به سوی تو مالی آمده و می‌رود و آن سرمایه عمر است تو باید از این مال لذت ببری و در راه موفقیت خود صرف کنی این روزها تو را به اجل نزدیک می‌سازد مثل اینکه تو می‌بینی یکی از دوستانت می‌روند و تو در مرگ آنها ناراحتی می‌کنی اما در رفتن خود غافل هستی از خدا بخواه که تو را در این سرمایه و عمر توفیق دهد و معاونت فرماید تا کاملا بهره‌مند گردی.  
قال (ع) من صنع مثلما صنع الیه فقد کافئا من اضعف کان شکورا و من شکر کان کریما  
هر کس هر عملی کند همان عمل برای او ذخیره می‌گردد و آن کافی است در حساب او منظور شود و هر کس ضعیف و بینوا و ناتوان شد بسیار شکرگزاری کند که خداوند در سایه شکر و نعمت او کرامت و بزرگواری در حق او خواهد فرمود.  
قال (ع) و من علم ان ما صنع کان الی نفسه لم یستطی‌ء الناس فی شکرهم و لم یستردهم فی مودتهم فلا تلتمس من غیرک شکر ما اتیته الی نفسک و وفیت به عرضک  
[صفحه 416]  
فرمود هر کس دانست که هر چه می‌کند به خود می‌کند و استطاعت شکرگزاری از خلق و دوستی آنها را هم نخواهد داشت یعنی توجه به کار خود دارد و عاجز از شکر همه است و کسی که دوست مردم را به دوستی دیگران پاسخ داد از دیگری شکرگزاری می‌شود زیرا هر چه از تو بر دیگران خیری برسد شکرش برای تست و هر کس شکر خلق و خالق را بنماید وفای به عهد کرده است.

## معاصرین امام محمدباقر علیه السلام از سلاطین‌

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک و به نقل برخی با ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن الولید بن عبدالملک معاصر بود. [106].  
یعنی از سال 75 درست تا سال 117 تا با اختلاف اخبار تا سال 126 شاهد جنایات فجیع آل‌مروان بوده است.  
بیست سال دوره امامت که چرخ عالم وجود بر محور شخصیت و مقام امامت او دور می‌زد و چهل سال هم در دوره پدرش شاهد و ناظر واقعه هائله کربلا تا شهادت خود بود خاصه در اصطکاک دو سیاست اموی و عباسی وضع کشمکش و کشتارهای بی‌رحمانه هر دو را می‌دید و صبر می‌کرد.

## خلفای معاصر امام محمدباقر علیه السلام

در بیست سال امامت و قریب شصت سال عمر معاصر با چند نفر از خلفای آل‌مروان بود که به ترتیب عبارتند از:  
1 - ولید بن عبدالملک بن مروان که در پایان خلافت پدرش را مسموم نمود و سند ولایت و امامت به آن حضرت منتقل گردید.  
2 - سلیمان بن عبدالملک بن مروان  
3 - عمر بن عبدالعزیز  
4 - یزید بن عبدالملک بن مروان  
5 - هشام بن عبدالملک بن مروان  
در خلافت هشام امام محمدباقر علیه‌السلام مسموما از جهان رحلت کرد.  
در فصول المهمه معاصرین را از خلفا ولید و فرزندانش یزید و ابراهیم نوشته که آن هم  
[صفحه 417]  
صحیح است زیرا به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام جلد اول نوشتیم اولاد عبدالملک همه به خلافت رسیدند و پسران ولید هم بی‌بهره نبودند.  
علامه مجلسی به نقل ابن‌شهرآشوب می‌نویسد: در سنین امامت آن حضرت که قریب بیست سال شد ولید بن یزید - سلیمان بن عبدالملک - عمر بن عبدالعزیز - یزید بن عبدالملک - هشام بن عبدالملک و ولید و برادرش یزید و ابراهیم بن یزید خلافت نمودند و رحلت امام پنجم در اوایل خلافت ابراهیم بود و یک جا هم می‌نویسد: عبدالملک آن حضرت را مسموم ساخت که آن هم درست است و باز خبری هست که ابراهیم بن ولید امام را سم خورانید.

## زنان و اولاد امام محمدباقر علیه السلام

### اشاره

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام دو زن عقدی دائمی داشته اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام و عبدالله است که این دو از بنی‌هاشم و بنی‌تیم قبیله ابوبکر بوده‌اند زن دوم ام‌حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه بود که مادر ابراهیم و عبیدالله است و بقیه اولادها از ام‌ولد و کنیزها به دنیا آمدند.

### زنان و اولاد امام محمدباقر

شافعی می‌نویسد محمد بن علی الباقر علیه‌السلام 3 پسر و یک دختر داشت جعفر صادق - عبدالله - ابراهیم -ام‌سلمه [107].  
علامه اربلی هم همین سه نفر نوشته و ضمنا اضافه می‌کند که گفته‌اند بیش از این هم اولاد داشته. [108].  
حضرت باقر دو زن عقدی و چند جاریه داشت اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد و دوم ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه که مادر ابراهیم و عبیدالله است.  
در کتاب صفوةالصفوه می‌نویسد: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علی بن ابیطالب مادرش ام‌عبدالله دختر امام حسن مجتبی بود و فرزندانش جعفر و عبدالله و مادر آنها یعنی زن امام محمدباقر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود و ابراهیم و علی و زینب و ام‌سلمه نیز از اولاد او از زنان دیگر بوده‌اند.

### اولاد امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام را هفت نفر نوشته  
1 - ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق 2 - عبدالله بن محمد که مادر این دو نفر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود  
[صفحه 418]  
3 - ابراهیم 4 - عبیدالله درج که مادرشان ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه بود  
5 و 6 - علی و زینب که مادرشان ام‌ولد بود.  
7 - ام‌سلمه که مادر او هم ام‌ولد بود.  
در اعلام الوری زینب و ام‌سلمه را یکی شناخته و اولاد او را شش نفر می‌داند.  
ابن‌شهرآشوب اولاد را هفت نفر دانسته و عبدالله درج را عبدالله افطح نوشته [109].  
اما اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام شش نفر بوده و قیل سبعة هفت نفر هم گفته‌اند.  
1 و 2 - ابوعبدالله جعفر بن محمد مکنی به صادق - و عبدالله که هر دو از ام‌فروه بودند.  
3 و 4 - ابراهیم و عبدالله درج از ام‌حکیم.  
5 و 6 - علی و زینب از ام‌ولد و هیچ کس اختلاف ندارد که امامت پس از حضرت باقر در وجود امام صادق علیه‌السلام قرار داشت و عبدالله هم در فضیلت و علم و ادب با او شرکت داشت. [110].  
ابن‌صباغ درباره اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد شش اولاد داشت هفت نفر هم گفته‌اند بدین قرار:  
1 - ابوعبدالله جعفر صادق.  
2 - عبدالله که مادر آن دو نفر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود.  
3 و 4 - ابراهیم و عبدالله درج که مادرشان ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفی بود.  
5 و 6 - علی و زینب که مادرشان ام‌ولد بود و کلیه مورخین نوشته‌اند امامت در اولاد محمد بن علی فقط در ابوعبدالله جعفر الصادق بوده است. [111].  
تولد امام محمدباقر علیه‌السلام در مدینه روز سه‌شنبه یا جمعه 27 صفر سنه 57 هجرت در هر حال سال تولد مورد اتفاق است ولی در شهادت ذی‌حجه سال 114 نوشته‌اند و ربیع‌الاول  
[صفحه 419]  
سال 117 هم نوشته‌اند و برخی سال 117 را انتخاب کرده‌اند و بنابراین عمر آن حضرت درست شصت سال می‌شود. [112].  
ابن‌صباغ می‌نویسد محمد بن علی را مسموم کردند و در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود و قبرش در بقیع است در قبه عباس مدفون گردید و در آن قبه و بارگاه پدرش و عمویش مدفون می‌باشند.

## سال وفات آن حضرت علیه السلام

شهادت امام پنجم روز هفتم ذی‌حجه در سال 114 هجری رخ داده در سال 117 و سال 116 هم نوشته‌اند ولی اصح اقوال قول اول است - در روضةالواعظین رحلت آن حضرت را ماه ذی‌حجه بدون تعیین روز نوشته در فصول می‌نویسد حضرت باقر وصیت فرمود مرا در پیراهن خودم کفن کنید و نماز بر من بخوانید و دفن کنید و چون حضرت صادق چنین کرد شنید از میان قبر که فرمود:  
یا بنی سمعت علی بن الحسین ینادی من وراء الجدار یا محمد عجل [113].  
مدفن امام محمدباقر علیه‌السلام در بقیع و این قولی است که فریقین معتقدند در قبه حضرت عباس بن عبدالمطلب بود و هم‌اکنون مدفن آن حضرت خراب و مانند سایر قبور مردم بی‌سرپرست است قبه و بارگاه و روضه و ضریح و صندوق و اشیاء نفیس آن را سعودی‌ها به غارت بردند و ویران کردند. [114].

## مدت امامتش‌

19 سال به نص شافعی و مناقب و فصول المهمه و انوار نعمانیه و عمدة الطالب این امام با جدش چهار سال با پدرش 34 سال و پس از پدرش 19 سال زندگی کرد.

## مدت عمر امام پنجم علیه السلام

در کافی و تهذیب و شافی سید مرتضی و سایر کتب عمر آن حضرت را 75 سال نوشته‌اند در عمدة الطالب 55 در فصول المهمه 58 سال و گروهی 63 تا 73 سال هم نگاشته‌اند ولی اصح اقوال 57 است.  
زوجات آن حضرت به نقل مجلسی دو زن غیر از کنیزکان بوده‌اند اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که مادر جعفر صادق علیه‌السلام است و دوم ام‌حکم دختر اسد بن مغیره ثقفی مادر ابراهیم و عبیدالله.  
[صفحه 420]

## اولاد

فرزندان حضرت باقر علیه‌السلام 7 نفر بودند به نقل شافی سید مرتضی و مناقب ابن‌شهرآشوب بدین ترتیب ابوعبدالله صادق علیه‌السلام - عبدالله و ابراهیم و عبیدالله علی و زینب و ام‌سلمه. برخی هم اسامی اولاد آن حضرت را تا 9 نفر نوشته‌اند. [115].  
بقاع فی البقیع مقدسات  
و اکناف بطیب طیباب‌

## آرامگاه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

### بقیع در مدینه طیبه‌

ابن‌شهرآشوب می‌نویسد که در سابق به نام یثرب بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را مدینه خواند هوایش گرم و دارای نخلستان‌های فراوان است و آب جاری هم در شهر جاری می‌شود در شمال آن کوه احد است و در جنوبش جبل بئر و قضاعه که در باب آن احادیث مشهوره صادر شده - بئر آریس در مدینه است که آن چاهی است که انگشتر حضرت رسول به دست عثمان در آن چاه افتاد و آنچه گشتند نیافتند همانجا را پیغمبر (ص) خرید و مسجد ساخت و آرامگاه ابدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همان‌جا است.  
بنای مسجد اول از خشت خام و چوب نخل بود. عمر و عثمان هر دو بر آن افزودند و دیوار آن را از سنگ بالا بردند و سقف آن را از چوب ساج پوشانیدند ولید بن عبدالملک بن هارون عمارت دیگر بر آن افزود و مهدی خلیفه عباسی آن را وسیع گردانید و مأمون خلیفه در زمان خود متصدی احیاء آن بقعه متبرک گشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسانی فرستاد تا در جنوب مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از آن در آن بلده حمام نبوده.  
در فضیلت مسجد احادیث بسیار وارد شده است که در اخبار ضبط است اما گورستان  
[صفحه 421]  
بقیع در شرقی مدینه طیبه واقع است و در آن گورستان ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان و عباس بن عبدالمطلب و امام محمد بن باقر و امام جعفر صادق علیه‌السلام و بسیاری دیگر از اصحاب و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بانوان قریش در آن سرزمین مدفون هستند.  
می‌نویسند اول کسی که از صحابه در زمین بقیع مدفون شد اسعد بن زراره که از کبار انصار امت بوده و آخر ایشان سهل بن عبدیست که وفاتش سال 93 هجری بوده و در این ایام پادشاه نجد و حجاز خانه‌های اطراف مسجد را خریده و مسجد را توسعه می‌دهد از قراری که از جراید روز خوانده‌ام بنا دارد فضای مسجد را چهار برابر کرده و فلکه‌ای اطراف آن بکشد و چند ملیون لیره مخارج آن را برآورده که از سهمیه نفت حجاز ساختمان می‌شود امید است خداوند توفیق دهد به دست همان کسانی که بقاع متبرکه خراب شد به دست همان اشخاص مسجد نبوی توسعه و تعمیر یابد و بقاع ائمه بقیع نیز ساخته شود و در این سال 1379 مسجد توسعه و تعمیر و تزیین مفصلی شد. در هر حال اختلافی نیست که امام پنجم در کنار پدرش و عمویش در بقیع در قبه‌ای که به نام عباس بن عبدالمطلب ساخته‌اند مدفون گردید و این قبه و بارگاه در سال 95 هجری بنا شده و در سال 1334 به دست وهابیها خراب و منهدم گردید.  
در جنات الخلود و دوائر العلوم می‌نویسد و نقل انه دفن فی القبر الذی دفن فیه ابوه لا فی قبر علیحده در کتب دیگر می‌نویسند در کنار قبر پدرش زین‌العابدین و عمویش حضرت امام حسن مجتبی علیهماالسلام دفن گردید.  
و ظاهر این است که مانند حضرت جواد که در کنار قبر مقدس جدش امام موسی الکاظم دفن شد مدفون گردید و شاید هم چون قبر کنده‌اند در حفره زیر متصل به جنازه پدرش زین‌العابدین علیه‌السلام شده باشد وگرنه موضوع نبش قبر نبوده که این توهم ایجاد شود [116] در سابق گفتیم این قبر را قبلا ساخته بودند.  
فضیلت زیارت قبر مقدس حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مانند ثواب زیارت قبور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه هدی می‌باشد و احادیث و اخبار متواتر در این باب وارد است و فلسفه آن هم مشهود است زیرا امام پنجم علیه‌السلام مجری مقاصد و مرام جدش صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در صف امامت و ولایت همان مقام شامخ اولی به تصرف داشته و لذا ثواب زیارت آن حضرت به نص صریح احادیث نبوی و اخبار مرتضوی و روایات جعفری علیه‌السلام همان فضیلت و ثواب زیارت را دارد برای ثواب زیارت به کتب زیر مراجعه شود. [117].  
[صفحه 422]

### مدفن امام محمدباقر

هر کس ترجمه حال امام محمدباقر را نقل کرده نوشته مدفنش در مدینة الرسول در قبرستان بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس واقع است و همه می‌دانیم که قبر عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای قبه و بارگاه و ضریح و دستگاهی عظیم بود و اکنون به دست معاندین وهابی ویران و به صورت یک قبرستان خراب اثری در آن منعکس نیست و حتی صورت قبر هم ندارد با آن که سنی‌ها بیشتر سوگندشان به سر مبارک امام محمدباقر علیه‌السلام بود.  
طایفه‌ای از آن‌ها به بهانه ریاست قبور را خراب کردند و با مرده‌ها در افتادند در حالی که قبر اثری برای مرده ندارد تجلیلی از او برای یادآوری زنده‌ها و طلب مغفرت و حفظ شئون ملی مردم زنده است.  
ابن‌خلکان وفات آن حضرت را در جمعه نوشته که مزرعه بیرون شهر در راه بلقار بوده (و این قریه یا مزرعه از علی بن عبدالله بن عباس بوده است که سفاح و منصور در آنجا متولد شده‌اند) و انتقال به شهر دادند و در قبرستان بقیع دفن کردند دیگران در منزل خود حضرت در مدینه ضبط کردند.  
آنچه مسلم است این است که قبر عباس و امام حسن مجتبی و امام زین‌العابدین و امام محمدباقر در یک قبه به نام قبه عباس بوده است و این چهار قبر ائمه اطهار کنار هم قرار داشته و خود حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام وصیت فرمود که قبرش را چهار انگشت از زمین بلند بگیرند که صورت قبر معلوم و از زمین و سایر قبور ممتاز و مشخص باشد ولی وهابی‌ها به این اندازه هم قائل و قانع نشدند مگر آنکه پس از خراب کردن چند ملیون پول از مسلمانان هندی گرفتند و یک آجر فشاری که معادل همان چهار انگشت می‌شود نشانه گذاشتند.

### فصل زیارت حضرت امام محمدباقر

در کتاب جامع‌الاخبار در فصل 12 درباره زیارت حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمودند.  
قال من زارنی غفرت له ذنوبه و لم یمت فقیرا هر کس مرا زیارت کند خداوند گناهان او را می‌آمرزد و فقیر نخواهد مرد.  
حضرت ابی‌محمد بن حسن العسکری علیه‌السلام فرمود قال (ع) من زار جعفرا و اباه لم نشتک عیناه سقما و لم یمت مبتلا فرمود کسی که زیارت کند امام جعفر صادق و پدرش امام محمدباقر را مبتلا به درد چشم نخواهد شد و هرگز مبتلا نخواهد گردید به ابتلای امراض دیگر.  
[صفحه 423]  
و حضرت صادق علیه‌السلام درباره زیارت قبر پدرش فرمود من زار اماما من الائمة و صلی عنده اربعا کتب له حجة و عمره هر کس یکی از ائمه دین را زیارت کند و کنار قبر او چهار رکعت نماز بخواند برای او ثواب حج و عمره می‌نویسند.  
یکی از اصحاب پرسید ثواب زیارت شما چیست؟ فرمود کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کس ما را زیارت کند چون کسی است که رسول خدا را زیارت کرده باشد [118].  
ابن‌شهرآشوب روایت کرده که امام رضا علیه‌السلام در فضیلت زیارت آن حضرت فرمود:  
ان لکل امام عهدا فی اعناق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا لما رغبوا فیه کانت ائمته شفعائه یوم القیمه هر کس از روی وفا و ارادت و ایمان و عقیدت آنها را زیارت کند روز قیامت به شفاعت آنها خواهد رسید.

### طریقه زیارت امام پنجم‌

در زیارت امام پنجم زیارت خاصی دیده نشده اکثر همان زیارت ائمه اربعه بقیع را نقل کرده‌اند و طریقه آن بدین شرح است که می‌فرماید باید غسل کرد و جامه پاک پوشید و با صفای دل و خضوع و خشیت در زیر آسمان چهار رکعت نماز گذاشت و رو به قبله این زیارت را به سوی آن حضرت خواند.  
السلام علیک یا ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الکبری و السیدة الزهرا و السبطان المنتخبان و الاولاد الکرام و الابناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم و انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة و لا ارغم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
و شیخ طوسی در تهذیب و سید بن طاوس زیارت دیگری نقل نموده‌اند که محدث قمی در مفاتیح نقل کرده‌اند که بدین عبارت است  
السلام علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء علیکم السلام امنا بالله و بالرسول و بما جئتهم و دللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین [119].  
[صفحه 424]

## مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

چو زین‌العابدین رخت از جهان بست  
کشید از آستین نوباوه‌اش دست  
خدیو باطن و سلطان ظاهر  
که آن شه را محمد خواند باقر  
جهان سیم و سلطان پنجم  
فروغ آفتاب و ماه و انجم  
همی نزدیک رأی دوربینش  
علوم اولین و آخرینش  
به دستش ماسوا را رشته عمر  
جهان را خرم از وی کشته‌ی عمر  
ز نخل جاه او یک شاخه طوبی  
کمین دربان درگاهش کروبی  
چنان سبز از کرامت بود نخلش  
که شاهد بر امامت شد درختش  
به چشم جابر جعفی از آن شاه  
شبی بشکافت سقف خانه و آنگاه  
ز گردون بر زمین شد نور نزدیک  
چه دارد منکرش جز بخت تاریک  
عجب نبود که غیر از فصل انگور  
ربود از صله کورا بود مقدور  
کند ارض آسمان و آسمان ارض  
چنین شه را پرستیدن بود فرض  
عدوی آن ولی خاص معبود  
هشام‌زاده عبدالملک بود  
به قتلش گرچه باعث آن پلید است  
ولی قاتل براهیم ولید است  
به استمداد چرخ و یاری دهر  
خورانید آن جهان جاه را زهر  
شود تا تلخ شهد جان به کامش  
ز کین بنمود زهر اندر طعامش  
ز بعد چند روز آن شاه مسموم  
همی از زندگانی گشت محروم  
چه شد جان دادنش نزدیک از درد  
وصیت با هواداران چنین کرد  
که چون دادند غسل از غم تنش را  
نمایندش کفن پیراهنش را  
جز آن شاه دل‌آگاه وفاکیش  
کفن ننمود کس پیراهن خویش  
[صفحه 425]

## سقوط بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس‌

### اشاره

در اواخر زندگی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و اوایل زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام آغاز مکتب تشیع از نظر کشف و تحقیق علمی و بسط و نشر معارف اسلامی شروع می‌شود.  
صفحات اوراق تاریخ جالب توجه است و باید در این سطور علل انقراض و سقوط بنی‌امیه و اسباب و عوامل زمامداری بنی‌عباس را یافت اینک با آنکه بحث ما روی شرح سیره زندگانی ائمه هدی (ع) می‌باشد ناگزیر برای تشحیذ افکار خوانندگان باید محیط تلاقی این دو سلسله حکومت اسلامی را که در زمان امام 5 و 6 نقل و انتقال می‌شود تشریح کنیم تا بتوانیم اسرار و فلسفه تاریخ را دریابیم.  
باید دانست که از تحول اجتماعی و انقلاب سیاسی این عصر برای مسیر حقیقی اسلام در میان دو خط سیر اموی و عباسی فرصتی با ارج بود و دو اختر تابنده امامت در این فرصت حداکثر استفاده را کرده و سیاست دقیقی به کار بردند - آنها در میان انقلابات افکار سیاسی دو حزب اموی و عباسی بلادرنگ مکتب تشیع را گشودند و درس دین و فضیلت آموختند - درس دین و فضیلتی که هدف اصلی مؤسس شریعت غرا بود - درس دین و فضیلتی که استوارترین راه تکامل انسانیت و صحیح‌ترین صراط مستقیم دین اسلام بود به مردم تعلیم کردند - آنها از موقعیت زمانی استفاده کرده و محیطی به وجود آوردند که جنبش دینی و نهضت علمی در سایه آن پدید آمد - در دین هزارها فقیه و حکیم و متکلم به وجود آمد و در علوم و فنون هزاران مترجم و ریاضی‌دان و فلکی و داروگر و طبیب و حکیم و فیلسوف و شیمی‌دان و فیزیک شناس و عالم اجتماعی پیدا شدند.  
قدرت علمی و توسعه فرهنگ و معارف دولت عباسی که نظیر آن در عالم پیدا نشده از تهیه زمینه افکار تعلیمی این دو امام بزرگوار پدیدار گردید - میلیون‌ها کتاب ترجمه شد و چندین دانشگاه بزرگ در جهان اسلام به وجود آمد که بغداد - بصره - قاهره - مراکش - اسپانیا از مراکز اصلی آن بوده است.  
مترجمین بزرگی که به وجود آمدند روی تشحیذ افکار مسلمین بود که پرتو انوار علمی  
[صفحه 426]  
امام 5 و 6 متخصصین بسیاری در علم کلام - فلسفه - طب - ریاضی - شیمی - داروئی - فلسفه حکمت یونانی و اسلامی و الهی تربیت شدند و هر یک مشعل فروزان یک گوشه‌ای از کشورهای اسلامی گردیدند.  
ما شرح مفصل تاریخ سیاسی اسلام را در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» شرح داده‌ایم. [120].

### انقراض بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌عباس‌

خلافت حزب اموی و آل‌مروان از سال 41 هجرت شروع شد و سال 132 هجری پایان یافت مدت سلطنت و حکومت این چهارده خلیفه 91 سال طول کشید بدین ترتیب:  
سال هجرت: 41 - اسم: معاویة بن ابی‌سفیان - سال میلادی: 661 (قاتل امام حسین)  
سال هجرت: 60 - اسم: یزید بن معاویه - سال میلادی: 680 (قاتل امام حسین)  
سال هجرت: 64 - اسم: معاویه ثانی - سال میلادی: 683 (مستعفی)  
سال هجرت: 64 - اسم: مروان اول - سال میلادی: 683 (شاخه‌های شجره خبیثه)  
سال هجرت: 65 - اسم: عبدالملک - سال میلادی: 685 (شاخه‌های شجره خبیثه)  
سال هجرت: 86 - اسم: ولید اول - سال میلادی: 705 (شاخه‌های شجره خبیثه)  
سال هجرت: 96 - اسم: سلیمان - سال میلادی: 715 (شاخه‌های شجره خبیثه)  
سال هجرت: 99 - اسم: عمر بن عبدالعزیز - سال میلادی: 717 (استثنائا عادل بوده)  
سال هجرت: 101 - اسم: یزید ثانی - سال میلادی: 720  
سال هجرت: 105 - اسم: هشام - سال میلادی: 724 (قاتل امام سجاد و محمدباقر)  
سال هجرت: 125 - اسم: ولید ثانی - سال میلادی: 743 (شراب‌خواری بسیار)  
سال هجرت: 126 - اسم: یزید ثالث - سال میلادی: 744  
سال هجرت: 126 - اسم: ابراهیم - سال میلادی: 744 (افراط در عیاشی)  
سال هجرت: 127 تا 132 اسم: مروان ثانی - سال میلادی: 750 - 744 (افراط در عیاشی)  
[صفحه 427]  
پس از انقراض بنی‌امیه ممالک پهناور اسلام نصیب خلفای عباسی و امویان اندلس گردید. [121].

### علل انقراض بنی‌امیه‌

در جلد سیدالشهداء علیه‌السلام شمه‌ای از تاریخ بنی‌امیه را نوشتیم و اینک به مناسبت انقراض بنی‌امیه و تحویل زمامداری به دولت بنی‌عباس علل این سقوط و اضمحلال آنها را بیان می‌کنیم.  
بنی‌امیه حزبی بودند که در نظر ما دست اجنبی آنها را تحریک می‌کرد تا برخلاف دین اسلام قیام کنند و هشتاد سال حکومت آنها شاهد صادق این حقیقت است.  
چون نصاری اسلام را بزرگ‌ترین سد راه موفقیت خود شناختند با یهود همدست شدند و هر چه بیشتر جنگیدند کمتر موفق شدند و چون قدرت روم شرقی در شام بود و با اروپا به واسطه پرت سعید ارتباط نزدیک داشتند فعالیت خود را در سوریه از دست ندادند با آنکه این کشور به دست مسلمین افتاد رومیهائی که اسیر شده بودند و ظاهرا به دین اسلام گرویده بودند در پنهانی تحریک می‌کردند تا اجرای احکام اسلام را متوقف سازند. [122].  
در میان عرب که رومی‌ها را می‌خریدند و طبق سنن جاهلیت حکم پسر پیدا می‌کردند و تبنی و پسرخواندگی مانند فرزند ارث می‌برد و از مزایای خانوادگی مانند پسر استفاده می‌کرد امیه غلام عبد شمس از این مزایا استفاده کرد و به نام پسر خود را در یک طرف از دودمان عبد مناف قرار داده و هر یک از اولاد او با هر یک از اولاد اربابان و ولی‌نعمتان آنها مخالفت شدید می‌کردند رسما خصومت و دشمنی خود را بروز می‌دادند تاریخ اسلام مخصوصا دواوین شعرای عرب از این مناقشات بنی‌امیه و هاشم و دودمان او پر است.  
چون دوران حکومت به اسلام رسید و معاویه که از نوابغ مردم و نژادا رومی و تربیتا عربی بود جدا مخالفت خود را با مردی که مورد اتفاق کلیه عرب و عجم یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود لولا التقی انا ادهی العرب «ادهی الناس» بود بروز داد و به جنگ‌ها پرداخت و پس از سلطه بر مسلمین بیدادگری او و حزب اموی سرتاسر کشورهای اسلامی را فروگرفته - و ظلم آنها بر تمام مردم به مقتضای طبیعت ناپاک آن شجره خبیثه ادامه داشت کسی نبود که از بیدادگری معاویه در امان باشد مگر افراد حزب اموی و حتی در جلسات سری و علنی یزید با آنکه پدرش وصیت کرده بود متعرض حسین بن علی علیه‌السلام نشود نمایندگان روم غربی و دست تحریک اجانب یزید را بر کشتن حسین بن علی علیه‌السلام تشویق و تأیید می‌کرد  
[صفحه 428]  
تا واقعه کربلا رخ داد و آن خون پاک توانست این اسرار را رو اندازد و خبث طینت شجره ملعونه را بر مردم آشکار نماید بنابراین با استنباطی که این بنده از تاریخ کرده قتل حضرت علی و مسموم ساختن امام حسن مجتبی سبط اکبر و زهر خواستن معاویه از نصاری و شهادت حسین بن علی علیه‌السلام همه با تحریک اجانب بود که دشمن اسلام بودند و ائمه هدی علیه‌السلام را مانع انجام مقاصد خود در جهان بشری می‌دانستند و آن پیشرفتی که اسلام کرده بود پشت کلیساها و کنیسه‌ها را لرزانده بر بقا و ملیت خود بیمناک شدند و لذا در مقام انتقام برآمده و به هر نحو میسر می‌شد سدهای آهنینی در پیش پای مسلمین می‌انداختند و این خصومت و دشمنی ادامه داشت تا با جنگ‌های صلیبی مسلمین را از پای درآوردند و بر دنیا سلطه یافتند و کتب مختلفی بر رد قرآن نوشتند و به ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین تهمت‌ها زدند و پیروان حقیقی آنها را که فرقه امامیه و شیعه اثنی‌عشریه بودند به افتراها و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا منفور ملل ساخته و آتش اختلاف و نفاق را بین مسلمین دامن زدند تا قرون اخیره که جنبش علمی جهان پیش آمد این حربه کهنه و فرسوده شد علم و دانش اوصیاء پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مانند خورشید روزافزون شد رشد علمی و رقاء اجتماعی و تقدم و تفوق فرقه‌ی شیعه در ابتکار رشته‌های علمی و تألیف و تصنیف کتب ظاهر و ثابت گردید و حربه آنها عوض شد با تبلیغ (فرق تسد) امپراطوری اسلام را در قرن هشتم و امپراطوری عثمانی را در قرن سیزدهم مضمحل کردند و میان ملل اسلام به عنوان افتراق خون و نژاد و مذهب و ملیت تفرقه انداخته اموال و علوم و خزانه کتب و صنایع و فنون آنها را گرفتند و بر عرض و ناموس آنها حکومت کردند مانند حکومت یک دولت مستبد با بندگان و بردگان روم و زنگبار.  
باری بنی‌امیه که از سرچشمه روم شرقی سیاست می‌گرفتند با اختلاف بین خودشان و ضعف قوای مرکزی که منشأ همه موفقیت‌های آنها بود - رو به ضعف نهادند و از فشار ظلم و ستمی که بر مردم می‌کردند و عیش و عشرت و اعمال شهوات و افراط در جنایات اجتماعی محکوم به زوال و فنا گردیدند - بیدادگری آنها چنان در دل مردم نقش بسته بود که هیچ‌گاه از خاطرها محو نمی‌شد همان اندازه که ملکات فاضله ائمه هدی در تقوی و پارسائی منطبق با حقیقت و محبوبیت جامعه بود و رذایل اخلاقی و ستمکاری بنی‌امیه موجب نفرت عمومی و انزجار کلیه مسلمین گردید و حتی هر کس هم می‌شنید به آنها لعن و طعن می‌کرد.  
دولتی که برنامه آن خدعه و مکر و تزویر و تدلیس و ظلم و ستم بود و برای رسیدن  
[صفحه 429]  
به مقام و منصب حکومت از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد قهرا پس از مدتی محکوم به زوال و اضمحلال می‌گردید زیرا:  
لطف حق با ما مداراها کند  
چون که از حد بگذرد رسوا کند

### سبب زوال بنی‌امیه‌

مقری می‌گوید پس از زوال بنی‌امیه برخی از شیوخ از آنها می‌پرسیدند علت زوال حکومت شما چیست گفتند.  
ما به عشق خوانندگان و نوازندگان و التذاذ از کیفیات و شهوات اشتغال یافتیم و آنها که به ما خدمت می‌کردند و اسباب عیش و نوش ما را فراهم می‌کردند به آنها تفقد می‌کردیم از کار و فعالیت اداره امور کشور باز می‌ماندند و برای مصارف تعیش خود به رعایا ظلم و ستم می‌کردند و بیدادگری می‌نمودند بی‌انصافی و ستم‌پیشگی سبب تنفر عمومی گردید ما از ملت مالیات و خراج می‌خواستیم آنها امنیت و آسایش از ما در حالی که تحمیل خراج می‌شد ولی آسایش و راحتی از رعایا و ملت سلب شده بود با این ترتیب اختلاف طبقاتی شروع شد و دره عمیقی بین ملت و دولت اموی به وجود آمد - فشار عمال ما موجب فراری دهقانان شد و مزارع ویران و بائر گردید - دهات خراب و خالی ماند بیت‌المال خالی ماند و در حالی که وزراء و درباریان حزب اموی به عیش و نوش مشغول بودند و دوستی آنها تا روزی بود که دولت خزائنش انبوه از دینار و درهم بود چون بیت‌المال خالی شد افراد قشون اطاعت امر نکردند اطرافیان متفرق شدند - دشمنان غالب گردیدند ما هم به علل فقدان نیرو و یاران شکست خوردیم به علاوه که اشتغال به شهوات ما را از مهام امور کشور بی‌اطلاع داشت و نمی‌دانستیم در محیط تسلط ما چگونه می‌گذرد و این بی‌خبری قوی‌ترین عامل زوال سلطنت ما شد. [123].  
مردی در مسجد دمشق مرکز قدرت حزب اموی با خنجر برهنه وارد شد و این اشعار می‌خواند در سال 132 که خلافت اموی خاتمه یافت. [124].  
ابنی امیة قددنا تشتیکم  
و ذهاب ملککم و ان لا یرجع  
و ینال صفوته عدو ظالم  
للمحسنین ثمه یفجع  
بعد الممات بکل ذکر صالح  
یا ویلة من قبح ما قد یصنع  
[صفحه 430]

### آغاز دولت بنی‌عباس‌

ازی امیة معذورین لو قتلوا  
و ما رأی لبنی عباس من عذر  
شب جمعه 17 ربیع‌الاخر سال 132  
ابی العباس عبدالله بن محمد سفاح زمام امور کشورهای اسلامی را با تشریک مساعی ابومسلم خراسانی به دست گرفت.  
مدت خلافت این سلسله 526 سال طول کشید.  
در این مدت اسلام به اوج رفعت رسید ولی بنی‌عباس نسبت به علویین نهایت ظلم و ستم را روا داشتند و حتی کوشیدند که نسل آنها را قطع کنند و علوی روی زمین نگذارند ولی دست قدرت سادات علوی و بنی‌فاطمه را از خون پاک ائمه اطهار علیه‌السلام در اطراف عالم پراکنده ساخت چنانچه اکنون بالغ بر سه میلیون سادات علوی در شرق و خاورمیانه می‌باشند و این بزرگ‌ترین فامیل بشری است که همه به هم مربوط و دارای شجره‌نامه هستند. [125].  
خلفای عباسی 37 نفر بودند  
از 656 - 312 ه  
سال هجری: جمعه 14 ع 132 - 1 - نام خلیفه: سفاح - سال میلادی:750  
سال هجری: 136 - نام خلیفه: منصور - سال میلادی: 754  
سال هجری: 158 - نام خلیفه: مهدی - سال میلادی: 775  
سال هجری: 169 - نام خلیفه: هادی - سال میلادی: 785  
سال هجری: 170 - نام خلیفه: رشید - سال میلادی: 786  
سال هجری: 193 - نام خلیفه: امین - سال میلادی: 809  
سال هجری: 198 - نام خلیفه: مأمون - سال میلادی: 813  
سال هجری: 218 - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: 833  
سال هجری: 227 - نام خلیفه: واثق - سال میلادی: 842  
سال هجری: 232 - نام خلیفه: متوکل - سال میلادی: 847  
سال هجری: 247 - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: 861  
سال هجری: 248 - نام خلیفه: مستعین - سال میلادی: 862  
سال هجری: 251 - نام خلیفه: معتز - سال میلادی: 866  
سال هجری: 255 - نام خلیفه: مهتدی - سال میلادی: 869  
سال هجری: 256 - نام خلیفه: معتمد - سال میلادی: 870  
سال هجری: 279 - نام خلیفه: معتضد - سال میلادی: 892  
[صفحه 431]  
سال هجری: 289 - نام خلیفه: مکتفی - سال میلادی: 902  
سال هجری: 295 - نام خلیفه: مقتدر - سال میلادی: 908  
سال هجری: 320 - نام خلیفه: قاهر - سال میلادی: 932  
سال هجری: 322 - نام خلیفه: راضی - سال میلادی: 934  
سال هجری: 329 - نام خلیفه: متقی - سال میلادی: 940  
سال هجری: 333 - نام خلیفه: مستکفی - سال میلادی: 944  
سال هجری: 334 - نام خلیفه: مطیع - سال میلادی: 946  
سال هجری: 363 - نام خلیفه: طایع - سال میلادی: 974  
سال هجری: 381 - نام خلیفه: قادر - سال میلادی: 991  
سال هجری: 422 - نام خلیفه: قائم - سال میلادی: 1031  
سال هجری: 467 - نام خلیفه: مقتدی - سال میلادی: 1075  
سال هجری: 487 - نام خلیفه: مستظهر - سال میلادی: 1094  
سال هجری: 512 - نام خلیفه: مسترشد - سال میلادی: 1128  
سال هجری: 529 - نام خلیفه: راشد - سال میلادی: 1135  
سال هجری: 530 - نام خلیفه: مقتفی - سال میلادی: 1136  
سال هجری: 555 - نام خلیفه: مستنجد - سال میلادی: 1160  
سال هجری: 566 - نام خلیفه: مستضی‌ء - سال میلادی: 1170  
سال هجری: 575 - نام خلیفه: ناصر - سال میلادی: 1180  
سال هجری: 622 - نام خلیفه: ظاهر - سال میلادی: 1225  
سال هجری: 623 - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: 1226  
سال هجری: 656 و 640 - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: 1242 - 1258  
چهارشنبه 14 ماه صفر  
ممالک عباسی نصیب ادارسه در مراکش و بنی‌اغلب و بنی‌طولون و طاهریان و صفاریان و آل‌بویه و بنی‌حمدان و غزنویان گردید. [126].

### فرق بین دولت اموی و عباسی‌

دولت بنی‌عباس از ضعف دولت اموی استفاده کرد و قریب نیم‌قرن طرح نقشه گرفتن و زمامداری از بنی‌امیه را داشتند تا به حمایت ایرانیان این موفقیت برای آنها دست داده و اینک با بیان فرق و امتیاز این دو دولت می‌توان به روحیه آنها بیشتر آشنا گردید.  
حزب اموی - با بنی‌هاشم برای دو منظور می‌جنگند اول انتقام از رسول خدا دوم رسیدن به حکومت  
بنی‌عباس فقط برای نیل به سلطنت و خلافت پیکار می‌کردند و هر که با آنها مخالف بود با او می‌جنگیدند خواه به دین برخورد کند یا به دنیا  
بنی‌امیه حضرت ابی‌عبدالله حسین بن علی را در کربلا با فرزندانش شهید کردند تا مخل حکومت آنها نباشد.  
بنی‌عباس حسین بن علی را در فخ با بسیاری از علویین کشتند.  
[صفحه 432]  
بنی‌امیه سه نفر از ائمه علیه‌السلام را مسموم کردند تا مخل حکومت آنها نباشد.  
بنی‌عباس شش نفر از ائمه علیه‌السلام را مسموم کردند - حضرت صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی عسکری علیهم‌السلام را و هر یک را خواستند و پس از وقوف بر فضایل علمی آنها دستور می‌دادند که آنها را مسموم می‌کردند چنانچه هشام بن عبدالملک حضرت باقر را به شام دعوت کرد و چون از او بیمناک شد او را به وسیله عامل مدینه مسموم ساخت.  
بنی‌عباس هم این درس را از بنی‌امیه آموختند که ائمه را دعوت می‌کردند و احترام می‌گذاشتند ولی از بیم آنها را در منزل خودشان مسموم می‌ساختند - سفاح و منصور با حضرت صادق علیه‌السلام هارون‌الرشید با امام الکاظم - مأمون با حضرت رضا علیه‌السلام و معتصم با حضرت جواد - متوکل با حضرت هادی المعز با حضرت عسکری بدین حیله و غدر عمل و به همین دلیل تولد و غیبت حضرت قائم مخفی گردید.  
امویین زید و یحیی و عبدالله جعفر و بسیاری را کشتند و به خون آغشتند.  
بنی‌عباس - قاسم - احمد پسران امام کاظم و عیسی بن زید و بسیاری از سادات علوی را در زندان به قتل رسانیدند و نابود کردند و خواستند از نسل علوی کسی نماند سادات علوی هم در هند و ایران متواری شدند و قبور و بارگاه آنها شاهد این حقیقت است.  
بنی‌امیه نسبت به بنی‌عباس هم این حیله و مکر را به کار بردند و بسیاری از آنها را مسموم کردند چنانچه در مقاتل الطالبیین مضبوط است.  
بنی‌عباس فقط این جنایات را درباره علویین می‌کردند.  
بنی‌امیه خانهای اولاد پیغمبر و دودمان اهل بیت را در کربلا آتش زدند و یک مشت زن و کودک را متواری ریگستان پر خار و خس عربستان کردند.  
بنی‌عباس خانه حضرت صادق را آتش زد و عیال و اولاد او را متواری کردند و در دهلیز خانه آنها را اسیر و دستگیر کردند. [127].  
بنی‌امیه دختران پیغمبر و ناموس ولایت را در روز عاشورا غارت کردند و لباس و زیور آنها را به عنف گرفتند.  
بنی‌عباس به فرمان هارون‌الرشید قائد جلودی را به مدینه فرستاد تا کلیه خاندان ابیطالب  
[صفحه 433]  
و علویین را غارت کرده تمام حلی و زیب و زیور آنها را بگیرد و جلودی هم این وظیفه را خوب انجام داده و کلیه زیورآلات آنها را گرفت.  
هشام اموی کلیه علویین را پس از قتل حضرت زید از عراق به مدینه تبعید کرد و بر آنها ناظری معین نمود که خارج نشوند.  
موسی عباسی حضرت هادی را با کلیه علویین پس از حادثه فخ از مدینه به بغداد تبعید کرد حتی اطفال را از ماندن مدینه بیمناک ساخت.  
بنی‌امیه از هیچ اسائه ادب و اهانتی به مقام ائمه اطهار خودداری نکردند تا مقام حکومت آنها ثابت بماند.  
بنی‌عباس نیز هم خود را صرف قتل و تبعید - سم و محو و نابودی علویین نموده و آثار آنها را محو می‌کردند و حتی مدینه را از این جهت که مولد و آرامگاه آنها بود خراب کردند و هارون برای محل قبر حسین علیه‌السلام درخت‌ها را که سایبان و پناهگاه زوار بود قطع کرد و متوکل بر آن زمین آب بست و کلیه هواخواهان آنها را محو و نابود کردند و بغداد را به جای آن پس از سامرا ساختند.  
خلاصه آنکه بنی‌امیه و بنی‌عباس هر دو هدفشان محو نام علی و اولاد و آثار آنها بود و هر کجا عمارتی به نام آنها یا اثری برای آنها می‌دیدند محو و نابود می‌کردند چنانچه در حق آنها گفته‌اند:  
تالله ان کانت امیة قد اتت  
قتل ابن بنت نبیها مظلوما  
فلقد اتته بنوابیه بمثله  
فغذا لعمرک قبره مهدوما  
اسفوا علی الا یکونو شارکوا  
فی قتله فتبعوه رمیما  
بنی‌امیه در هزار شهر اسلامی آثار و علائم و اولاد و ذراری علویین را مقتول و مسموم و تبعید و تهدید کردند.  
بنی‌عباس نیز در بیش از هزار شهر اسلامی به قتل و زجر و تبعید و شکنجه و تهدید علویین پرداختند.

## کتاب و کتابخانه در اسلام‌

نوشتن و خواندن در اسلام ارزش معنوی داشت - در اعراب قبل از اسلام با سوادانی که نوشتن و خواندن می‌دانستند انگشت‌شمار بودند - غالب افراد عرب از زن و مرد دارای حافظه نیرومند قریحه شعر بودند و تسلط بر امثال و حکم و لغات داشتند.  
[صفحه 434]  
چون اسلام پدیدار گشت فریضه اول آن دانش و بینش بر هر زن و مرد بود که باید به نوشتن و خواندن توجه کامل کرده تعلیم و تربیت اسلامی را توسعه و رواج دهند و از مزایای تعلیمات دینی بهره‌مند گردند.  
این رویه توسعه روزافزونی گرفت تا به جائی رسید که دانشمندان را اعم از زن یا مرد سیاه یا سفید - شرقی یا غربی - عرب یا عجم هر که به زیور علم و دانش آراسته بود مورد توجه و احترام خلفا واقع می‌گشت.  
نتیجه این توجه و تزویج و تشویق دانشمندان و نویسندگان و گویندگان به اینجا رسید که گروهی به تألیف و تصنیف پرداختند.  
اولین کتابی که جمع‌آوری و نوشته شد قرآن بود. پس از رحلت پیشوای اسلام ابوبکر در مقام جمع‌آوری قرآن برآمد و به فاصله کوتاهی قرآنی که روی پوست و چوب و برگ‌ها نوشته شده بود و در مدینه اصحاب و مسلمانان خیلی قریب العهد بودند جمع‌آوری و به صورت کتاب نگارش یافت.  
پس از جمع‌آوری قرآن اخبار اسلام و احادیث نبوی تألیف و جمع‌آوری گردید و همین که نهضت تألیف و تصنیف شروع شد به فاصله کمتر از یک قرن تمام کتب ملل مغلوبه جمع‌آوری و ترجمه گردید و آغاز آن از زمان امام محمدباقر علیه‌السلام شروع گردید.  
تمام فنون اسلامی و تعلیمات پیشوایان دین و افاضات خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگارش یافت. گروهی از دانشمندان اسلام که غالب ایرانی بودند برای جمع‌آوری حدیث و اخبار اسلام و تدوین فنون و علوم دین مبین اسلام به مسافرت پرداخته و شروع به تألیف و نگارش کتب خود نمودند که از آن جمله تاریخ اعثم کوفی - اخبار نصر بن مزاحم - تاریخ سلیم بن قیس هلالی و غیره می‌باشد و احادیث و کتب فقه نیز از زمان این امام شروع به تدوین گردید.  
اواخر دوره بنی‌امیه ترجمه کتب ملل مغلوب شروع شد و در زمان هارون و مأمون عباسی به منتهای قدرت و عظمت رسید به طوری که دیگر جائی نبود که مسلمانان دست نینداخته و کتب آنها را در اسلام به زبان عربی نقل نکرده باشند.  
چیزی که پشتیبانی از دانش و هنر را تأیید می‌کرد آمیزش مسلمین با ملل گوناگون بود که موجب اصطکاک تمدن‌های متنوعه و علت پیشرفت کار به شمار می‌رفت.  
دانشمندان ایرانی - رومی - هندی - یهود - نصاری - کهنه - فراعنه مصر - مرتاضین  
[صفحه 435]  
هند همه مانند آجر و سنگ یک عمارتی پشت به پشت یکدیگر داده بنیان کاخ تمدن اسلام را براساس تزلزل ناپذیری استوار کردند که هنوز پس از 14 قرن ملل غربی اعتراف کردند که تمدن دنیای امروز از منبع مدنیت اسلام سرچشمه گرفته است.  
خلفای اواخر اموی و خلفای اوایل عباسی برای نشر علوم اسلامی و تدوین کتب و تهیه کتابخانه‌ها ابراز علاقه کرده و با جدی وافر خدماتی شایسته به فرهنگ اسلامی کرده‌اند که نام آنها زیب صفحات تاریخ اسلام و جهان است.  
جمع‌آوری کتب و تشکیل کتابخانه از دیرزمانی در ایران و یونان و مصر و اسکندریه مورد توجه بود ولی در اسلام تعلیم و تربیت چنین بود که هر کس کتابی داشت به تدریس و تعلیم آن مجبور بود و حبس کتب خود گناه بزرگی به شمار می‌رفت و باید کتاب مورد استفاده مردم واقع گردد. چون در آن ازمنه چاپ وجود نداشت نویسندگی خود یک موضوع بسیار مهمی بود که در اسلام ارزش معنوی داشت و مخصوصا شرکت ایرانیان در این فن و گرفتن مهام امور فرهنگی را از عرب باعث شد که فصاحت عربی را گرفته با بلاغت خویش در انشاء به کار بردند.  
و اساس تمدن اسلام را بر فرهنگ ایرانی و قریحه سرشار و هوش و ذکاوت بی‌نظیر ایرانیان گذشته که در تمام مظاهر تمدن بدون شک و تردید بزرگ‌ترین مردان نامور علم و دانش ایرانیان بوده‌اند - در نظم و نثر هم ایرانیان بر اعراب تفوق یافتند. به طوری که ابن‌مقفع - راغب اصفهانی - بدیع الزمان اصفهانی - ابوالفتح بستی - صاحب بن عباد - ابوعلی مسکویه اصفهانی - قابوس وشمگیر - ارجانی - طغرانی - ابیوردی - مهیار دیلمی - خوارزمی و غیره همه ایرانی بوده‌اند و در آوردن دولت عباسی و حفظ آنها اقدام کرده سهمی به سزا داشتند.  
خلفای عباسی شروع به تشکیل کتابخانه‌ها کردند و کتب را جمع نمودند و ایرانیان را زمامدار فرهنگ و دانش قرار دادند زیرا لایق‌تر از ایرانیان در ملل متنوعه اسلامی که در مرکز خلافت جمع شده بودند نبود - ایرانیان ابتکار را همیشه در دست داشتند و فرهنگ اسلام در قدرت اراده و عقل سلیم و ذوق مستقیم و هوش سرشار آنها بود.  
چون در کشورهای اسلامی صیت کتاب دوستی و فضیلت پروری و دانش پروری خلفا شهرت یافت و طنین‌انداز گشت و خبر پیچید که خلیفه دوست‌دار علم و دانش است و کتب گرانبها را خریداری می‌کند و نویسندگان کتب را احترام و اکرام می‌نماید به منطوقه‌ی «الناس  
[صفحه 436]  
علی دین ملوکهم» هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت به دربار می‌برد و به دریافت انعام و اکرام فراوان موفق می‌گردید و کسب علم و دانش و ترویج فنون و فرهنگ هدف هر فردی از افراد مسلمین گردید.  
در زمان عباسیان کتاب‌ها جمع‌آوری و کتابخانه‌ها تشکیل گردید و برای کتاب و کتابخانه ارزش و ارجی بسیار قائل می‌شدند.  
ایرانیان به قدری در علوم و فنون مخصوصا ریاضیات تفحص و تقدم و ابتکار یافتند که قریب شش هزار جلد کتاب در ریاضیات در دربار منصور و رشید جمع‌آوری کرده بودند.  
شرح مفصل این قسمت را در تاریخ تمدن جرجی زیدان و گوستاو لوبون و میراث اسلام در اروپا می‌توان یافت که اکثر این کتب از طریق هند و ایران و عراق و عربستان و قاهره به اروپا رفت - درباره تمدن اسلام و اسپانیا می‌نویسند: چون خلفای فاطمی خیال داشتند تمام جهان را در زیر فرمان خود آورند مرکز خلافت را به قاهره بردند و الحاکم با برادرش عبدالله کتابخانه بزرگی داشتند و مدت پنجاه سال اخیر خلافت پدرشان پول زیادی به مصرف کتاب رساندند و برخی نوشته‌اند: در کتابخانه وی حدود ششصد هزار جلد کتاب وجود داشته و مورخین تا چهارصد هزار جلد آن را اتفاق کرده‌اند - این کتابخانه در اسپانیا به دست الحاکم دوم تشکیل گردید و باید اعتراف کرد که پس از کتابخانه اسکندریه بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان در اسپانیا به وجود آمد.  
الحاکم در اسپانیا با همکاری وزراء زیرک و دانشمندی که داشت خود رسیدگی به کارها می‌کرد فقط در ترویج دانش و نفوذ و ایجاد فضایل در توده مردم کوشش کرد تا به جائی در تربیت مسلمانان اسپانیا پرداخت که این نقطه در اروپا مانند ستاره‌ی درخشانی در آسمان تاریک اروپا جلوه کرد.  
قدرت و عظمت مسلمین در اسپانیا، قریب سه قرن ادامه داشت - صد سال هم در حال فترت بود یعنی در چهارصد سال پس از عظمت مسلمین اسپانیا یکی از اشراف فرانسه برای از بین رفتن کتابخانه سلطنتی آن کشور ابراز غم و اندوه کرد و حال آنکه آن کتابخانه فقط نهصد جلد کتاب داشته و در تمام جهان مسیحیت تا مدتها بعد نیز کتابخانه که در حدود پنج هزار جلد کتاب داشته وجود نداشت در اینجا ناگفته نگذاریم که مقارن همین اوقات در مراغه ایران کتابخانه خواجه نصیرالدین طوسی نیز چهارصد هزار جلد کتاب داشته است الحاکم  
[صفحه 437]  
در اسپانیا در صدد جمع‌آوری کتب بود و هر کتاب قیمتی را خریداری می‌کرد مخصوص کتب مذهب و با نقش و نگار و کتب علمی و فنی را به هر قیمت عرضه می‌شد خریداری می‌کرد.  
الحاکم خود شخصا در شرح حال مردان اسلام اطلاعات بسیط و قابل توجهی داشته و تاریخ مفصلی درباره اسپانیا نگاشته است که اطلاع او بر کتب و شرح حال نویسندگان از آن معلوم می‌شود و بسیاری از کتب را نیز خود به عنوان مطالعه شرح و حاشیه کرده است یا پشت جلد آن مطالعه خود را نگاشته است.  
مصنفین و نویسندگان کتب آن عصر مقید بودند در آغاز کتاب مقدمه‌ای مبنی بر قید سال تولد و مرگ مصنف و شرح حال مؤلف بنویسند روی این سیره دانشمندان اسپانیا در شجره‌نامه و سلسله آن مهارت و اطلاع عمیق داشتند.  
اهمیت کتاب در اسپانیا به اطراف کشورهای اسلامی شهرت گرفت در نتیجه هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت با خط خوش نوشته تذهیب می‌کرد و به زیبائی جلد کرده بی‌درنگ به دربار خلفای فاطمی در اسپانیا می‌شتافتند و هزار سکه به عنوان جایزه دریافت می‌داشتند الحاکم برای حفظ این کتب کتابخانه و عمارت مهمی ساخت که گنجایش یک میلیون کتاب داشت قفسه‌های زیبا از چوب‌های خوشبو و دیوارها از مرمر بود به قدری کتابخانه اسلامی اسپانیا جلب توجه می‌کرد که پاپ‌ها و کشیش‌های مسیحی که تازه قدم به دایره معرفت گذاشته بودند به جانب این گنج دانش شتافته و استفاده‌های علمی بسیار می‌کردند.  
در این عمارت بی‌نظیر اطاق‌های بسیاری اطراف کتابخانه که برای استنساخ کتب و نویسندگان و کتاب و مذهبین و صحافها بنا شده بود که از کتاب‌های کمیاب در آنجا نسخه‌های متعدد تهیه می‌کردند.  
در این موقع که ایرانیان دانشمند در دربار خلفای فاطمی این طور در نگاهداری آثار باستانی روم و یونان بذل کوشش می‌کردند کشیش‌های مسیحی کتب عتیقه را در آب می‌شستند و به واسطه نداشتن کاغذ و وسایل دیگر شرح حال و سرگذشت زندگانی مقدسین و اشخاص بزرگ مسیحی را روی آن اوراق می‌نگاشتند.  
مسلمانان بهترین کاغذ را برای کتاب‌ها به کار می‌بردند و با کمال دقت و همت گرانبهاترین چرم‌ها را جلدسازی می‌کردند - شیرازه‌بندی - تذهیب - صحافی را به خوبی می‌دانستند و با مهارت و استادی به کار می‌بردند.  
[صفحه 438]  
در اسپانیا کارکنان بسیاری از زن و مرد و جمیع طبقات سرگرم این کارها بودند رئیس کتابخانه یکی از خواجه‌گان بود که تالد نام داشت و سردبیر آنجا زنی بود موسوم به لینه و فاضله بود.  
الحاکم زنانی را که دانشمند و فاضله بودند موظف ساخته بود برای جمع‌آوری کتب به اطراف مسافرت کرده و کتب کمیاب را برای کتابخانه خلیفه خریداری کنند و این نمونه بارزی از تجدد و دوست داشتن علوم در اسلام بود.  
دانش‌پروری در کلیه طبقات نفوذ داشت و مخصوصا در میان زنان به قدری ارزش داشت و مورد علاقه بود که برخی از زنان اسپانیا به سر بردن در کتابخانه و مطالعه و تحقیق را بر انتخاب همسر مقدم می‌داشتند.  
کتابخانه اسپانیا کانونی بزرگ برای تمرکز تمدن و خورشید علم و دانش اسلام بود که به زودی تمام اروپا را به نور تمدن خود روشن گردانید.  
از اطراف ممالک اسلامی هزاران دانشمند از ملل متنوعه اسلام برای دیدن کتابخانه اسپانیا بدان شهر باعظمت آمده و از کیسه خلیفه خرج سفر می‌گرفتند.  
ایجاد این کتابخانه باعظمت موجب شد که کنار هر مسجدی یک دانشکده ساختند و حوزه‌های علمی و درسی رونق گرفت و علوم و فنون تعلیم اسلامی در توده مردم اسپانیا رواج کامل یافت.  
هزاران دانش‌آموز از حوزه به حوزه دیگر شتافته و در شبانه‌روز رفت و آمد می‌کردند و دانشگاه اسلام رونقی به خود گرفت که دیگر نظیر آن در دنیا دیده نشده است.  
خلیفه فاطمی از جیب خود شخصا 28 بنگاه علمی را خرج می‌داد و دانشجویان بی‌چیز را اداره می‌کرد یعنی غذا و مسکن و لباس می‌داد - مردمی که خلیفه را تا این حد دوست‌دار علم و دانش دیدند با کمال اشتیاق به توسعه فرهنگ و دانش می‌پرداختند که الناس علی دین ملوکهم.  
هر کس برای خلیفه تحفه و ارمغان می‌آورد او به جای هدایا کتاب‌های نفیس که نسخه‌های متعدد از آن گرفته بودند می‌فرستاد به همین جهت 70 کتابخانه بزرگ در قرطبه تأسیس گردید و سرمایه‌داران به پیروی خلیفه به تشکیل کتابخانه‌ها پرداختند. توانگردان و سرمایه‌داران و اشراف با آنکه تمام عمر شاید یک صفحه کتاب هم نخوانده بودند برای جلب  
[صفحه 439]  
توجه خلیفه به جمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه پرداختند به طوری که اکثر دکانداران کاتب و صحاف و مذهب بودند و زن و مرد در ترویج کتب همت گماشتند مانند دکان زرگری و جواهرفروشی و ابریشم‌فروشی جلب نظر مردم را می‌کرد. و همیشه پرجمعیت بود.  
الحاکم هفت سال در ساختمان مسجد معروف قرطبه و ساختن منبری مناسب با مسجد و کتابخانه صرف وقت کرد که هم‌اکنون عظمت مسلمین از آنجا پدیدار و موجب افتخار و مباهات مسلمانان جهان است.  
تمام این ذخایر علمی و منابع مدنیت اسلامی و مفاخر رشد عقلی مسلمین از قرن 8 تا قرن 13 هجری رهسپار اروپا شد و با تفرقه‌ای که بین مسلمین انداختند کلیه کتابخانه‌های اسلامی را به اروپا بردند و چند ملیون کتاب از آمار هر کتابخانه بیست کشور اروپائی را کتب اسلامی تشکیل می‌دهد - از میان چهار میلیون کتاب کتابخانه بریطانیای کبیر دو میلیون آن برحسب فهرست‌های آن مربوط به ملل اسلامی است و تمام مستشرقین اعتراف و اذعان کرده‌اند که تمدن علمی ملل اروپائی مدیون معارف و فرهنگ مسلمین است این گوشه از سطور عظمت دوره بنی‌عباس است که آغاز آن به رهبری حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام شروع شده است و دانشگاه آنها هنوز با امواج علم و دانش خود در دریای متلاطم فرهنگ جهان در نوسان و حرکت است نهایت آنکه شدت موج آن از ملل شرق در صفحات ملل غرب و نوسان ضعیف آن در ملل شرق هنوز پدیدار است.  
امروز به خوبی مشهود است روش پرورش ملت و دولت آمریکا در نشر و توسعه فرهنگ درست از همان طریقه و سبک مسلمین قرون وسطی سرمشق گرفتند هر ابتکار جدیدی در این فن می‌کنند در اسلام سابقه اجمالی یا تفصیلی داشته که مدتی ملت مختلف مسلمان از آن غافل بودند و اکنون که به هوش آمده‌اند باید از ملل آمریکائی و اروپائی ودایع تاریخی خود را به عاریه بگیرند.  
«پایان»

## پاورقی

[1] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص 80.  
[2] کشف الغمه اربلی ص 212.  
[3] مصباح المتهجد ص 557 - تذکرة الائمه ابن‌جوزی - ارشاد شیخ مفید - وافی فیض - کافی کلینی - بحارالانوار مجلسی و صدها کتاب دیگر که منبع ما می‌باشد - و باید گفت با کمال تاسف راجع به شرح حال حضرت امام محمدباقر (ع) در این چند قرن اخیر به عربی و فارسی کتاب مستقلی نگارش نیافته مگر کتاب ناسخ التواریخ سپهر که آن هم تاریخ عمومی است و نگارنده برای تألیف این کتاب بسیار کاوش نمودم در عراق و ایران و هند کتابی مستقل به نام این امام نیافتم. بیشتر جدیت بر جمع مطالب راجع به امام پنجم در این کتاب نمودم و تقدیم علاقمندان می‌نمایم.  
[4] فصول المهمه ابن‌صباغ مالکی ص 192.  
[5] بحارالانوار مجلسی.  
[6] مناقب شافعی ص 80.  
[7] فصول المهمه ابن‌صباغ ص 192.  
[8] کتاب امیرالمؤمنین (ع) که چند بار چاپ شده و کتاب منتقم حقیقی که شرح حال حضرت مهدی آل محمد و امام 12 امامیه است.  
[9] اعیان الشیعه ص 15 ج 4.  
[10] اعیان الشیعه ص 17 ج 5 - 4.  
[11] بحارالانوار ص 480 - ج 11.  
[12] علامه مجلسی در بحارالانوار چاپ تبریز ص 48.  
[13] ملل و نحل شهرستانی.  
[14] کشف الغمه اربلی ص 215.  
[15] کتاب الخرایج و الجرایح راوندی باب 6 - کشف الغمه اربلی ص 218.  
[16] کتاب خرایج و جرایح راوندی باب 6 ص - کشف الغمه اربلی ص 230.  
[17] مطالب السئول ص 81.  
[18] نقل از قصیده مدحیه علامه اربلی در کشف الغمه ص 222.  
[19] اعیان الشیعه ص 48 جزء 4 ج 4.  
[20] تذکرة الائمه ابن‌جوزی ص 191 - فصول المهمه ابن صباغ ص 197.  
[21] خصال صدوق ص 51 ج 1 - مناقب ابن شهر آشوب ص 293 ج 2- زین‌العابدین ص 64.  
[22] میزان الاعتدال ذهبی ص 232 ج 1- لسان المیزان ابن‌حجر ص 215 ج 2- تذکرة الخواص ابن‌جوزی ص 36 آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص 98 ج 3 به نقل سر العالمین غزالی - زین‌العابدین ص 65.  
[23] الکشکول فیما جری علی آل الرسول ص 156.  
[24] رساله جاحظ در بنی‌هاشم.  
[25] قرب الاسناد عبدالله بن جعفر حمیری ص 76 ط نجف.  
[26] به کتاب امیرالمؤمنین از نگارنده مراجعه شود.  
[27] مروج الذهب مسعودی ص 171 ج 2.  
[28] ثواب الاعمال شیخ صدوق ص به نقل اعیان الشیعه ص 50.  
[29] این کتاب به نام روح‌الکتاب - سبع‌الظهورات - دعاء خانیه - ام‌الکتاب نامیده شده که در سال 1296 قمری به قلم سید الفت شاه هندی به خط نستعلیق عالی نوشته شده و در آلمان با یک شروح و توضیحاتی که به زبان انگلیسی و آلمانی داده شده طبع گردیده است و نسخه آن متعلق به آقای شیخ‌الاسلام کوفی مقیم حشمتیه تهران می‌باشد.  
[30] برای درک مراتب کامل توحید به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آیة الله آقای علامه حایری مازندرانی دامت برکاته مراجعه شود.  
[31] درة التاج ص 48 ج 1- تفسیر کبیر مفاتیح الغیب ص 390 ج 1- تفسیر طبری ص 91 ج 14.  
[32] تفسیر کبیر ص 395 ج 1- شرح اصول کافی ص 143 - مفاتیح الغیب ص 34 - درة التاج ص 31.  
[33] تفسیر کبیر ص 396 ج 1 شرح اصول کافی ملاصدرا ص 143 - درة التاج قطب‌الدین سروری ص 37.  
[34] اتحاف السادة المتقین ص 80-70 ج 1.  
[35] سیوطی در کتاب خلفاء خود مفصل این اخبار را نوشته است.  
[36] تفسیر سوره یوسف غزالی ص 179.  
[37] فهرست کتاب تبصره علامه.  
[38] معارف العالیه شهرستانی ص 4 - اصول کافی باب العقل مراجعه شود.  
[39] به نقل بستان السیاحه از منیة المریدین شیخ زین‌الدین ص 35.  
[40] راجع به حقیقت علم از نظر حکماء به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آیة الله آقای شیخ محمد صالح علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان به اهتمام و تصحیح نگارنده مراجعه شود.  
[41] برای تقسیم علوم به کتاب سیر فلسفه در اسلام تألیف نگارنده مراجعه شود.  
[42] درة التاج صفحه 10-116 ج 1.  
[43] بحارالانوار - مکتب اسلام تألیف نگارنده.  
[44] به نص اعیان الشیعه ص 30 ج 4.  
[45] نقل از دسته گل محمدی اثر دوست محترم شاعر آل محمد آقای علی‌اکبر پیروی.  
[46] برای درک احوال انبیاء و قصص قرآن به کتاب تاریخ انبیاء مراجعه شود.  
[47] اعیان الشیعه ص 47 ج 4 جزء 2.  
[48] اعیان الشیعه ص 40 ج 2 و 4.  
[49] اینجا انکار امامت به منظور تقیه بوده است.  
[50] کتاب المحاسن و المساوی ج 2 از محاسن المسامره به نقل اعیان الشیعه ص 54 ج 4.  
[51] به نقل اعیان الشیعه ص 58 ج 4.  
[52] الاخلاق آقای علامه شیخ موسی سبیتی.  
[53] اعیان الشیعه ص 66 - ج 4.  
[54] حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی به نقل اعیان الشیعه ص 67 ج 4 جزء 4.  
[55] معالم العتره به نقل اعیان الشیعه ص 52 ج 4.  
[56] ارشاد مفید.  
[57] بحارالانوار ج 10.  
[58] نظیر این عبارت از حضرت سجاد (ع) نقل شده مفهوم آن از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء نقل شده و این اهمیت موضوع عبادت را می‌رساند.  
[59] انور البهیه.  
[60] بحارالانوار.  
[61] بحارالانوار.  
[62] بحارالانوار ج 12 به نقل اقوال الائمه ص 267 ج 1.  
[63] البیان و التبیین ابوعثمان جاحظ به نقل اعیان الشیعه ص 78.  
[64] تذکره ابن حمدون به نقل اعیان الشیعه ص 78.  
[65] تحف العقول.  
[66] بحارالانوار ج 12.  
[67] تفسیر صافی ص 83 سوره آل‌عمران کافی در باب بداء.  
[68] مکتب اسلام حرف ع - حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آقای علامه حایری مازندرانی در الهیات جلد سوم - سیر حکمت در اسلام در علم الهی - از نگارنده.  
[69] نقل از حکمت بوعلی ج 1 ص 7.  
[70] کتاب 14 معصوم که مکرر چاپ شده ص 202 ج 2.  
[71] و در تفسیر این آیه حدیث مفصلی است که در قسمت حدیث نقل می‌کنیم.  
[72] قضا و قدر را بعد معین می‌کنیم.  
[73] مناقب ص 295 ج 2.  
[74] بحارالانوار ص 11 - ناسخ التواریخ ص 52 ج اول حضرت باقر.  
[75] فصول المهمه ص 192.  
[76] ارشاد مفید ص 241.  
[77] الفصول المهمه ص 193.  
[78] حبیب السیره ص 20 ج 1.  
[79] مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 282.  
[80] روضةالواعظین ابن‌فتال ص 243.  
[81] فصول المهمه ابن‌صباغ ص 192.  
[82] ابن شهر آشوب از ص 284 تا 291.  
[83] فصول المهمه ابن‌صباغ ص 200.  
[84] صفوة الصفوة ابن‌جوزی ص اعیان الشیعه امین عاملی ص 77 ج 4.  
[85] مناقب ابن شهر آشوب ص 271 ج 2.  
[86] امالی شیخ طوسی - از ابوحمزه ثمالی به نقل ناسخ التواریخ سپهر کاشانی.  
[87] کلینی در کافی از حضرت صادق - اعیان الشیعه ص 79 ج 4.  
[88] حلیة الاولیاء ابونعیم به نقل اعیان الشیعه ص 79.  
[89] نثر الدرر به نقل آبی.  
[90] کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس.  
[91] اعیان الشیعه جلد 4 ص 11.  
[92] مطالب السؤل ص 81.  
[93] مکارم الاخلاق ص 59.  
[94] اعیان الشیعه ص 86 ج 4.  
[95] فصول المهمه ص 202.  
[96] مطالب السؤل ص 81.  
[97] کشف الغمه اربلی ص 217.  
[98] فصول المهمه ص 203.  
[99] ابن‌خلکان - روضةالصفا - منتهی المقال - کامل ابن اثیر - کشف الغمه اربلی - فصول المهمه - اصول کافی - ارشاد مفید و غیره.  
[100] اعیان الشیعه ص 83 ج 4.  
[101] کلینی در صافی ص اعیان الشیعه ص 83 ج 4.  
[102] کافی کلینی ص - تهذیب شیخ - مناقب ابن شهر آشوب خرایج راوندی و غیره.  
[103] فصول المهمه ابن‌صباغ ص 203.  
[104] اعیان الشیعه ص 68 ج 4.  
[105] اعیان الشیعه ص 71 ج 4.  
[106] اعیان الشیعه ص 12 ج 4.  
[107] مطالب السئول ص 81.  
[108] کشف الغمه اربلی ص 211.  
[109] درج الرجل یعنی مردی که چون مرد عقیمی اولادی نداشته باشد - در فصول المهمه می‌نویسد مردی که در حیات هم بی اولاد باشد او را درج گویند و اولاد حضرت باقر جز حضرت صادق همه عقیم و بی اولاد بوده‌اند - نسل فقط از حضرت صادق علیه‌السلام باقی ماند.  
[110] فصول المهمه ص 203.  
[111] ابن‌خلکان ح 2 بحارالانوار ح 12 - مناقب ابن شهر آشوب تذکرة الائمه ابن جوزی - جلاء العیون مجلسی مدینة المعاجز - اصول کافی - تاریخ گیرنده جنات الخلود - دوائر العلوم.  
[112] فصول المهمه ابن‌صباغ ص 192.  
[113] فصول ص 117.  
[114] ص 232 کفایت الطالب ص 306 - صفة الصفوه ص 61 - حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی ص 192 - 80 ج 3.  
[115] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص 79 کامل ابن‌اثیر ص ج عمدةالطالب ص - حبیب السیر ص 306 ج 2 فصول المهمه ص تذکره‌ی ابن‌جوزی ص 189 تاریخ طبری ص ج بحار ص 79 ج 11.  
[116] اعلام الوری ص 155 - مسالک الانصار و ممالک الابصار ابن فضل عمر چاپ مصر.  
[117] ثواب الاعمال - مزار بحار - مفتاح شیخ بهائی - مفاتیح محدث قمی - زادالمعاد مجلسی.  
[118] جامع الاخبار ص 31.  
[119] مفاتیح الجنان محدث قمی به نقل تهذیب و اقبال ص 326.  
[120] این کتاب تاریخ جغرافیائی ممالک اسلامی و اوضاع مسلمین عصر حاضر در ممالک غیر اسلامی می‌باشد و آمار صحیحی از مسلمین این عصر از جهان اسلام گرفته شده با هزاران عکس از مدارس و مساجد و شرایط زندگی مسلمانان جهان که به زودی منتشر خواهد شد انشاء الله تعالی.  
[121] طبقات سلاطین اسلام ص 7 منتخب التواریخ از ص 307 - 316.  
[122] جلد اول از ص تا ص.  
[123] مروج الذهب ص 159 ج 2.  
[124] مروج الذهب مسعودی ص 158 ج 3.  
[125] مروج الذهب ص 181 ج 2 تاریخ الخلفاء سیوطی - حیوة الحیوان دمیری - مروج الذهب مسعودی در الملوک احمد بن الحسن الحر العاملی - مجالس المؤمنین - تاریخ یافعی عصر المأمون منتخب التواریخ از ص 340 تا ص 352 راجع به خلفای عباسی.  
[126] طبقات سلاطین اسلام ص 12.  
[127] حیات الصادق ص 35.